

ایران و ایرانیان

«عصر ناصرالدین شاه»

نوشته:

س - ج - و - بنجامین

نخستین سفیر ایالات متحده امریکا در ایران

ترجمه: حسین کردبچه

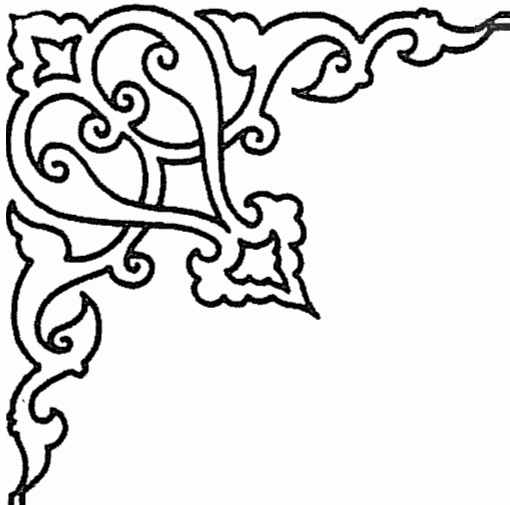
ایران و ایرانیان

«عصر ناصرالدّین شاه»

نوشتهٔ: س - ج - و - بنجامین

نخستین سفیر ایالات متحدهٔ امریکا در ایران

ترجمه: مهندس محمدحسین کردبچه





ایران و ایرانیان

نوشتهٔ : س ــ ج ــ و ــ بنجامین

ترجمه : مهندس محمدحسین کردبچه

چاپ : چاپخانه علمی

ناشر : *سازمان انتشارات جاویدان*

تیراژ : سه هزار جلد

چاپ اول : پائیز ۱۳۶۳

فهرست تصاویر

میرزا تقی خان امیر کبیر ..... هیجدهم
میرزا ابوالحسن خان ایلچی ..... نوزدهم
میرزا عبدالوهاب نشاط ..... بیستم
فرخ خان امین الدوله ..... بیست و سوم
بنجامین ..... بیست و نهم
میرزا سعید خان ..... سی ام
حاج حسین قلی خان صدرالسلطنه ..... سی و یکم
لباس مردم عثمانی در اواخر قرن نوزدهم ۱۱
لباس مردم باکو (گرجی ها) در اواخر قرن نوزدهم ۱۷
سردر یکی از مساجد ایران در باکو ۱۹
الکساندر سوم امپراطور روسیه ۲۵
کلاه فرنگی و قصر بندر انزلی (میان پشته) ۲۸
ساختمان اقامتگاه والی گیلان در رشت ۳۰
منظره‌ای از یکی از دهات نزدیک قزوین ٤۰
برج و باروی اطراف تهران ۵۰
آقا محمدخان قاجار ۵۱
خرابه های برج طغرل در شهر ری ۵٤
منظره‌ای از حضرت عبدالعظیم ۵۵
دروازه جنوبی ارک تهران و میدان بزرگ آن ۵٦
کامران میرزا (نایب السلطنه) ۵۸
یکی از کاروانسراهای تهران ٦۲
ناصرالدین شاه ٦٤
قائم‌مقام فراهانی ٦۹
محمدشاه قاجار ۷۰
تالار آئینه ۷٤
مکتب‌خانه ۷۷
یکی از دراویش در دوران قاجار ۷۹

ساختمان معروف به قصر قاجار ۸۰
یک دلاک سلمانی ۸۰
صنایع حکاکی و زن ایران با چادر و رو بنده ۸۳
خیابان باب همایون و سردر معروف به الماسیه ۸۵
دکان عطاری و سقط فروشی ۸۶
یکی از گالریهای باغ فردوس شمیران ۹۰
کامران میرزا (نایب السلطنه) ۹۳
قصر کامرانیه ۹۵
محل ییلاقی سفارت امریکا در جعفرآباد شمیران ۹۶
فتحعلی شاه ۹۹
قبرستان گبرها واقع در تپه های جنوبی تهران ۱۰۳
یکی از زنان عشایر ایران ۱۰۵
شاهزاده ظل السلطان حاکم اصفهان ۱۰۹
یک دسته لوطی (عنتری) ۱۱۷
قصر شمس العماره تهران ۱۱۹
ناصرالدین شاه قاجار ۱۳۲
میرزا تقی خان امیرکبیر ..... ۳۵۰ و ۱۷۶ و ۱۳۳
شاهزاده فرمانفرما ۱۳۶
شاهزاده معتمدالدوله ۱۳۷
شاهزاده عزالدوله ۱۳۹
شاهزاده مسعود میرزا (ظل السلطان) ۱۴۰
مظفرالدین میرزا (ولیعهد ناصرالدینشاه) ۱۴۱
حکیم الممالک ۱۴۷
حیاط بزرگ (اندرون) زنان ناصرالدینشاه ۱۵۵
دوست محمدخان معیرالممالک ۱۵۷
شاهزاده ظهیرالدوله ۱۶۳
دوستعلی خان معیرالممالک ۱۷۰
صنیع الدوله ۱۷۲

امین الدوله ۱۷۳
مشیرالدوله ۱۷٤
تخت مرمر که ناصرالدینشاه در سلام عام روی آن می نشست ۱۷۵
میرزا سعیدخان ۱۷۷
صدیق الملک ۱۷۹
سلطان مسعود میرزا (ظل السلطان) ۱۸٤
نصرالملک ۱۸۵
مخبرالدوله ..... ۳۰۸ و ۱۸۷
آصف الدوله ۱۸۸
یک درویش ژولیده ۱۹۳
پل رودخانه گلندوک ۲۰۰
قله دماوند در دشت لار ۲۰۵
یک روحانی جوان ۲۰۷
یکی از کوچه های افجه ۲۱۲
منظره ای از گلندوک ۲۱٦
بنای تخت جمشید ۲۱۸
دوستعلی خان (معیرالممالک) ۲۲۱
یک نقاشی کاشی کاری دیواری قصر اصفهان ۲۲۲
عمارت ایران در اکسپوز یسیون پاریس ۲۲٤
کتیبه های ٤۵۰ سال قبل ۲۳۰
نمونه خط میرعماد و خطوط کوفی ۲۳۱
شاه‌عباس اول پادشاه صفوی ۲۳۲
نقش رستم و دیو روی قطعه برنج ۲۳۵
کاسه بشقاب همدان و نمونه ای از خط شکسته نستعلیق ۲۳۷
قلیان قدیمی از برنج ۲٤۳
آفتابه قلمکاری از نقره ۲٤۵
کارهای هنری با قاب اینه و نقاشی ۲٦۱
یکی از مساجد دهات ایران ۲٦۷

یکی از تجار گبر (زرتشتی) ۲۶۸
یکی از مساجد کوچک تهران ۲۷۲
تکیه دولت تهران ..... ۲۷۸ و ۲۸۵
شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی ۲۸۱
شاهزاده علیخان (ظهیرالدوله) ۲۸۷
میرزا غلامحسین تعزیه‌خوان ۲۹۹
تعزیه‌خوانهای زمان ناصرالدین‌شاه ۳۰۰
دکان سفیدگری (مِسگَری) ۳۲۲
یک سقا با خیک آب ۳۴۸
ناصرالدین شاه ۳۴۹
میرزا یحیی خان مشیرالدوله ۳۶۱
ملکه و یکتوریا پادشاه انگلیس ۳۶۲
ادوارد هفتم پادشاه انگلیس ۳۶۳
گلادستون نخست‌وزیر انگلیس ۳۶۵
عبدالرحمن‌خان پادشاه افغانستان ۳۶۶
تصویر فتحعلیشاه ۳۶۹
پرنس بیسمارک صدراعظم آلمان ۳۷۰
مسیو برانشوایک وزیر مختار دولت آلمان ۳۷۱
ویلهلم امپراطور آلمان ۳۷۲

مقدمه نویسنده

در زمستان سال ۸۳ ــ ۱۸۸۲ بود که ازطرف پرزیدنت آرتور ریاست جمهوری امریکابه سمت نخستین سفیر امریکا در ایران منصوب شدم. کنگره امریکا بتازگی تاسیس سفارت را در ایران تصویب کرده بود و بدنبال آن پرزیدنت آرتور مرا بدین سمت انتخاب کرد. در سال ۱۸۸۵ با موفقیت حزب دمکرات در انتخابات ریاست جمهوری و زمامداری این حزب بامریکا احضار شده و طبق شیوه معموله در دیپلماسی امریکا به زندگی خصوصی باز گشتم. خاطراتی که در این سفر دوساله و اندی بایران داشته و تجربیاتی که در طول مأموریت خود در ایران پیدا کرده بودم انگیزه‌ای برای تدوین و نوشتن این کتاب شد.

با وجود آنکه معمولاً مقدّمه یک کتاب‌را خواننده‌از قسمت های دیگر آن کمتر خوانده و بآن توجه نمی نماید، در این مقدمه لازم میدانم که دو یا سه نکته را در مورد این کتاب یادآور شوم: یک نکته آنست که قسمت ها و فصولی از این کتاب قبلاً در مجلات ماهانه «هارپر» و «سنتری ماگازین» و «مانهاتان ماگازین» بطور پاورقی چاپ شده است که با اجازه و رضایت ناشران آن مجلات در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است ولی باید خاطرنشان کنم که اولاً در این قسمت ها تجدید نظر کامل شده و ثانیاً این قسمت ها فقط بخش کوچکی از کتاب را تشکیل میدهند و در حقیقت اکثر فصول کتاب کاملاً تازگی داشته و مطالبی است که برای اولین بار منتشر میشود.

مسئله‌ای را که نویسنده در این کتاب مورد توجه خاص خود قرار داده چگونگی تلفظ کلمات فارسی و زبانهای دیگر شرقی است و این خود نکته ایست که در کتابهای نویسندگان مغرب زمین در بارهٔ ایران کمتر بآن توجه شده و در هیچیک از آنها تلفظ صحیح کلمات آنطور که باید و باشد، رعایت نگردیده است. مخصوصاً اسامی افراد و شهرها را طوری ذکر کرده‌اند که با لفظ اصلی

بزبان فارسی اختلاف زیاد دارد و نگارنده اصولاً کمتر خارجی را دیده است که بتواند اسامی افراد و شهرهای ایران و یا ترکیه را بدرستی و آنچنانکه واقعاً هست تلفظ نماید مگر آنکه این خارجیان در ایران و یا ترکیه متولد شده و زبان فارسی یا ترکی زبان دوم مادری آنها بوده باشد.

(در اینجا نویسنده شیوه‌هائی را که در نوشتن تلفظ کلمات فارسی بکار برده، برای خوانندگان تشریح کرده و مثال زده است که البته از نظر خوانندگان فارسی زبان اهمیتی نداشته و ذکر آنها بیمورد است و بهمین جهت از آن صرف نظر میگردد).

نکته دیگری که در مورد کتاب باید خاطرنشان کنم اینست که گاهی پاره‌ای از مطالب در فصول مختلف تکرار شده است و این تکرار فقط بخاطر تایید و تاکید آن مطالب است.

در اینجا چند کلمه‌ای هم باید در اطراف آزادی عقیده که در مواردی از آن خودداری نکرده‌ام بحث نمایم. بطورکلی باید بگویم که در طول خدمت و مأموریت خود در ایران هیچگاه در مسائل عمومی اظهار عقیده شخصی نکرده و جداً از این امر خودداری نموده‌ام. هیچ عملی هم که دال بر ابراز این عقاید شخصی باشد نکرده بودم، اصولاً سه دسته از افراد باید در دوران خدمت مأموریت خود از اظهار عقیده و اعمال نظر مشخص در کارها خودداری کرده و کاملاً بیطرف بمانند. این سه دسته عبارتند از: نظامیان، قضات و دیپلماتها. روش یک دیپلمات بایستی بیطرفی و بی‌نظری کامل در برابر کلیه ملل و دول خارجی و در عین حال تبعیت از سیاست خارجی کشورش باشد. او عهده‌دار حفظ منافع کلیه افراد کشور خود در خارج بوده و بایستی مراقب رفتار خود باشد که بطریقی با این رفتار و یا با ظهار عقاید شخصی به منافع دیپلماسی خود لطمه و آسیب نرساند.تمام فکر و هم وی باید در راه وطن و کشور خود صرف شود و مجاهدات و کوششهای خود را با سکوت، اغماض و سر پوشی توام نماید. ممکن است عده‌ای بگویند که سه کلمه آخر تقریباً یک معنی دارند در حالیکه اینطور نیست و هریک معانی مختلفی داشته و در اجرای یک دیپلوماسی موفقیت آمیز عوامل مهمی می توانند باشند.

نگارنده در طول مدت مأموریت خود در ایران موظف به رعایت این نکات و ظرائف دیپلوماسی بودم ولی حالا که دیگر سمت رسمی نداشته ودر خدمت دولت نیستم این آزادی را دارم که در مسائل مختلف عقاید شخصی خود را که متکی برتجر بیاتم میباشد ابراز نمایم و این کار را هم در موارد مختلفی در کتاب انجام داده‌ام ولی در هر حال این اظهار عقیده و آزادی بیان تاحدودی رعایت شده است که بمنافع عمومی لطمه نزند و اسرار مذاکرات رسمی و دولتی را فاش نکند.

اس. جی. دبلیو. بنجامین



س۔ ج۔ و۔ بنجامین

مقدمهٔ مترجم

در نیمه دوم قرن نوزدهم، ایالات متحدهٔ آمریکا که تا حدودی از کشمکش های داخلی فراغت حاصل کرده و مجال یافته بود که بمنظور کسب قدرت نظری به خارج بیفکند، بفکر افتاد که برای نفوذ در آسیا و بدست آوردن بازارهای تجارتی کشورهای این منطقه باایران که دروازهٔ آسیا بشمار می رفت و راههای کشورهای آسیایی از آن میگذشت رابطه سیاسی برقرار کند. در آنهنگام امریکا با امپراتوری عثمانی رابطه برقرار کرده و در آنجا سفیر و نماینده داشت ولی در ایران هنوز پای دیپلماتهای امریکائی باز نشده بود و ایرانی ها آمریکا رابدرستی نمی شناختند. قارهٔ امریکا در ایران معروف به «ینگی دنیا» بود و حتی عوام آنرا سرزمینی میشناختند که در زیر زمین قرار دارد! از امریکا فقط اطلاعات جسته و گریخته وناقصی از طریق کشورهای ارو پا بایران میرسید. تنها ایرانی که موفق شده بود برحسب اتفاق به قارهٔ امریکا رفته و از آنجا خبری بیاورد حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی فتحعلیشاه، در دربار انگلستان بود که خود داستانی جالب و خواندنی دارد.

باید توجه داشت که اصولاً تا زمان صدارت امیرکبیر ایران سفارتخانه واقعی در کشورهای خارجی نداشت و هروقت که اقتضا میکرد و مصلحت ایجاب مینمود از طرف سلاطین ایلچی هائی با مأموریت موقت بکشورهای مورد نظر اعزام میشدند و پس از انجام مأموریت دو باره بایران باز میگشتند. معروفترین این ایلچی ها در زمان قاجاریه حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی بود که بعدها در زمان فتحعلیشاه به وزارت امور خارجه ایران هم رسید و بعد از میرزاعبدالوهاب خان معتمدالدوله نشاط، دومین وزیر امور خارجه ایران بشمار میرود. حاج میرزاابوالحسن خان که‌قراداد ترکمانچای را هم امضا کرده است بکرات از طرف فتحعلیشاه به سمت ایلچی بکشورهای بزرگ آنزمان اعزام گشت و مهمترین این

مأموریت‌ها در سال ۱۲۲٤ هجری قمری بود که میرزا ابوالحسن خان به لندن فرستاده شد و در همین سفر برجسته اتفاقاً به امریکا رفت و اولین ایرانی بود که قدم به بینگی دنیا میگذاشت.



میرزا تقی‌خان امیرکبیر

میرزا ابوالحسن ایلچی باتفاق «موریه» (نو یسنده معروف و مغرض کتاب حاج بابااصفهانی) که از کارمندان سفارت انگلستان در تهران بود از تهران عازم لندن شد. دولت انگلستان در آنهنگام طبق قراردادی که با ایران منعقد کرده بود، متعهد شده بود که هرساله تا وقتیکه ایران با روسیه اختلاف داشته و درحال جنگ است مبلغ ۱۲۰۰۰۰ تومان بایران بپردازد و میرزاابوالحسن خان ایلچی به لندن میرفت تا تکلیف پرداخت این کمک‌مالی را روشن کند. او پس از رسیدن به لندن باوجود کارشکنی های موریه، مذاکرات خود را با مقامات انگلستان شروع کرد و دولت انگلیس که میخواست ایران را در جنگ با روسیه تهییج کند، موافقت کرد که سالی ۸۰۰۰۰ تومان به کمک مالی خود اضافه کرده و هرساله



مرحوم میرزا ابوالحسن معروف به ایلچی

۲۰۰ هزار تومان بایران بپردازد و بعلاوه یک مقرری هم برای خود میرزا ابوالحسن‌خان معین کرد! و قرار گذاشت که کمپانی هند شرقی هرساله ۱۵۰۰ تومان به حاج میرزاابوالحسن خان بپردازد. این پول را مدتها میرزاابوالحسن خان در نزد کمپانی هند شرقی برای خود بعنوان ودیعه نگاهداشت که ورّاث او از این سرمایه استفاده کردند در پایان کار و موقع عزیمت از لندن نیز دولت انگلستان یک نفر را بنام «سرگوراوزلی» بعنوان وزیر مختار خود در ایران تعیین نموده و باتفاق حاج میرزاابوالحسن خان روانه ایران کرد.



میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط

در آنموقع تنها وسیله مسافرت میان انگلستان و ایران، کشتیهای بزرگ بادبانی بود و هنوز از کشتیهای بخار استفاده نمیشد. بهمین جهت حاج میرزا ابوالحسن خان و «سرگوراوزلی» در بندر پلیموت انگلستان سوار یک کشتی بادی شده و بطرف ایران حرکت نمودند اما کشتی آنها در میان راه دچار طوفان شدید شد، باد تند و سخت زمام کشتی را از دست ناخدای آن خارج کرد.آنها راه را در

وسط اقیانوس بکلی گم کردند و مدت چند هفته در دریا سرگردان مانده و نمیدانستند کجا هستند و بکجا دارند میروند. تمام سرنشینان کشتی و از جمله ایلچی ایران دیگر دست از جان خود شسته بودند و آماده غرق در دریا و یا مرگ براثر گرسنگی شده بودند ولی در موقعیکه کاملاً از همه چیز و همه جا مأیوس شده بودند ناگهان از دور خشکی را مشاهده کردند، فریاد خوشحالی از همه بلند شد وکسانی را با قایق به ساحل فرستادند تا بفهمند کجا رسیده‌اند و آنها با کمال تعجب خبر آوردند که به قاره آمریکا و ینگی دنیا آمده‌اند و بادکشتی آنها را با خود بطرف مغرب برده است.

ناخدای کشتی باتفاق حاج میرزاابوالحسن خان ایلچی و سرگوراوزلی با قایق بساحل رفتند و در آنجا متوجه شدند که در سواحل برزیل و نزدیکی ریو دوژانیرو هستند، کتاب فارسنامه ناصری که این واقعه عجیب را نقل کرده در این مورد می نویسد: «....و به مدد زورق‌های کوچک وارد ساحل گشته اقامت نمودند در حوالی آن شهریست که نام او ریجز و (ریو دوژانیرو» بود از مملکت برازیل تصرفی پادشاه پورتگیز (پرتقال) و این پادشاه از حشمت ناپلئون امپراتور فرانسه گریخته در این مملکت توقف داشت و در این مملکت معدن الماس است پادشاه مزبور بعد از اطلاع از واقعه جمعی از اعیان بلد را باستقبال آن دو سفیر کبیر فرستاده آنها را با احترامی چند وارد ریجزو نمودند و چند روزی باستراحت گذراندند و از اتفاقات در آنموقع مار بزرگی را در جنگل آن مملکت کشته برای پادشاه پورتگیز آورده بودند و درازای آن مار سیزده ذرع و پهنای پشت گردن آن یک ذرع تمام و ضخامت پوستش به ضخامت پوست گاو بود، پوست او را کنده بمصاحبت حاج میرزاابوالحسن خان شیرازی روانهٔ ایران نمودند تا کنون که سال به ۱۳۰۳ (هجری قمری) رسیده است پوست آن مار در صندوقخانهٔ مبارکه شاهی بدرستی باقی مانده است...» در حقیقت میرزا ابوالحسن خان شیرازی اولین ایرانی بشمار میرود که باد کشتی او را به حسب اتفاق به آمریکا برد و پای او به ینگی دنیا رسید. ایلچی فتحعلیشاه بالاخره در سال ۱۳۲۶ هجری قمری باتفاق وزیر مختار انگلستان وارد بندر بوشهر شد و همه با اعجاب و حیرت از او استقبال

کرده و تا مدتها از سفر عجیب او به ینگی دنیا سئوال میکردند و اطلاعاتی از این قاره جدید میخواستند.

در هرحال موقعیکه ایالات متحدهٔ امریکا بفکر استقرار روابط سیاسی با ایران افتاد، مردم و حتی زمامداران ایران اطلاعات صحیح و درستی از آن سرزمین نداشتند. هنگامیکه امیرکبیر بصدارت رسید تصمیم گرفت سفرای دائمی به پایتخت های کشورهای بزرگ دنیا بفرستد و در مرحله اول دستور تاسیس سفارت دائمی ایران را در استانبول، سن پترز بورگ (روسیه) ولندن صادر کرد و متعاقب این دستور میرزا محمد حسین خان عضدالملکُ، صدر دیوانخانهٔ سلطنتی به سفارت کبرای ایران در روسیه (سن پترز بورگ) منصوب شد. میرزاشفیع خان نایب آجودانباشی بسمت مصلحت گزار (کاردار) ایران در لندن، و حاج میرزا احمد خان از منشی های وزارت امورخارجه به سمت مصلحت گزار و وزیر مختار ایران مقیم در استانبول تعیین شدند.

بعد از امیر کبیر فکر او در ایجاد سفارتخانه های دائمی درکشورهای اروپائی دنبال شد وسفارت ایران در فرانسه بسال ۱۸۵٦ تاسیس گردید و فرخ خان امین الدوله غفاری بسمت وزیرمختار ایران در دربار ناپلئون سوم بپاریس اعزام شد. بعد از آن میان ایران و اتریش و هنگری ایجاد رابطه سیاسی شد و در سال ۱۸۸۳ نریمان خان قوام السلطنه بسمت سفیر ناصرالدین شاه در دربار فرانسواژوزف امپراتور اتریش و هنگری منصوب شد. بعد نوبت بآلمان رسید و در سال ۱۸۸۵ میرزارضاخان گرانمایه مزیدالسلطنه بسمت سفیر ایران بدربار ویلهلم اول امپراتور آلمان اعزام گردید.

بطور خلاصه در موقعیکه امریکا در صدد ایجاد روابط سیاسی باایران برآمد، دولت ایران با کشورهای عثمانی، انگلستان، روسیه، فرانسه، اتریش و هنگری، و آلمان روابط سیاسی دائمی برقرار کرده بود و ایالات متحده امریکا هم میآمد که از دیگران عقب نماند و بتواند در بازار ایران و بوسیله ایران در بازارهای دیگر کشورهای آسیایی جائی برای خود باز کند.

ایالات متحده امریکا باتلاشهائی که در این مورد کرد توانست موافقت

ناصرالدینشاه را برای امضای قرارداد ایجاد روابط سیاسی جلب نماید و دولت ایران به فرخ خان غفاری امین‌الدوله که بسمت سفارت کبرای ایران در پاریس تعیین شده بود، مأموریت داد که سرراه خود در استانبول با سفیرایالات متحدهٔ امریکا دردربار عثمانی مذاکرات لازم را برای امضاء قرارداد ایجاد روابط سیاسی انجام دهد. «کارول سپنس» سفیر ایالات متحده امریکا در استانبول، پس از ورود فرخ‌خان امین‌الدوله مذاکرات خود را شروع کرد و قرار دادی را بر اصول و



فرخ خان امین‌الدوله

ضوابط قرار داد ترکمانچای تنظیم نمودند و پس از موافقت دولتهای متبوع این قرار داد را در پانزدهم ربیع الثانی ۱۲۷۳ هجری قمری مطابق با ۱۳ دسامبر ۱۸۵٦ بدوز بان فارسی و انگلیسی امضا نمودند و چند ماه بعد در تاریخ ۲۰ شوال ۱۲۷۳ مطابق با ۱۳ ژوئن ۱۸۵۷ نسخ این قرارداد مبادله گردید و بصورت رسمی درآمد.

قرارداد ایجاد روابط میان ایران وایالات متحده امریکا، کمی بعد به

تصویب کنگره امریکا رسید و کنگره امریکا در سال ۱۸۸۲ بالاخره با ایجاد سفارتخانه در ایران موافقت کرد. قرارداد ایزان و امریکا در طرز رفتار طرفین با سفرا و نمایندگان سیاسی یکدیگر، مبتنی برهمان اصول قرارداد ترکمانچای میان ایران و روسیه بود وحق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) را در ایران بدولت امریکا میداد. متن این قرارداد که در ناسخ التواریخ جزء وقایع سال ۱۲۷۳ هجری قمری درج گردیده بشرح زیر است:

«چون اعلیحضرت کیوان رفعت، خورشید رایت، فلک رتبت، گردون حشمت، خسرواعظم، خدیو انجم حشم، جمشیده جاه دارادستگاه وارث تاج و تخت کیان، شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و رئیس ممالک مجتمعه امریک شمالی هردو علی السویه تمنا و ارادات صادقانه دارند که روابط دوستی فیمابین دولتین برقرار و بواسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه نافع و سودمند تبعه دولتین قوی بنیان خواهد بود، مودّت و اتحاد جانبین را مستحکم سازند لهذا برای تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران جناب مجدت و فخامت نصاب امین الملک فرخ خان ایلچی کبیر دولت علیه ایران صاحب نشان تمثال همایون و حمایل مخصوص آن و حامل کمر مکلل بالماس، ورئیس ممالک مجتمعه امریک شمالی، کارول اسپنس وزیر ممالک مجتمعه مزبوره، مقیم دربار دولت عثمانی را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد ازآنکه اختیار نامه های خود را مبادله کردند و موافق قاعده و شایسته دیدند فصول آتیه را برقرار نمودند:

فصل اول ــ بعدالیوم فیمابین دولت علیه ایران و رعایای آن دولت و دولت و رعایای ممالک مجتمعه امریک شمالی دوستی صادقانه و اتحاد محکم برقرار خواهد بود.

فصل دوم ــ سفرای کبار وماموران دیپلماتیک که از هریک ازدولتین معاهدتین بخواهند بدربار یکدیگر مامور مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که در حق سفرای کبار و مامورین دیپلماتیک دول متحابه و اتباع آنها معمول میشود همان رفتار نیز در حق سفرای کبار ومأمورین دیپلماتیک و اتباع آنها معمول

میشود و بهمان امتیازات مجری و محفوظ خواهد بود.

فصل سیم ــ تبعهٔ دولتین متعاهدتین ازقبیل سیاحان و تجار و پیشه ور و غیرهم که در مملکتین محروستین سیاحت یا توقف نمایند بالسو یه ازجانب حکام ولایات و وکلای طرفین بعزت و حمایت قادرانه بهره‌مند خواهند گردید و در هرحال سلوکی که نسبت باتباع دول کاملة الوداد منظور میشود، در حق ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمعاوضه مأذون و مرخصند که هرگونه اقمشه وامتعه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی به مملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت یکدیگر ببرند و بفرستند و مبایعه و معاوضه نمایند و بهر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند. لکن این مقررات که تجار طرفین که اقدام تجارت داخله مملکتین نمایند، در خصوص تجارت مز بوره مطیع قوانین آن ملکی که محل تجارت مز بوره می باشد خواهند بود و در صورتیکه یکی از دولتین متعاهدتین بعد از این در باب تجارت داخله امتیازات تازه برعایای سایر دول بدهد همان امتیازات نیز داده خواهد شد برعایای هریک از این دو دولت که در ممالک دیگری مشغول تجارت داخله باشند.

فصل چهارم ــ هرگونه امتعه واقمشه‌که اتباع‌دولتین متعاهدتین برمملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت یکدیگر بیرون ببرند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کاملة الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان بولایات دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه میشود ازیشان نیز مطالبه خواهد شد و حق وجه علیحده بهیج اسم ورسم در دولتین مطالبه نخواهد شد.

فصل پنجم ــ در ممالک محروسه ایران هرگاه مرافعه یا مباحثه فیمابین تبعه دولت علیه ایران و اتباع دولت ممالک مجتمعه امریک شمالی حادث شود در محلی که وکیل یا قونسول دولت مجتمعه امریک مقیم باشد مقالات متداعیین و تدقیق و تحقیق و اجرای حکم بعدل و انصاف در محکمه دولت علیه ایران که محل عادیه طی اینگونه امورات است با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعه امریک شمالی خواهد شد. در ممالک محروسه ایران اگر

فیمابین اتباع دولت ممالک مجتمعه مرافعه یا منازعه روی دهد طی گفتگو و اجرای عدالت آن باالتمام بعهده وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعه امریک است. اگر متوقف در محل این مرا فعه یا مباحثه و منازعه بوده باشد والادر مملکتی که اقرب به محل مز بور است خواهد بود وکیل یا قونسول مز بور طی این گفتگو را بروفق قوانین متداوله در ممالک مجتمعه خواهد کرد. هرگاه مرا فعه یا مباحثه یا منازعه در ممالک ایران فیمابین اتباع دولت ممالک مجتمعه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود، تحقیق و اجرای حکم آن بعهدهٔ وکلا یاقونسولهای طرفین خواهد بود. کذالک گفتگوها و منازعات که فیمابین تبعه دولت علیه ایران و اتباع ممالک مجتمعه اتفاق افتد قرار انجام و اتهام آن بنحوی خواهد بود که با اتباع دول کاملة الوداد در ممالک مز بوره معمول و مرتب میشود، تبعه دولت علیه ایران در ممالک مجتمعه یا اتباع دول ممالک امریک شمالی در ممالک ایران اگر متهم بگناهان کبیره گردند بنحو یکه در مملکتین مز بور تین با اتباع دول کاملة الوداد رفتار میشود با ایشان نیز معمول و مرتب وقطع و دخل خواهد شد.

فصل ششم ــ هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد درصورتیکه میت را اقوام یا شرکائی باشد ترکهٔ او بالتمام تسلیم ایشان خواهد شد و در صورتیکه شخص میت را قوم و شریکی نباشد متروکات او امانتةً بوکیل یا قونسول دولت متبوعه میت تسلیم میشود تا مشارالیه بروفق قوانین متداوله در مملکت خود چنانکه شاید و باید در این باب معمول دارد.

فصل هفتم ــ دولتین معاهد تین بجهت حمایت اتباع و تقویت امور تجارت و فراهم آوردن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیمابین تبعه جانبین چنین اختیار نمودند که حق داشته باشند که یک مأمور دیپلماتیک در پایتخت دولتین مقیم سازند و از طرفین سه نفر قونسول برقرار نمایند، قونسولهای دولت علیه ایران در شهرهای واشنگتن و دیگر نیو یورک و دیگر نیواورلئان توقف

خواهند داشت و قونسولهای ممالک مجتمعه در دارالخلافه تهران و بندر بوشهر و دارالسلطنه تبریز توقف نموده این قونسولهای دولتین متعاهدتین بالسویه در محل متوقفه مسکونه مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و مقاماتی که قونسولهای دولتهای کاملة الوداد در ممالک جانبین محفوظند بهره یاب خواهند گردید. مأمور دیپلماتیک و قونسولهای ممالک مجتمع امریک رعایای دولت علیه ایران را نه آشکارا و نه در ظاهر و نه در خفیه حمایت نخواهند کرد و از این اصول که در خاطر طرفین مقرر شده اصلاً تجاوزی را جایز نخواهند داشت و نیز مقرر است که اگر قونسولهای مزبوره مشغول تجارت شوند ایشان نیز مطیع خواهند بود بهمان قوانین و رسومی که سایر اشخاص رعایای دولت متبوعه ایشان که در همان محل تجارت می کنند مطیع هستند و همچنین فیمابین دولتین متعاهدتین مقرر است که عدد نوکرهای مأمور دیپلوماتیک و قونسولهای دولت ممالک مجتمع امریک بیشتر از آن نخواهد بود که بموجب عهدنامه برای مأمورین روس در ممالک ایران معین شده است.

فصل هشتم ــ این عهدنامه دوستی و تجارتی که بملاحظه کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیمابین دولتین ایران و ممالک مجتمع امریک منعقد شده است از تاریخ مبادله امضا نامجات طرفین تا ده سال برقرار خواهد بود و اگر پیش از انقضای ده سال مذکور هیچیک از این دو دولت بموجب اعلام رسمی میل خود را در قطع و توقیف بسفرای عهدنامه بدولت دیگر اظهار ندارد عهدنامهٔ مزبور تا یکسال دیگر علاوه بر وعدهٔ مذکور برقرار خواهد شد و همچنین یا دوازده ماه بعد از نوشتن چنان اعلام هر وقتی که اعلام مزبور ظهور نماید و وکلای مختار دولتین متعاهدتین قرار میدهند که امضا نامجات دول متبوعه خود را در اسلامبول در مدت شش ماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند. وکلای مختار دولتین متعاهدتین این عهدنامه مبارکه حاصره را به خط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند. این

عهدنامه مبارکه در دو نسخه بزبان فارسی و انگلیسی بتاریخ یکهزار و دو یست و هفتادوسه هجری پانزدهم ربیع الثانی مطابق هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی در اسلامبول مرقوم گردید.»

این متن قراردادی بود که برای ایجاد روابط سیاسی میان ایران و امریکا در سال ۱۲۷۳ هجری قمری مصادف با ۱۸۵٦ میلادی منعقد شد و ناگفته نماند که این زمان مقارن با دهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه و ایام صدارت میرزا آقاخان وزیر اعتمادالدوله میباشد. بعد از امضای قرار داد، دولت امریکا سفیر خود را در ایران تعیین نکرد و مدتها این موضوع معوق ماند و در طی این مدت سفارت انگلستان در تهران از منافع اتباع امریکا در ایران حمایت می کرد ولی اتباع امریکا در ایران که عده‌ای کشیش و مبلغ مذهبی و چند نفر تاجر بودند از مزایای قانون منعقده و مخصوصاً کاپیتولاسیون و قضاوت کنسولی استفاده میکردند با این تفاوت که مأموران و کنسولهای انگلستان در ایران وظایف دیپلماتهای امریکائی را انجام می دادند ولی بتدریج مأموران انگلستان در تهران از این کار طفره رفتند و علت این امر را هم گرفتاری و مشغلهٔ زیاد خود در رسیدگی به منافع اتباع انگلستان میدانستند ولی حقیقت قضیه این بود که روابط امریکا و انگلستان در این هنگام زیاد حسنه نبود و انگلیسها حاضر نبودند از منافع اتباع امریکائی در ایران حمایت کرده... و با دست خود پای آنها را در ایران باز نمایند و برای خود رقیبی بتراشند. در نتیجه کنگرهٔ امریکا بالاخره در حدود ۲۵ سال بعد تأسیس سفارت امریکا را در تهران تصویب کرد و متعاقب آن پرزیدنت «آرتور» رئیس جمهور امریکا «بنجامین» را برای عهده‌دار شدن نخستین وزیر مختار امریکا در ایران در نظر گرفت. بنجامین مردی دانشمند بود که مطالعات زیادی بخصوص در بارهٔ کشورهای مشرق زمین داشت و از مستشرقین امریکا بشمار میرفت و بهمین جهت علاقه زیادی را برای انجام مأموریت خود نشان داد.

بنجامین با دریافت فرمان سفارت در زمستان سال ۱۸۸۲ بود که از امریکا با کشتی عازم ایران شد و راه دور و درازی را با عوض کردن چند کشتی طی کرد تا بالاخره در بندر طرابوزان واقع در دریای سیاه از کشتی قدم به خشکی گذارد و از طرابوزان از طریق پوتی و باطوم به تفلیس رفت و از تفلیس با قطار به باکو واقع در کنار دریای خزر خود را رساند و از آنجا با یک کشتی روسی به بندر انزلی وارد شد. از انزلی میهماندار مخصوص، او را از راه رشت و جنگلهای سرسبز و خرم شمال بتهران رساند که مورد استقبال واقع شد و بحضور ناصرالدینشاه رسید.



بنجامین اولین سفیر آمریکا در ایران

بنجامین در بدو ورود بتهران در یکی از عمارات دولتی سکونت گزید ولی بعد محلی را در خیابان فردوسی کنونی (تقریباً در محل بانک ملی) برای سفارت امریکا اجاره کرد و سفارت را در آنجا تأسیس نمود. محل تابستانی و ییلاقی سفارت هم در جعفرآباد شمیران بود.

بنجامین در طول اقامت در تهران با رجال ایرانی آشنائی و رفت و آمد پیدا کرد. روابط صمیمانه و خوبی با میرزا سعید خان وزیر خارجه و مخصوصاً با ظهیرالدوله داماد ناصرالدین‌شاه که در همسایگی سفارت امریکا بود، داشت. رو یهمرفته قریب دو سال در ایران بود و سفرهائی به پاره‌ای از شهرستانها کرد. وی در طی مأموریت خود در ایران برخوردی با سفیر دولت آلمان «برونشو یک» که تازه وارد تهران شده بود پیدا کرد و این برخورد به اهانت آن دو به یکدیگر انجامید. بنجامین مراتب را به واشنگتن اطلاع داد و از آنها خواست که به دولت



میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه

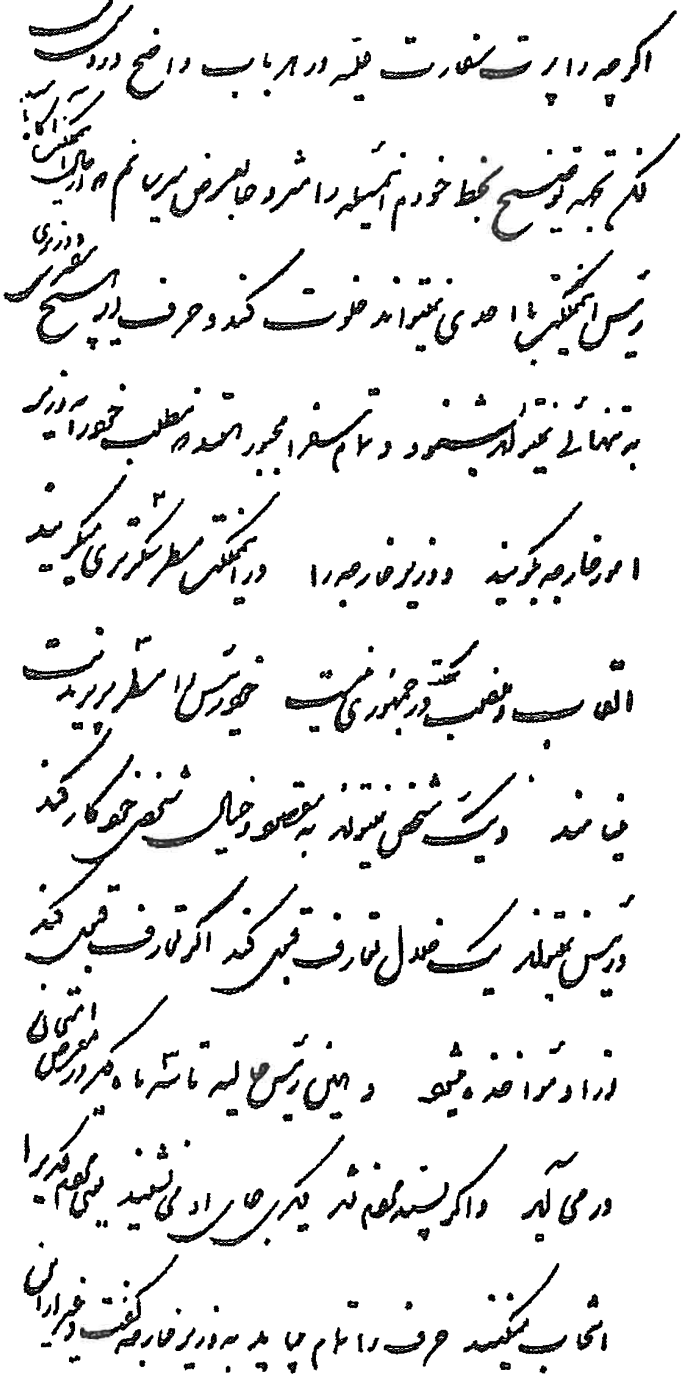
آلمان اعتراض کرده و از سفیر آلمان در تهران بخواهند که از او عذر خواهی نماید، ولی وزارت خارجه امریکا جواب مساعدی به بنجامین نداد. او بعلاوه بر سر مسائل مالی و مخارج سفارت هم اختلافی با مقامات وزارت خارجه پیدا کرده و از این اختلافات ناراضی بود تا آنکه در سال ۱۸۸۵ بالاخره از طرف دولت امریکا به واشنگتن احضار شد.

کار مهمی که بنجامین در ایران داشت و وقت او را می گرفت بطوریکه خودش اظهار داشته حفظ حمایت از منافع اتباع امریکا بود ولی در چند مورد از جمله در بارهٔ اتباع امریکا در همدان توفیقی نصیب او نگردید و موجب گله او از میرزا سعیدخان وزیر خارجه شد. در مورد بازاریابی هم کارهائی کرد که معتقد بود بعلت عدم پشتیبانی دولت امریکا توام با موفقیت نبوده است.



حاج حسینقلی خان صدرالسلّطنه (حاجی واشنگتن)

اما نخستین سفیری که از جانب ایران بامریکا اعزام شد حاج حسینقلی خان معتمدالوزاره بود که بعداً لقب صدرالسلطنه پیدا کرد، یعنی در حقیقت پنجسال بعد از اعزام نخستین سفیر امریکا بتهران، از طرف ایران اقدام بتأسیس سفارت دائمی در امریکا شد و در سال ۱۳۰۵ هجری قمری مقارن با ۱۸۸۸ میلادی معتمد الوزاره بمقام وزیر مختاری ایران در امریکا تعیین شد و از راه اروپا به ایالات متحده امریکا اعزام گردید.



نمونه خط و گزارش محرمانهٔ حاج حسینقلی‌خان به ناصرالدین‌شاه ــ حاج حسینقلی در حاشیهٔ نامه عناوین مقامات آمریکائی را بفارسی ترجمه کرده و از آنجمله "مسطر سکرتری" یا وزیرخارجه را "آمیرزا" و "مسطرپرزیدنت" یا رئیس‌جمهوری را "آقارئیس" ترجمه‌کرده است

حاج حسینقلی خان معتمد الوزاره یا صدرالسلطنه هفتمین پسر میرزا آقاخان اعتماد الدوله صدراعظم بود و مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مجلهٔ یادگار در مورد شرح حال اولین سفیر ایران در امریکا می نو یسد: «مرحوم صدرالسلطنه که در ماه صفر ۱۲۶۵ (سال دوم سلطنت ناصرالدینشاه) متولد گردیده و پس از تحصیل خط و ربط تحت سر پرستی مرحوم میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر امورخارجه بخدمت در وزارت خارجه داخل شد و بعد از آنکه برتبهٔ استیفا رسید و چند گاهی در دفتر این وزارتخانه خدمت کرد، در سال ۱۲۹۵ قمری بزیارت بیت‌الله حرام رفت و پس از عزل مرحوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار از وزارت خارجه و لقب مجدد میرزا سعید خان باین مقام مرحوم حاج میرزا حسینقلی خان هم به نیابت اول به وزارت خارجه منصوب گردید و سپس بمعاونت آن وزارتخانه ارتقاء پیدا کرد و در سال ۱۳۰۲ معتمد الوزاره لقب گرفت و ژنرال قونسول ایران در هندوستان شد. در سال ۱۳۰۵ او را از هندوستان احضار کرده و بوزارت مختاری در امریکا مأمور کردند. مرحوم معتمد الوزاره که بعدها صدرالسلطنه لقب گرفت و بوزارت فواید عامه نیز رسید مردی ساده دل بود و گاه بگاه اشعاری هم میگفت که بعلت سستی و ابتذال مضمون خالی از لطف نبود. ظرفاء تهران غالباً آنها را در مجالس و محافل میخواندند و از نقل آنها لذت می بردند و بعضی از آنها گاهی نیز از خود اشعاری میساختند و بنام آنمرحوم منتشر میکردند. وفات مرحوم صدرالسلطنه در تهران بتاریخ ۱۳۰۶ شمسی اتفاق افتاد».

مرحوم اقبال آشتیانی در دنباله شرح حال اولین وزیر مختار ایران در امریکا چنین اضافه می کند: «شرح ذیل که ما آنرا برای تکمیل ترجمهٔ احوال مرحوم صدرالسلطنه نقل می کنیم سواد تفصیلی است که خود آن مرحوم در پشت تذکرهٔ احوال میرزا فضل‌الله وزیر نظام عم خویش نوشته و عین آن در تصرف جناب آقای دکتر غنی است:

«بسمه‌تعالی ــ روز پنجشنبه غره شعبان المعظم ئیلان ئیل هزار و سیصد و یازده هجری که از عمرم ٤٧ سال میگذرد و سی سال است که پدرم مرحوم جنت مکان میرزا آقاخان صدراعظم وفات یافته و حضرت علیه والده بزرگوارم که دختر عموی پدرم که مرحوم زکیخان سردار است هشتاد ساله در نجف اشرف مجاور است و روزیست که فرزندم مهرماه خانم بسلامتی بجهت محمد حسینخان پسر ساعدالدوله سردار تنکابنی عقد میشود بمبارکی این کتاب از شخصی ابتیاع شد.

این تاریخی است که عم بزرگوارم میرزا افضل‌الله و زیرنظام انشاء فرموده و هشتاد سال عمر کرد، بعد از پدرم بفاصلهٔ دوازده سال مرحوم شد و بعد از برهم خوردن دستگاه صدارت هرقدر کوشش کرد با کمال استعداد و قابلیت صاحب کار نشد و از پدرم بزرگتر بود و بنده زمان عزل پدرم ده ساله بودم و زمان فوت پدر هفده ساله، بهندوستان جنرال قونسول و درینگی دنیا سفیر کبیر شدم و پسر هفتم مرحوم پدر هستم. به مکه و عتبات و مشهد مقدس بزیارت رفتم. امروز ملقب به صدرالسلطنه و وزیر فواید عامه هستم و خانه بنده در نظامیه رو بروی مسجد مرحوم سپهسالار است و فرانسه و انگلیسی میدانم، اولادم منحصر بهمین دختر است وروزگار ایران را تباه و سیاه می بینم، خدا بهمه رحم کند دنیا محل عبرت است رفتند و ما هم میرو یم. هرچه دارم از دولت قرآن دارم. حرره العبد حسینقلی نوری سنه ١٣١١.»

صدرالسلطنه با چهار نفر ایرانیان عضو سفارت با کشتی روانه امریکا شد ولی این بارکشتی سفیر ایران بخاری بود و باد نمی توانست آنرا جای دیگری ببرد، او بسلامت پس از طی راه دراز وارد نیو یورک و از آنجا واشنگتن شد و مورد استقبال مقامات امریکا واقع گردید. حاج صدرالسلطنه که بعد از بازگشت بایران معروف به «حاج واشنگتن» شد و باین نام شهرت زیادی پیدا کرد دریکی از خیابانهای اصلی واشنگتن سفارت ایران را دائر کرده و پرچم آنرا بالا برد و چون مردی پاک دل و درعین حال متعصب و مذهبی بود، روز عید قربان سنت قربانی کردن را در آن دیار دوردست هم از یاد نبرد و کسی را فرستاد و بازحمت گوسفندی را خریده و آوردند ولی کسی نبود که این گوسفند را قربانی کند. معروفست که خود او گوسفند را در بالکن سفارت که مجاور و مشرف برخیابان

بود سر بریده خون زیادی از بالکن در پیاده‌رو سرازیر شد که موجب وحشت و تعجب عابران گردید و بعد معلوم شد که در آنجا قربانی کرده‌اند.

درهرحال صدرالسطلنه معروف به «حاج واشنگتن» نیز اولین سفیر ایران در امریکا بشمار می رود که تقریباً درصد سال قبل سفارت ایران در پایتخت امریکا را تاسیس کرد.

اما «بنجامین» سفیر امریکا در ایران پس از بازگشت بواشنگتن چون مردی نویسنده بود و بعلاوه ازطرف مقامات وزارت خارجه مورد ایراد و انتقاد واقع شده بود شروع به نوشتن سلسله مقالاتی در روزنامه های امریکا در بارهٔ مسافرت خود بایران کرد که مورد توجه واقع شد و او را تشویق کردند که این سلسله مقالات را بصورت کتابی درآورد و «بنجامین» بدین کار همت گماشت و حاصل آن کتاب «ایران و ایرانیان» میباشد. این کتاب نخست در امریکا و در حدود صد سال قبل در لندن بچاپ رسید. کتاب ایران و ایرانیان مشتمل بر ۱۷ فصل است و بنجامین برخلاف سنت سفرنامه نویسی در این کتاب فقط یادداشت های مسافرت های خود را نیاورده بلکه در طی فصول مختلف مسائل مربوط بایران را طبقه‌بندی کرده و مورد بحث و تفصیل قرار داده است و چون به مسائل هنری علاقند بوده است در فصل مربوط به هنرهای ایران با موشکافی و دقت خاصی که واقعاً عجیب بنظر میآید از ریزه کاریهای هنرهای ایران به تفصیل صحبت نموده و اطلاعات ذی‌قیمتی میدهد. دقت او باندازه‌ای بوده که حتی در خاتم کاری ها مقدار قطعاتی که در یک سانتی متر مربع بکار رفته شمارش کرده وذکر نموده است. در مورد رجال و شخصیت های آنموقع ایران نیز اطلاعات قابل توجهی میدهد، و ازتولیدات و منابع اقتصادی ایران نیز آمار قابل توجه و دقیقی را گرد آوری کرده است، توصیفی را که از تکیه دولت و تعزیه خوانی آن نموده در کمتر سفرنامه ای می توان یافت و از این جهت تقریباًبی نظیر است. ازآب و هوا و مناظر ایران برخلاف خارجی های دیگری که باین کشور آمده اند تعریف کرده و عاشق مناظر شمال ایران بوده است ولی درعین حال انتقادهائی هم از رجال و فساد در طبقات عالیه ایران کرده و بآنها سخت تاخته است.

مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار مطالب سفرنامه بنجامین را بعلت آنکه او مدت زیادی در ایران نبوده و باندازه کافی با مسائل ایران آشنا نشده انتقاد می کند. ولی باید توجه داشت که مرحوم اقبال در آنهنگام فقط نسخه ای ازکتاب ترجمه شده بنجامین را که شامل نه فصل ناتمام بوده در اختیار داشته و فصول بعدی را که مربوط به خصوصیات زندگی و هنر و آداب و رسوم ایرانی ها بوده ملاحظه نکرده بوده است و این همان فصولی است که وسعت اطلاعات بنجامین وسعی و کوشش فوق العاده او را در بدست آوردن این اطلاعات نشان میدهد.

نسخه ای ازکتاب سفرنامه بنجامین یا ایران و ایرانیان را در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه اوانس خان مساعدالسلطنه از انگلیسی بفارسی ترجمه کرده بود و چون اوانس خان ارمنی بود و نوشتن فارسی را درست نمی توانست ترجمه او را میرزا محمد حسین خان ذکاء الملک فروفی (که در سال ۱۳۲۵ هجری قمری فوت شد) تصحیح کرده و بانشاء درست فارسی درآورد که نسخه ای از آن نزد مرحوم عباس اقبال آشتیانی بود که بنابرگفته ایشان شامل نه فصل ناتمام بوده است و معلوم نیست که آیا اوانس خان مساعدالسلطنه آنرا ترجمه نکرده و یا آنکه محمد حسینخان فروغی ذکاء الملک آنرا تصحیح ننموده بوده است. در هرحال مرحوم عباس اقبال از نسخه ای که در اختیار داشت دو قسمت از این کتاب یعنی شرح جواهرات معیرالممالک و شرح حال میرزا سعیدخان وزیرامور خارجه را در مجله یادگار بعنوان نمونه بچاپ رساند.

اوانس خان مساعدالسلطنه نخستین مترجم این کتاب که فقط نه فصل از آنرا ترجمه کرده بود بقرار شرح حالی که مرحوم اقبال آشتیانی از او نوشته در سال ۱۸٦٤ میلادی در تهران متولد شده و پس از تحصیل در مدرسه ارامنه تهران بپاریس رفته و در آنجا زبان فرانسه را فرا گرفته بوده است و پس از باز گشت جزء مترجمین مخصوص ناصرالدین شاه شد و در سال ۱۸۸۷ با هیئتی که از ایران برای شرکت در مراسم پنجاهمین سال سلطنت ملکه و یکتوریا به لندن اعزام شده بود بانگلستان رفت و در سال ۱۸۹٤ با هیئت دیگری برای شرکت در مراسم



اوانس خان مساعدالسلطنه

تاجگذاری نیکلای دوم امپراتور روسیه به سن پترزبورگ اعزام شد. اوانس خان باردیگر برای شرکت در مراسم جشن هشتاد سالگی ملکه و یکتوریا در سال ۱۹۰۰ به لندن مأموریت پیدا کرد و بعد از بازگشت از لندن از طرف وزارت امورخارجه بعنوان مستشار سفارت ایران در برلین تعیین شده و تا پانزده سال در برلین باهمین سمت انجام وظیفه میکرد. بعد از بازگشت رئیس دفتر ابوالقاسم خان قره گزلو نایب السلطنه شده و در سال ۱۹۱۲ به مقام سفارت ایران در برلین انتخاب شد و بعد از مدتی سفیر ایران در لندن شد و آخرین سمت او هم سفارت ایران در توکیو بود. در اواسط سال ۱۳۱۰ اوانس خان بتهران احضار شده در بازگشت از ژاپون وقتی به خاربین رسید در سن ٦٧ سالگی وفات یافت.

تقریباً در حدود چهل سال قبل یعنی سال ١٣٢٤ شمسی نسخه‌ای از کتاب اصلی بنجامین که در سال ١٨٨٦ یعنی تقریباً یکصدسال قبل در لندن چاپ شده بود، بدست نگارنده رسید که قسمت های جالب آنرا بصورت پاورقی در روزنامه اطلاعات آنموقع ترجمه کردم و اینک ترجمه کامل ازین کتاب پس از چهل سال از نظر خوانندگان محترم میگذرد که امید است مورد توجه قرار گیرد.

در متن اصلی کتاب تصاویری ازمناظر و شخصیت های ایران آمده است که قسمتی از آنها ظاهراً کار همسر بنجامین بوده که در این سفر دورودراز او را همراهی کرده بوده است.

مهندس محمد حسین کردبچه

بهمن ماه ١٣٦٢

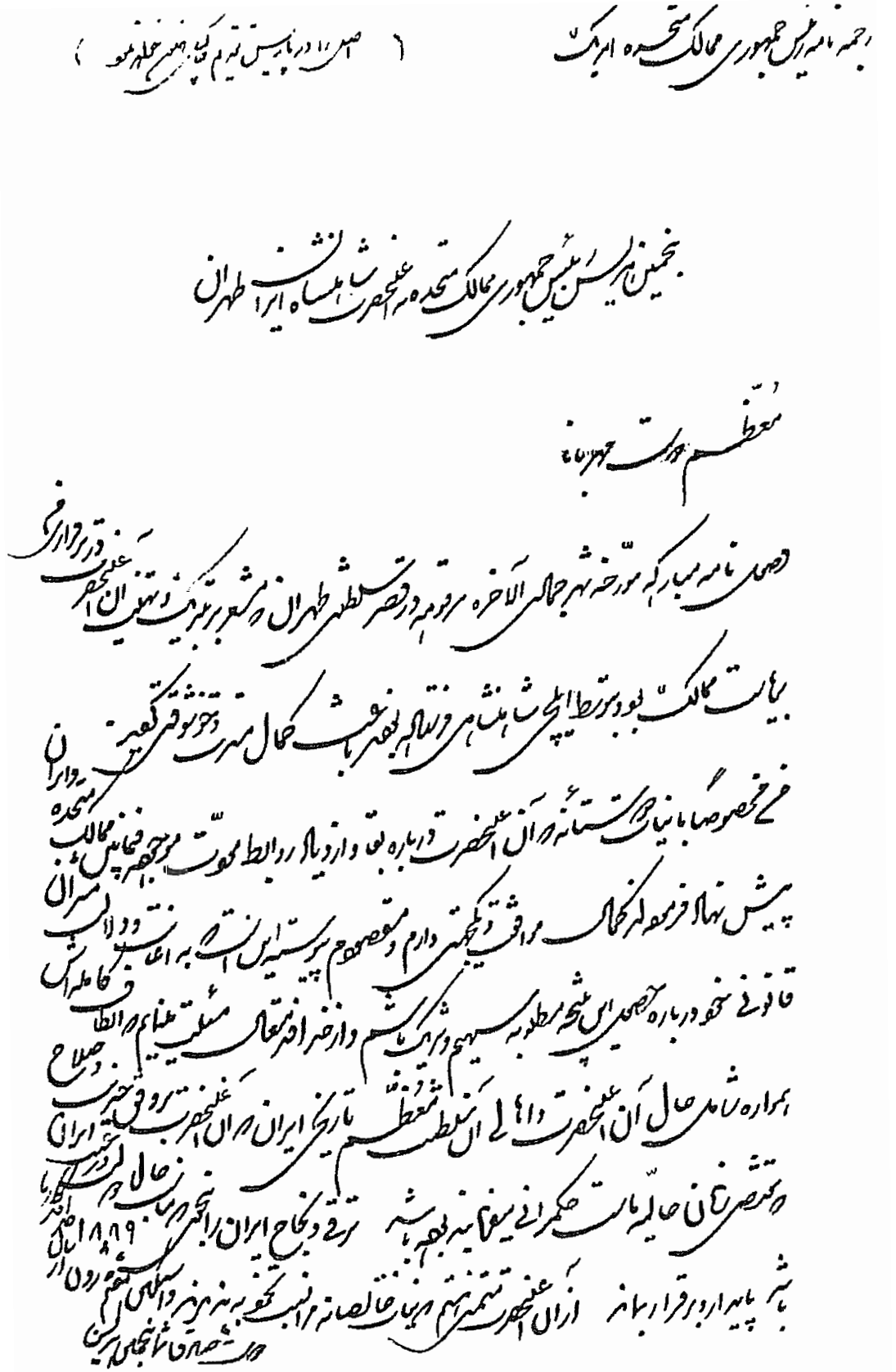
نامهٔ حسینقلی خان صدرالسلطنه سفیر
فوق‌العادهٔ ناصرالدین شاه به آمریکا

بتاریخ هشتم شهر شوال المکرم اقدس
۱۳۰۶

راپورت سفارت مخصوص دولت علیه ایران معظم‌له بکنگره و اسکلس‌های تجار ممالک متحده امریکا

در راپورت پیشتر سابق مفصلاً عرض شده که نامه مبارکه خسروانه را در موقع مطبوعی بجناب رئیس جمهور ممالک متحده امریکا تقدیم نموده و کیفیت مهمانی که از طرف دولت بهیه امریکا بافتخار سفارت دولت علیه ایران داده شده بود بعرض رسانیده و نیز کیفیت مهمانی که از طرف تجار بزرگ شهر فیلادلفیا بافتخار سفارت دولت علیه ایران داده شده بود بعرض رسانیده‌ام. اکنون وضع رسیدن نامه مبارکه را بعرض میرسانم.

در هفته ماضی رقعه از وزارت خارجه رسید و وقت ملاقات و رسانیدن نامه مبارکه را بجناب رئیس تعیین کرده و اخبار داده بودند که آقای مستر بلین وزیر امور خارجه بسفارت رفته و با جناب مستر فریلینگهوزن



نامه بنجامین هریس رئیس جمهور آمریکا به ناصرالدین شاه

فهرست مطالب

فصل اول

از دریای سیاه تا مرز ایران ..... صفحه ۹

عشایر ایران در دشتهای قفقاز ۱۹

بندر باکو در صد سال قبل ۲۰

ساختمانهای ایران در باکو ۲۲

افسانه های ارواح در دریای خزر ۲٤

فصل دوم

از انزلی تا تهران ..... صفحه ۲۷

استقبال از سفارت و میهماندار رسمی ۲۸

منزل با شکوه حاکم رشت ۳۱

به آب افتادن فراشهای حاکم رشت ۳٤

تلگراف فوری ناصرالدینشاه ۳۵

حرکت با اسب از رشت بتهران ۳٦

در جنگل های سرسبز شمال ۳۸

بهشت گمشده: قزوین ٤۰

فصل سوم

وضع جغرافیائی ایران ..... صفحه ٤۱

کشف معادن زغال بوسیله کولی ها ٤۲

مدفون شدن سربازان در طوفان شن ٤۵

آدم دزدی ترکمن ها ٤٦

ایران سرزمین سکوت و آرامش ٤۷

فصل چهارم

شهر تهران ..... صفحه ٤٩
شمیران یا شمع ایران ۵۰
در خرابه های ری ۵۲
افسانه یک عاشق و معشوق در برج طغرل ۵۳
دروازه های تهران ۵۵
سبک ساختمانهای تهران ۵۷
محلات شهر تهران ٦١
کاخ گلستان ٦٣
کاخ نگارستان ٦٦
باغ سرسرا و زنان فتحعلیشاه ٦٨
دلال های تهران ٦٩
کاروانسراها و بازارهای تهران ۷۳
سرگرمیهای شبانه تهران ۷۷
تشریفات ملاقاتهای مردم تهران ۷۸
زنان ایران ۸۲

فصل پنجم

اقامتگاه های ییلاقی در شمیران ..... صفحه ۸۷
محل ییلاقی سفارتخانه ها ۸۸
باغ فردوس: شاهکار هنری ایران ۹۲
محل ییلاقی سفارت امریکا ۹٤

فصل ششم

نژادهای مختلف ایران ..... صفحه ۱۰۰
گبرها و نصرانی های ایرانی ۱۰۲
عشایر ایران ۱۰٦
ظل السلطان و قتل ایلخان بختیاری ۱۰۸
قطعه قطعه کردن یکی از امرای افغانستان ۱۱۱

فصل هفتم
شرایط خدمت در ایران ..... صفحه ۱۱۵
سرطویله های ایران ۱۱۷
زد و خورد نوکران سفارت امریکا و مادر ظل السلطان ۱۲۱
نوکران بی جیره ومواجب ۱۲۴
شاه چگونه پاداش میدهد ۱۲۵
ماجرای دوئل یکی از محترمین تبریز ۱۲۸
عدهٔ نوکران شاه و رجال ایران ۱۲۹
فصل هشتم
ناصرالدینشاه و خانواده سلطنتی ..... صفحه ۱۳۱
قتل امیرکبیر ۱۳۲
حمله سربازان به کالسکه شاه ۱۳۴
شاهزاده فرمانفرما ۱۳۶
کشتار معتمدالدوله در فارس ۱۳۷
سنگدلی شاهزاه عزالدوله ۱۳۸
ظل السلطان و ولیعهد ۱۴۰
مجازات هولناک بازرگان اصفهانی ۱۴۲
ناصرالدینشاه و انوشیروان ۱۴۶
فرار رجال از شکارگاه شاه ۱۴۹
مراسم تحویل سال در تهران ۱۵۰
معیرالممالک و ماجرای جواهرات او ۱۵۶
داستانهای ظهیرالدوله ۱۶۳
فصل نهم
رجال و مقامات عالیرتبه ایران ..... صفحه ۱۷۱
اعضای شورای سلطنت و هیئت وزیران ۱۷۲
ماجرای یحیی خان مشیرالدوله ۱۷۳
میرزا سعیدخان وزیر خارجه ۱۷۷
ماجرای ظل السلطان و پسر میرزا سعید خان ۱۸۳
داستان خرکچی و آصف الدوله ۱۸۸

فصل دهم
کوهنوردی ایران ..... صفحه ۱۹۱
کاروانی که به لار رفت ۱۹۲
در پیچ و خم گردنه افجه ۱۹۹
درهٔ لار و آسیاب شیطان ۲۰۷
فصل یازدهم
نظری به هنرهای زیبای ایران ..... صفحه ۲۱۷
ریزه کاریهای هنر معماری ایران ۲۱۹
آینه کاریهای معروف تهران ۲۲٤
داستان کاشی کاریهای ایران ۲۲۵
قتل میرعماد خوشنویس معروف ایران ۲۳۰
قلمزنی روی فلز ۲٤۰
تزئین سلاح جنگی ۲٤۱
میناکاریها و خاتم کاری ایران ۲٤٦
نقاشان ایران ۲٤۷
مینیاتورهای ایران ۲۵٤
فصل دوازدهم
دین ومذهب ایران ..... صفحه ۲٦۳
مختصات شیعیان ایران ۲٦٤
اقلیت زرتشی و پارسیان ایران ۲٦۷
ظل السلطان و کلیسای اصفهان ۲۷۰
فصل سیزدهم
تعزیه یا نمایش مذهبی ایران ..... صفحه ۲۷۵
تعزیه در تکیه دولت ۲۸۵
غرفه های تکیه دولت و جایگاه مردم ۲۸٦
فصل چهاردهم
منابع اقتصادی، تولیدات وبازرگانی ایران ..... صفحه ۳۰۷
معادن فیروزه ایران ۳۰۸
گندم و تنباکوی ایران ۳۱۰

تریاک ایران ۳۱۱
ابریشم ایران ۳۱۲
فرش ایران و قیمت آن ۳۱۸
قلابدوزی و گلدوزی ۳۲۳
رقابت روسیه با امریکا در تجارت با ایران ۳۲۷
اختلاف سفیران امریکا و آلمان در تهران ۳۲۸
امتیاز راه‌آهن ۳۲۹

فصل پانزدهم

قوانین عرف و شرع ایران ..... صفحه ۳۳۱

روحانیون ایران و حاج ملاعلی کنی ۳۳۲
قوانین شرع مردن ایران ۳۳۳

فصل شانزدهم

در گوشه و کنار ایران ..... صفحه ۳۳۷

خاتون‌آباد ۳۳۸
شریف‌آباد و ورامین ۳۴۰
ایوان کیف، کوره‌ای سوزان ۳۴۱
دماوند و رینه ۳۴۵

فصل هفدهم

موقعیت سیاسی ایران ..... صفحه ۳۴۹

امنیت راه‌های ایران ۳۵۱
فساد طبقه حاکم ایران ۳۵۲
رقابت شدید روسیه و انگلستان در ایران ۳۵۳
بنادر ایران ۳۵۶
تحریکات روسها در عشایر شاهسون ۳۵۷
طمع و خیالات روسها در مشرق ایران ۳۵۹
کشمکش امرای افغانستان ۳۶۴
سرنوشت ایران در مقابل غولهای خطرناک ۳۶۶
نامنامه ۳۷۷

ایران وایرانیان

فصل اول

ازدریای سیاه تا مرز ایران

صبح یکی از روزهای فرح‌بخش ماه‌مه بود که‌کشتی بخاری ماوارد بندر **طرابوزان** شد. در طرف راست، جلگهٔ مرتفع و پرنشیب و فراز **آسیای صغیر** که پوشیده از گلهای ارغوانی رنگ صحرائی و چمن خودروی طبیعی بود، قرار داشت. برفراز یکی از تپه‌های این جلگه از پس ابرهای پاره‌پاره، کلیسای بزرگ (سانتاسوفیا) دیده می‌شد. این کلیسا که ازبناهای دوران "بیزانس" (روم شرقی) بود باگنبدهاوبرجهای سرخ‌رنگ‌و دیوارهای عظیم‌وخاکستری رنگ جلوه ومنظرهٔ باشکوهی داشت و توده‌ای از درختان سرسبز و جنگل مانند، آنرا فرا گرفته بود. طرابوزان از بنادر و شهرهای قدیمی **دریای سیاه** بشمار میرود و "گزنفون" در تاریخ خود از آن یاد کرده است و از مراکز مهم دولتهای منطقه بوده و سالها بر سر راه کاروانهائی قرارداشته که از اروپا عازم ایران و آسیای مرکزی میشدند، ولی‌حالا وضع عوض شده و مسافرانی‌که باین بندر و سواحل دیگر جنوب شرقی دریای سیاه میآیند مشاهدات دیگری دارند.

دریای سیاه درسواحل جنوبی خود، اصولا" بنادر مهم‌و خوب، کم دارد واین وضع به نفع دولت روسیه تمام شده که سواحل شمالی و شرقی دریای سیاه را در اختیار داشته‌و بهترین بنادر این دریا هم در همین قسمت‌ها واقع شده است. طرابوزان در قرون گذشته مرکزتجارت‌برده‌های چرکسی و خرید وفروش آنها بوده و آثاربازارهای‌برده‌فروشی در آنجا وجود دارد. کشتی بخاری ما در بندرگاه از کنارقایق‌ها وکشتیهای کوچکی که‌شباهت‌زیادی به کشتی‌ها و قایق‌های قدیمی یونانی‌ها داشتند، بآرامی میگذشت، نظیر این قایق‌ها را من قبلا "دربندر "لیسبون" دیده‌بودم که بدون تردیدتحت‌تأثیر صنعت‌قدیمی‌کشتی‌سازی یونانی‌ها ساخته شده‌اند، این قایق‌ها مجهز به‌پاروهای خاصی بودند که مردی قوی هیکل آنها را بحرکت در میآورد. شهر طرابوزان از عده‌ای خیابانها و کوچه‌های پرپیچ و خم تشکیل میشود که بیشتر آنها تنگ و باریک هستند ولی اثری‌از کثافت در آنها وجود ندارد کف این خیابانها و کوچه‌ها برخلاف شهرهای دیگر مشرق زمین طوری ساخته شده که آب

باران در آن جمع نمیشود و براحتی در آبروها میافتد. دیوارهای خانه‌ها بلند است و داخل آنها را کسی نمیتواند ببیند مگر آنکه از در بداخل آنها نگاه کند.

هرخانه مسکونی معمولا "باغچه‌ای از درختان توت، انار و زیزفون دارد، شاخه‌های مو نیز لابلای این درختان پیچیده و آنها را تزئین میدهد، درهای‌خانه‌ها معمولا" کوتاه هستند بطوریکه‌تا کسی خم‌نشود نمیتواند وارد آنها گردد و درحقیقت این خانه‌هابصورت دژ و پناهگاه هستند که در مقابل حمله اجانب می‌توانند مقاومت کنند.

فرمانده پادگان طرابوزان یک افسر قدیمی ترک بود که مانند مشرق زمینی‌ها عشق و علاقه‌زیادی به طبیعت‌و گل و گیاه داشت و بهمین جهت در بالای صخره‌های ساحلی ودر همان‌محلی‌که آتشبارهای توپخانه‌مستقرشده‌بودند باغچهٔ نسبتا "بزرگی‌مملو از گل احداث کرده بود، ما موقعی به مقراو رسیدیم که میخواست سوار اسب بشود و برای سرکشی افراد خود برود. بامیهمان‌نوازی خاص شرقی، اسب را رها کرد وما را دعوت‌نمود که به‌باغچه‌اش برویم و استراحت‌کنیم، هوای صبحگاهی ملایم و دلپذیر بود و یک فنجان قهوه‌ترک و یک قلیان استانبولی‌واقعا "لذت‌بخش بود، از دورکنارساحل عده‌ای دیده‌میشدندکه‌نشسته‌اند. برخی نقاشی میکردند وبعضی‌ها هم مشغول سنگ‌تراشی بودند جلوی ما تا چشم کار میکرد امواج نسبتا" ملایم دریای سیاه دیده می‌شد و پشت سرمانُ ارتفاعات معروف به"مال‌تپه" قرار داشت.

بافرا رسیدن شب، طبیعت، زیبائی وشکوه‌دیگری‌به‌طرابوزان‌بخشید، توده‌های‌متراکم ابر که سطح دریا را پوشانده بود، شکافته‌شد و در این شکاف، خورشید در آب فرو رفت، دریا تبدیل به‌طشتی از خون شده‌بود و تشعشع قرمز رنگ آن دیوارهای شهر را هم خونین کرده‌بود، در طرف شمال شرق قلل کوه‌های قفقاز هم که پوشیده از برف‌بود، لحظاتی سرخ رنگ شده بود. خورشید که در دریا فرو رفت این کوها هم بتدریج از نظر محو شدند، یک روز دیگر از سفر طولانی و دور و دراز ما گذشت.

سپیده‌های بامداد روز بعد، در حالیکه ستاره صبح در آسمان خود نمائی میکرد، کشتی ما آهسته آهسته به بندر **باطوم** واقع در ۸۰ مایلی طرابوزان نزدیک میشد. باطوم بهترین بندری بود که در جنوب دریای سیاه، در اختیار عثمانی‌ها بود و بهمین جهت روسهاچشم‌طمع بآن دوخته و این بندر را از دست‌ترک‌ها خارج کردند باطوم بندرثروتمند و مهمی است. تا هفت سال قبل ترک‌ها در آنجا بودند ولی حالا دیگر اثری‌از آنهادراین بندر نیست، سکنه مسلمان باطوم به "نیکوزیا" مهاجرت کردند و حاکم آنجا بآنها زمین و خانه داد ولی بسیاری از این مسلمانان در طول راه بر اثر سختی و گرسنگی تلف‌شدند. مسیحی‌ها کینه‌ونفرت خاصی نسبت به ترکها دارند و این نفرت مانع از این میشود که‌آنها فکرکنند ترکهاهم انسان‌هستند وحق حیات‌دارند، ترکهابرخلاف آنچه‌گفته میشود بیرحم‌تر

و خشن‌تر ازدیگران نیستند و استیلا و تسلط‌آنان برسرزمین‌هائی‌که درتصرف دارند ،بدتر از کشورهای اروپائی نیست‌واروپائی‌هاهم مانندترکهاتابع قانون زور و شمشیر هستند . من نمیخواهم از ترکها طرفداری کنم ولی پا روی حق نباید گذاشت و ترکها را یک طرفه مورد حمله قرار داد .



لباس مردم عثمانی در اواخر قرن نوزدهم

ترک‌ها و اعرابی که بر اثر شکست ، ناچار به فرار از شهر و خانه خود شده‌اندواقعا " وضع تأثر انگیز و بدی دارند ، نظیر حوادثی را که برای ترکها پیش‌آمده است مورخین ما در کتابهای خود در ارتباط با شکست اسپانیولی‌ها از اعراب بادیه‌نشین شرح داده‌اند وما آمریکائی‌ها با آن آشنائی داریم . ترک‌ها امروزه درست وضعی شبیه اسپانیولی‌ها دارند . آنهابرخلاف ملل دیگر پس از شکست ،ننگ‌ماندن در شهر و خانه خود و تحت‌تسلط دشمن را تحمل نمی‌کنند ، خانه و زندگی را گذاشته و مهاجرت میکنند . بعد از شکست خوردن از یونانی‌ها و آزاد شدن یونان ، پس از حمله روسها به رومانی و شکست ترک‌ها ، تمام سکنه

ترک از این مناطق مهاجرت‌نمودند و در مورد باطوم هم بهمین منوال بود و ترک‌ها که‌در حدود چهارصد سال در این شهربودند آنجا را رها کرده و همگی رفتند. چرکس‌ها هم‌بعد از استیلای روسها برقفقاز، مانند ترک‌ها از آن سرزمین مهاجرت کردند و ننگ ماندن در زیر دست دشمن را تحمل ننمودند ولی‌این‌مهاجرت‌ها بآسانی انجام نگرفت و در حدود نیم میلیون نفر تلف شدند.

باطوم رویهمرفته شهر زیبا و صرف‌نظر از پشه‌های مالاریا که در رودخانه آن کمین کرده‌اند، جای مناسبی برای سکونت است. روسها پس از تصرف آن بلافاصله اقدام به ساختمانهای مدرن وجالبی در قسمت‌های ساحلی کردند، اما قسمت‌قدیمی شهرهنوزبحال خودباقی است، ساختمان‌های آن هم کوچک‌ویک طبقه و مغازه‌ها و دکانهای آن محقراست، فقط درگوشه و کنار گاهی‌مناره‌های‌یک‌مسجد دیده می‌شود و درمیان این خانه‌های یک‌طبقه، بندرت ساختمانهائی دو طبقه که متعلق به اعیان و اشراف قدیمی ترک بوده است بچشم میخورد، این ساختمانها سقف‌های سفالی پوشیده از خزه و گیاه دارند و روی قسمت‌های مرتفع آنها لک‌لک‌ها برای خود آشیانه ساخته‌اند. اما چیزی را که مشکل است توصیف‌کرد زیبائی وشکوه فوق‌العاده‌ٔ کوه‌هائی است‌که درمجاورت باطوم قرار دارند، این کوه‌هامتصل بدریا بوده و دامنه‌های آنها سبز و خرم است و قله‌هایشان پوشیده از برف است، دو نهر و رودخانه کوچک از برفهای قلل این کوهها سرچشمه گرفته و بطرف دریا حرکت می‌کنند، این رودخانه‌هامملو از ماهی‌های کوچک‌و بزرگ است و کسانی که برای تفریح وگردش به کوه میروند در بازگشت می‌توانند چند ماهی صید کرده و باخود به سوقات بیاورند، ولی در دره‌های این کوه‌هاهمیشه انتظار آرامش را نباید داشت‌و در وسط‌روز درحالیکه هوا آفتابی و ملایم است ناگهان توده‌های متراکمی از ابر سیاه از قلل کوه بطرف دامنه‌های آن سرازیر میشود، یکمرتبه دریا هم سیاه شده و ابر و مه سطح آنرا فرا میگیرد صدای رعد و برق کوه و دره را میلرزاند و باران شدیدی شروع میشود و در حالیکه مسافر تازه وارد در انتظار و نگران‌جاری شدن سیل مهیبی است، ابرها دفعتا" کنار رفته، هوا صاف شده و قوس و قزح برفراز کوه‌ها نمودار میگردد.

روسها اخیرا" یک رشته راه‌آهن میان باطوم و "تفلیس" کشیده‌اند، موقعی که‌ما در باطوم بودیم یک قطار برای از باطوم بطرف تفلیس حرکت میکرد ولی چون راه‌آهن بطور رسمی افتتاح نشده‌بود نتوانستیم با قطاربحرکت‌خود ادامه دهیم درنزدیکی باطوم، قطار از تونل نسبتا" طولانی عبور می‌کند، سقف این تونل را بر اثر اشتباه باندازه کافی بلند نساخته‌بودندکه قطارها بتوانند براحتی از زیر آن عبور کنند و بهمین جهت ناچار شده بودند کف‌تونل را کمی گود کنند تا بعدا" راه‌آهن را افتتاح نمایند. قبل ازتصرف باطوم، روسها فقط یک‌بندرگاه برای حمل بار و مسافر بطرف ماوراء قفقاز داشتند و آنهم بندرپتی

واقع درمصب رودخانه "فازیس" بود برای آماده کردن این بندر پول و هزینه زیادی صرف شده‌بود ولی "پتی" بندرخوبی نشده بود ،تنها درتابستان و موقعی که باد مناسبی میوزید کشتیهای کوچک می‌توانستند بآن نزدیک شوند و در زمستان اصلا" این بندر قابل استفاده نبود و حالا هم ما می‌بایستی بآن بندر رفته و از آنجا حرکت خود را ادامه میدادیم .

کشتی بخاری ما یکی از لنگرهایش در بندر باطوم آسیب دید و مدت زیادی بطول انجامید تا موفق به‌مرمت آن شدند در طول این مدت‌تنها پذیرائی‌ها و میهمان نوازیهای دریا سالار "گراویه" و عده‌ای از روءسای روسی ادارات بود که رنج انتظار و عقب افتادن مسافرت را کاهش میداد ، تا بالاخره کشتی تعمیر شد و با آن بطرف بندر " پتی" حرکت کردیم ،تا بندر "پتی" فقط چهارساعت راه بود (۱) ، باد نسبتا" شدیدی از جانب مغرب میوزید ، دریا خروشان بود و امواج آن بارتفاع چند متر کشتی را تکان میداد ، هرقدر به پتی نزدیک‌تر میشدیم امواج و طوفان دریا شدیدتر میگشت و ما میدانستیم که اگر طوفان ادامه پیدا کند کشتی ناچار به بازگشت به باطوم خواهد شد . مسافرانی که بقصد پتی از باطوم سوارکشتی شده بودند در عرشه کشتی ایستاده و ناراحت بنظر میرسیدند لباسهای آنها جالب و بنظر ما غریب بود کلاه‌های پوستی باشکال مختلف بر سر داشتند کاپیتان کشتی با مهارت زیاد از میان امواج بالاخره راهی پیدا کرد و بزحمت کشتی‌را بطرف اسکله و بارانداز نزدیک کرد و بعد از تلاش زیاد کشتی در نزدیکی ساحل لنگر انداخت و به میبافران دستور دادند تا از روی تخته‌باریکی که‌مانند پل بین‌کشتی و ساحل گذاشته‌بودند عبورکنند ،کارخطرناکی بود و هرلحظه امکان داشت بدریا پرتاپ شویم ولی چاره‌ای‌نبود ، قدم بساحل که گذاشتیم با وضع عجیبی روبرو شدیم عده‌ای زیادی باربر ، مامور گمرک و ولگرد بطرف ما هجوم آوردند و با سروصدای زیاد سعی میکردند که چمدان‌ها و اثاث‌ما را از دست هم بگیرند ، چند سگ ولگرد نیز داخل جمعیت پارس میکردند ، ما مدتی گیج و مبهوت‌باطراف نگاه‌میکردیم و نمیدانستیم چه‌باید بکنیم . توصیه نامه‌ای که سفارت کبرای روسیه در استانبول برای ما نوشته بود در اینجا موثر واقع شد و ماموران گمرک بسرعت اسباب‌ها و چمدان‌های ما را رد کردند و تشریفات گمرکی را انجام دادند .

راه نسبتا" طولانی را ذر کنار اسکله طی کردیم تا بایستگاه درشکه‌ها رسیدیم ، چند درشکه آن پائین در وسط گل و لای و لجن ایستاده بودند اسکله از محل توقف درشکه‌ها چندمتر ارتفاع‌داشت و برای رسیدن بایستگاه‌پله هم نبود ،جوان‌ها از این ارتفاع باخنده

---

(۱) دولت روسیه بر خلاف پیمان صلح برلین به بهانه ساختمان بیمارستان ، در باطوم اقدام به ایجاد انبارهای بزرگ اسلحه و مهمات کرده و خود را برای جنگ و حمله دیگری آماده میکند .

و تفریح پائین میرفتند ولی این کار برای زنانی که همراه ما بودند امکان نداشت .بناچار یک ارابهٔ چوبی کوچک آوردند ، خانم‌ها را سوار کردند و بدرشکه‌ها رساندند درشکه‌ها بحرکت در آمدند ، اسبهای روسی با تکان شلاق سورچی‌ها بسرعت میرفتند و درشکه‌ها را با تکانهای شدید و ناراحت‌کننده‌ای عقب خود میکشیدند . در دو طرف راه، بوته‌های توت‌فرنگی و توت سیاه سطح جنگل را پوشانده بودند و درختان جنگلی در کنار برکه‌های آب منظرهٔ زیبائی ,را بوجود آورده‌بودند . راه‌ارابه‌روبه‌یک پیچ رسید و پل آهنی را روی رودخانه"فازیس" مشاهده کردیم ، با گذشتن از این پل وارد شهر پتی شدیم ، اولین قسمتی از شهر که بآن برخورد کردیم جالب و خوب نبود . خیابان دراز و بدون درختی که در دو طرف آن سایبان‌هائی برای فروشندگان وجود داشت ، بازار بزرگ شهررا تشکیل میداد . خیابان خیلی کثیف و پر از زباله بود و به یک پارک عمومی منتهی می‌شد تنها هتل شهر روبروی این پارک قرار داشت و از فضای سبز آن استفاده میکرد ، پتی شهر ناسالم و غیر بهداشتی است و کمتر مسافریست که با عبور و توقف یک‌شب در آنجا گرفتار مالاریا نشود علت هم وجود کثافت و آشغال زیاده از حد در داخل شهر است . ما قبل از تاریک‌شدن هوا پنجره‌های اطاق را بستیم تا از هجوم پشه‌های مالاریا در امان بمانیم ، در آنجا برای ما میگفتند که موقع ساختن راه‌آهن "پتی" در حدود پنج‌هزار نفر از کارگران‌بر اثر ابتلای به مالاریا جان سپردند .

شهر"پتی" دیدنی‌هائی هم داشت‌پارک‌عمومی آن در کنار رودخانه دارای دروازهٔ بزرگ قدیمی بود که جالب بنظر میرسید ، این دروازه ظاهرا" از دوران تسلط‌ایرانی‌هادر پتی بیادگار مانده و کاشی‌کاریهای بسیار زیبای آن نشان میداد که‌از بناهای ایرانی است، موقعی‌که از این دروازه‌عبورکرده و وارد پارک‌شدیم و بطرف رودخانه رفتیم ، بنظرم رسید که ما در فرانسه هستیم و در کنار یک رودخانه فرانسه قدم میزنیم ، آب سبز رنگی کـه در رودخانه جاری بود و یک رشته درختان تبریزی که بفواصل معینی در کنار آن قرار داشت‌و کوه بلندی که از دور دیده می‌شد ، درست منظرهٔ منطقه‌ای در نرماندی فرانسه‌را در نظرم مجسم میکرد ، ولی مشاهده کرچی بانانی که در رودخانه قایق‌های خود را بحرکت در میآوردند با آن کلاه‌های پوستی بلند و شالهائی که بکمر داشتند انسان را متوجه میکردکه اینجا دروازهٔ مشرق زمین است ،در نزدیکی ما عده‌ای از زنان گرجی در پارک گردش‌کرده وقهقهه میزدند ، این زنان رشیدوبلندقدبوده وگیسوانشان تاکمرمیرسید.چشمان سحرانگیز وسیاه ، زیبائی خیره کننده ای بآنهاداده بود ، ازدیدن اینهمه زیبائی ووجاهت مبهوت شده بودم وبخاطرمیآوردم که شنیده بودم زنان گرجی زیباترین زنان دنیاهستند .

درهتل "پتی "ماموا‌جه با یک‌کلاهبرداری‌وتقلبی‌شدیم که‌این‌منطقه‌درآن‌شهرت‌دارد ، !البته یک کلاهبرداری مدرن که برحسب اقتضای زمان ومحتوای جیب توریست هاابتکارشده

است ، ماجرا ازاینقرار بودکه وقتی ماصورت حساب هتل راخواستیم مشاهده کردیم که صاحب هتل قیمت اطاق هاوغذاراکه در بدو ورود ما به "فرانک" فرانسه گفته بود ، مدعی است که به "روبل" گفته است وچون قیمت روبل تقریبا" دوبرابرفرانک است درست قیمت هائی راکه تعیین کرده بود دوبرابرشده است ، اطاق های هتل زیاد بدنبود ولی راهرو های آن واقعا" کثیف ومبل ومیزوصندلی آن خیلی نامناسب بود .

برای فرار از خطراتی که در کمین ما بود هرچه زودتر بطرف ایستگاه راه آهن "پتی" حرکت کردیم ودرآنجا باردیگر با باربرخورد دوتمدن مختلف مواجه شدیم ، ازیک طرف ساختمان مدرن و عالی ایستگاه وقطارهای خوب و راحت ، دلیل برپیشرفت اوضاع اجتماعی واقتصادی این شهربود ولی ازطرف دیگردرسالن انتظارایستگاه ، گداهای گرسنه وحریص چون سیل بطرف مسافران سرازیرشده و گریبان آنها را میگرفتندو باربرهائی که اصلا" شباهت به کارمندان راه آهن نداشتند چمدان هارابدون آنکه متوجه محتوای آن باشند بگوشه ای پرتاب کرده وبادادن چند فحش وناسزای غلیظ راه خودراازمیان جمعیت بازمیکردند . ازهمه عجیب ترفروشنده بلیط بودکه گوئی آشنائی باحساب نداشت ومانند نوآموزان باانگشتان دست خودحساب پول بلیط وبقیه پول مسافران رامیکردوبهمین جهت درست یکساعت طول کشید تا توانستیم بلیط خریده وچمدان های خودراوزن کنیم .

گداها درداخل قطارهم دست ازسرمسافران برنمی داشتند ، ترن داشت حرکت میکرد که سه جوان واردواگون شده وازمانقاضای پول وبقول خودشان "بخشش" کردند ، چندنفرازاشراف روسیه درنزدیکی مانشسته بودندووقتی تعجب مارادیدند ، یکی ازآنهاگفت :

ــ گرفتاری مازیاداست ، میدانید ماسرزمینهای زیادی داریم که باید متمدن وآبادکنیم و این کارهم مدت زیادی بطول می انجامد ، زیراروسیه رویهمرفته کشورفقیریست .

باخودم گفتم راست میگوید ولی تعجب میکردم ، حالا که وضع اینطوراست چرا روسها اینقدراصراردارندسرزمین های دیگری راجزء متصرفات خودکنندوبارشان راسنگین تر نمایند ؟!

در اینجا باید علاوه کرد که راه آهن "پتی" به تفلیس یکی از شاهکارهای مهندسی بشمار میرودزیرااین راه ازمناطق سختی عبورمی کند ، این راه آهن پس ازگذشتن ازدرهٔ "فازیس" درحدود ۱۶۰ میل ازکوه های عظیم وصعب العبورراه خودراباز می کند و دریک منطقه قطار درحدود ۶ ساعت ۳۰۲۷ پاارتفاع راطی کرده وبوسیله دولوکوموتیو به حرکت در می آید ، مناظر طبیعی اطراف این راه آهن در همه جا بسیار دلفریب و زیباست مخصوصا "دراطراف "کوتاهی" که جنگل ها و تخته سنگ ها و جویبارهای اطراف خط آهن بی اندازه تماشائی و دلرباست ، در پاره ای از نقاط کوهستانی دژها وقلعه هائی بر فراز کوه ها دیده میشد که متعلق به ازمنه قدیم بودند و حالا خراب و ویران شده بودند ، یکی از این دژها خیلی

بزرگ و افسانه‌آمیز بود و انسان را بخاطرات دور و درازی فرو می‌برد .

قطار درفواصل‌مختلف درپاره‌ای‌ازایستگاه‌هاتوقف‌میکرد ،این‌ایستگاه‌ها عموما "وضعشان خوب‌ودارای‌بوفه های عالی بودند ، مسافرانی‌که باتنفس هوای لطیف کوهستان‌اشتهایشان تحریک‌میشدوقتی‌که‌به‌این‌ایستگاهها‌میرسیدند . علاوه‌برغذای گرم ومطبوع در سالن‌ایستگا ه بارهائی می یافتندکه باودکای روسی وخاویارازآنها‌پذیرائی میکردند .

نکته‌جالب‌دراین‌قسمت‌ازمسافرت برخورد‌بااقوام‌ونژادهای‌مختلف بود که از همه‌آنها معروف‌ترگرجی‌ها‌بشمارمیرفتند . درحقیقت ازهمین گرجی هابودکه زنان ودختران‌زیبابرای حرمسرای‌پولدارهای شهوتران‌شرقی وغربی خریداری میکردند ، البته این کاردرزمان‌حاضر دیگرمنسوخ شده است وگرجی هازنان ودختران خودرانمی فروشند . درباره زیبائی شکل و صورت این قوم هرچه گفته انداغراق نیست وبرخلاف بیشتراقوام دیگرزنان ومردان گرجی هردودسته ازاین زیبائی خدادادی سهم بسزائی برده اند ، من درهیچ کجازنان و مردانی ازنظرزیبائی قابل مقایسه با گرجی‌ها ندیده‌ام البته باستثنای ساکنان جزائردریای‌مانش .

زیبائی مردان گرجی بالباس برازنده وجالبی که شبیه اونیفرم نظامی است افزون‌ترمیشودو این‌لباسهابقدری متناسب وخوبست که روسهاوترکهاوایرانی هالباس افرادگاردسلطنتی‌خود راازروی‌آن طراحی کرده اند ، مردان گرجی کلاهی چرمی برنگ قرمزبرسردارندکه دورتادور آن پوست گوسفنددوخته شده است ورنگ این پوست سفید ، سیاه ویاخاکستری است . کت یا " کفتان " آنهاچسبان وکمرتنگ است وآستین هاوکمرکت باتکمه هاوگل وبوته‌های طلائی و نقره‌ای‌تزئین شده است دردوطرف سینه جیب های بزرگی وجوددارکه دورتادورآنهارا بانخ های طلائی ونقره ای قلابدوزی کرده اند . مردان گرجی یک تپانچه نسبتا " کوچک به کمربندابریشمی کت خودبسته اند . درطرف دیگرکمرآنهاشمشیرظریف جلد نقره ای آویخته شده ومردان موقع حرکت یک دست رابه شمشیرگذاشته ودردست دیگرشلاقی دارندکه آنرا به چکمه های براق خودزده وبازی میکنند . درواگون قطاری که ماباآن مسافرت میکردیم یک شاهزاده بلندقدگرجی نشسته بودکه چنین لباسی برتن داشت ، اومردموقری بودکه قدش به حدودشش پامیرسید ،اززیرابروهای خاکستری رنگ چشمانش چون عقاب میدرخشیدوکلاه خاکستری رنگی که برسرداشت باسبیل های مردانه وخاکستری رنگ اوکاملا " هماهنگ بود ، قطاربهرایستگاهی که میرسیداوپیاده میشدوباگردن افراشته روی سکوی ایستگاه قدم میزد و مانندآن‌بودکه‌زیبائی‌مردانه‌خودرامیخواست‌به‌رخ‌همه بکشدومن‌هرگزاورابرای‌این خودستائی سرزنش نمیکنم زیراچنین زیبائی مردانه ای راواقعا " کمترمی توان یافت .

مشاهده مناظرجالب‌وافرادتازه ، مسافرت رابرای‌ماخسته‌کننده نمیکرد و باآنکه سرعت حرکت‌ترن زیادنبودوگاهی‌توقف‌آن‌درایستگاه‌هازیادترازحد متعارف بود ما احساس خستگی نمیکردیم روزاول‌درواگون‌ما مسافری‌جزهمان‌شاهزاده‌ٔگرجی‌نبودوسایل‌راحتی باندازه‌کافی در

واگونهای قطار وجود داشت وواگونها شبیه به واگونهای درجه اول راه‌آهن امریکاواروپابود ، راهروی آنهانسبتا "پهن‌بودبطوریکه دونفربآسانی می توانستندازکنارهم بگذرند ،هرواگون به چندین قسمت وکوپه تقسیم شده بودوخانواده هامی توانستنددراین کوپه های مجزای‌از یکدیگرباآزادی‌وراحتی بنشینندودرحقیقت‌این قطارهاازهرجهت‌آسایش‌توریست‌هاراتاءمین میکردند ، ولی دوعیب بزرگ داشتند ، یکی اینکه جای خواب برای مسافران درآنهانبود و دیگر اینکه دزد در این قطارهازیادبود ،بطوریکه مسافران بناچارمی بایستی اسباب واثاث خودراچهارچشمی نگاه کنندولحظه ای ازآنهاغافل نشوند .



لباس مردم باکو (گرجی‌ها) در اواخر قرن نوزدهم

در غروب آفتاب‌ولحظاتی که‌خورشید درافق پنهان میشد ، ترن در یک سراشیب بطرف جلگه ای که‌مرکزگرجستان درآن قرارداشت حرکت میکرد . آسمان این دشت وجلگه در آن غروب آفتاب واقعا" تماشائی وبسیارجالب بود ، انوارمختلف ورنگارنگ آسمان اثربی‌مانند

"بهشت گمشده" میلتون " رابیاد میآورد .

ناگهان غرشی ازآسمان برخاست و دراین جلگه بسیاروسیع انعکاسی پیداکرد ، چشمان ما آهسته آهسته بسته شده وبخواب میرفتیم . نیمه های شب بودکه خسته وگرسنه بالاخره واردایستگاه شهر "تفلیس" شدیم ، دربدوورود به ایستگاه برخوردهای بدی با چند نفر ازکارکنان آن که جیب مارا میخواستند خالی کنند ، داشتیم .

متصدی بوفه ایستگاه وباربران آنجا سعی میکردند هرقدر ممکن است سرمسافران تازه وارد کلاه بگذارند . ولی این برخوردهای ناخوشایند بهیچوجه نبایدمانع ازآن شودکه بگویم ایستگاه تفلیس یکی ازبهترین وجالب ترین ایستگاههای جهان است وچه خوب بودکه فکری هم بحال کارکنان طماع وحقه بازاین ایستگاه کرده ومسافران راازشرآنها راحت میکردند .

خیلی میل داشتم چندروزی رادرتفلیس بمانم واین شهررا که در تاریخ مشرق زمین اهمیت زیادی داردبطورکامل ببینم ولی عجله ای که درمسافرت داشتم ومی بایستی زودتربه مقصد اصلی خودیعنی ایران برسم مانع ازاین توقف شد (۱) وبهمین جهت یکساعت بظهر همین روزمجددا "سوارقطارشده وسفرخودرابطرف سواحل دریای خزروشهرباکوادامه دادم .

خوشبختانه راه آهن میان تفلیس وباکو درست ده روزقبل ازورود ما به تفلیس افتتاح شده بود واگرزودتربه تفلیس رسیده بودیم وراه آهن افتتاح نشده بود ، ناچاربودیم که بجای مسافرت راحت باترن ، باکالسکه هاودرشکه های اسبی راه پرپیچ وخم وپرازنشیب وفراز میان باکو و تفلیس راکه ازکوه های بزرگ وارتفاعات مهمی میگذشت طی کنیم ودرحالیکه مسافرت باترن فقط بیست وچهارساعت طول می کشید باکالسکه ودرشکه درحدودیک هفته درراه میبودیم ، در ایستگاه تفلیس همسفرگرجی مایعنی همان شاهزاده زیباوخوش قیافه پیاده شدوبجای او یک کنت روسی که مهندس ودرعین حال ژنرال ارتش بودسوارقطارشدواطلاعات خوبی ازسرزمینی که بآن میکدنتیم داشت وگفته هایش کاملا " ماراسرگرم میکرد . راه میان باکووتفلیس واقعا " مناظرزیبایی دیدنی است . مناظراین راه متنوع بوده وهرچندکیلومتری بکلی عوض می شود و گاهی اراوقات ناهکارطبیعت رامی توان دراین نقاط دید . درشمال کوهستانهائی خشک که دامنه های آنراطبیعت رنگ آمیزی کرده وازدورمثل خرمنی ازگل سرخ بنظرمیرسندوپشت سر آنهادرفواصل دورترقلل مرتفعی پوشیده ازبرف که باتشعشع آفتاب چون الماس می درخشند دیده میشوند ، درطرف راست وچپ تاچشم کارمی کندچمن های سبزخوشرنگ قراردارندکه باوزش بادچون امواج دریابحرکت درمی آیندومنظره ای ازدریای خزرراکه هنوز با آن فاصله زیادی داریم مجسم میکنند ، کمی آنطرف دردامنه کوه هابرکه هائی ازآب وجود دارند که

---

(۱) در بازگشت از ایران ما دو روز در تفلیس ماندیم واین شهر را با ییلاقات اطراف و باغ های زیبایش دیدیم ، تفلیس خیلی زودترقی کرده وبصورت یک شهر مدرن درآمده است .

تصویرکوه درآنهامانندآینه منعکس شده است وچنین می‌نمایاند که کوه هادارندپای خود را دراین‌آبهامیشویند ، درفواصل مختلفی گله های بزرگی ازگاووگوسفند دیده میشوندکه‌درمیان امواج‌چمن هامشغول چراهستندوچوپانان بالباسهای بلندی ازپوست گوسفندوچوبدستی‌های دراز ، ازآنهامراقبت‌میکنند ، خورشید کم‌کم بطرف‌مغرب‌میرود و دشت‌سبزوخرم منظره‌ٔ بس دلفریب‌تری‌پیدامی‌کند ، منظره ای که کمترشاعریانویسنده ای می تواندآنرابدرستی توصیف کند .



سردر یکی از مساجد ایران در باکو

دراین دشتها وجلگه‌های سبزوخرم سکنه‌ای‌جز عشایرچادرنشین‌وجودندارد ، تابستانها عده‌ٔ سکنه این دشتهازیادترمیشودواین عده عشایروقبایلی ازایران هستندکه‌برای‌چراندن احشام خودهرساله‌بآنجامیآیندودوباره‌زمستان مراجعت می کنند . عده‌ٔ آنهابالغ برچهل هزارنفرمیشود . بعدازآنکه‌روسهااین‌مناطق راازچنگ ایرانی هابدرآوردندطبق قراردادصلح عشایرایرانی اجازه یافتندبدون آنکه احتیاج به تغییرتابعیت خودداشته باشند هرساله از مراتع ماوراءقفقازبرای‌چراندن‌احشام خوداستفاده کنند . انزوا ودورافتادگی این‌مراتع موجب

رواج دزدی وراهزنی درآن شده است وهیچ فرد اروپائی اگر سراپا مسلح نباشد وچند نفر مراقب مسلح نداشته باشد نمی تواند قدم به دشت های واقع میان تفلیس وباکو بگذارد . ازبیرحمی وسفاکی راهزنان این دشت ها ، داستانهای زیادی نقل میکنند . درسرراه خودبنای یادبودی رادیدم که برای جوان دلیری که مردم راازحمله راهزنان خبرکرده بودبرپاکرده اند ، راهزنان ظاهرا " پس ازآنکه فهمیده بودند که این جوان مردم راازحمله آنها قبلا " مطلع کرده ودرنتیجه کارشان بدون نتیجه مانده است ، اورابوضع فجیعی مجازات کردند بدین ترتیب که دست و پایش رابسته ودرکنارجاده اوراتاگردن درزمین مدفون کردندوچندین ساعت همینطور و به همین حال باقی ماندوجان کندتابالاخره مرد .

بااین توضیحات البته معلوم میشود که ساختن راه آهن تفلیس ، باکودرچنین منطقه ای چقدر دشواروم شکل بوده است درتمام طول این راه هیچ شهری وجودندارد ، تنها خانه های مسکونی اروپائی که دراین راه می توان یافت خانه هائی است که درحوالی ایستگاههای راه آهن ساخته شده اندودرآنها کارمندان وکارکنان ایستگاهها زندگی میکنند ، نزدیکترین شهری که در این منطقه وجوددارد "شماهار" است که صدها میل باراه آهن فاصله داشته ودردامنه کوهها ی دوردست واقع شده است . آب لازم برای لکوموتیوهای قطارهارادرایستگاه ها از چاه های آرتزین تامین میکنند ، میان این ایستگاهها البته رفت وآمد محلی وجودنداردوفقط مسافران وکالاهائی که ازنقاط دوردست بطرف سواحل دریای خزرمیروندازاینجاها میگذرند ، عده ء مسافران ومقداربارهای راه آهن بعلت افزایش اهمیت باکوروزبروززیادترمیشود ودرنتیجه راه آهن ارزش بیشتری پیدامیکند .

بافرارسیدن غروب وتاریک شدن هوا ، قطارازروی تپه هائی که درمشرق دشت حاصلخیزقرار داشت بالامیرفت ودرنیمه های شب ازآنطرف تپه هابطرف پائین و سواحل **دریای خزر** سرازیر شدوپس ازساعتی درروشنائی نورپریده رنگ ماه ازدورامواج دریای خزررامشاهده کردیم ، دریکی ازخلیج های کوچک دریادسته ای ازقایق هاوکشتیهای سفیدرنگ درحال حرکت بودند تپه ها و زمین های شنی و ساختمانهای کوتاه باکوهم درمهتاب سفیدرنگ بنظرمیرسیدند ، موقعی که ازقطاردرایستگاه باکوپیاده شدیم قبل ازهرچیزبوی مخصوصی به مشام مارسید . بوئی که هواراسنگین میکردوتاموقعی که درباکوبودیم ازمشاممان خارج نمیشد ، این بوازچشمه ها و منابع نفت بودکه درباکو و اطراف آن وجود داشت .

باکورا اگرنتوانم بگویم زیباترین شهریست که دیده ام باید بگویم یکی ازجالب ترین آنهاست ، ازایستگاه بادرشکه چندین میل راه رادرداخل شهرکه درخاموشی شبانه فرورفته بودطی کردیم دیوارهای سنگی خانه هادرتلوءلوء نورماه جلوه خاصی داشت ودرخیابانهای آرام جزعوعو سگها چیزی بگوش نمیرسید . یکسربه "هتل اروپا" رفتیم ولی درآنجانتوانستیم مستقرشویم ، اطاق خالی داشتندولی مستخدمین هتل میگفتندچون دیروقت است مدیرهتل رانمیتوانیم

بیدارکنیم که بما اطاق بدهد ، این وضع عجیب مسافران درباکو بود در هر ۲۴ ساعتی یک قطار بآن شهرمیرسیدولی مسافران خسته باخواب مدیرهتل مواجه‌میشدندا .ازآنجا به "هتل دیتالی " (هتل ایتالیا) رفتیم ودراین‌هتل پس ازمدتی معطلی موفق شدیم چنداطاق بدست‌آوریم ، قبل ازآنکه دراطاق هایمان استراحت کنیم ژنرال همسفرمابه اطاق ماآمده وبماخوش آمد و شب بخیر گفت و در حالیکه با صدای بلند میخندید ما را ترک کرد .

صبح روز بعد که هوا روشن شد ، مشاهده کردیم که این هتل ساختمان و وضع عجیبی دارد ، یک کریدور و دالان دراز در حدود سیصد پارا در نظر مجسم کنید ، در یک طرف این‌راهروی طویل‌اطاق‌های‌خواب‌هتل و در طرف دیگرطویله و اصطبل اسب‌ها و چهارپایان مسافران‌قرار داشت! در وسط این‌راهرو هم چندمیز کوچک برای غذا خوردن گذاشته‌بودند کثافت در همه جا بچشم میخورد و با این‌وصف مدیر آن مرد طماع و پول پرستی بود و در هر صورت حسابی پول غذاهائی را مطالبه میکرد که اصلا " سفارش نداده و نخورده بودیم وناچارمیشدیم‌که این پولها را هم پرداخت کنیم ، بدین ترتیب ماندن در این هتل‌امکان نداشت‌و بناچار دوباره به هتل اروپا که در شب اول ما را نپذیرفته بودند رفتیم و این‌بار توانستیم‌چند اطاق بگیریم . هتل اروپا بهترین هتلی‌است‌که در شهر باکو می‌توان یافت. وقتی وارد هتل شدیم جلوی در هتل یک لوله آب دیدیم که نمیدانستیم چه مصرفی دارد ولی‌بعداز آنکه چمدان‌های ما را باطاق‌ها بردند دیدیم که چند نفر مستخدم ایرانی‌بااین لوله‌ها شروع به آب پاشی پله‌ها و صحن هتل کردند و معلوم شد که پس از آمدن‌هر مسافر آنها عادت‌دارند که جلوی هتل را آب‌پاشی کنند ، موقع آب پاشی لوله آب را گاهی‌بطرف مسافران میگیرند و تا از آنها پول و انعام نگیرند راه نمیدهند وارد هتل شوند!

توصیف شهر باکو را نمیدانم از کجا شروع کنم ، شاید بهتر باشد از موقعی که باکو یک‌شهرایرانی بودصحبت‌نمایم حتما " میدانید که ماوراء قفقاز سالها جزء خاک ومتصرفات ایران بود ، باکو در آنزمان یک دژ مرزی بشمار میرفت و بهترین بندر دریای خزر بود . از نظرایران البته اهمیت داشت ولی اهمیتش از لحاظ روسها بمراتب زیادتر بود ، باکو حالا هم همان وضع سابق را دارد ، شهر در دامنه یک تپه واقع شده و دور تا دور آنرا خندق و دیوار و برج و باروهائی که به سبک شهرهای ایرانی و هندی ساخته شده ، فرا گرفته است . برج‌ها و دیوارهای اطراف شهر منحنی و دایره‌ای شکل بوده بالای آنها سوراخ‌هائی وجود دارد تا از آن سوراخها مدافعین شهر بطرف مهاجمان بتوانند با تیر و کمان یا تفنگ تیراندازی‌کنند این‌دایورها بطرف دریا نیز ادامه دارد و ارتفاع دیوار و برج دراین‌قسمت به حدود صد پا میرسد و این قسمت از برج و بارو معروف به "قلعهٔ دختر" است دیواره برج دراین قسمت‌ها بسیار مستحکم است بطوریکه می‌تواند در برابر گلوله توپهای کشتی‌ها و همچنین امواج سهمگین دریامقاومت‌کند ،قلعه‌دختر درحال‌حاضر بعنوان فانوس دریائی و

راهنمائی کشتی‌ها در شب هنگام مورد استفاده قرار می‌گیرد. در قسمت قدیمی و کهنه شهر، ایرانیها سکونت دارند که سبک معماری قدیمی خود، بازارها و حمام‌هایشان را حفظ کرده‌اند، خانه‌ها عموما "تشکیل میشود از یک حیاط که دور تا دور آن اطاق ساخته شده است، علائم ایرانیها که یکشیر در حال حمله است که خورشید از روی شانه‌های آن میدرخشد هنوز بر سر در حمام‌های باکو وجود دارد، روسها بهیچوجه سعی نکرده‌اند که زندگی و عادات و رسوم ایرانی‌ها را بهم زده و بصورت خود درآورند بلکه خودشان برعکس بشکل ایرانی‌ها درآمده‌اند، قابل ذکر است که ایرانی‌ها برخلاف ترک‌ها، وقتی یک دشمن مسیحی، شهر و دیارشان را تصرف کرده است از آنجا مهاجرت ننموده‌اند، بلکه در خانه خود مانده وبزندگیشان ادامه داده‌اند. بهرحال اینک باکو از هر جهت یک شهر ایرانی بنظر میرسد. بهر کجا که میروید و بهرکس میرسید می‌بینید که کلاه پوستی ایرانی بسر دارد، چشمان سیاه و صورت سبزه و گندمگون او نشان میدهد که ایرانی است و چهرهٔ زیبای ایرانی در همه جا بچشم میخورد.

دراطراف شهر قدیمی باکو که بوسیله ایرانیان بنا شده است شهر جدیدی ساخته شده و درحال گسترش و توسعه است و بهمین جهت جمعیت باکو زیاد شده وبالغ بر چهل هزار نفر گردیده است تا پانزده سال قبل باکو با آنکه بدست روسها افتاده بود یک شهر شرقی و ایرانی بود ولی امروزه قسمتی از باکو ضمنا " بصورت یک شهر اروپائی درآمده از نظر بازرگانی ترقی زیادی کرده است عامل این تغییر و تحول سریع در باکو، نفت است. از زمانهای قدیم و دوران " هرودوت " مورخ یونانی، شهرت داشت که در سواحل دریای خزر نفت، قیر و نفت سیاه و سنگین وجود دارد ولی در طی سالیان دراز بفکر کسی نرسیده ویا وسایل آن موجود نبود که از این نفت بصورت تجارتی استفاده شود تا آنکه در امریکا از منابع نفت و ذغال سنگ شروع باستفاده تجارتی نموده و ثابت کردند که این کار امکان‌پذیر است ولی باهمه این احوال فکر استفاده از نفت باکو موقعی پیدا شد که در پانزده سال قبل فرماندار جدیدی برای این بندر اعزام شد، این فرماندار متوجه شد که در اطراف باکو منابع بزرگی وجود دارد که روسیه با استفادهٔ تجارتی از آن می‌تواند ثروتی نظیر معادن بزرگ طلا در کالیفرنیا بدست آورد. امامشکل بزرگ در استفادهٔ از این منبع ثروت خیز، دراستخراج نفت نبود، بلکه در تصفیه آن بود که بصورتی درآید که دربازارهای جهان با نفت امریکا رقابت کند، نفت باکو ناخالصی زیادتری ازنفت امریکا دارد. کوشش زیادی شد که این نفت را تصفیه کرده وقابل استفاده درسوختن وروشنائی بنمایند وباآنکه هنوز نفت باکو باندازهٔ نفت امریکا خالص وتصفیه نشده است، معذالک این نفت تاحدودی صاف وروشن وقابل عرضه در بازار شده دولت روسیه با نفت امریکا رقابت کرده ومنبع درآمد قابل توجهی پیدا نموده است درسال ۱۸۸۳ صدور نفت ازباکو بالغ برپانزده میلیون دلار میشد، یک عده کشتی در حال حاضر بطور مرتب نفت را ازباکو ازطریق دریای خزر به روسیه میرسانند این کشتیها بسفارش

روسها درکارخانجات انگلستان وسوئد ساخته شده وازراه رودولگاوارد دریای خزر شده اند ، اخیرا "خودروسهاهم شروع به‌ساختن کشتیهای‌هزارتنی برای حمل نفت درکاخانجات‌قازان کرده‌اند .این‌کشتیهادارای بادبان هم هستندزیرادردریای خزربادمتناسب میوزدوازنیروی بادمیتوان‌برای‌حرکت‌کشتیهااستفاده‌کرداما یک چیزجالب ودستگاه اختصاصی که‌این‌کشتیها دارندماشین بخاریست که یک نفرروسی اختراع کرده است این ماشین بجای چوب و زغال سنگ نفت‌میسوزاندوازسوختن‌آن‌حرارت‌زیادی‌برای بخارکردن آب وبحرکت درآوردن‌کشتی بدست می آید .

فراوانی‌نفت‌رادرباکوازشعله‌هائی‌که‌ازچاه‌های‌واقع درشمال‌آن‌شهرزبانه‌میکشد و درپرتو آن کارگران چاه هادرهنگام شب هم بکارخودادامه میدهند ، میتوان‌فهمید . تقریبا "از سه هزارسال‌قبل‌دراین‌منطقه ازشکاف های زمین نفت خارج شده ودربعضی نقاط مشتعل‌میشد . نکته‌جالب آنکه هنوزهم‌ازچاه‌هاوشکاف‌های زمین دروسط شهرنفت بیرون زده ومانندچشمه میجوشد ، دربعضی ازقسمت های شهرنفتی که اززمین میجوشددرگودال هائی جمع شده و بصورت‌برکه‌هائی ازنفت درمیآیدکه مردم فقیرشهرغالبا " این نفت هاراباظرف بمنزل‌برده ومصرف میکنند . رویهمرفته باکوشهرتمیزوخوبی است واگر باد های دائمی آن نبود برای سکونت مناسب ترمیبودولی این بادهازندگی رادشوارمی کندوبهمین جهت هم به شهرنام "بادکوبه "یا "باکو "راداده اند ، درطول اقامت درباکودوروزتمام بادشدیدی ازجانب‌شمال میوزیدوشهرپرازگردوخاک بود ، بطوریکه مردم درخیابانهاپارچه ای جلوی دهان و بینی و گوشهای خودبسته بودندتاازآسیب این بادلعنتی درامان بمانند .

یک‌شهرثروتمندی‌که‌باین سرعت توسعه‌یافته‌باشدقاعدتا "باید برای‌مردمش سعادت و خوشبختی ببارآورد درتمام طول‌ساحل‌دریایک‌گردشگاه‌جالب‌وبزرگ‌وبولوارزیباساخته‌اند طبقه اول‌کلیه ساختمانهای‌این‌بولواراختصاص به‌مغازه‌داده‌شده است و تقریبا "نیمی‌ازاین‌مغازه‌ها یاقهوه خانه ویادکانهای صرافی هستند درهای کلیه این مغازه هابطرف خیابان باز است . موقعیکه‌شخصی ازجلوی این مغازه هاعبورمیکندایرانی هارابالباسهای مخصوص‌خودمشاهده میکندکه روی نیمکت هائی چهارزانو نشسته‌اند ودارند پول می‌شمارند ویاآنکه سکه‌هارا وزن می‌کنندوبعضی هاهم به پشتی های خودتکیه داده وچای مینوشندویاآنکه قلیان می کشند ، بادیدن‌این‌ایرانی هاانسان فکرمی کندکه باکویک شهرصددرصدایرانی است ولی‌در حالیکه این فکرازسراومیگذرد ، ناگهان دسته هائی اززنان زیبای روسی رامی بینندکه‌عشوه کنان در پیاده روی خیابان راه میروندویاآنکه قزاق های روسی رامشاهده میکندکه باچکمه های خود ازخیابان میگذرند . درقسمت قدیمی شهرزنان ایرانی باحجاب کامل ازمنزل خارج میشوند ویک نفرخارجی وقتی آنهارامی بیند بنظرش می آیدکه دریک شهراسلامی است‌ولی‌درهمین موقع صدای‌ناقوس‌کلیسای‌نزدیک‌بلند میشودکه‌روسهای‌مسیحی‌رابرای‌عبادت‌دعوت‌میکند .

سابقا "معروف بود که در باکو به علت وجود نفت و آب و هوای خاصی که دارد ، هیچ درخت و حتی علفی بعمل نمیآید ولی با پافشاری و استقامت ، مأموران دولتی موفق شدند در خارج شهر صیفی کاری کرده و خیار بکار ند و بعلاوه در جنوب شهر نیز یک باغ عمومی ایجاد کرده و بدین ترتیب بطلان این ادعا را ثابت نموده اند ولی بهرحال کتمان نباید کرد که برای رشد و نمو نباتات هیچ شهری بدتر و نامناسب تر از باکو در جهان وجود ندارد .

روز تاجگذاری الکساندر سوم امپراتور روسیه ما در باکو بودیم و این فرصت را داشتیم که شاهد جشن های این روز باشیم تمام خیابانها و خانه ها با پرچم تزئین شده بود ، از سپیده ٔ صبح تا شب ناقوسهای کلیساها مرتبا " بعنوان شادی بصدا درمی آمدند ، در کلیساها عده زیادی از متعصبین جمع شده و به خواندن سرودهای مذهبی و دعای شکرگزاری میپرداختند . شب ، شهر باکو منظره ٔ خیره کننده و جالبی پیدا کرده بود . تمام خیابانها غرق در نور شمع های شمعدانها و چراغ های نفتی بود . عده ای نیز مشعل های نفتی را با خود از یک خیابان به خیابان دیگر حمل میکردند ، منظره ٔ شهر مخصوصا " از جانب دریا جلوه ٔ خاص و شکوه بی نظیری داشت و سکنه ٔ مسیحی شهر مخصوصا " در این مراسم زیاد شادی میکردند و این شادی را خارجیان مقیم **باکو** بخوبی احساس میکردند .

موقعیکه در کنار اسکله باکو قدم زده و عبور و مرور کشتی ها را نگاه میکردم ، آنچه را که در کتابها راجع به دریای خزر خوانده بودم بیاد آوردم . در آن هنگام که هنوز دریای خزر را ندیده بودم با خواندن این مطالب تصورات دیگری از آن نجا داشتم ، دریای خزر را یک دریای افسانه ای و اسرارآمیز تصور میکردم که سواحل آن در اختیار ارواح امپراتوریهای قدیمی است و مردابهای نیزار کناره ٔ آن مملو از حیوانات عجیب و غریب است . آب آن خاکستری بوده و همیشه مه و غبار مرموزی سطحش را پوشانده است . ولی حالا با دیدن باکو متوجه میشدم که این تصورات و افسانه ها لااقل در مورد سواحل غربی دریای خزر صحیح نیست و شاید مربوط به سواحل شرقی آن باشد . باکو بندر زنده و فعالی است ، کشتیهای بادی مرتب در آن رفت و آمد دا رند ، قایق های بادبانی حامل مسافر دائما " در اسکله در حرکت هستند و کشتیهای بخاری و بزرگ پانصد تا هزار تنی مرتب وارد بندر شده و از آن خارج میگردند . کشتیهای بندر باکو با کشتیها ی بنادر دیگر اختلاف شکلی از نظر دکلها و بادبانها دارند ، شکل این کشتی ها بیشتر شبیه کشتیهای قدیمی راهزنان دریائی است و بهمین جهت خیلی مرموز و خیال انگیز بنظر میرسند . دریای خزر خصوصیاتی مختلف با دریاهای دیگر دارد ، خزر با دریاهای دیگر راه ارتباطی نداشته و سطح آب آنهم در حدود صد پا پائین تر از دریاهای آزاد است .

نیمه های شب بود که باکو را ترک کردیم باد شدید و تندی از طرف شمال میوزید و دریا طوفانی بود و بهمین جهت کشتی ما بفاصله ٔ کمی از ساحل حرکت میکرد که گرفتار امواج خروشان دریا نشویم و بهمین ترتیب تا لنکران این مسافت را پیمودیم . کشتی که با آن از باکو حرکت کردم



الکساندر سوم امپراطور روسیه

کشتی بخاری کوچکی بنام "آرمنین" بوداین کشتی اطاق های خواب جداگانه نداشت وما ناچاربودیم شب راروی نیمکتی دراطاق عمومی بخوابیم . کمی که بادآرام گرفت مستخدمین کشتی برای مادرعرشه آن غذاآوردند ، کارکنان کشتی وآشپزآن ایرانی بودند و کاپیتن آن یک نفرآلاسکائی نژادبود . اوانگلیسی رابطورسرودست شکسته صحبت میکردومدعی بودکه چون ازاهالی آلاسکااست پس تبعهٔ امریکاست . خودش میگفت که پدرش یک نفر روس و مادرش ازاهالی جزایر "آلوسین" است ، مردموٴدب ومیهمان نوازی بودومارابرای صرف غذاسرمیزخوددعوت کرد ، روزبعدبه لنکران رسیدیم که سابقاً متعلق به ایران بودو حالا دردست روسهاست . شهرقشنگی است سبزوخرم که دریک دشت و دامنه کوه بلندی که از دنباله های کوههای شمالی ایران است واقع شده وازاین جهت به آن "لنکران" میگویند که بندری آرام است ومی توان درآن براحتی لنگرانداخت . بعدازآنروزوارد بندر آستارا شدیم که مرزایران است .

صبح روزبعدکشتی مادربندرانزلی لنگرانداخت ،انزلی نقطه‌ایست که خارجیها از شمال میتوانندقدم بخاک ایران بگذارند،این بندردرجنوب دریای خزرقراداردوبرای رسیدن به ساحل آن بایدازمردابی گذشت که خطرناک است ودرنزدیکی مرداب فشارباد شمالی دریای خزر زیاداست وغالباً مانع ازنزدیک شدن کشتی بساحل میشودبطوریکه کشتی هادر این مواقع ناچارمیشوندازانزلی دورشده وراه استرآباد (گرگان فعلی .مترجم) رادرجنوب شرقی دریای خزرپیش‌گیرندوبدین‌ترتیب راه آنهاتاتهران هم دورترمیشود . ولی خوشبختانه‌باد ،کشتی مارابوضع خوبی بساحل نزدیک‌کردوکشتی تفریحی سلطنتی که درآن حوالی بودنزدیک‌شده ومن واعضای سفارت راسوارکردوبراحتی بطرف قصرتابستانی سلطنتی انزلی برد .

فصل دوم

ازانزلی تا تهران

موقعیکه قدم بخاک ایران گذاشتیم میهماندار[1] که ژنرال محمدتقی‌خان نام داشت از ما استقبال کرد ، علاوه برمیهماندارچندنفرازمحترمین واعیان شهرنیزبرای خوش آمد و خیر مقدم دراسکله بودندیک صف سربازبازدن طبل وشیپورمراسم احترامات رابجاآوردند ،قبل ازهرچیزمارابخوردن‌صبحانه‌دعوت کردندوپس ازصرف یک صبحانهٔ عالی به قصری (۲) که مخصوص‌شاه‌درانزلی ساخته‌بودندراهنمائی‌شدیم ، این قصرچندطبقه بوده وشباهت‌زیادی به ساختمان معروف چینی شهر "نانکن" چین داشت. داخل ساختمان با آینه کاریهای ظریف‌وکاشی های لعاب داربسیارزیباتزئین شده بود ، طبقه بالای قصر دارای آینه‌کاریهائی باشکال مختلف هندسی بودوخیلی جالب وباشکوه بنظرمیرسیدازطبقه بالای قصر نگاهی‌به شهرپردرخت‌انزلی‌انداختیم ،ماسه‌های سفیدرنگ کناردریا ،یک صخرهٔ سنگی بزرگ ،امواج دریاومرداب منظرهٔ دیدنی‌وجالبی بود ، باکشتی بخاری سلطنتی ازمرداب انزلی گذشتیم وکشتی دردهانه یک رودخانه که بدریامیریخت لنگرانداخت وازآنجاسوارچندقایق شده و بطرف‌ساحل‌حرکت‌کردیم . قایق رانان که مردان قوی هیکلی بودندپاروهارابافریادیا محمد و یااعلی‌بسرعت به جلومیبردند .

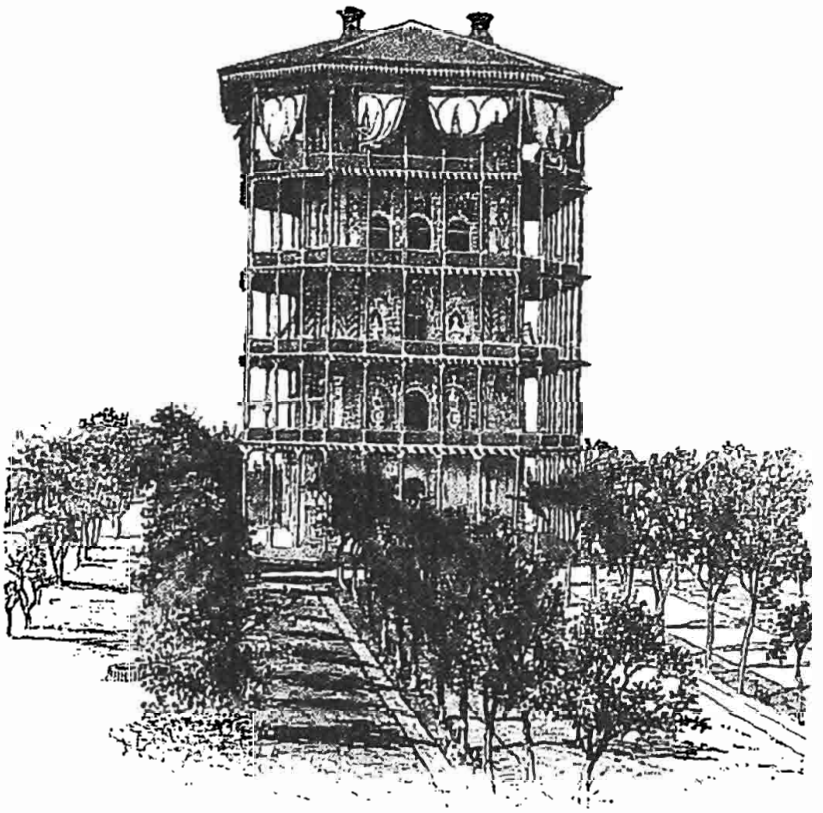
این قایق‌سواری مدتی‌بطول‌انجامید و ساعت‌چهاربعدازظهربودکه‌به پیربازار رسیدیم . پیربازاردهکده ایست که به منزلهٔ بندرشهررشت بشمارمیرودودرمصب یک رودخانه ای که

---

(۱) میهماندار نماینده ایست که از طرف‌شاه برای پذیرائی و استقبال هیئت های خارجی به مرز اعزام میشود .

(۲) قصر سلطنتی انزلی همان قصر " میان پشته" است که هنوز هم آثار آن باقی است (مترجم) .

آب آن سبزرنگ است قراردارد ، درطرف چپ یک کارخانهٔ ظرف سفالی وکوزه گری وجود داشت‌که‌کارگران‌بابدنهای‌نیمه برهنه باخاک رس درداخل آن مشغول ساختن ظروف‌سفالی بودند . درطرف راست چندقایق وکرجی لنگرانداخته ودرساحل نیزچندراءس قاطر و الاغ دیده‌میشدند ،جلوی ماساختمان حکومتی قرارداشت وکنارساختمان چنداسب عربی‌رابسته



کلاه فرنگی و قصر بندر انزلی (میان پشته)

ما را بداخل ساختمان راهنمائی‌کردند ازپله‌های چندی بالارفتیم و وارد یک‌تالارنسبتا " بزرگ‌شدیم دراین تالاروالی (استاندار) گیلان‌از ماااستقبال‌کرد و خوش‌آمد گفت ، عده‌ای از روءسای دولتی ومحترمین نیزدرآنجاحضورداشتند . دروسط تالارمیزبزرگی بود که روی آن دیس‌های شیرینی چیده بودند ، پس ازپذیرائی مختصری بمااطلاع دادندکه همه‌چیز برای حرکت به رشت مرکزایالت گیلان آماده است . اول خانم های ما را سوار درشکه‌ای کرده و فرستادندوبعدازچند دقیقه من وهیئت مستقبلین ومنشی مخصوص سفارت آقای "**کوبت**" از پله‌هاپائین آمده وسواربراسب هائی که آماده کرده بودندشدیم وحرکت کردیم راه‌پیربازار تارشت که درحدودشش میل بودازمناطق بسیارزیبائی میگذشت همه جاسرسبز وخرم بود ، دردوطرف‌راه‌تاچشم کارمیکردمزارع برنج دیده میشد ، برنج گیلان دردنیامعروف‌وبی‌نظیر است . درنیمه راه رشت مورداستقبال شش نفرازحاکم های شهرهای نزدیک وهمراهان‌آنها

قرارگرفتیم .آنها سوار براسب در دوطرف جاده بانتظار ما ایستاده بودند وپس از سلام وخیرمقدم به کاروان ما ملحق شده وباتفاق بطرف رشت تاختیم درخارج ازشهر، حاکم رشت وعده ای ازمقامات مهم آنجا درانتظار بودند . مراسم احترام وسلام انجام شدوبعدازخیابانها وبازارهای پرپیچ وخم رشت که عدهٔ زیادی ازمردم درآنجا به تماشا ایستاده بودند گذشتیم ودرآنطرف شهربه محل اقامت والی رسیدیم . دسته ای ازموزیک با نواختن آهنگهائی از ما استقبال کرد ،ازاسبها پیاده شدیم عده‌ای ازمستقبلین خداحافظی کرده ورفتندوچندنفرازمحترمین باتفاق ماوارداطاق پذیرائی شدند ،روی‌زمین دروسط سفره‌ای بزرگ دیس های متعدد شیرینی چیده بودند و این بمعنای استقبال و خیرمقدم گفتن به میهمان خارجی بود که دیدارشان بسیارشیرین‌است ، پذیرائی شروع شدوباشارهٔ والی بقیه مستقبلین هم مرخص شدندوا ین کارازلحاظ من خیلی خوب ومناسب بودزیراخسته شده واحتیاج باستراحت داشتم ساعت نه شب شام راکه غذای نیمه اروپائی ونیمه ایرانی بودآوردندوغذاهاراروی میزچیده بودندزیرا ظاهرا" میدانستندکه نشستن درسرسفره برای ما مشکل است .

روزبعدازورود به‌رشت حاکم شهربدیدن من آمدوبعدازاوکارگذار(نمایندهٔ وزارت خارجه‌در رشت) باما ملاقات کرد ، اوجوانی کوتاه قد ،فوق العاده مؤدب وخوش صحبت بود ،بزبان فرانسه آشنائی داشت علاوه‌برسیاست به زیبائی های طبیعت علاقه زیادی داشت ازصحبت ها ومذاکرات اومتوجه شدم که ازدوستداران آثارهنری ، آوازپرندگان وگل است .

لازم به‌تذکراست که‌پذیرائی که‌در بدو ورود درانزلی‌ورشت ازما کردندواحتراماتی که‌مرعی داشتند معمولا" جزء تشریفاتی است که درایران نسبت بکلیه‌سفرای خارجی انجام میدهند . محل اقامت والی گیلان که درآن بسرمیبردیم ازساختمانهای جالب وتماشائی بشمارمیرود ، شخص‌والی ازرجال معروف ایران وازکسانی است که حکومت راازخانوادهٔ خودبارث‌میبرند . این‌ساختمان مشتمل‌برسه‌حیاط وباغ می‌شدکه‌دوقسمت‌بیرونی واندرونی راازهم جدا میکردند قسمت عمدهٔ ساختمان اختصاص به بیرونی داشت که ماهم درهمانجابودیم وقسمت‌اندرون متعلق به زنان حرمسرای حاکم بودکه کسی رابآن راه نمیدادند . قسمتی که ما در آن بسر میبردیم درطبقه اول شامل یک تالاربزرگ پذیرائی بودکه درشاه نشین آن چندمبل‌راحتی بزرگ گذاشته بودندودرهمین قسمت سه پنجرهٔ بزرگ (ارسی)وجود داشت که بطرف باغ بازمیشداین‌ارسی‌هاکه بالاوپائین میرفت ازچوب منبت کاری ساخته شده ودارای شیشه‌های رنگی کوچک بود . نمای خارجی ساختمان باچوبهای منبت کاری شده وگچ بریهای ظریف و زیباوبه‌سبک‌شمال‌ایران تزئین‌گردیده بود . درکف تالاربزرگ پذیرائی قالی‌هاوقالیچه‌های بسیارزیبائی که شاهکارهنرایران بشمارمیرفتنداندا‌خته بودندوسقف تالار با تیرهای چوبی مخصوص‌پوشیده‌شده‌ومابین‌این تیرهای چوبی پارچه های آبی رنگ ودروسط آنها ستاره‌های طلائی کوبیده بودند . درصدرتالارمابین دوتاازارسی هاتابلوئی تمام قدازناصرالدینشاه‌به



ساختمان اقامتگاه والی گیلان در رشت

دیوارزده بودندکه یکی ازهنرمندان ایرانی بنام " مسعود " آنراکشیده بود . این نقاش‌به طوریکه میگفتندجوانمرگ شده واگرزنده میماندآثارگرانبهاتری‌ازخودبیادگارمیگذاشت .

اطاق بزرگ غذاخوری‌نیز پنجره‌هائی بطرف باغ میان‌اندرون‌وبیرونی‌داشت‌ودروسط‌این اطاق‌میزبزرگ‌غذاخوری‌قرارداشت‌که‌همیشه‌باانواع‌گل‌های مختلف ترئین میشد ،صندلی‌های اروپائی پشت این میزگذاشته بودندومن مشاهده میکردم که طبقات بالای ایرانی‌ها عادت‌و رسوم‌قدیمی‌خودراکه غذاراسرسفره وروی زمین وبادستهای خودبخورند بتدریج‌فراموش‌کرده ویاآنکه لااقل درحضورخارجی هاغذاراپشت میزوباقاشق وچنگال میخورند ، غذائی‌که‌برای مامیآوردند عالی‌وبسیارخوب‌بودوپاره‌ای‌ازاین‌غذاهاراهم به سبک فرانسویها درست‌میکردند ولی بطورکلی درهرناهاریاشامی انواع برنج پخته راروی میزمیگذاشتنداین غذاهاراآنهاپلو یاچلو می‌نامیدندوازبرنج گیلان درست میشد ، این برنج واقعا" عالی است وعطری‌داردکه من دربرنج هیچ نقطه دنیاندیده ام ، ایرانی هامانندترکهادر پختن و بعمل آوردن برنج استادهستندوبصورمختلف‌آنراطبخ‌میکنند مخصوصا "باگوشت‌وکشمش‌که واقعا" لذیذوخوشمزه میشود .بشقابهای‌زیادی ازگردو ، پسته ، خشکبار ، شیرینی وترشی روی میزبطورپراکنده‌قرار داشت‌که‌درفواصل غذامیزبان مایعنی والی گیلان آنهارابرداشته ومیچشیدوبماتعارف‌میکرد وبدین‌ترتیب‌درحقیقت‌علاقه‌ولطف‌خودرانشان میداد . موقع صرف غذاعده‌ای‌ازمستخدمین دست‌به‌سینه‌درپائین اطاق ایستاده ودرانتظارفرمان بودندوهرنوع غذاراباتشریفات‌خاصی بداخل‌اطاق آورده وبجای غذاهای صرف شده میگذاشتند ، بطوریکه صرف ناهاروشام‌وچای هرروزه درحدودپنجساعت ازوقت مارامیگرفت .

خیابان‌کوچکی‌که‌درباغ‌به‌ساختمان‌مامنتهی‌میشد شب‌ها بوسیلهٔ مشعل‌هائی که در زمین نصب‌شده‌بودکاملا "روشن‌وپرنورمیگشت ، اطاق های خواب ماتقریبا "تمام‌طبقه‌دوم ساختمان رااشغال کرده بودوالی گیلان درحقیقت این ساختمان رافقط برای اقامت ما تخصیص داده وخودش‌ازآن‌استفاده‌ای نمیکردپله های سنگی زیبائی طبقه اول رابه طبقه دوم متصل‌میکرد ودرپائین این پله هادائما" یک مراقب مسلح ایستاده بود ، اطاق های خواب برنگ سفید نقاشی‌شده و اثاث آن ساده بود تشک‌های خواب را روی کف اطاق پهن کرده بودند واز تختخواب‌ومیزوصندلی‌اثری‌دراطاقهادیده‌نمیشدولی‌این‌سادگی اطاقهای خواب‌رابهیچوجه نبایدبپای‌صرفه‌جوئی‌طبقات‌اعیان وبیزاری آنهاازتشریفات گذاشت بلکه علت اصلی‌عادت آنهاست‌که‌روی‌زمین بخوابندوازتختخواب استفاده نکنندوگرنه هرگز آنهاازتجمل‌خودداری نمی کنند .

نکته‌دیگرقابل‌ذکراین‌است‌که‌نبایدتصورکردایرانی‌هابعلت‌عدم دسترسی‌بوسایل‌وابزار مغرب‌زمینی‌ها ، درکارهاوهنرهای‌خودازمغرب‌زمین تقلیدمی کنند ، بلکهٔ کاملا" وضع برعکس است ومن درهمه جانبوغ وذوق وسلیقه خاصی رادرایرانی هامخصوصا" دررشته های هنری

مشاهده کرده ام . روحیه شاعرانه وافسانه ای آنهادرتمام کارهایشان مشهوداست و بعلاوه درآثارهنری وکارهای دستی وتزئینی آنهاشرائط وتطابق بامحیط کاملا " رعایت شده استو بایدصادقانه اعتراف کنم که نبوغ واستادی که من درهمین رشت درکارهای هنری وتزئینی دیده ام درسراسرایالات متحده امریکامشاهده نکرده ام واین درس بزرگی است که ازمشرق زمین آموخته ام ، درهمه جاوهمه قسمت هازیبائی بادرنظرگرفتن احتیاجات روزمرهمشاهده میشودوبعبارت دیگرنبوغ هنری باسادگی وتطابق بامحیط آمیخته شده است .

درکف اطاقها قالیهاوقالیچه‌های بافت ایران که شاهکاری از هنربشمار میروند چشم بیننده راخیره می‌کندودرروی‌همین‌فرشهاست که رختخوابهاراگسترده اند درگوشه وکناراطاق پارچه‌ها و پرده‌ها وبقچه‌های مخمل وزربفت وحریرکه روی آنها کارهای دستی شده است مشاهده میگردد، همه این پارچه هامصنوع دست هنرمندان است واثرفکروانديشه شاعرانه آنهادرقسمت های مختلف این پارچه هامشاهده میگرددومانندپارچه های ماشین باف خشک وبیروح‌نیستند . پنجره های اطاق های خواب بلندودارای ارسی است که بطرف بالا و پائین کشیده میشود ، وقتی انسان روی تشکچه هاومخدعه های قالیچه ای می نشیندوراحتی آنهاراحساس‌می‌کند بکلی صندلی راازیادمیبرد ، چقدرلذت بخش بودوقتی که روی این تشکچه هامی‌نشستیم و تنباکوی معطرشیرازراباقلیانهای مرصع میکشیدیم وازپنجره های اطاق ، دامنه های شمالی البرزرا ازدوردست مشاهده‌میکردیم ونظری به سقف های سفالی وقرمزرنگ خانه های رشت میانداختیم ، دیوارهای قطوروکلفت اطاق هادارای طاقچه هائی بودکه ازآنهابعنوان میز و قفسه‌برای‌گذاردن‌اشیاءضروری‌استفاده‌میشدفرم‌وشکل‌این‌طاقچه‌هامخصوصا "با آن سقف های هلالی‌شکل‌سبک‌زیبای معماری خاص ایران رانشان میدادند ، جلوی اطاق ایوانی‌قرارداشت که‌ازروی‌ایوان‌داخل باغ وهمچنین امامزاده ای که درآن نزدیکی بوددیده می شدگنبد این امامزاده راشاخه های یک درخت کهن چنارازهرطرف فراگرفته بودومنظره واقعا " دیدنی و تماشائی داشت . هرشبانه‌روزچندبارازصدای روح پروریک مردویک پسربچه که یکی ازگلدسته امامزاده مجاورودیگری ازپشت بام ساختمان نزدیک اذان میگفتندومناجات میکردند ،لذت میبردیم ، آنها گوئی با یکدیگر رقابت میکردند ، یکی با صدای بلند اذان میگفت و دیگری جوابش را میداد ، ما از معنای سخنانی که میگفتند چیزی‌نمی‌فهمیدیم ولی دچاریک حالت روحانی میشدیم .

روز بعدازطرف‌زنان‌اندرون‌والی‌ازخانمهاوهمسران‌اعضای‌سفارت‌دعوت‌شدکه باندرون بدیداریکدیگربروند . ساعت این دیدارمعین شده بودوبطوریکه همسر من میگفت در جلوی اندرون زنی که سوگلی والی بشمارمیرفت باتفاق زنان دیگرعقدی وصیغه ای وکنیزکانی که دراندرون بودندازخانم های اعضای سفارت استقبال کردند ، آنهاهمگی خودرا آراسته و لباسهای تابستانی خاصی که برای زنان ماعجیب وغریب بودوازاین لباسهادرفصول بعدی

کتاب یاد خواهد شد ، برتن داشتندوجواهرات زیادی به سروگردن و لباسهای خود آویخته بودند ، طرفین به رسوم وعادات یکدیگرآشنائی نداشتندولی بااینحال زنان حرمسرا سعی میکردند ازمیهمانان خودبه‌بهترین وجهی پذیرائی کنند .

دربعدازظهرهمین‌روزمیهماندارازمن دعوت‌کردکه‌برای اسب‌سواری‌وگردش‌بخارج‌ازشهر رشت‌برویم ،اسب‌های‌ماراچندنفرازفراشان قرمزپوش پیاده وعده ای سوارهمراهی‌میکردند ، میهماندارراهی رادرکنارمحل‌اقامت والی گیلان انتخاب کرده وبطوریورتمه این راه را که از میان دشت های اطراف رشت میگذشت طی کردیم این راه به قصرتابستانی سلطنتی منتهی میشد .جلوی‌قصرپیاده شدیم وبدستورمیهماندارپیشخدمتهای مخصوص والی باچای‌وقلیان که آنهاراروی اسب وقاطرحمل کرده بودندازماپذیرائی نمودندوبعدژنرال میهماندارتوصیه کردکه‌بهتراست که برای تماشای مزارع برنج برویم این‌پیشنهادراباکمال میل پذیرفتیم‌زیرا ایالت گیلان محصول‌برنج‌وابریشمش، شهرت جهانی دارد ، بزودی به مزارع برنج رسیدیم اواخرفصل‌بهاربودوبرنج های سرسبزکه ساقه های بلندشان ازآب خارج شده بودازدورچون مخمل موج دارسبزرنگ بنظرمیآمدندومن هرگزچنین منظره ای ندیده بودم . حاشیه مزارع برنج درختهای بلندی کاشته بودندوآنطرف درختهاچمن خودروی طبیعی تاچشم‌کارمیکرد دشت، وصحرارافراگرفته بود . دراین فصل خوشبختانه خطرپشه مالاریاوسرایت این بیماری زیاد نیست ومابا‌خیال راحت بااسب گردش میکردیم . درمزارع برنج فقط زنان مشغول کار بودندآنهابرخلاف‌زنان‌شهری‌حجاب کامل نداشتندولی باشنیدن‌صداروی خودرابرگردانده وبما پشت میکردند . درنزدیکی‌مزارع‌عده‌ای کلبه گلی کشاورزان وهمچنین چندخانه دوطبقه دیده میشدومامتعجب بودیم که چگونه کشاورزان درکناراین مزارع که بیماری مالاریاو سایر بیماریهاانسان‌راتهدیدمی‌کندحاضرشده‌اندخانه‌بسازند ،میهماندارتوضیح‌میدادکه‌کشاورزان عادت دارندپس ازتاریک شدن هوادرکلبه های خودرا ببندند و بهمین‌جهت پشه و هوای آلوده‌شبهاواردکلبه‌نشده‌وانسان‌رامبتلانمی‌کنند . دریکی ازاین کلبه هاماهزاران‌کرم ابریشم رادیدیم که مشغول خوردن برگهای توت بودند . این کرم هاهرساله مقدار زیادی ابریشم تولیدمیکنندکه ازمحصولات مرغوب وپولسازگیلان بشمارمیروند . دروسط چمن هاانواعی از گاوهارادیدیم که مشغول چرابودنداین گاوهاقوزهائی پشت گردن خودداشتندونظیرآنهارا من فقط درهندوستان دیده بودم ودراروپاوامریکاشبیه آنهاوجودندارد .

عصرروزبعدباتفاق‌میهماندارباز‌دیدکارگذاریانماینده‌وزارت‌خارجه درگیلان رفتیم ، این‌جوان دیپلمات و خوش ذوق ، سلیقه و عشق خود را به‌طبیعت‌بامحلی که‌برای منزلش تعیین کرده بودثابت‌میکرد ،خانه اودریک منطقه مشجرکه بوسیله درختهای چنارمحاصره شده‌بود قرارداشت درمجاورت خانه اودشت هاومزارع سرسبزوخرم و در فاصله دوردست دامنه‌های جبال البرزدیده میشد ، جلوی درورودی خانه عده ای ازمستخدمین منتظربودندتاما را به

اطاق‌پذیرائی‌راهنمائی‌کنند ، ازراهروپله های نسبتا " تاریکی عبورکردیم ووارداطاق‌روشن وخوش منظره ای شدیم که ایوانی پرازگل جلوی آن بود و منظرهٔ زیبائی داشت ، پذیرائی بلافاصله شروع شدومیزبان خوش ذوق ماصحبت وبحث دلنشین خودرادربارهٔ شعرفارسی‌و شعرای ایران آغازکرد .

ساعتی باین صحبت های دلپذیرگذشت ومیزبان پیشنهادکرد دردشت‌هاومزارع‌اطراف‌قدم بزنیم ،چندنفرماٴمورمسلح‌هم دراین گردش‌همراه ماآمدند ، هوای لطیف وخوبی بودومناظر اطراف‌واقعا " زیباوتماشائی وشباهت به سواحل اروپاداشت ، سکوت وآرامش مطلق در همه جاحکمفرمابود ، این سکوت فقط باپرواز دستجمعی پرندگان که ازگردش روزانه به‌آشیانه‌های خودبازمی‌گشتند شکسته میشد . میهماندارسرحال آمده بود ، بطوریکه پیشنهادکردروی‌چمن دورهم بنشینیم ودستوردادقلیان‌بیاورند ،ضمنا "عده ای سوارراافرمان دادکه باسرعت‌زیاد روی چمن و دورتادور ما تاخت کنند . این اسب سواری با سرعت سرسام‌آور و حیرت‌انگیز، مدتی‌ادامه‌داشت وبعدپیاده بطرف ساحل رودخانه ای که درآن نزدیکی بودحرکت‌کردیم ، عده ای ازکشاورزان دررودخانه مشغول آب تنی وشنابودندومیهماندارد ست درجیب خو د کرده‌ومشتی سکه کوچک بطرف آنهادرداخل رودخانه ریخت،وآنهائی که درآب بودندبرای گرفتن سکه هابسروروی هم ریخته وزیرآب میرفتندومیهماندار میخندید ، تماشای این عده ناگهان میهماندارراابفکردیگری انداخت :

نمایشی ازقدرت‌وزورگوئی ارباب‌ها نسبت‌به‌نوکران ورعایای‌خود که‌نظائر آنرا در طبقه اعیان مشرق‌زمین میتوان‌یافت . ژنرال‌میهماندار یکمرتبه‌به‌مأموران‌وفراشهائی‌که‌همراه‌مابودند دستور داد بداخل آب بپرند !عده ای ازآنهابدون تردیدفرمان اورااطاعت کرده وبا لبا س بوسط‌رودخانه پریدندوچندنفری‌که‌خوب‌شنانمی توانستندبکنندمعطل ماندندودستوررااجرا نکردند ، میهماندارفرمان دادکه آنهارابزوربلندکرده وبرودخانه پرتاب نمودند !!

هوا داشت‌کم‌کم تاریک‌میشد ، سوارا سبهای‌خود شده‌و بطرف‌رشت‌حرکت‌کردیم نزدیک‌شهر که رسیدیم میهماندار دستوری‌دادوناگهان‌مشاهده‌کردیم که چندنفرازسواران همراه ،ناپدید شده‌وبطرف‌مقصدنامعلومی‌رفتند ، علت جداشدن آنهاراموقعی فهمیدیم که بوسط‌کوچه‌های پرپیچ وخم شهررسیده بودیم دراینجاسوارانی که رفته بودندپدیدارگشتنددرحالیکه‌هریک فانوسهای‌بزرگی‌رادردست‌داشتندوبانوراین‌فانوسهاراه‌عبورماراروشن میکردند . میهماندا ر بااین دستورخواسته بودسرعت حرکت سواران خودرانشان دهدکه درمدت کوتاهی رفته و فانوسهاراباخودآورده اند .

روزشنبه‌بعدازظهرکنسول‌روس‌دررشت‌آقای‌ولاسوف‌بدیدن ماآمداویک دیپلمات واقعی بودومانندروسهای تحصیل کرده زبان فرانسه رابخوبی صحبت میکرد ، ولاسوف‌دعوت کرد که‌همان‌شب برای صرف شام بمنزلش برویم ودرشکهٔ مخصوص خودراهم برای بردن‌خانم‌ها

فرستاد . ماخودمان سواربراسب بمنزل اورفتیم وپس ازگذشتن ازیک کوچهٔ باریک جلوی‌در کوچکی ازاسب پیاده شدیم وناگهان خودرادرباغ زیبائی یافتیم پر ازدرخت وگل و گیاه ، فانوسهای‌متعددورنگارنگی‌بدرختان‌آویخته‌بودندونوراین فانوسهادروسط شاخه‌های‌درختان وفواره‌هائی که ازاستخربطرف بالامیرفت انعکاس تماشائی داشت وذوق وسلیقهٔ‌کنسول‌روس رانشان میداد . ساختمان مسکونی کنسول مدرن بودومبلمان اروپائی ووسائل تزئینی شرقی داشت بدیوارهای اطاق هاپوست ببرجنگل های گیلان وچند شمشیرقدیمی و عتیقه و سلاح آتشین‌نفیس‌آویخته‌بودند ، **خانم ولاسوف** که انگلیسی بودازماا‌ستقبال وپذیرائی کرد ، شام حاضربود ، قبل ازشام طبق رسوم روسهابا ودکا و خاویار از ما پذیرائی نمودند .

دروسط شام نوکران‌کنسول‌خبرآوردندکه‌قاصدی‌ازسوی‌والی‌آمده‌وبامن‌کاردارد ، قاصد پیام والی رابااین شرح باطلاع رساندکه تلگرافی ازشاه درتهران رسیده است که انتظاردارد زودترحرکت‌کرده و خود را سریعتر به تهران برسانم . روزبعدمقدمات سفر بتهران‌را بسرعت فراهم کردم وقرارشدخانم هاوهمسران اعضای سفارت ازماجداشوندوباکاروان ملایم‌وآهسته بطرف تهران حرکت کنندکه خسته نشوندوخودمن واعضای دیگرسفارت بااسب های‌چاپاری وپست‌بسرعت‌راه رشت تاتهران راطی کنیم . تهیه اسب وقاطروتخت روان ومستخدم‌وآشپز برای مسافرت این دودسته یعنی مردهاوزنهاکارآسانی نبودآنهم باعجله ای که‌ماداشتیم‌که تاحداکثر۲۴ ساعت دیگرمیخواستیم حرکت کنیم ولی بهرحال همه چیزروبراه وآماده شد و چهارساعت بظهر ، میدان جلوی‌اقامتگاه‌والی مملوازاسب وقاطرویابوهای‌باری‌و"چاروادار" شده بود . اسبها شیهه کشیده و لگد میانداختند ، قاطرها شرارت کرده و افسار خود را از دست چاروادارها بدرمیآوردند ، سروصدا وغوغای‌عجیبی برپا شده‌بود ، عده‌ای تخت روان‌راروی‌قاطرهامی‌گذاشتندوچندنفرکجاوه‌ها را باریابوها میکردند . بالاخره‌همه‌چیزدرست شد ، مطابق تشریفات معموله درایران‌می‌بایستی‌من‌دررأس‌کاروان و جلوی همه حرکت کنم . سواراسب‌عربی‌که‌ازبدوورود به خاک ایران دراختیارم گذاشته بودند شدم و چندنفرفراش سرخ پوش پیاده جلوی ماحرکت کردند ، پشت سرمن درحدودبیست نفرازمحترمین شهر با اسب میآمدند ، میهماندارسواربراسب درطرف چپ من قرارداشت . عقب ماتخت روان که خانم هاسوارآن بودندحرکت میکردوبعدقاطرحامل کجاوه که یک طرف آن کلفت ما نشسته بودوطرف دیگرباروائاث گذاشته بودندکه تعادل برقرارشودوبدنبال آن قاطرها و یابو های باری وبالاخره عده‌ای ازمستخدمین که سواربراسب حرکت میکردند .

بااین‌ترتیب‌تاخارج‌ازشهررشت‌وچاپارخانه‌رفتیم ، دراینجابرای‌من‌ومیهماندارا‌سب‌آماده کرده بودندتابطورچاپاری وپستی به تهران برویم ، کسانی که برای بدرقه بهمراه‌ماازرشت آمده بودندسفربخیرگفتندوازروی نزاکت اجازه خواستندکه بشهرمراجعت کنند . من از همه آنهاازطرف دولت متبوع خودم تشکرکردم وازپذیرائی وهمهمان نوازی آنهادرطی اقامت‌در

شهرزیبای رشت. سپاسگزاری نمودم. بعدازمراجعت آنهامن ازاسب عربی وراهوارخودباکمال تاسف پیاده شدم ازاینجابعدرامی بایستی بااسبهای چاپاری وپستی تاتهران طی طریق کنیم. میهماندار ژنرال **محمدتقی خان** هم ازاسب پیاده شد. برای اینکه سرعت حرکت ما بیشتر شودتصمیم گرفتم فقط خودم به تنهائی بامیهماندارباسب برویم وبقیه وخانم ها از عقب سروباسرعت عادی بیایند. دواسب چاپاری انتظارمارامی کشیدند، اسبهاکوچک اندام ولاغر بودندولی بهرحال به سواری دادن درطول راه عادت داشتند، خداحافظی بااعضای سفارت وخانم هابسرعت انجام شدوسواراسبهاگشتیم آقای "**ویپل**" یکی ازاتباع امریکاکه مقیم ایران بودوبه تبریزمیرفت نیزباماحرکت کرد. تنهامستخدمی که باخودداشتیم ماءمورمحافظ شخصی میهماندار بود. البته چاپارو ماءمورپست هم ماراهمراهی میکردومقداری ازلوازم واثاث شخصی رادرخورجین اسب اوگذاشته بودیم. ماءمورپست بااسب خودبعنوان راهنمادرجلو حرکت میکردوشلاقی دردست داشت که آنراتکان میدادوباسب خودنهیب میزد، سواری ماءمورپست واقعا" عجیب بودودرحالیکه مادرحال تاخت حرکت میکردیم اوکاملا" بزین اسب چسبیده بودودرست مثل این بودکه یکی ازاعضاء بدن اسب است بدن خودش اصلا" حرکت نمیکرد وتنهاعضوبدنش که تکان میخورد دست راستش بودکه باآن، شلاق رابالامیبردوآهسته برکپل اسب میزدواین حرکت درست مثل حرکت یک ماشین یاپمپ آب بطوریکنواخت انجام میشد. کم کم احساس کردم که اسب من هم احتیاج باین شلاق وتحریک یکنواخت داردتاسرنوشت خودراکه سواری دادن درطول راه وآنهم سریع است ازیاد نبرد، سرنوشتی که ازاول عمربرای اوتعیین شده است وتالحظه مرگ که زین راازپشتش برمیدارندواوراکنارجاده رهامی کنندکه بمیرد وطعمه لاشخورهاوکرکس هاشود! ادامه دارد. این نخستین باری بودکه بعدازچندسال برای طی مسافت طولانی سواربراسب شده بودم وبزودی متوجه شدم که کار بسیار دشوار و سختی درپیش دارم وقبل ازآنکه بدروازه های تهران برسم می بایستی صبروتحمل زیادی از خودنشان دهم. بهرحال هیچ چاره ای نبودومی بایستی این رنج وزحمت را متحمل شوم زیرادرغیراینصورت موقعی به تهران میرسیدم که شاه برای مسافرتی که درپیش داشت ازتهران حرکت کرده بودوبدین ترتیب ناچارمیشدم تابازگشت شاه که تاماه اکتبربطول می انجامید درتهران سرگردان بمانم وچون بحضورشاه نرسیده بودم طبق تشریفات معموله درایران از مزایای دیپلماسی هم محروم بودم.

در ساعات اولیه بهرحال اسب سواری لذت بخش وسرورآوربود، مناظراطراف جذاب وزیبا بود، غالبا "ازوسط شالیزارهاوبرنج کاریهاعبورمیکردیم وشالیزارهاکه تمام شدبه جنگل رسیدیم نزدیکیهای غروب به "دوشنبه بازار" رسیدیم. دوشنبه بازاریک کاروانسرای بزرگ ومستطیل شکل بودکه اطاق هاوحجره هائی برای اقامت مسافران داشت چنددکان هم دراین کاروانسرا موجودبود. اطاق های بالاخانه سردرکاروانسرارابرای اقامت مااختصاص دادند. در این

اطاق چند میز وصندلی وسه تختخواب آهنی هم گذاشته بودند. پس از چندین ساعت اسب سواری نشستن در ایوان این اطاق ها وخیره شدن به خورشیدکه درافق دوردست فرومیرفت وآسمان مغرب را برنگ های طلائی وقرمز درآورده بود، واقعا" لذت بخش بود. از دور صدای چهچهه بلبل هاکه روی درختان نغمه سرائی میکردند گوش را نوازش میداد. در خارج کاروانسرا زیر یک درخت کهن مرد محترمی مشغول خواندن نماز ودعای شب بود وگوئی با بلبلان در نیایش و عبادت خداهم آوازشده بود.

مستخدم ومحافظ شخصی میهماندار، قلیانی را چاق کرده وآورد ومن بالذت زیادی مشغول کشیدن قلیان شدم که ناگهان سواری بتاخت ازراه رسید. اوازرشت میآمد وتلگرافی راکه از شاه رسیده بود همراه داشت دراین تلگراف خاطرنشان شده بود شاه ایران مارا بمحض ورود به تهران باتشریفات معموله بحضور خواهد پذیرفت، بتوصیه من میهماندار جوابی باین تلگراف دادکه پس ازتشکر ازمراحم والطاف شاه باطلاع رسانده بودکه بلافاصله پس ازورود به تهران شرفیاب خواهیم شد. کمی پس ازفرستادن جواب تلگراف صدای زنگ وناقوس یک کاروان از راه دور بگوش رسیدکه هرلحظه نزدیک ونزدیک ترمیشد. طولی نکشیدکه کاروان ازدور نمودار شد، خانم ها ودیگر اعضای سفارت قاطرهای حامل اسباب واثاث مابودند. تاآنها ازراه رسیدند وپیاده شدند شام حاضر بود. عده ای روی تخت ها، چند نفر روی زمین وچند نفری هم درایوان خوابیدیم. صبح زود قبل ازطلوع آفتاب همه ازخواب بیدارشدیم وبوی قهوه که در کتری روی آتش چوب میجوشید مشام را نوازش میداد.

بارسیدن تلگرام جدید شاه بناچارمی بایستی سرعت حرکت خود را بطرف تهران زیادکنم و بهمین جهت ناچاربودم باردیگرازهمسروهمراهان خودجداشوم وآنهارابحال خود بگذارم که باسرعت معمولی بدنبال مابیایندالبته رهاکردن چندزن ومرددر یک کشور غریب که راه دورودرازی راازفرازکوه هاوقعردره هاطی کنندکاردرستی نبودومن بخاطرآنها نگران بودم ولی انجام وظیفه برهرچیزمقدم بودآنروزپس ازشش ساعت تاخت بااسب در حدود ۴۸ میل با خانواده ٔ خودفاصله پیداکردم. باآنکه این اسب سواری خیلی خسته کننده بودمعهذا باید اعتراف کنم که ازمناظربین راه فوق العاده لذت میبردم زیراازیک سرزمین بسیار زیبا ودوست داشتنی جهان عبورمیکردیم. راه ازمیان جنگل پردرختی میگذشت ودرقسمت هائی که درختان رابرای استفاده ازچوب آنهاانداخته بودند چمن خودروسبزشده بودوکنده وباقیمانده ٔ بریده شده دروسط این چمن، سرسبزمانند ستون های خرابه های آثارباستانی بنظرمیرسیدند جویبارهای زیادی زمزمه کنان ازوسط جنگل جاری بودند وصدای این جویبارها باآوازپرندگان آمیخته شده ویک موسیقی دلنوازی رابوجود میآوردند چیزی که مرادچارتعجب میکردزیادی درختهای انار در جنگل بود شکوفه های سرخ این درختان دروسط برگهای سبزجنگل چون گلهای آتش میدرخشید. طبیعت واقعا" دراین جنگل باهماهنگی رنگهای سبزوقرمزیک تابلوی بدیع وبی نظیررابعنوان شاهکارخود عرضه میکرد.

مدتی درجنگل اسب تاختیم تا به دهکدهٔ "امامزاده" رسیدیم دراینجا جنگل تمام شده وما واردیک جلگه باصفاکه رودخانه ای ازوسط آن میگذشت گردیدیم . این جلگه هم بنوبه خود دارای منظره ای بودکه واقعا "زبان وقلم ازتوصیف آن عاجزاست ، کنارجاده کمی توقف کردیم ، مستخدم میهماندار بسرعت چای درست کرده وهمانطوریکه روی زین اسب نشسته بودیم یک فنجان چای باکمی نان ونیمروبماداد . صرف این غذادرآن منظره واقعا" لذت بخش بود ، دریک طرف جاده تپه ای پوشیده ازدرخت وگل وگیاه قرارداشت که خانه های دهکده را با بام پوشالی ومخروطی شکل دردامنه آن ساخته بودند درارتفاعات بالاترازدهکده گنبدامامزاده دیده میشدکه زیارتگاه مردم اطراف ومسافران بوددرطرف دیگرجاده چندمیل دورتر ، کوه مرتفعی درحدوده هزارپااما بسیارزیبا دیده میشد دامنه های این کوه باگل های خودروی وحشی برنگهای صورتی وارغوانی درآمده بود ،این کوه که قله آن باابرپوشیده بود شمالی ترین ارتفاعات سلسله جبال البرزبشمارمیرفت چندمیلی که ازدهکدهٔ امامزاده ردشدیم جلگه به پایان رسیدووارد منطقه کوهستانی گردیدیم که ایالت سرسبزوپررطوبت گیلان راازدشت خشک ولم یزرع جنوبی البرزجدامیکرد .ازدره های عمیق وگردنه های مرتفع ورودخانه های زیادی گذشتیم وبه دره عریض وپرپیچ وخم سفیدرود رسیدیم ، واقعا "برای انسان تعجب آور بود که با طی مسافت نسبتا" کوتاهی چطوریک منطقه سرسبزوخرم جای خودرابه اراضی خشک وبی آب وعلفی میدهد . دره سفیدرود درحقیقت بسترعریض ووسیع رودخانه ای بهمین نام است که درقسمت هائی ازآن مزارع برنج دیده می شودوبقیه پوشیده ازماسه و ریگهائی است که آب رودخانه باخودآورده است . سفیدرود دراواخربهارکه برفهاآب میشودطغیان کرده وجریان سریعی پیدامیکندعرض رودخانه دراین فصل به صدتاصدوپنجاه یاردمیرسدوعمق آنهم زیاد میشودولی بعلت جریان سریع آب قابل کشتیرانی یاقایقرانی نیست و اینهم از بد شانسی ایران است که ازرودخانه پرآب خودبعنوان راه عبورنمیتوانداستفاده کند ، شایدهم من اشتباه می کنم واین امررابایدشانس خوبی برای ایران دانست زیرابدین ترتیب راه های نفوذ به داخله آن کشورسخت وصعب العبورشده ودشمنان بآسانی نمیتوانندبطرف مرکز ایران حمله کنند راهی که ماازآن بااسب عبورمیکردیم درحدود چندصدمترازسطح آب رودخانه بالاتربود .

کمی بعدازظهربودکه ازدوردهکدهٔ دیگری پیدا شد که ضمنا "ایستگاه چاپارخانه هم بود و می بایستی درآنجااسب عوض میکردیم ،اسبهاچون بمنزل نزدیک شده بودندباسرعت بیشتری حرکت میکردند، خیلی خسته شده بودم وپس ازصرف یک چای داغ ازسماورقهوه خانه که دائما "درحال جوش است ازفرط خستگی روی سکوئی درقهوه خانه درازکشیدم وهوای لطیف کوهستان مرابخواب فروبرد . موقعیکه ازخواب بیدارشدم ، میهماندارمشغول نمازخواندن و دعابود ، صدای زنگ گوسفندهاوبزهانشان میدادکه گله هاازچرابرمیگردند و عروب آفتاب نزدیک شده است ، چای داغ دیگری برایم آوردند ، قلیان خوبی هم میهماندارسفارش داد

وباصرف این چای وقلیان نیروی تازه ای درخوداحساس کردم . روی بام قهوه خانه رفته‌و بقدم‌زدن‌پرداختم ،این‌قهوه‌خانه وایستگاه چاپارخانه درنقطه ای واقع شده بودکه‌کوههای بلندومرتفعی دورتادورآنرامحاصره کرده بودندوانسان درآنجااحساس انزوای کامل میکرد . سکوت کاملی دراطراف حکمفرمابودوظاهرا " برای اینکه سکوت دل‌آزار ومرگبار نشود دست طبیعت رودخانه ای دروسط این منطقه بوجودآورده بودکه زمزمه وصدای شرشرآن مسافران راسرگرم کندولی بطورکلی بایدبگویم که‌سکوت وآرامش چنین منطقه کوهستانی بعقیدهٔ من برخلاف‌سکوت‌وآرامش‌جلگه‌های‌بازوسرسبزویاآرامش صحنه پهناوردریاغیرقابل تحمل‌است . موقع قدم زدن درپشت بام چیزی جزکوه دراطراف خودنمیدیدم ، من کوهستان رادوست دارم ولی بشرط‌آنکه کوهستان مشرف به دشت یاجلگه باشدومنطقه ای که دروسط‌کوهستان محاصره شده است مراخفه میکند .

درحالیکه‌روی‌فرش‌نمدی‌نشسته‌بودیم با اشتهای‌زیادخوراک‌راگوراکه‌برای‌ما تهیه کرده بودندخوردیم وپس ازآن سیگاری دودکردیم وصحبت های متفرقه شروع شد . میهماندارکه سالها‌دراروپاااقامت داشته بودزبان فرانسه رابطورسلیس وروان مانندزبان مادری میدانست اومانندبیشترمردان ایرانی خیلی خوش صحبت بود ، مرتب حرف میزدومراسرگرم میکرداز این‌شاخ‌بآن شاخ میپریدوراجع بهرموضوعی سخن میگفت . صبح زودروزبعدازاین‌چاپارخانه حرکت‌کردیم ،ازایستگاههای متعددی گذشته ودرهرایستگاه اسبهای خودراعوض میکردیم تا بالاخره به گردنهٔ‌معروف به "خضران" رسیدیم که درحدودهفت هزارپاازدریاارتفاع‌داشت وباگذشتن‌ازاین‌گردنه‌وطی‌مسافتی راه وارد "آقابابا" شدیم . دراینجاموردااستقبال‌کلانتر قزوین واقع شدیم اومارابه یک اطاق‌پذیرائی که دربالاخانه یکی ازمنازل اعیانی‌قرارداشت هدایت کرد ، اطاق تمیزی بودباسقفی ازتیرهای چوبی که آنهارابارنگ آبی وصورتی تزیین کرده بودند ، کف اطاق فرشهای گرانبهائی انداخته بودندووسط‌اطاق قاب های شیرینی و میوه راچیده بودند . کلانترپس ازگفتن خیرمقدم مارادعوت به استراحت وخوردن شیرینی کردوضمنا " اطلاع دادکه کالسکه ای ازتهران برای مافرستاده شده است که باآن براحتی‌به مسافرت خودادامه دهیم . پس ازکمی توقف ، بااین کالسکه بطرف قزوین که دروسط‌دشت خرم وحاصل خیزی قرارداشت حرکت کردیم ، باغ‌های‌بزرگ وپرمیوهٔ شهرقزوین‌در اطراف جاده‌منظرهٔ‌زیبائی‌داشت دربین راه یک کشاورزجلوی کالسکه آمده وغزالی وحشی‌راکه‌صید کرده بودتقدیم‌نمودومیهماندارمشتی‌سکه باوانعام داد . هنوزبشهرنرسیده بودیم که‌عده‌ای اسب سوارازدورپیداشدندوپس ازرسیدن معلوم شدکه ازبزرگان شهرهستندکه برای استقبال رسمی آمده اندمن پس ازتشکرازآنهااظهارداشتم ترجیح میدهم بدون تشریفات وارد شهر شوم زیرادرطول راه خیلی خسته شده ام . پس ازورودبه قزوین باکمال تعجب هتل مدرن و خوبی رادرآنجایافتم واطاق های راحتی بامبلمان اروپائی وآشپزخانه وغذای عالی داشت

این هتل رادولت ساخته واداره میکندوظاهرا" نمونه ای ازهتل هائی است که دولت خیال داردبرای‌تسهیلات مسافرت درایران‌بسازدولی‌تاکنون‌موفق بادامهٔ آن نشده است. نشستن درایوان هتل ونگاه کردن به منظرهٔ شهرواقعا" لذتبخش بود.

نام "قزوین "برای‌کسانی که‌آثار "میلتون "شاعرانگلیسی‌ومخصوصا" "بهشت‌گمشدهٔ"او را خوانده اندکاملا" آشناست ومیلتون در اشعار خودازقزوین یادکرده است. قزوین شهر ثروتمندیست‌که‌درحدودچهل هزارنفرجمعیت دارد. خیابانهائی پردرخت داردوآثارچند بنای‌بسیارقدیمی وتاریخی شمال ایران دراین شهرهنوزپابرجاست. یکی‌ازاین‌ساختمانهای بسیارقدیمی، خرابه های مسجدی درنزدیکی هتل بودکه شایعات زیادی درموردتاریخ‌بنای آن وجودداشت وازجمله کلانترقزوین میگفت که وقتی ساختمان این بنابپایان رسیدحضرت عیسی مسیح ازاورشلیم به قزوین آمده ودرآنجادعاخوانده است وبعدهاکه لشگریان اسلام قزوین‌راتصرف‌کردنداین‌کلیساراتبدیل به مسجدکردندولی اظهارات کلانتربعلت آنکه‌سبک ساختمان اصولا" مطابق طرح‌های معماری اسلامی است و بعلاوه عمر آن از هزارسال تجاوز نمیکندصحیح بنظرنمیرسیدوممکن است دراین محل کلیسائی وجودداشته که لشگریان‌اسلام پس ازورودبه قزوین آنراخراب کرده ومسجدی درمحل آن بنانموده اند.

ازقزوین‌سوارکالسکه شده و دریک‌جادهٔ‌خوب‌بطول ۸۰میل‌بطرف‌تهران‌حرکت کردیم. درتهران‌نزدیک دروازه شهرعده ای ازاعضای نظامی وغیرنظامی دربارازمن استقبال‌کردند وگاردمخصوص‌سلطنتی ویک‌اسواران سوار مراسم احترامات رابعمل آوردندودرحالیکه‌سواران کالسکه‌مرااسکورت‌میکردندبطرف‌محلی‌که‌می بایستی درآن مستقرشده وسکونت اختیارکنیم، حرکت کردیم.



منظره‌ای از یکی از دهات نزدیک قزوین

فصل سوم

وضع جغرافیائی ایران

کلمهٔ "ایران" یک‌تمدن‌باستانی‌وتاریخی‌رابخاطرمیآورد. نام‌های **کوروش، داریوش و** خشایارشابگوش همه آشناست وهرشاگردمدرسه ای درتاریخ شرح حمله بزرگ ایران به یونان راخوانده است. ولی‌برای کسانی که ایران راندیده اندمشکل است تصورکنندچگونه‌کشوری که قرنهاقبل ازمیلادمسیح وجودداشته وبرقسمت مهمی ازدنیای آنروزحکومت میکرده‌است، هنوزپابرجاست وتحرک داردومردم آن دارای چنان استعدادو روحیه‌ای هستندکه‌میتوانند درقرون آینده هم استقلال خودراحفظ‌کنند. ایران سالهاقبل ازآنکه دولت روم بردنیای غرب تسلط پیداکنددارای تمدن درخشان ونبوغ خاصی درسازماندهی سیاسی بوده است. سرستونهای‌ویران‌شدهٔ‌پرسپولیس‌دارای‌قدمت‌بمراتب‌زیادتری‌ازمعبد "پارتنون" و "آکروپل" یونان‌بوده‌ورقیب‌بزرگی‌برای‌معماری باستانی یونان بشمارمیروند. باآنکه روزگاری‌متصرفات ایران بسیاروسیع بوده وحدودآن ازرود "گنگ" تارود "نیل" و از رود "دون" تا اقیانوس هندمیرسیده است، هنوزهم این کشورکه بسیارکوچک شده، اهمیت خودراحفظ‌کرده‌است. مساحت‌آن‌دوبرابرفرانسه‌بوده‌وهوش‌واستعداد مردم‌آن‌به حدیست که آثار انحطاط‌ونابودی درآن کمتردیده میشود.

ولی البته‌نبایدکتمان‌کرد که درچندقرن گذشته‌وضع ایران طوری‌بوده‌است که کمتر توجه دنیارابخودجلب‌کرده ودرمیدان‌سیاست جهان نفوذخودراازدست داده است وهمین‌عامل هم موجب شده که عده ای تصورکنندایران بطرف نابودی وانقراض میرود. شایدعلت این عدم تحرک وازدست دادن نفوذوعظمت ایران، وضع خاص جغرافیائی این کشور باشدکه آنرا منزوی‌کرده‌است، از خارج و مخصوصا" دنیای‌غرب بعلت‌وجودکوه‌ها و جبال‌مرتفع که اطراف‌این کشورراچون دیوارغیرقابل نفوذی فراگرفته است، دسترسی بایران مشکل‌است،

درزمانهای گذشته که مسافرت بااسب وچهارپا صورت میگرفت این موقعیت خاص طبیعی ،اثر مهمی درانزوای ایران نداشت ولی درقرون اخیرکه بتدریج اسب وقاطرجای خودرابه‌راه آهن داده اند ، این وضع لطمهٔ زیادی بایران زده است خاصه اینکه بعلت مشکلات اقتصادی و طبیعی کسی هم هرگزبفکراحداث راه‌آهن درایران نیفتاده است وبدین ترتیب ایران ارتباطش بادنیای درحال پیشرفت قطع شده ودرآنطرف جریان ومسیرترقی صنعتی دنیاواقع شده‌است . امابهرحال بایدامیدواربودکه ایران برمشکلات موجودپیروزشودواهمیت ازدست رفته‌خودرا دوباره‌بازیابد . باآنکه‌کتب‌ورسالات‌زیادی‌دربارهٔ ایران نوشته شده هنوزبطورکلی درخارج ، اطلاعات کافی درموردایران ندارند ازهمه‌مهمترآنکه‌هنوزیک نقشه (۱) کاملی ازایران‌تهیه نشده است . درمحافل علمی جهان تاهمین اواخراظهارنظرمیشدچگونه در ایران علیرغم تاریخ طولانی که داردتاکنون فسیل هائی ازاعصارمعرفت الارضی بدست نیامده است ؟! که جواب سئوال این می‌تواندباشدکه این فسیل ها در طبقات زیرین کوههای آهکی ایران مدفون شده اندکه کسی رادسترسی بآنهانیست . بخاطردارم که چندی قبل بعلت‌همین بی اطلاعی ، یک زمین شناس انگلیسی ازمن میپرسیدکه آیادر ایران معادن زغال سنگ وجود دارد که در این مورد باید بگویم در اطراف تهران معادن زغال سنگ‌چندی وجود دارد که از آن بعنوان سوخت در ماشینهای بخار استفاده میشود در جنوب ایران هم که بنادر خوبی داردمعادن سرشاری اززغال سنگ موجوداست که میتواندصادرات مهمی از آن کشور راتشکیل دهد ، رگه های آهن وسرب هم درنزدیکی همین معادن زغال کشف شده است و این خودمیتواندعاملی برای جلب سرمایه های خارجی باشد که در ایران راه آهن بسازند واین منابع طبیعی راموردااستفاده قراردهند .

کشف جدیدزغال‌سنگ درایران درسالهای‌اخیرروی‌داده‌است البته‌بایددانست‌که در زمانهای قدیم معروف بودکه زغال سنگ درایران وجوددارد‌ولی بعلل نامعلومی این‌معادن رفته رفته فراموش شده وحتی محل آنهااز یادرفت وقرنهازغال سنگ بفراموشی سپرده شد ولی نام زغال سنگ هنوزبرزبانهابوده وبی آنکه مردم بدانندچیست نام آنرا میبردند تا آنکه‌جهانگیرخان وزیرسابق علوم بفکرافتادکه این‌کلمهٔ زغال سنگ چیست که گاهی برزبان مردم جاری میشودوشایدواقعا" چنین چیزی درایران وجودداشته باشدوبهمین‌جهت دست به پاره ای تحقیقات وتجسسات زدولی بجائی نرسید . روزی وزیرعلوم ، درمسافرتی که در جنگل‌های‌کوهستانی‌مازندران میکردجمعی‌ازکولی‌هارادیدکه ماده ای سیاهرنگ رامیسوزانند

---

(۱) کاملترین نقشه ای که از شمال ایران وجود داردبوسیله افسران روسی تهیه‌شده وآنهم بدون شک بخاطر دست اندازی و حمله نظامی باین مناطق بوده است .

واین ماده رازغال سنگ میگویندوزیرعلوم باکنجکاوی محل معدن این زغال سنگ را ازآنها پرسیدولی کولی هاازنشان دادن محلی که این ماده رادرآن یافته اندخودداری کردند با تهدیدوتطمیع هم نتیجه ای بدست نیامد . وزیرعلوم تدبیردیگری اندیشیدوجاسوسانی را دراطراف کولی هاگماشت که مراقب آنهاباشندوببینندازکجااین زغال سنگ رابدست میآورند . این مأموران بعدازمدتی مراقبت وتعقیب کولی ها ،بالاخره محل معدن راکشف کردندو از آن به بعدمعادن دیگری درسایرنقاط ایران کشف گردید .

سرزمین کنونی ایران عملا "به چهارقسمت تقسیم شده است که ازنظرآب و هوا و موقعیت جغرافیائی ازیکدیگرمتمایزومشخص میشوند . قسمت غربی وشمال غربی شامل ایالات : **آذربایجان ، کردستان و کرمانشاه** کوهستانی بوده وپست و بلندیهای زیاد دارند و شباهت زیادی میان این ایالات وآسیای صغیرموجوداست . دوقسمت واقع درشمال ارتفاعات سلسله جبال البرزوجنوب این سلسله جبال اختلاف فاحشی بایکدیگردارندودرکمترنقطه ای ازجهان میتوان چنین اختلاف و تضاد مهمی را از نظر آب و هوا میان دوایالت مجاور هم مشاهده کرد ، دردامنه های شمالی این سلسله جبال رطوبت دریاجمع شده ، ابرومه زیادی بوجود میآوردوبارانهای متصل ومتوالی دراین مناطق میباردنهرهاورودخانه هائی درقسمت های مختلف این دامنه هاجاری شده وپس ازمشروب کردن اراضی ایالات شمالی بدریامیریزند . رطوبت زیاد ،درکرانه های دریای خزرودامنه های شمالی البرزموجب سرسبزی وحاصلخیزی این مناطق شده ومناظربسیاردلفریب وزیبائی درآن بوجودآورده اند . راه هائی که به دریا منتهی میشودازوسط جنگلهای سبزوخرمی که نظیرآنرادرکمترنقطه ای ازجهان میتوان یافت میگذرد . درنزدیکی دریاجنگل جای خودراباراضی زراعی وشالیزارهای وسیع وچراگاههای پهناورمیدهد .

ولی بهرحال به خارجیانی که مجذوب زیبائی ودلفریبی مناظر شمال ایران شده اند توصیه میکنم که دست خالی پاباین سرزمین نگذارندومخصوصا " تفنگ ومقدارزیادی قرص "کینین" رافراموش نکنندوبهترین فصل هم برای تماشای این منطقه بهاراست . مسافران وجهانگردان به تفنگ ، ازاین لحاظ احتیاج دارندکه درجنگل های سرسبزشمال ایران پلنگ وببردرکمین انسان نشسته است وقرص کینین را ،بخاطرپشه های سمج جنگل که ناقل میکروب مالاریا هستند بایدهمراه داشت . دراین منطقه بسیارزیبابهمین علت متاسفانه کمترکسی است که مبتلابه مالاریاوتب ولرزنباشد .اماانسان موقعی که ازارتفاعات وکوه های جنوب گیلان بالا میرود ناگهان خودرادرمنطقه ای دیگروکاملا "متفاوت می بیندوباآنکه چندساعت بیشتر ، راه طی نکرده است مانندآنست که مسافت بعیدی راطی کرده وبه سرزمین دیگری قدم گذاشته است جنگل وحتی چمن های خودرودردامنه های جنوبی جبال البرزبکلی محوونا پدیدشده وجای

خودرابه جلگه ای خشک وسوخته میدهدکه تاحدود ششصد میل گسترش دارد . آب وهواهم در دامنه های جنوبی البرزبکلی عوض میشودودرحالیکه دردامنه های شمالی هواشرجی است و شخص مرتب عرق میریزد ، درجنوب هواکاملا" خشک است وباستثنای مدت کوتاهی ازسال اثری ازرطوبت درآن دیده نمیشود . مقداربارندگی درقسمت مرکزی وجنوب ایران بطورمتوسط درحدودهفت اینچ است . هوای مناطق مرکزی ایران تقریبا" سالم وسازگاراست ، تابستانهای بسیارگرم داردکه درجه حرارت آن به ۱۰۵ تا ۱۱۰ درجه فارنهایت میرسدو این گرما خود مانعی درمقابل مالاریاوبیماریهای مسری دیگراست . بیماری آبله وسرخک تقریبا" در تمام فصول دراین مناطق دیده میشودولی وضع آب وهواطوریست که این بیماریها خفیف بوده و خطرناک وکشنده نیستند . درمناطق جنوبی ایران شدت گرمازیادتراست وخارجی ها مخصوصا" ممکن است ازگرمادچارحالت های عصبی خطرناک شوند . بطور کلی میتوان گفت که آب و هوای مناطق مرکزی ایران برای خارجیانی که قدم بآن میگذارندخوب و سالم است بشرط آنکه خودرادرنیمه های روزدرمعرض اشعهٔ خورشیدقرارندهند ، مراقب آب نوشیدنی باشند ورعایت احتیاط واعتدال رادرصرف غذابنمایند .

خشکی هوای قسمت مرکزی ایران بعلت کمی گیاه وسبزی وازآن مهمترارتفاعی است که این قسمت ازخاک ایران ازسطح دریادارد ، مسافران کنجکاوکه ازشمال ایران به مرکزآن میآیند ازشیب های تنددامنه های شمال البرزدرجنوب آن اثری نمی بینندودرحقیقت مرکز ایران فلاتی است که درحدودچهارهزارتاشش هزارپاازسطح دریاارتفاع دارد . درگوشه وکنار این فلات گاهی آبادیهائی کم وسعت مانندجزائرکوچکی در وسط اقیانوسها و دریاهای بیکران دیده میشوند .

درتمامی فلات مرکزی ایران کشاورزی ، باآبیاری بوسیله انسان انجام میشود واین آبیاری هم بستگی به مقداربرفی داردکه درارتفاعات کوه ها ذخیره شده است ، کوههای بلندتر معمولا" برف بیشتری رادرقلل خودذخیره کرده ومدت زیادتری از سال آب مورد مصرف زراعت را تاءمین می نمایند . مهمترین این کوه هاسلسلهٔ جبال البرزهستندکه درحقیقت دنبالهٔ جبال هندوکش بود و بیشتر قسمت های آن درحدود ۱۳ هزارپاازسطح دریاارتفاع دارند ، درقسمت مرکزاین سلسله جبال قله دماوندقراردارد که درحدود ۲۱ هزارپاارتفاع دارد . جبال زردکوه درمرکزایران قریب ۱۶ هزارپاارتفاع داشته واین کوه هاوسایرارتفاعات موجود درفلات مرکزی آب قسمت های مزروعی راکه وسعت بسیارکمی دارند ، تاءمین میکنند .

اراضی مزروعی فلات مرکزی ایران خاک حاصلخیزی دارند وباآبیاری صحیح ، غلات درآنها بخوبی عمل میآیدومخصوصا" اراضی واقع دردامنه کوه هاکه محصول بیشتری میدهند . در مناطق جنوب غربی ایران واطراف رودکارون نیزاراضی وسیع حاصلخیزی وجوددارند . اما متاسفانه قسمت مهمی ازخاک ایران راکویرهای وسیعی تشکیل میدهندکه مملو از شن وریگ

ونمک‌هستندودراین‌کویرهاهیچ‌چیزی‌عمل‌نمی‌آیدشن‌هاوریگ‌های روان دربعضی ازقسمت‌های کویرمخاطرات زیادی رابرای عابران بوجودمی‌آورندودراین نقاط دریائی از شن نرم وجود داردکه انسان درآن فرومیرودواگرراه راگم کنددراین شن هازنده بگورمیشود " بهرام‌گور " شاه ایران نیزهنگام شکارگورخردریکی ازاین کویرهافرورفت وناپدیدشد .

ولی‌باهمه‌این‌احوال‌اشتباه‌بزرگی‌است‌اگرتصورشودکه‌قسمت‌مرکزی‌ایران‌دیدنی‌وجذاب نیست ، برعکس بایدگفت که هرگزاینقدرتنوع که دراین فلات مرکزی وجوددارددرهیچیک ازنقاط‌جهان‌دیده نمیشود ، مسافروجهانگرددرحالیکه ساعتهادریک صحرای‌خشک و سوزان طی طریق کرده است ناگهان درمقابل خودوسط صحرا ،آبادی رامی‌یابدسبزوخرم وبا هوای لطیف که رودخانه کوچکی باآب گواراازمیان آن میگذردومانندآنست که ناگهان‌واردبهشت کوچکی‌شده‌باشد ، وقتی باطراف نگاه می کندتاچشم‌کارمی کندجزصحراوبیابان خشک‌چیزی نمی بیندولی همین صحرای وسیع وپهناورخودالهام بخش وشاعرانه است ، مانندآنست‌که روح‌انسان ازجسم جداشده ودراین صحراهابه پروازدرمیآید ،سکوت صحراآرامش‌ورضایت خاطری به شخص میدهدکه درهیچ کجانظیرآنرانمیتوان یافت .

یکی‌ازعوامل‌طبیعی اختصاصی فلات‌ایران‌طوفانهاوگردبادهای شدید است‌که‌بیشتردر اوایل بهاربوقوع می پیوندولی درتمام طول سال هم ممکن است روی دهد ، این‌طوفانها مخصوصا " درکرمان واقع درجنوب شرقی ایران شدت بیشتری پیدامی کند ، بطوریکه گفته شده‌است‌درآنجاچندی‌قبل‌یک ارتش کامل درصحراگرفتارطوفان شده ودرآن مدفون‌گردیده است . نویسنده شخصا " شاهدیکی ازهمین طوفانهای خطرناک بودم ، طوفان‌یکمرتبه‌وبطور ناگهانی پدیدارشد ، درحدودچندمیل دورترازماصحرامانندشب تیره وتارگردید ،مانندآن بودکه ابرسیاهی آسمان رافراگرفته وقریبا " باران سیل آسائی خواهدبارید . مادرحالیکه‌در جستجوی یک پناهگاه برای فرارازاین باران سیل آسابودیم ، گرفتارامواج طوفان شدیم و باکمال تعجب دریافتیم که ازباران خبری نیست بلکه شن وگردوخاک صحراست که‌با باد به هوابرخاسته وروز روشن‌را چون شب تارکرده است شدت بادوطوفان بحدی بود که هریک‌از مارابگوشه ای پرتاب کردوهمه چیزراباخودبرد . خوشبختانه این طوفانهای شن و خاک در ایران مدتش‌کوتاه است وبهمین جهت خطرطوفانهای صحرارانداردد . گاهی اتفاق‌میافتدکه مسافری ازیک طرف ایران بطرف دیگرمیرودولی دربین راه اصلا " باچنین‌طوفانهائی‌مواجه نمیشودزیرااین گردبادها ، زیادروی نمیدهند .

یکی‌از دیدنی‌هائی که‌درایران چشمان هر مسافری‌را بطرف‌خودجلب‌کرده‌وکنجکاوی‌اورا برمیانگیزددهکده هائی‌است‌که دروسط دشت هاوجلگه هاواقع شده اندوحصار دیواربلندی که بفواصل معینی برج وسنگرهای مستحکمی دارددورهریک ازآنهاراا احاطه‌کرده‌است . مسافر تازه واردوقتی درنظراول‌این‌دهکده‌هارامشاهده‌میکندتصورمی‌نمایدکه دژیا قلعه نظامی‌هستند

وتعجب میکندکه دروسط جلگه ودشت اینهمه دژوقلعه راچراساخته اند ولی بزودی متوجه میشودکه اینهادهکده ای‌بیش‌نیستندوموقع غروب گله های گاووگوسفندکه برای چرابه‌صحرا رفته اندبازگشته وجلوی‌دروازهٔ‌بزرگ‌این‌دهکده‌هاجمع میشوندکه واردآن گردند ،خانه‌های این‌دهکده‌هاکلبه هائی هستندکه ازخشت وگل ساخته شده‌وسقف آنهاپوشالی وگنبدی‌شکل است‌درتابستان‌دهکده های واقع درفلات مرکزی ایران دارای هوائی بسیارگرم هستندولی درکلبه های گلی آنهاکه دیوارهای قطوری دارندگرمازیادانسان راآزاد نمیدهد . معمولا "در هوائی‌نظیرهوای‌فلات‌مرکزی ایران خانه های مسکونی رایابایدبکلی بازساخت که ازهرطرف بادگیرباشدوگرماراتحمل پذیرکند ، یاآنکه خانه هارابایدبادیوارهای قطور و کلفت و بدون پنجره درست کردکه عایق باشدوازنفوذگرمای شدیدخارج بداخل جلوگیری کند . حصارهای بلنداطراف‌دهکده هاالبته‌درمقابل‌توپخانه مقاومتی نداشته وخراب میشودوفقط استفاده‌ای که ازآنهامیشوداینست که دهکده هاراازحمله دزدان وراهزنان ومخصوصا " ترکمن ها حفظ میکنند . **ترکمن‌ها** سواربراسب مانند سرخ‌پوستان‌امریکا ، دهات‌راموردتاخت و تازقرارمیدهند واحشام ودارائی کشاورزان راغارت کرده وساکنان دهات راهم باخودبرده ومیفروشندواین حصارها ، ساکنان دهات راازهجوم وتاخت وتازترکمن هامحفوظ میدارند . اخیرا "ترکمن‌ها کمتربه قسمت های مرکزی حمله میکنندوفقط شمال ومشرق ایران موردتاخت و تاز آنها قرار داردوبهمین جهت بتدریج حصارهای اطراف دهات مرکزی ایران اهمیت خود را از دست میدهندواگرخراب شوندشایدچیزدیگری جانشین آنهاگردد .

ازدیدنیهای دیگرفلات مرکزی‌ایران که توجه هرمسافری‌را بخود جلب میکند خاکریزهای مصنوعی‌است‌که‌بفواصل‌معینی‌ازیکدیگرصدها میل‌درسراسردشتهاوصحراها ساخته‌شده‌است این خاکریزهادرحدود ۸۰تا ۱۰۰پاارتفاع دارند . نبایدتصورکردکه‌این‌خاکریزهاقبورقدیمی‌هستند زیراآنهادرفواصل مرتب ومعینی قراردارندوبین قبرهاهیچوقت اینقدرفاصله نمیگذارند . همین‌فواصل‌مرتب‌ومنظمی‌که بین آنهارعایت شده است خوددلیل برآنست که‌این‌خاکریزها طبیعی‌نبوده‌وبادست‌بشرساخته‌شده‌است‌وضمنا "تردیدی‌نیست که‌این خاکریزها متعلق بزمانهای بسیارقدیم هستندزیرادوران ساختمان خاکریز در اعصار ماقبل تاریخ بوده است ایرانی هابطورکلی اطلاعی ازچگونگی ساختمان وتاریخ این خاکریزها نمی‌توانندبخارجی‌ها بدهندجزاینکه‌میگویندآنهارادرزمان‌جمشیدساخته‌اند . این‌جمله ایست که معمولا "ایرانی‌ها دربارهٔ تاریخ هرچیزی که نمیدانندمیگویندوآنرامنتسب بعهد جمشید میکنند . بعضی از دانشمندان ایران عقیده داشتندکه ازاین خاکریزهااستفاده ارتباطی وخبری مانندتلگراف میکرده اندبدین معنی که هنگام حمله دشمن برفرازآنهاآتش میافروختندوبدین‌ترتیب‌خبر حمله رااطلاع میداده اندواین عقیده ظاهرا " بنظرصحیح میآید زیرادرملل قدیمی وماقبل تاریخ خبردادن باآتش سابقه داشته است .

وضع ایران ازنظرزمین شناسی علمی هنوزبطورکلی روشن نشده است. گفته میشود که سلسله جبال شمالی ایران که ازشرق به غرب گسترش دارد دراعصار "کاربونیفر" (زغال سنگ) بوجود آمده است ومنطقه ای ازشمال که **طبرستان** نامیده میشودوقله **دماوند** درآن قراردارد ازنظر زمین شناسی قدمت کمتری دارد. درجنوب سلسله جبالی وجوددارد که ازجنوب شرقی بطرف شمال غربی ادامه داردواین سلسله جبال رادره های عمیق وگردنه های خطرناکی ازیکدیگر جدا میکند راه میان **شیراز** و **بوشهر** ازهمین گردنه ها میگذردوبهمین جهت عبورازآن مشکل بوده وارتباط تجارتی باخارج رادشوارمی نماید.

رودخانه های معروف مرکزوجنوب ایران عبارتنداز: **هیرمند**، **زنده رود** و **کارون**. رود اخیر قابل کشتیرانی بوده وقایق ها وکشتیهای کوچک میتوانند درآن حرکت کنند. **محمره** (**خرمشهر**) درمصب این رود، تنهابندرقابل استفاده وخوب ایران بشمار میرود که در تمام ایام سال می تواندکشتیهای بزرگ رادراسکله خودپهلودهد. تحریکات ودسیسه های همسایهٔ شمالی تاکنون مانع ازاین شده است که راه وجادهٔ قابل استفاده ای دراین منطقه ساخته شده واز محمره استفاده تجارتی بعمل آید. رودهای مهم شمال ایران عبارت از: **رودارس**، **هراز** و **سفیدرود** می باشند.

ایران سرزمین خشک وکم آبی است وبهمین جهت دریاچه درآن کم است. عده ای بادلایلی که دردست دارند معتقدندکه کویرهاوبیابانهای وسیع **خراسان**، روزگاری بستریک دریاچه بوده است که بتدریج آب آن بخاروبالاخره خشک شده است همانطوریکه آب دریای خزراینک بخار شده واین دریاچه کوچک میشود. دریاچه کوچکی درنزدیکی ارومیه وجود دارد و دریاچهٔ کوچکتری درمرز **افغانستان** (**هامون**) درسیستان. چنددریاچه خیلی کوچکترهم درایران موجوداست ازجمله درنزدیکی **فیروزکوه** که ارتفاع زیادی ازسطح دریادارد.

یکی ازخصوصیات ایران سکوت وآرامشی است که درآن سرزمین حکمفرماست و درحالیکه دنیای غرب درعصرجدید روبطرف هیاهووسروصداومخصوصا "صداهای ناهنجارکه گوش واعصاب ومغزانسان راآزارمیرساندمیرود، درمشرق زمین سکون وآرامش حیات بخش ازمنهٔ قدیم هنوز حکمفرماست. درحقیقت هرقدرکه ازغرب بطرف شرق پیش برویم این سکوت وآرامی رابیشتر احساس میکنیم. موقعی که انسان از جاده های کوهستانی و گردنه های صعب العبور ایران میگذردازسکوت بی پایانی که دراطراف او وجود دارد واقعا "لذت می برد وآرزو میکند که مدت زیادتری درآن نقاط باقی بماند.

درشهرهای ایران صدای ناقوس کلیسا ــ که درشهرهای غربی دائما "بگوش میرسد ــ وجود ندارد، صداهائی که درهریک ازشهرهای ایران شنیده میشود صدای دلنوازموذن هائی است که در اوقات خاصی ازشبانه روزسکوت شهررادرهم می شکند، یاصدای زنگ وجرس شتر هائی که بصورت یک قطاردرکوچه وبازاربارحمل میکنندوبالاخره صدای فروشندگان دوره گردی که کالای

خودراتوصیف می‌کنند . ازصداهای‌گوش‌خراش‌وناهنجارشهرهای اروپائی ومخصوصا "امریکائی درشهرهای‌ایران‌اثری‌نیست وشبهاهمین صداهای مختصرروزهم خاموش میشودوتنهاصدائی که گاهی بگوش میرسدصدای حرکت شاخ وبرگ درختان بوسیلهٔ باداست یاصدای جغدی‌که احیانا " ازخرابه مجاوربلنداست .

درشرق ، وقتی انسان سروصدا وهیاهوی‌شهرهای‌مغرب‌زمین‌رابخاطرمیآوردواقعا "به‌خود میلرزدصدای ناراحت کننده حرکت ارابه ها ، روی خیابانهای سنگفرش ،گاهی‌انسان‌رابحد جنون‌عصبانی‌می‌کند . سکوت خارج ازشهرنیزباسوت دلخراش قطارهاوصدای حرکت واگونها روی ریل برهم میخورد ، حتی دهات نیزآرامش خودرا ازدست‌داده‌اند زیرادرنزدیکی‌آنها کارخانه هائی‌تاٴسیس شده اندکه ماشینهای بخارواسباب وادوات آنهاگوش راآزارمیدهند . شهرهای مغرب حتی شبهانیزپرسروصداهستندوصدای حرکت ترن وتراموا وارابه‌های‌کوچک‌و بزرگ ، ناقوس کلیساهاوسوت کارخانجات وقایق هاوکشتی هامانع ازیک‌خواب‌راحت‌میشود . بدبختانه حتی جنگهای امروزی هم پر سرو صدا شده‌اند و صداهای گوش خراش آتشبارهای توپخانه،سربازان تازه کارراتامرحله جنون میرساندوحال آنکه درگذشته درجنگها هم سر و صدای‌کنونی‌وجودنداشت ودرحالیکه هانیبال باارتش هفتادهزارنفری خودباروپاحمله‌کرد ، کشاورزانی که دریک‌میلی میدان‌جنگ بودندباآرامش مشغول کشت وزرع خود بودند و خبر نداشتندکه دریک میلی آنهاچه جنگ وحشتناکی درجریانست ولی حالا صدای آتشبار های توپخانه ازفواصل سی میلی شنیده میشود .

درمغرب زمین متاسفانه موسیقی هم بطرف سرو صدای زیاد و گوش‌خراش پیش میرود و آهنگسازان ،آهنگهائی‌بوجودمیآورند که‌گوش‌را آزار میدهد و در حقیقت موسیقی که باید گوش نواز و آرامش بخش باشد بدتراعصاب را بهیجان میآورد ولی همهٔ‌این سروصداها در شهرهای ایران جای خود را بآرامش میدهد . آرامشی که حیات تازه‌ای بانسان می‌بخشد .

فصل چهارم

شهر تهران

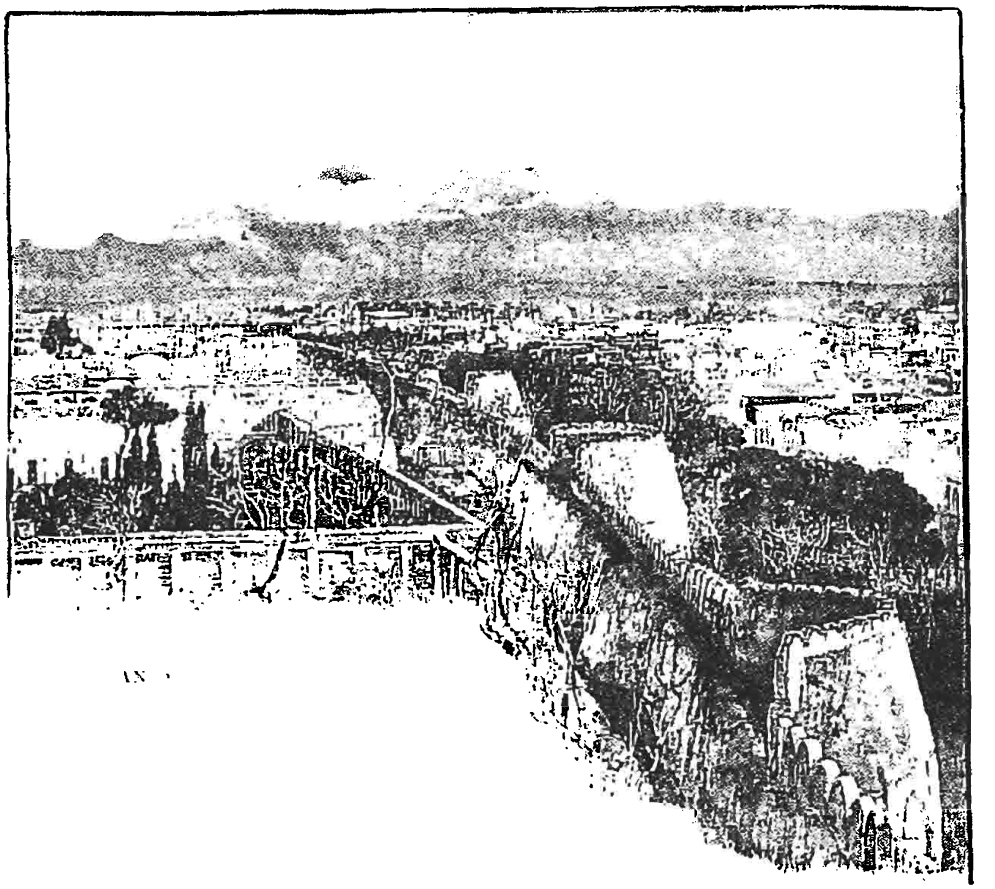
تهران ، پایتخت کنونی ایران ، اهمیت خود را مرهون آغا محمد خان قاجار سر سلسله قاجاریه است که در صد سال (۱) قبل این شهر را مقر حکومت و مرکز ایران قرار داد . تهران یک شهر قدیمی است . جهانگرد معروف پیترودلاواله آنرا شهر "درختان چنار" نامیده است زیرا چنار در آن خوب بعمل آمده و درختان بزرگ و کهنی داشته است . بازار بزرگ و زیبای آن حتی در آنزمان شهرت داشته است ولی تا موقعیکه تهران ، پایتخت نشده بود بهیچوجه قابل مقایسه با شیراز و اصفهان و سایر شهرهای مهم ایران نبود و از نظر اهمیت با آنها برابری نمیکرد . سلاطین قاجار آنچه از سرمایه و نیروی انسانی در قدرت خود داشتند بکار انداختند تا تهران را به صورت یک شهر بزرگ درآورند . ولی با آنکه تهران یک شهر پیشرفته و بزرگی در شرق بشمار میرود و در حدود دویست هزار نفر جمعیت دارد ، هنوز شهرتی پیدا نکرده و در خارج آنرا نمی‌شناسند . تهران با آنکه ساختمانهای قدیمی و تاریخی مانند اصفهان ندارد ، معهذا چیزهای دیدنی زیادی دارد و مخصوصا " حومهٔ آن زیباست و مناظر خاص مشرق زمین را میتوان در آن مشاهده کرد .

پایتخت ایران در فلات مرکزی این کشور واقع شده است و در حدود سه هزار و هشتصد پا از دریا ارتفاع دارد . هوای آن خشک است و تصور نمیکنم که جز صحرای افریقا ، جائی دیگر هوایش خشک تر از تهران باشد . ولی وقتی یک خارجی و تازه وارد به هوای آن عادت کرد ، مشاهده می نمایدکه این هوا نامطلوب نیست و برای بسیاری از بیماریها از جمله بیماریهای ریوی ، اعصاب و رماتیسم ، مفید هم هست . پائیز و بهار تهران بسیار خوب و فرح بخش است . تابستان

---

(۱) این کتاب در سال ۱۸۸۵ نوشته شده و بنابراین در حدود دویست سال است که تهران پایتخت ایران میباشد . (مترجم) .

درجه حرارت هوادرسایه به ۹۵ تا ۱۱۰ درجه فارنهایت میرسد ولی این گرما بعلت خشکی هواغیرقابل تحمل نیست البته انسان بایدسعی کندکمتردرمعرض تشعشع آفتاب قرارگیرد . خارجی‌هاوبسیاری‌ازاهالی‌تهران ومخصوصا " دربارشاه ، تابستان‌رادرویلاهای‌زیباوجذابی واقع درده میلی شهرتهران ودامنه های البرزدرمنطقه ای بنام شمیران‌میگذرانند ،شمیران درحدود ۱۵۰۰ پاازتهران مرتفع تراست . روزهابادی ازجانب جنوب غربی میوزدکه شبیه بادهای‌دریائی‌است‌وشبهانسیم خنکی‌ازکوهها میوزدکه‌هوارا ۱۰ درجه‌فارنهایت‌خنک‌میکند . درشمیران درجه حرارت هوادرتابستان ۷۲ تا ۹۰ درجه فارنهایت است که البته کمتربه‌حد اکثرآن می رسد .



برج و باروی اطراف تهران که در شمال آن کوههای شمیرانات دیده میشود

شمیران‌که‌دراصل "شمع ایران" بوده است قسمتی از دامنه‌های جبال البرز است واین جبالی‌است‌که درشمال ایران ازقفقازتامروگسترش دارد . ازدروازهٔ تهران که بطرف‌شمیران حرکت کنیم راه سربالاوشیب آن تنداست بطوریکه پس ازطی مسافت کوتاهی در حدود ده میل‌باندازهٔ‌هزاروپانصدپاارتفاع‌ازسطح‌دریااضافه‌میشود . درتمام طول تابستان قلل‌کوههای



آقامحمدخان قاجار سرسلسلهٔ قاجاریه

شمیران پوشیده ازبرف است ودرزمستان نیزتمام این کوههاجامه ای سفیدرنگ بتن میکنند ومنظره‌ای‌بس‌جذاب‌ودلفریب‌بتهران‌میدهند .ازروی تمام بام های خانه های‌تهران منظرهٔ زیبای‌ارتفاعات‌شمیران‌رامیتوان‌دیدودرخیابانهای‌شمالی جنوبی تهران هم این‌چشم‌انداز بسیارزیباچشمان عابران رانوازش می کند .

در چهل‌میلی‌شمال‌شرقی تهران چشم‌انداز جالب دیگری‌وجود داردکه‌وقتی‌انسان‌به‌آن نگاه کند ، دیگرنمی تواندفراموشش کند . من خوب بخاطرمیآورم که برای اولین بارموقعیکه ازقزوین عازم تهران بودم دربیست میلی پایتخت پس ازگذشتن ازپیچ جاده ناگهان قله دماوندراازدورمقابل‌خوددیدم‌ومجذوب آن شدم ،ارتفاع قله دماوندرابطورتقریب‌بوسیلهٔ هواسنج‌تعیین‌کرده‌اندواین‌ارتفاع‌بین ۱۹۶۰۰ پاتا ۲۱۰۰۰ پا ازسطح دریاست ،قله‌دماوند مخروطی شکل است وازقلل وکوههای اطراف خوددرحدود ده‌هزارپابلندتراست و به همین جهت کاملا" متمایزبوده وازفواصل دورمشخص است .

کوهستانها درجنوب‌غربی‌تهران یک قوس و خط‌منحنی را طی‌کرده‌وبه یک سلسله تپه ماهورهائی‌ختم میشودکه در پای این تپه‌ها شهر باستانی‌وتاریخی "راگیس"قرارداشته‌است‌که روزگاری‌اهمیت‌زیادی‌داشته‌وجمعیت‌آن‌درزمان‌داریوش‌به‌یک‌میلیون‌نفرمیرسیده‌است در قرون بعدی این شهربنام ری نامیده شدکه هنوزهم ایرانیان آنرابهمین نام می شناسند .از این شهرباستانی‌درکتب‌مذهبی‌قدیمی‌یادشده است ولی درتواریخ کمتردربارهٔ سابقه آن‌مطلبی وجوددارد . درهرحال ری درزمان پارتهاواشکانیان ازمراکزمهم ایران بشماررفته‌وبعدهادر زمان الب ارسلان درقرن دوازدهم (میلادی) باوج شهرت وعظمت رسیدودرقرون‌بعدی‌در حمله مغولهابایران‌بدست هلاکوخان افتاده وکاملا" ویران‌گردید (۱) .بقایاوآثار شهر ری هنوزدرجلگه های جنوبی تهران بصورت ویرانه هاوخرابه های قلعه وحصارآن دیده‌میشود ومهمترین آثاراین شهربنای استوانه ای شکل وبرج (۲) مانندی است که نمای خارجی آن

---

(۱) دریکی‌ازکتب قدیمی‌ازنجم‌الدین نامی ازاهالی ری که در زمان حمله هلاکوخان وقتل عام‌مردم‌شهر در آنجابوده و موفق بفرارشده است چنین نقل قول گردیده : " قتل عامی فجیع تر و بدتر از قتل عام ری یعنی شهری که من بدبختانه‌در آنجا متولد شده و از اهالی‌آن هستم ، تاریخ بیاد ندارد . سپاهیان مغول در این حمله تمام شهر راآتش زده و باخاک یکسان کردندو ۵۰۰ هزارنفراهالی آنجارا یا کشته و یا باسارت بردند . . . " برای ماکه در عصر امنی زندگی میکنیم واقعا" تصور چنین قتل عام و نابودی یک شهر هم مشکل است .

(۲) مقصود نویسنده بنائی است که در نزدیکی ابن بابویه (شهر ری) واقع بوده وبه " برج طغرل "معروف‌است‌واغلب‌معتقدندکه‌آرامگاه‌طغرل اول‌سلجوقی است (مترجم) .

دارای بریدگیها وزوایائی میباشد. این برج ظاهرا" آرامگاه **خلیل سلطان** نوادهٔ **تیمورلنگ** است که بخاطر عشق افسانه ای به دختری بسیار زیبا بنام **شادالملوک** شهرت پیدا کرده بوده است. این شاهزاده مغول بر اثر حوادث مختلفی از معشوقه خود جدا مانده بود و بعد از زحمات و مشقات زیاد بالاخره این دو دلداده بهم رسیدند ولی طولی نکشید که **خلیل سلطان** را از تخت سلطنت بزیر کشیده و تبعید نمودند و او در تبعیدگاه خود دور از همسرش **شادالملوک** مرد. وقتی خبر مرگ **خلیل سلطان** به **شادالملوک** رسید، همسر باوفا کاردی را در قلب خود فرو برد و به شوهرش پیوست و اجساد این عاشق و معشوق را در این برج بخاک سپردند. قسمت های پائین این برج نیمه ویران اخیرا" بوسیله **ناصرالدین شاه** تعمیر شده است. کشاورزانی که در فصل بهار در این منطقه زمین را شخم میزنند گاه بگاه سکه ها و زینت آلات طلائی و یا ظروف سفالی قدیمی "ری" را از زیر خاک بدست میآورند ولی تاکنون حفاریهای منظم باستان شناسی در خرابه های این شهر (۱) باستانی انجام نشده است.

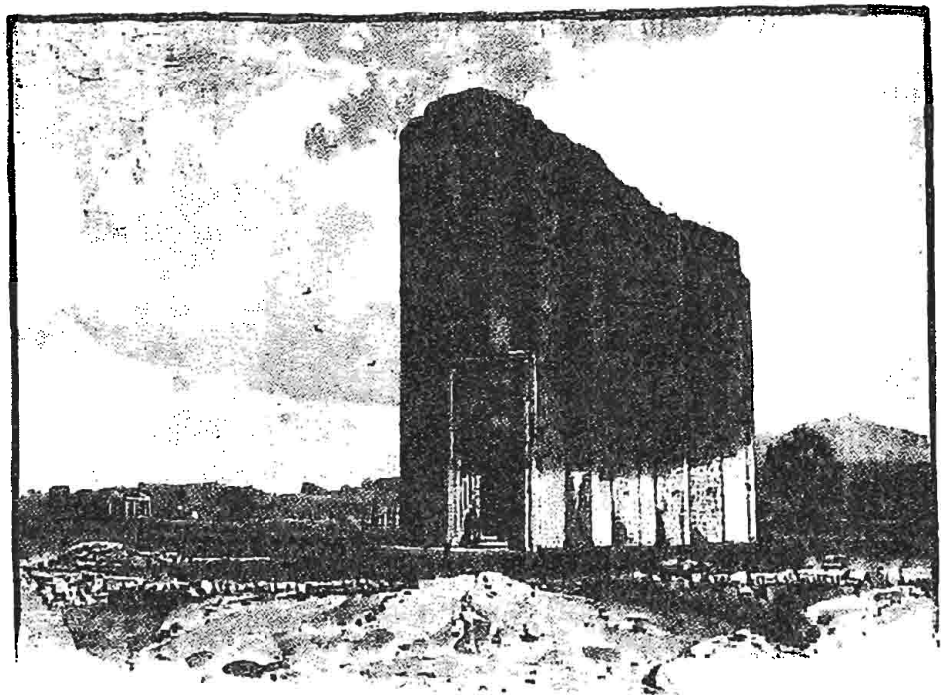
در دامنهٔ یکی از کوه های مجاور "ری" در جنوب شرقی تهران قبرستان گبرها **زرتشتی ها** واقع است. این قبرستان بصورت یک نقطه سفید رنگ در دامنه قهوه ای و خاکستری رنگ کوه از فاصله چندین میلی دیده میشود قبرستان گبرها دارای حصار بلند و دایره ای شکل است که از سنگ و گل ساخته شده و آنرا سفید رنگ کرده اند و سقف ندارد و کاملا" بطرف آسمان باز است، اجساد مرده ها را در این گورستان در قبرهای کم عمقی قرار داده ولی روی آن خاک نمیریزند و در معرض تابش نور خورشید و عوامل دیگر میگذارند. البته در مراحل اول لاشخورها و کلاغها به اجساد حمله میکنند و اگر اول چشم راست جسد را درآورند بعقیدهٔ زرتشتی ها دلیل بر آنست که روح مرده به بهشت میرود و اگر اول به چشم چپ حمله کردند روح به جهنم میرود.

بفاصله شش میلی تهران و در نزدیکی خرابه های ری، مزار و بقعهٔ **حضرت عبدالعظیم** که مورد احترام خاص شیعیان است قرار دارد. ایرانی ها برخلاف ترکها شیعه هستند و معتقدند که جانشین حقیقی پیغمبر اسلام **حضرت علی** و اولاد او هستند و در این مورد با سنی ها اختلاف دارند.

---

(۱) در اینجا باید خاطرنشان کرد که "راولینسون" معتقد است که "راگیس" و "ری" دو شهر کاملا" جدای از یکدیگر بوده و یک شهر نیستند. بعقیده راولینسون شهر "راگیس" در محل شهر ورامین و در سی میلی جنوب شرقی تهران واقع بوده است و خرابه های آن در شهر ورامین هنوز بچشم میخورد. ولی تصورات راولینسون بنظر صحیح نمیآید زیرا اشیائی که در طی کاوشها در شهر ورامین از زیر خاک بیرون آورده شده است بهیچوجه قدمت زیادتری از اشیاء بدست آمده از خرابه های "ری" ندارند و بعلاوه وسعت خرابه های ری نشان میدهد که شهر بسیار بزرگی در آنجا وجود داشته است. درحالیکه خرابه های شهر ورامین دارای وسعت زیادی که حاکی از وجود یک شهر بزرگ باشد نیست.

بزرگترین زیارتگاه های ایران بقعهٔ حضرت امام رضادرمشهداست وبعداز مشهد معروفترین زیارتگاه هاشاه عبدالعظیم است که نزدیک پایتخت است (۱) وهرساله درحدودسیصدهزار نفرازمردم تهران بزیارت آنجامیروند . اغلب مردم تهران عادت دارندکه روزهای جمعه بزیارت شاه عبدالعظیم بروند . بقعه حضرت عبدالعظیم دارای گنبدی طلائی است که از فواصل دوردست درزیراشعه خورشیدمیدرخشدوچشم راخیره میکند .



خرابه‌های برج طغرل در شهر ری قبل از تعمیر در زمان ناصرالدینشاه

تهران ، پایتخت‌ایران‌رایک‌چنین صحنه‌هاومناظرطبیعی ، تاریخی‌وقومی‌ونژادی احاطه کرده است . این شهردرسالهای اخیرترقی وگسترش زیادی درکلیه جهات پیداکرده است بطوریکه‌اینک‌وسعت شهرازحدودی که برای آن تعیین شده بودتجاوزکرده است . حدودشهر درحقیقت خاکریزهاوخندق های سراسریست که دورتادورشهربوسیله ژنرال "بولر" مشاور نظامی محمدشاه قاجاردرلشگرکشی به هرات احداث گردیده بودوتهران را بصورت یک دژ مدرن‌درآورده‌است . خیابانهای بسیاری درتهران وجوددارد‌که بجاده های خارج‌ازتهران

---

(۱) گویا نویسنده بقعه حضرت معصومه (ع) خواهر امام رضا را که در قم می باشد از نظر انداخته (مترجم) .

یعنی جاده های قزوین ، همدان ، شمیران ، یوسف آباد (۱) ، دوشان تپه (۲) ، مشهد و اصفهان متصل میشود . درنقاطی که این جاده های خارج به‌شهر وارد میشود ،دروازه های باشکوه وزیبائی احداث گردیده است وآنطرف دروازه پلی روی خندق زده اندکه ازروی‌آن عبورمیکنند . دروازه های تهران دارای یک طرح ونقشه کلی هستند که مشابه یکدیگر است ولی‌هریک ازآنهااختصاصاتی ویژه خوددارندکه آنهاراازهم متمایزمیکند .°نمونهٔ‌قابل‌ذکری ازاین دروازه ها ، دروازهٔ‌شمیران (۳) است . این دروازه بنای نسبتا" بزرگی است‌که‌طاقی



منظره‌ای از حضرت عبدالعظیم و زواری که برای زیارت آمده‌اند

---

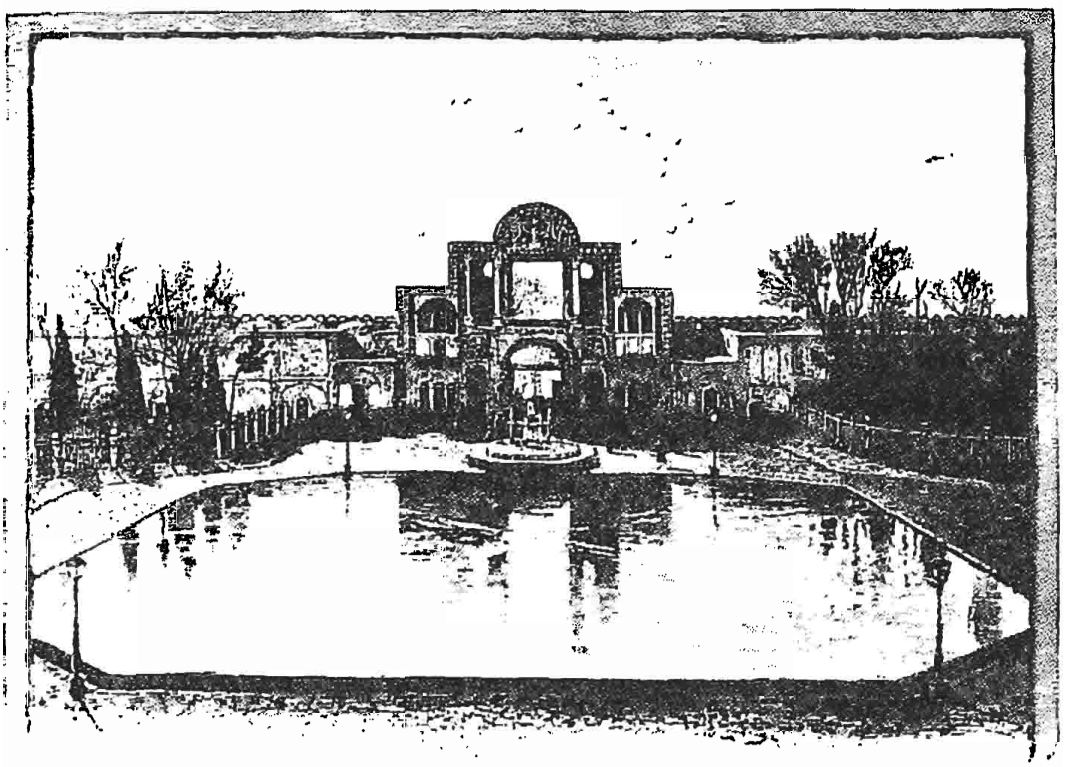
(۱) دهکده یوسف آباد در محله یوسف آباد فعلی تهران قرار داشت و آنموقع تا شهر پنج کیلومتر فاصله داشت (مترجم) .

(۲) دوشان تپه در انتهای خیابان نیروی هوائی قرار داشت و در آن تپه باغ و شکارگاه سلطنتی احداث شده بود (مترجم) .

(۳) دروازه شمیران در نزدیکی خیابان فخرآباد و بهارستان‌بود و به جاده شمیران متصل میشد (مترجم)

هلالی شکل داردولی سردرطاق مستطیل وصاف بود ، دردوطرف دروازه ،طاق‌نماهائی‌دردو طبقه بالاوپائین وجودداشت وچیزیکه به آن عظمت خاصی میداد ، مناره‌هائی‌بودکه در دو طرف سقف دروازه‌ساخته‌بودند . نمای کلیه این ساختمان بوسیله کاشی ها وآجرهای زیبائی به‌رنگهای‌زرد ،نارنجی ،سیاه‌وآبی‌پوشیده‌شده‌بودودرطراحی‌آنهااصول‌هندسی‌کاملا "رعایت" شده بود . دربالای سردردروازه هم بوسیله کاشی کاری نقشی زیباودیدنی ازرستم پهلوان داستانی ایران درجنگ بادشمن بوجودآورده بودند .

ولی‌زیباترین‌وجالبترین‌دروازه‌های‌تهران ، دروازهٔ‌بزرگی‌است‌که‌در شمال محلهٔ ارگ وجوددارد ، این دروازه مقابل میدانی قراردارد‌که وزارت جنگ ایران درآن‌واقع شده‌است . این میدان هم تماشائی وفوق‌العاده دیدنی بود . دروسط میدان حوض بزرگ هشت‌ضلعی‌از سنگ‌مرمر وجودداشت که تقریبا " ۱۵۰ پاطول آن بودودائما " پرازآب بوددر هر گوشه این حوض‌توپهائی‌قدیمی‌وبزرگ روی سکوهای مخصوص نصب شده بود . درچهارطرف این‌میدان سربازخانه وساختمانهای ادارات دولتی قرارداشت ساختمانهای ادارات دو طبقه بوده و طاقهای هلالی شکل داشتندوجلوی هریک ایوانهائی باستونهای بلنددیده میشدکه تمام با کاشی کاری تزئین شده بودند . این میدان بزرگ رویهم شش دروازه داشت که شبهاآنها را می‌بستند .دربالای دروازهٔ بزرگی که شرح آن دربالاداده شدپرچم ایران که شیروخورشید



دروازهٔ جنوبی ارک تهران و میدان بزرگ آن

زردرنگ درزمینه‌سبزبودباهنرازدرمیآمد . هرروزه‌صبح‌هاوغروب‌هادسته ای موزیک‌ونقاره چی دربالاخانه‌سردراین‌دروازه‌بانواختن‌سازهای‌خودکه بوق وکرناوطبل بودطلوع وغروب‌آفتاب راخوش آمدمیگفتند . آهنگهائی که آنهامینواختندغیرقابل توصیف وگوش خراش بودوهرگز بتهوون وموتسارت آنرابخواب‌هم نمیتوانستندبه بینند! واقعا" تعجب آوراست‌که‌ایرانی‌ها بااستعدادخاصی که دررشته های مختلف هنری دارندچگونه نمیتوانند درآهنگ نقارهٔ‌خود هماهنگی بهتری‌بوجودآورند . البته هرگزعلت این امرراکمی ذوق واستعدادآنهادرموسیقی نمیتوان دانست زیراآلات موسیقی خاص آنهاکاملا" می توانندآهنگ های موسیقی را اجرا کنندوایرانی هانیزاحساسات خودرادرموقع نواختن این آلات بخوبی نشان‌میدهندوبعلاوه بمن اطلاع دادندکه دسته موزیک نظامی که بوسیله اروپائی ها تشکیل شده است آهنگهای غربی رابخوبی اجرامیکنندودرضیافت های سیاسی که شاهزادهٔ نایب‌السلطنه [۱] درمدت اقامت من درتهران درشبهای تولدناصرالدین شاه میداد دسته موزیک ایرانی آهنگ سرود ملی امریکارابخوبی وبدون اشتباه احرامیکرد . دروازهٔ بزرگ ومهم دیگر تهران ، دروازهٔ جنوبی ارک میباشدکه تصویرآن درکتاب آمده است . این دروازه ازطلوع آفتاب تا غروب آفتاب بازاست وشبهابسته میشودوکسی ازآنهانمی تواندواردمیدان گردد .

تزئینات‌وطراحی‌هائی‌که‌دراین‌فصل بآن‌اشاره‌شدفقط منحصر به‌بناهای بزرگ‌ودولتی وعمومی نیست ، بلکه انسان درهرساختمانی ، تزئیناتی رامشاهده می کندکه نمونه ذوق و استعداد ذاتی‌هنری‌ایرانیان‌است‌حتی‌درطاق‌گذرگاه‌هاوبازارچه‌هااین‌آثارهنری‌مشاهده‌میشود وتمامی‌طاق‌گذرگاهها‌باکاشی‌کاریهای‌زیبا وباگچ‌بری‌وآیه‌کاری‌تزئین‌شده‌است ونظائرکارهای هنری این طاق هارادرقصرمعروف الحمراء اسپانیامیتوان یافت . معماران‌واستادکاران‌ایرانی مخصوصا "درگچ‌بری‌مهارت خارق العاده ای دارندواین گچ بریهاغالبا" بارنگهای‌هماهنگی بشیوهٔ‌بسیارهنرمندانه‌ای‌تزئین شده است . ورودی خانه هانیزتزئیناتی مشابه‌گذرهادارند جلوی درخانه هاطاقی هلالی‌شکل‌وجوددارد ودردوطرف آن سکوهائی برای نشستن‌درست کرده اندبالای این طاق بالاخانه ای قراردارد‌که دربان درآن زندگی می کندواین‌بالاخانه دارای‌درهای‌ارسی‌داروشیشه‌های کوچک رنگی است . درخانه هاعموما" کوچک وکوتاه است وروی آنهادوچکش ودق الباب ازآهن یابرنج نصب شده ازاین درشخص وارد راهروی‌تنگ‌و نسبتا" تاریکی بنام دالان میگردد ویک نفرخارجی کمترممکن است تصورکندکه این راهروی تنگ به حیاط نسبتا" بزرگ وزیبائی به پیوندد . حیاط هامعمولا" سنگفرش یاآجرفرش‌بوده ودروسط‌آن درخت وگل وگیاه وجوددارد‌ودرتمام آنهانیزحوض هائی مملوازآب وماهیهای رنگارنگ ساخته شده است . درخانه های اعیان واشراف حیاط اول اختصاص به اطاق های

---

(۱) شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه‌پسرناصرالدینشاه‌بود (مترجم) .

نوکران و خدمتکاران و منشی‌ها و بالاخره سرطویله اسبها دارد ولی با همهٔ این احوال در دیوارهای این حیاط هم تزئینات وگچ بری وجود دارد . ازاین حیاط بوسیله دالانی به‌حیاط اصلی یا بیرونی میتوان رفت که نسبتا " وسیع وبزرگ ومملوازگل وگیاه است . قسمت های اصلی ومهم خانه درهمین بیرونی است ودیوارهای بلندی مانند دژ آنرا ازکوچه وحیاط اول جدا میکند . گاهی ازاوقات ساختمان بیرونی دوطبقه است ولی دربیشترازموارد بیرونی ها یک طبقه میباشند کارهای تزئینی وهنری ازاطراف پنجره های اطاق های بیرونی شروع شده وبداخل اطاق ها ادامه پیدا میکند . ناگفته نماندکه این تزئینات درهمه مواردلوکس وپرخرج نیستند ، بلکه غالبا "ساده بوده واستادکارباکشیدن چندخط روی گچ دیوارداخل اطاق راباکمال هنرمندی تزئین کرده‌است . یونانی هابایدگفت که درتزئینات بناهای خودازشیوهٔ استادکاران ایرانی استفاده میکرده اند .



کامران میرزا نایب‌السلطنه پسر ناصرالدین‌شاه

البته ایرانی ها در حال حاضر در رشته های هنری بپای دوران گذشته خود مخصوصا " دوران اشکانیان ، ساسانیان وصفویه نمیرسند ولی بهرحال ذوق واستعداد ذاتی را از نیاکان خود بارث برده اند وهنوز استادکاران ایرانی شاهکارهائی رامیتوانند بوجود آورند . هنرمندان ایرانی دردوران باستانی وگذشته ازچه ابزاروآلاتی استفاده میکرده اند معلوم نیست ولی هنرمندان کنونی این کشور فاقد ابزاروآلات مدرن حتی خط کش ، پرگاروگونیا هستند . استادکاران ومعماران ایرانی ازقواعدهندسی کوچکترین اطلاعی ندارند ، مته های آنها بوسیله دوک های نخی بگردش درمیآید ، یک تبروتیشهٔ کوچک مشکل گشای همه کارهای آنهاست . اگربخواهند طرح یانقشه ای بکشند بازغال آنراروی زمین کشیده ونشان اشخاص میدهند وقتی چوبی را بخواهنداره کنندروی زمین می نشینندوچوب راباانگشتان پای خودنگاهداشته واره روی آن میکشندوفاقدمیزووسائل مدرن نجاری هستند ، هنگامیکه بخواهندستونی رابسازند تنه یک درخت تبریزی رابلندکرده ودرزمین فرومیکنندوبعدبامهارت زیادوبدون داشتن ابزاروآلات هندسی روی تنه درخت گچ مالیده وروی این گچ باخطوطی که بوسیلهٔ دست خود میکشند گچ بریهائی بوجودمیآورندودرمدت کوتاهی یک ستون زیباومحکم برپامی کنند . البته اگر خط کش وگونیاروی این ستون بگذارندشایدصددرصد صاف نباشدولی خالی از لطف هنری نیست واستحکام لازم راهم دارد . آنهادیوارهاوسقف هاراهم بادست خالی وباهمین وسایل اولیه تزئین میکنندواین خودحاکی ازمنتهای ذوق واستعدادآنهاست .

در مورد تزئینات پنجره های اطاق ها صحبت میکردم که کلی به حاشیه رفتم وحالا به موضوع مورد بحث برمیگردم معماران ایرانی بجای آنکه برای اطاق های خودبه شیوهٔ غربی هاچندین پنجره بسازندهمه رایکجاجمع کرده ویک پنجره بزرگ یادر ، که ازکف تاسقف اطاق میرسدبرای اطاق درنظرمیگیرندواین پنجره بزرگ رابوسیله قابهای مختلف به سه یاچهار قسمت تقسیم میکنند ودرهرقسمت شیشه های رنگی کوچک میاندازندوبدین ترتیب منظرهٔ زیباوخوبی هم ازداخل وهم ازخارج اطاق پیدامی کندودرتابستان هم که هواگرم میشود بآسانی بابازکردن این پنجره بزرگ میتوان اطاق راخنک کرد .

درخانه های بزرگ معمولا "اطاق هاوسالنهای بزرگ رابوسیلهٔ همین درهاوپنجره های چوبی ازیکدیگرمجزامی کنندودزمستانهابابستن درهاو " پارتیشن " های چوبی سالنها را کوچک می کنندکه آسانترگرم شوندودرتابستانهادرهاوپارتیشن هارابازمی کنندوسالن بوسیله جریان هواخنک میشود ، یک عامل خنک کننده درمعماری ایرانی هاوجوددودکش های پهن وگشادی بنام بادگیرروی بام هاست که هوای داخل ساختمان رابطورطبیعی خنک می کند . درساختمانهای ایران جلوی درها ، پرده های عالی وزیبائی میکشندوکف اطاق هارابا حصیر و بوریا و روی آنرابافرش میپوشانند . اخیرا " میان اشراف ایرانی معمول شده است که ازخارجی هادرمنزل خودبامیزوصندلی پذیرائی کرده وآنهارا روی صندلی می نشانندولی وقتی خودشان تنهاهستند

ازصندلی استفاده نکرده وترجیح میدهندکه روی زمین بنشینندوبه بالشت های مخصوصی تکیه دهند . این طرزنشستن برای خارجی ها مشکل است ولی ایرانی ها ازطفولیت به آن عادت کرده اند . متصل به حیاط وساختمان بیرونی ، قسمت اندرونی است که حیاط وساختمان مخصوص بخود داردواین قسمت اختصاص به زنان حرمسرا ودختران خانواده دارد ، این قسمت از چشمان نامحرم وکنجکاو هرفرد خارجی محفوظ است وفقط رئیس خانواده حق ورودبه آنجارادارد و موقعیکه آقای خانواده دراندرون است واستراحت یاتفریح میکندهیچکس حق ندارد مزاحم اوشودوکسی اجازه نخواهدداشت که دراندرون رابازکند .

باتمام اوصافی که اززیبائی وتزئینات خانه های مسکونی ذکرکردیم ، حتما "تعجب خواهید کرداگربگویم که حتی غالب خانه های مهم واعیان نشین تهران باگل های قالبی خشک شده در آفتاب (خشت) ساخته شده است وسقف آنهاهم کاه گل است ولی باید دانست که در آب وهوائی نظیرتهران این خشت وکاه گل دوام زیادی دارد ، بسیاری ازبرجها وساختمان های ری که دوازده قرن ازبنای آنها میگذرد باهمین خشت وگل ساخته شده اند . درپاره ای ازبناهای مدرن تهران دیوارهارا از خشت های توخالی بلوک مانندساخته اندروی این دیوارهای خشتی رابرای استحکام باورقه ای ازکاه گل میپوشانندوروی کاه گل هم برای زیبائی گچ می مالند . درساختمانها وبناهائی که استحکام زیاد مورد نظرباشدازخشت پخته شده درکوره (آجر) استفاده میشود . دیوارهای آجری سالهادوام خواهندآورد ، استادکارهاوبناهای ایران درموقع کار خیلی تماشائی هستندآنهاقباهای بلندی راکه تازیرزانومیرسد میپوشند وآستینهای خود را بالامیزنندودرموقع کار ، تحرک زیادی دارنداستاد بنا ازبالای دیواردرحالیکه مشغول کاراست آوازخوانده وباصدای خوشی باآهنگ به کارگری که روی زمین ایستاده است میگوید : "برادر جان آجربده ، خشت بده . . . " وکارگری که پائین است درحالیکه آجریاخشت را بطرف او پرتاب میکندجواب میدهد : " . . . برادرجانم اینهم آجر ، بگیر . . . "

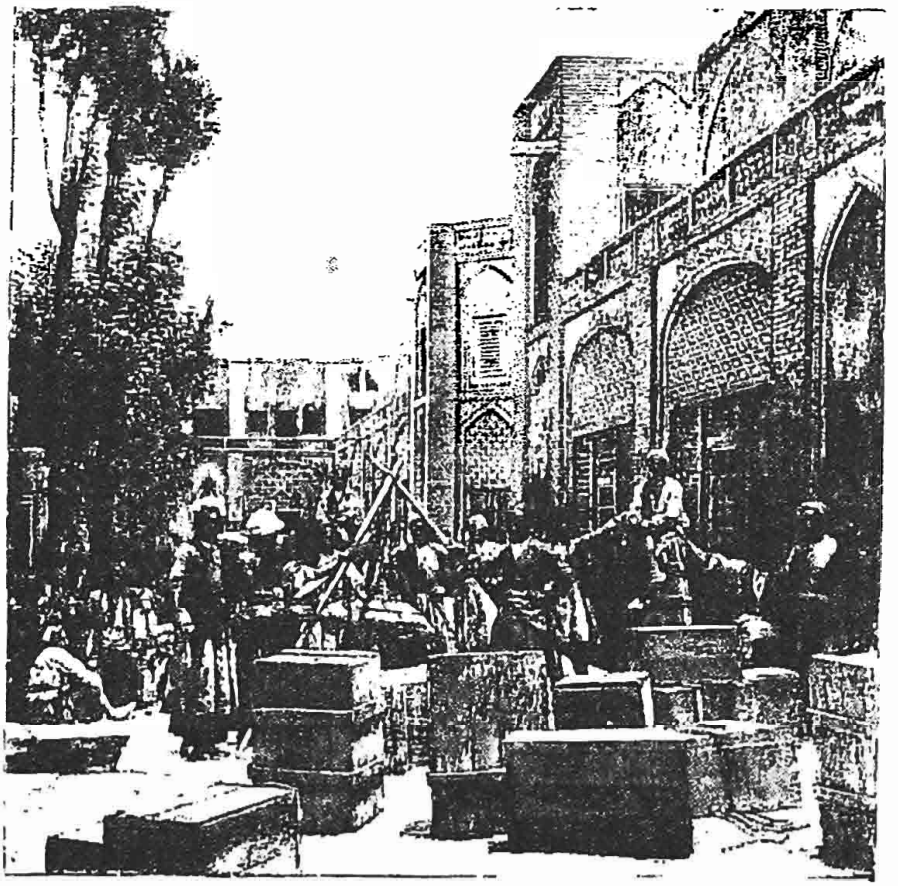
حالا کمی هم درباره کاه گل پشت بام صحبت کنیم ، علت آنکه درتهران پشت بام هاراکاه گل میکنند ، دردرجه اول آنست که قیمت چوب درمرکزایران گرانست وپوشش دیگری برای بام گران تمام میشودودردرجه دوم بعلت آنکه کاه گل درتابستان گرمای شدید را بداخل اطاق راه نمیدهدوعایق خوبی درمقابل آنست . برای ساختن سقف درتهران اول تیرهای چوبی کلفتی راروی دیوارهاوجرزساختمان هابفواصل معینی ازیکدیگرمیاندازندوبعدروی این تیرها رابا نی خشک شده یاحصیرمی پوشانند درساختمانهای خوب معمولا" روی این حصیرهارا با آجرفرش کرده وروی آجرراکاه گل میمالند درزیراشعه سوزان آفتاب تابستان این سقف خیلی مستحکم میشودوچون کمی شیب داراست آب باران ازروی آن عبورکرده وازپشت بام بزمین میریزد . پس ازهربارندگی پشت بام های کاه گلی راغلطک (بام غلطان) میزنندتااگرشکافی درآن پیداشده است پرشودواگراین کاررانکنندمعمولا" شکافهائی دربام پدیدارمیشود و از

این شکاف هاآب باران بداخل اطاق سرازیرمیشودوسقف چکه میکندکه ناچارباید اثاث آنرا جمع کنندوگاهی ازاوقات هم اگرباران شدیدباشدسقف فرومیریزد .

سیستم تأمین آب تهران وشهرهای دیگرایران جالب توجه ودرعین حال مشابه یکدیگراست قبل ازهرچیزبایدگفت که دردنیاکمترکشورمتمدنی پیدامیشودکه باندازهٔ ایران دچارکمبود ازنظرآب وچوب باشدوطبیعت ازاین نظربایران خیلی ظلم کرده است ویک نفرخارجی بااین کمبودآب وقتی حوض هاواستخرهای پرازآب رادرتهران مشاهده می کنددچارتعجب میشود ، درفصل زمستان که معمولا" کوتاه وزودگذراست باران وبرف کمی درتهران میباردکه محصول غلهٔ ورامین که بایدخوراک اهالی تهران راتاءمین کندبستگی بمقداراین بارندگی دارد . دربقیه اوقات سال اصلا" بارندگی نمیشودمگردرقله کوه هاوارتفاعات . حالاسئوا ی که در اینجاپیش می آید اینست که دراینصورت آب تهران چگونه تأمین میشود ؟ باین سئوال بسادگی نمیتوان جواب دادکه باحفرچاه . زیراباکمی بارندگی چاه هاباید خیلی عمیق باشندتاباآب برسند . درهرحال برفهای کوه هابتدریج آب شده ونهرهای کوچکی راتشکیل میدهند که از کوهها سرازیرمیشودویادرزمین فرومیروندوبشکل چشمه ومنابع زیرزمین در میآیند آب این چشمه هاومنابع زیرزمینی راکه دراعماق کمی ازدامنه های کوه هاقراردارندبوسیلهٔ سیستم قنات به شهرمیرسانند ، قناتهامجاری زیرزمینی هستندکه درهرهشتادیاردفاصلهٔ چاهی در مسیرآنهاکنده اندکه بوسیله این چاه هاآب آنهارابطرف شهرهدایت کرده ودرصورت لزوم مجرای آب را لاروبی میکنند . خاک این چاه های قنات رادراطراف دهانهٔ آنهامیریزند و بدین ترتیب خاکریزهائی بفواصل معین ازیکدیگربوجودمیآیدکه مسیرقنات رامشخص می کند و مسافران و خارجیان باید مراقب باشند که در تاریکی شب بداخل این چاه هاسقوط نکنند که در اینصورت تلف میشوند . آبی که بدین ترتیب بدست میآیدالبته گرانست و شهرنشینان باید آنرا برای شرب یامصارف دیگر بخرند و هر ماهه مبلغی بابت آن بپردازند . تهران در حال حاضر دارای سی و چهار رشته قنات است که با تحمل مشقت و کار زیاد آنها را ساخته‌اند .

شهر تهران مشتمل بر دوقسمت قدیمی و جدید است . قسمت جدیدرامحله فرنگی‌ها می‌نامند سفارت‌های انگلیس، فرانسه ، ترکیه و ایالات متحده امریکا در این قسمت واقع است سفارتخانه‌های اتریش، آلمان و روسیه در قسمت قدیمی شهر قراردارند . عدهٔ خارجیان و مخصوصا" اروپائی‌ها در تهران در حدود سیصدنفر است و آنهادرحقیقت یک چهلم ساکنان محلهٔ فرنگی‌های تهران را تشکیل میدهند و بقیه اهالی این محل را اعیان و اشراف تهران تشکیل میدهند که باغ‌ها و خانه‌های بزرگی در آنجا دارند ، زیباترین و بزرگترین این باغ‌ها ، باغ **مخبرالدوله** وزیر معادن و تلگراف ایران و پارک **ظل‌السلطان** پسر بزرگ **ناصرالدین شاه** و حاکم اصفهان است . در این محل بعلاوه دوباغ وپارک بزرگ دیگر

وجود دارد که یکی از آنها متعلق به شاه و دیگری پارک عمومی و ملی است . پارک ملی درهایش برای استفادهٔ عموم بازاست و از داخل آن منظرهٔ زیبای کوه‌های شمیران و دماوند دیده میشود . خیابانهای عریض و پهن این محله در دوطرف دارای درختانی هستند که در تابستانها سایه خنکی دارند . خیابانهای اصلی ، شمالی جنوبی بوده و مردم شهر عصرها بقدم زدن در آنها پرداخته و کوهها و ارتفاعات شمیران را تماشا میکنند .



یکی از کاروانسراهای تهران که در وسط آن بارها را قپان میکنند

در قسمت قدیمی شهر بیش از یکصد هزار نفر از مردم تهران زندگی میکنند . در این قسمت خیابانها عموما" تنگ و پرپیچ و خم است ولی در فواصل معین به میدانهائی منتهی میشوند که در وسط آنها حوض‌های زیبا و پرآبی وجود دارند بازار سرپوشیده که یکی از جالب‌ترین دیدنیهای تهران است در همین قسمت واقع شده‌است . برای عبور از بازار و خیابانهای این قسمت خواه با پای پیاده یا سوار بر اسب و کالسکه ــ در تهران حدود ۵۰۰ کالسکه ساخت اروپا وجود دارد ــ باید حتما از یک‌یاچندهمراه و نوکراستفاده

کرد زیرا بدون نوکر و ملازم عبور از بازار و خیابانها بسیار مشکل است این خیابانها پیاده‌رو ندارند و بهمین جهت وسط آنها مملو از عابران ، گداها ، فروشندگان میوه ، الاغ ، اسب و شتر است و نوکرها و ملازمان با شلاقی که دردست دارند راه را برای عبور باز می‌کنند آنها در حالیکه شلاق خود را تکان میدهند ناسزاهائی نثار مردم کوچه و بازار میکنند ، یکی از مصطلح‌ترین این ناسزاها اینست که: "پدرسوخته برو کنار راه را بازکن! "

مرکز قسمت قدیمی شهر محله **ارک** است که بصورت قلعه‌ودژی ساخته‌شده ودیوارهای بلند و گنگره‌ای دورتادورآنرا فراگرفته‌است ، این دیوارها در فواصل معینی دارای برج‌هائی است که سربازان بتوانند در آن موضع گرفته و در برابر مهاجمان پایداری کنند . این دیوار و برجها البته در مقابل توپ و وسایل جنگی مدرن نمیتوانند مقاومت نمایند ولی جلوی هجوم احتمالی اهالی شهر به قصر سلطنتی را شاید بتوانند بگیرند . محله ارک شامل سربازخانه ، وزارت خارجه و سایر ادارات دولتی و زرادخانه بوده و قسمت عمده آن اختصاص به قصرهای سلطنتی دارد که در آن **ناصرالدینشاه** و حرمسرای او زندگی میکنند .

با اجازه از **ناصرالدینشاه** این امکان را پیدا کردم که از بیشتر قسمت‌ها و باغ‌های سلطنتی ارک ، بازدید نمایم و میتوانم بگویم که قصور سلطنتی ایران از نظر جلال و شکوه و آثار هنری و تزئینات با بهترین و زیباترین قصور سلطنتی اروپائی برابری میکند و حتی از آنها هم بهتر و جلوتر است . نما و خارج قصور سلطنتی فوق‌العاده جذاب و خیره‌کننده است و شاهکارهای هنری در آن وجود دارد . ساختمانی از قصر که شاه در نوروز بارعام میدهد و ساختمان جدیدی که بنام **شمس‌العماره** نامیده میشود و جزء اندرون سلطنتی است در نوع خود بسیارزیبا بوده و آثار هنرمندان ایران در آنها زیاد بچشم میخورد . در تالار یکی از ساختمانهای قصر سه‌تصویر تمام قد از دوران مختلف زندگی **ناصرالدینشاه** دیده میشود . بعضی از ساختمانها دارای آینه‌کاریهای بسیارجالب و پرخرجی هستند . کتابخانه سلطنتی نیز قسمتی از قصور سلطنتی را اشغال کرده‌است در این کتابخانه نسخه‌های خطی بی‌نظیری با نقاشی‌ها و تذهیب و مینیاتور وجوددارد که مهمترین آنها نسخه‌ای از کتاب هزار و یکشب با نقاشیهای فوق‌العاده دیدنی است و دوستداران کتاب ، در این کتابخانه به نسخه‌های نایاب و خطی دسترسی خواهند داشت .

مهمترین قسمت‌های قصور سلطنتی ، تالار شرفیابی است که **ناصرالدینشاه** در آن درباریان ووزیران ویاسفرای خارجی رابحضورمی پذیرد (۱) . این تالارازنظروسعت وجلال وشکوه یکی ازبهترین وبزرگترین تالارهای جهان بشمارمیرود . سقف و دیوارهای این تالار

---

(۱) مقصود نویسنده تالار برلیان قصر گلستان است که مراسم سلام در آن انجام می شد (مترجم) .



ناصرالدین‌شاه قاجار

دارای گچ بریهائی ازبهترین نوعی است که نظیرآنرادرقصرمعروف الحمراء اسپانیا میتوان یافت ، کف تالارباکاشی های خوشرنگ وموزاییک جالبی ازکاشی کوچک لعابدارفرش شده و بهترین وگرانبهاترین قالی های دنیارادرآن میتوان یافت دروسط تالارمیزبزرگی قرارداردکه روی آن ورقه ای ازطلاکشیده شده است وصندلی های استیل ودسته دارطلائی متعددی در گوشه و کنارتالار قرارداده‌اند . دربالای تالار و مقابل در ورودی تخت معروف به تخت طاوس دیده میشودکه نادرشاه آنراباخودازهندوستان بغنیمت آورده بودواین تخت مرصع که جواهرات بسیاری درآن بکاررفته ارزشی فوق العاده داشته وحداقل قیمتی که برای آن قائل شده اند به پول امروزی درحدود سیزده میلیون دلاراست .

اهمیت وجذابیت این تالار بعلت وجود جواهرات سلطنتی زیادترشده است ، این جواهرات در جعبه آینه‌ها و ویترین‌های اطراف تالارقراردارند . غیر ازاینها مقادیرمعتنابهی سکه وشمش طلاونقره درخزانه واقع درقصرسلطنتی نگهداری میشودکه ارزش آنهارابه بیش ازسی میلیون دلارتخمین میزنند ، وقتی شخص این جواهرات رادرویترین های تالارمشاهده می‌کندمتوجه میشودکه ایران چه کشورثروتمندومستغنی است ومطالبی که درباره عظمت وشکوه ایران گفته میشودافسانه وحرفهای پای منقل تریاک نیست . در میان جواهرات گرانبهائی که در طول قرون مختلف درخزانه شاهان ایران جمع آوری شده وحالادرتالاربزرگ کاخ سلطنتی درمعرض دیدوتماشاقراردارد چندتاج مرصع ویک زره جواهرنشان متعلق به چهارقرن قبل وزمان شاه اسمعیل صفوی است دریکی ازویترین هاتوده ای مرواریددرشت را که واقعا" قیمتی برای آن تعیین نمیتوان کرد مانند شن هاوصدف های کناردریارویهم ریخته بودند . توده های برلیان ، الماس ، یاقوت ، زمردویاقوت کبود درهرگوشه ای ازویترین هاوجعبه آینه های تالار چشم را خیره میکرد . بعضی ازاین جواهرات روی کلاه خود ، کت ، گردن بندوپوشاک وزینت آلات مختلف نصب شده بودنددریکی ازجعبه آینه هایاقوت درشت وبسیاربزرگی را در ظرف آبی انداخته بودندونورقرمزرنگی که ازاین یاقوت منعکس میشدتمام آب راچون خون قرمزکرده بود . ازدیدنی های دیگر تالار یک کره طلائی وجواهرنشان بودکه نقشه قاره های دنیاروی آن رسم شده بوداین کره که قطرآن بیست اینچ بودازطلای ناب ساخته شده بودوسطح زمین و خاک کشورهای مختلف باجواهرات برنگهای مختلف نشان داده میشد . اقیانوسهاودریاهارابافیروزه که جواهرمعروف وگرانبهای خاص ایران است مشخص کرده بودندوکشورایران باقطعاتی ازبرلیان والماس های درشت تزئین شده بود . الماس معروف دریای نورکه دومین الماس جهان ازنظر بزرگی وارزش است درمیان جعبه فولادی خاصی نگاهداری میشود این جواهربی همتا را شاه گاهی اوقات درمراسم رسمی بخودمیزند .

جواهراتی که شرح داده شد فقط قسمتی ازجواهرات سلطنتی ایران بوده وآنهائی هستندکه درتالاربزرگ تشریفاتی قصرسلطنتی بمعرض دیدونمایش گذاشته شده اندونمونه ای ازعظمت

وشکوه گذشته ایران هستندومن گاهی ازخودم سئوال میکنم اگرتاج هاو جواهرات سلطنتی کنونی ایران ــ که اکنون نسبت بگذشته مقام خودرادرجهان ازدست داده ــ اینها باشد، پس تاج هاوجواهرات ایران دردوران عظمت و شکوفائی آن یعنی در زمان های **داریوش، خشایارشا، انوشیروان، خسروپرویز، شاه عباس** وبالاخره **نادر شاه** چقدربوده است؟ اگر نظری به تاریخ گذشته ایران بیفکنیم متوجه میشویم که کمتراز دوقرن است که **نادر** ازفتح هندوستان بایران بازگشت وآنقدر غنائم جنگی وجواهروطلا باخودآورده بودکه میگویند به سربازانش مطابق وزنشان سکه میدادوباهمهٔ این احوال جواهرات وطلاآلاتی که سهم خوداویعنی شاه ایران شدبیش ازیکصدمیلیون دلار (بپول آن زمان) میشد.

یکی دیگرازکاخ های جالب ومهم تهران کاخ نگارستان[1] است. این کاخ راآغامحمدخان قاجار سرسلسلهٔ قاجاریه ساخته وفتحعلی شاه آنراتوسعه وگسترش داده است، درآنزمان دریک میلی خارج دروازه خندق شهرقرارداشت ولی اینک که تهران توسعه زیادی یافته، درداخل شهر ونزدیک دروازه واقع شده است. درورودی کاخ بطرف میدان بزرگی بازمیشودکه درروزهای عیدقربان شتری راآراسته ودرآنجاقربانی میکنند. پس ازگذشتن ازدرورودی شخص واردباغ وسیعی میگرددکه سه خیابان درسه جهت مختلف دارد. اطراف این خیابانهادرختان چنار کاشته اندودورتنهٔ چنارهاراپیچ های سبزگلدارتابالای درخت فراگرفته اندو منظرهٔ بسیار زیبائی به باغ داده اند، ابتداجزیک ساختمان کوچک ومدرن که مخصوص دربانان است چیزی بچشم نمیخوردولی کمی که دریکی ازخیابانهاجلوبرویم ناگهان خودرادروسط یک پارک بسیار بزرگ می یابیم که خیابانهای سنگفرش داردوجویبارهای سنگی وفواره های زیبا در اطراف این خیابانها منظرهٔ دلفریب وبسیارحذابی به آن میدهد. آرامشی شبیه به دهات وروستا ها دراین پارک وجود داردوفقط گاه بگاه صدای گنجشک هاوچهچهه وسوای دلنوازبلبل ها این سکوت وآرامش رامی شکندوانسان ازخود بیخود شدودلحطاتی فراموش میکندکه این پارک عظیم دریک شهرشلوغ وپرجمعیت واقع شده است. خیابانها به یک حوض واستخربزرگ ازمرمرمنتهی میشودودرکناراین حوض یک قصرکوچک ولی فوق العاده زیباقراردارد. نمای این قصر باگچ ــ بریهای هنرمندانه ای تزئین شده است. ساختمان صلیبی شکل بوده وسقف آن گنبدی شکل است. داخل این گنبدگچ کاریهای زیبائی برنگهای طلائی، سبز، صورتی وسفیددارد که از گچ بریهای کاخ های دیگرظریف تروجالب تراست، چندستون، این گنبدراسرپانگاهداشته اند وستونهانیزگچ بریهائی مارپیچی ولی شبیه وهمآهنگ باگنبددارنداین کاخ دارای سه گالری است که درآنها مبل هاوصندلیهای مرصع زیادی گذاشته اندوهریک ازاین گالریها به پنجره های

---

(۱) کاخ نگارستان در ضلع شمالی میدان بهارستان ومحل فعلی وزارت فرهنگ و هنر و سازمان برنامه قرار داشت و بهمین جهت میدان بهارستان سابقا " میدان نگارستان خوانده میشد (مترجم).

بزرگی منتهی میشوند که دارای " ارسی " هستند وارسیهای آنها بطور کشوئی بالا و پائین میرود قاب ارسیها بطرح " گوتیک " ساخته شده وشیشه های سنگی رنگارنگ دارد . کف گالریها و تالارها را فرشهای گرانبهائی که هریک مانند یک تابلوی بزرگ نقاشی هستند پوشانده است . ازاین کاخ که بگذریم وبراه خود در پارک ادامه دهیم به حوض مرمرین وساختمان دیگری در کنار آن میرسیم که سابقا " شاهان گذشته درآن زندگی میکرده اند ازدیدنی های جالب این ساختمان ، تالار پذیرائی است مستطیل شکل که اضلاع بزرگتر آن را پنجره های ارسی دار فرا گرفته است وبعلاوه سایبان وچادرهای گرانبهائی آنرا ازتابش اشعه آفتاب محافظت می کند . دردوطرف دیگراین اطاق نقاشی هاوپرتره هائی ازپسران **فتحعلیشاه** وجود دارد . از این ساختمان وارد یک حیاط بزرگ هشت ضلعی میشویم که دراطراف آن ساختمانهای بزرگی احداث شده است . دروسط این حیاط حوض بزرگی بطول ۸۰ پا وجود دارد . براه خود در پارک ادامه میدهیم وبه ساختمان اندرون میرسیم که سابقا " زنان متعدد حرمسرای **فتحعلیشاه** درآن بسر میبردند . تالار نشیمن مخصوص **فتحعلیشاه** درطبقه اول این ساختمان نمونه های دیگری از آثار هنرمندان ایران رانشان میدهد . راهروئی که باین تالار منتهی میشود سقفی کوتاه دارد ولی دردیوارهای آن گچ بریها ونقش ونگارهای زیادی وجود دارد . سقف تالار نشیمن نسبتا " بلند است وستونهای چوبی منبت کاری شبیه به ستونهای تخت جمشید زیر سقف زده شده است . قسمتی ازدیوارهای راهرو و تالار اختصاص به نقاشیهائی ازشکار حیوانات داده شده که مستقیما " این نقاشیها راروی گچ کشیده اند . این نقاشی هاگرچه باتزئینات دیگر تالار هماهنگی دارد ولی ازنظر هنری آثار باارزشی بشمار نمیروند ولی دردیوار روبروی تالار تابلوی نقاشی بزرگی وجود دارد که بادیدن آن کم ارزشی نقاشی های دیواری رافراموش خواهیم کرد . این تابلوی بزرگ **فتحعلیشاه** راروی تخت زرین خودنشان میدهد وسی نفرازپسران اوپای تخت ایستاده اند و کمی آنطرف ترسفرای انگلیس ، فرانسه وروسیه وروءسای درباروا عیان واشراف صف کشیده اند . این تابلوازنظراصالت یک شاهکار هنریست زیرا تصویر کلیه افرادی که در آن دیده میشوند کاملا " شبیه آنهاست ومهمتر آنکه لباس آنهاکه مربوط به ۸۰ سال قبل است ــ ابریشم ، ترمه ، قباهائی ازشال وکشمیر ، سلاح مرصع و جواهر نشان ــ عینا " با همان فرم و شکل و جزئیات هشتاد سال قبل ترسیم شده است وبهمین جهت ارزش زیادی ازنظر تاریخی دارد . **فتحعلیشاه** ازدوستداران هنر بشمار میرفت وخودش هم شعر میگفت وبه سبک **حافظ** غزلیاتی میسرود ، او مردی خوش سیما بود ووقار مخصوصی داشت ، به شکل وقیافهٔ خود اهمیت زیادی میداد مخصوصا " ازریش بلند وزیبای خود مراقبت خاصی میکرد .

در همین کاخ بود که **قائم مقام** صدراعظم **محمد شاه** به قتل رسید . **محمد شاه** که سومین پادشاه سلسله قاجار بود برخلاف دیگر پادشاهان ظالم وستمکار مشرق زمین مردسفاک وبیرحمی نبود

ولی بهرحال ازنظرحفظ موقعیت خودش بهمه کس وهمه چیزسوء ظن داشت . قائم مقام تنها یک شاعرونویسنده نبودبلکه سیاستمداربزرگی بشمارمیرفت که روش خاصی دراداره‌ٔ مملکت داشت وهمهٔ اموررابادبیرسیاسی خاصی اداره میکردوهمین لیاقت واستعدادذاتی او بود که محمدشاه راوحشت زده ونگران کرد ، درحالیکه نگرانی اوکاملا" بیموردبود . درهرصورت یک روزعصرکه‌قائم‌مقام ــ اوچندروزی بدستورشاه به کاخ نگارستان احضارشده ودرآنجا بسر میبرد ــ درباغ نگارستان نشسته وچای مینوشید ، ناگهان میرغضبی نزداوآمدوگفت فقط پنج دقیقه دیگرازعمرش باقی مانده است‌زیرا بفرمان شاه‌بایداورابکشدقائم‌مقام همان موقع این شعررابدیواری نوشت :

روزگاراست آنکه گه عزت دهدگه خواردارد چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

بعدخودرادراختیارمیرغضب‌گذاشت‌واوراپس‌ازپنج‌دقیقه‌دریکی ازاطاق های کاخ باگذاشتن بالشتی روی دهانش خفه کردند . ولی یک نفرکه ناظراین واقعه بود به من اظهار داشت‌که قائم مقام راطناب بگردنش انداخته وآنقدرکشیدندکه خفه شد .

قبل از آنکه ساختمان اندرون را ترک‌کنیم به‌تماشای حمامی میرویم که‌زنان حرمسرای فتحعلیشاه‌درآن، ضمن‌استحمام به‌تفریح‌وبازی‌میپرداختند . ازیک‌راهروی‌شیب‌داربطرف‌پائین وزیرزمین‌رفته‌وواردیک‌تالارو "هال"زیرزمینی میشویم این تالار وهال‌ازسنگهای مرمرصیقلی ساخته شده ودارای ستونهای متعددیست ووسط‌آن حوضی دایره ای شکل ازمرمرقراردارد . روبروی‌درورودی‌این‌حوضخانه سطح شیب داری ازمرمرصیقلی دیده میشوداین سطح‌شیبدار ودرحقیقت سرسره ، برای اطفاء غرایزشهوانی فتحعلیشاه ساخته شده بوده است ، بدین معنی که زنان حرمسرابابدن برهنه ازطبقات همکف اندرون ببالای این سرسره میرفتندو از آنجابحالت نشسته قهقهه زنان بطرف پائین سرمیخوردندودرآغوش همسرتاجدار خود که درزیرسرسره انتظارآنهارامی‌کشیدجای میگرفتند . حمام متصل باین حوضخانه است‌ودارای چندین‌قسمت مختلف وتقریبا" مجزای ازیکدیگراست که همگی باسنگهای مرمروکاشی‌ساخته شده اند . اینک دراینجاسکوت کامل برقراراست از قهقهه‌زنان حرمسراوازنغمه هاوآوازهائی که ازلبان یاقوت فام آنهابیرون میآمدصدائی دیگربگوش نمیرسد . . . آنهاهمه رفته اند و این صحنهٔ خوشگذرانی وعیاشی راخالی گذاشته اند . درپارک وسیع وزیبای کاخ‌نگارستان جیک جیک گنجشک هاونغمهٔ دلنوازبلبلان شنیده میشود . درختان چنارکماکان سایه خود رابه خیابانهای‌باغ میاندازندوآب‌درجویبارهای سنگی روانست ولی ازساکنان‌کاخ‌نگارستان خبری نیست . دیگردرآنجاکسی جزچند دربان ونگهبان وجودندارد . . .

باآنکه‌بازارها ومغازه‌های‌تهران مملوازکالاهای مختلف‌داخلی‌وخارجی‌است ، معذالک اروپائی‌هاوطبقات‌اعیان‌واشراف‌ایران‌خریدهای‌خودراازفروشندگان‌چرب‌زبان‌وخوش‌قیافه‌ای



قائم‌مقام فراهانی

میکنندکه انواع مختلف اجناس رابارالاغ کرده وازخانه ای بخانهٔ دیگر برای فروش عرضه میکنند . آنهادرخانه هارازده وبدون تعارف واردمیشوندوتاشما بخواهید بخودتان بیائید می بینیدکه فروشندهٔ زرنگ تمام کالای خودرادرکف اطاق بمعرض دیدوتماشاگذاشته استو مشاهده آنهابی اختیاراشتهای خریدرادرانسان تحریک می‌کند ، روزی نیست که چندنفراز این قبیل فروشندگان بهرخانه ای مراجعه نکنندآنهابااصرارزیادمیخواهندکالای خود راکه گاهی اشیاء عتیقه هم هستندبفروش برسانند ، مقاومت درمقابل آنها بی فایده است و چه بخواهیدخریدکنیدوچه‌نخواهید ،خورجین‌خودرا ازروی‌الاغ برداشته وبداخل‌خانه‌میآورند درخورجین‌هاانواع‌واقسام‌کالاهاوجوددارد : قالی وقالیچه های نووعتیقه بافت کردستان ، ترکستان وکرمان ، شالهای کرانبهای کشمیر ، کارهای گلدوزی وبروده دوزی رشت وشیراز ، قلیان‌سرنقره‌وطلاومیناکاری‌شده ، جعبه هاوقلمدانهای حکاکی ومنبت کاری شده ،مخمل‌های زردوزی شده ، خنجرهاوکاردهای قدیمی خراسان ، کاسه وپیاله های لعابی قدیمی ،ظروف

گلی متعلق به سیصدتاچهارصدسال قبل ، سکه هاوشمش های قدیمی طلاونقره ، نسخه های خطی ازدواوین شعراکه دارای نقاشی‌ومینیاتوراست ، مجسمه هائی برنجی ازطاووس،فیل، پرندگان که که روی آنهاحکاکی شده‌است ، الماس، یاقوت وفیروزه ، قهوه خوریهای نقره ، پوست‌های‌ببرمازندران ، پوست گوسفندحاجی طرخان ، تفنگ وشمشیرعتیقه که‌درجنگهای افغانستان ازانگلیسهابه غنیمت گرفته شده است وقطعات کاشیهای قدیمی‌مساجداصفهان . فهرست کالائی که دربالاذکرشددر حقیقت هر روزه بوسیله فروشندگان دوره‌گرد در داخل منزل من عرضه میشد . نکته جالب اینست که اگرکسی فکرکندکالائی راکه به او عرضه شده‌و نخریده‌است‌میتواند مشابه‌آنراروزدیگرازفروشنده‌ٔ دیگری خریداری کنددراشتباه‌محض‌است وهرگزچنین فرصتی‌رابدست‌نخواهدآوردزیرامصنوعات‌هنرمندان ایران درنوع خودبی‌همتا وتک بوده ومشابه آن وجودندارد . هرهنرمندواستادکاری سبک وشیوه‌ٔ خاصی درآثارهنری خود داردکه‌ازکسی‌تقلیدنکرده‌است‌واین‌خودوجه‌تمایزکارهای هنری ایران از کارهای‌اروپائی



محمدشاه قاجار

وامریکائی است . دراروپاوامریکا ، هنرمندان هردسته ازسبک وشیوهٔ خاصی تقلیدمیکنندو بهمین جهت طرح هاوکارهای هنری آنهامشابه یکدیگراست ولی درایران وضع چنین نیست وتاچندسال قبل امکان نداشت کسی دوقطعه قالی راپیداکندکه شبیه یکدیگرباشندوهرقطعه فرش ایرانی مشخصات مخصوص خودش راداشت . اخیرا" یک موٴسسهٔ اروپائی عده‌ای از قالیبافان‌ایرانی رااجیرکرده وبه آنهاسفارش دادفرشهائی طبق نقشه وطرح فرشهای‌قدیمی ببافندوبدین ترتیب درسالهای اخیر کم وبیش فرشهائی پیدامیشوند که دارای طرح مشابه هستند .

درهرحال اگردلال یافروشنده‌ای‌یک‌اثرهنری‌رابشمابرای‌فروش‌عرضه‌کندومایل‌به‌داشتن آن‌هستیدبهتراست‌که‌فورا" آنرابخریدزیرادیگری آنراخریده وازدست شمابدرخواهدآورد . درمورداشیاء عتیقه وسکه های قدیمی مخصوصا" باید نکته بالا را رعایت‌کرد . گاهی اتفاق میافتدکه‌فروشندگان‌این‌اشیاء‌عتیقه اجناس خودرابامانت گرفته اندتابعدازفروش حق‌دلالی خودرابرداشته‌وبقیه‌پول‌رابصاحب اصلیش بدهندودراین موارد باسروکله زدن بااین‌دلا لها اشیاء‌رابقیمت‌مناسبتری میتوان خرید . سلاح قدیمی وسکه های عتیقه خریداروطالب‌زیادی داردوبعلت همین تقاضای زیاد ، هنرمندان همدان واصفهان ترجیح داده‌اند که کارهای ابداعی خودراکنارگذاشته وسلاحی رابه سبک سلاح قدیمی بسازند ، تشخیص این‌آثارهنری ازاشیاء‌اصیل‌وعتیقه مشکل نیست وبهمین جهت قیمت آنهابمراتب کمتراست وکسانی‌که‌پول زیادی‌ندارند عتیقه‌های‌اصیل‌رابخرند می توانندباپول کمتری اشیاء بدلی آنهارازینت‌بخش تالارهای خود بکنند .

چانه‌زدن‌وگفتگوی‌بااین‌دلالهاخسته‌کننده‌ودرعین‌حال سرگرم‌کننده‌است . تکیه کلام دلالهااینست‌که " مال قدیم است " وبعدهم مرتب کلمه " بچشم " بچشم " راتکرارمیکنند منظورازاین‌کلمه‌آنطوریکه‌تحقیق‌کردم‌اینست که " به چشم خودقسم میخورم که‌راست‌میگویم یاکاری‌راکه‌شماگفته اید میکنم " . وقتی آنهابخواهنداطمینان دهندآنچه راکه میگویندراست است به ریش خودقسم میخورند یاآنکه یک تارموازسبیل خودراگرفته وبه آن تارموسوگندیاد میکنند . دلال‌هامعمولا" حوس احلاق وپرحوصله هستندواگرپس ازیکساعت چانه زدن‌وچند بارپس‌وبازکردن‌کالای‌مورد معامله ، نتوانندآنرابفروشندروی‌خودراترش‌نمیکنندواخم هایشان رادرهم نمیکشند . اروپائی هاوامریکائی هاممکن است ازسروکله زدن بادلالها خسته وکسل شوندولی بعقیدهٔ من این چانه زدنهاخیلی هم جالب‌وآموزنده است . یکی از خصوصیات دلالهااینست‌که‌اگرباراول به کسی مراجعه کردندونتوانستندجنس خودرابفروشند ، دیگرنزد اوبرنمیگردندوچیزی راعرضه نمیکنندوبنابراین عاقلانه است که باراول ازدلال چیزی‌راولو آنکه مهم نباشدخریداری کردوبدین ترتیب اوراتشویق نمودکه اشیاء بهتری رادفعات بعد عرضه کرده وبه قیمت مناسب بفروشد . اگردلالی جنسی رابه یک اروپائی بفروشد و خبرآن

بگوش دلالان دیگر برسد بلافاصله فروشندگان و دلال ها به آن شخص مراجعه کرده و اشیاء مشابه خود را عرضه میکنند و در حقیقت با هم برقابت برمیخیزند . جالب اینست که در بیشتر از موارد نوکران و مستخدمین از دلال ها حق و حساب میگیرند و اگر دلالی به آنها حق و حساب ندهد نوکرها دیگر او را بداخل خانه راه نمیدهند و بدین ترتیب صاحبخانه را از خرید اشیاء مورد نظر محروم میکنند .

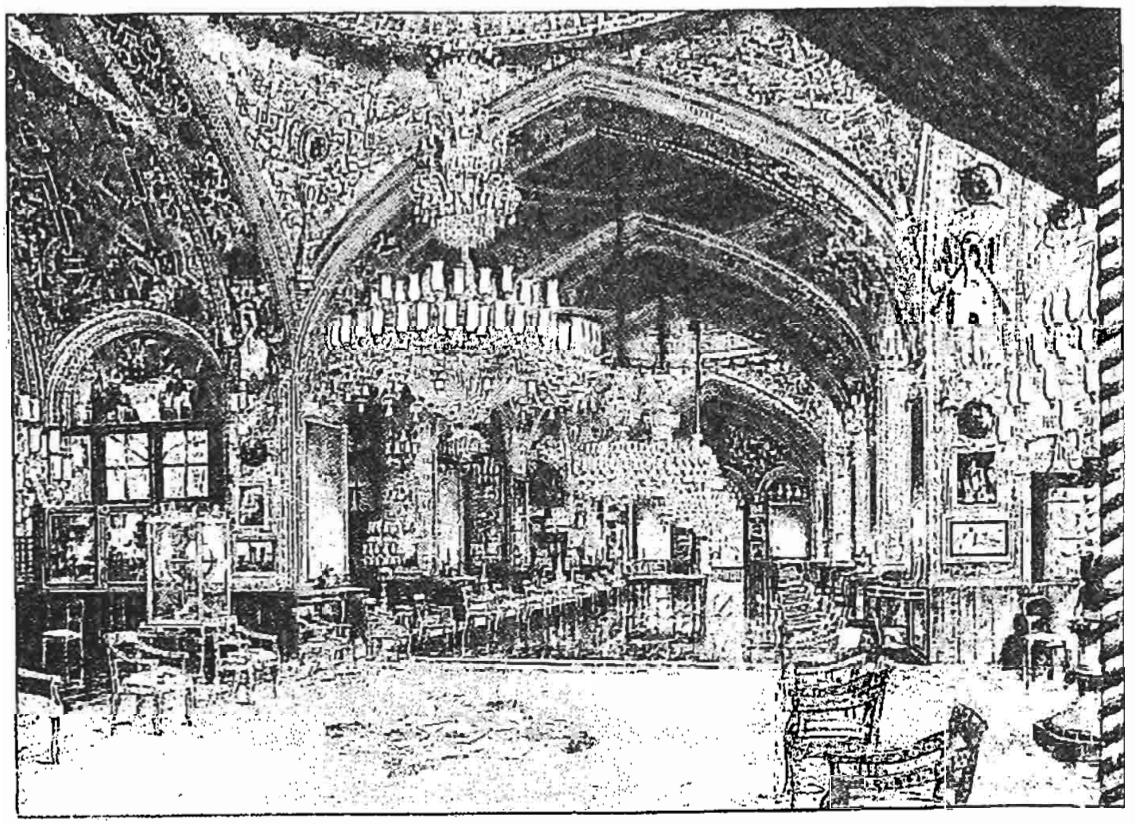
بحث درباره ٔ هنر و آثار هنری کاخ ها و ساختمانهای شهرهای ایران گرچه جالب است ولی از آن جالب تر و مهمتر مطالعه در اخلاق و روحیه ایرانیها و عادات و رسومی است که از این روحیه ناشی میشود و این اخلاق و روحیات که با اروپائیها اختلاف فاحش و فوق العاده ای دارد ، در مواردی ظاهری و آشکار و در عین حال سطحی است که میتوان آنرا در مراحل اول تشخیص داد ، مثلا " ایرانی ها برخلاف اروپائی ها از طرف راست سوار اسب میشوند و یا آنکه از راست به چپ مینویسند ولی اختلاف عمده و بزرگی که میان اروپائی ها و بطور کلی آسیائی ها بعقیده ٔ من وجود دارد در اینست که اروپائی ها دارای نرمش و نیروی تطبیق با محیط هستند و شرقی ها و آسیائی ها فاقد آن هستند . یک اروپائی اگر سعی کند میتواند اخلاق و عادات و رسوم آسیائی ها را فراگرفته و به آنها عمل کند و درست یک آسیائی تمام عیار شود ولی یک آسیائی هرگز توانائی آنرا ندارد که صد در صد در قالب یک اروپائی ظاهر شود و خود را بصورت آنها در آورد و همین خاصیت نژادی بعقیده ٔ من رمز تسلط اروپائی ها بر آسیائی ها شده است .

قدرت و ضعف روسیه نیز از همین عامل سرچشمه می گیرد . مردم روسیه دارای روحیه و اخلاقی نیمه اروپائی و نیمه آسیائی هستند و بهمین جهت این کشور بصورت یک کشور نیمه اجنبی در اروپا بوده و بهمین صورت هم باقی خواهد ماند ، از طرف دیگر بخاطر نیمه آسیائی بودنش بیش از دیگر اروپائی ها شانس گسترش نفوذ و تسلط خود را بر آسیا دارد و در آینده نیز احتمال دارد نفوذ روسیه در اروپا کاهش یافته و در آسیا افزایش پیدا کند . روسیه اکنون کشوریست که اروپائیها او را از خود نمیدانند و وضع داخلی آن و قدرت خارق العاده ای که تزار بر مردم آن کشور دارد آنرا از کشورهای مترقی دور کرده است ، نژاد روسها از تورانیان قدیم بوده و قسمت عمده ٔ سکنه آنرا ترک ها و تاتارها تشکیل میدهند و بهمین جهت در هوش و استعداد و ذکاوت ذاتی هرگز بپای ایرانی ها و هندیها که از نژاد آریائی هستند نمی رسند . نکته دیگر در مورد مسئله نژادی اینست که کلیه مشرق زمینی ها از چین گرفته تا مصر دارای طرز تفکر و افکار متفاوتی از اروپائی ها ــ البته باستثناء روسیه ــ هستند . حالا این اختلاف در طرز تفکر از کجا ناشی میشود از آب و هوا و یا خصوصیات قومی و نژادی ؟ بدرستی معلوم نیست ولی بطور کلی ، همه صرف نظر از هر نژادی که هستند باید این اختلافات و تفاوتها را نادیده انگاشته و خود را در جامعه ٔ بشری برادر یکدیگر بدانند و در صدد دوستی و صمیمیت با کلیه افراد از هر نژاد و قوم برآیند و برای رسیدن باین هدف

درمرحله اول سعی کنندیکدیگررابهتربشناسندودرک کنند . ایرانی ها چون اصولا " تحر ک زیادتری ازنظرفکرواندیشه نسبت به بقیه کشورهای مشرق زمین دارندمی توانندپیشقدم شده وگام های اولیه رادرشناسائی دنیای غرب بردارند .

مسافران ایرانی که پس ازیک سفرطولانی وارد تهران میشوند معمولا "درکاروانسراهای متعددی که دراین شهروجوددارند منزل میکنند این کاروانسراها ، هم بعنوان میهمانخانه وهم بعنوان انبارکالاموردا ستفاده قرارمیگیرند . درطول راه هانیزکاروانسراهائی وجوددارندولی کوچک بوده وبهمین جهت بارها وچهارپایان، بناچاردرخارج ازکاروانسراودرهوای آزادبایدبمانند وفقط خودمسافران میتوانندواردآن شوندوچون درحال حاضردرخارج ازشهرهاوراه هاامنیت برقراراست وازاین نظرایران خیلی بهترازآسیای صغیراست ــ چهارپایان و بار ها را کسی نمیدزدد . اعیان واشراف موقعی که مسافرت میکنند ، معمولا " یکنفرراجلومیفرستندکه برای آنهاجاومنزل آماده نمایدویاآنکه به منزل دوستان وآشنایان همردیف خود می روندومورد پذیرائی قرارمیگیرند . دراینجاباید خاطرنشان کنم که میهمان نوازی افتخارآمیزی که درایران وکشورهای دیگرمشرق زمین وجوددارد فقط مولودخصوصیات اخلاقی ومهربانی ومحبت مردم آن نیست بلکه بیشتر بعلت شرایط محیط زندگی است ، کسی که ازدوست وآشنای خود پذیرائی می کندبامیدآنست که اگرروزی به شهردوست وآشنای خودمسافرت کردموردپذیرائی او قرار گیرد . افرادطبقات متوسط ومخصوصا " بازرگانان درموقع مسافرت به شهرهادر کاروانسراها منزل می کنند ، حجره ای درآنجااجاره میکنندوفرشی راکه باخودآورده اندروی کف حجره پهن کرده وهمانجابرای خودغذادرست کرده ومیخورندومیخوابند . درتهران معمولا " هر کاروانسرامخصوص مسافران یک شهرستان است واهالی آن شهرستان درکاروانسرای خاص خود دورهم جمع میشوندکه احساس غربت نکنندومن ازهمین موضوع برای تعقیب فراریانی که مورد شکایت اتباع امریکاواقع میشدنداستفاده میکردم بدین معنی که تحقیق میکردم که آن شخص ازاهالی کدام شهراست وبعدبه کاروانسرای مخصوص آن شهرمیفرستادم واوراپیدامیکردم . مسافرانی که واردکاروانسراهامیشوندهنوزبارهای خودرازمین نگذاشته اندکه روانه حمام عمومی میشوند . این حمام های عمومی درتهران فراوان هستندومعمولا " هرایرانی هفته ای یکبار به حمام میرودوبعضی هاهم بیشتروحتی هرروزه ازحمام استفاده می کنند طبقات ثروتمند حمام های خصوصی درمنزل خوددارندکه خیلی لوکس وجالب است ، یهودیان ومسیحی ها رابداخل حمام های مسلمانان راه نمیدهند . حمام های عمومی تهران شبیه ترکیه بوده و دارای خزینه های آب گرم ، ولرم وسردهستند . باآنکه آب خزینه این حمام هارانسبتا " دیرعوض میکنندولی چون مطابق محیط زندگی ایران هستندمورداستقبال ورضایت مردم قرار دارندوبدون وجودآنهااصولا " دستورات مذهبی درموردتطهیربدن وغسل امکان پذیرنیست .

مسافرایرانی بعدازآنکه استحمام کردودرسربینهٔ حمام یک قلیان باتنباکوی اعلای شیراز کشید روانه بازارمیشود تامعاملاتی راکه بخاطرآن مسافرت کرده است انجام دهد . بازارهای تهران که درحقیقت خیابانهای سرپوشیده است مسافرتازه واردرا ازگرماو سرمای زمستان محافظت میکند . تقاطع دوبازار (چهارسوق) شکل میدان کوچکی باسقف گنبدی رادارد که زیرگنبد آن باگچ بری وکارهای هنری تزئین شده است ، معمولا " هرصنفی یک بازارمخصوص دارندو درآنجامجتمع هستند . مثلا " کفاشان یک بازار ، فرش فروشهایک بازار ، لباسفروشهایک بازار وآهنگرهاومسگرهابازاردیگری دارندولی دکانهای نانوائی ، شیرینی پزی ، خوراکپزی (که درآنهامیتوان کباب وبشقابی برنج باسم چلوکباب بدست آورد) قهوه خانه وتنباکوفروشی برای راحتی مردم درهمه جاپخش بوده ووجوددارند . دکانهامعمولا " تاکنار بازارکالای خود راگسترده اندوبدین ترتیب مشتری ناچاراست خارج ازدکان وکنار بازاربایستدوخرید کند و بهمین علت مرتبا " عابرانی که ازبازارمیگذرندوالاغ واسب وقاطر و شتر که ازآنجاعبور میکنند باوتنه میزنندوممکن است آسیب برسانند ، موقعیکه کالسکه یک خارجی و یا اعیان از بازار



تالارآینه

بخواهد عبورکند وضع بدترمیشود زیرانوکران اوکه شلاقی دردست دارند بدون ملاحظه همه را کنار زده وراه کالسکه را باز می کنند ومشتریهای بیچاره دکانها از این شلاقها هم بی نصیب نمی مانند. ناگفته نماند که خارجی هاهم موقع عبور از بازار دچار دردسر زیادی میشوند ر کالسکه آنها در وسط ازدحام چهارپایان و عابران درست حالت یک کشتی را دارد که از میان صحره های دریا میخواهد عبورکند و هرلحظه باید هشیار باشد که به کسی برخورد نکند. یک افسر اتریشی مقیم تهران برای من حکایت میکردکه روزی سوار براسب از بازار میگذشته است و ناگهان اسب او بعلتی رم میکندوبعابران صدمه میرساندوآن افسر اتریسی جانش بخطر میافتد زیرا مردم با مشت های گره کرده بطرف اوحمله ورشده ومیگفتند: "آیاحان ما موسلد این سگ مسیحی باید بهدررود؟" واگردرهمانموقع چندنفرازماءموران حکومتی نرسیده بودند، بدون شک آن افسر کشته می شد.

البته محل خرید وفروش ومعاملات تهران منحصر ببازار نیست ــ زنان اروپائی تا همین اواخر صلاح نمیدیدندکه برای خرید ببازار بروندوازاین کاروحشت داشتند ــ وباتوسعهٔ سریع شهر تهران لزوم دکانهای عطاری، بقالی، خرده فروشی، نانوائی، قصابی، آهنگری ونجاری درتمام مناطق شهراحساس شدواین دکانهادرهمه جاباز شدنداین دکانهادرمحلات شهرهم همان وضع بازاررادارندومشتریهای آنهاناچارندجلوی دکانهادرمعابرایستاده وخرید کنند

وحتی بعضی از دکانداران قسمتی از معبر عمومی را هم اشغال میکنند، مخصوصا "نجارها که چون دکانشان کوچک است دروپنجره را وسط خیابان یا کوچه میسازند و عبور و مرور را مشکل میکنند. این نجارهای تهران مردمان عجیبی هستند آنها بنظر خیلی تنبل میآیند اینقدر کارمیکنند که نان بخور و نمیری بدست آورند و بقیه اوقات را یا میخورند و یا میخوابند و در نتیجه دست آنها کاملا "تهی است و وقتی مشتری بآنها سفارشی میدهد بناچارمبلغی ازاوبعنوان بیعانه میگیرند که باصطلاح چوب و میخ و لوازم دیگر را خریداری نمایند و گاهی اوقات همین بیعانه را هم خورده و از مشتری دوباره پول طلب میکنند تا لوازم مورد احتیاج را بخرند و انجام سفارش مدتی بتأخیر میافتد.

مکتب خانه های تهران که درآن پسربچه های شیطان وسرتراشیده درس میخوانند، نیزمانند دکان هاکاملا" بطرف کوچه وخیابان بازهستندوعابران میتوانندداخل مکتب خانه راکه در حقیقت یک دکان بزرگ است مشاهده کنندمکتب دارپیرکه عینکی روی بینی خوددارد تمام حواسش متوجه خارج ازمکتب وعابرانی است که ازجلوی آن میگذرند ومیتوان گفت که یک چشم ونصفی اومتوجه خارج بوده وفقط بانیمی ازیک چشم خودبه بچه هائی که ردیف وچهار زانوجلوی اونشسته اندنگاه میکندوبدرس خواندن دستجمعی آنهاگوش میدهد. سلمانی های تهران هم کارخودرادرکوچه وخیابان ودرمعرض دیدهمه عابران انجام میدهند. سلمانی ها

دکان ومحلی ندارندبلکه مشتریان راروی سکویاسنگی درکنارکوچه ویاخیابان درسایه درخت می نشانندوسراورامیتراشند . ایرانی ها عادت دارندکه سرخود را مرتبا" بتراشندو بهمین علت کارسلمانی هاخیلی رواج دارد . سلمانی ها یادلاکها غیرازتراشیدن سر ، دندان هم میکشند ، زالومیاندازندوخون هم میگیرند . گرفتن خون درایران خیلی معمول است و حتی اشخاص سالم هم عادت دارندکه ماهی یک تادوبار خون بگیرند و هروقت کوچکترین درد و یا ناراحتی احساس کردندسراغ استادسلمانی رفته وخون میگیرندوبهمین جهت درآمد سلمانی ها خیلی خوبست . درایران بعلاوه معمول است که ماهی یکبارازاسب هاهم خون میگیرند ممکن است تصورشودکه این کاربرای اسب هازیان آوربا شدولی باقدرت واستقامتی که اسبهای ایرانی دارند معلوم میشودکه باشرایط محیط وآب وهوای ایران این گرفتن خون حتی برای اسبان هم مفیداست . یکی ازکسبهٔ معروف تهران که همه باآنهاسروکاردارندنانواهاهستند . نانواهابی اعتنای به مردم ومقررات هرکاری دلشان بخواهدانجام میدهندومشتریهاجراءت اعتراض راندارند . اگرنانی که ببپزندشن ریزه داشته وخمیرباشدخودرامسئول نمیدانند . کارگران نانوائی درمقابل چشم عابران آردراباآبی کثیف وگل آلودخمیرمیکنندواین خمیرراروی پارواندا خته وداخل تنورمیگذارند ، کارآنهاازنظربهداشت خیلی نقص داردولی نانی که ازتنوربیرون میآورندو قطرش معمولا "ازیک دهم اینچ تجاوزنمیکند ، تاگرم است بسیارخوش خوراک وخوبست وحتی خارجی هااین نان رابرنانهائی که دراروپاپخته میشودترجیح میدهند .

حالادوباره برگردیم به مسافری که تازه واردتهران شده است ، پس از چند ساعت معامله و خریدوفروش وچانه زدن دربازارکم کم ظهرنزدیک شده وگرمای هواشدت پیدامی کند ،وقت آنست که ناهاربخوردوکمی استراحت کند ، غذای ظهرطبقات متوسط ایران سبک ومختصراست وتشکیل میشودازکمی نان وانگوروانجیرویاخربزه باپنیروبعدازآنهایک یاچندفنجان چای و بالاخره یک قلیان . بعدهم نوبت خواب وچرت میرسد . ایرانی هاازغنی تافقیرعادت دارند که بعدازظهراستراحت کنندودرفصل تابستان درساعات بعدازظهرهمه شهربه خواب میرود وکوچه هاوخیابانهابکلی خلوت میشود ، چندساعت بعدکه خورشید بطرف مغرب رفت تهرانی ها ازخواب بیدارشده وقبل ازهرچیزبه نمازظهروعصرمیایستند .

پس ازخواب یک قلیان دیگرتهرانی ها را سرحال میآورد ، هواکم کم خنک شده ونوبت دوسه ساعت کارمیرسدنزدیک غروب دست ازکارمیکشندومردان طبقه متوسط واعیان در حالی که تسبیحی دردست دارندودوسه نفرازدوستان یاملازمان آنهاراهمراهی میکنندعازم خیابانهای اصلی جنوبی شمالی شهر ــ که تفریحگاه مردم بشمارمیروند ــ میشوند خورشیدآخرین اشعه خودرابه بام خانه هامیفرستدولی دراین خیابانها بعلت وجوددرختان بزرگ ، ازآفتاب خبری نیست وسایه است . سقاهابامشک هائی که بدوش دارندخیابان راآب پاشی می کنند و هوا

خنک میشود . اشعه سرخ رنگ خورشید برقله های کوه های شمیران می تابد و در طرف شمال شرقی قله پرازبرف دماوند درزیرآخرین انوارخورشیدمیدرخشدوازدوربرتهران و جلگه‌های اطراف آن نظاره میکند . مردان تهرانی دراین خیابانهابآهستگی وباوقارومتانت قدم زده وبایکدیگرصحبت میکنند . قباهای بلندوریش های انبوه وشانه کشیده وکلاه های پوستی یا عمامه هایشان به آنهاوقارخاصی می بخشد ، قدم زدن دراین خیابانهابدون مزاحمت هم نیست ودرشکه هاوکالسکه هائی که بسرعت میگذردباکالسکه چی هاودرشکه چی های خشن‌و بی تربیت آرامش رابهم میزنندولی صبروتحمل مردان تهرانی هم زیاداست .

در این‌ساعات چای‌خانه‌های‌تهران‌پرازجمعیت‌هستند برای‌خارجی‌هاشاید تعجب‌آور باشدکه‌نوشابه‌وآشامیدنی‌مورد علاقه‌ایرانی ها ، چای است نه قهوه ، ولی درکشورهای‌عربی همسایه‌ایران‌قهوه‌صرف میکنندالبته درتهران قهوه ای که به شیوهٔ ترکهاتهیه میشودمصرف داردولی آنچه که عموم ایرانیهامینوشندچای است ایرانی ها ، چای رابمقدارزیاد و آنهم بدون شیرولی باقندوشکرزیادکه بصورت یک نوع شربت درمیآید ، صرف میکنندوبرای‌تنوع



اینجا مکتب‌خانه است ودارند یک کودک بازیگوش را بحکم مکتب‌دار چوب وفلک میکنند

درچای خودآب‌لیمویاارنج‌میریزند . عادت ایرانی هابصرف چای ، نتیجه ارتباط تجارتی میان‌ایران‌وچین‌درقرون گذشته است . درتهران چای خانه هازیادندودرهرمحله و خیابان چای‌خانه های متعددی برای طبقات مختلف‌وجوددارد‌که همه آنهابرای استراحت‌وصحبت واختلاط مردان است . دربعضی ازچای خانه هارقاص هائی هم وجوددارندکه مشتریان را سرگرم میکنند . مطابق مقررات موجودفقط رقاصان مردمی توانندد‌رقهوه خانه هابرقصند و زنان‌رقاصه‌درحرمسراهاموجبات‌سرگرمی‌رافراهم‌میکنند . رقاصان مردرا ازدوران‌کودکی‌برای این شغل تربیت وآماده میکنند . آنهاموهای خودرامانندزنان بلندمیکنندوریش خودرا هم ازته میتراشندوبارقص شهوت انگیزمشتریان چایخانه راحالی بحالی میکنند .

چیزی‌که‌یک خارجی را دراین‌چای‌خانه ها بیشترازرقص سرگرم میکند ،شعرخوانی‌نقالان است . این نقال هاغزلیات عرفانی حافظ راباآوازخوش میخوانندویااشعارحماسی فردوسی شاعر بزرگ ایران را با حرکات‌وصدای مخصوصی دکلمه میکنند . گاهی اوقات هم قصه‌های هزاروبکسب‌رادرچای‌خانه‌هابرای مشتریان میگویند‌این قصه هاازنظرآنکه صحنه‌های مختلف زندگی مشرق زمین رامجسم میکنند ، جالب بنظرمیرسند .

مسافر تازه‌واردا‌گر درهمین ساعات بگردش‌درخیابانهای تهران ادامه دهد ، جمعیتی را مشاهده‌خواهدکرد‌که‌در‌وسط خیابان به‌تماشای‌رقص‌میمون‌ایستاده‌اند‌که‌باآهنگ دایره‌زنگی‌لوطی حرکات مضحکی رامی کند میمون وحیوانات اهلی مشابه آن که باحرکات ومسخرگیهای‌خود موجبات سرگرمی انسانهارافراهم میکنند ، گرچه پاداش کامل شیرینکاریهای خودرادریافت نمیکنندولی مل آنست که خوب احساس کرده اندچه وظیفه مهمی را از نظر تفریح انسانها بعهده دارندواین وظیفه راهم بخوبی انجام میدهند . درگوشه دیگری ازخیابان ،شیر پیر ماده ای دیده می شودکه آنرازنجیرکرده اندوحیوان ناتوان‌وگرسنه‌ازفرط ضعف از جای‌خود نمیتواندتکان بخوردوحتی جواب شوخی بچه هارابا یک غرش هم نمیدهد . مراسم دیگری که دراین مواقع درتهران انجام میشودمراسم کشتی وتمرین پهلوانان درزورخانه های‌شهر است . پهلوانان با بدست‌گرفتن‌میل و پرتاب‌آن ــ که در این‌کار ایرانی‌ها استادی زیادی دارند ــ ورزش میکنند و بعد دوبدو کشتی میگیرند .

مردان‌ایرانی‌معمولا"بعدازظهرهایاصبح‌های‌زود به‌دیداریکدیگرمیروندوشب‌هابجزموارد اضطراری ازکسی دیدن نمیکنند . یک مردایرانی هیچوقت نمی تواندبه ملاقات یک‌زن‌برود حتی اجازه نداردکه احوال اوراجویاشودویاباشوهرآن زن صحبتی ازوی بمیان آورد . ولی بعدازمرگ‌یک‌زن‌معمول‌است که بدیدن مردان قوم وخویش متوفی بروندوباوتسلیت‌بگویند . یک‌پدریابرادرمی‌توانندهروقت خواستندبادختریاخواهرخودملاقات کنندباستثنای‌مواردی که‌شوهرش‌این‌ملاقات منع کرده باشد . صرف نظرازاین ممنوعیت هاملاقات ودیدوبازدید

مردان بایکدیگر و زنان بایکدیگر یک رسم رایج ومعمول است و مخصوصا "تهرانی‌ها به‌آن اهمیت زیادی میدهندوبه مقررات وتشریفات این دیدوبازدیدهاپای بندهستند .

قبل‌ازهرملاقات‌ودیداری‌رسم است‌که‌یک‌نفرمستخدم‌را ـ یکروزقبل ـ میفرستندوبه‌شخصی که‌به‌ملاقاتش‌میروند‌اطلاع میدهند . درجه مستخدمی که برای این اطلاع اعزام میشودبستگی به شخصی داردکه به ملاقات اومیروند . معمولا " اگریکی ازاعیان‌واشراف عالیرتبه بخواهد باشخصی همطرازخودملاقات کندرسم اینست که طرفین دستخط هائی را مبادله کرده و در موردوقت ملاقات توافق میکنند . اگرشخص عالیرتبه ومهمی بخواهد با یک نفر پائین‌تر از طبقه خودملاقات نمایدکافی است که مستخدمی رافرستاده وپیغام دهدکه درفلان وقت به دیدارآن شخص خواهدرفت واگرشخصی ازطبقه پائین بخواهدباشخص عالیرتبه ای‌ملاقات کندتقاضامی نمایدکه وقتی رابرای این ملاقات تعیین کنند . دردیدو بازدیدهای اعیان و

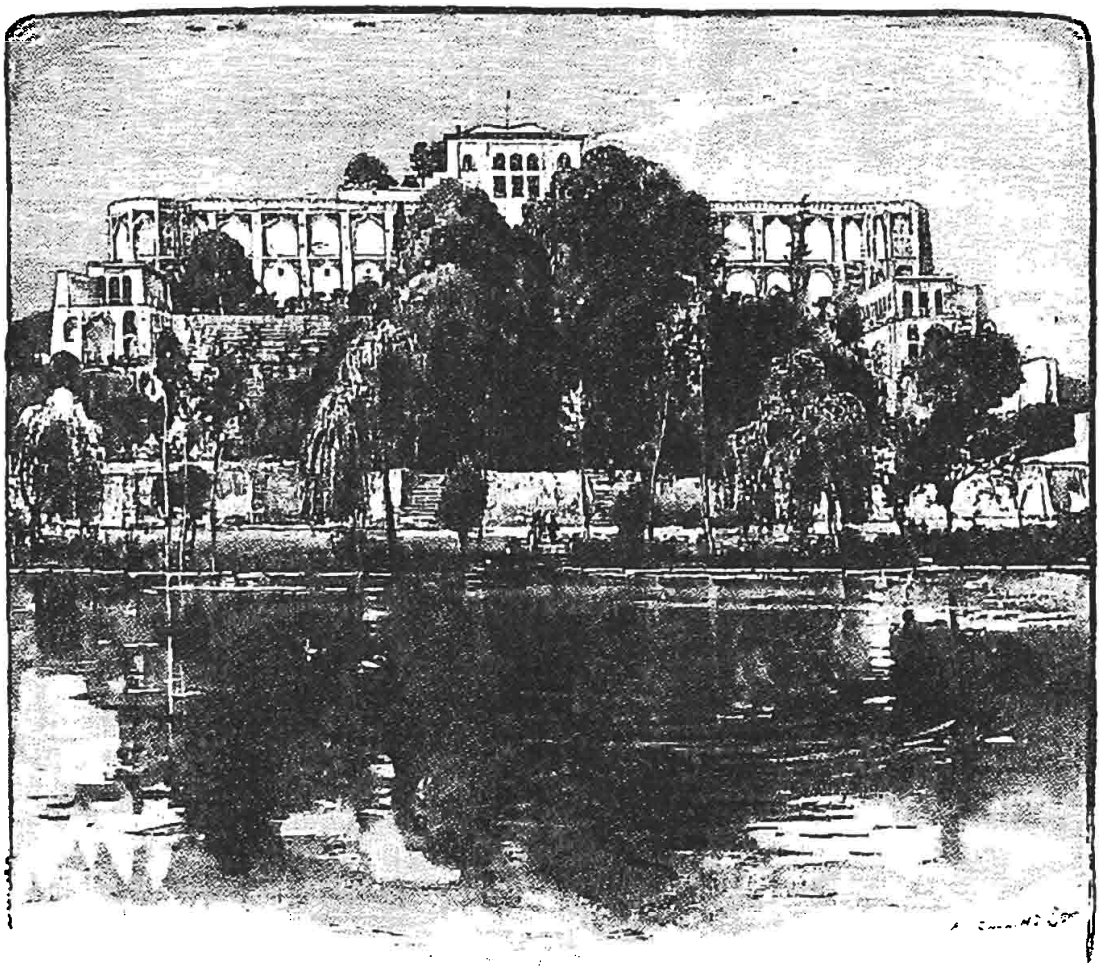


یکی از دراویش و صوفی‌های معروف تهران

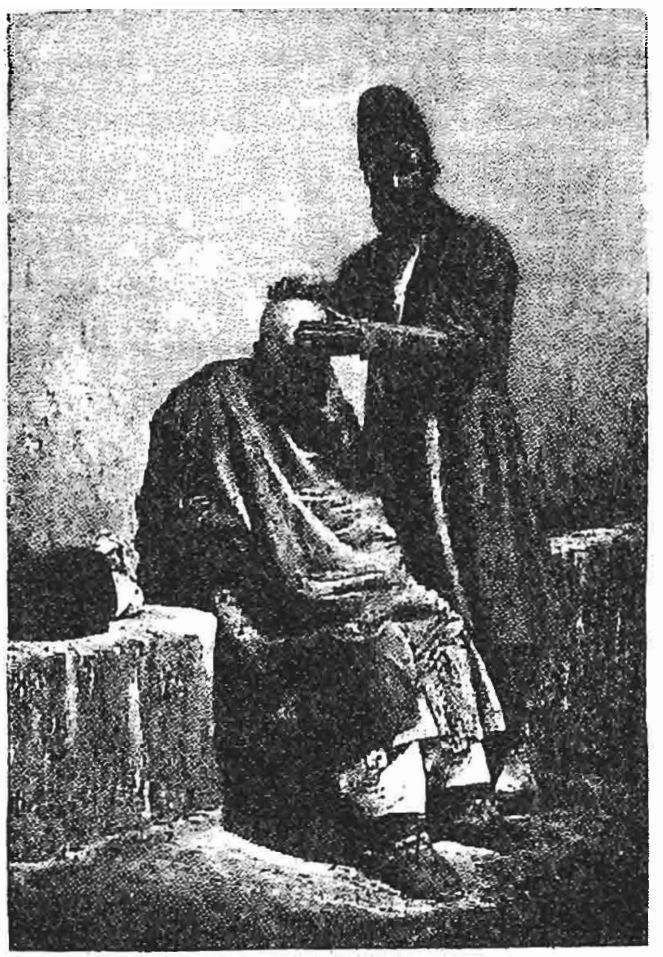
اشراف ، ملاقات کننده باید بااسب ویاکالسکه بمنزل شخص موردنظربرود وعدهٔ کسانی راکه همراه خواهدداشت بستگی به شأن ومقام کسی است که بدیدارش میرود .

میهمان اگرازطبقه بالاوعالیرتبه باشد ،وقتی به نزدیکی منزل میزبان رسید بوسیلهٔ یکی از ملازمان سوارمورداستقبال قرارمیگیردوآن ملازم بسرعت بااسب میرودتاورود میهمان را به اطلاع میزبان برساند . اگرمیزبان مهمتروعالیرتبه ترازمیهمان باشد ، پاره ای اوقات بعداز آنکه میهمان وارداطاق پذیرائی شد ونشست به ملاقات اومیرودواگرمیزبان این کاررانکرد ، موقع ورودمیهمان کشمکش موٴدبانه ای میان آنهاشروع میشودوهریک ازدوطرف سعی میکنند که ضمن تواضع کاری نکنندکه برخلاف شئون آنها باشد . معمولا" گوشه ای ازاطاق که دورتر ازدرورودی باشدبهترین وبالاترین جای اطاق محسوب میشود . میهمان اگر عالیرتبه تر از میزبان باشد ، وقتی جای نشستن را ــ صندلی یامخدعه ــ دربالای اطاق باوتعارف میکنند ضمن آنکه بعنوان تواضع درنشستن درآنجاتعلل میکند ، سعی می نماید که نگذارد میزبان که ازاورتبه کمتری دارد درجای بالاتربنشیندوبرعکس اگرمیهمان رتبه اش کمترازمیزبان باشد وقتی جائی رادربالای اطاق باوتعارف میکنندبایدجدا" ازقبول آن خودداری کرده و زیر دست میزبان بنشیندواگرخلاف این کاررابکند ، مانندآنستکه به میزبان خودتوهین کرده باشدو باید انتظارتوهین متقابل راداشته باشد . میزبان اگرمیهمانی عالیرتبه ترازخوددا شته باشدمعمولا" ازاطاق خودخارج شده وچندقدم باستقبال میهمان میرودواگرمیهمان ومیزبان هردودریک ردیف باشنددرآستانه درمیزبان باستقبال میهمان میرودواگررتبه میهمان کمتر ازمیزبان باشدمیزبان دروسط اطاق ایستاده ودرانتظارمیهمان میماندوقدمی برای استقبال جلونمیگذارد . درمواردیکه میزبان ومیهمان دریک ردیف باشندصندلی یامخدعه را طوری قرارمیدهندکه روبروی هم باشد . درتشریفات پذیرائی ایرانیهامعمولا" طرف چپ مهمتر و بالاترازطرف راست بشمارمیآید .

پذیرائی باآشامیدنی وخوراکی هانیزتشریفاتی مخصوص بخوددارد که بهیچوجه نمیتوان از آن تخطی کرد ، درموقع پذیرائی "ناظر" ــ که ماٴمورتهیه وتدارک مایحتاج خانه است ــ با پای جوراب وبدون کفش باتفاق عده ای پیشخدمت وارداطاق میشود . اگرمیهمان ومیزبان همرتبه باشندفنجان چای یاگیلاس شربت رادونفرپیشخدمت دریک زمان نزدآنهامیبرندولی اگریکی ازآنهارتبه اش بالاترباشدپیشخدمت چای رااول نزداومیبردواگر در مجلس ملاقات یکی ازافرادخانوادهٔ سلطنتی ،یکی ازاعضای کابینه ومشاورین شاه ویابالاخره سفرای خارجی حضورداشته باشند ، پیشخدمتها موقع خروج ازاطاق بایدعقب عقب بروندتاهیچوقت پشت آنهابه میهمانان نباشد . کیفیت وانواع خوراکی هائی که دراین دیدارهامیآورندبستگی به رتبه ملاقات کننده ، ساعت وبالاخره فصل ملاقات دارد ، صبح هامعمولا" اول باچای پذیرائی میشودوبعدازظهرهااگرمیهمان عالیرتبه تر و یاهمردیف میزبان باشداول چای دراستکان بلور



ساختمان معروف به قصر قاجار که در محل فعلی دادرسی ارتش قرار داشت



یک دلاک (سلمانی) کنار کوچه مشغول تراشیدن سر مشتریست

آورده وبعد قلیان تعارف میکنند . اگرچند نفر میهمان هم رتبه درمجلس باشند باید طبق تشریفات به تعداد میهمانان پیشخدمتها ، قلیان آورده ودریک لحظه به همهٔ میهمانان تعارف نمایند واگردرمیان میهمانان یکی ازهمه عالیرتبه تر باشد دراینصورت فقط یک قلیان آورده و نزد اومیبرند . معمولا " آن شخص عالیرتبه قلیان راقبل ازدودکردن به سایر میهمانان تعارف میکندولی وای بحال کسی که این تعارف راقبول کرده وقبل ازآن شخص عالیرتبه قلیان را بلب بگذاردکه دراینصورت توهین بزرگی به آن شخص کرده وبایددرانتظاریک عکس العمل شدید باشد .

مستوفی الممالک که درایران بعدازشاه وولیعهد عالیترین مقام را (۱) دارد ، مدت چهل سال است که لب به قلیان نزده است او قلیان راترک کرده ودراین مدت با تصمیم جدی از کشیدن آن صرف نظرنموده است . علت ترک قلیان هم این بودکه درروزگارجوانی مستوفی الممالک دریک مجلس میهمانی وقتی قلیان آوردند ، اول قلیان رانزدکسی بردندکه رتبه اش کمتر ازمستوفی الممالک بودوبعدکه قلیان رانزداوآوردند مستوفی برآشفت ، قلیان راکنارانداخت وهمانجاقسم خوردکه دیگرلب به قلیان نزندکه امکان چنین توهینی باوپیش نیاید .

بعدازقلیان اولی دوباره چای میآورندوبدنبال چای قلیان دیگری تعارف میکنندکه ضمن صحبت آنرادودمیکنند ، پس ازمدتی اگربازهم مذاکرات ودیداربطول انجامید قهوه در فنجانهای کوچک میآورندودرآخربازهم باقلیان پذیرائی میشودواین قلیان سوم دیگرنشانه آنست که دیدارپایان یافته است ومیهمان بازبان چرب ونرمی ازمیهمان نوازی وپذیرائی میزبان تشکر کرده و اجازهٔ رفتن میخواهد . پس از عیدنوروز و شروع فصل بهاردرمیهمانی هاودیدارها یک گیلاس شربت خنک جای چای رامیگیردوگاهی بعوض قهوه هم بستنی میآورند وازاول پائیز دوباره چای وقهوه جای خودرادردیدارهابازمی کنند . اینهانکات خیلی کوچک وبی اهمیتی بنظرمیرسندولی ایرانی هابااین تشریفات خیلی اهمیت میدهندودرپذیرائی هامیزبان نمیتواند به سلیقه خودباهرچه که خواست ازمیهمان پذیرائی کندبلکه باید رعایت آداب و رسوم و تشریفات رابکند . یک نفراروپائی هم بایدازاین مقررات وتشریفات مطلع باشدودردیدارها آنهارارعایت کندوگرنه متهم به بی تربیتی وبی نزاکتی میشودودرمجامع راهی نخواهدداشت .

آنچه که درباره آداب ورسوم ایرانی هاذکرکردیم آداب ورسوم ظاهری آنهاست که هرخارجی می تواندبچشم به بیندولی غیرازاینهارسومی وجود دارد که خارجیانی که سالها درایران اقامت داشته اندازآنهاکوچکترین اطلاعی ندارندودرحقیقت تهران وسایرشهرهای ایران که

---

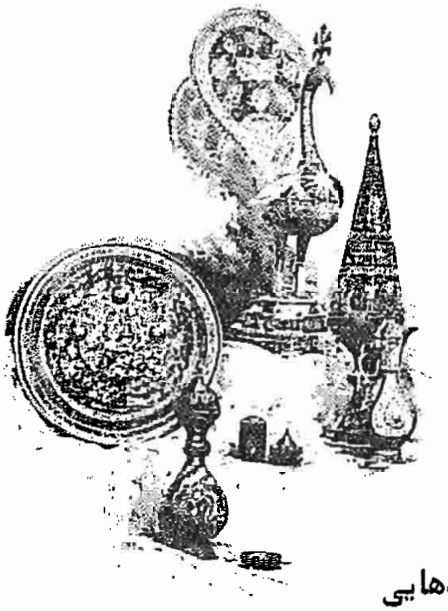
(۱) موقعیکه نویسنده بتهران آمده مصادف با دوره ای بوده که ناصرالدینشاه صدر اعظم برای خود تعیین نکرده و مملکت را با چند نفر وزیر اداره میکرده است که در راس همه وزیران مستوفی الممالک قرار داشته است (مترجم) .

کاملا "بروی بیگانگان باز هستند اسراری را در قلب خود حفظ میکنند که خارجی ها بندرت شانس پیدامی کنند که از آنها مطلع شوند. من در اینجا سعی میکنم از پاره ای رسوم ملی ایرانیها که مربوط به زنان میباشد یاد کنم.

ایران در دنیا معروف به کشور شعر و گل و افسانه است و من تعجب میکنم و از خودم سئوال میکنم شعرای ایران که نمیتوانند و اجازه ندارند زنان را به بینند چگونه میتوانند درباره جذابیت و زیبائی چشم و ابرو و زلف و اندام آنها شعر بگویند؟! در تهران چهره و صورت هیچ زنی را نمیتوان دید مگر آنکه نصرانی، ارمنی و یا گبر (زرتشتی) باشد و بقیه زنان در حجاب کامل هستند و روبنده ای که روی سرمیاندازند حتی صورت آنها را هم میپوشاند. خانه های ایرانی ها عموما" طوری ساخته میشود که از خارج نمیتوان داخل آنرا دید و کاملا" از انظار خارجیان پنهان است، هیچ پنجره ای بطرف خیابان یا کوچه ندارند که یک بیگانه بتواند از آن نظری بداخل خانه بیافکند. خانه ها مشتمل بر چند حیاط با حوض های آب و باغ و باغچه پرازگل و گیاه هستند. در قسمت اصلی ساختمان آقای خانه روزها اقامت داشته و بکار میپردازد و کارش که تمام شد شبها باندرون میرود و اندرون قسمتی از خانه است که اختصاص به زنان دارد و عده ای خواجه از آن مراقبت میکنند. هیچ مردی جز آقای خانه اجازه ورود باندرون را ندارد، وقتی آقا در اندرون است هیچکس نمیتواند مزاحم او شود و بکسانی که سراغ او را میگیرند کافی است گفته شود: "آقا در اندرون است". درحقیقت اندرون یک پناهگاهی است که شخص از دست مزاحمان میتواند بآنجا روی آورد و چه خوب بود که در امریکا هم چنین پناهگاهی وجود میداشت. اندرون در ایران بمنزله باشگاه های اروپا و امریکاست. در ایران تاسیس باشگاه، تآتر و امثال آن که برای تفریحات شبانه بکار میروند، ممنوع است. شاید اگر زنان ایران بخواهند، امکان داشته باشد که این مقررات و رسوم تغییر پیدا کند ولی آنها از وضع خود شکایتی ندارند و از آن راضی هستند و بهمین جهت مخالفتی با ادامه آن نمی کنند.

اما اگر عجولانه قضاوت و نتیجه گیری شود که زنان ایران عقب افتاده و بی اطلاع و نادان هستند، اشتباه محض است آنها گرچه تحصیل کرده و آشنا به تمدن غربی نیستند ولی بهیچوجه کودن و احمق هم نیستند و در امور اجتماعی و سیاسی کشور نفوذ دارند و در پشت پرده خیلی کارها با مشارکت و مساعی آنها میگذرد، فقط نفوذ زنان ایران آشکار و ظاهر نیست و خارجی ها در نظر اول به آسانی از آن مطلع نمیشوند. مثلی است معروف که میگویند "از صاحب قدرت نباید ترسید بلکه از عواملی که این صاحب قدرت را تحریک میکنند و پشت سر او هستند باید وحشت داشت" در ایران وضع چنین است و زنان در دربار و مواضع قدرت نقش موثر و لی پشت پرده را دارند. گذشته از این، استعدادهای بسیاری در اندرون ها و داخل حرمسراها وجود دارد: زنانی که در موسیقی، شعر، نقاشی، قلابدوزی و در عین حال سیاست و دیپلماسی بمرحله استادی رسیده اند. سیاست بازی، انتریک و اعمال نفوذ در ایران بمقدار زیاد، بستگی به

نقشی داردکه زنان درآن بازی میکنند . وقتی یکی ازرجال ایران بخواهدبرای انجام کاری مقامی راتحت نفوذ خودقراردهد ، این کاررابوسیله یکی یاهمه زنان خودمیکندوزنان او با همسران مقامی که موردنظراست یاباهمسران کسی که باآن مقام دوست وآشناست ملاقات میکنند وباچرب زبانی وتقدیم هدایاودادن وعده ووعید ازآنهامیخواهندکه شوهرشان راوادار بانجام منظوربنمایند . بسیاری ازدسیسه بازیهاواعمال نفوذهادرایران بدینوسیله صورت گرفته و عملی میشودولی نقش زنان درپشت پرده ایفامیگردد .



نمونه‌هایی

صنایع و هنرهای حکاکی روی برنج در ایران



زن ایرانی با لباس خارج از خانه و با چادر و روبنده

حجابی که زنان ایران درکوچه وخیابان دارندبتصور خارجی‌ها برای زنان باراحت کننده است ، درحالیکه اینطورنیست واین حجاب ازجهات زیادی به نفع آنهاست وبهمین‌جهت هم زنان بهیچوجه درصددبرنمیآیندکه این وضع وحجاب راتغییردهندزنان دراین‌حجاب بسیاری ازدسیسه هاوکارهائی راکه میخواهندبراحتی انجام میدهندبااین لباس وحجابکه ازسرتاپارابکلی میپوشاندیک‌زن می‌تواند بهرکجاکه‌بخواهدبرود ، بدون‌آنکه‌کسی اورابشناسد ،

ربراهیجکس حتی سوهرس هم نمیتواندروسده رادرخیابان وکوچه ازروی صورت اوبردارد و اگرچنین کاری کندبه سختی مجازات ودرپاره ای مراحل اعدام خواهدشد . ازطرف دیگراگر زنی بخواهدصورت خودراسان مردی دهدوازاودلربائی کنداین امکان راخواهدداشت که در یک فرصت مناسب روسندداس را کنار رده و چشم وابرویش‌را باصطلاح به مرد مورد علاقه بنمایاند و بدین ترتیب زنان تهران هر جا که مایل باشند میتوانند بروند بدون آنکه کسی از هویت آنها مطلع گردد فقط زنان حرامسرای شاه و فرزندان آنهااز این مزایا محروم هستند و هر جا که بخواهند بروند عده‌ای همراه آنها خواهند بودواین عده ازافرادکاردسلطنتی هستندکه بفاصله کمی درجلووعقب این زنان حرکت‌کرده وراه راباصطلاح بازمیکنند . معمولا" وقتی زنان حرمسرای شاه بخواهندبخارج بروند قبلا" مراتب به اهالی خیابانهاوکوچه هائی که زنان حرمسراازآنجامیگذرنداطلاع داده میشود ، کلیه مغازه هاودکانهای مسیربایدبه بندندوافرادنیزسعی میکنندکه خود را از آن مسیر دور نگهدارند ، بهمین علت تاچندی پیش حتی سفارتخانه‌های خارجی هم جرأت نمیکردند پنجره‌ای بطرف خیابان یاکوچه داشته باشندوماءمورین کارداگرمردی را در مسیر زنان‌حرمسرا می یافتنداورادستگیرکرده واعدام میکردند.حتی اگرآن مردروی خودرابدیوارهم میکرد که زنان حرمسرارانبیند بازازمجازات معاف نمیشدوسلاق میخوردوبه حبس میافتاد .

امالباس‌زنان‌درداخل‌خانه بالباس‌خارج ، اختلاف‌زیادی‌دارد ،لباسهای داخل خانه زنان‌سابقا "شیک ترومجلل ترازامروزه بود ، لباسهائی که اکنون معمول است ازنوع‌لباسهای کوتاه است که اندام رابیشترمی نمایاند ، فرم وشکل لباس خانه زنان ازطبقات بسیارعالی تاطبقیرمشابه یکدیگراست وفقط ازنظرنوع پارچه ،رنگ ، قلابدوزی ،گلدوزی وکارهای دستی که روی آنهاشده است ازیکدیگرمشخص میشوند .

بدین‌ترتیب‌لباس‌زنان‌ساده‌ترازلباس‌مردان بوده و بمراتب ارزانترتمام میشود ، رجال تهران مخصوصا" لباسهای بسیارپرزرق وبرق وگرانبهائی میپوشند و اخیرا" اقداماتی‌شده است‌که‌بااستفاده ازفرم لباسهای اروپائی ، لباس مردان رانزدیک به اونیفرم نظامی‌نمایندو این کارتاحدودی انجام شده است ولی درمراسم رسمی ، رجال همان لباسهای‌قدیمی‌خود رامیپوشندکه ازشال کشمیرویاکرمان دوخته شده ودارای زردوزی وتزئینات فراوانی است‌در موقع شرفیابی‌بحضورشاه ،رجال‌کلاه پوستی خودرابرداشته وعمامهٔ سفیدرنگی بسرمی‌بندند وبعدازآنکه ازحضورشاه خارج شدنددوباره کلاه رابسرمیگذارند . در اینجا باید خاطرنشان کنم‌که‌تشریفات شرفیابی بحضورشاه زیاداست ودراجرای این تشریفات هم سختگیری‌زیادی میشودفقط اخیرا" مطالعاتی صورت میگیردتاقسمت هاوجزئیاتی ازاین تشریفات دست و پا گیروناراحت‌کننده حذف شودبشرط‌آنکه ازعظمت وشکوه دربارچیزی کم نکند .

قبل‌ازآنکه باین فصل پایان دهم اشاره‌ای هم به ویلا وقصرهائی‌که‌درحومهٔ تهران‌واقع



خیابان باب همایون و سردر معروف به الماسیه

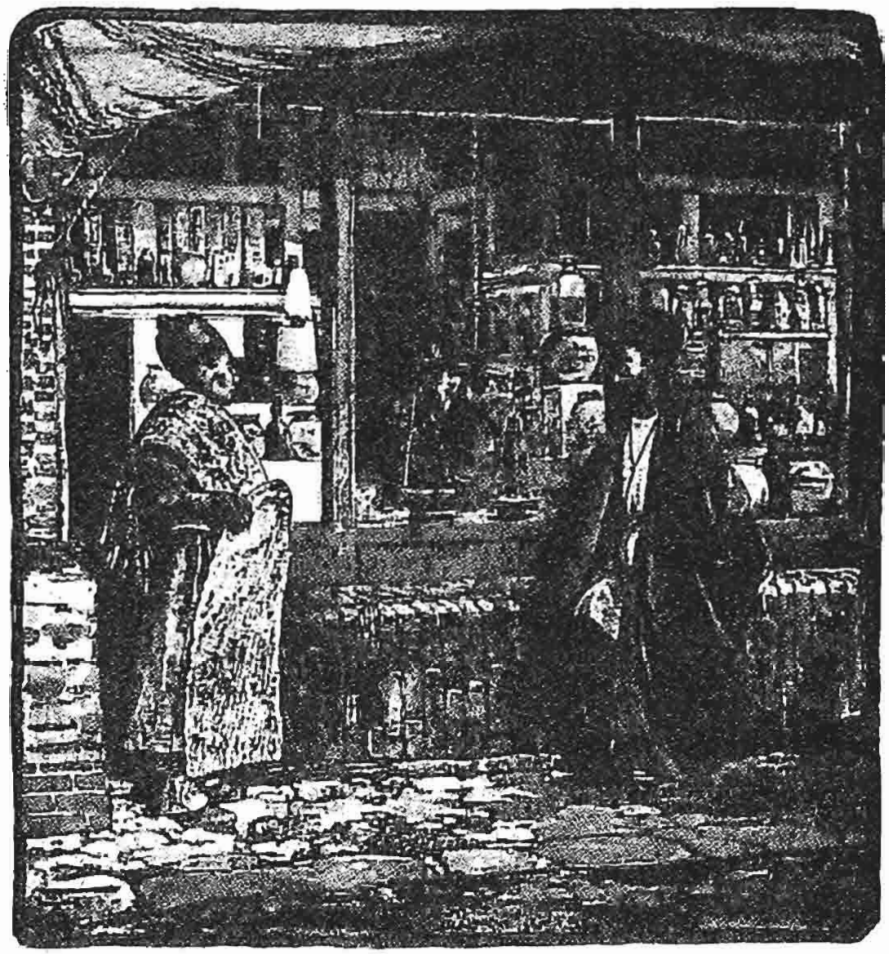
است میکنم . دوشان تپه یکی ازاین قصوراست که درفاصله سه میلی شهرتهران قراردارد . این قصردربالای تپه ای درمشرق تهران واقع است وبوسیله یک رشته پله واردقصرمیشوند ، درپائین پله ها ، باغ باصفاوبزرگی وجوددارد‌که درآن عده ای ازحیوانات وحشی ایران را نگهداری‌میکنندازجمله‌چند شیرکه‌ازاطراف تخت‌جمشیدآنهاراگرفته‌اند . قصردیگرکه‌در شمال تهران واقع است **قصر قاجار** (۱) نامیده میشودکه ازنقاط خوش منظره وبسیار زیبای تهران بشمارمیرودشاه کنونی ایران که مانندا‌سلاف خودعلاقه زیادی به شکار دارد همیشه قبل از شکاربه این قصرمیرودوپس ازاستراحت کوتاهی عازم شکارمیشود .

اروپائی‌های‌مقیم‌تهران ، فصل‌تابستان‌رادرشمیران‌ودردهکده‌های‌تجریش ، قلهک‌وزرگنده

---

(۱) این قصر در راه تهران و شمیران و در محل دادرسی ارتش و ستاد مشترک‌واقع بود (مترجم).

میگذرانند . دودهکده اخیرراشاه به انگلیسهاوروسهابرای اقامت واگذارکرده است . راههای کالسکه‌رو در تهران و اطراف آن نسبتا "زیاداست و بعضی از این‌راه‌ها خیلی خوب ساخته‌شده واطراف آن درختکاری‌گردیده‌است‌زیباترین‌وباصفاترین‌راه‌های اطراف تهران ، راه‌یوسف‌آباد است که شیب زیادی داردودرطول راه قله دماوند بخوبی دیده‌میشودوتهران‌نیزازدورکاملا" مشخص است‌واگرهواصاف‌باشدجلگه‌جنوبی تهران‌تا "کناره‌گرد "رابراحتی میتوان‌باچشم دید .



یک دکان عطاری و سقط‌فروشی در بازار تهران

فصل پنجم

اقامتگاه‌های ییلاقی در شمیران

یکی از دوستان من درحالیکه روی‌ایوان ایستاده و به منظره مقابل خیره شده بود و فنجان قهوه را به‌لبهای خود نزدیک‌میکرد گفت: "شما یک خانه ییلاقی زیبا ونمونه‌دارید" من خودم هم در این مورد با او همعقیده بودم و بهمین جهت بی‌مناسبت نمیدانم که‌کمی درباره‌ٔ محل ییلاقی سفارت در تابستان سال ۱۸۸۴ و بطور کلی راجع به شمیران صحبت کنم. از دروازه زیبای شمیران ــ شرح آنرا در فصل گذشته دادم ــ که خارج شدیم قدم در جاده‌ای بنام "شاه" (۱) میگذاریم که به شمیران می‌پیوندد، جاده، کمی‌که‌از شهر دور شدیم شیب تندی پیدا کرده و وارد دامنه‌های کوه میگردد و باندازه ده میل که از تهران فاصله پیداکنیم درحدود ۲۰۰۰ پا از تهران ارتفاع پیدا میکند و دراین قسمت منتهی به کوههائی میشود که قلل آن ۱۲۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ پا ارتفاع دارند. البته در زمستان تمام این جاده و دامنه‌های کوه جامه‌ای سفید از برف می‌پوشد و در قلل کوه حتی تا اواخر مرداد، نیز برف دیده‌میشود. تا ۵۰ سال قبل در دامنه‌های کوههای شمیران دهکده‌ای وجود نداشت وجمعیت خیلی‌کمی دراین‌دامنه‌ها در کلبه‌های دورازیکدیگر بسر میبردند، از باغ و درخت ومزرعه در آنجا خبری نبود و فقط در فصل بهار دردامنه‌های کوه علف و چمنی می‌روئیدکه الاغ‌ها و گله‌های بز و گوسفند را برای چرا بآنجا میبردند، هوای تهران هم در آنموقع گرم بود وتابستانها به ۱۱۵ تا ۱۲۰ درجه‌فارنهایت میرسید. این اطلاعات را من از ساکنان قدیمی و معمر تهران نظیر **مستوفی‌الممالک** بدست آوردم.

---

(۱) جاده‌ها در ایران بطور معمول یا بوسیله دولت و از خزانه سلطنتی ساخته میشوند و یا بوسیله ثروتمندان و اشراف برای ویلاها واملاک‌خود. جاده‌هائی را که ازپول خزانه ساخته شوند بنام "شاه" می‌نامند.

پس از آنکه **آغامحمدخان قاجار**، تهران را پایتخت خود قرار داد جنبش و تحرک خاصی برای گسترش شهر تهران پیدا شد، شهر قدیمی ولی کوچک تهران که در کتابهای "شاردن" و "ولاواله" از آن یاد شده‌است بسرعت از همه جانب و مخصوصا "از طرف شمال رو به رشد گذاشت. **فتحعلیشاه** باغ و کاخ نگارستان را در شمال تهران و بیرون دروازه آن ساخت و بعد یک قصر تابستانی بنام "قصر قاجار" در بالای تپه‌ای واقع در شمال بنا کرد و باغ‌بزرگی دراطراف آن قصرواطراف تپه احداث‌کرد و استخرهای وسیعی در آنجا ساخت که هوا را خنک میکرد. بعد دومین پادشاه سلسله قاجار قصر دیگری در شمال تهران برای خود ساخت که در شمال سفارت امریکا و جنوب سفارت انگلیس قرار دارد.(۱) صدر اعظم و **مستوفی‌الممالک** در نقاط دورتری از تهران یعنی در یوسف آباد و داودیه برای خود باغ و ساختمانهایی احداث نمودند. **معتمدالدوله** نیز باغی را شبیه به باغ های اروپائی در دامنه‌های شمیران ساخت که در استخرهای آن فواره‌های زیادی وجود داشت بدین ترتیب کم کم و بتدریج در دامنه کوههای شمیران آبادیها وباغ هائی بوجود آمد و سرسبز و خرم شد این آبادیها و دهکده‌ها از "ونک" در مغرب تا "کامرانیه" در مشرق بطول تقریبا" ۲۰ میل گسترش پیدا کردند و در این دهکده‌ها و ویلاها در حدود سی هزار نفر جمعیت بسر می‌برند. نام شمیران که قبلا "به کوه‌های شمالی تهران اطلاق‌میشد به این دهکده‌ها وویلاها داده شد و این منطقه بنام "شمیران" معروف گردید.

در اینجا بایدخاطرنشان کرد که وجود شمیران، در حقیقت مرهون توسعه و ثروتمند شدن تهران است و اهالی تهران که ثروت‌وپولی پیداکردند درصددایجاد باغ و خانه‌های ییلاقی دردامنه‌های کوه‌های شمالی‌برآمدند و احداث سی‌رشته قنات برای تامین‌آب تهران نیز بآبادی شمیران کمک کرد. با آباد شدن شمیران و بوجود آمدن باغ‌های‌زیاد پر درخت دردامنه‌های آن، آب‌و هوای تهران هم عوض شد، هوای تهران در تابستان نسبت بسابق ۱۰درجه‌فارنهایت خنک شد و دوره‌ٔبارانهای بهاری نیز طولانی‌گردیده است. درختهائی که در شمیران کاشته شده‌اند جنار یا تبریزی هستند که از چوب آنها استفاده میکنند و به همین جهت بازار فروش الوار و تیر در تهران رواج پیدا کرده و از چوب‌این درختان برای ساختمانها و درست کردن میل و اثاث چوبی خانه استفاده میشود. ضمنا "توجه هم دارند که بجای درختان قطع شده، نهال های تازه **غرس** نمایند.

چند سال قبل دهکده‌های قلهک **وزرگنده** از طرف شاه ایران بعنوان محل ییلاقی به سفارت‌های انگلیس و روس واگذار شد و در این دو دهکده بسرعت خانه‌های نیمه اروپائی

---

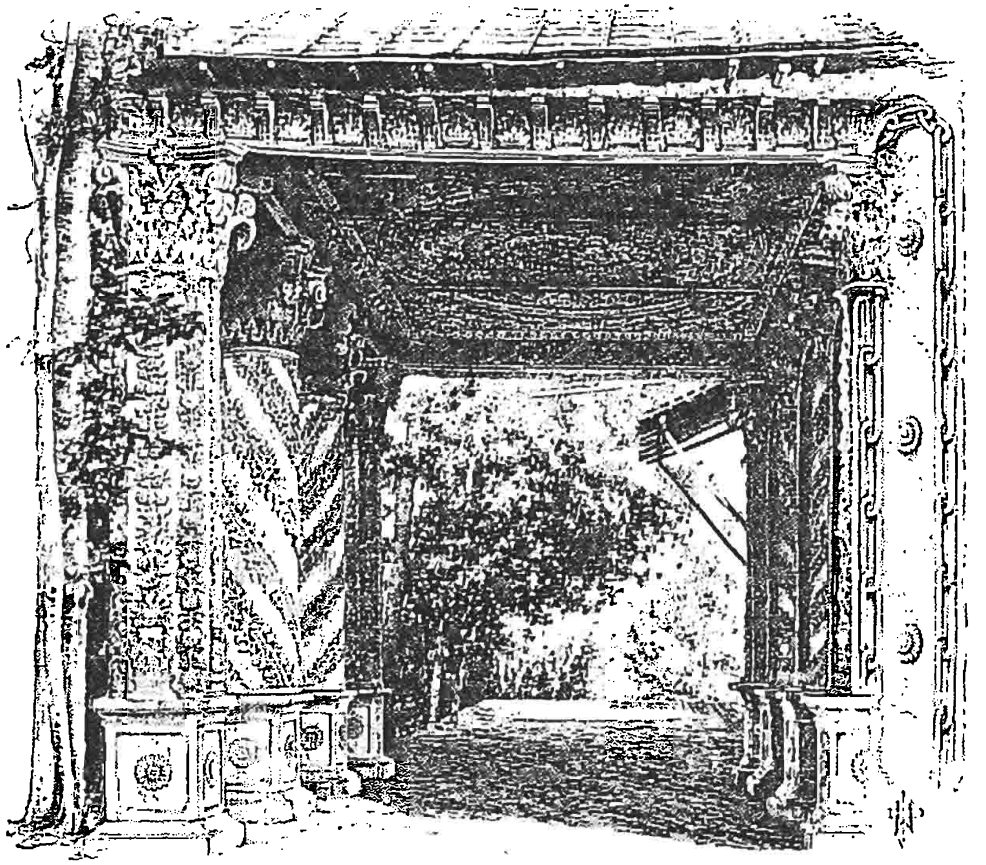
(۱) ظاهرا" منظور نویسنده باغ معروف به "لاله‌زار" است که در محل خیابان لاله‌زار فعلی قرار داشت و تاشصت سال قبل آثار آن در این محل باقی بود (مترجم).

برای اقامت سفیر انگلیس و سفیر روس و سایر کارمندان سفارتخانه‌ها ساخته شد و باغ ها و درختکاریهای وسیعی دراطراف این ساختمانها احداث‌گردید. باآباد شدن این دو دهکده عده‌ای از خارجیان مقیم تهران هم در آنجا خانه‌های ییلاقی برای خود ساختند و عده‌ای از اعیان و اشراف تهران نیز در اراضی اطراف این دو دهکده خانه‌ها و باغهای ییلاقی به وجود آوردند ولی سفیران انگلیس و روس در قلهک و زرگنده برای خود حقوقی بالاتر از قضاوت کنسولی و کاپیتولاسیون قائل شده‌اند هیچکس در این دو دهکده نمی‌تواند خانه یا زمینی رابدون اجازهٔ سفارتخانه‌ها خریدیافروش کند، کلیه دعاوی واختلافات میان ساکنان قلهک و زرگنده می‌بایستی به سفارتخانه‌ها ارجاع شده و در آنجا مورد رسیدگی قرارگیرد، درست مانند آنکه این دودهکده جزءخاک انگلستان و روسیه است! سفارتخانه‌های فرانسه و اتریش نیز بنوبهٔ خود باغهائی را درهکده‌های مجاور آنجا یعنی تجریش و دزآشوب برای مدت طولانی جهت اقامتگاه ییلاقی خود اجاره کرده‌اند. سفارت عثمانی هم ساختمان و باغ مجللی در یکی از بهترین نقاط تجریش خریداری نموده است.

تنها سفارت امریکا درشمیران محل ییلاقی نداشت که می‌بایستی از اول بهار درصدد تهیه چنین محلی باشیم، ماندن درتهران بهیچوجه مصلحت بنظرنمیرسید زیراصرفنظرازگرمای شدید تابستان، دربار و وزیر خارجه هم تابستانها به شمیران منتقل میشدند و ارتباط ما با آنها مواجه با اشکال‌میگردید. ناگفته نماند که کرایه محل ییلاقی و هزینه‌های دیگر نیز می‌بایستی از خرج سفره‌وحقوق سفیرپرداخته‌شود و دولت امریکا بودجه اضافی منظور نکرده بود ولی بهرحال چاره‌ای نبودوتصمیم‌گرفتیم بلافاصله‌بعداز نوروز و پیش از آنکه محل‌های خوب شمیران بوسیله خارجی‌ها اجاره شود، ساختمان مناسبی را در شمیران پیدا کنیم، تابستان‌نخستین‌سالی که وارد تهران شده‌بودیم چون فرصت کافی برای تهیه محل ییلاقی نداشتیم با کمک میسیونرهای مذهبی باغی در سرآسیاب اجاره‌کردیم که زیاد مناسب نبود و امسال دیگر نمیخواستیم بآنجا برویم، از نظر اقتصادی‌البته بهتر بود که محلی را برای سفارت خریداری‌میکردیم یا مانند بعضی از سفارتخانه‌های خارجی آنرا برای مدت طولانی بیش از ده یا بیست سال اجاره میکردیم‌ولی وضع خراب خزانه‌داری امریکا و کمی بودجه اجازهٔ خرید را نمیدادواجاره مدت طولانی هم بعلت مخالفت کنگره وروشن نبودن سیاست امکان نداشت.

بهرحال در اوایل فروردین چندروز به تناوب درحالیکه ناهارخود را برداشته‌بودیم به‌نقاط مختلف شمیران رفتیم تا محل مناسب را پیدا کنیم راه‌های میان دهات شمیران خاکی و پر دست انداز بود و کالسکه تکانهای شدید و محکمی میخورد ولی مناظر زیبای شمیران آنقدرجذاب‌ونشاط‌آور بود که ما هرگز خستگی را احساس نمیکردیم. تمام‌ویلاهاوخانه‌های ییلاقی که ما میدیدیم خوب و قابل سکونت بودند ولی دو نکته مشترک در مورد همه آنها

وجود داشت که باید باختصار ذکر کنم . یکی آنکه تمام این ویلاها مشتمل بر ساختمان و باغ تقریبا "بزرگی بودند که دیوارهای بلندی آنها را احاطه‌میکرد و نوعی حالت انزوا و سکون بآنها میداد که برخلاف انتظاری بود که شخص‌میتوانست از ییلاق داشته باشد . درییلاق انسان میخواهدکه اطرافش باز و کاملا "با طبیعت مربوط باشد ولی این دیوارها وحصارهای بلند مانع از این امر بودند .



یکی از گالریهای باغ فردوس شمیران که معیرالممالک ساخته بود

نکته دیگری که درباره‌ٔ این ویلاهای ییلاقی باید گفت اختلاف زیادی است که میان آنها وجود دارد ، هر ویلا و خانه ییلاقی به سبک خاصی ساخته شده و هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند . در ساختمان این خانه‌های ییلاقی از سبک خاصی تقلید نشده و رعایت شرایط‌آب‌و هوا و محیط نگردیده ، بلکه معماران یا صاحبان‌آنها فقط سلیقه خود را درنقشه و طرح ویلاها بکار برده‌اند . ولی رسوم و آداب ایرانی در آنها مورد توجه قرارگرفته‌است بدین معنی که همه ویلا دارای قسمت‌های جداگانه‌ای برای مردان و زنان هستند وبعبارت

دیگر دارای اندرونی‌وبیرونی با حیاط های جداگانه میباشند درتمام خانه‌های ییلاقی خرج زیادی برای تامین آب جاری شده‌است . نهرهای زیادی دراطراف خیابان های باغ احداث گردیده و حوض و فواره‌های متعددی ساخته‌اند ، اینکار بدو منظور انجام شده است : یکی بخاطر آنکه به ویلاها وباغ‌ها منظرهٔ زیباتر و بهتری داده شود و دیگری‌آنکه این آبهای جاری در تابستان هوا را خنک‌تر کنند . ارزش این باغها و ویلاها بیشتر بستگی بمقدارآب آنها دارد مثلا "یک باغ و ویلا که حقا به از دوقنات داشته و هرروزه آب جاری‌داشته‌باشد ارزشش ۱۵ تا ۲۰ درصد بیش از باغی است که از یک‌قنات مشروب‌شده و یکروز درمیان آب جاری دارد .

بهترین و زیباترین باغ و ویلائی که درشمیران دیدیم "داودیه" بود . این باغ وویلا که مانند یک‌قصرباشکوه‌است بوسیله صدراعظم اسبق‌ایران‌که درسال ۱۸۵۸ موجب جنگ میان ایران و انگلستان شده‌بود احداث گردیده‌است ساختمان داودیه وقتی بپایان رسیدآنقدر زیبا و با شکوه و باعظمت بود که شاه دستور داد آنرا از صدر اعظم بگیرند و منطق شاه‌هم این بود که اینهمه پول را صدر اعظم از کجا آورده که چنین قصر با شکوهی ساخته است داودیه را پس از مرگ صدراعظم‌بفرمان شاه با شرایطی به وراث او مسترد داشتند موقعیت این قصر که در نزدیکی تهران است متاسفانه خوب نیست زیرا درپای تپه‌ای ساخته شده‌که در معرض باد جنوب‌غربی نیست و درنتیجه هوای آن کمی گرم است و مگس و پشه هم‌زیاد دارد . داودیه دارای پارک بزرگی است که در حدود یک میل طول و یک‌چهارم میل عرض داردومشتمل بر یک‌قسمت درختکاری چنار و تبریزی درشمال با استخرها و منابع بزرگ‌آب ، یک قسمت مرکزی که فوق‌العاده زیباست و یک قسمت جنوبی است که مملو از درختان میوه است . متصل به قسمت اخیر ساختمانی برای نوکران و خدمتکاران و جنب آن حمام بزرگی مشتمل برچندین خزینه و استخر سرپوشیده قرار دارد . در قسمت مرکزی داودیه ، ساختمان اصلی قراردارد ، ازدربزرگ داودیه که بگذریم نخست وارد اصطبل بزرگی‌میشویم که‌آخورهای کافی برای نگهداری صد اسب‌داردواین‌آخورهاطوری‌ساخته‌شده که اسبها از گرمای تابستان محفوظ باشند ، تازه‌واردین در حقیقت اسبها یا کالسکه خودرا دراین اصطبل گذاشته وبعد بطرف باغ قسمت‌مرکزی میروند ، در این قسمت خیابان بزرگ‌و عریضی قراردارد که‌دروسط آن نهرسنگی‌زیبائی ساخته‌شده و آب زمزمه‌کنان در آن جاریست . در دوطرف این خیابان هم جنارهای زیادی کاشته‌اند کمی که جلو برویم بساختمان اصلی که سه طبقه و فوق‌العاده زیباست میرسیم . با ورود به ساختمان ، شخص غرق در حیرت میشود زیرا تالار بزرگی را شبیه به تالار آینه کاخ گلستان مقابل چشم خود می‌بیند این تالار سقفی گنبدی‌شکل دارد که درحدود ۵۰ یا ارتفاع آنست در وسط‌این تالار حوض بسیار زیبائی ساخته شده و هشت ستون بزرگ زیرسقف تالار زده‌اند و پنجره‌هائی دراطراف وجوددارد که وقتی بازشود هوا

بخوبی حریان پیدامیکند در اطراف تالار راهروهائی وجودداشت که به اطاق های متعددی منتهی میشد و یک پله مارپیچ تالار و طبقه اول را به طبقه دوم و سوم متصل میکرد درطبقه دوم و سوم نیز تالارهائی وجودداشت که بطرف شمال و جنوب پنجره‌های بزرگی داشت و وقتی این پنجره‌ها بازشوند هوا یکمرتبه خنک میشود . جلوی پنجره‌ها پرده‌های زربفت‌و قلابدوزی فوق‌العاده گرانبهائی آویخته‌شده‌بود ، دردیوار تالار طبقه‌دوم یک‌تابلوی نقاشی بسیار بزرگی روی گچ دیده میشد در این تابلو تصویر صدراعظم و فرزندان ذکوراوکه چند پسر کوچک بودند نقاشی شده بود ، این پسرهای کوچک حالا مردان بزرگی شده‌اندکه در دستگاههای حکومتی ایران پست‌های‌مهمی‌دارند و من سه‌نفر از آنها را دیده‌ام‌ومی‌شناسم پسر بزرگتر مرد پرجانه‌ای است که سرش پر از باد غرور و نخوت خانوادگی است ، پسردوم مرد کوتاه قدی است که حز شرارت هنر دیگری ندارد اما پسر سوم مردی است مؤدب ، اجتماعی و با محبت . درشمال ساختمان درختان‌چناروتبریزی زیادی وجوددارد و از وسط آنها نهری مملو از آب کوهستان میگذرد .

باغ بزرگ و با شکوه دیگری که در شمیران بازدید کردیم از نظر موقعیت با داودیه اختلاف‌داشت بدین‌معنی که در نقطه مرتفعی ساخته شده بود و بهمین جهت هوای کاملا خنکی داشت . این ساختمان و باغ که بعقیده‌من پرخرج ترین ساختمانهای شمیران بشمار میرود باغ فردوس است . این باغ و قصر آنرا **معیرالممالک** بزرگ که پدر**معیرالممالک**کنونی است پایه‌گذاری‌کرد و **معیرالممالک** پسر ــ که‌ماجرای جالب او را درفصول‌آینده شرح خواهم داد ــ ساختمان آنرا تکمیل کرد در دوران غیبت **معیرالممالک** و مسافرت او به‌اروپا ، این قصر خالی‌ماند و کسی از آن نگهداری‌نکرد و در نتیجه ساختمان آن متاسفانه آسیب دید مساحت این باغ درحدود چهارصدجریب است . قسمت پائین باغ جنگلی مملو از درختان چنار و صنوبر است و از ایوان و دهلیز مجاور این قسمت منظره واقعا "تماشائی و دلفریبی دارد این ایوان و دهلیز که‌درحقیقت بمنزله جلوخانی برای قصراست کاملا "مشرف و مسلط بر جلگه تهران است و در هوای صاف و آفتابی ساختمانها و باغهای تهران از آنجا دیده میشوددر قسمت مقابل باغ و عقب آن برخلاف باغ‌های ایران استخر و حوض وجود ندارد ولی چند صف درختان کهن چنار در آنجا قرار دارد و در کنار چنارها یک اصطبل بزرگ ساخته شده است این اصطبل سقفی گنبدی شکل دارد و از آن چون قصر مدتها خالی بوده است ، استفاده زیادی نشده‌است .

در وسط باغ ومحوطه‌وسیع ساختمان اصلی که باید آنرا یک‌قصر نامید واقع شده است ، در مرحله اول ، چیزی که در قصر جلب نظر میکند استحکام مخصوص بنا و دیوارهای قطور و ستونهای عظیم آنست با آنکه چنارهای کهن و بزرگ قصر را احاطه‌کرده‌اند . معهذا قصر آنقدرعظمت دارد که کاملا " از وسط این درختان بزرگ خودنمائی‌میکند درایوان های‌قصر

چهارستون بزرگ ساخته شده است درحالیکه درساختمانهای دیگر طبق سبک رایج فعلی ایران‌ستونهای‌کوچک بجای ستونهای بزرگ درنظرمیگیرند و برای استحکام عدهٔ ستونهای کوچک را زیادتر میکنند روی ستونها گچ بریها و شیارهای مارپیچی بوجود آورده‌اند که تا سقف قصر میرسد .پنجره‌های اطراف طوری طراحی شده است که هوا در داخل قصر جریان پیداکرده و آنرا خنک‌می‌نماید ، هواکش هائی نیز در سقف وجود دارد که باین جریان هوا کمک میکند .

تالار پذیرائی وسیعی در طبقه اول‌وجود دارد که تقریبا " تمام عرض ساختمان را فرا گرفته‌است‌درهای‌این‌تالارازچوب منبت کاری ساخته‌شده‌است ، در دوطرف تالار پنجره های بزرگی وجوددارد که از کف اطاق تا سقف‌میرسدوشیشه‌های سنگی‌رنگارنگی دراین پنجره ها بابعاد کوچک و درقابهای چوبی کوچک منبت کاری نصب شده است . کف تالار با سنگ مرمر سفید و براق فرش شده و در دیوارهای آن نقاشیهائی از رقاصه‌های زیبا درحال‌رقص‌های مختلف شرقی دیده‌میشود . علاوه براین تالار ، قصر باغ فردوس تالارها و اطاق‌های‌متعدد

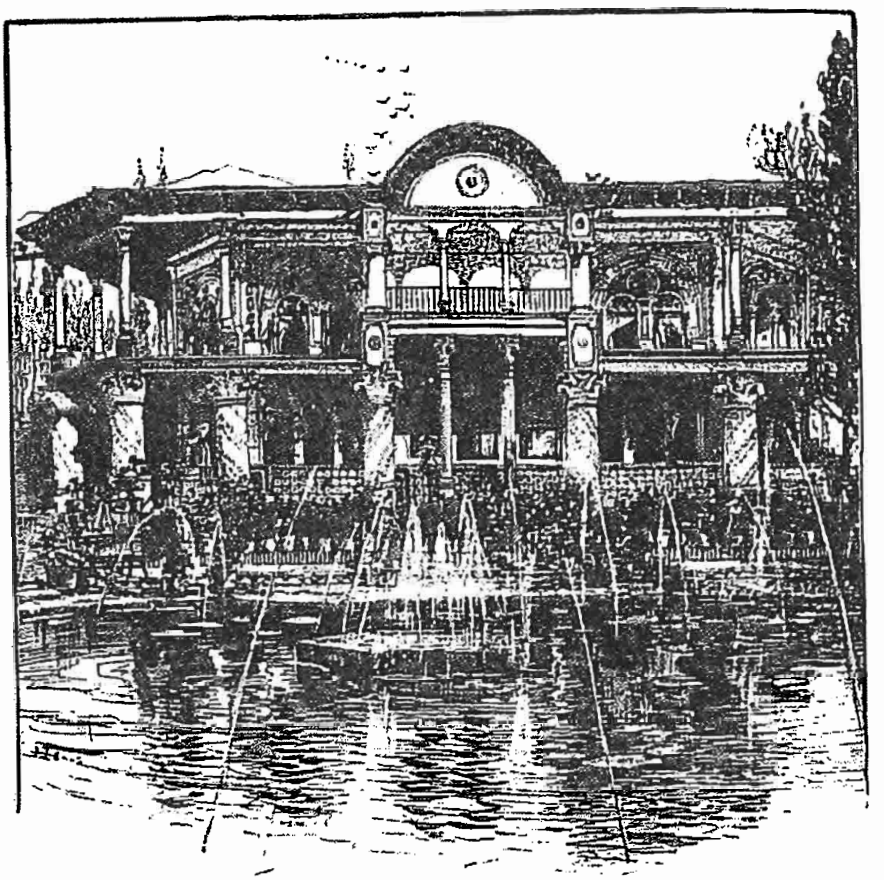


کامران میرزا نایب‌السلطنه

دیگری هم دارد که در تمام آنها تزئینات و آثار هنری زیادی وجود دارد و مخصوصا" آینه کاریها و گچ بریهای آنها خیلی جالب است ایوان جنوبی آن که مشرف برتهران است نیز درنوع خود از نظر ساختمان و تزئینات بی‌نظیراست. جنب تالار بزرگ قصر یک گالری وجود دارد که از نظر سبک ساختمان منحصر بفرد است واستادکاران ایرانی در گچ بریهای سقف آن نهایت هنر خود را نشان داده‌اند و شاید این سقف یکی از ظریف‌ترین و ماهرانه ترین گچ بریهای ایران باشد.

یکی دیگرازقصورعالی وقابل توجه شمیران کامرانیه است که متعلق به شاهزاده **کامران میرزا** نایب السلطنه پسر **ناصرالدینشاه** و وزیر جنگ ایران میباشد و طرح و نقاشی که از این قصر در کتاب آمده است گوشه‌ای اززیبائی و شکوه آنرا نشان میدهد. در اینجا میخواهم از ویلاوساختمان دیگری صحبت‌کنم، از ویلائی در نزدیکی جعفرآباد که آنرا در تابستان سال ۱۸۸۴ برای محل ییلاقی سفارت امریکا اجاره کرده‌بودیم. این ویلا البته از نظر ارزش با ویلاهاوساختمانهائی که قبلا" از آنهاصحبت‌کرده‌ام قابل مقایسه نبود، تزئینات آن ساده‌تر و وسعت آن کمتر بود ولی از لحاظ جذابیت دست کمی از آنها نداشت ویک خانه ییلاقی اعیانی تهران بشمار میرفت. این ساختمان در وسط باغی بوسعت تقریبا" شصت جریب که پرازدرختان میوه و چنار بود قرارداشت و درسراشیبی مجاور یکی از دره‌های زیبای شمیران واقع بود از ته این دره رودخانه کوچکی که آب آن از برفهای قلل کوه بود جاری‌بود وروی رودخانه پل کوچکی وجود داشت شب‌ها صدای آب رودخانه با آواز بلبل‌ها آمیخته شده و یک موسیقی دلنوازی را تشکیل میداد، عقب این ویلا نیز چشمه آب زلالی اززمین میجوشید.

از دهکدهٔ جعفرآباد که بالاتر برویم راه خاکی و سربالا به نقطه‌ای میرسد که عرض آن زیاد میشود در اینجا در بزرگی که پیچک های سبز آنرا پوشانده است خودنمائی میکند از این در وارد محل ییلاقی سفارت امریکا میشویم و قدم درراه باریک و پرپیچ و خمی دروسط درختان‌چنارمیگذاریم و کمی که جلورفتیم درسریک‌پیچ، ساختمان‌سفارت‌را از دور مشاهده میکنیم. ساختمان روی تراس مرتفعی ساخته شده است از پله‌های آن که بالا برویم تراس آجرفرشی را بطول سیصدپا می‌یابیم که باغچه‌هائی مملو از گل و گیاه در اطراف آن وجود دارد و از وسط آن جوی آبی روان‌است. در قسمت شمالی تراس‌حوض‌آب بزرگی‌وجوددارد که دور آن گلکاری شده است و عقب آن ساختمانی مشتمل برسه‌اطاق وجود دارد که‌ایوانی درجنوب آنست در طرف دیگر ساختمان حیاط بزرگی قراردارد با حوض و گل‌کاری که ظاهرا" اندورنی صاحب این ویلا بشمار میرفت. در مقابل این تراس بنای کوچکی مشتمل براطاق غذاخوری و آشپزخانه وجود داشت‌وجوی‌آبی‌که از وسط تراس میگذشت اززیرکف آشپزخانه گذشته و در آنطرف بصورت یک آبشار بطرف باغ سرازیر میشد. پله‌ای‌ازاین تراس‌به تراس



قصر کامرانیه محل اقامت کامران میرزا نایب‌السلطنه

طبقه دوم میرفت و در آنجا سه ساختمان کوچک به فاصله معینی از یکدیگر وجود داشت. ساختمانی که در قسمت جنوب واقع بود دو اطاق داشت که ما آنرا اختصاص‌به‌دفتر و امور اداری سفارت داده بودیم. ساختمان مرکزی با آنکه‌خیلی ساده بود ولی منظره زیبائی داشت و از ایوان آن که مشرف بر تراس اول و باغ بود در هوای صاف ساختمانهای تهران دیده میشد. در دو طرف دیگر آنهم ایوانهائی وجود داشت که مناسب برای قدم زدن و هواخوری‌بود. اطاق های این قسمت را اختصاص به اطاق نشیمن و پذیرائی‌های غیررسمی داده بودیم.

در طرف شمال تراس ساختمان سومی بود که قبلا "اطاق پذیرائی اندرون بود و چون تالار خوبی داشت ما آنجا را اطاق پذیرائی رسمی خود کرده بودیم تالارآن در حدود سی‌وچهارپا طول و ۱۴ پا عرض داشت این تالار از سه طرف پنجره‌های بزرگی داشت و در یکی از دیوارهای آن نقاشی بزرگی از داخل یک حرمسرا و انـدرون ایرانـی وجود

داشت که خیلی جالب بود و خارجی‌هائی که راه باندرون ایرانی‌هانداشتندبادیدن این نقاشی روی دیوار می‌توانستند تصویری از داخل اندرون ایرانی را در نظرخود مجسم نمایند .



محل ییلاقی سفارت امریکا در جعفرآباد شمیران

اما مسئله‌ای که در این ساختمان ییلاقی عجیب بنظر میرسید چگونگی سقف آن بود که هیچ آرایش ظاهری نداشت ، تیرهای چوبی سقف بدون حفاظ و روپوش دیده میشدندو مابرای‌آنکه حشرات در لابلای تیرها پنهان نشده و موجب مزاحمت نگردند بناچار مقداری پارچه چیت خریده و روی‌تیرهاکوبیده و سقف را محفوظکردیم . معمولا "سقف ساختمانهای شمال ایران هم بهمین نحو است و تیرهای سقف روپوشی ندارند ، مستخدمین ایرانی ما میگفتند برف و باران زمستان وبهار دامنه‌های البرز آنقدر سنگین است که سقف خانه‌ها را خراب میکند و دیگر آرایش و تزئین سقف کار عبث و بیهوده‌ای خواهد بود .

در هر حال باید اعتراف کنم که زیبائی واقعی طبیعت را من در چند ماهی که در آن تابستان در ویلای نزدیک جعفرآباد بسر بردم ، درک‌کردم ،موقعی که فواره‌های حوض‌های تراس بالاوپائین بکارمیافتادند و صدای ریزش آب درسکوت و آرامش ییلاقی بگوش میرسید نشاط و شادی و حالتی خاص بانسان دست میداد که توصیف ناپذیر است ، مخصوصا" در شبهای مهتاب که در تراس بالا می‌نشستیم و صدای‌ریزش آب را توام با نغمهٔ بلبل و آوای جغد از فواصل دور ، می‌شنیدیم ، شاخ و برگ درختان چنار در نور پریده رنگ ماه جلوهٔ خاصی پیدا میکردند و من ساعتها مبهوت اینهمه زیبائی طبیعت میشدم ، ماه اول اقامت ما در این ویلا شبها ابر آسمان را می‌پوشانید و آسمان میغرید و باران سیل آسائی میآمد ولی در اوایل تیرماه دیگر از ابروباران خبری نبود و شبها آسمان پرستاره را بالای سرخود داشتیم .

چون محوطه محل ییلاقی سفارت وسیع بود و باغ آن نیز دارای دیوار و حصار قابل توجهی نبود می‌بایستی تدابیری برای حفاظت آن اتخاذ میکردیم و شبها علاوه برنوکران و مستخدمین سفارت که به‌نوبت کشیک‌داشتند ، پانزده‌نفر افراد گارد سفارت را در محوطه باغ و اطراف آن به مراقبت گماشته بودیم ، هر شب یک رمز ، یا اسم شبی را تعیین کرده و بافراد گارد میگفتیم و هرکس که از ساعت نه‌شب به‌بعد میخواست از محوطهٔ سفارت بگذرد می‌بایستی آن اسم شب را بگوید و اگر آنرا نمیدانست دستگیر میشد ، بدین ترتیب جلوی دستبر دزدان و وقوع اتفاقات سوء را میگرفتیم . خوب بخاطر دارم که شبی وزیر خارجهٔ ایران برای یک‌دیدار رسمی به سفارت آمده‌بود و موقعی که میرفت ساعت از نه شب گذشته بود من او را تا اواسط باغ بدرقه کردم و بازگشتم و فراموش کردم که وزیر خارجه بدون اسم شب نمیتواند خارج شود و همینطور هم شد و موقعی که وزیر خارجه به در سفارتخانه رسید و خواست از آن خارج‌شود قراول جلوی در ، از او اسم شب خواست و چون وزیر خارجه‌آنرا نمیدانست ، قراول با تفنگ جلوی او را گرفت وهرچه وزیر خود را معرفی میکرد قراول گوش نمیکرد و حتی مانع بازگشت او هم شده‌بود ،من ناگهان یادم آمد که وزیر خارجه اسم شب را نمیداند و ممکن‌است گرفتار قراولان شود .بهمین‌جهت بسرعت خود را جلوی دررساندم و در آنجا پس از عذرخواهی وی را روانه کردم شبی دیگر کدخدای جعفرآباد از میهمانی منزل برادرش بخانه بازمیگشت و بفکرش رسیده‌بود که خوبست برای آنکه راه خود را کوتاه کند ازمحوطه‌باغ سفارت عبورکند ولی در آنجا گرفتار قراولان شد و تا صبح او را بازداشت کردند و ما وقتی از خواب‌بیدارشده و از موضوع اطلاع‌یافتیم آقای "**کویت**" مترجم سفارت را فرستاده و او را آزادکردیم . اتخاذ این تدابیر در حقیقت کاملا" لازم بنظر میرسید زیرا اگر دزدان شبها به سفارت دستبرد میزدند و یکی از اعضای سفارت دست باسلحه برده و آنها را احیانا" میکشتندنتایج خیلی سوء و ناگواری ببار میآمد. مخصوصا" که محل

سفارت در جعفرآباد از محل دیگر سفارتخانه‌های‌خارجی دور بود و ایرانی‌ها نیز زیاد به خارجی‌ها خوشبین نبودند.

مدت پنج‌ماه اقامت ما درباغ ییلاقی‌جعفرآباد خیلی خوب‌ورضایت‌بخش بود، البته اتفاقات‌سوء‌وناراحت‌کننده‌ای هم روی‌داد ولی در جمع از آن رضایت‌کامل‌داشتیم، روابط من در این مدت با همسایگان و رجالی که در نزدیکی ما بسر میبردند خوب و گرم بود، نایب‌الحکومه شمیران در محل سفارت از من دیدن کرد و روحانی بزرگ و متولی امامزاده‌ٔ تجریش‌که مرد بسیار محترم و موقری بود نیز بدیدار ما آمد. از جمله کسان دیگری که به محل‌ییلاقی‌سفارت آمدند "**مالک**" یا رئیس صنف بازرگانان تهران بود. **مالک** یک ایرانی نمونه است که به آداب و سنن قومی خود خیلی پای‌بند است‌او شخصیتی بود خوش قیافه که آثارهوش‌وذکاوت در چهره‌اش دیده‌میشد و اطلاعات و دانش او هم زیادبود، از پوشیدن لباسهای نیمه غربی که بتازگی در تهران معمول شده است بشدت متنفر بود جامه بلند و گشادی از بهترین‌پارچه ابریشم‌ورنگارنگ می پوشید، اسب‌سواری گرانبهائی از نژاد عربی داشت وعده‌ای نوکر و ملازم با او حرکت می‌نمودند پذیرائی او شاهانه بود، میهمانان در تالار بزرگی کنار پنجره‌هائی که بطرف باغ باز میشد روی مخدعه می‌نشستند، مستخدمین او در فنجانهای چینی بسیار عالی چای میآوردند و سیگارهائی با بهترین توتون‌خارج تعارف‌میکردند، او خیلی خوش‌صحبت بود، حکایات و امثلهٔ زیادی میدانست از شعرای ایران حرف میزد و آنها را میستود، اشعاری را میخواند، از نقاشیها و کلکسیون خط‌خود صحبت‌میکردوسعی داشت که به میهمانانش بد نگذرد.

دید و بازدیدی هم با همسایه دیگرمان شاهزاده **ابراهیم میرزا** (۱) یکی ازنوادگان **فتحعلیشاه** داشتم، فتحعلیشاه که مردی باقدرت‌ودر عین حال عاشق پیشه و هوسباز بود، بعدازخود یک‌گروه بزرگ فرزند و نوه باقی‌گذاشت که اکثر قریب باتفاق‌آنها بدستور پادشاه وقت **محمد شاه** یا بقتل رسیدند و یا کور شدند که نتوانند علیه **محمدشاه** قیام‌کنند ولی کشتن و کور کردن شاهزادگان، دیگر در حال‌حاضر در ایران معمول نیست و آنها با خیال راحت‌وآسوده زندگی میکنند و این نمونه پیشرفت برزگی در ایران است. روزی که بدیدن **ابراهیم‌میرزا** رفتم مصادف‌باروزی‌بود که ساختمان‌فواره‌های‌استخرها‌پایان‌یافته و میبایستی فواره‌ها بکار افتد. موقعی که ما نشسته بودیم فواره‌ها را برای اولین‌بار بازکردند و پس از آنکه چندلحظه‌ای از آنها آب آمد، ناگهان با کمال تعجب مشاهده‌کردم که رنگ آب سرخ رنگ و مانند خون شد، علت را از شاهزاده‌پرسیدم و او در جواب مدتی عذرخواهی کرد

---

(۱) کلمه میرزا در ایران مانند آقا بوده و بعنوان احترام بکار برده میشود این کلمه را قبل از اسم ذکر میکنند مگر درمورد شاهزادگان که آنرا بعداز اسم آنها ذکرمیکنند.

که این اتفاق در حضور من روی داده است وبعد توضیح داد و گفت در ایران مرسوم است پس از پایان یک بنا و موقع افتتاح آن گوسفند یاگاوی را قربانی میکنند و امروز هم که این فواره افتتاح‌شد ، گوسفندی را قربانی‌کرده‌وخون آن را داخل آب فواره‌کرده‌اند و امیدوارم که این کار شما را ناراحت نکرده‌باشدوبا خاطرهٔ بدی منزل مرا ترک نکنید . ولی پذیرائی شاهزاده آنقدر گرم و صمیمانه بود که من هرگز خاطرهٔ بدی از او ندارم .



فتح علی‌شاه

فصل ششم

نژادهای مختلف ایران

جمعیت ایران بطورتقریب در حدود نه میلیون نفر حدس زده میشود . ولی عده‌ای این جمعیت را بالغ برهفت‌میلیون‌ونیم نفر میدانند ، منابع روسی جمعیت را همان ۷/۵ میلیون و خود ایرانی‌ها ، آنرا متجاوز از نه میلیون نفر حدس میزنند اما بعقیده من این جمعیت بیش از نه میلیون نیست . این جمعیت تا چند سال قبل زیادتر بود ولی پس از قحطی و بدنبال آن وبائی که در سال ۱۸۷۵ گریبانگیر ایران شد عدهٔ زیادی تلف‌شدند و جمعیت کاهش پیداکرد ، ظاهرا "دلیلی در دست‌نیست که سکنه ایران درگذشته ، خیلی بیش از این مقدار باشد ، فقط نواحی‌جنوبی‌ایران بنظرمیرسد که در دوران گذشته جمعیت زیادتری داشته و تراکم جمعیت در آن زیادتر بوده است ، شهرهای بزرگی که ویرانه‌های آن باقیمانده و خالی از سکنه است این حدس را قوی‌میکند . از طرف دیگر صفحات تاریخ دراین‌مورد نقاط ابهام دیگری را بوجودمیآورد ، در تاریخ آمده‌است که در قرون باستانی لشگرکشی‌های بسیار بزرگی از ایران بطرف مغرب انجام شده و شماره‌هائی ازنفرات این لشکرها ذکر شده است که انسان را بفکر میاندازد که ایران مگر چه جمعیتی داشته‌است که توانسته با این تعداد سرباز اقدام به‌لشکرکشی‌کند ؟ ووقتی تلفات جنگ را میخواندباخود میگوید که آیا همین‌تلفات‌زیاد جمعیت ایران را اینچنین کاهش نداده‌است ؟ در مورد این سئوالات و ابهامات نباید فراموش کرد که اردوهای عظیم ایران که در زمانهای داریوش و خشایارشا در لشکرکشی به‌آسیای صغیر و یونان شرکت داشتند مرکب از سربازان کلیه سرزمین های تحت الحمایه ایران در مشرق زمین بود و سربازان ایرانی فقط این اردو را هدایت میکردند و عدهٔ آنها در مقابل سربازان ملل دیگر ناچیز بود ، از جمله در جنگ معروف سالامیس غیرازسربازانی که از کلیه ملل در اردوی ایران شرکت‌داشتند کشتی‌هائی ازکلیهٔ‌کشورهای واقع درساحل‌شرقی مدیترانه نیز درصف نیروی‌دریائی ایران میجنگیدند

و بدین‌ترتیب این اردوهای عظیم‌رانمیتوان دلیل‌محکمی بر جمعیت فوق‌العاده زیاد ایران در آنزمان دانست. ولی در مورد این جمعیت نسبتا" کم، نکته‌ای را که باید خاطرنشان کرد هوش و درایت ذاتی مردم ایران است.

قسمت عمده‌ای از خاک ایران را کویرهاوصحاری‌خشک و لم یزرع فراگرفته است و هیچ دلیلی هم در دست نیست که در گذشته، این قسمت‌ها آباد بوده و جمعیت زیادی در آن ساکن بوده باشند. عده‌ای معتقدند که شمال ایران از این نظر وضع استثنائی دارد و این منطقه‌که‌سابقا "هیرکانیا" نامیده‌میشد و فعلا "مازندران و گیلان نام‌دارد، جمعیت‌زیادتری داشته است و آب و هوای مناسب و حاصلخیزی آن، این تصور و حدس را تایید میکند. ایرانیان خالص و اصیل در تمام نقاط‌کشور ایران وجود دارند ولی عدهٔ آنها در نواحی که سابقا "مرکز وزادگاه ایران‌باستان بوده یعنی نواحی‌مرکزی، جنوبی و جنوب غربی ایران زیادتر است. آنها مردمان زیباوخوش‌اندام، شوخ و بذله‌گو و با هوش و پر تحرکی ازنژاد آریائی‌هستند. زبان آنها در اصل **سانسکریت** بوده که در طول‌قرون‌متمادی تغییراتی‌کرده و مخصوصا" لغات عربی در آن ریشه دوانیده است. این ایرانیان‌اصیل جمعیت‌هنرمند و روشنفکر و با ذوق و استعداد ایران را تشکیل میدهند. هنر، فلسفه، علوم و ادبیات ایران که در جهان شهرت دارد مرهون همین ایرانیان اصیل است. پس‌از نابودشدن **پرسپولیس**، دو شهر در ایران اصالت و مرکزیت خود را حفظ‌کرده‌اند واین دو شهر شیراز و اصفهان هستند و **سعدی** و **حافظ** بزرگترین شعرای ایران، در شیراز زندگی‌میکرده‌اند و آرامگاه آنها در این شهر است. **شاه عباس** در دورهٔ سلطنت خود، اصفهان را بصورت مرکز هنری ایران درآورد و هنرمندان زیادی را از اطراف و اکناف باصفهان دعوت کرد که آثار هنری آنها اصفهان را مشهور کرده است. با آنکه ایرانیها با خارجی‌ها و بخصوص برده‌های خارجی ازدواج کرده‌اند، معذالک باندازهٔ ترکها اصالت خود را از دست نداده‌اند، آنها عدهٔ‌زیادی از زنان چرکسی‌وگرجی را بایران آورده و با این زنان ازدواج کردند ولی این کار به اصالت نژادی آنها لطمه‌ای نزده‌است. ایرانیهائی که از همه بیشتر اصالت خود را حفظ‌کرده‌اند "گبر"ها هستند که از اعقاب همان ایرانیان زمان **داریوش** و **کوروش** می‌باشند و علت هم آنست که گبرها فقط با افرادی از قوم خودشان‌ازدواج میکنند و هیچ خارجی را به خود راه نمیدهند. آنها عده‌شان کم است و بیشتر در یزد وتهران زندگی‌میکنند و کار آنها تجارت ابریشم‌وکشاورزی است. کلمه "گبر" از کلمه "کافر" گرفته شده‌است‌وچون آنها مسلمان نشده‌اند "کافر" ــ که بعدا" این کلمه به "گبر" تبدیل شده ــ نامیده شده‌اند. ولی بهتر است که آنها را پارسی بنامیم. ایرانیهای‌آتش‌پرستی که دین اسلام را قبول نکرده و از آن کشور به بمبئی فرار کرده‌اند نیز پارسی نامیده‌میشوند، کلمه "پارسی" از ایالت "پارس" یعنی زادگاه ایرانیان باستان گرفته شده و چون حرف "پ"

گاهی با "ف" جایگزین میشود بایالت پارس، فارس هم میگویند .



قبرستان گبرها واقع در تپه‌های جنوبی تهران

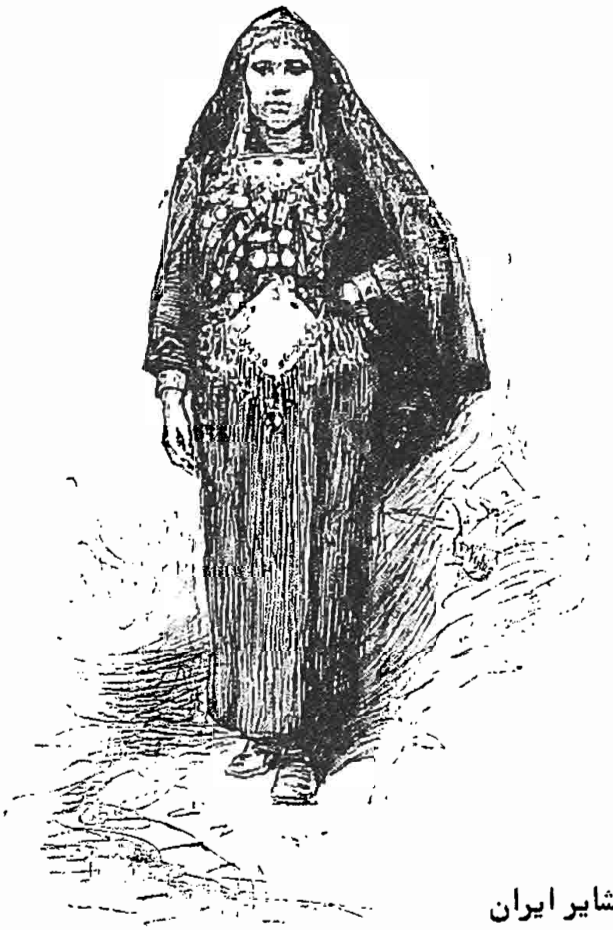
سکنهٔ قسمت شمال غربی ایران از نظر نژاد شباهت زیادی به سرزمین آسیای صغیر دارد و شامل عدهٔ زیادی ارمنی میشود که از اعقاب و مردم ارمنستان قدیم هستند . در حدودسی‌هزار نفر نستوری نیز در این‌قسمت زندگی‌میکنند که ایرانی‌ها آنها را "نصرانی" مینامند . آنها در اصل از کلدانیهای قدیم و ساکنین شهر باستانی "بابل" هستند و از معتقدان و مریدان "نستوریوس" هستند که رهبرمذهبی قسطنطنیه در قرن‌پنجم‌بود .یکی از هدفهای بزرگ میسیونرهای مذهبی‌امریکا در ایران جلب این نصرانی‌هاست . نستوریها دائم موردحمله‌وهجوم کردها واقع میشوند و اکراد ، دشمن خونی آنها هستند . کردستان که محل سکونت کردهاست سرزمینی است کوهستانی که راه‌های صعب‌العبوری‌دارد وکرد ها ازسرکش ترین و شلوغ‌ترین اتباع شاه ایران بشمار میروند . هنربزرگ آنها قالیبافی است و

فرشهای گرانبهائی را در کارگاه‌های خود میبافند . لباس آنها طرح خاصی دارد که با لباس سایر ایرانیان اختلاف زیاد دارد ، زنان کرد موهای بلندوچشمانی سیاه دارند و در زیبائی آنها نویسندگان و شعرا غلو کرده‌اند . اخلاق و خصوصیات نژادی کردها بکلی جدای از همه تیره‌های اقوام ایران است .

سکنه قسمت مهمی از آذربایجان واقع درشمال غربی ایران ترک هستند که براثر ارتباط و مراوده٫ طولانی با فارسها یا پارسها آداب و رسوم و آئین آنها را فراگرفته‌اند ولی زبانشان ترکی است و خصوصیات اخلاقی ورفتاری آنها هم با فارسها کاملا " متفاوت است . اهالی آذربایجان شیعه٫ خیلی متعصب هستند و علت هم آنست که قرون متمادی با ترکهای عثمانی که سنی مذهب هستند در جنگ بوده‌اند . مرکز آذربایجان تبریز است که مهمترین و بزرگترین شهر ایران بشمار میرود و راه تجارتی طرابوزان و ارض روم و تهران از آن میگذرد . این شهر چندین بار بدست دشمنان ایران افتاده و دوباره آزاد شده‌است و چون مردم تبریز خیلی متعصب هستند خارجیان مقیم آنجا در مواقع انجام مراسم دینی خود زیاد در امان نیستند در ژوئیه سال ۱۸۸۵ بود که بر اثر تظاهرات مردم تبریز ، ولیعهدایران که حکومت تبریز را بعهده‌داشت نامه‌ای بمن نوشته و با کمال نزاکت خواستار شده بود که به میسیونرهای مذهبی امریکائی مقیم تبریز توصیه کنم که کار خود را تعطیل و مدرسه‌ای را که باز کرده‌اند به‌بندند و گرنه‌احتمال دارد که مردم بهیجان آمده وهمه٫ مسیحیان مقیم تبریز را مورد حمله قرار دهند . نامه و تقاضای ولیعهد ایران لحن دوستانه و خیرخواهانه‌ای داشت و حسن‌نیت او کاملا "آشکاربود و بهمین‌جهت فورا " باتباع امریکا در تبریز دستور دادم که تسلیم نظر ولیعهد شده‌ودست از تبلیغات مذهبی خود بردارند . میسیونرها اول زیر بار نمی‌رفتند و میگفتند خطر را استقبال کرده‌و بکارخود ادامه‌خواهند داد ولی من به‌آنها خاطرنشان کردم که موضوع فقط حفظ جان آنها نیست بلکه باید متوجه باشند که با کار خود جان عده‌ای دیگر را نیز بخطر خواهند انداخت و لازمست که دستور را اجرا نمایند .

درجنوب‌غربی ایران عده٫ قابل توجهی عرب هم زندگی میکنند واسبهای عربی نژاد ایران مرهون‌وجودهمین اعراب خوزستان است . درشیراز اسب‌هائی وجود دارد که اختلاطی از نژاد عربی و ایرانی هستند و آنها از نژاد عربی بمراتب بهتر و با ارزش ترند . مردم ایالت کم جمعیت واقع در جنوب شرقی ایران یعنی کرمان ، از نژاد خالص ایرانی هستند . صنعت مهم این ایالت پارچه‌بافی ، قالیبافی وقلابدوزی است . پارچه‌های کرمان از نظر طرح شبیه پارچه‌های کشمیر است ولی از نظر کیفیت با کشمیر برابری نمیکند . علت هم آنستکه پشم محصول ایران به مرغوبی پشم‌های کشمیر نیست . طوفان شن بیابانهای اطراف کرمان شهرت دارد . در این بیابانها شن نرم مانند ماسه‌های کنار دریا همه جارا فراگرفته است

و بهمین‌جهت مسافرت دراین‌کویرها بسیار خطرناک است و اگر طوفان شروع شود کاروانها را زیر خود مدفون‌میکند. البته دره‌های سرسبز و مراتع کمی در مغرب این ایالت‌وجود دارد ولی قسمت عمدهٔ آن خشک و لم‌یزرع و شبیه سرزمین همسایه آن یعنی بلوچستان است. بلوچستان در نقشه‌های جغرافی جزء خاک ایران است ولی خانهای بلوچ عملا" از حکومت مرکزی ایران اطاعت نمیکنند.



یکی از زنان عشایر ایران

در هیچیک‌ازایالت ایران، مانند خراسان مناظرکاملا" متضادی‌در مقابل‌یکدیگر وجود ندارد. قسمت عمدهٔ خاک این ایالت را بیابانهاوکویرهای خشک و لم‌یزرع تشکیل میدهد. در این کویرها بفواصل‌زیادازیکدیگرکمی‌آب‌ودرخت وجود دارد و در اطراف این چاههای آب گله‌هائی از آهو و غزال دیده میشوند حاشیهٔ این کویرها به کوهها وارتفاعات‌خشکی منتهی میشوند که هرگز در آنها باران و یا برف نمی‌بارد. حدس‌زده‌میشود که این قسمت از خراسان بستر دریاچه‌ای بوده است که بتدریج آب آن بخار شده و بیابان لم‌یزرعی به

جای گذاشته است و پیش بینی میشود که دریای خزر هم به چنین سرنوشتی گرفتار آید و پس از چند قرن روسیه یک ایالت خشک و لم یزرع را بدون آنکه ناچار به جنگ‌وتهاجم با همسایگان باشد، به کشور خود ضمیمه نماید. در ایالت خراسان ناگهان بیابانها وکویرها باراضی سرسبزوحاصلخیز مبدل‌میشوند و واقعا" جای تعجب است که چگونه در یک مسافت کوتاه اینقدر وضع خاک و اراضی تغییر پیدا می‌کند و از بیابان خشک به اراضی آباد و زراعتی میرسیم، شاید همین تضاد عجیب طبیعت الهام‌بخش شعرا و ادبای این دیاربوده باشد. نیشابور که آرامگاه حکیم عمرخیام در آن واقع است. شهریست پرازگل با باغ های میوه و درختان چنار و صنوبر. مشهد، شهر مقدسی است که در آن باغهای بسیار زیادی وجوددارد. ایرانی‌ها باایالت خراسان اهمیت‌زیادی‌میدهند ولی متاسفانه‌چشم‌طمع روسها بآن دوخته شده است و این امر ایران را نگران کرده است. بعضی از قدیمترین شهرهای ایران در خراسان قرار دارند که در اطراف آن حفاریهای باستان شناسی انجام شده‌است از جمله شهرهای دامغان و نیشابور که شهرت تاریخی دارند معادن مهم فیروزه ایران در نزدیکی نیشابور واقع است و هرساله از این معادن مقدار زیادی فیروزه استخراج میشودکه گرانبهاترین آنها بخزانه سلطنتی منتقل میگردد. مردم خراسان باستثنای جمعی از عشایر آن از نژاداصیل‌ایران‌هستندوعموما "از هوش و استعداد کافی برخوردار بوده و هنرمندند.

قسمت مهم و قابل توجهی از جمعیت ایران را، عشایر تشکیل میدهند. عدهٔ عشایر ایران بطور کامل معلوم‌نیست ولی حدس زده‌میشود که شمارهٔ آنها بالغ بر یک‌میلیون نفر گردد. عشایر ایران با آنکه اقامتگاه ثابتی ندارند ولی در کوچها و نقل مکان آنها نظم و ترتیب کاملی‌وجود دارد. همانطوریکه اشراف انگلستان عادت دارند تابستانها به املاک و دهات‌خودبروند و زمستانها را در شهرها بمانند، عشایر ایران هم زمستانها در کلبه های گلی و محقری در جلگه‌ها بسر میبرند و تابستانها را به کوهستانها کوچ میکنند ودر چادرهائی که از پشم بز میبافند زندگی‌میکنند. اما مقر زمستانی و تابستانی هر عشیره‌ای ثابت و مشخص است و بهیچوجه جای یکدیگر را درکوچ‌های تابستانی و زمستانی‌اشغال نمی‌نمایند.

در اینجا باید خاطرنشان کردکه در آب‌وهوائی نظیر ایران، این‌زندگی‌عشایری و در هوای آزاد خالی از لطف‌و جذابیت نیست. من خودم در طول مأموریت در ایران، هر تابستان چند هفته را در چادری میان عشایر زندگی کرده‌ام و متوجه‌محاسن زندگی سادهٔ آنها شده‌ام. انسان در میان عشایر آزادی مطلق را احساس میکند، خود را محصور میان دیوارهای سنگی و آجری شهر نمی‌بیند، آسمان را در بالای سر و کوه‌ها را در کنار خود مشاهده‌میکند سکوت و آرامش بی‌مانندی درهمه‌جا حکمفرماست و تنها صداهائی که بگوش میرسد، عوعوی سگ‌چوپان از فاصله دور، زمزمه جویبارهای‌کوهستان، غرش رعددرآسمان،

صدای خنده دختران عشایر که از چادری به چادر دیگر میروند و بالاخره صدای کودکانی که جلوی سیاه چادر خود مشغول بازی هستند ، میباشد .

این عشایر در زندگی خود صرفه‌جوئی زیادی میکنند و آنچه که از فروش کره ، پنیر ، گوشت و پشم گوسفندان خود بدست میآورند ، زندگی آنها را تامین کرده و پس‌اندازی هم برایشان باقی‌میماند که با این پس انداز زینت‌آلات طلا برای خانواده‌ٔخود خریداری می‌نمایند و بهمین علت زنان عشایر غالبا " طلاآلات زیادی دارند و من کمتر زنی رامیان عشایر دیده‌ام که گردن‌بند یا دستبند طلا نداشته‌باشد . درتماسی که با این چادرنشینان پیدا کردم و صحبت هائی که با آنهانمودم اطلاعاتی از وضع زندگی عشایری بدست‌آوردم آنها از ماموران مالیات‌شکایت‌داشتند . میگفتند که مأموران وصول ماهی‌یکبار برای بازرسی به چادرها آمده و گوسفندان و احشام هر خانواده را شمارش میکنند و از هر گوسفند وبزی هرماهه چهارشاهی[۱] مالیات میگیرند و بدین ترتیب مالیات سالانه‌ای که عشایربابت هر گوسفند یا بز خود باید بپردازند در حدود چهل درصد قیمت آن حیوانات میشودآنهم به شرطی که بتوانند گوسفند خود را در بازار به قیمت اصلی خود بفروشند وخریدار برای‌آن پیداشود . خانها و روٴسای عشایر هم از افراد قبیله خود مقداری‌ازدرآمدآنها را میگیرند و بعلاوه حاکم هرمنطقه نیز بعناوین مختلف‌وبهانه‌های‌گوناگون از عشایر پول مطالبه میکند وآنها را هروقت که‌لازم شد برای خدمت سربازی میبرد . نباید فراموش‌کرد که افراد عشایر در ارتش ایران سوارکاران ورزیده‌ای بوده و جنگجویان دلیری بشمار میروند . ولی با تمام این احوال ، وضع عشایر ایران خوبست و درآمد آنها بحدیست که بجرئت میتوان گفت که هیچ طبقه‌ای در ایران رفاه آنها را در زندگی ندارند . دولت ایران قراردادی با روسیه منعقد کرده است که بموجب آن چهل هزار نفر از عشایر شاهسون‌که اقامتگاه آنها در ایران و مرز روسیه‌است . تابستانها بآنطرف رود ارس کوچ‌کرده و احشام خود را در مراتع جنوبی قفقازیه بچرانند .

درحالیکه‌آداب و رسوم عشایر ایران کم‌وبیش بیکدیگر شباهت‌دارد ، نژاد آنهابکلی مختلف بوده وٴاز تیره‌های گوناگونی هستند و تنها وجه‌اشتراک آنها مسلمان بودنشان است . عشایر ایران را بطور کلی بدو دسته میتوان تقسیم کرد : یکی عشایرآریانژاد و ایرانی که به لهجه‌های مختلف زبان سانسکریت صحبت میکنند . و دیگری عشایر ترک‌یا تورانی‌نژاد که از اعقاب تاتارهائی هستند که با چنگیز و تیمور بایران آمده‌اند . عشایر آریائی نژاد در تمام نقاط ایران زندگی میکنند . درحالیکه عشایر ترک‌نژاد که یک سوم کل عشایر ایران را تشکیل میدهند ، بیشتر در شمال آن کشور از مرزهای غربی تا شرقی بسر

---

(۱) هر بیست شاهی معادل یک قران یا یک ریال بود (مترجم) .

میبرند . در حال حاضر مهمترین عشایر ایران ایل قاجار است که آغامحمدخان سر سلسله قاجاریه و اصولا " خاندان سلطنتی قاجار از این ایل هستند . ایل قاجار هنوز هم مانند سایر عشایر بزندگی ایلیاتی خود ادامه‌میدهند ولی جمعی از این ایل و مخصوصا " روءسای آنها ، بخاطر آنکه گفته‌نشود خانوادهٔ سلطنتی در اصل گوسفندچران بوده‌اند ، زندگی ایلیاتی و عشایری خود را رها کرده و در شهرها سکونت اختیار کرده‌اند رئیس و ایلخانی قاجار نیز شخصا " در تهران زندگی کرده و از مزایای خاصی استفاده می‌نماید . او برای افراد ایل خود حقوق خاصی برتر از دیگران قائل است و درست مانند آنکه در یک چادر ایلیاتی نشسته و بکار افراد ایل خود رسیدگی میکند حالا هم درتهران دعواها و مراجعات قاجارها را شنیده و دربارهٔ آنها حکم صادرمینماید . یکی از اتباع امریکا درتهران بامردی از ایل قاجار بر سر رهن یک ملک اختلاف پیداکرده بود و من بنابر وظیفه خود هرقدر سعی کردم این احتلاف را برطرف کنم موفق نشدم زیرا ایلخانی قاجارازآن مرد قجر به سختی طرفداری میکرد .

عشایر شمالی ایران غالبا " ــ باستثناء ترکمن‌ها ــ افرادی آرامش طلب هستند که از حمله بدیگران خودداری میکنند ولی عشایر جنوبی ایران عموما " ستیزه‌جو و در موقع لزوم راهزن بوده و زیاد هم از شاه و قانون اطاعت نمی‌نمایند . مهمترین این عشایر ، لرها و بختیاریها هستند که جمعیت آنها بالغ بر پانصد هزار نفر میشود و سه چهارم آنهارا بختیاریها تشکیل‌میدهند . آخرین رئیس بختیاریها که ایلخانی نامیده میشد در "چغاخور" زندگی میکرد . او در این بخش خانه‌ای وسیع و قصرمانند برای خود ساخته بود و مبل و اثاث گرانبهائی برای آن فراهم کرده و قسمتی ازآنرا حتی از اروپا وارد نموده بود و خلاصه یک نوع زندگی برای خود ترتیب داده بود که با زندگی اتباعش‌که درسیاه چادرهای بافته شده از پشم بز زندگی میکردند اختلاف بسیار فاحشی داشت .ایلخانی عادت داشت که هر روز صبح قبل از ناشتائی قرصی را میخورد که او را از ابتلای به بیماریها محافظت میکرد ، این قرص را معمرین بختیاری از گیاهانی که در کوه‌های آن منطقه بطور وحشی میروئیدند تهیه میکردند و واقعا " هم اثر شفابخش و معجزه‌آمیزی داشت ولی این قرص نتوانست ایلخانی را از سرنوشت شومی که در انتظار او بود نجات دهد . ایلخانی مدتها بود که از گوشه و کنار و خارج اسلحه میخرید و افراد عشایر خودرا هم جمع‌آوری کرده بود ، بدرستی معلوم نبود که چه خیالاتی را در سر می‌پروراند ولی شایع بود که میخواهد دست به شورش و یاغیگری و یا قیام بزند و یا حداقل ادعای استقلال کرده و از پرداخت مالیات بدولت خودداری کند . این خبرها جسته و گریخته بگوش شاه‌وحاکم مقتدر اصفهان یعنی شاهزاده **ظل‌السلطان** میرسید و با توجه به رشادت و جنگجوئی افراد ایل بختیاری این‌اخبار نگران کننده بود زیرا امکان داشت که بدنبال آن شورشهائی در نقاط دیگر کشور هم روی

دهد و این آشوبها و بی‌نظمی‌ها غیر از دردسرهائی که برای دولت فراهم میکند موجب آن شود که دولت روسیه که در پی بهانه‌جوئی میگردد و مترصد حمله‌بایران است در این گیر و دار مداخله کرده و قسمتی از خاک ایران اشغال نماید. شاهزاده **ظل‌السلطان** که یارای جنگ و زد و خورد و رویاروئی با ایلخانی را نداشت تصمیم گرفت غائله را از راه دیگری ختم نماید و از در حیله و نیرنگ وارد شود. شاهزاده از ایلخانی دعوت کرد که باصفهان بیاید و چند روزی‌را میهمان او باشد. **ایلخانی** هم بدون آنکه متوجه دام گردد روانه



شاهزاده ظل‌السلطان حاکم اصفهان

اصفهان شد و **ظل السلطان** برخلاف اصول جوانمردی و میهمانداری، محرمانه دستور داد که در اصفهان بر سر ایلخانی ریخته و او را بقتل رساندند. ایل بختیاری از شنیدن خبر قتل ایلخانی و توطئهٔ **ظل‌السلطان** برآشفت ولی چون این‌ایل رهبری نداشت عکس‌العملی نتوانست نشان دهد و انتقام را بفرصت مناسبی درآینده واگذار کرد. در آنموقع شاهزاده

ظل‌السلطان را بخاطر آنکه برخلاف جوانمردی رفتار کرده و میهمان خود را کشته است مورد سرزنش و شماتت قرار دادند ولی حقیقت آنست که **ظل‌السلطان** شاید مستحق اینهمه سرزنش نباشد ، زیرا **ظل‌السلطان** به تنهائی قدرت آنرا نداشته که تصمیم به قتل **ایلخانی** بگیرد و اینکار بدون تردید بدستور شخص شاه به ملاحظات سیاسی انجام گرفته است و به علاوه اگر با این خدعه و نیرنگ **ایلخانی** را از بین نمیبرد ، کار به خونریزی‌های بیشتری میکشد . گذشته از همهٔ اینها خود **ایلخانی** هم با اطلاع از سوابق **ظل‌السلطان** و خصوصیات او و بعلاوه با توجه به نقشه‌هائی که برای تجهیز افراد بختیاری طرح کرده بود ، بی‌احتیاطی بزرگی کرده بود که دعوت را پذیرفته و باصفهان رفته بوده است .

بختیاریها از نظر پاره‌ای آداب و رسوم شبیه سرخپوستان امریکا هستند ، آنها پس‌از تولد نوزادشان اسامی حیوانات مانند گرگ ، شیر و ببر بآنها میدهند و گاهی اوقات نام دومی هم برای این قبیل کودکان انتخاب می‌نمایند آنها مردمانی رشید و شجاع ودر عین حال مکار و انتقام‌جو هستند . یک خارجی با گرفتن اجازه از رئیس ایل میتواند در میان ایل بگردش پرداخته و چند روزی هم با آنها بسر برد . در این موارد معمولا" رئیس ایل یک یا چند نفر از افراد خود را مأمور محافظت از آنها و اموالشان میکند . ولی افراد این ایل فوق‌العاده حیله‌گر بوده و کاری را که بخواهند بدون آنکه اثری و رد پائی از خود به جای گذارند انجام میدهند . یکی از دوستان اروپائی من حکایت میکرد که در بازدید از ایل بختیاری شبی در چادر خود نشسته بود و کلیه اسباب و اثاث را هم برای اینکه مورد دستبرد قرار نگیرد دور خود جمع کرده بود ، در ساعات اولیه شب که سر و صدائی بگوش نمیرسید ناگهان او متوجه شد چیزی مانند مار بداخل چادرش میخزد و با کمال تعجب مشاهده‌کرد که دست یک انسان است که وارد چادر شده تا چیزی را برباید فورا" چوبدستی خود را بالا برد و بشدت روی آن دست زد و بلافاصله از چادر خارج شد ولی کوچکترین اثری از صاحب دست مشاهده نکرد . شبی یکی از ماموران وصول مالیات در چادر خود نشسته بود و داشت به حسابهای پولهائی که گرفته است رسیدگی میکرد و ضمنا" مراقب بود که مورد دستبرد قرار نگیرد ، وی بطرف چراغ خم شد تا نوشته‌های دفتر خود را بهتر بخواند اما وقتی دوباره خواست راست نشسته و به پشتی خود تکیه دهد از پشتی خبری نبود و بر زمین غلطید . پشتی با پولهای مالیات بسرقت رفت و هرگز اثری از آن بدست نیامد !

قبل از آنکه بفصل مربوط به نژادها و تیروهای مختلف جمعیت ایران پایان دهیم بد نیست کمی هم دربارهٔ افغانی‌هائی که بایران پناهنده‌شده و مرکز ستاد خود را درتهران قرار داده‌اند ، صحبت کنیم . با آنکه عدهٔ این افغانها زیاد نیست ، معذالک درتهران جلب توجه همه را نموده‌اند زیرا دسته‌هائی از آنها سوار بر اسب با طبل و شیپور از خیابانها

گذشته و برای تمرین بخارج شهر میروند. آنها چهره‌هائی سبزه و گندمگون و چشمانی کاملا" سیاه دارند و خیلی پرحرف بنظر میرسند، ابروهای آنها پرپشت، ریش هایشان سیاه، بینی‌هایشان سربالا، دستها و پاهایشان کوچک ولی قوی و نیرومند است عمامه‌ای رنگارنگ دور سرشان پیچیده‌اند که یک سرعمامه روی شانه چپ آنها سرازیر شده‌است. شالی روی کت گشاد خود بسته‌اند و خنجرها و تپانچه‌هائی که در جنگ با انگلیسها به غنیمت گرفته‌اند در کمر دارند.

عده‌ای، افغانها و دسته‌ای از هندیها را از اعقاب یهودیان میدانند ولی این ادعا را نمیتوان صحیح دانست زیرا افغانها همه‌مسلمانند و پیرو مذهب تسنن میباشند و خیلی هم در دین و مذهب خود متعصب میباشند. کلمه "افغان" بمعنای داد و فریاد است و ظاهرا" باین مناسبت به این اقوام اطلاق شده است که آنها بخاطر اسارت خود بدست اجنبی ها سالهای متمادی سوگواری‌میکرده‌اند وواقعا "جای تاسف است که‌هنوز هم مسئله افغانستان حل نشده و تکلیف این مردم روشن نگردیده است. افغانها سعی میکنند زندگی عشایری خود را حفظ کنند، آنها به تیره‌های زیادی تقسیم شده‌اند و هریک برای برتری خود مبارزه می‌نمایند. مهمترین‌تیرهٔ افغانها "بأروک زائی "و "سادوزائی" است که **عبدالرحمن**، امیر کنونی افغانستان از طایفهٔ "سادوزائی" میباشد.

روابط‌ایران‌وافغانستان دربیشتراوقات صمیمی و خوب بوده است، مرز میان این دو سرزمین کاملا" مشخص نیست، ایران بارها از این مرز گذشته‌ومدتها قسمتی از افغانستان را تحت اشغال و تصرف خود داشته‌است در سال **۱۸۵۲** یک ارتش از ایران، هرات را محاصره‌کرده و این شهر را تصرف‌نمود. در اوایل قرن هجدهم یکی از امراء افغانستان بنام محمود، بایران حمله‌ور شد، سلاطین صفوی را شکست‌داد و مدت چندسال در ایران حکومت کرد. محمود افغان از روی جهالت و تعصب قسمت عمدهٔ آثار هنری شهر اصفهان را خراب‌کرد عدهٔ زیادی ازمردم‌آن‌و مخصوصا "طبقه هنرمند را از دم تیغ گذراند و بلائی بر سر ایران آورد که هنوز این کشور نتوانسته است از آثار این هجوم وحشتناک وخرابی‌ها، خود را نجات دهد. **نادرشاه** افاغنه راازایران بیرون‌کرد ولی ازآن ببعد امراء افغانستان با یکدیگر مشغول مبارزه و ستیزه جوئی شدند و هرکدام سعی میکردند حمایت ایران را نسبت به خود جلب نمایند و با کمک شاه ایران بر امراء دیگر پیروز شوند.

معروفست‌که **فتحعلیشاه** روزی‌از یکی از امراء افغانستان پرسیده بود: "چطور است که تیغهٔ شمشیرهای ما منحنی و تیغهٔ شمشیرهای شما صاف و راست است؟

و آن امیرجواب‌داده‌بود: "تیغهٔ شمشیرها معرف روحیه ما و شماست، تیغهٔ شمشیر ما راست است بخاطر آنکه ما بدون ملاحظه و مستقیم بهدف خود حمله میکنیم، درحالیکه شما ملاحظاتی را در کارهای خود دارید.

در مورد تفاوتهای ایران و افغانستان باید گفته شود که افغانها ازنظرفرهنگ و هوش بپای ایرانی‌ها نمیرسند ولی زبان هردو یکی است ، مردم قندهار افغانستان بزبان فارسی درست مانند اهالی تهران صحبت میکنند .

درزمان**فتحعلیشاه** اختلافات و کشمکش‌های اقوام افغانستان باوج خود رسید . طرفین برای جلب کمک و حمایت**فتحعلیشاه**نمایندگانی بایران‌فرستادند وامیرطایفه "باروک‌زائی" که خود را در خطر میدید شخصا" با عده‌ای از اتباعش بایران آمد و در تحت حمایت **فتحعلیشاه** قرار گرفت و امیدوار بود که روزی با کمک او **به رقیب**خود حمله‌ور شود اما نمایندگان‌طایفه "سادوزائی "هم درتهران‌بیکارننشستند و با دسیسه و تحریکات و هدایائی که بدرباریان دادند موفق شدند **فتحعلیشاه**را متقاعد کنند تا دست از پشتیبانی "باروک زائی "ها بردارد . امیر طایفهٔ باروک زائی در این هنگام در تهران بود و در قصر قاجار زندگی میکرد و از طرف شاه پذیرائی میشد . **فتحعلیشاه**با نیرنگ‌ها و افسونهای نمایندگان "سادوزائی" عدم پشتیبانی خود را از امیر "باروک زائی" بدین‌ترتیب ظاهر کرد که روزی در حضور همه گفت : من فردا بشکار میروم و در غیاب من امیر باروک‌زائی دیگر میهمانم نیست" . این سخنان**فتحعلیشاه**اشاره مساعد و نشان دادن چراغ سبز به رقیبان آن امیر بود و روز بعد که‌شاه بقصد شکار از تهران خارج شد افاغنهٔ طایفه "سادوزائی" به قصرقاجار حمله‌ور شدند و امیر طایفه "باروک زائی" و اتباعش را از قصر بیرون کشیده و جلوی قصر با شمشیر آنها را قطعه قطعه کردند !

عدهٔ افغانی‌های مقیم تهران درحال‌حاضر زیاداست وبیشترآنها از اتباع "**ایوب‌خان**" یکی از امراء افغانستان هستند که فعلا" در تهران اقامت دارد . کار افغانها در تهران منحصر به توطئه و دسیسه علیه یکدیگر شده است .

علاوه‌براین عده افاغنه‌ای که با استفاده از حمایت **ناصرالدینشاه** ، در تهران زندگی میکنند ، عدهٔ نسبتا" کمی اروپائی هم در ایران اقامت دارند که در شهرهای مهم این کشور پراکنده شده‌اند ، البته عده‌ای از آنها ، اعضای سفارتخانه‌ها و کنسولگریها هستند . جمعی از کارکنان ایرانی سفارتخانه‌ها هم تبعیت کشورهای خارجی را پذیرفته و خودشان‌و افراد خانواده‌شان تبعهٔ خارجه شده‌اند و حساب این عده از اروپائی‌ها جداست . اتباع روسیه در ایران ازهمه‌کشورها بیشتر است ولی غالب آنها ارمنی‌های متولد ایران میباشند که‌تبعیت‌روسیه راپذیرفته‌اندتادررشت و تبریز و شهرهای دیگر شمالی با حمایت یک دولت خارجی تجارت و کسب‌کنند . عدهٔ خارجیان مقیم تهران غیر از ترکها و افغانها درحدود سیصد نفر است این عده از کلیه کشورهای اروپائی بوده و چندنفری هم امریکائی میان آنها وجود دارد . بسیاری از آنها کارمندان کمپانی تلگراف هند و اروپ هستند و عده‌ای هم‌در استخدام دولت ایران بوده و بعنوان مستشار در ارتش و **دارالفنون** و بعنوان معلم موزیک

و عملیات نظامی کار میکنند و بالاخره چند نفری هم از این خارجیان، کسانی هستند که بعلت سوابق سوء از کشور خود فرار کرده و حالا در ایران درجستجوی خوشبختی و زندگی تازه‌ای میباشند. در تهران چند تجارتخانه اروپائی و یک هتل خارجی وجود دارد که یک نفر فرانسوی آنرا اداره میکند و محل مناسبی برای اقامت جهانگردانی است که نمیتوانند در کاروانسرا زندگی کنند و در این هتل از غذاهای فرانسوی هم استفاده می‌نمایند. اروپائی‌های مقیم تهران زندگی جداگانه‌ای بین خودشان دارند و با ایرانی‌ها معاشرت نمیکنند. فقط گاهی اوقات رجال مهم و درباریان به میهمانی‌های سفارتخانه‌ها دعوت میشوند. در میان کلیه خارجیان مقیم تهران حسادت، دسیسه و توطئه هم وجود دارد که گاهی اوقات به نتایج ناگوار و افتضاح آمیزی ختم میشود ولی افراد خوب و قابل معاشرت هم بین آنها زیاد است.

رویهمرفته اکنون هفت سفارت خارجی در تهران وجود دارد که بترتیب تاریخ تاسیس عبارتنداز: سفارت روس، سفارت انگلیس، سفارت عثمانی، سفارت فرانسه، سفارت اتریش وهنگری، سفارت امریکا و سفارت آلمان نمایندگی سیاسی عثمانی در ایران سمت سفیر کبیری دارد و بهمین جهت مقدم بر سایر هیئتهای نمایندگی است.

روابط سیاسی و دیپلماسی ایران و امریکا براساس عهدنامه‌ایست که میان دو کشور منعقد شده است این عهدنامه طی مذاکراتی میان **فرخ خان امین الملک** و **"کارول سپنس"** سفرای سابق ایران و امریکا در استانبول تنظیم شده و در زمان ریاست جمهوری **"بوکانان"** بامضا رسید. در طرح این عهدنامه از قرارداد ترکمانچای که در اوایل قرن نوزدهم میان ایران و روسیه منعقد شده است استفاده شده و در حقیقت عهدنامه ترکمانچای الگوئی برای قراردادهائی گردیده‌است که بعد از آن بمنظور استقرار روابط سیاسی با کشورهای مختلف انعقادیافته‌است. مهمترین مواد این قرارداد درمورد چگونگی حفظ و حمایت حقوق اتباع امریکا در ایران است و طبق این مواد کلیه دعاوی میان اتباع امریکا واتباع ایران باید در محاکم عادی مطابق قوانین ایران رسیدگی شده‌ولی نماینده رسمی دولت امریکا هم‌بایستی در این جلسه رسیدگی شرکت داشته و بر حسن اجرای قوانین نظارت داشته باشد. در عمل، این کار بدین ترتیب انجام میشود که اگر دعاوی مهم و بزرگ باشد، در جلسه‌ای با حضور وزیر خارجه ایران و وزیر مختار امریکا مطرح میگردد و اگر دعاوی کوچک باشد در جلسه‌ای که با حضورمعاونین آنها تشکیل‌میشود موردرسیدگی قرار میگیرد. این در حقیقت بهترین راهی است که برای رسیدگی بدعاوی انتخاب شده ولی التبه از نظر سفارت امریکا مشکلاتی دارد که مربوط به بعد مسافت‌میان سفارت و واشنگتن است که اگر سفارت بخواهدکمک و راهنمائی از وزارت خارجه امریکا، در مورد دعاوی مطروحه بخواهد امکان پذیر نیست و همه مسئولیتها را شخص وزیرمختار باید بعهده‌بگیرد. اما دعاوی میان اتباع امریکا و اتباع

کشورهای دیگر خارجه‌در ایران ، مطابق قوانین موجود می‌بایستی در کنسولگری کشور متبوع مدعی علیه رسیدگی‌شود و بدین منظور هرسفارتخانه‌ای مقررات خاصی را برای حل وفصل دعاوی وضع کرده است و سفارت امریکا در تهران هم احتیاج به چنین مقرراتی داشت که من در این مورد از مقررات سفارت امریکا در استانبول استفاده کرده و با کمی تغییر و تبدیل برحسب شرایط حاکم بر ایران ، آنرا به تصویب وزارت خارجه امریکا رساندم .

روی‌همرفته وظایف سفارت در ایران سخت‌ودشوار و درعین‌حال یکنواخت‌است قبل از تاسیس سفارت حفظ منافع امریکا در ایران بعهدهٔ سفارت انگلستان درتهران بود ولی در این اواخرکارهای مربوط به امریکا آنقدر متراکم شده بود که دولت انگلستان به امریکا اعلام کرد که دیگر نمیتواند اقدامی در حفظ منافع امریکا بنماید و بهتر است که امریکا فکر دیگری برای خود بکند و امریکا ناچار شد که با انعقاد یک قرارداد ، تصمیمی برای تاسیس سفارت در تهران اتخاذ نماید و این واقعا " ننگ‌آور بود که دولت امریکا تا اینموقع در کشوری‌به اهمیت ایران نمایندگی سیاسی نداشت و بفکر این کار نیفتاده بود .

قسمت عمدهٔ وظایف سفارت‌مربوط با موردیپلماتیک است وکارهای کنسولی سفارت‌زیاد نیست مگرآنکه‌در آینده بازرگانان امریکائی متوجه اهمیت ایران شده و برای ایجاد روابط بازرگانی بتهران مسافرت‌نمایند و من فکر میکنم که تا حدودی موٴسسات تجارتی امریکا به اهمیت مناسبات بازرگانی ایران پی برده و برای ایجاد این روابط قدم‌هائی برداشته‌اند .

فصل هفتم

شرایط خدمت در ایران

یکی‌از رسوم و مقررات جاری در مورد مستخدمین ایرانی ــ اعم ازمستخدمین‌دولتی یا خصوصی ــ "مداخل" است. کلمهٔ "مداخل" که میان مستخدمین شایع است عبارت‌از چند درصدیست که بعضی از آنها روی قیمت کالاهائی که برای ارباب خود خریداری میکنند کشیده و بجیب خود میریزند. در اینجا ممکن است تصورشود این حق مستخدمین است‌که‌بابت‌خدمتی که میکنند استفاده‌ای هم ببرند و درهمه‌جای دنیا وضع همینطوراست ولی باید گفته شود که موضوع بر سر حقوق و درآمد مستخدمین ایرانی نیست زیرا آنها حقوق و دستمزدی طبق آنچه که توافق کرده‌اند میگیرند و این مداخل را علاوه بر حقوق و طبق دلخواه خود از خرید کالا به جیب میزنند. مشکل دیگری‌که در این مورد مخصوصا" برای خارجی‌ها پیش میآید اینست که گاهی مستخدمین ایرانی "مداخل" خود را از دو دو طریق برداشت میکنند یعنی از یک طرف جنس متوسط و بدی را بجای جنس‌خوب و اعلا میخرند و بجای آن عرضه میکنندو ازطرف دیگر و در عین حال قیمت آن جنس‌اعلا را هم گرانتر از آنچه که خریداری کرده‌اند بحساب میآورند. در این مورد تنها کاری‌که ارباب و آقای خانه میتواند بکند اینست که صورت حساب مستخدمین را تعدیل کرده و قسمتی از آنرا به مستخدم ندهدو بدین ترتیب مداخل او را کمی تقلیل دهد که در این موارد مستخدمین، زیاد هم اعتراض نمیکنند.

بعضی از مستخدمین ایرانی بقدری طمع کار هستند که بهیچ تدبیری نمیتوان جلوی آنها را گرفت و برای آنکه مداخل بیشتری داشته باشند دائما "در فکر ابتکارات تازه‌ای هستند و مثل اینست که آنها شب تا صبح بیدارند که چه راههای تازه‌ای برای فریب دادن ارباب‌خودمیتوانند پیدا کنند. در سفارت امریکا آشپزی داشتیم که از این قبیل

بود ، روزی او آمد و گفت یک بوقلمون ارزان پیدا کرده است که میتواند از یک دهاتی خریداری کند ، این بوقلمون البته کوچک و جوجه است ولی قیمتش هم خیلی ارزانست و بعد پرسید که بوقلمون را بخرد یا نه . جواب ما مثبت بود و شب پرنده‌ای را در دیس میز شام دیدیم که خیلی کوچک بود و وقتی کمی از گوشت آنرا خوردیم معلوم شد که یک جوجه خروس‌است که آشپز آنرا بجای بوقلمون بما عرضه‌کرده‌وپول اضافه آنرا بجیب ریخته‌است .

در یک فرصت دیگر این آشپز ناقلا کاری کرد که منجر به زد و خورد و کتک‌کاری میان او و سایر مستخدمین شد . در آنموقع یک بیماری دامی در ایران شایع شده بود که چون مقررات بهداشتی و دامپزشکی وجود نداشت خطرناک بنظر میرسید و بهمین جهت من دستور اکید دادم که بهیچوجه گوشت گاو یا گوسفند را برای غذا خریداری نکنند و آنرا به صورت بیفتک ، راگو یا سوپ و غذاهای دیگر سر میز نیاورند ولی چون گوشت گوسفند وگاو فراوان و ارزان بود باز آشپز آنرا خریداری کرده و غذا درست میکرد و میآورد و چند بار که ما متوجه شدیم غذا را دست نزده پس فرستادیم و پول گوشت را هم بعنوان جریمه باو ندادیم اما آشپز بازهم دست بردار نبود و با آنکه ضرر و زیان هم دیده بود ، این کار را تکرارمیکرد ، تا آنکه یکروز غذای ما گوشت خوک پخته‌بود و روز بعد آشپز بقیه گوشت خوک را آبگوشت کرده و به مستخدمین و همکاران خود بجای آبگوشت گوسفند داد ، مستخدمین ما همه مسلمان بوده و گوشت خوک را حرام میدانستند و چند ساعت بعد از خوردن غذا آنها متوجه حقه آشپز شدند و کتک مفصلی به‌اوزدند بعد هم همگی دواهای قی‌آور خوردند که غذا را بالابیاورند وبحمام‌رفتند و خود را شستند تا از گوشت خوک خود را پاک کنند . همین آشپز هفته‌ای یکی دوبار بعنوان اینکه زن و بچه‌اش مریض‌هستند از ما مرخصی میگرفت و شام و ناهار را درست نکرده ، میرفت و یکروز یکی از سفراکه بدیدن من آمده بود گفت روز قبل آشپز شما به سفارت ما آمده بود و چون میهمانی داشتیم به آشپز ما کمک کرد و معلوم شد هر بار که او مرخصی میگرفته برای کمک به آشپزهای سفارتهای دیگر میرفته و از آنها پول اضافی میگرفته است .

البته باید گفته شود که همه مستخدمین ایرانی اینطور نیستند و در هر خانه بزرگی فقط یکی از نوکرها و احتمالا "پیشکارخانه ورئیس این مستخدمین که "ناظر" نامیده میشود ممکن است در فکر زیاد حساب کردن و نادرستی باشد و بطور کلی مستخدمین ایرانی همه آداب دان ، ملاحظه‌کار و خوش جنس بوده ، از زیر کار شانه خالی نمیکنند و بعضی ازآنها به ارباب و کارفرمای خود فوق‌العاده وفادارند و پاک هم هستند . خارجیان مقیم ایران معمولا" به مستخدمین خود دستمزد بیشتری از اشراف ایرانی می‌پردازند و از نوکران و مستخدمین خود میخواهند که بطور شبانه‌روزی کار کنند و از منزل خارج نشوند ولی چون آنها غالبا" ازدواج کرده و زن و بچه دارند کمتر این شرط را می‌پذیرند و گاهی اوقات به

ناچار نوکرها شب‌ها به نوبت کشیک داده و هر چند شب یکبار به خانه خود میروند.

قسمت مهمی از هر خانه اعیانی را در ایران سر طویله آن تشکیل میدهد که خدمهٔ مخصوص بخود دارد و ادارهٔ آنهم خود مشکل بزرگی است در ایران ــ باستثناء تهران و چند شهر بزرگ ــ تنها وسیله مسافرت اسب است و چون اسب سواری و مسافرت با اسب هم تشریفات خاصی دارد و محتاج به عده‌ای همراه و نوکر و خدمه است بناچار هرخانه اعیانی باید دارای چندین اسب باشد که خوشبختانه در ایران زیاد است و قیمت آنهم گران نیست. نگهداری این اسبها و وسایل آنها هم یک عده خدمه مخصوص میخواهد که‌هر خانه اعیانی به نسبت شان و مقام آقای آن خانه تعدادی از آنها را در استخدام دارد. رئیس این خدمه اصطبل "میرآخور" نامیده میشود او مسئولیت نگهداری اسب‌ها و خرید



یک‌دسته لوطی (عنتری) که در کوچه و خیابان مردم را سرگرم میکنند

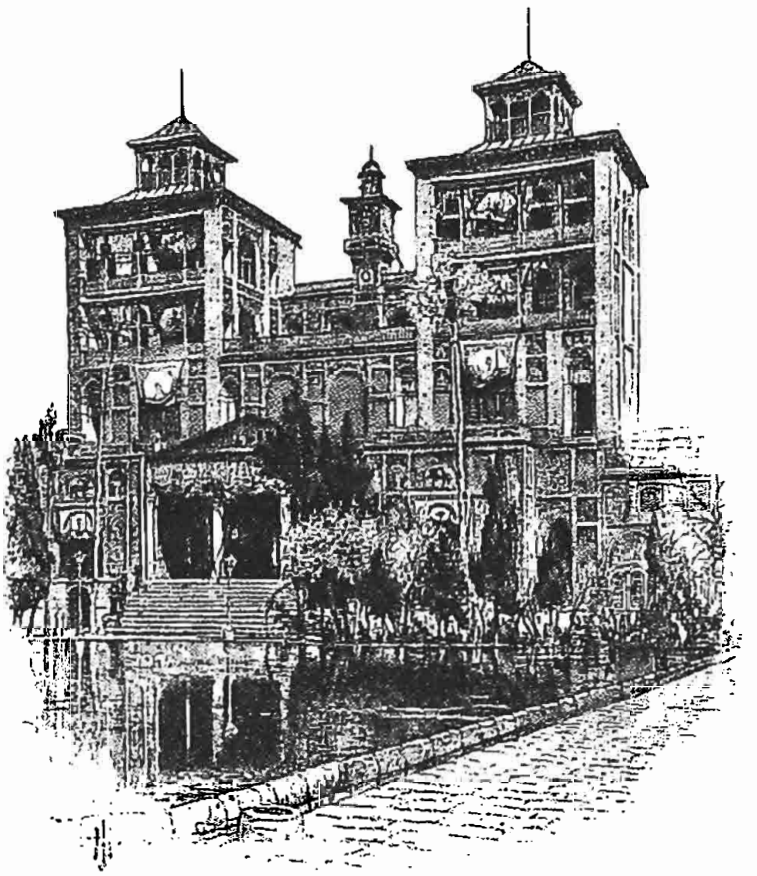
علوفه و علیق و وسایل دیگر آنها را بعهده دارد . از جمله کسانی که زیر دست او کار میکنند یکی "جلودار" است که سوار بر اسب جلوی ارباب خود حرکت کرده و راه را درکوچه و بازار برای او باز می‌کند اعیان و اشراف مهم معمولا" چند نفر "جلودار" دارند که موقع حرکت جلوی آنها سواری میکنند . مستخدمین دیگر طویله "مهتر"ها هستند که نگهداری و تیمار کردن اسبها بعهده آنهاست و هر مهتر چند شاگرد هم دارد که باو کمک میکنند . مهترها روی سکوی بزرگی در طویله بسر میبرند و اجازه دارند که عده‌ای مرغ وخروس هم در طویله نگهداری نمایند . همچنین امکان دارد که یک یا چند خوک و گراز وحشی را نیز در طویله داشته باشند . ایرانی‌ها گوشت خوک و گراز را حرام دانسته و نمیخورند ولی عقیده دارند که نگهداشتن خوک و گراز در طویله شگون دارد و این حیوانات بطرز مرموزی اسبها را زیر نفوذ خود قرار داده و رام میکنند و بهمین جهت از دیدن یک یا چند خوک در طویله ایرانی‌ها نباید تعجب کرد . در تهران یکی از دوستان خوک بزرگی را بمن هدیه کرد و آنرا در طویله خود جای دادم ، این حیوان مدتی در آنجا بود تا آنکه با لگد سخت یک اسب از پای درآمد . یکی از دوستان خارجی هم مانند من خوک جوانی را در طویله‌اش داشت و این خوک چنان رام شده‌بود که وقتی آن‌شخص سوار بر اسب از طویله خارج‌میشد خوک‌مانند یک سگ عقب اسب حرکت میکرد روزی که او برای شکار رفته و خوک را همراه برده بود به دسته‌ای گراز وحشی برخورد و خوک که‌همجنسان‌خود را دید طویله‌و غذای راحت آنرا رها کرده و بدنبال گرازها فرارکرد و رفت .

اسبهائی که در طویله‌های تهران برای سواری نگاهداری میشود از جنس نر بوده‌و کمتر میان آنها مادیان‌دیده‌میشود ولی باهمه‌این‌احوال ، اسبها برخلاف اسبهای امریکائی سرکش نبوده و کمتر اتفاق افتاده که رم کرده و حادثه‌ای بیافرینند ، اسبهای‌ایرانی عموما" رام و دوست داشتنی‌هستندو علت آنهم بعقیدهٔ من تماس زیادتر آنها با مهترهاست که دائما" اسبها را خوراک داده و تیمار میکنند و بهمین جهت یک رشته مودت و دوستی میان آنها و انسان موجود است .

ایرانی‌ها زین و یراق و جل سنگینی برای اسب‌های خود درست میکنند و حتی در تابستان‌هم برخلاف خارجی‌ها که اسبها را لخت‌میکنند آنها جل‌های اسبها راکم نمیکنند . بهرحال بعقیدهٔ من ایرانی‌ها در نگهداری و تربیت اسب ، استادی زیادی ازخود نشان میدهند و با آنکه خارجی‌ها تجربه و ممارست آنها را درپرورش اسب ناچیز می‌شمارند ولی باید اعتراف کرد که ایرانی‌ها در اینکار از اروپائی‌ها خیلی جلوتر هستند زیرا چند هزار سال است که با اسب سر و کار دارند و از آن استفاده میکنند . در اصطبل‌های ایران برای اسبها آخور مخصوص درست نمیکنند ، بلکه اسبها کنار دیوار ایستاده و علوفه خود را از روی زمین میخورند . زمستانها درهای طویله را می‌بندند که هوای آن گرم شود و تابستانها

غالبا " آخور اسبها را در هوای آزاد و زیر سایهٔ درختان قرار داده و همانجا به اسبها غذا میدهند و شبها این حیوانات روی زمین خوابیده و استراحت میکنند .

در ایران رسم است کسانی که از مجازات میخواهند فرارکنند به سر طویله‌های اعیان و اشراف پناهنده میشوند و اصطبل‌ها در ایران یک نوع "بست" و تحصن گاه بشمار میروند سرطویله شاه و شاهزادگان بست مطمئن‌تریست ولی بطور کلی همه اصطبل‌ها اعم ازآنکه متعلق بهر کس باشند پناهگاه فراریان از مجازات محسوب میشوند و تا موقعی که در آنجا هستند کسی نمیتواند مزاحم‌آنهاشود ،این پناهندگان معمولا "نزدیک اسب سواری صاحب اصطبل میخوابند و صاحب طویله موظف است که وسایل خوراک و راحتی پناهنده را فراهم نماید . بدرستی معلوم نیست که این رسم از کی و بچه مناسبت در ایران معمول شده است ولی ظاهرا" باید مربوط بآداب و رسوم عشایر و چادرنشینان باشد و از میان عشایربه شهرنشینان سرایت کرده است .



قصر شمس‌العمارهٔ تهران که هنوز در خیابان ناصرخسرو بحال خود باقی است

جای تاسف است که این مصونیتی که سر طویله‌ها دارند شامل صاحب آنها از تعرض خدمهٔ اصطبل‌ها نمیشود! زیرا غالب کارکنان این طویله‌ها سعی دارند بعناوین مختلف ارباب و صاحب طویله‌را سرکیسه کنند. این عده در مرحله اول مطالبه دستمزد بیشتری کرده و علوفه و علیق خریداری برای اسبها را گرانتر از قیمت اصلی بحساب میآورند ودر مرحله دوم از علیق اسبها برداشته و بآنها خوراک کافی نمیدهند که در نتیجه حیوانات لاغر میشوند. در این موارد معمولا" صاحب طویله وقتی لاغری اسبها را حس‌کرد درصدد برمیآید که خودش در علوفه‌دادن باسبها نظارت‌کند ولی مهترها حقه‌دیگری بکار میبرند، بدین معنی که کف آخورها را سوراخ میکنند و علوفه و علیق اسبها را که جلوی چشم ارباب در آخورها ریختند، مقداری از این علیق در سوراخ ها فرورفته و اسبها نمیتوانند بخورند و شب هنگام که در طویله بسته میشود، مهترها سر فرصت علیق‌ها را از سوراخ‌ها خارج کرده و از بالای دیوار طویله به کوچه پرتاب میکنند که رفیق و همدست آنها برمیدارد. بعضی اوقات مهترها، شبها دوستان خود را به طویله میآورند که در آنجا بخوابند یا از تازه‌واردان به شهر پولی‌گرفته و بآنها جای خواب میدهند که غالبا" در بین آنها ممکن است افراد ناباب و خطرناکی باشند که شب بخانه صاحب طویله دستبرد بزنند. خوب به خاطر دارم که یکشب بعدازشام که میخواستم استراحت‌کنم، یکی ازنوکران که روابط خوبی با مهتر طویله نداشت نزد من آمد و گفت بهتر است یکبار دیگر گردشی در خانه و طویله کرده و همه قسمت‌ها را مجددا" سرکشی نمایم ــ من هرشب عادت داشتم که قبل از خواب بهمه جا سر میزدم که همه چیز مرتب باشد ــ با شنیدن حرف او بلافاصله باتفاق یکی‌از نوکران و دو نفر از سربازان محافظ سفارت بسرکشی خانه پرداخته و بطرف طویله رفتم ودر آنجا را ناگهان باز کردم، در نور کمرنگ چراغ نفتی چیز خاصی آنجا دیده‌نمیشد ولی از روزنه‌اطاق‌عقب‌طویله نور زیادتری بخارج می‌تابید و معلوم‌بود که خبرهائی هست بسرعت در آن اطاق را باز کردم و مهتر را با شش نفر مرد مسلح و شرور دیدم که نشسته‌اند و دارند قلیان دود میکنند. از دیدن من و سربازان آنقدر غافلگیر شدند که‌نمیدانستند چه بگویند دستور دادم- تا اسلحه آن شش نفر را گرفته و همه را شبانه از طویله خارج کردند.

مستخدمین ایرانی با آنکه عموما" افراد بدجنسی نیستند و همه خوش‌طینت و خوب هستند معذالک نمیدانم چرا با خودشان سازگار نیستند و در کمتر خانه‌ای است که این مستخدمین با یکدیگر دعوا و دادوفریاد نداشته‌باشند و صاحب و آقای خانه مرتب گرفتار این نزاع و بگو و مگوهای پایان ناپذیر است. گاهی هم مستخدمین دو خانه ــ که احیانا" صاحبان آنها با هم دشمنی داشته باشند ــ بجان یکدیگر میافتند و ماجراهائی برپامیکنند. اختلاف و نزاع مستخدمین یک خانه، معمولا" گاهی هم به نفع صاحب خانه تمام میشود زیرا نوکرها که با یکدیگر بد هستند مراقب رفتار همکاران خود میشوند و کوچکترین خلاف

آنها را باطلاع ارباب میرسانند ولی بهرحال دردسر بزرگی هم برای اوفراهم میکنند . من خودم از کشمکش و نزاع مستخدمین آنقدر ناراحت و عصبانی شدم که یکروز همه را احضار کرده و گفتم اگر بعد از این کوچکترین صدائی از کسی بلند شود ، همه را از خدمت اخراج میکنم . این کشمکش ها گاهی هم بر اثر اختلافات مذهبی بوجود میآید مثلا" در میان مستخدمین سفارت یک نفر که اتفاقا" از او خیلی هم راضی بودیم علی‌اللهی بود و دیگران باین خاطر او را مرتب اذیت و آزار میکردند .

در اینجا بعنوان مثال یکی از حوادثی راکه مولود همین ستیزه‌جوئی مستخدمین است شرح میدهم . این حادثه در تابستان سالی که در محل ییلاقی سفارت درجعفرآباد بودیم روی داد . بطوریکه قبلا" شرح دادم باغ محل ییلاقی سفارت کنار رودخانه‌ای قرار داشت و آنطرف رودخانه در همسایگی ما باغ دیگری بود متعلق به مادر **ظل‌السلطان** پسر ارشد **ناصرالدینشاه** و در حقیقت رودخانه این دو باغ را از یکدیگر جدا میکرد . روزی مادر ظل‌السلطان از شهر ، بباغ ییلاقی خود آمد که چند هفته‌ای درآنجا بماند با این خانم که همسر ناصرالدینشاه محسوب میشد در حدود صد نفر نوکر و مستخدم و فراش آمده بودند که اغلب آنها از لوطی‌ها و اشرار بشمار میرفتند و چون نوکر مادرظل‌السلطان بودند غرور خاصی توام با زورگوئی داشتند . یکروز عصر چند نفر از این نوکران از رودخانه گذشته‌و بباغ سفارت آمدند و درآنجا مزاحم همسر مهتر من شدند و قصد دست درازی باورا داشتند . مهتر نوکران سفارت را به کمک طلبید و نزاع شدیدی‌میان‌آنها شروع شد و چون عدهٔ نوکران مادر ظل‌السلطان زیادتر بود ، کتک مفصلی به نوکران من زدند و جمعی از آنها فرارکردند و چند نفری هم سخت مجروح‌شدند . یکی از نوکران‌سفارت دو دندان خود را از دست داد ، دومی یک انگشتش قطع شد و نفر سومی دستش شکست ، من دیدم ماجرا خطرناکست و باید اقدام فوری شود ، بلافاصله منشی سفارت را بوزارت خارجه فرستادم و پیغام دادم که بین نوکران نزاع وخونریزی‌شده و اگر اقدام فوری و جدی معمول نگردد امکان دارد که این واقعه تکرار شده و مبدل به یک واقعهٔ‌تأسف بارتری گردد . وزیر خارجه در آنموقع در حضور شاه بود و کارمندان وزارت خارجه مراتب را باطلاع اوو به استحضارشاه‌رساندندوزیرخارجه باکسب دستورات موٴکد فورا "بمنزل‌خود که درهمسایگی باغ ما در **ظل‌السلطان** بود آمد و بلافاصله در همانموقع که در حدود ساعت ده شب بود از مستخدمین مادر ظل‌السلطان شروع به تحقیق کرد و سه نفر از آنها را مسئول تشخیص‌داد در همان نیمه شب در زیر نور چند مشعل‌آنها را به شلاق بستند و شلاق مفصلی در جلوی همه‌مستخدمین‌بآنهازدند .روز بعد مادر ظل‌السلطان پیامی برای من فرستاده و از واقعه‌ای که روی داده بود اظهار تاسف و عذرخواهی کرد . نتیجه این شد که تا آخر فصل تابستان دیگر زد و خورد و کشمکش میان مستخدمین او و سفارت روی نداد .

واقعه دیگری از این قبیل که نتایج وخیم‌تری داشت در تابستان همانسال در جعفرآباد روی داد، بدین معنی که یکی از روزها مستخدم مترجم سفارت با پیرمردی از اهالی جعفرآباد بر سر یک موضوع بی‌اهمیت مشاجره و بعد نزاع کرد و یک دندهٔ آن پیرمرد را شکست ولی معلوم نشد بوسیله چه کسی شایع شد که پیرمرد بر اثر آن ضربه کشته شده است، نوکر مترجم سفارت که از جان خود بیمناک بود فرار کرد، اقوام و خویشان پیر مرد که او را مرده‌می‌پنداشتندبه‌کوچه‌وخیابان ریخته و اهالی جعفرآباد را بکمک طلبیدند و آنها هم که سخت بهیجان آمده و عصبانی شده بودند بطرف خانه مترجم سفارت هجوم بردند تا مستخدم و ارباب او را بخاطر کشته شدن پیرمرد بقتل برسانند. مترجم سفارت که مردی اروپائی و مسیحی بود و بهمین‌جهت مورد بغض اهالی متعصب جعفرآباد قرار داشت، از در عقب منزل خود فرار کرد و بخانه یکی از معاونین وزارت خارجه که در آن حدود بود پناهنده شد. مردم بدنبال او بطرف خانه معاون وزارت خارجه حمله‌ور شدند و فریاد میکشیدند که باید مترجم را تسلیم آنها کنند و تهدید می‌نمودندکه اگر از تسلیم وی خودداری شودو او را فراری دهند بطرف سفارت امریکا حمله‌ور خواهند شد مردم در این موقع فوق‌العاده عصبانی و خشمناک بودند و فکر نمیکردند که مقصر واقعی نوکر مترجم است نه خود او و وزیر خارجه که منزلش در آن نزدیکی بود با عجله قاصدی را نزدمن فرستاد و پیغام داد که وضع خطرناکست و باید فورا" گارد مسلح سفارت را مجهز کرده و آمادهٔ دفاع در مقابل حمله مردم باشم ولی این، کار آسانی نبود زیرا باغ سفارت وسیع بود و امکان داشت که آنها از هر نقطه‌ای وارد سفارت شوند. بهرحال چاره‌ای نبود من به گارد(۱) سفارت که مرکب از ۱۵ نفر سرباز بود دستور دادم تفنگهای خود را پر کنند و آنها را در نقاط مختلف‌و مهم باغ گماشتم تا در صورت حمله، در مقابل اهالی جعفرآباد مقاومت کنند و بعد چند تپانچه و تفنگی را که با خود از امریکا آورده بودم پر کردم و به مستخدمین دادم که آماده دفاع باشند و آنها هم از حق نباید گذشت که در این دقایق خطرناک فرارنکردند و در کنار ما باقی ماندند. جمعیت عصبانی مردم بطرف سفارت حرکت کرده و به در سفارت نزدیک میشدند، همه این وقایع در فاصله ده میلی پایتخت روی میداد ولی در آنجا نیرو و قوائی نبود که بتواند جلوی مهاجمان را بگیرد و تا میخواستند از شهر کمک بفرستند مردم کار خود را کرده‌بودند، وضع خیلی خطرناک‌بود

---

(۱) طبق توصیه دولت ایران، کلیه سفارتخانه‌های خارجی‌در ایران‌گاردمحافظی ازسربازان ساخلوی‌تهران برای‌خود تشکیل داده بودندکه از آنها در موارد لزوم محافظت نماید. عدهٔ‌گارد سفارت روس چهل نفر و عدهٔ گارد سفارت امریکا در زمستان سیزده ودر تابستان ۱۵ نفر بود.

ولی یکمرتبه‌سیل‌جمعیت‌متوقف‌شد ، علت هم این بودکه‌ازیک طرف وزیر خارجه ریش‌سفیدها را خواسته بود و بآنها نتایج وخیم این کار را گوشزد کرده بود و از طرف دیگر طبیبی که من برای معاینه پیرمرد بمنزل او فرستاده بودم خارج شده و بمردم اطمینان داده بود که او نمرده است و فقط یک دنده‌اش شکسته است . مردم که‌کمی خشمشان فروکش‌کرده بود بار دیگر با هم مشورت کرده و این بار بوسیله کدخدای جعفرآباد تقاضای جدید خود را به اطلاع‌رساندند ،طبق‌این‌تقاضا مسئول این واقعه را که نوکر مترجم سفارت بود می‌بایستی ما تحویل آنها دهیم که مجازات شود . در این میان نوکر مترجم هم بباغ سفارت آمده و در گوشه‌ای مخفی شده‌بود من تقاضای آنها را پذیرفتم زیرا این نوکر را گناهکار و مستحق مجازات میدانستم و او بود که به پیرمرد حمله‌کرده واین غائله را برپانموده‌بود ولی وقتی کسانی را فرستادم که او را گرفته و تحویل مردم دهند نوکر حیله‌گر اظهار داشت که او به سفارت امریکا پناهنده شده‌است و کسی نمیتواند بزور از اینجا بیرونش‌کند ، بناچار کسانی را فرستادم با مردم صحبت کردند و بآنها اطمینان دادم که بعدا "ترتیب مجازات این مرد داده خواهد شد ، چند روزی که گذشت و حال پیرمرد رو به بهبود گذاشته شد ،با دادن پولی اختلاف مردم جعفرآباد را با نوکر مترجم خاتمه دادم . نوکر توانست آزادانه از سفارت خارج شود ولی دستور دادم که مترجم سفارت او را از خدمت خود بیرون کند .

نظیر این واقعه با شدت و حدت بیشتری کمی قبل از ورود من به تهران‌روی‌داده بود شرح واقعه از این قرار است که روزی مرد فقیری که شاید مریض‌هم بوده‌است بخانه‌یک انگلیسی مقیم تهران بنام "**نلسون**" مراجعه کرده و تقاضای پول و کمک میکند . **نلسون** جواب رد میدهد و آن مرد فقیر اصرار میکند و بالاخره **نلسون** عصبانی شده و به نوکران خود دستور میدهد که آن مرد فقیر را زده و از خانه بیرون بیندازند . کشمکشی میان آنها روی میدهد و مرد فقیر جلوی در خانه آن انگلیسی نقش بر زمین میشود و میمیرد . علت مرگ او بدرستی معلوم نبوده و شاید بر اثر یک حمله قلبی ناگهانی و شاید هم بر اثر کتک کاری بوده است . بهرحال چند نفر ازلوطی‌های محل راه افتاده‌و مردم را خبرکردندکه‌یک سگ‌انگلیسی مرد فقیری‌را باکتک‌کشته‌است ، مردم عصبانی و ناراحت شده و بطور دستجمعی بطرف خانه **نلسون** حمله‌ور شدند ، مقاومت فایده‌ای نداشت ، در خانه را شکستند و وارد آن شدند ، تمام شیشه‌های پنجره و مبل و اثاث خانه را شکسته و بهم ریختند و **نلسون** و همسرش ر آنقدر کتک زدند که بحال مرگ روی زمین افتادند و مستخدمین **نلسون** هم از ترس جان خود فرار کردند . این وقایع و نظایر آن هشداری برای اروپائیهای مقیم تهران است که مراقب رفتارخودبامردم باشند و کاری‌نکنند که موجب تحریک آنها شوند و نتایج وخیمی ببار آید .

خانه‌های اعیانی و اشرافی تهران فقط مشتمل بر افراد خانواده و مستخدمین نیست

بلکه خانواده‌های مستخدمین نیز زیر پوشش آنها قرار دارد ، مستخدمین ایرانی برخلاف اروپا در هرسنی ازدواج‌کرده و تشکیل خانواده میدهند ، نوجوان شانزده‌ساله‌ای را مشاهده میکنید که زن و یک یا دو بچه دارد و اگر سن او بالا برود بطور معمول دو یا سه همسر پیدا میکند و بدین ترتیب صاحب یا رئیس خانواری که مثلا "۱۵ نفر مستخدم دارد در حدود ۸۰ تا ۱۰۰ نفر را زیر پوشش خود دارد ، سفارتخانه‌های خارجی هم عین این وضع را دارند و غیر از سرپرستی مستخدمین ، سرپرستی خانواده‌های آنها را هم باید بعهده بگیرند و در حقیقت هر خانه اعیانی و یا سفارتخانه تشکیل یک مجتمع را میدهد در این مجتمع همه افراد چشمشان به صاحب و آقای خانه دوخته شده است و از او توقعات زیادی دارند ، هر گاه مستخدمی ازدواج کند ــ این امر بسیار اتفاق میافتد ــ انتظار دارد که آقای خانه هدیه‌ای برای عروسی باو بدهد ، همسر او هم متوقع است که خانم خانه برایش هدیه‌ای بفرستد . اگر صاحب بچه شوند توقع هدیه دیگری دارند ، درصورتیکه مریض شوند باید آقای خانه توصیه‌نامه‌ای به یک پزشک آشنا بنویسد که آنها را معالجه کند و بدین ترتیب آقای خانه مسئولیت های سنگینی بر دوش داشته و در حکم رئیس یک قبیله و عشیره است ، هر روزه مسائلی مربوط به مستخدمین باو مراجعه میشود که باید آنها را حل‌وفصل کند و ضمن گرفتاریهای روزمره اشکالات کار مستخدمین و خانواده آنها را برطرف نماید . برای خارجی‌های مقیم تهران این وظایف بیشتر دشوار است ولی چاره‌ای جز انجام آنها ندارند . یکی از دردسرهای بزرگ تقدیم هدایا بمناسبت های مختلف است . هدیه را که فرستادند ، پس از کمی باید انتظار دریافت هدیه‌ای برابر آنرا از طرف مقابل داشته باشند . مبادلهٔ این هدایا از رسوم مورد توجه و مهم ایرانیان است و اگر یک خارجی به این رسم آشنا نبوده و یا بآن بی‌اعتنائی کند در محافل و مجامع راه پیدا نکرده و در نتیجه نفوذ خود را از دست میدهد . در محافل اعیان و اشراف رسم است که وقتی کسی هدیه‌ای برایش میرسد باید هدیه‌ای معادل آن یا بیشتر از آن بصورت پول نقد برای هدیه دهنده بفرستد و اگر پولی که او بصورت سکه طلا و نقره میدهد کمتر باشد به حیثیت خود لطمه زده است .

داستان جالب دیگر که باورکردنی بنظر نمیرسد اینست که بیشتر اعیان و اشراف ، حقوق و دستمزد مستخدمین خود را بطور اقساطی از طریق همین ارسال هدایا میپردازند . بدین معنی که آنها بمناسبت های مختلف هدایائی بوسیله یکی از مستخدمین خود برای فردی از دوستانشان میفرستند . هدیه گیرنده علاوه بر هدیه‌ای که بعدا "بطور متقابل برای دوست خود ارسال میدارد . مبلغی هم بطور انعام به مستخدمی که هدیه آورده است میدهد و مستخدم این انعام را بجای حقوقی که از ارباب باید دریافت کند می‌پذیرد . مقدار این انعام بستگی به شان هدیه فرستنده دارد و بدین ترتیب اعیان و اشراف و مقامات بالا هر چندوقت یکبار هدایائی برای مقامات زیردست خود میفرستند و بدینوسیله آنها را وادار

میکنند که حقوق مستخدمینشان را پرداخت نمایند . از این قرار فرستادن هدایا در حقیقت به نفع مقامات بالا تمام میشود زیرا مقامات زیردست آنها زیادند و با فرستادن هدایای کوچک حقوق کلیه مستخدمین خود را از محل انعام های آنها تامین میکنند . حقوقی که شاه ایران به کارمندان عالیرتبه و صاحب منصبان خود میدهد بهیچوجه تکافوی زندگی پر از تجمل و خانه باصطلاح گل و گشاد آنها را با گروه زیادی نوکر و کلفت نمیکند و این مقامات برای تامین زندگی خود و اندوختن ثروت از همین سیستم هدایا درسطحی وسیعتر استفاده می‌نمایند . بدین‌معنی که مثلا " یک وزیر ، پست یا مقامی را که به یک نفر واگذار میکند ، بمنزله‌هدیه‌ای‌قلمداد میکند که باو میدهد و درنتیجه‌آن شخص‌می‌بایستی مبلغی پول نقد مثلا " چند بشقاب پر از سکه طلا (اشرفی) ــ بطور متقابل بآن وزیر بدهد . در حقیقت پست ها و مقام‌ها را خرید و فروش میکنند ، بدون آنکه چنین اسمی روی آن گذاشته باشند و بعنوان هدیه متقابل صورت حق بجانب بآن میدهند و بهمین ترتیب کسی که بابت گرفتن آن پست پول‌و باجی داده‌است آن پول را بمقدار زیادتر از هین طریق از زیر دستان خود دریافت میکند .

شاه‌هم هروقت‌بخواهد یکی از درباریان و یا صاحب منصبان عالیرتبه خود را مورد لطف قرار داده و پولی باو برساند این کار را با اضافه‌کردن حقوق او انجام نمیدهد . بلکه وی را مأمور رساندن "خلعت" به یکی از افراد مورد نظر خود میکند . "خلعت" لباس یا لباده‌ایست که شاه بافرادی که بخواهد آنها را مورد مرحمت قرار دهد میبخشد و آنها با افتخار زیاد این لباس را پوشیده و بهمه میگویند که مورد توجه واقع شده‌اند . اما خلعتی که شاه بوسیلهٔ‌درباریان و مقامات عالیرتبه خود میفرستد معمولا "برای کسانی است که مدتها در انتظار این خلعت بوده‌اند و حاضرند که درمقابل این خلعت پول زیادی بدهند ، وقتی آن شخص ثروتمند خلعت شاه را دریافت کرد ، اولا " پولی قابل توجه به کسی که خلعت را آورده است میدهد و بعد هم پیشکشی با ارزشی که غالبا " سکه‌های‌زیاد طلاست بحضور شاه تقدیم میکند و در حقیقت هم شاه پولدار میشود ، هم آن مقامی که خلعت را برده و داده است و ضمنا " کسی هم که مفتخر به گرفتن خلعت شده است سراپا غرق در غرور و شادی میشود . البته‌شخص‌اخیرهم پولهائی را که داده است بعناوین مختلف‌ازرعایا وزیردستان خود میگیرد و از جیب خود چیزی مایه نمی‌گذارد . سیستم هدیه‌وخلعت ، خاص‌ایران است و در جای دیگر وجود ندارد و معلوم نیست که آیا این سیستم را میتوان در کشورهای اروپا و امریکا اجرا کرد ؟

شخص شاه از سیستم خرید و فروش پست‌ها بیش از همه سود میبرد و قسمت مهمی‌از درآمد خزانه او از وجوهی‌بدست میآید که بابت واگذاری پست های مهم بافراد ، دریافت میکند .البته در دادن پست‌ها ومقامات ، فقط پول در نظر گرفته نمیشود ، بلکه صلاح کشور

و شخصیت افراد هم مورد توجه قرار میگیرد . مثلا" پست‌نخست‌وزیری‌یا صدارت عظمی را بهرکسی که پول بیشتری بدهد واگذار نمیکنند ، بلکه اول سه یا چهار نفر اشخاصی‌راکه صلاحیت اشغال این پست را داشته‌باشند در نظرمیگیرند و از بین این چند نفر ، هرکدام پول بیشتری دادند صاحب آن مقام میشوند . برخلاف آنچه که عده‌ای ممکن است تصور کنند پست‌هائی که باین ترتیب یعنی با دادن پول و پیشکش واگذار میشود دائمی نیست ، کسانی که مقامات مهم را بدست میآورند اگر رضایت خاطر شاه را بتوانند با دادن مقرری مرتب فراهم کنند در پست خود باقی می‌مانند وگرنه پس از مدت کوتاهی باید کار خود را بدیگری واگذار نمایند . وزیر خارجه اسبق ایران مدت ۳۶ سال برای دولت خدمت کرده بود و بیست سال از این مدت را عهده‌دار پست وزارت امور خارجه بود . صدراعظم کنونی ایران از پانزده سالگی وارد خدمت شاه شده است . پدر او هم خزانه‌دار شاه بود و خودش اینک در حدود شصت سال است که سابقه خدمت دارد . اینهم یک سیستم خاصی است که بحث در اطراف آن قابل تعمق ودقت است . در کشور ما (امریکا) که به سازمان و تشکیلات مرتب آن می‌بالیم ، مقامات خرید و فروش نمیشود ،اما پست‌ها به نسبت لیاقت و صلاحیت اشخاص هم واگذار نمیشود . غالبا" افراد صمیمی و کاردان و با تجربه را ناچار می‌کنند از خدمت کناره گیری نمایند و یا آنها را زیردست اشخاص نالایق و بی‌صلاحیتی می‌گمارندکه در انتخابات به رئیس جمهوری کمک کرده و برای موفقیت او تلاش‌نموده‌اند . آیا این سیستم هم خود یک نوع رشوه‌گیری بشمار نمیرود ؟

علیرغم فساد و رشوه‌خواری سیاسی که قرون متمادی‌درایران حکمفرما بوده‌است . این کشور بطور حیرت آوری توانسته است در حدود سه هزار سال‌خود را سر پا نگاهدارد و هنوز هم اثری از اضمحلال در آن هویدا نیست . درحالیکه در کشوری مانند انگلستان که بقول خودشان یک حکومت و رژیم لیبرال دارند ، باآنکه‌کمتر‌ازهزار سال‌از عمر رژیمشان نمیگذرد آثار فتور و فساد وزوال در آن پیدا شده است . در کشور خود ما نیز آثار فساد سیاسی بحدی ظاهر شده‌است که موجب نگرانی همه گردیده و عقلاءقوم را عقیده‌برآنست‌که هرچه زودتر باید اصلاحات تند و شدیدی در اساس رژیم بعمل آید . گفته‌میشودکه‌درایران وطن‌پرستی وجود ندارد . و رجال و مقامات مهم کشور آنقدر که در فکر ثروت و املاک و نفع خودشان هستند اصلا" به مصلحت مملکت نمی‌اندیشند ، ممکن است این موضوع صحیح باشد ولی آیا حس‌وطن‌پرستی در کسانی که تلاش میکنند در کشور ما (امریکا) خودرا به مجلس سنا و یا مجلس نمایندگان و گنکره واردکنند وجوددارد ؟ و آیا غالب از سناتورهاواعضای‌مجلس نمایندگان بیشتر به منافع خود فکر نمیکنند و آیا بفکر سایر مردم هستند ؟

در هرحال وضع چنین است ، شاید بتوان پذیرفت که سیستم‌سیاسی ما در یک سطح بالاتری از ایران باشدزیرا ــ درحالیکه‌نتایج رضایت‌بخشی ازآن بدست نیامده ــ در راه

وصول به یک ایده‌آل و هدف عالی تنظیم شده‌است.

ما، در امریکا یک سیاست نسبتا" ثابتی در کارها داریم و شخصیت‌ها و افرادی هستند که باین سیاست موءمن و معتقدند ولی در ایران نه چنین سیاستی وجود دارد و نه چنان رجالی پیدا میشوند و این خلاء سیاسی‌سیاسی وفقدان موجب شده‌است که رجال ایران از تقوی و فضیلت انسانی بیش از امریکائی‌ها فاصله داشته‌باشند. بعبارت دیگر در امریکا عشق و ایمانی در پاره‌ای افراد وجود دارد که در ایران اثری از آن نیست و در نتیجه وضعی بوجود آمده که اروپائی‌ها و امریکائی‌ها که خودسراپا نقص‌هستند ازایرانی‌ها انتقاد نمایند. وضع خاص ایران هم معلول‌خصوصیات‌سیاسی‌است که‌در شرق حکمفرماست، رجالی که خود را برده و بنده سلاطین و حکام جابر میدانند و یک لحظه هم بخاطرشان نمیرسد که انسانی آزاد هستند، چگونه ممکن‌است‌به‌تقوی‌وفضیلت معتقد و پایبند باشند. وضع روسیه نیز مشابه ایران است و با آنکه این کشور اروپائی‌است معذالک رجال‌آن‌که‌خود را برده‌ٔ تزار روسیه میدانند هرگز عشق و علاقه و ایمان ملل دیگر را ندارند و نمیتوانند باصول سیاسی خاصی موءمن باشند. در حقیقت در این مورد تفاوتی میان‌ملل‌شرق وغرب نیست و در هرکشور که مردم آن آزاد نباشند و خود را برده‌ٔ سلاطین و حکام تصورکنند وضع بهمین منوال است و این رجال هرگز بخاطرشان نمیرسد که نباید اینطور دربست در اختیار یک حکومت مطلقه باشند و معنای تقوی و فضیلت انسانی را درست نمیدانند.

تفاوت فاحش میان روحیه رجال ایرانی و خارجی را با شرح‌دو یا سه‌واقعه‌ای که‌شاهد آن بوده‌ایم، شاید بهتر بتوانم‌بیان کنم. میهماندار یعنی کسی که از طرف شاه مأمور پذیرائی نمایندگان خارجی بود. و در مرز باستقبال من آمده و تا تهران مرا همراهی‌کرد، از رجال عالیرتبه و مهم ایران بشمار میرفت. او چندین سال در اروپا بسر برده و زبان فرانسه را با روانی و فصاحت صحبت میکرد و شخصیت متین و باوقاری بود. در وهله اول که شخص با او برخورد میکرد یک جنتلمن واقعی‌را درمقابل‌خودمییافت‌و تردیدی نداشت که اگر هدیه‌ای بخاطر میهمانداری و میهمان‌نوازی باو داده‌شود ــ با توجه باینکه از طرف شاه مأموریت این میهمانداری را داشته‌است ــ عصبانی شده و آن هدیه را پس خواهد فرستاد. ولی من در عمل مشاهده کردم که اینطور نیست و وقتی بتهران رسیدیم با ترس و دلهره تصمیم گرفتم هدیه‌ای بخاطر زحماتی که متحمل شده‌است باو بدهم و یک زین‌و برگ گرانبهای اسب را که با خود از امریکا آورده‌بودم برایش‌فرستادم. میهماندار، هدیه را بدون تردید و تامل پذیرفت ولی زین اسب را پس از یکروز برگرداند و پیغام فرستاد که این زین مستعمل است و او خجالت میکشد چنین هدیه‌ای را بدوستان خود نشان دهد و این هدیه در شأن سفیر امریکا نیست. من از آنجائیکه میدانستم زین‌اسب‌کهنه‌و مستعمل نیست و میهماندار باین علت آنراپس‌فرستاده که در انتظار هدیه گرانبهاتری بوده است

دوباره زین‌را برایش ارسال داشتم و پیغام دادم که هدیه‌رامعمولا "پس از پذیرفتن مسترد نمیکنند بلکه از هدیه‌دهنده تشکر هم می‌کنند و او هم باید هدیه را قبول نماید . و این بار میهماندار تسلیم شد و از این هدیه تشکر زیاد هم کرد .

واقعه دیگری را که در اینجا میخواهم شرح دهم در تبریز روی داده و مربوط به یکی از مقامات عالیرتبه و مهم آن شهر است ، این شخصیت ایرانی با یک جنتلمن انگلیسی مقیم تبریز کارش به مشاجره کشید و او را دروغگو و کذاب خواند ، آن مرد انگلیسی که با روحیه ایرانی‌ها آشنائی نداشت یادداشتی برای مقام ایرانی فرستاد که یا از اوپوزش‌و معذرت بخواهد و یا آنکه خود را برای مبارزهٔ تن‌بتن و دوئل آماده‌کند . شخصیت ایرانی مرد ترسو و جبونی نبود ــ اصولا " ایرانی‌ها مردمانی جسور و شجاع هستند و کمتر آدم ترسوئی میان آنها پیدا میشود ــ ولی اینکه جان خود را باید بخطر اندازد ، بخاطراینکه به یک نفردروغگو گفته‌است برایش تعجب‌آور بود و قابل هضم بشمارنمیرفت‌و بهمین‌جهت گفت :

ــ دوئل کنم ؟ برای چه دوئل کنم ؟ من فقط باو دروغگو گفته‌ام و حالا میخواهد که من با وی بجنگم ، هرگز از این مسخره‌تر چیزی نشنیده‌ام !

کسی که یادداشت‌آن‌مرد انگلیسی را آورده‌بود جواب داد : "بهر حال او میخواهد که با شما دوئل کند و از اینکار گریزی نیست زیرا هرگز نباید به یک جنتلمن انگلیسی دروغگو گفته شود .

رجل ایرانی دوباره گفت : ــ ولی من نمیخواهم با او دوئل کنم .

ــ پس‌در اینصورت باید از او معذرت و پوزش بخواهید .

ــ معذرت ؟ مقصودتان از معذرت چیست ؟

ــ مقصود اینست که شما اتهام خود را پس بگیرید و بگوئید متاسف هستید که او را دروغگو نامیده‌اید .

شخص ایرانی با تعجب گفت : " همین ؟ بسیار خوب من معذرت‌میخواهم ، پوزش میخواهم که باو دروغگو گفته‌ام . من خودم و پدر و جدم دروغگو هستیم . . . کافی شد ؟ آیا چیز دیگری هم او میخواهد ؟

بار دیگر به بحث در بارهٔ مستخدمین بازمیگردیم و از مسئله‌جدیدی‌که‌مشکل بزرگی برای ایران شده‌است صحبت میکنیم . **"گزنفون"** در فصلی از کتاب خود که دربارهٔ‌دیدار یکی از اشراف و محترمین ایرانی از یونان است می‌نویسد :

" . . . . او که از اشراف و اعیان ایران بود چنانکه رسم و عادت ایران است با عدهٔ زیادی از مستخدمین خود وارد شد . . . " این رسم و عادت یعنی داشتن مستخدمین‌زیاد پس‌از هزار سال هنوز در ایران از بین نرفته است و در خانه هریک از اعیان حتی درجه

دوم و درجه سوم ایران عدهٔ زیادی نوکر و مستحدم دیده‌میشود ، علل این امر در وهلهٔ اول اینست که نیروی کار در ایران ارزانست و با پول کم میتوان نوکر استخدام‌کرد ،وعلت دیگر آنست که مستخدمین ایرانی عادت ندارند بیش از یک کار را انجام دهندو اینهم شاید بخاطر ضعف وسستی است که درآب و هوای گرمی نظیر ایران ، بانسان دست میدهد ، و بالاخره انگیزه مهمتر استخدام نوکران‌زیاد ، تشخص‌است یعنی هرکس که نوکران‌بیشتری داشته‌باشد اهمیت و تشخص زیادتری دارد . بسیاری از نوکران اعیان و اشراف فقط باین خاطر استخدام شده‌اند که عدهٔ خدمه‌زیادتر شود و وقتی آن شخص از منزل‌خارج میگردد نوکران بیشتری در معیت او حرکت کنند . این قبیل نوکران بیکار حقوقی از ارباب خود دریافت نمی‌کنند و بجای دستمزد فقط از این مزایااستفاده‌می‌نمایندکه‌خود و خانواده‌شان تحت‌حمایت ارباب قرار میگیرند و این خود در کشوری مانند ایران اهمیت زیادی دارد ، این نوکرها دلشان خوش‌است که غذای خود و خانواده‌شان را از سفرهٔ گشادهٔ ارباب بر میدارند ، سفره‌ای که برای هر تازه‌وارد ناشناسی هم باز است ، ضمنا " این نوکران گاهی ممکن است از انعامی که از دیگران میگیرند یا مداخلی که از خریدها بدست میآورند پولی نصیبشان شود .

شاه و شاهزادگان درجه اول عدهٔ نوکرانشان از چند هزار تجاوز میکند و صدراعظم یا نخست وزیر که پس از شاه اول شخص‌کشور محسوب میشود بالغ بر سه هزار نوکر دارد! و از این عده خیلی‌ها از کودکی در خانه او خدمت کرده و بزرگ شده‌اند . اعیان‌و اشراف دیگر نیز هریک بتفاوت از ۵۰ تا ۲۰۰ نفر نوکر دارند ، البته دستگاه و خانه‌های اعیان و رجال ایران آنقدر گل و گشاد و وسیع است که احتیاج بعده‌ای از این نوکرها هست ولی در میان آنها خیلی هم بیکارند و واقعا " در کشوری که حداکثر نه میلیون‌نفر جمعیت‌دارد جای تأسف است که چگونه نیروی انسانی بهدر میرود . این توده انبوه مستخدمین بدون آنکه چیزی تولید کنند تمام منابع مالی کشور را می‌بلعند .

خرید و فروش برده مدت طولانی است که درایران‌منسوخ‌شده ،این‌امرپس‌از نخستین مسافرت شاه بخارج و بر اثر فشار سفارتخانه‌های‌خارجی‌صورت‌گرفت . خرید زنان‌ودختران برای حرمسراها هنوز ادامه دارد ولی چون این‌زنان بصورت‌شرعی‌یعنی عقد یا صیغه وارد حرمسرا میشوند نمیتوان ایرادی بآن گرفت . قسمت عمده‌ای از کشاورزان یا ساکنان دهات، رعیت و بعبارت دیگر نوعی بردهٔ ارباب بشمارمیروند ،آنهاباید‌در دهی که‌متولد شده‌اند بمانند و بدون‌اجازهٔ ارباب حق خروج از آنجا و مسافرت به نقاط دیگر را ندارند ، این وضع البته در کشورهای دیگر هم وجود دارد و کمتر کشوریست که درآن رعایا بتوانند ، بدون‌اجازهٔ‌ارباب و آزادانه بمسافرت‌بپردازند ولی برخلاف‌عدم‌اجازهٔ‌حرکت ، کشاورزان ایرانی تا موقعیکه بمنافع ارباب تخطی نکرده‌اند از آزادی فکر و بیان برخوردارند ، آنها

می‌توانند عقیدهٔ خود را در هر موردی اگر برخلاف حکومت و رژیم هم باشد ابراز دارند و این آزادی واقعا" جای تعجب است و شخص دچار حیرت میشود که چگونه‌آنها میتوانند هر چه در دل دارند بر زبان آورند ، شاید رمز بقای رژیم نیز همین باشد زیرا اگر مردم بتوانند ناراحتی‌های خود را برزبان آورند عقده دلشان خالی میشودواگر این‌آزادی‌بیان را نداشته‌باشد آنوقت است که خطر انفجار وجود دارد .

کشاورزان ایران ، مانند سایر کشورها مردمانی‌بیسواد و باصطلاح جاهل هستند ولی در عین‌حال خیلی باهوش و با استعدادند ، زنان آنهاهم از زنان‌کشاورزان‌کشورهای‌دیگر با هوشتر و با فهم‌تر هستند و من این موضوع را خودم شاهد بوده و هوش و فراست زنان دهاتی را بچشم دیده‌ام . کشاورزان ایرانی بعلت‌داشتن‌هوش و استعدادزیاد علاقه‌بسیاری به شعر و ادبیات دارند و در مواقع فراغت و پس از پایان کار روزانه غالبا" دور هم جمع شده و یک نفر برای آنها اشعاری از حافظ و فردوسی میخواند . دهاتی‌های ایران ، مالیات و عوارض خودرا بدون هیچگونه فشار و زوری میپردازند ، مردمان با هنر و با ذوقی‌هستند و هریک در یک کار هنری تخصص دارند ، اگر کم‌کار میکنند شاید بعلت سستی ناشی از گرمای زیاد هوا باشد و شاید هم بخاطر آنکه احتیاج به کار زیاد ندارند و مخصوصا" در نقاطی که آب کافی است با مختصری کار ، میتوانند نان خود را بدست‌آورند و در پاره‌ای موارد ، اگر هم کار بیشتری بکنند و محصول زیادتری بدست آورند بیهوده‌است زیرابعلت نبودن راه و عدم امکان حمل و نقل ، مازاد محصول خود را نمیتوانند بفروشند .

فصل هشتم

ناصرالدین شاه و خانواده سلطنتی

ناصرالدینشاه، فرمانروای کنونی ایران در سال ۱۸۴۸ بر تخت سلطنت نشسته‌است و در دوران نسبتا" طولانی سلطنت خود، قدرت زیادی در ادارهٔ امور مملکت و تمایلی به ترقیات و پیشرفتهای عصر حاضر جهان نشان داده‌است، او مردیست قوی‌الاراده و ضمنا" مطلع که بعلت موقعیت خاص خود و اشتباهاتی که در اوایل سلطنت و دوران جوانی کرده است، حالا درصدد جبران مافات و جلوگیری از خونریزیها و بیرحمی‌هائی که خاص سلاطین مشرق‌زمین و دوران جوانی خودش بوده، برآمده‌است. او چهارمین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه بشمار میرود که تقریبا" صدسال قبل بوسیله **آغامحمدخان** تاسیس گردید. موٴسس سلسلهٔ قاجاریه نبوغ نظامی و تشکیلاتی داشت و سه‌نفر از رقبای خود را از تخت سلطنت دورکرد که یکی از آنها **لطفعلی‌خان** نوادهٔ **کریم‌خان زند** بود. **آغامحمدخان** را در جوانی مقطوع‌النسل کرده‌بودند و بهمین جهت حالت روانی وجنون خونریزی پیدا کرده‌بود و تمام پیروزیها و سازماندهی‌های او در تاریخ تحت‌الشعاع خونریزیهایش قرارگرفت و از او بنام یکی از سفاکترین و بیرحم‌ترین سلاطین ایران نام برده‌میشود، برای من در تهران حکایت کردند که چگونه فرمان داد چشم‌های چندین هزار نفر از اهالی کرمان‌را درآورده و در مجموعه‌هائی ریخته و نزد او آورند. نظیر این واقعه را از زمان شاه کنونی ایران‌هم روایت میکنند که تصورنمیکنم درست باشد و این قبیل خونریزیها باین شدت در زمان ناصرالدینشاه وجود ندارد. **آغامحمدخان** با نبوغ سیاسی و نظامی‌خود مانع دست‌اندازی روسها بخاک ایران شد و اگر مدت دیگری زنده‌مانده‌بود، هرگز روسها فکر حمله مجدد بایران را هم در مخیله خود راه نمیدادند.



ناصرالدین‌شاه قاجار

دوران سلطنت **ناصرالدینشاه** ، صرف نظر از سالهای اخیر آن ، توام با حوادث تأسف‌آور و دردناکی بوده‌است که بدون شک حالا موجب پشیمانی و ناراحتی خودشاه هم شده‌است . در اوایل سلطنت **ناصرالدینشاه** بتحریک بدخواهان و ادار به تبعید **میرزاتقی‌خان** صدراعظم خود شد. **میرزاتقی‌خان** مرد دانشمند و باهوشی بود و کمر همت بسته بود فسادی را که قرون متمادی در سازمان اداری و سیاسی ایران حکمفرما بوده‌است ریشه‌کن نماید . درباریان و مقامات فاسد دستگاههای دولتی از اصلاحات **میرزاتقی‌خان** دچار وحشت و هراس شدند و **ناصرالدینشاه** را که در آنموقع جوانی خام بود اغواکردند که صدراعظم باتدبیر خود را از کار برکنار نماید همسر **میرزاتقی‌خان** که خواهر **ناصرالدینشاه** بود نگران جان شوهرش شد و در تبعید دائما" با شوهرش بود و دقیقه‌ای از او جدا نمیشد ولی این کوششها بیهوده بود . بزودی جلادانی با فرمان قتل صدراعظم ایران از راه رسیدند و در یک فرصت مناسب ، مردبزرگی را نابود کردند . وقتی که کار از کار گذشت ، شاه متوجه

اشتباه بزرگ خود شد و بطوریکه گفته میشود هنوز او در قتل میرزا تقی‌خان بسوگ نشسته است زیرا نابودی این مرد بزرگ ضربه شدیدی برای ایران و برای تاج و تخت خود ناصرالدینشاه بود . شاید بخاطر همین پشیمانی و ندامت باشد که شاه بعدها وزیران و مقاماتی را که از کار برکنار شده‌بودند و با سازش با اجانب و مخصوصا" روسها به مملکت خیانت کرده‌بودند مجازات نکرد و با آنکه استحقاق شدیدترین مجازاتها و حتی اعدام‌را داشتند در اینکار احتیاط بخرج داد . حکومت ایران استبدادیست و در آن قانون خاصی



میرزا تقی‌خان امیرکبیر

وجود ندارد و فقط دوراه برای گردش امور مملکت موجود است : بیم و امید . امید بآنکه مورد تشویق و پاداش قرار گیرند و ترس از آنکه بشدت مجازات شده و جان خود را از دست بدهند . کلیه خونریزیها و سفاکی‌های فرمانروایان مستبد مشرق زمین هم معلول همین دو عامل است . در صورتیکه در رژیم غیراستبدادی‌احتیاجی‌باین‌خونریزیهانیست .

آخرین واقعه مهمی که واقعاً" عجیب و وحشتناک میباشد کمی قبل از سفر آخر ناصرالدینشاه باروپا روی داد ، این واقعه باردیگر قیافهٔ سهمناک و مهیب دیکتاتوری و حکومت مطلقه ایران را نشان میدهد . شاه عازم اروپا بود و قصدداشت که قبل از حرکت بزیارت حضرت عبدالعظیم برود و بدین منظور با کالسکه خود از قصر سلطنتی خارج شد و راه دروازه را پیش گرفت . سربازان ساخلوی تهران براثر فسادواختلالی که دردستگاههای مالی دولت وجود داشت چند ماهی بودکه حقوق خود را دریافت‌نکرده‌بودند ودرعسرت ومضیقه بسر میبردند عده‌ای از این سربازان وقتی خبرحرکت‌کالسکه شاه‌را شنیدند تصمیم گرفتند که دستجمعی سرراه کالسکه او بایستند و عریضه‌ای‌تقدیم‌کرده و شاه را مطلع نمایند که چند ماه است بآنها حقوق نداده‌اند . این کار آنها تازگی نداشت و معمولاً" در ایران هر کس میخواست بحضور شاه تظلم نماید سر راه او میایستاد و عریضه‌خود را تقدیم میکرد و سربازان هم همین کار را میخواستند بکنند . کسانی که مسئول عدم پرداخت حقوق سربازان بودند وقتی از اجتماع آنها مطلع شدند درصدد چاره‌جوئی برآمدند و ظاهراً" افرادی از طرف آنها میان اجتماع‌کنندگان نفوذ کردند و کالسکه شاه وقتی به اجتماع سربازان نزدیک شد ، قبل از آنکه سربازان بتوانند عریضهٔ خود را تقدیم کنند ناگهان سر و صدا و هیاهوئی بلند شد و چند سنگ از اطراف به کالسکه سلطنتی پرتاب گردید که به شیشه‌های کالسکه اصابت کرد و آنرا شکست . با آنکه هیچ معلوم نبود که سربازان این سنگها را انداخته‌باشند و اصولاً" هیچ قرینه‌ای از یک حمله قبلاً" سازمان داده‌شده به کالسکه شاه وجود نداشت ، ناصرالدینشاه خیلی نگران شد و ترسید و فوراً" دستور داد که کالسکه بطرف قصر سلطنتی برگردد . ظاهراً" شاه در آنموقع یادحمله‌ای‌افتادکه در سالهای اول سلطنت او افراد فرقه بابی به کالسکه‌اش کرده و اورا مجروح نموده‌بودند و فکر میکرد که این بار هم سوء قصد جدی در کاراست . شاه بمحض ورود بقصر دستورداد سربازانی را که پس از حادثه سنگ‌پرانی در محل واقعه دستگیر شده‌اند نزد او بیاورند . در این موقع بشاه گزارش داده‌شد که باحتمال قوی این سربازان با فرقه‌بابی‌هاارتباط داشته و بتحریک آنان دست به شورش زده‌اند این گزارش که مطلقاً" صحت نداشت و بدون شک ساخته و پرداخته کسانی بودکه حقوق سربازان را نپرداخته‌بودند ، شاه را بی‌نهایت خشمگین و عصبانی کرد .

یک شاهد عینی ماجرای هولناک و تاسف‌آوری را که بدنبال این واقعه‌روی‌داد برای من حکایت کرد . حیاط خارجی ارک یا قصر سلطنتی مملو از جمعیت بود ، عده‌ای از آنها درباریان و همراهان شاه و عدهٔ زیادتری که بفاصله‌دورایستاده‌بودند مردم عادی بودند که میخواستند به‌بینند چه میشود . شاهدی که واقعه را برای من نقل‌کرد دراین‌موقع جلوی وزارت خارجه بود که در قسمتی از حیاط خارجی قصر قرار داشت این شخص که میدانست

چه واقعه‌ای روی خواهد داد برای آنکه ناظر این صحنه وحشتناک نشود درصدد برآمد که از آنجا دور شود ولی فراشهای سلطنتی او را بعقب راندند و بناچار روی پله ساختمان وزارت امور خارجه باقی ماند و محکوم به تماشای‌این‌صحنه از فاصله‌نزدیک‌شد. صدراعظم نزدیک او ایستاده‌بود و سراپا میلرزید ولی قدرت هیچگونه مداخله‌یاعکس‌العملی نداشت. گوئی وجدانش باو نهیب میزد که چه واقعه ظالمانه و بیعدالتی دارد روی میدهد و خوداو هم در این امر مسئولیت دارد، در ایوان مقابل او شاه تنها ایستاده‌بود و یک دستش را به ستون ایوان تکیه داده و با دست دیگرش سبیل‌های بلند خود را تاب میداد، او که بی‌نهایت خشمگین بود از حقیقت‌قضیه اطلاع نداشت و تصور میکرد که علیه وی توطئه‌وسوء قصد شده‌است و از همه مهمتر با سنگ‌اندازی بکالسکه هتک‌حرمت‌مقام‌سلطنت را کرده‌اند. دوازده‌سرباز بدبخت دست و پا بسته در حالیکه سراپا میلرزیدند و رمقی در تن نداشتند جلوی او ایستاده‌بودند، شاه با چشمانی سرخ از فرط عصبانیت آنها را مدتی برانداز کرد و قبل از آنکه سئوال و پرسشی بکند که چرا جمع شده و ماجرای سنگ‌اندازی چه بوده است ناگهان با حرکت دست خود اشاره‌ای به میرغضب‌ها کرد. دوازده میرغضب از عقب سر، یکمرتبه بسربازان دست و پا بسته حمله‌ور شدند آنها را بزمین نشاندندوکاردهای خود را بگردنشان گذاشته و در حضور شاه سر آنها را گوش تا گوش بریدند، یکی از این سربازان که جوانی تنومند بود، بآسانی تسلیم مرگ نمیشد و میرغضب خنجری‌را درسینه‌اش‌فرو برد و قلبش را شکافت.

چندروز بعدازاین مجازات هولناک بود که **ناصرالدینشاه** به دومین سفرخود به‌اروپا پرداخت ولی خبر این واقعه خونین و اعدام دستجمعی عده‌ای بیگناه، قبل از او به کشورهای اروپائی رسید و به‌حیثیت و موقعیت‌شاه‌ایران لطمهٔ زیادی رسانید در ضیافت‌ها و مراسمی که بمناسبت ورود او در دربارهای مختلف اروپا داده میشد از شاه با سردی استقبال‌شده و همه‌سعی‌میکردند نفرت خود را از این مجازات که آنرا وحشیانه‌می‌نامیدند، بطریقی ابراز دارند. حکومتهای استبدادی اروپا نیز مخالفان خود را نابود میکنند ولی روش ملایمتری بکار میبرند و هرگز دستور اجرای سر بریدن دوازده نفر را در حضورشان صادر نمیکنند. عکس‌العمل محافل اروپائی در سفر**ناصرالدینشاه**اثرخوبی در میان محافل روشنفکر و تحصیل کردهٔ ایران که با این خشونت‌ها مخالف بودند، بخشید و خود **ناصرالدینشاه** هم متوجه انعکاس این واقعه شد.

شخص وقتی با یکی از رجال مؤدب و بانزاکت درباری ایران صحبت میکند نمیتواند تشخیص دهد که او با پست و مقامی که داشته است چه جنایاتی با قیافه حق بجانب مرتکب شده و با حالت بی‌تفاوت و خونسرد ناظر چه مجازاتهای سنگین و وحشتناک غیر عادلانه بوده است. آنچه که من در برخورد و تماسهای خود احساس کرده‌ام ایل‌قاجار ــ که‌سلسلهٔ

سلطنتی کنونی ایران از این ایل است ــ خشونت، بیرحمی و قساوت خود را بیشتر از ترکها بارث برده‌اند تا از ایرانیها. در کلیه رجال قجر، از شاه بپائین که با آنها صحبت و معاشرت‌کرده‌ام خشونت، لاف زنی‌وزورگوئی را بیشتر از رجال نژاد خالص ایرانی دیده‌ام. **قجرها** در حقیقت **تورانی** و از نژاد **مغولها** هستند، فقط مذهب آنها شیعه است و بعلت تماس و معاشرت زیاد با ایرانی‌ها، اخلاق‌و خوی ایرانی‌ها را فرا گرفته‌اند بطورکلی هوش و استعداد و تحرک آنها کمتر از ایرانیان است و فقط در اعمال زور و لاف زنی و سنگدلی از ایرانیهای آریائی نژاد جلوتر هستند.

شاهزاده **فرمانفرما** یکی از عموهای شاه ازدرباریان عالیرتبه‌وخوش‌قیافه بشمارمیرود، در حدود هفتاد سال دارد، ریشی چون برف سفید و سبیل‌هائی سیاه رنگ باو وقار خاصی داده است. چشمانش عقابی شکل و قامتش با این سن کاملا" راست و مستقیم است. رفتار او موقرانه و توام بامتانت است، ذوق خاصی در نوشتن نامه دارد، فرهنگی انگلیسی به فارسی تالیف کرده وکتاب جغرافی نوشته است. برادرش **معتمدالدوله** نیز مرد موقر



شاهزاده فرمانفرما

و سنگینی است که بعلت کهولت کمرش خم شده است . سالها قبل که فرمانفرمای شیراز بود کارهائی در آنجا کرد که هنوز صحبتش بر سر زبانهاست . قبل ازآنکه به شیراز برود ایالت فارس مملو از دزد و راهزن بود ، فساد سراپای دستگاههای دولتی را فرا گرفته بود ولی در دوران **معتمدالدوله** مالیات ایالت فارس بطور مرتب و منظم جمع میشد ، دزدان وراهزنان بکلی در آن ایالت ریشه‌کن شدند و نظم و ترتیب و امنیتی در فارس برقرار شد که از زمان **کریم خان زند** تا آنموقع سابقه نداشت ، علت هم این بود که **معتمدالدوله** با قدرت تمام حکومت میکرد . اسلحه بزرگ او ایجاد ترس و وحشت در دل مردم بود در حدود هزار نفر را دستور داد جلوی چشمانش بکشند . بسیاری از این قربانیان البته جنایت کرده بودند ولی جرم آنها در حدی نبود که مستحق مرگ باشند ولی **معتمدالدوله** مردمی را که با آنها سروکار داشت بخوبی میشناخت و میدانست که فقط با زور و قدرت ممکن است آنها را رام کرد و بهمین جهت در موقع قضاوت و دادن حکم بهیچوجه رحم و شفقت سرش نمیشد ،



شاهزاده معتمدالدوله

مانند آن بود که از استنطاق کردن قربانیان خود لذت میبرد ، درست مثل گربه‌ای که وقتی موشی را گرفت اول با او بازی‌میکند و بعد مشغول خوردنش میشود ، او هم اول با قربانیان خودصحبت‌میکرد و از آنها مطالبی را می‌پرسید و حتی شوخی میکرد ولی یکمرتبه‌قیافه‌اش درهم میرفت و میگفت "بسیار خوب ، شر تو را از سر همه خواهم کند .گفتن این‌جمله اشاره‌ای به میرغضب بود که در آن نزدیکی ایستاده بود ، فورا" جلو میآمد و درحضور شاهزاده سر آن بیچاره را می‌برید .

من وقتی به خشونت و سبعیت افرادی که قدرت نامحدود دارند ، میاندیشم با خود می‌گویم چه خوب بود یک سازمان و جمعیت ارشادی وجود میداشت که این حکام مستبد را از شرق گرفته تا تزار روس در غرب ، نصیحت‌میکرد و بآنها می‌فهماند که چه‌راه غیرانسانی را در پیش گرفته‌اند ، این افراد قابل اصلاح هستند و باور کردنی نیست رجالی که من با آنها سروکار داشتم و در حقیقت مسئول جنایات وخشونت‌های خارج از حد می‌باشند کاملا" فاسد شده و براه راست هدایت نگردند ، رفتار موءدبانه‌ای که آنها دارند و نرمش و محبتی که گاه‌بگاه در رفتار آنها مشاهده میشود حاکی از آنست که درونشان کاملا" تهی از صفات خوب نیست ، شاید سیستم حکومت مستبدانه و مطلقه که می‌بایستی بسرعت تصمیم بگیرند آنها را وادار به چنین جنایاتی می‌کند . متاسفانه در بعضی از موارد هم اشخاصی که از زن و مرد که بطبقات و مقامات بالا میرسند ، زیردستان خود را فراموش میکنند و ازیادمیبرند که آنها هم مانند خودشان انسانند ، قلب و احساس دارند و تحمل اینهمه درد و عذاب برایشان مشکل است ، **معتمدالدوله** که در ایالت فارس اینهمه خشونت و سنگدلی ازخود نشان داد متاسفانه مردیست تحصیل کرده ، روشنفکر و با هوش و با همهٔ این احوال انسانیت را یکمرتبه از یاد می‌برد و مرتب دستور قتل صادر میکرد .

شاهزاده "**عزالدوله**" برادرشاه‌وحاکم همدان نیز وضع و روحیه‌ای مشابه معتمدالدوله دارد . او مردیست باریک اندام و ظریف که صورتی مانند نوجوانان دارد ، سبیل‌های کوتاه فلفل نمکی پشت لبش را میپوشاند ، ظاهری آرام وموقر دارد و چشمان ریز و کوچکش مانند چشمان یک سوسمار از دور میدرخشد . شاهزاده‌خیلی‌جنتلمن بنظر میرسد رفتاری موءدبانه و با نزاکت دارد . به ادبیات امریکا وارد یا کاملا" آشناست و زبانهای فرانسه و انگلیسی را میداند خیلی سنجیده صحبت‌میکند و از لحن‌گفتارش هوش و اطلاعات عمومی سرشاری هویداست و شخص متوجه میشود که با یکی ازرجال دانشمند وروشنفکر ایران سر و کار دارد ولی همین جنتلمن با تمام این توصیفات و با هئهٔ آرامش ظاهری موقعیکه حاکم کرمانشاه بود ، دستور داد که هفده نفر را در حضورش سر ببرند و در طی مدتی که حکومت همدان را داشت بیش از هر ایرانی برای اتباع و سفارت امریکا تولید اشکال و دردسر میکرد ، وقتی با او ملاقات و صحبت میکردیم با کمال خوشروئی و صمیمیت پذیرائی و صحبت‌میکرد

ولی وقتی باصل موضوع و اتباع امریکا میرسیدیم سر حرف خودباقی‌میماند و از دستوراتی که در مورد آنها صادر کرده بود عدول نمیکرد ، اگرکسی با شاهزاده‌از سابق ارتباط داشته باشد بخوبی میداند که چگونه شیطان در جسم او حلول کرده است و در پس قیافه و چهرهٔ آرام او چه صورت دیو مانندی نهفته است .



شاهزاده عزالدوله

من تصور میکنم علت خشونت و بیرحمی شاهزاده نسبت به زیردستان و مردم عادی طرز فکر خاصّ او باشد که معتقد است افراد زیردست او خیلی ناچیزتر و ناقابل‌تر ازآن هستند که حقوقی داشته‌باشند که آن حقوق را شاهزاده بخواهد رعایت‌کند و بعلاوه‌کتمان نبایدکرد که‌اززورگوئی وآزاردیگران‌هم لذت میبرد . پسراوکه معروف به "شاهزاده کوچولو" است و نیابت حکومت همدان را بعهده دارد تحت تاثیرمعلم خود قراردارد که‌مردی جاهل و نادان بنام "**میرزا احمد**" است . طرزفکر شاهزاده‌کوچولو و احساس او را نسبت به‌طبقات

زیردست از مطالبی که به مترجم سفارت گفته بود، روشن میشود. مترجم سفارت را من به همدان فرستاده بودم تا در مورد اتباع امریکا درهمدان با حاکم آنجا صحبت کند. شاهزاده‌کوچولو به مترجم گفته‌بود: "چرا دولت شما اینقدر بخاطر این چندنفر امریکائی مقیم همدان بخودش زحمت میدهد. آنها که سه نفر افراد ساده و معمولی بیش نیستندکه شما از "حقوق" آنها صحبت میکنید؟!"

اگر احیانا" مطلبی بتوان در دفاع از خونریزیهای شاه و شاهزادگان گفت و مثلا" خاطرنشان کرد که آنها خونخوارتر از اسلاف خود و از پادشاهان دو سه قرن قبل اروپا نبوده‌اند، درمورد **ظل‌السلطان** این کار را اصلا" نمیشود کردواین شاهزاده‌بزرگوار بهیچوجه قابل دفاع نیست. حضرت والا شاهزاده **مسعود میرزا ظل‌السلطان**! پسر ارشد شاه و حاکم مطلق و مختار ایالت بزرگ و مرکزی ایران: اصفهان مردیست چاق، با قد متوسط و خپله‌که در حدود ۳۵ سال دارد، روحیه‌اش بسیار قویست و از چهره‌اش سفاکی‌و خونخواری کاملا"



شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان

آشکار است. خیلی زود تصمیم می‌گیرد و بسرعت فرمان میدهد و هیچکس را در تصمیم گرفتن بسرعت او ندیده‌ام. با تمام قدرت و توانائی که دارد، آثار مکر و حیله در وجناتش خوانده شده‌وزندگی او هم سراسر پر از وقایعی توام با خدعه و نیرنگ است. خودش برای من تعریف‌میکرد که از ده‌سالگی به‌حکومت منصوب شده‌است، و بدون شک کسانی بوده‌اند که در خفا شاهزاده را در امر حکومت هدایت‌وراهنمائی میکرده‌اند، بسیار جاه‌طلب است، عقدهٔ جاه‌طلبی دار دو عقدهٔ او هم ناشی از اینجا میشود که با آنکه پسر ارشد شاه بوده وقانونا" می‌بایستی بولایتعهدی انتخاب گردد، معهذا پسر دوم شاه، **مظفرالدین میرزا** را که حکومت آذربایجان را دارد باین سمت برگزیده‌اند و علت هم آن بوده‌است که مادر مظفرالدین میرزا، شاهزاده و از خانوادهٔ سلطنتی بوده است ولی مادر **ظل‌السلطان** زنی از خانواده عادی. اما **ظل‌السلطان** هم کسی نیست که بآسانی از حق خود صرف نظر کند



مظفرالدین میرزا ولیعهد ناصرالدینشاه در دوران جوانی

واین احتمال و نگرانی وجود دارد که وقتی پدرش مرد او بکمک حکام دیگر ولایات علیه برادرش مظفرالدین میرزا قیام کند. او در دوران حکومت خود ثروت بی‌اندازه‌ای جمع کرده است و با آنکه منع شده است از اینکه نیروی نظامی خارج از نیروهای دولتی تشکیل دهدو یا اسلحه از خارج وارد کند، این کارهارا کرده‌است‌وکنترل‌تمام امور اصفهان و جنوب ایران را بدست‌گرفته‌است، نیروی‌نظامی که او برای خود تشکیل‌داده، اونیفرمی شبیه به سربازان آلمان‌دارندودرحقیقت بهترین و منظم ترین نیروهای نظامی ایران بشمارمیروند. **ظل‌السلطان** نفوذ زیادی در پدرش دارد و شاه نیز در خفا عرضه و لیاقت و جسارت پسرش را تحسین میکند ولی البته به‌خود او چیزی‌نمیگوید، شاهزاده در دوستی و روابط حسنه با انگلستان شهرت دارد و در مقابل با روسها دشمنی و خصومت علنی میورزد. اگر روزی **ظل‌السلطان** بر تخت سلطنت بنشیند بدون شک روابط ایران و روس بمرحلهٔ بحرانی و خطرناکی‌خواهد رسید و یا آنکه روسها مجبور میشوند با وجود **ظل‌السلطان** دست از مطامع خود در ایران بردارند و یا آنکه بایران حمله میکنند و بقول خودشان کار را یکسره می‌نمایند.

ظل‌السلطان نه فقط‌از نظر جسارت و سازماندهی شباهت زیادی به **آغامحمدخان قاجار** دارد بلکه متاسفانه از لحاظ سفاکی و خونریزی و بیرحمی هم شباهت کاملی باوو سلاطین سابق‌دارد. من البته کتمان‌نمیکنم که درکشوری با خصوصیات ایران تندی و خشونت شاید تا حدودی لازم باشد ولی‌این خشونت با خونریزی و سبعیت‌و درندگی تفاوت بسیار دارد و شاهزاده کارهایش از این قبیل است. قتل ایلخانی بختیاری را که **ظل‌السلطان** به منزل خود دعوت کرده بود ــ با آنکه برخلاف‌اصول جوانمردی‌و میهمان‌نوازی بود ــ شاید بتوان بخاطر مصالح مملکت‌دانست، اما دربارهٔ‌قتل‌آن بازرگان ثروتمند اصفهانی‌چه‌عذری می‌توان‌آوردوچه‌مصلحتی وجودداشت؟ طبق آنچه که برای من حکایت‌کردند **ظل‌السلطان** از این تاجر ثروتمند و بدبخت مقدارزیادی‌پول، خیلی بیشتراز مالیاتی‌که باوتعلق میگرفت بزور وصول کرده بود و تاجر که از ظلم شاهزاده بستوه آمده‌بود بطرف تهران حرکت کرده و عریضه‌ای به‌شاه نوشت و از شاهزاده شکایت‌کرده شاه دستخطی برای **ظل‌السلطان** نوشت که رفع این شکایت را کرده و بعد از این مراقبت نماید که مردم اینطور مورد ظلم و تعدی واقع نشوند.

تاجر بدبخت با خوشحالی تمام دستخط‌شاه را گرفت و روانه اصفهان شد و با امید بآنکه از او احقاق حق خواهد شد بحضور شاهزاده رسید و دستخط شاه را تقدیم کرد، شاهزاده بآرامی آنرا خواند وبعد نگاهی با لبخند به آن مرد کرد. تاجر سر خود را بزیر انداخته و منتظر بود که **ظل‌السلطان** دستور دهد پولهای او را مسترد نمایند ولی ناگهان شاهزاده غرشی کرد و گفت: "هه، که اینطور، تو فکر کردی با شکایت بشاه شاهزاده را بترسانی؟ واقعا" که مرد شجاع و با جرئتی هستی، باید از تو این جسارت را یاد بگیرم،

خوب ، مرد شجاعی مثل تو حتما" قلب شجاع و بزرگی هم دارد ، این قلب را باید من به‌بینم!" و بعد شاهزاده خطاب به فراشها و میرغضب‌هایش فریاد زد : "بیائید قلب این مرد را از سینه‌اش درآورید!" فراشهاومیرغضب‌ها بسر مرد بیچاره که نمیفهمید چه‌خواهد شد ریختند ، دستهای او را بستند و با کارد سینه‌اش را شکافته و قلبش را درآوردند وآنرا در دیس بزرگی گذاشته و نزد شاهزاده بردند!

وقتی خبر این مجازات هولناک **ظل‌السلطان** را در تهران بمن دادند واقعا" تکان خوردم و ملاقاتها و مذاکرات قبلی خود را با این شاهزاده بخاطرآوردم هرگزاورا اینطور سبع نمیدانستم ، درمذاکرات روی خوش نشان میداد و شوخی و مزاح میکرد . او البته‌با این کار خواسته بود قدرت خود را بمردم اصفهان نشان داده و ضمنا "از این مرد تاجر انتقام‌بگیرد ولی انتقام خود را از بد راهی کشیده‌بود ، راهی که مورد لعن و نفرین مردم قرار میگرفت . در غرب نیز افراد انتقام‌های شدیدی از یکدیگر میگیرند ولی نحوهٔ آن طوریست که مورد لعن و دشنام افکار عمومی قرار نمی‌گیرد ، این‌نوع انتقام ، روانی وروحی است. بدین معنی که در روزنامه‌ها به فرد مورد نظر بطور غیرمستقیم دشنام میدهند وزن و دختر او را به انحراف متهم میکنند و از این راه آن مرد را تحت شکنجه‌های روحی قرار میدهند که بمراتب شدیدتر ازشکنجه‌های‌جسمانی است و بالاخره هم او را دق‌مرگ میکنند بدون آنکه مقصر واقعی معلوم باشد و اگر شاهزاده **ظل‌السلطان** هم روزنامه‌ای در اصفهان داشت و از این راه وارد میشد شاید مورد دشنام و نفرین مردم قرار نمیگرفت .

دومین پسر شاه ،والاحضرت شاهزاده**مظفرالدین میرزا** ولایتعهد دولت‌ایران ، اینک حکومت آذربایجان و نواحی مرزی ، شمالی ، غربی ایران و روسیه را بعهده‌دارد . من بااو فرصت ملاقات و یا تماس را نداشتم ، زیرا در دوران مأموریت من در تبریز بود و بتهران مسافرت نکرده‌بود ولی از هرکس راجع باو پرسیدم جز خوبی چیزی‌نشنیدم ، بدون‌تردید قدرت و استعداد ادارهٔ امور را دارد ، رفتارش انسانی وملایم‌است . شهرت داردکه‌جوانی جاهل و نادان است ولی آنچه که من از روابط رسمی با او استنباط کرده و از منابع موثق شنیدم این شایعات صحیح نیست و شاهزاده عمدا" تظاهر باین کار میکند و بخاطر هدف‌های‌خاصی خود را سطحی و بی‌اطلاع‌نشان‌میدهد . بعلاوه‌معروفست که**مظفرالدین میرزا** خیلی مذهبی است و تعصب زیادی دارد . همچنین‌او بطرفداری از روسها مشهور شده است امکان‌دارد که از فرط‌زیرکی بهردوی اینها تظاهر میکند ولی درمورد اخیر یعنی طرفداری از روسها که واقعا" باید تردید داشت . بخاطر آنکه علیرغم مخالفتهای برادر بزرگترش بتواند بر تخت سلطنت قرار گیرد سعی میکند که پشتبانی روحانیون ایران را بخود جلب کند و بهمین‌خاطر نیز در مقابل برادرش **ظل‌السلطان** که خود را بانگلیسها چسبانیده‌است به روسها روی خوش نشان‌میدهد و ظاهرا" از آنها محرمانه‌قول گرفته است که‌از سلطنتش

پشتبانی نمایند ولی خیلی بعید بنظر میرسد که او واقعا "به روسها که چشم طمع خود را از سالیان دراز بایران دوخته‌اند و چندین بار هم باصطلاح دندان‌نشان‌داده‌اند اعتماد کند و بآنها راهی برای نفوذ بیشتر بایران بدهد.

والاحضرت نایب‌السلطنه **کامران میرزا** سومین پسر شاه است. او در تهران زندگی میکند و سمت وزارت جنگ و حکومت تهران را دارد. یعنی دو پست مهم و حساس در مرکز باو واگذار شده‌است و با داشتن این دو پست دائما" با شاه تماس دارد و خیلی مورد توجه اوست. نایب‌السلطنه با در اختیار داشتن ارتش و حکومت تهران رقیب بزرگی میتواند برای دو برادر دیگر خود یعنی **ظل‌السلطان** و **مظفرالدین‌میرزا** باشد، اگر دو قدرت بزرگ خارجی یعنی روس و انگلیس از دو برادر بزرگتر حمایت‌نمیکردند و اگر خود نایب‌السلطنه مرد با عرضه‌وبا لیاقتی می‌بود، میتوانست تاج و تخت را تصاحب‌کند. ولی نایب‌السلطنه جوانی با محبت‌ومهربان است، خلق و خوئی آرام دارد بیشتر اهل تجمل و دادن میهمانی و ضیافت و خوشگذرانی است و بطور خلاصه بنظرنمیآید کسی باشد که بخواهد با دو برادر دیگر از در ستیزه‌جوئی درآید بلکه سلطهٔ آنها را بدون چون و چرا می‌پذیرد. البته از نقشه‌های محرمانه او و مشاورانش کسی اطلاعی‌ندارد و بدرستی نمیداند که چه خواهد شد. بین این سه برادر یعنی **ظل‌السلطان**، مظفرالدین‌میرزا و نایب‌السلطنه روابط خوبی وجود ندارد، برای من حکایت کردند، موقعیکه **ظل‌السلطان** تهران آمده بود از طرف برادرش نایب‌السلطنه برای صرف صبحانه دعوت شده بود البته پذیرائی کاملا" شاهانه بود ولی **ظل‌السلطان** سر میز، قیافه خود را درهم کشیده و گفت شأن او نیست که جز در سرویس‌طلا و نقره غذا بخورد و قبل از آنکه دست به غذا بزند به‌نوکران خود دستورداد که به قصرش رفته و سرویس طلا و نقره را برای صرف صبحانه بیاورند و نایب‌السلطنه هم چیزی نگفت و با آنکه توهین باو شده بود عکس‌العملی نشان نداد.

با توجه باختلافات زیادی که میان این سه نفر وجود دارد. این در حقیقت حسن تدبیر و قدرت فوق‌العادهٔ **ناصرالدینشاه** است که مانع از برخورد و تصادم میان‌آنها شده و هر سه با آنکه دشمن خونی یکدیگرند ساکت و صامت هستند. **ناصرالدینشاه** در دوران طولانی سلطنت خود مملکت را باهمین قدرت و در عین‌حال‌تدبیراداره‌کرده‌است. عادت او اینست که صبح خیلی زود و قبل از طلوع آفتاب از خواب بیدار میشود و این عادت را چه در شهر و چه در ییلاق باشد از دست نمیدهد بعد از نماز و دعای صبح، بلافاصله وزیران خود را بحضور می‌پذیرد، آنها گزارشات خود را میدهند و شاه هم در هر مورد دستورات صریح خود را صادر میکند. البته در موارد ضروری که کارهای مهمی پیش بیاید نیز وزیران بحضور شاه شرفیاب میشوند و این کار غالبا" عصرهاواوایل‌شب‌انجام میگردد ناصرالدینشاه دقت زیادی در تمام امور مملکت می‌کند و حتی در جزئیات‌امورهم شخصا"

دستور صادر میکند؛ وسواس عجیبی دارد که در میان سلاطین قبل‌از او بیسابقه است این کار از پاره‌ای جهات شاید غیر لازم و حتی زیان‌آور باشد زیرا از مسئولیت مدیران مملکت و در حقیقت اعضای دولت‌کم میکندوآنهاتبدیل بوجودهای‌بی‌خاصیتی‌میشوندولی بهرحال این عادت زمامداران مشرق زمینی‌است که شخصاً" در تمام امور مداخله کنند و حالا این رسم و عادت بوسیلهٔ **ناصرالدینشاه** باوج خود رسیده‌است و علت آنهم بی‌اعتمادی شاه نسبت به صدراعظم ، وزیران و افراد درجه اول است و ترس از آنکه مبادا آنها اقدام به خیانت کرده و دردسرهائی بوجودآورند . از جمله نتایجی که این کار داشته اینست که کلیه مسائل مهم مربوط‌به روابط خارجی و دیپلماسی مستقیماً" بوسیله ملاقات سفیران خارجی با شاه و مذاکرات با خود او حل و فصل میشود . اگر این کار در دربار نیمه‌شرقی روسیه و سن‌پترزبورگ هم انجام میشد بسیاری از مشکلات کنونی برطرف میگردید و دیگر، وزیران روسیه با انتریک و دسیسه نمیتوانستند به نفع این دولت یا آن دولت خارجی کار کنند و مصالح کشورشان را در نظر نگیرند .

علیرغم دقت زیاد و وسواسی که شاه در کارهای مملکت نشان‌میدهد و وقتی‌که صرف این کار میکند . باز هم فرصت‌هائی بدست میآورد که برای تفریح و تغییرذائقه بامور مورد علاقه خود بپردازد که از جمله این امور ادبیات و هنر است . او زبان فرانسه را بخوبی میخواند و تقریباً"صحبت میکند . روزنامه‌های معروف خارجی را هرروزه برای او میخوانند تا از اوضاع دنیامطلع شود ، شخصاً"درموردمقالات‌ونوشته‌های‌روزنامهٔ‌رسمی راهنمائی‌هائی میکند . روزنامه یومیه‌ای بنام وقایع اتفاقیه موردتوجه شدیداوست . علاوه بر سفرنامه‌هائی که برای دوسفرخود به‌فرنگستان نوشته‌است دوجلدکتاب سفرنامه هم در بارهٔ مسافرتهائی که در داخل‌کشور کرده ، نگاشته‌است . او بعلاوه طبع شعر داشته و شعر میگوید ، به نقاشی علاقه زیاد دارد و بعضی از نقاشیهایش واقعاً" استادانه و زیرکانه است . بخاطر دارم که روزی برای مذاکره در امور سیاسی نزد وزیر خارجه سابق رفته‌بودم و هنگامی که داشتیم‌با یکدیگر صحبت‌میکردیم دستخطی‌ازشاه‌رسید ، دستخط‌رادر یک سینی نقره نزداو آوردند ، وزیر خارجه بحالت احترام از جای خود برخاست با دودست پاکت دستخط را از سینی برداشت و بوسید و در مقابل آن سر فرود آورد و پیش‌از آنکه پاکت را باز کند باطرافیان خود که آنها هم مانند او از جای خود بلند شده‌بودند گفت: "دستخطی است از قبله عالم ، شاهنشاه" . پس‌از بازکردن و خواندن دستخط ، وزیر خارجه پاکت را نشان من داد که طرح و تصویری را شاه با قلم خود زیر مهرپاکت‌کشیده‌بود و گفت: "به‌بینید ، این طرح و تصویر که قبله عالم با دست خودشان کشیده‌اند حاکی از آنست که حال مبارکشان الحمدالله امروز خوبست و خوشحالند و در حقیقت غلام و چاکرخود را با این‌ترتیب مورد لطف قرارداده‌اند" .

در ساعات فراغت ، یکی از سرگرمیهای شاه صحبت و گفتگوی با درباریان مورد نظر است و قسمتی ازساعتهای شب رابمصاحبت بانزدیکان خود میپردازد ، بطورکلی **ناصرالدینشاه** مردی اجتماعی است و تماس با افراد و طبقات مختلف را استقبال میکند . روحیه اجتماعی او را در بازدیدی که یکروز بعد ازظهر از خانه ییلاقی یکی از رجال تحصیل کرده وروشنفکر ایران کرده بود میتوان استنباط کرد . شاه در این بازدید خصوصی روبطرف میزبان خود خود کرده و اظهار داشت : "واقعا" جای تأسف است که تشریفات و شئون سلطنتی اجازه نمیدهد که مدتی در اینجابنشینم و با افرادی مانند شما تحصیلکرده و آگاه صحبت کنم ". ولی این روحیهٔ اجتماعی **ناصرالدینشاه** یک نتیجه بد و ناگوار ببار آورده و آن اینست که در این ساعات فراغت عده‌ای از رجال و درباریان چاپلوس و بی پرنسیپ شاه را احاطه کرده و با دادن گزارشهای دروغ و حرفهای پوچ او را گمراه میکنند . شاه خوش‌نیت است و نقشه‌هائی برای ترقی و پیشرفت ایران دارد ولی این طرحها و نقشه‌ها همه درنتیجه نفوذ درباریانی خائن ، بی‌پرنسیپ و مرتجع عقیم میماند ، افرادی چون **امین‌السلطنه** که با اجانب ارتباط دارد و پسر خالهٔ او **امین‌السلطان** (صدراعظم) که مردی زیرک و حیله‌کار است . اولی جمعیت سازمان‌یافته ضدپیشرفت و مخالف با تجدد ایران را اداره می‌کند و دومی یکی از افراد بیشماریست که تمام فکرشان متوجه مکیدن خون اقتصاد مملکت و پرکردن جیب و اندوختن بی‌حدو حصر هستند . متاسفانه مقامات بالای مملکت غالبا "از همین قماش هستند وخطربزرگتر در اینست که آنها اکتفا به غارت خزانه مملکت نمیکنند . بلکه با گرفتن پول و طلا از همسایهٔ شمالی ، محرمانه با طرحهای تجددخواهی و مترقیانه شاه مخالفت کرده و آنرا عقیم میگذارند . متاسفانه ایران تنهاکشوری نیست که گرفتارچنین وضعی است، بلکه کشورهای زیادی درجهان هستند که چنین افعی هائی رادردامان خود پرورش میدهند .

در اینکه **ناصرالدینشاه** بروحیهٔ فاسد و خیانتکارانه بسیاری از اطرافیان خود وقوف کامل داشت تردیدی نیست حالا چرا آنها را عوض نمیکرد و کنار نمیگذاشت ؟ شاید بخاطر آنکه کسی را بهتر از آنها پیدا نمیکرد . ماجرائی را که یک فرد مونق برای من تعریف کرد این موضوع را تایید کرده و نشان میدهد که چقدر از اطرافیان و درباریان خود متنفر بوده و رنج میبرده‌است . ماجرا از اینقرار بود که چندسال قبل بعد از ظهر یکی از روزهای تابستان ، شاه در قصر سلطنت‌آباد روی صندلی جلوس کرده و درباریان و اطرافیانش هم در پائین اطاق روی زمین نشسته‌بودند ، شاه خیلی خودمانی با آنها صحبت میکرد و ضمن صحبت یکمرتبه شاه خطاب به حضارگفت :

ــ چرا انوشیروان معروف به "عادل" شده‌بود ؟ آیا من عادل نیستم ؟

هیچکس جرأت نکرد باین سئوال جواب دهد سئوال سختی بود و بآسانی برای آن جوابی نمیشد پیداکرد مدتی بسکوت گذشت و همه سر خودرا زیرانداختند و ناصرالدینشاه

با ناراحتی گفت:

ــ هیچیک از شما نمی‌تواند جوابی به شاه بدهد؟

باز هم همه ساکت ماندند، سکوت این‌بار، زننده و خطرناک شده‌بود، بالاخره یکنفر می‌بایستی چیزی بگوید. **حکیم‌الممالک** که جزء حضاربود دل‌خودرا بدریازده و درحالیکه از جان خود گذشته‌بود جواب‌داد:

ــ فدای خاکپایت شوم، شاهنشاه بزرگ، انوشیروان را عادل می‌نامیدند برای‌اینکه عادل بود.

شاه در حالیکه اخم کرده‌بود پرسید: ــ و ناصرالدینشاه چطور؟ او عادل نیست؟

دوباره همه ساکت ماندند و کسی جرأت نکرد جوابی بگوید، فقط **حکیم‌الممالک** شانه‌های خود را بالاانداخت، کف دستش را باز کرد و ابروهایش را بالا کشید ژستی



حکیم‌الممالک

بمعنای آنکه چه عرض کنم . و شاه خودش سکوت‌راشکست‌وبه‌تندی جواب خودش را اینطور داد :

ــ ای پدرسوخته‌های پست و بی‌همه‌چیز ، من میدانم اگر انوشیروان هم اطرافیانی مانند شما فاسد و رذل و بیشرف داشت هرگز نمیتوانست لقب عادل را بدست آورد!

و این بار همه سر فرود آورده و باتفاق گفتند : ــ فدای خاکپایتْ شویم ، قبله عالم حقیقت را فرمودند!

ناصرالدینشاه مانند بسیاری از اسلاف خود و پادشاهان گذشته ، مردی نیرومند و ورزشکار است ، به شکار علاقه زیادی دارد و قدرت بدنی او در همین شکارها و بعلاوه در استقامتی که در دورهٔ طولانی سلطنت ــ با توجه به عیاشیهائی که پادشاهان‌مشرق زمین میکنند ــ کرده ، بخوبی نشان داده‌میشود . پادشاهان ایران عموما" به شکار علاقه نشان میدادند . لغت "فردوس" که‌از "پارادیس" سانسکریت‌مشتق‌شده‌است‌سابقا "به‌شکارگاه‌های سلاطین ایران اطلاق میشد ، بسیاری‌از سلاطین گذشته ــ از جمله بهرام گور که جان خود را بَدنبال شکار گورخر در باتلاق از دست‌داد ــ شکارچیان ماهری بوده و دراین‌کارشهرت داشته‌اند در زمانهای سابق رسم بود . هروقت سلطان وقت بشکار میخواست برود ، چند روز قبل پرچم سرخ رنگی را بالای برج یا ساختمان مرتفع وسط شهر میافراشتند ولی حالا رسم است که قبل از طلوع آفتاب صبحی که شاه به شکار خواهد رفت یک گلولهٔ‌توپ‌شلیک میکنند ، غالبا" شاه برای یک یا دور روز بشکار میرود و گاهی هم این‌شکار یک‌هفته بطول می‌انجامد . هروقت شاه بشکار میرود ، پیشاپیش عدهٔ‌زیادی شتر و قاطر و یابو بار و بنه سفر و مخصوصا" چادر بزرگ و سرخ‌رنگ سلطنتی (۱) راحمل‌می‌کنند و بهمراهی‌شاه‌عدهٔ‌زیادی از درباریان و چند دسته سوار هم حرکت میکنند . تابستانها که شاه بمسافرت و شکارنقاط دور از پایتخت میرود ، عدهٔ این همراهان زیادتر شده و چند نفر از زنان‌سوگلی حرمسرا هم با او میروند . در سفری که شاه سه سال قبل به مشهد کرد موکب و کاروان شاه نزدیک به بیست‌هزار نفر میشدند که شش‌هزار نفر از این عده سربازان گارد سلطنتی بودند . سفر در راه خراسان بسیار مشکل هم هست زیرا در قسمت مهم آن آب وجود ندارد و هر دو منزل را باید این کاروان بدون توقف و آب حرکت میکرد . برای آنکه تشنگی ، افراد و

---

(۱) چادر ، چون در ایران سابقه زیاد دارد ، هنرمندان ایرانی مهارت زیادی در دوختن آن پیداکرده‌اند و چادرهای بزرگی درست میکنند که دارای قسمت‌های مجزا و اطاقهای مستقل است . چادرهای شاه و همراهان از پارچه کشمیر بروده دوزی تهیه شده و داخل آن نقش و نگارهائی از صحنه‌های شکار کشیده شده‌است ، رنگ‌چادرها معمولا" آبی سیر است باستثناء چادر بزرگ و مجلل شاه که سرخ‌رنگ است .

چهارپایان را از پای درنیاورد شبها حرکت میکردند ولی بازهم خیلی مشکل بود.

یکی از گردشگاهها و اقامتگاه‌های تابستانی مورد علاقه **ناصرالدینشاه** شهرستانک است که در ارتفاعات البرز در شمال تهران واقع شده‌است، **ناصرالدینشاه** در این دهٔ، قصر ییلاقی کوچکی برای خود بالای صخره‌ای از کوه در ارتفاع ده هزارپائی ساخته که راه بسیار دشوار و سختی دارد و مخصوصا" زنان حرمسرا را که با تخت روان باید ببرند در این راه دچار مشکلات زیادی میشوند و در هر سفری که شاه به شهرستانک میکند چندنفر آدم از نوکران و یا همراهان شاه و چند راس اسب و قاطر از پرتگاهها باعماق دره‌ها سرنگون شده و تلف میگردند.

ناصرالدینشاه معروفست که یک شکارچی متهور و شجاعی بوده و از مقابل شکار اعم از پلنگ و ببر، هرقدر هم که بزرگ باشند فرارنمیکند، در یکی‌از شکارهای‌شاه، حادثه‌ای پیش آمد که جرأت و جسارت او را بخوبی نشان میدهد، عده‌ای از درباریان و همراهان دور شاه جمع شده و آمادهٔ شکار بودند که ناگهان سر وکله یک ببربزرگ‌پیداشد و از فاصله نزدیکی بآن گروه حمله کرد، همه اطرافیان شاه باستثناء **امین‌الدوله** دچار ترس و وحشت شده و هریک بگوشه‌ای فرارکردند. اما شاه از جای‌خودتکان‌نخورد و با تفنگ خودگلوله‌ای بطرف ببر شلیک کرد که به حیوان درنده خورد و اورا از پای درآورد. در این‌لحظات **امین‌الدوله** بدون ترس و واهمه کنار شاه قرارداشت و شکار ببر را تماشا میکرد. وقتی خطر برطرف شده و اطرافیان شاه که فرارکرده‌بودند یکی یکی از پناه‌گاه‌های خود خارج شده و بطرف **ناصرالدینشاه** آمدند، شاه که سرحال بود، آنها را مسخره و ریشخند کرد که چطور بزدلی بخرج داده و ولینعمت خود را تنها گذاشته و گریخته‌اند و ضمنا" گفت: "از نوکر خوب من **امین‌الدوله** یاد بگیرید که نترسید و در کنار شاه ایستاد". ولی **امین‌الدوله** که از رجال زیرک و باهوش بود برای آنکه تعریف و تمجید شاه موجب حسادت درباریان و در نتیجه گرفتاری و دردسر او نشود گفت: "شاهنشاها، قربان خاکپایت شوم، علت اینکه فرار نکردم ترس و وحشت زیادی بود که مرا فراگرفته‌بود و زانوها و پاهایم از ترس یارای حرکت نداشتندا"

در این شکارها و تفریح‌ها، **ناصرالدینشاه** مایل‌است که تشریفات سنگین درباری را کنار گذاشته و بطور عادی با همه برخورد نماید. بیشتر اوقات، در پایتخت هم شاه این تمایل خود را نشان داده‌است، یکی از سرگرمیها‌وتفریحات**ناصرالدینشاه**اینست که‌وزیران و درباریان عالیرتبه را وادار کند ،خودشان غذایشان‌رابپزند مثلا" صدراعظم سیب‌زمینی پوست میکند، وزیر علوم برنج پاک میکند و وزیر خارجه پیاز سرخ میکند و شاه نشسته و از دیدن این منظره لذت میبرد.

با آنکه شاه در این شکارها و سفرهاآزادی بیشتری از نظرعدم‌رعایت‌تشریفات‌دارد،

معهذا نمیتواند آنها را بکلی کنار بگذارد ، زیرا از قدرت و ابهت او کاسته میشود . میان تشریفاتی که فعلا " در دربار ایران انجام میشود با تشریفات زمان صفویه و **شاه عباس** اختلاف زیادی وجود دارد ، تشریفات کنونی ساده‌تر از زمانهای‌اسبق‌است ولی هنوز قسمت‌های خسته‌کننده‌ای دارد و مقامات درباری مشغول مطالعه هستند تا قسمت‌هائی را که از نظر شاه خسته‌کننده نبوده و از نظر دیپلماتهای خارجی که شرفیاب میشوند ، قابل قبول‌تر باشد جانشین مقررات قبلی نمایند بهر حال برخلاف‌آنچه‌که درروزنامه‌های امریکا نوشته‌شده این تشریفات بهیچوجه در حدی نیست که موجب وهن و خفت وزیران و یا سفیران خارجی باشد . حداکثر کاری که سفرای خارجی باید بکنند اینست که‌کفش‌های‌خود را جلوی در از پا درآورند و در این مورد هم زیاد اجبار و اصرارنمیشود ، در حالیکه یکی از مواد عهدنامهٔ ترکمانچای منعقده میان ایران و روسیه مربوط برعایت همین مورد است . سفیر خارجی موقع ورود به سالن شرفیابی باید تعظیم‌کرده و سر فرود آورد و این کار را وقتی نزدیک شاه رسید یکبار دیگر تکرار نماید . شاه یا جلو میآید و یادر جای خود میایستد و با سفیر مانند دونفرجنتلمن صحبت می‌نمایند فقط آغاز سخن با شاه است‌و اوست که صحبت را پایان داده و اجازهٔ مرخصی میدهد .

رئیس تشریفات سلطنتی و مقامات عالیرتبه دیگری که سفرای‌خارجی را در شرفیابی بحضور شاه همراهی میکنند، لباده‌ای بلند از پارچهٔ کشمیر عالی که گلدوزی شده است میپوشند و موقعی که وارد باغ کاخ سلطنتی میشوند کلاه‌سیاه‌رنگ خودرابرداشته وپارچه‌ای سفیدرنگ که نوکران آنها قبلا " آماده کرده‌اند بسر می‌بندند . سفرای‌خارجی راباکالسکهٔ مخصوص تشریفاتی دربار که عده‌ای سوار آنرا اسکورت میکنند از سفارتخانه به‌کاخ سلطنتی میآورند عدهٔ سواران اسکورت بستگی باهمیتی دارد که دولت ایران برای روابط خود با کشور متبوع سفیر قائل است .

کالسکه حامل سفیر وقتی وارد میدان ارک شد بوسیله ده نفر از گارد سلطنتی مورد استقبال قرارگرفته و بوسیله این عده تا جلوی در کاخ اسکورت میگردد . در کاخ ، سفیر ، نخست به سالن پذیرائی وزارت خارجه هدایت‌میگردد و درآنجا مورداستقبال وزیرخارجه قرار میگیرد ، وزیر خارجه و مقامات عالیرتبه آن وزارتخانه لباس رسمی پوشیده‌اند و ضمن مذاکرات و صحبت‌های غیررسمی از سفیر پذیرائی بعمل میآید تا آنکه رئیس‌تشریفات‌خبر میآورد شاه اجازهٔ شرفیابی داده‌است . وزیر خارجه در این میان از یک‌راه‌خصوصی بطرف سالن شرفیابی رفته و در طرف راست شاه در گوشه‌ای میایستد و سفیر و روٴسای تشریفات از در بزرگ سالن شرفیابی که بطرف باغ باز میشود وارد آن میگردندوقبله عالم را درسالن مقابل خود می‌یابند .

مهمترین و قابل توجه‌ترین مراسم سال در ایران مراسمی است که در ایام نوروز یا

اول سال ایرانی‌ها انجام میشود ، این مراسم یادگار تاریخ گذشته ایران و چندهزار سال قبل است . ساعت تحویل سال معمولا" بوسیله محاسبات نجومی صورت میگیرد و این اول سال مصادف با آغاز فصل بهار است . جشن‌های مراسم نوروز دهروز (۱) بطول می‌انجامد و در این مدت تمام ایران غرق در سرور و شادیست ، مقدمات و تدارکات زیادی برای آن فراهم میشود ، بازارها بسته‌میشود تا همه فرصت شرکت در این جشن باستانی را داشته باشند ، مردم لباس نو میپوشند و میزها و دیس‌ها در خانه‌هاملو از شیرینی و حلویات و آجیل میشود و به دیدو بازدید از یکدیگر میپردازند ، صدای موسیقی در تمام محلات‌شهر بگوش میرسد روز آخر این مراسم را مردها با زن یا زنان خود از خانه خارج میشوند ، دشت‌های اطراف شهر مملو از جمعیت میگردد و در کوچه و خیابان صدای سازودایره بلند است و این در حقیقت تنها روزی در سال است که مردم‌شهر باتفاق‌خانوادهٔ‌خود از خانه بیرون میآیند .

شب‌عیدنوروز (۲) مردم عادی در کوچه و خیابان آتش‌افروخته و ازروی آن میپرند . در قصر شاه نیز مراسم باشکوهی انجام میشود که تنها دویاسه نفر اروپائی اجازه یافته‌اند این مراسم را مشاهده کنند و آنها هم کسانی هستند که در استخدام دولت‌ایران میباشند و آنچه را که در اینجا شرح میدهم از زبان یکی از این اروپائی‌ها شنیده‌ام .

کمی قبل از تحویل سال ــ چه در روز و چه در شب ــ رجال عالیرتبه و مقامات مهم دولتی و درباری در تالار بزرگ شرفیابی کاخ گلستان که به تالار موزه هم مشهوراست جمع میشوند ، در این تالار که شرح مفصل آن در فصول قبل داده‌شد ، جواهرات خیره‌کنندهٔ سلطنتی که معرف جلال و شکوه قدیمی ایران است در ویترین‌های مخصوص نگاهداری میشود . مقامات عالیرتبه و رجال درجه‌اول که لباسهای‌نووپرزرق و برق خودرا پوشیده‌اند برحسب رتبه و مقام خود قبل از ورود شاه در تالار موزه ، بلافاصله بعداز تخت‌طاوس قرار میگیرند در صدر همه روحانیون طراز اول چهار زانو روی زمین می‌نشینند . بعد از آنها عموهای شاه و سپس صدراعظم ،وزیر خارجه و نایب‌السلطنه ــ این دو نفر روبروی هم و همطراز یکدیگر جای میگیرند ــ و بعداز آنها سایر وزیران ، افسران‌عالیمقام ارتش ،روٴسای ایل قاجار و مقامات مهم دیگر همه سرپا در دو صف اطراف تالار موزه میایستند ، بعد شاه درحالیکه همه تعظیم میکنند با قدم‌های آهسته وارد شده و روی‌یک قالیچهٔ‌مروارید دوزی شده جلوی تخت‌طاوس می‌نشیند . رئیس ایل قاجار با اجازهٔ شاه در این‌موقع ازجای خود

---

(۱) نویسنده‌ظاهرا "ایام‌نوروزرا بجای‌سیزده‌روزا شتباها "ده‌روزذکرکرده‌است(مترجم)

(۲) ظاهرا" نویسنده شب چهارشنبه سوری را باشب عید اشتباه کرده است .

بلند شده و چند نفر از پیشخدمتهای درباری که سینی‌های مملو از سکه‌های‌نقره تازه‌ضرب شده و نو در دست دارند باو نزدیک میشوند و رئیس ایل قاجار مشتی سکه را بهر یک از حضار میدهد تا در هنگام تحویل سال در دست داشته‌باشند. در این میان نوکرها و پیشخدمتها دیس‌ها و سینی‌هائی مملو از میوه و شیرینی و همچنین بشقابهای بزرگی پر از سکه‌های طلا و نقره را جلوی شاه میگذارند. **ناصرالدینشاه** با دست خود چندقطعه‌کندررا در منقل مطلای پر از آتش که جلویش گذاشته‌اند میریزد. پس از آنکه منجم‌باشی با نگاه کردن بساعت تحویل سال را اعلام کرد، شاه یک جلد قرآن‌رابرداشته و میبوسدو پیشانی خود را بآن میمالد و بعد روی خود را به روحانیونی که کنار او نشسته‌اند کرده و میگوید: "مبارک‌باشد". در این موقع یکی از روحانیون برخاسته و با صدای بلند آیاتی از قرآن‌را خوانده و دعا میکند. بعد مقامات حاضر در تالار موزه، بترتیب و برحسب درجهٔ خود، بطرف شاه رفته و جلوی او زانو میزنند و شاه به نسبت‌اهمیتی که برای‌آنها‌قائل‌است‌مشتی سکه طلا و نقره را بهر یک میدهند، مقامات عالیرتبه سپس بلند شده و تعظیمی کرده‌و عقب عقب از تالار خارج میشوند، باین ترتیب همه پس‌از گرفتن عیدی بیرون میروند و شاه در تالار تنها میماند.

چندین ساعت بعد از این مراسم خصوصی، شاه دیپلماتهای خارجی را بحضور می‌پذیرد که آنها سال نو را تبریک میگویند. بلافاصله بعداز آن شاه بارعام‌داده و درباغ بزرگ خارج از قصر [۱] مراسم سلام عام برگزارمیشود. در طول خیابانهائی که باین باغ منتهی میشود و در خود خیابانهای باغ گارد سلطنتی و افسران ارتش و مقامات دیوانی و وزارتخانه‌ها بترتیب درجه خود.صف میکشند، شاه با تاج سلطنتی قاجار که با الماس‌ها و برلیانها و مرواریدهای درخشان تزئین شده‌است از باغ گلستان وارداین‌باغ شده و بطرف ایوانی میرود که تخت مرمر در آن قرار دارد. این تخت در حقیت سکوئی است از مرمر عالی که چهار شیر از مرمر آنرا سردوش دارند، عقب‌تخت، دیوارهٔ نسبتا" بلندی‌دارد، شاه در ایوان از سه پله تخت مرمر بالا رفته و چهار زانو روی تشکچه‌قرمزرنگ‌مرواریددوزی شده می‌نشیند. در این موقع ملک‌الشعرا پای ایوان آمده و شعری را که در تبریک نوروز سروده با صدای بلند میخواند. بعد یکی از مقامات عالی ایل قاجار و معمولا" ایلخانی جلوی تخت آمده و بعد از تعظیم، از طرف‌مردم ایران نوروز را بشاه تبریک میگوید، اگر شاه حوصله داشته و سرحال باشد با او چند کلمه‌ای صحبت میکند و معمولا" باو مأموریت میدهد که رضایت خاطرشاهانه را باتباع و رعایای‌ایران ابلاغ‌کند و ضمنا" سال خوشی

---

(۱) این باغ در میدان ارک جلوی بازار واقع است و تخت مرمر بهمان وضع سابق در ایوان آن باقی است (مترجم)

را برای همهٔ مردم آرزو نماید.

مقارن با ایام نوروز یا کمی بعد از آن مراسم اسب‌دوانی سالانه در حضور شاه‌انجام میشود. عده‌ای از اسبهای اصطبل سلطنتی نیز در این مسابقه شرکت می‌نمایند. درمیدان اسب‌دوانی (۱) ساختمان مخصوص جهت جلوس شاه ساخته شده‌است. شاه در ایوان این ساختمان نشسته و عده‌ای از زنان سوگلی‌اندرون نیز در غرفه‌های‌اطراف‌قرارمیگیرندجلوی این غرفه‌ها را با کاشی‌های شبکه مانند پوشانده‌اند، بطوریکه از داخل غرفه‌ها، می‌توان خارج را دید ولی از خارج داخل غرفه دیده‌نمیشود، اسبهای شرکت‌کننده در مسابقه‌باید شش مرتبه دور میدان بدوند که در حقیقت برابر با مسافتی در حدود هفت میل میشود. بطوریکه میگفتند اسبها در مدت ۲۲ دقیقه این مسافت را طی کرده‌اند که من تردیددارم این موضوع صحیح باشد. در سال ۱۸۸۴ که من در تهران‌بودم غالب از جوائز، برخلاف سالهای قبل، نصیب اسبهای عادی شد و اسبهای اصطبل سلطنتی فقط‌موفق بربودن دو جائزه شدند و این امر موجب عصبانیت شاه گردید و عدم رضایت‌خود را با عزل‌میرآخور سلطنتی اعلام داشت، در حقیقت شکست‌اسبهای‌اصطبل‌سلطنتی براثربی‌لیاقتی میرآخور بود که یا در پرورش آنها تعلل کرده‌بوده و یا آنکه اسبها را قبل از مسابقه تمرین کافی نداده‌بوده‌است. اگر این امر در زمان سلاطین گذشته روی میداد، بدون شک فرمان قتل میرآخور از طرف شاه صادر میشد ولی ناصرالدینشاه در این موارد خشونت بخرج‌نمیدهد و بهمان عزل میرآخور اکتفا کرد.

در مراسم اسبدوانی سال۱۸۸۵یک جادربزرگ و عالی که با کارهای‌دستی و قلمکاری رشت تزئین شده‌بود برای جایگاه دیپلماتهای‌خارجی اختصاص داده‌شده‌بود و وزیرخارجه در این چادر از سفرا پذیرائی میکرد، بسبک اروپا چند نوع غذای سرد را روی میز وسط چادر گذاشته‌بودند. پس از پایان مسابقه ساخلوی تهران در میدان‌اسب‌دوانی نمایشی‌در حضور شاه و مقامات عالیرتبه و دیپلماتهای خارجی ترتیب دادند. در حدود هشت تا نه هزار از نیروهائی که زیر نظر افسران اتریشی و روسی تعلیم یافته‌بودند، بانضمام توپخانه و ارتش غیر منظم رژه رفتند، این رژه نشان میداد که ایران ارتش خود را با ترقیات دنیا هماهنگ کرده‌است، البته نیروهای منظم و تعلیم‌دیده، هنوز از ارتش‌های‌خارجی عقب‌تر هستند. از همه دسته‌ها جالب‌تر، سوارانی بودند که اونیفرمی شبیه قزاقها داشتند و با اسبهای خود نمایشات جالبی دادند. سواران‌غیرمنظم لباسهائی‌قدیمی‌ولی‌جالب‌داشتند و سلاح آنها نیمه غربی بود و تفنگهائی بلند دردست آنها دیده میشد، دسته توپخانه

---

(۱) میدان اسبدوانی در " دوشان تپه " (انتهای خیابان نیروی هوائی کنونی قرارداشت (مترجم).

شامل توپهائی میشد که آنها را بار قاطر کرده‌بودند ، سابقا" از شتر هم در ارتش ایران برای سواری و حمل توپ‌استفاده‌میشد که باتوجه به آب و هوای‌ایران مناسب‌بنظر میرسید. رژه از نظر تعداد اسب‌هائی که در آن شرکت‌داشتند بنظرمن خیلی‌جالب‌تراز رژه‌ارتشهای اروپائی بود . از دیدنی‌های دیگر رژه شرکت چند فیل در آن بود که ارابه‌های سنگین و بزرگی را بدنبال خود میکشیدند و ظاهرا" ، ایرانیها فراموش‌نکرده‌بودند که در زمانهای گذشته ، فیل‌ها چه نقش‌مهمی را در جنگها بازی میکرده‌اند .

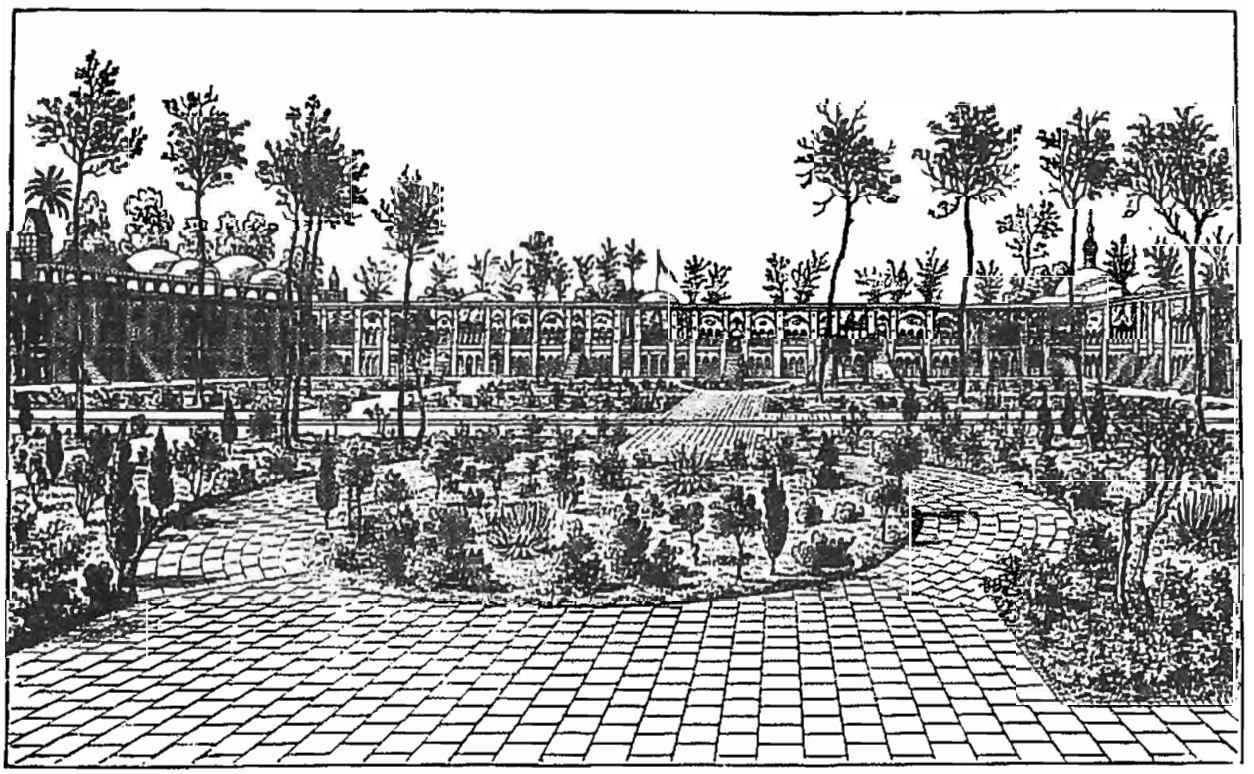
ناصرالدینشاه بعد از دیدن نمایشات ساخلوی تهران ، بجای آنکه طبق برنامه سوار کالسکه سلطنتی شده و بکاخ خود مراجعت کند ، پای پیاده از ساختمان مشرف بر میدان و جایگاه مخصوص خود خارج شد و بطرف باغی که روبروی جایگاه بود ، حرکت کرد . در سر راه خود از جلوی جایگاه دیپلماتهای خارجی گذشت ، من و دیپلماتهای دیگر در چادر ایستاده و شاه را تماشا میکردیم ، او از دور با دست اشاره کرد که دنبالش برویم . جلوی در باغ که رسید ایستاد تا ما جلو برویم . وزیر خارجه دیپلماتها را یک بیک حضور شاه معرفی‌نمود ، شاه چندکلمه‌ای با دیپلماتها و همچنین خانم‌های‌آنها صحبت‌کردوخانم‌های روسی و امریکائی را موردخطاب‌قرارداد و بعداز همه دعوت‌کرد که باتفاق‌او درخیابانهای باغ قدم بزنیم **ناصرالدینشاه** سرحال بود و اونیفرم نظامی زیبائی پوشیده بود که ابهت خاصی باو میداد ، باکسانی که نزدیکش‌بودند بزبان‌فرانسه صحبت‌میکردوهمینطور باتفاق او رفتیم تا به دریاچهٔ مصنوعی که وسط باغ ایجادکرده‌بودند رسیدیم و کناراین‌دریاچه ، چادر بزرگی را مخصوص شاه برپاکرده‌بودند ، در آنجا شاه ایستاد و بطرف ما برگشت و با روی گشاده اجازهٔ مرخصی داد . این نخستین بار در تاریخ‌بود که یک‌پادشاه‌ایران‌اینطور تشریفات را زیر پا میگذاشت و این خود آغاز مرحله‌ای برای تغییرات در تشریفات‌ایران بشمار میرود . این واقعه خود دلیلی بر روحیهٔ تجدد خواهی ومترقیانه **ناصرالدینشاه** میبود ، اطرافیان شاه میگفتند که قبله عالم بارها برزبان آورده‌است که آرزو دارد بتواند روزی با لباس‌مبدل در کوچه و خیابان شهر گردش‌کرده و از وضع شهر و مردم مطلع‌گردد.

ناصرالدینشاه همانطوریکه در ایران مرسوم است دارای چندین زن عقدی و صیغه است‌ولی البته حرمسرا واندرون او با حرمسرای‌سلاطین‌قبل‌اختلاف‌داردونوعی تجددخواهی در آن مشاهده‌میشود . یکی‌اززنان‌سوگلی و موردتوجه شاه در سالهای اول سلطنت دختری روستائی(۱) ازده تجریش‌بود ،بطوریکه برای‌من حکایت‌کردند او قدی‌بلند ، اندامی‌متناسب

---

(۱) مقصود نویسنده "جیران" سوگلی معروف ناصرالدینشاه است که جوانمرگ شده و ناصرالدینشاه هم پس‌از آنکه گلوله خورد در مقبره جیران در حضرت عبدالعظیم جان سپرد و بخاک سپرده شد .

و زیبائی فوق العاده‌ای داشت ، زندگی‌روستائی جذابیت طبیعی او را بیشتر کرده و واقعا" آیتی از جمال و در نهایت حسن بود ، روزی که شاه جوان در اطراف شمیرانات‌بشکار رفته بود این دختر بر حسب اتفاق در سرراه او قرارگرفت و دریک لحظه حساس چادر دختر کنار رفت و چهرهٔ او را شاه دید در همان نگاه‌اول‌قلب‌شاه لرزید و اسیراین‌دختر‌روستائی گردید . کسانی را فرستاد سراغ پدر و مادر دختر را گرفته و او را خواستگاری نمایند . در این قبیل موارد البته خواستگاری در حکم امر و فرمان شاه بود که می‌بایستی اطاعت شود ولی در هرحال هیچ دختر دهاتی نبود که خواستگاری شاه را رد کند ، گرچه زندگی‌در اندرون صرف نظر از شکوه و تجمل آن جالب‌نبود زیرا زنان اندرون در حکم زندانیانی بودند که پشت میله‌های زندان قرارداشتند . در آشنائی بعدی شاه بقدری فریفته آن زن شد که او را با آنکه زن صیغه‌ای بیش نبود سوگلی اندرون و حرمسرای خود کرد و تا زمان مرگ همچنان مورد علاقه شدید شاه بود .



حیاط بزرگ " اندرون " که زنان ناصرالدینشاه درآن‌بسرمیبردند

اما سوگلی کنونی حرمسرای **ناصرالدینشاه** ، **انیس الدوله**است که گرچه نمیتوان اورا فوق‌العاده زیبا دانست ولی بطوریکه گفته میشود چهرهٔ دوست‌داشتنی و جذابی دارد و از رفتاری موقرانه و متین و هوش سرشاری برخورداراست . بهرحال شاه فوق‌العاده مشتاق اوست و نفوذ زیادی در شخص شاه دارد و از این نفوذ در راه خیر و صواب‌استفاده‌میکند . هنگامیکه در سال۱۸۸۵من بامریکا احضارشدم و قرار شد تهران را ترک نمایم**انیس الدوله** خانم و دختر مرا دعوت کرد که در ضیافت کوچکی که بافتخار آنها دراندرون برپامیشود شرکت کنند و همانجا مراسم خداحافظی بعمل آید . در بعد از ظهر آنروز شاه شخصا" به اطاق**انیس الدوله**آمده و از خانم و دخترم دیدن کرد و با مهربانی زیاد مدتی صحبت کرده و آنها را مورد لطف قرارداد و بقراریکه درباریان میگفتند سابقه نداشته‌است که شاه به خانم هیچ سفیری اینقدر توجه و لطف نشان داده‌باشد .

شاه دختران زیادی دارد که با مقامات عالیرتبه و رجال مهم کشور ازدواج‌کرده‌اند ، اما افتخار دامادی شاه ناراحتی‌ها و دردسرهائی‌نیزدارد ، این‌دختران‌طوریکه‌گفته‌میشود نسبت به شوهر خود خیلی سخت‌گیر بوده و رفتار تحکم‌آمیزی دارند ، شوهران‌آنها اجازه ندارند همسر دیگری اختیار کنند ولی در مقابل باید این نکته را هم خاطر نشان کرد که دختران شاه از هوش و استعداد زیادی برخوردار بوده و تحصیلکرده هستند . احساسات لطیفی دارند و نسبت به همسر خود صمیمی و وفادارند و از آنها درتمام‌مراحل پشتیبانی میکنند . در حالیکه این صمیمیت متقابل نیست و شوهران آنها این احساس‌رانسبت بآنها ندارند .

بزرگترین دختر شاه **افتخارالدوله** با **معیرالممالک** ازدواج کرده‌است . داماد شاه مرد جوانی‌است بسیار زیبا ، خوش‌صحبت و جذاب که مقامات عالی و ثروت‌بی‌پایانی را از پدر خود بارث برده‌است . **معیرالممالک** بزرگ مردی‌خوش‌ذوق و دوستدارهنربود علاقهٔ زیادی به آثار هنری داشت و در جمع‌آوری آنها میکوشید او یکی از بهترین و جذاب‌ترین قصور ییلاقی جهان را در نزدیکی تهران برای خود ساخت (باغ‌فردوس) و کلکسیونی‌ازبهترین آثارهنری باستانی ایران از نقاشی ، حکاکی ، قلمزنی و مینیاتور را جمع‌آوری کرده‌بود ، **معیرالممالک** دارای بهترین کلکسیون کتابهای خطی و نسخه‌های اصیل ایران بود که تمام این کتب دارای تذهیب و مینیاتور بودند و درمیان آنها یک نسخه‌خطی منحصربفردوجود داشت که ارزش آنرا بیش از صدهزاردلار میدانستند ، این نسخه خطی هم بوضع جالبی بدست **معیرالممالک** افتاد که قابل ذکر است . یک شب در یک مجلس قمار پوکر که در کاخ سلطنتی برپابود یکی از بازیکنان مبلغ سنگینی باخته‌بود و برای آنکه ببازی ادامه دهداز **معیرالممالک** خواهش کرد که شش‌هزارتومان‌معادل ده هزاردلارباوقرض‌بدهد . **معیرالممالک** **قبول کرد** ولی شرطی را برای‌آن قائل شد که نسخهٔ خطی منحصر بفردی را که او دارد

(همان نسخه خطی گرانبها که بیش از صدهزاردلار ارزش‌داشت) بعنوان گرو و وثیقه نزدمعیرالممالک بگذارد. آن‌شخص که میخواست آخرین‌شانس‌خود را در قمار آزمایش کند و احتیاج زیادی باین پول داشت شرط راپذیرفت و کسی‌رافرستاد تا آن نسخه



دوستمحمدخان معیرالممالک

خطی را از منزلش آوردند و به معیرالممالک داد و پول را گرفت. روز بعد طبق قرار، آن شخص شش هزارتومان پول را برای معیرالممالک پس‌فرستاد و طی یادداشتی از او خواست که کتاب را که وثیقه بوده‌است مستردکند. اما ظاهرا" هرقدر بدنبال‌آن‌کتاب گشتند موفق به پیداکردن آن نشدند و بالاخره معیرالممالک گفت که دیگر جستجو بیهوده‌است و کتاب گرانبها یا گمشده و یا بسرقت رفته‌است. ولی بعداز مرگ‌معیرالممالک‌بزرگ‌این‌کتاب‌گرانبها وبی‌مانندرا درگوشه‌ای‌مخفی میان کلکسیون نسخه‌های خطی معیرالممالک که نفیس‌ترین و با ارزشترین کتابخانه‌های مشرق زمین را تشکیل میدادند، یافتند.!

پسر این مرد بسیار ثروتمند و هنردوست یعنی **معیرالممالک** فعلی در زرنگی وذکاوت دست کمی از پدر خود ندارد. مخصوصا" که بخت با او یاری کرده و دختر شاه را بعنوان همسری بخانه آورده‌است. ناگفته نماند که دختران شاه، برخلاف آنچه که درایران‌مرسوم است، قبل از ازدواج سعی می‌کنند همسرآینده‌خودرابه‌بینند تادرصورتیکه او راپسندیدند تن بازدواج بدهند وگرنه بطریقی از اینکار شانه خالی کنند و در مورد**معیرالممالک** نیزاین کار انجام شده‌بود. داماد جوان شاه به داشتن اینهمه ثروت و وصلت‌باخانواده‌ٔ سلطنتی قانع نبود و انتظارداشت که پست مهمی هم باو واگذار شود، شایدهم توقع‌وحس‌جاه‌طلبی او بیش از استعدادش بود، ولی در این کار توفیقی بدست نیاورد زیرا درایران‌رسم‌نیست که بداماد شاه پست مهم واگذار شود و علت هم ظاهرا" آن بوده‌است که نفوذزیادی پیدا نکنند و فکرهای بیهوده‌ای بسر آنها نیفتد وبعلاوه‌موردحسدبرادران‌همسرشان‌یعنی‌پسران شاه واقع نشوند. **معیرالممالک** گذشته از اینکه پست مهمی نصیبش‌نشد با واقعه‌ای‌روبرو شد که برایش غیرمنتظره بود، گواینکه این‌وقایع دردربارهای‌مشرق‌زمین بیسابقه‌نبود. ماجرا از اینقرار بود که یکی از درباریان بطور غیر رسمی با او ملاقات کرده و اظهارداشت که‌شاه با توجه به ثروت فوق‌العاده‌ٔ داماد خود، انتظاردارد که وی مبلغ‌گزاف‌ومعتنابهی‌را برای کمک به خزانه سلطنتی بپردازد.

در سرزمین‌های مشرق‌زمین از زمانهای قدیم چنین مرسوم بوده‌است که پادشاهان و امرا هر وقت مشاهده میکنند که یکی از اتباع آنها صاحب ثروت و پول کلانی شده‌اند ازاو خواستار میشوند که مقدار زیادی از ثروت خود را بعنوان‌کمک‌به‌خزانه تقدیم‌نماید. بسیار اتفاق میافتد که بر سر بهانه‌های‌مختلف، این قبیل اشخاص، تنزل‌مقام‌پیدامیکنند یاآنکه فرمان قتل آنها صادر میشود و آنوقت اموالشان بکلی مصادره میگردد، مگر آنکه آنها هر چند وقت یکبار خودشان مقداری پول تقدیم‌خزانه‌سلطنتی‌نمایند. بهمین‌دلیل‌ثروتمندان و پولدارهای ایران‌دیوارهای بلند و در کوچکی برای خانه خودمیسازند، بدین منظور که کسی از ثروت و دارائی آنها در خانه مطلع نشده و گزارش‌آنرا به مقامات دیوانی ندهد.

در هرحال وقتی **معیرالممالک** خواسته شاه را از آن درباری شنید دچار تعجب و در عین‌حال خوف و هراس زیادی شد او بدرستی نمیدانست که منظور از این تقاضا چه بوده است آیا فقط قسمتی از اموال وی را میخواهند یا آنکه این امر مقدمه‌ٔحبس‌ومصادره‌ٔاموال و سقوط‌اوست. احساس‌کرد که باید راه‌حلی پیدا کرده و خیلی فوری اقدام کند، فرصت مشورت با افراد و تامل بیشتر هم نبود. بدون تردید **معیرالممالک** در احساس میزان‌خطر دچار اشتباه شده و آنرا بیش از آنچه که واقعا" بود تصور نموده‌بود، **ناصرالدینشاه** هرگز خیال‌بدی‌درباره‌ٔ داما خود نداشت‌و فقط‌طبق آنچه که در مشرق زمین معمول است‌قسمتی ازاموال‌وپول‌او را میخواست‌ولی معیرالممالک‌باتوجه بسوابقی که در مشرق زمین‌وجود داشت

تصمیم خودراگرفت و طبق آن عمل‌کرد و جرات‌نکرد که همسرخودشاهزادخانم **افتخارالدوله** را از نقشهٔ خود مطلع کند. این جوان اشرافی و ثروتمند نقشه استادانه‌ای کشیده و اجرا کرد تا از خطری که گرفتار آن شده‌است رهائی پیدا نماید.

بعداز آنکه **معیرالممالک** بزرگ (پدر **معیرالممالک** کنونی) مرد در مورد قسمتی از گنجینه‌های هنری خود وصیتی نکرده‌بود که آنها را به چه کسی باید بدهند و این‌امرنشانه آن بود که این گنجینه‌ها را می‌بایستی با جسد او زیر خاک دفن‌کنند. تابوت او را در امامزاده‌ای واقع در چند منزلی تهران بامانت گذاشتند. این‌امامزاده‌زیارتگاه‌بشمارمیرفت ولی متولی آن، شخص درستی نبود. **معیرالممالک** به شاهزاده خانم، همسر خود اطلاع داد که قصد دارد برای زیارت به یکی از اماکن متبرکه برود این‌قبیل‌زیارتهامیان اشراف ایران زیاد معمول است و آنها هرچندوقت یکبار برای آنکه دیانت‌خودوایمان‌و عقیده‌شان را به مبانی مذهبی نشان دهند بزیارت میروند.

معیرالممالک پس از آنکه همراهان مورد اطمینان خود را انتخاب‌کرد باشاهزاده‌خانم خداحافظی کرده و از تهران خارج شد در حالیکه خانم **افتخارالدوله** نمیدانست که چه مدت طولانی از دیدار شوهرش محروم خواهدشد. **معیرالممالک** باتفاق همراهانش پس از آنکه مسافتی را در جهت آن مکان متبرک و زیارتگاه بزرگ‌طی‌کرد، ناگهان‌برگشت و از یک بیراهه‌ای درست در جهت مخالف بطرف امامزاده‌ای‌که‌پدرش را درآن‌بامانت‌گذاشته‌بودند حرکت کرد. نزدیک غروب بود و هوا داشت تاریک میشد. **معیر** یک نفر سوار چابک را جلو فرستاد تا به‌متولی آن امامزاده اطلاع دهد، او دارد میآید و خیال دارد شب را در منزل متولی بماند ــ معمولا" اشراف و رجال در موقع مسافرت قبل از رسیدن‌بمنزل‌کسانی راجلومیفرستند تامحلی‌رابرای‌اقامت‌آنهاتدارک‌نمایند ــ متولی‌فورا" جلوی خانه باستقبال **معیرالممالک** آمده‌وپس‌ازسلام‌واداب‌احترام‌باوخوش‌آمدگفت‌ودعوت‌کردکه‌واردخانه‌شود.

در این موقع دختر جوان و دم بخت متولی‌بخاطر کنجکاوی بالای بام‌خانه رفته‌بود که به‌بیند میهمان محترم پدرش کیست و **معیرالممالک** موقع ورود بخانه چشمش به بالای دیوار افتاد و اتفاقا" در همین لحظه چادر دختر کنار رفته و صورت زیبای او نموداربود، **معیرالممالک** از دختر خوشش آمد و یکمرتبه بخاطرش رسید که با کمک این دختر نقشه‌ای‌را که در سر دارد و هنوز جزئیات آنرا طرح‌ریزی نکرده، بهتر می‌تواند اجرا کند.

پس از آنکه شام در منزل متولی صرف‌شد، **معیرالممالک** ضمن صحبت به میزبان‌خود گفت مایل است با دختر او ازدواج کند. در ایران معمول‌است که افراد طبقات‌بالا و حتی شاه، همسرانی‌برای خود از طبقات‌خیلی پائین انتخاب می‌نمایند و بهمین جهت خواسته معیرالممالک برای متولی عجیب نبود، بلکه او را خوشحال‌کرده‌بود که دامادی چون **معیرالممالک** پیداخواهدکرد وبا چنین مرداشرافی‌ومتمولی وصلت‌خواهدنمود، **معیرالممالک**

ضمنا" از او خواست که این وصلت باید در همانشب انجام گیرد و این تقاضا هم برای متولی عجیب و حیرت‌آور نبود زیرا در ایران سابقه‌داردکه‌اشراف‌وقتی هوس‌کردند بهمین سرعت ازدواج می‌نمایند ، مقدمات ازدواج فورا" فراهم شد ، یک نفرروحانی‌راخبر کردند که او صیغه عقد را جاری کرد و قباله را نوشت و داد و بدین ترتیب‌درظرف‌چندساعت‌یک دختر دهاتی بمردی شوهر کرد که هرگز او را قبلا" ندیده‌بود و نمی‌شناخت و این مرد معروفترین رجال ایران و داماد شاه بود .

معیرالممالک وقتی با عروس خود در حجله تنها شد ، شروع بصحبت و چرب‌زبانی کرد و گفت علیرغم این ازدواج برق‌آسا وناگهانی و با آنکه مدت کوتاهی از آشنائی آنها نمیگذرد چنان عاشق او شده‌است که میخواهد هدیه بسیار پرارزشی را بعنوان یادگار باو بدهد و بعد شرح داد که این هدیه یک نیمتاج مرصع و غرق در جواهراست که‌از چندنسل قبل در خانواده‌ٔ آنها باقیمانده است ولی متاسفانه این نیمتاج در اختیارش‌نیست‌و حالا مشکل اینست که چگونه این هدیه را میتواند دوباره بدست آورده و برسم یادگارعشق‌به او بدهد . دختر پرسید این هدیه مگر در کجاست و **معیرالممالک** شرح‌داد که نیمتاج‌مرصع بانضمام گنجینه بزرگی از جواهرات در گوشه‌ای از بقعه امامزاده زیر خاک است و کلید امامزاده هم نزد متولی یعنی پدر دختر است که او سوگند یادکرده کلید و جواهرات را هرگز بکسی ندهد .

عروس جوان که از یک طرف شیفته و بیقرار شوهر اشرافی و خوش‌سیمای‌خودشده‌بود و از طرف دیگر تصاحب نیمتاج مرصع و جواهر نشان او را بکلی دگرگون کرده‌بود پس از کمی فکر اظهارداشت که حل این مشکل بدست اوست زیرا پدرش ، شبها کلید بقعه را زیر متکای خود گذاشته و میخوابد و چون خواب او سنگین است دختر بآسانی‌وسهولت‌میتواند کلید را از زیر سر پدرش بردارد و پس از آنکه منظور انجام شد صبح‌زودقبل‌ازاذان دوباره آنرا زیر متکای پدرش بگذارد ، بطوریکه اصلا" پیر مرد متولی متوجه برداشتن کلید نشود و **معیرالممالک** با بوسه‌ای تازه عروس را تشویق باینکارکرد .

دختر نیمه‌های شب پابرهنه بطرف اطاق خواب پدرش رفت و چون همه اطاق‌ها و راهروها با قالی مفروش شده‌بود و دختر هم پابرهنه بود کوچکترین صدائی از راه‌رفتن او بلند نمیشد . علت آنکه دختر متولی دست به چنین کارناشایستی میزد ، آن بود که پیش خودش استدلال میکرد این جواهرات بالاخره متعلق به پدر**معیرالممالک** است که حالا باو ارث میرسد و ماندن آنها در گوشه‌ای از امامزاده چه فایده‌ای دارد و اگر بدست شوهرش نیفتد بالاخره کس دیگری بعدا" آنرا خواهد یافت و تصاحب میکند ، شاید هم آن دختر که سنی از او نگذشته‌بود اصلا" از نظر اخلاقی باین عمل خود فکر نمیکرد . بهرحال با احتیاط و بدون سر و صدا وارد اطاق خواب پدرش شد ، متولی مانند آنچه که درایران

معمول است در کف اطاق روی تشکی خوابیده‌بود و این خود کار دختر را آسان‌تر میکرد، دست کوچک خود را بزیر بالشت پدرش برد و پس از کمی حرکت آهسته کلیدرا یافت آنرا برداشت‌وبدون‌سروصدابنزدشوهرش**معیرالممالک**بازگشت‌وباخوشحالی‌کلیدراباوداد.

معیرالممالک بوسه‌ای بعنوان تشکر بصورت تازه‌عروس زد و گفت من‌میروم و جواهرات را برمیدارم و نیمتاج را هم برای تو میآورم و بعد بسرعت بطرف امامزاده حرکت کرد نوکران معیر جلوی امامزاده با چند اسب، طبق قرار قبلی در انتظار ارباب خود بودند. کلید را بدر امامزاده انداختند و در باز شد، بازشدن‌دربمنزلهٔ آن‌بود که راه گنج گشوده شده‌است. نوکران تابوت **معیرالممالک** بزرگ را گشودند و گنجینه جواهرات‌ونفایس دست نخورده‌بود،این‌گنجینه‌ازلحاظ‌حجم و وزن حملشان آسان بود و مشکلی ایجادنمیکرد، مقدار زیادی مرواریدهای درشت و غلطان، دستبندهای طلا و مرصع قدیمی و عتیقه، چندین قطعه یاقوت و زمرد بسیار درشت و گرانبها، مقدار زیادی الماس و گلدوزیهای نفیس و عتیقه و بالاخره نسخه‌های خطی تذهیب شده و مینیاتور که یک مجموعه هنری بسیار گرانبهائی را تشکیل میدادند. مدت کوتاهی طول کشید تا این گنجینه را از تابوت **معیرالممالک** بزرگ به خورجین‌های اسبها منتقل کردند و دوباره درتابوت را بسته و خاک روی آن ریختند و **معیرالممالک** و نوکرانش سوار اسبهای خود شده و بسرعت از آنجا دور شدند، صدای‌سم اسبان درآن نیمه‌شب در کوچه‌های ده انعکاس زیادی داشت، سگها پارس میکردند ولی کسی از اهالی که در خواب بودند متوجه این دستبرد بزرگ نشد. از ده که خارج شدند نهیب باسبها زده در کوه و دره شروع‌بتاخت‌کردندوتاهوا روشن‌شد و سپیدهٔ صبح دمید آنها چندین فرسخ از امامزاده دور شده‌بودند. البته **معیرالممالک** در سایه فداکاری و صمیمیت نوکران باوفایش بود که توانست این نقشه ماهرانه را عمل کرده و جواهرات موروثی پدرش را بدست آورد.

اما بشنوید از تازه عروس که او در حجله کماکان در انتظار بازگشت شوهر اشرافی جوانش بود که نیمتاج مرصع را برای او بیاورد. اما هرچه میگذشت‌ازشوهرش‌خبری نمیشد کم کم احساس نگرانی میکرد و از کاری که کرده‌بود احساس پشیمانی‌میکرد و بالاخره وقتی هوا روشن و صبح شد متوجه گردید که نه فقط شوهر خود را از دست داده بلکه به پدرش خیانت بزرگی کرده‌است. در همین‌موقع**معیرالممالک** با جواهرات‌وباتفاق‌نوکرانش بسرعت بطرف سواحل دریای خزر اسب می‌تاخت تا جان خود را که تصور میکرد در خطر است از دست‌شاه نجات‌دهد آنها چندروز بعد به کناردریا رسیدندودرمشهدسر (۱) **معیرالممالک** با دادن پول و انعام جائی برای خود و نوکرانش در یک کشتی‌بخاری که عازم‌باکو بود

---

(۱) مشهدسر نام سابق بابلسر است (مترجم).

پیداکرد و از باکو به روسیه و از آنجا باروپا رفت و خود را به پاریس رساند.

خانم **افتخارالدوله** وقتی از فرارشوهرش‌باروپا مطلع شد نامه‌هائی تضرع و تهدیدآمیز باو نوشت که هرچه زودتر بتهران برگردد زیرا اگر نیاید جان خود اوهم درخطراست ولی **معیرالممالک** عکس‌العملی در مقابل این نامه‌ها نشان نداد و برنگشت. آخر او که بخاطر احتیاط از چنگال شاه با آن وضع فرار کرده‌بود، حالا که نافرمانی هم کرده و علاوه بر ندادن پول و هدیه بخزانه سلطنتی بدون اجازه از ایران خارج شده و باروپا گریخته‌بود، چگونه میتوانست دوباره مراجعت کند و با چه اطمینانی خود را تسلیم پادشاه مستبدی چون **ناصرالدینشاه** نماید؟ تنها یک آدم دیوانه میتوانست دست بچنین کاری بزند که **معیرالممالک** هم دیوانه نبود.

اما اوضاع و احوال طوری شد که پس از چندی **معیرالممالک** ناچارشددوباره‌به‌شاهزاده خانم، همسر خود روی بیاورد، گنجینه‌ای که با خود باروپا برده بود آنقدر گرانبها و پر ارزش بود که تا مدت بسیار طولانی میتوانست زندگی لوکس و پرتجمل **معیرالممالک** را در اروپا تأمین نماید ولی **معیرالممالک** در این مورد عاقلانه رفتار نکرد و دست به ولخرجی زیاد در شهری که انواع و اقسام وسایل تفریح و عیاشی در آن فراهم است زد، و هر شب به قمارخانه‌ها میرفت و بساط غیش برای خود برپا میکرد و یک وقت متوجه‌شد از گنجی که با خود آورده‌است چیزی باقی نمانده‌است و بناچار نامه‌ای برای **افتخارالدوله** همسرش نوشت و ضمن اظهار تأسف و پشیمانی از کاری که کرده‌است از او خواست که‌دراین موقعیت یاریش نماید و مقداری پول‌بفرستد. خانم **افتخارالدوله** چون شوهرش را دوست داشت. کارهای او را فراموش‌کرد و جواب مساعدی برایش نوشت و مقدار زیادی پول هم حواله‌کرد این‌مکاتبات‌چندبارتکرارشدوهربارشاهزاده‌خانم‌مبلغ قابل‌توجهی‌پول‌حواله‌میکردتاآنکه شاه متوجه‌شد دخترش دارد اموال ودارائی‌خودرامیفروشدوبرای‌شوهرش‌درخارج‌پول‌حواله‌میکند و بعلاوه به شاه گزارش رسید ــ در حالیکه‌خانم **افتخارالدوله** ازاین‌موضوع‌اطلاع‌نداشت ــ که **معیرالممالک** پولهائی را که همسرش میفرستد خرج عیاشی کرده و بر باد میدهد و از آنها برای گذران زندگی استفاده نمی‌نماید. بهمین جهت شاه، دختر خود را احضارکرده و بعد ازتغیر او را از فرستادن هرنوع‌حواله‌ای‌برای‌**معیرالممالک** ممنوع‌کرد خانم **افتخارالدوله** ناراحت شد و گریه و زاری کرد و شاه که دختر خود را خیلی دوست داشت، قول داد که اگر **معیرالممالک** بایران برگردد مورد غضب شاهانه قرار نخواهد گرفت و در امان خواهد بود. شاهزاده خانم مراتب را طی نامه‌ای برای **معیرالممالک** نوشت و اوکه‌مشاهده‌کرد دیگر حواله پول برایش امکان پذیر نیست دل بدریا زده و یک ریسک بزرگ کرد و روانه ایران شد، او در بهار سال ۱۸۸۵ بتهران رسید و شاهزاده خانم با خوشحالی زیاد از شوهرش استقبال کرد. تاکنون شاه بقول خود وفادار مانده و آسیبی به **معیرالممالک** نرسانده است

و دلیلی هم وجود ندارد که چنین کاری بکند مگر آنکه باز دوباره **معیرالممالک** دست گلی بآب داده و خود را گرفتار نماید . از شخصی مانند **معیرالممالک** نبایدانتظارداشت بآسانی از حوادث تجربه بیاموزد و از آینده هم کسی خبر ندارد که چه خواهد شد .

دختر (۱) دیگر شاه با یکی از رجال و جنتلمن‌های قاجار ازدواج‌کرده‌است‌این‌شخص مقام عالیرتبه‌ای را در دربار دارد و تشریفات سلطنتی زیر نظراوست و لقبش**ظهیرالدوله** است . **ظهیرالدوله** ، هنگامی که من در تهران اقامت داشتم همسایه من بود و خانه (۲)



شاهزاده ظهیرالدوله

---

(۱) دختر ناصرالدینشاه که همسر ظهیرالدوله بود " ملکه ایران " نام داشت‌ومورد علاقه زیاد شاه بود (مترجم) .

(۲) منزل ظهیرالدوله در اول خیابان فردوسی ،روبری بانک‌ملی و جنب کوچه‌برلن واقع بودو بدین ترتیب‌سفارت‌امریکامی‌بایستی‌درمحل‌فعلی‌بانک‌ملی‌بوده‌باشد (مترجم) .

او درست روبروی سفارت امریکا قرارداشت. او مرد جوانی است با شخصیت که رفتاری دوستانه و با محبت دارد، خیلی اجتماعی است و یکی از بهترین‌رجال‌ایران بشمارمیرود و باطنی پر از صفا و صمیمیت دارد که نظیر آنرا کمتر می‌توان در ایران یافت.

ظهیرالدوله از نظر روابط همجواری دوبار من و اعضای سفارت را به‌ضیافتی‌در منزل خود دعوت کرد در ضیافت‌اول همه چیز طبق رسوم و سنتی معمول در ایران انجام شد. البته کسانی که در ضیافت شرکت داشتند همه مرد بودند میهمانان عبارت‌بودند از سفیر و وابسته سفارت امریکا، میرزا **اسداله‌خان** سفیر سابق ایران در سن‌پترزبورگ و چندنفر از خویشان **ظهیرالدوله**. ضیافت با یک کنسرت موسیقی ایران که بسیار جالب و دلچسب‌بود شروع شد نوازندگان از هنرمندانی انتخاب شده‌بودند که در حضورشاه‌هم‌کنسرت‌میدادند و باصطلاح جزء عمله طرب شاه بودند، آلات موسیقی آنها را یک "سه‌تار" که از چوب منبت‌کاری ساخته‌شده و یک سنتور تشکیل میداد سنتور سازیست کاملا" ایرانی که عبارت از چند سیم نقره‌ای بطولهای مختلف است که آنرا روی جعبه‌ای بسته‌اند و با دو مضراب قاشق‌مانند استخوانی روی آن میزنند صدائی شبیه پیانوی فرنگی‌ها ولی خیلی لطیف‌تر و حساس‌تر از آن دارد.

ساعتی نوازندگان آهنگ جالب موسیقی ایرانی را مینواختند و ماهم مشغول صحبت و اختلاط و کشیدن قلیان بودیم، دود معطر تنباکوی‌شیراز اطاق را پر کرده‌بود، بعداز قلیان سیگار هم تعارف‌کردند و آنوقت اطلاع دادند شام حاضر است. رجال‌ایران با آنکه عادت دارند از میهمانان خارجی خود سرمیز پذیرائی کنند و غذاهای‌فرانسوی برای‌آنها بیاورند، معذالک ترجیح میدهند که گاهی اوقات هم این ضیافتها طبق‌رسوم‌قدیمی ایران بر سرسفره‌ای که روی زمین میگسترند انجام شود. ایرانی‌ها همه نشستن سرسفره را خیلی دوست دارند و حتی شاه هم در مواقع خصوصی غذای خود را روی زمین صرف میکند و ظاهرا" این رسم و عادت هم از زندگی ایلیاتی و عشایری بآنهاارث‌رسیده‌است. بهرحال **ظهیرالدوله** هم ترجیح داده‌بود برای آنکه ما را برسوم ایرانی‌ها آشنا کند شام روی زمین و سر سفره صرف شود. وارد اطاق غذاخوری که تالار مجلل و با شکوهی‌بودشدیم‌وسط‌این تالار سفرهٔ‌بزرگی انداخته‌بودند که روی‌آن دیس‌های‌غذا را بفواصل‌معینی‌قرارداده‌بودند، غذا عبارت بود از خوراک راگو با سس ترش خوشمزه‌وانواع‌مرباجات‌وترشیجات و دیس‌های مختلف پرازچلو و پلو و کباب و خوروش و کنارهرمیهمانی هم یک قرص نان گذاشته‌بودند. نان‌های ایرانی‌ها برخلاف فرنگیها نازک بوده و طولش باندازهٔ یک دستمال سفرهٔ بزرگ است، بآسانی می‌توان قطعه‌ای از آنرا با دست کند و با غذا در دهان‌گذاشت. غذاکاملا" خوشمزه و اشتهاآور بود و گرچه سیرشده‌بودم ولی میل داشتم ساعتی کنار سفره نشسته و غذاهای متنوع آنرا نظاره کنم و لذت ببرم.

هنگامیکه از سر سفره بلند شدیم تا از اطاق غذاخوری باطاق پذیرائی برویم در سر راه به عده‌ای‌از نوکران و پیشخدمتها برخوردیم که آفتابه لگن و حوله در دست داشتند، میهمانان دستهای خود را در لگن با آب نیمه گرمی‌که از آفتابه ریخته میشد می‌شستند و با حوله خشک میکردند و بعد در لگن دیگری روی دست آنها گلاب میریختند که خوشبو شود. در اطاق پذیرائی قهوه و قلیان آوردند و هنرمندان از نو شروع بنواختن کردند و چند ساعتی را به صحبت و وقت‌گذرانی لذت بخشی گذرانیدیم.

از میان قصه‌ها و حکایاتی که آنشب در منزل **ظهیرالدوله** شنیدم دو سه واقعه را که بخاطرم مانده‌است در اینجا نقل میکنم **ظهیرالدوله** که مرد بذله‌گو و خوش‌محضری بود این واقعه را که در زمان کودکی او روی داده بود با آب و تاب زیادی شرح میداد، او میگفت در زمان کودکی که در خراسان زندگی میکردم یکسال زمستان هوا خیلی سرد شد بطوریکه آب استخر بزرگی که در نزدیکی شهر بود یخ بسته بود و این یخ آنقدر ضخیم و کلفت‌بود که من و بچه‌های دیگر روی آن رفته و بازی میکردیم و سر میخوردیم، در بین همبازیهای ما بچه‌ای بود خرافاتی که هر وقت میخواست روی یخ برود، چیزی را زیر لب میخواندوبه شانه‌های خود فوت میکرد و وقتی از او میپرسیدند چرا اینکار را میکند جواب میداد برای اینکه جن‌ها موقعیکه روی یخ میروم آنرا نشکنند و مرا بداخل استخر نیندازند ما بچه‌های شیطان یک شب در غیبت آن کودک خرافاتی قسمتی از یخ استخر را شکسته و روی آنرا با کمی برف پوشاندیم و روز بعد که برای بازی بآنجا رفتیم این فرصت را بآن بچه خرافاتی دادیم که قبل‌ازهمه‌برای‌یخ‌بازی‌برود و او هم پس از خواندن‌ورد و فوت‌کردن‌آن‌بشانه‌های خود روی یخ سرخورد اما تا بآن محل رسید ناگهان پاهایش در برفها فرورفت‌و در آب‌یخ استخر افتاد ما فورا" به کمکش شتافتیم و نجاتش دادیم ولی او مرتب‌فریادمیکرد: "کدام پدرسوخته‌ای یخ‌راشکسته‌بود که مرا در آب‌انداخت؟" وماجواب‌دادیم: هیچ‌پدرسوخته‌ای این کار را نکرده‌است. بلکه تقصیر خودت است که فوت محکمتری به شانه‌های خود نکرده بودی که یخ نشکند"!

قصه دیگری را که آنشب شنیدم تقریبا" در تمام ایران معروفست و از پاره‌ای جهات شبیه قصهٔ خورشید است که نویسندگانی چون پروفسور "ماکس‌مولر" و پروفسور "ولف" در باره‌آن‌قلمفرسائی‌کرده‌اند. قصه از اینقراراست که روزی یک قهرمان تیراندازی ازترکستان بایران آمد که شهرت زیادی در قدرت بازو و نیرومندی داشت و ادعا کرد که هیچکس در جهان نمی‌تواند تیری را از کمان بفاصلهٔ بیشتری از تیر او بیندازد و قهرمانان ایران را برای مبارزه و مسابقه با خود دعوت کرد، هیچیک از قهرمانان ایران یارای مسابقه با اورا در خود نمیدیدند و شاه ایران از این جهت خیلی ناراحت شده‌بود زیراپای‌حیثیت‌ایران در میان بود تا آنکه پهلوانی از جنوب کشورنزد شاه آمده و ادعاکرد که‌میتواند با قهرمان

ترک مسابقه‌داده و اورا مغلوب‌کند . روزمسابقه‌رسیدودرآن‌روز قهرمان‌ترک قدرت‌بیمانندی از خود نشان داد و از کمان خود با نیروی بازوانش تیری‌را رها کرد که بفاصله بسیار زیاد و شگفت‌انگیزی رفت . حالا نوبت به قهرمان ایرانی‌رسید که ضمنا "مرد دانشمندی بود او مقداری جیوه.در کمان خود گذاشت و آنرا رو بطرف خورشید گرفته ، زه کمان‌راکشید و تیر را با تمام قدرت خود رها کرد تیر که آغشته به جیوه بود وقتی در مسیر تابش‌آفتاب قرار گرفت، نیروئی بوسیله جیوه پیداکرد که آنرا بطرف جلو میراند و آنقدر رفت و رفت تا در ساحل رود جیحون بر زمین افتاد . روایت دیگری حکایت از آن میکند که‌این‌مسابقه‌بخاطر تعیین مرز میان ایران و توران انجام شد و تیراندازان هم بالای قله دماوند ایستاده و تیرهای خود را رها کردند . (۱)

داستان‌دیگری‌که‌آنشب‌یکی‌دیگراز حضارگفت ساخته و پرداخته‌ذوق‌سلیم‌ایرانیهاست و اختلاف اثر الکل ، تریاک و حشیش را در ارگانیسم بدن تشریح میکند ، داستان چنین است : سه نفر الکلی ، تریاکی و حشیشی که با هم بمسافرت رفته‌بودند پس از تاریک‌شدن هوا بدروازهٔ شهری رسیدند مردی که مشروبات الکلی خورده و مست بود وقتی دروازهٔ شهر را بسته دید خشمگین شده و گفت : "باید دروازه را بشکنیم و وارد شهر شویم و من حالا با شمشیرم این کار را میکنم " . دومی که تریک مفصلی‌کشیده و کاملا "نشئه‌بود گفت : "نه ، چرا خودمان را با این کار ناراحت کنیم ، بهتر است همین جا آنقدر صبر کنیم و چرت بزنیم تا سپیدهٔ صبح بدمد و دروازه را باز کنند " و سومی که مقدار زیادی حشیش کشیده‌بود گفت : "من هیچیک از این دو راه حل را نمیپذیرم زیرا ما می‌توانیم خودمان را کوچک کنیم و از سوراخ کلید دروازه وارد شهر شویم ! "

در اینجا بی‌مناسبت نیست اشاره‌ای به تشریفات و احتراماتی که ایران برای ورود سفیران خارجی‌قائل‌است بشود . این تشریفات در ازمنهٔ گذشته دراروپا و مشرق زمین وجود داشته‌است و حالا هم ایران از زمرهٔ کشورهائی است که این تشریفات را مرعی میدارند و البته عدهٔ این کشورها کم است . منظور از تشریفات و احترامات‌نسبت‌به‌سفیران‌خارجی ، ابلاغ اهمیتی است که کشور میزبان برای روابط دو کشور قائل است و ضمنا " بدینوسیله به سفیر خارجی اطمینان داده میشودکه جان خودش و اعضای‌سفارتش‌محفوظ است و می‌تواند وظایفی را که در مورد اتباع کشور خود دارد انجام دهد . در کشورهائی‌مانندایران‌خیلی مناسب است که سفیر خارجی در بدو ورود خود مورد استقبال و پذیرائی هیئتی از طرف دربار واقع شود زیرا در طول‌راه‌مرز تا پایتخت هتل و جای‌مناسبی‌برای‌اقامت و استراحت

---

(۱) داستان آرش که با انداختن تیر مرز ایران و توران را در کنار جیحون تعیین کرد ، در شاهنامهٔ فردوسی نقل شده‌است (مترجم)

وجود ندارد و یک خارجی ناآشنا در یک کشور غریب در وهلهٔ اول دچارگرفتاری‌ودردسر میشود . بهمین جهت در ایران مرسوم است که وقتی شاه مطلع شود از یک کشور خارجی برای اولین بار سفیری وارد ایران میشود یکی از افسران عالیرتبه را به مرز برای پذیرائی از آن سفیر اعزام میکند . وظیفه این‌شخص که میهماندار نامیده میشود پذیرائی از سفیر خارجی و تهیه وسایل حرکت و همه گونه تسهیلات و بالاخره همراهی او تا رسیدن به پایتخت و شرفیابی بحضورشاه است . بعلاوه رسم است که شاه وقتی سفیری وارد تهران میشود اگر برای محل سفارتخانه قبلا" جائی فراهم نکرده‌باشد ، یکی از قصور متعدد خود را در اختیار او میگذارد . ما هم از این مزایا استفاده کردیم و چون برای تاسیس سفارت جائی را نداشتیم در یکی از ساختمانهای متعلق به شاه سکونت اختیارکردیم و از همه‌گونه میهمان‌نوازی و لطف برخوردارشدیم که از آن تشکروسپاسگزاری‌میکنیم . البته‌این‌تشریفات و احترامات فقط در بارهٔ سفیری که برای اولین بار بمنظور تأسیس‌سفارت‌وارد‌ایران‌میشود رعایت میگردد و در مورد سفیرانی که بعدا" جانشین سفیراولی شوند تشریفات‌خیلی‌ساده و عادیست .

هدایائی که از طرف نخستین سفیر امریکا در ایران بعده‌ای از کارمندان دربار و مستخدمین شاه داده‌شده و اینهمه سرو صدا در مطبوعات امریکا براه انداخته‌است فقط بخاطر سیاسگزاری از زحماتی بوده‌است که آنها هنگام‌ورود‌اعضای‌سفارت‌بایران‌وجابجائی آنها متحمل‌شده‌اند . در مقابل الطاف و بخشش‌ها و میهمان نوازیهائی که‌در ایران‌نسبت بما انجام شد می‌بایستی این هدایا را میدادیم و من متأسفم از اینکه بعلت وضع خراب خزانه ایالات متحدهٔ امریکا ما نتوانستیم هدایای شایسته‌ای به مأموران‌ایرانی‌تقدیم‌کنیم و این هدایا بمراتب کمتر از هدایائی بوده که سفارتهای دیگر تقدیم نموده‌اند .

اما در مورد شخص شاه این نکته قابل ذکر است که درکشوری‌نظیرایران که‌بی‌اندازه پای بند تشریفات هستند و ازدواج میان خانوادهٔ‌سلطنتی و افراد‌عادی‌بندرت‌وبااحتیاط زیاد انجام میشود ، شاه جز اطرافیانش با کسی ارتباط‌ندارد و در حقیقت یک نوع حالت انزوا و جدائی از دیگران را دارد و به سختی و دشواری و بطور غیر مستقیم ممکن است اطلاع‌پیداکند که حقیقت‌اوضاع‌کشورش و یا دنیای خارج چگونه است . او از حقایق اوضاع کشور خود بخصوص بی‌اطلاع میماند ، وضع زندگی مردم را درک نمیکند ، حتی بآن‌چیزی هم که با چشم خود می‌بیند نمی‌تواند اعتماد کند که درست است یا نه ، مثلا" هر وقت شاه بخواهد مسافرت کند ماموران فورا" بطور موقت جاده را مرمت‌میکنند و شاه نمی‌تواند بفهمد که آیا این‌جاده‌همیشه‌اینطوراست یاحالا بخاطرعبور او آنرا صاف و ترمیم کرده‌اند و وضع جاده‌هائی که او اصلا" گذارش بآنجا نیفتاده‌است چگونه‌است . هر کوششی که شاه برای تماس با دیگران و اجتماع بکند بیفایده است و او شاید تنها با زنان خود می‌تواند

آزادانه صحبت کرده و حقایق را بشنود که آنها هم متاسفانه در حرمسرا زندانی بوده و تماسی با دیگران ندارند. حتی در مواقعی که شاه بدیدن یکی از رجال مشهور و مورد علاقه خود میرود نمیتواند تشریفات را کنار بگذارند و سیل درباریان و همراهان بدنبال او سرازیر شده و لحظه‌ای شاه را تنها نمیگذارند. **ناصرالدینشاه** گاهی از اوقات برای آنکه مقامات عالیرتبه مورد علاقه خود را مفتخر کند، اعلام می‌نماید که چندروز بعد ناهار را در منزل فلان کس صرف خواهد کرد ولی این رفتن بخانه آن مقامات و صرف ناهار هم فرصتی برای کسب اطلاع باو نمیدهد. زیرا باصطلاح اسمش اینست که او ناهار را در منزل فلان شخص میخورد و این بدان معنی نیست که شاه و آن شخص روبروی هم نشسته و غذا میخورند و در سر غذا آزادانه صحبت میکنند، بلکه مطابق رسوم ایران شاه فقط با شاه غذا میخورد و در غیر اینصورت شاه به تنهائی سر سفره غذا میخورد و دیگران در مقابل او ایستاده‌اند و تشریفات بآنها اجازهٔ رفتار عادی را نمیدهد. اصولاً" در این مواقع شاه آشپزها و فراشهای مخصوص خود را روانه منزل آن شخص میکند و آنها منزل او را تحت نظر گرفته و غذای مورد علاقه شاه را فراهم میکنند آمدن شاه مخارج سنگینی برای میهماندار او دارد زیرا باید در درجه اول خانه خود و مسیر حرکت شاه را تزئین نماید و بعلاوه وقتی شاه وارد خانه‌اش شد مقدار قابل توجهی پول پیشکش نماید. بدین ترتیب لطف شاهانه گرچه باعث سرفرازی آن مقام عالیرتبه و موجب افتخار او میشود ولی کمکی هم به خزانه سلطنتی و جیب همایونی میکند.

تشریفات و رسوم معموله بدینقراراست که وقتی شاه قدم به تالار پذیرائی میزبان میگذارد باید مقدار زیادی سکه طلا که در بشقاب‌ها ودیس‌هائی رویهم ریخته شده است بوسیله صاحب خانه تقدیم شده، مقدار این سکه‌های اهدائی حداقل ۱۵۰۰ تا ۳۰۰۰ عدد است، اگر شاه از هدیه تقدیمی راضی شده باشد روبطرف همراهان خود کرده و باصدای بلند میگوید: "به‌بینید نوکر خوب ما چقدر شاه خود را دوست دارد" دیس‌های غذا را وقتی آماده شد خود میزبان در سفره جلوی شاه میگذارد و مقداری از هر طرف دیس را در دهان میگذارد که معلوم شود غذا سمی نیست وبعد از شاه، همراهان در سفره جداگانه‌ای غذا میخورند. پس از صرف غذا از شاه دعوت میشود که از باغ و حیاط واندرون صاحب‌خانه بازدید کند. اندرون و حرمسرا طبق رسوم معمول در ایران جزء نقاط ممنوعه است و هیچ مردی جز صاحب‌خانه حق ورود بآنرا ندارد ولی در این مورد یک استثناء وجود دارد، بدین معنی که شخص شاه می تواند با هر زنی که دلش خواست حرف بزند و روی او را به‌بیند و بدین ترتیب وارد اندرون هرکسی هم میتواند بشود، زنان اندرون در این فرصت‌ها بهترین لباس خود را پوشیده و آرایش میکنند و اگر شاه احیانا "یکی از این زنان را پسندیده و از او خوشش بیاید وظیفه صاحب‌خانه است که آن زن را اگر عقدی یا صیغه است فورا"

طلاق بدهد و باندرون شاه بفرستد. بدین ترتیب اگر شاه یکی از زنان صاحب‌خانه‌را بپسندد، در حقیقت صاحب‌خانه یک زن خوب خود را از دست داده‌است‌ولی اگر احیانا" شاه عاشق و فریفته این زن بشود شانس و اقبال به صاحب‌خانه و شوهر سابق آن زن روی آورده‌است زیرا همسر سابقش در دربار و اندرون شاه پارتی بزرگی برای او خواهد بود و وسایل ارتقاء شوهر سابقش را فراهم میکند و یا آنکه اگر برای اوگرفتاری‌و مشکلی پیش آید آن گرفتاری را رفع میکند. سلاطین سابق از این حق و امتیازی که رسوم معموله بآنها داده‌است زیاد استفاده میکردند ولی **ناصرالدینشاه** بطوریکه گفته‌میشود کمتر اتفاق‌میافتد که نظری به زنان مقامات کشور داشته‌باشد و فقط بهمین اکتفامیکند که هدایا و پول‌زیادی باو تقدیم شود و روزی را در خارج از قصر بگذراند و بعلاوه همراهان او هم بجای پاداش و انعام شاهانه مبالغی بعنوان پیشکش از صاحب‌خانه دریافت‌کنند.



دوستعلی خان معیرالممالک

فصل نهم

رجال و مقامات عالیرتبه ایران

نزدیکترین افراد وابسته به دربار و مقام سلطنت ، اعضای کابینه ، یا به اصطلاح ایرانی ها ، اعضای شورای سلطنتی هستند . این هیئت ازپاره ای جهات شبیه به اعضای دولت و کابینه کشورهای اروپائی بوده ولی خصوصیاتی از مشرق زمین دارند .نخست وزیر ایران صدراعظم وگاهی سپهسالار (۱) نامیده میشود . شغل وزیران دائمی نیست وبنا بر میل و اراده شاه تغییر وتبدیل پیدامیکنند . صدر اعظم کنونی ایران از چهره‌های معروف و مشهوریست که در حدود شصت سال سابقه خدمت دیوانی دارد و با وقار و متنفذاست ، بعد از او وزیر امورخارجه است و همطراز با وزیر خارجه **مستوفی‌الممالک**است که مقامی نظیر خزانه دار سلطنتی دارد و اخیرا" مقام او ازطرف شاه تا رتبه صدراعظمی بالا رفته است . بعد از آنها بترتیب وزیر تجارت ، وزیر علوم و صنایع ، وزیرتلگراف ومعادن و وزیرمالیه قرار دارند ضرابخانه سلطنتی تحت نظر و مسئولیت وزیر مالیه است و او با داشتن این سمت سوءاستفاده زیادی در ضرب سکه ها از نظر پائین آوردن عیارآنهاکرده است و مدتها مورد غضب شاه بوده ، وزیر دیگر **صنیع الدوله** است که مسئولیت وزارت انطباعات را به عهده داردوازجمله وظایف اوسانسورمطبوعات (که در ایران آنرا خیلی جدی نمیگیرند) و ادارهٔ روزنامه های رسمی کشور است . روزنامه های رسمی ایران یک نشریه ماهانه و یک نشریه ۱۵ روز یکبار است . یک روزنامه نیم رسمی هم بزبان فرانسه از طرف دولت ایران بنام " اکودوپرس " از سال ۱۸۸۵ منتشر میشود . یکی از روزنامه های رسمی مصور بوده و در هر شماره تصویری از یکی از رجال مهم ایران و تصویری از یک ساختمان‌معروف‌و یاشکار شاه دارد ، هر دو نشریه چاپ سنگی هستند ، در حقیقت کلیه کتب و مطبوعات درایران چاپ سنگی بوده و بوسیله خطاطان خوش نویس روی صفحاتی ازکاغذ نوشته میشود که بعد

---

(۱) نویسنده ظاهرا" دچار اشتباه شده و چون یکی از صدراعظم‌های ناصرالدینشاه میرزا حسین خان سپهسالار بوده تصور کرده که لقب و عنوان دیگر نخست وزیر ایران سپهسالار است . (مترجم) .

از آن عکسبرداری میکنند وبصورت چاپ سنگی در میآورند . صنیع الدوله وزیر انطباعات که چندین سال در اروپا بوده زبان فرانسه رابروانی وسلاست صحبت میکند و رفتاری بظاهر متجدد ومتفاوت با شرقی ها دارد ولی در حقیقت او تظاهر باین کار میکند و در باطن به سنن و عادات مشرق زمین سخت پای بند است مردیست بی خاصیت ولی پرحرف‌که نظایر



صنیع‌الدوله

او را در تهران زیاد میتوان یافت .

یکی دیگر از اعضای مهم شورای سلطنت یا کابینه ایران **امین‌الدوله** است که مسئول امور روحانیون و اوقاف میباشد درآمدهای اوقاف را جمع آوری کرده و درهزینه هاومسائل مربوط‌به اوقاف نظارت مینماید . او یکی از رجال جنتلمن ، مؤدب‌وبا نزاکت‌وآزادیخواه ایران است‌که تاانسان با اوصحبت و معاشرت ننماید نمی تواند خصوصیات اخلاق‌ورفتارش را درک نماید .

پست وزارت دادگستری در کشورهای دیگر معمولا" از اهمیت خاصی برخوردار است ولی درایران جزیک‌پست تشریفاتی‌وافتخاری چیزدیگری نیست . وزیر عدلیه (دادگستری) همیشه یک نفر غیرروحانی است ولی کوچکترین نفوذ و دخالتی در اجرای قوانین و وضع آنها ندارد زیرا در ایران قوانین عرف کاملا" تحت الشعاع قوانین شرع هستند و قوانین شرع هم بوسیله روحانیون اجرا شده و قضاوت بعهدهٔ آنهاست که بهیچوجه تبعیتی ازوزیر عدلیه ندارند . حالا ممکن است این سئوال پیش آید که بدین ترتیب چرا اصولا" وزارت عدلیه را بوجود آورده اند ؟ جواب این سئوال آنست که‌مقامات‌دولتی بدینوسیله‌بتدریج



امین‌الدوله

میخواهند از نفوذ روحانیون کاسته و قوانین عرف را جانشین شرع کنند که البته این کار هم بسیار مشکل و حتی غیر ممکن است .

کمی قبل از آنکه من تهران را ترک کنم ، در ژوئن ۱۸۸۵ **مشیرالدوله** ، یحیی خان که سالها پست وزارت عدلیه را بعهده داشت بعنوان اعتراض و ناراحتی‌ازمقام خوداستعفا

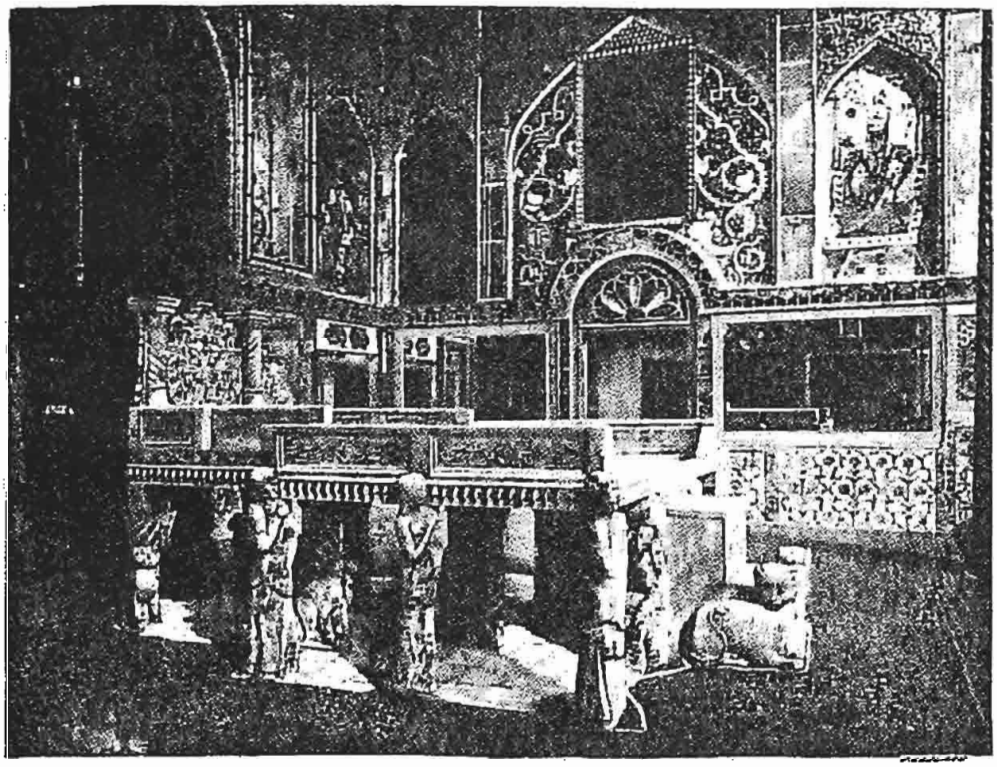
داد ، استعفای او در ارتباط با عدم موفقیت در احراز پست وزارت خارجه بود که از بهار سال ۱۸۸۴ خالی مانده بود . **مشیرالدوله** خیلی مایل بود این پست را اشغال کرده و ارتقاء مقام پیدا کند ولی مخالفان مانع از اینکار شدند ، معروفست که او باروسها ارتباط نزدیک دارد و شاید همین امر موجب شده که نتواند بهدف خود برسد . شایعات زیادی وجود دارد که اخیرا" روسها رشوهٔکلانی بصورت وام باو داده اند که بتواند قروض زیاد خود را بپردازد . زندگی گل و گشاد و مخارج زیاد ، مدتی استکه وی‌رامقروض‌کرده‌است. البته اینها شایعاتی است که در اطراف **مشیرالدوله** شنیده میشود ، روابط شخصی من بااو خوب و قابل قبول بود وبدون تردید یکی از رجال جنتلمن ، مؤدب و مهربان و صمیمی ایران بشمار میرود . برادرش " وزیر لشکر " از ژنرالهای معروف و بزرگ ارتش ایرانست و



مشیرالدوله

صفات و خصوصیات خوبی دارد ، صمیمی و خوش محضر است و دوستی بی شائبه و بدون توقعی با اتباع امریکا در تهران دارد .

در بهار سال ۱۸۸۴ **یحیی خان مشیرالدوله** ضیافت‌صبحانه‌ای‌برای کلیه اتباع امریکا در تهران ترتیب داد ، این ضیافت در تالار پذیرائی بسیار لوکس و عالی ویلای او که در خارج تهران واقع است برپا شده بود . این ویلا و ساختمان مجلل وباشکوه آن‌که درحدود یک میلیون دلار خرجش شده است اختصاص به میهمانی های رسمی **مشیرالدوله**دارد .خانه شخصی و مسکونی او که در مرکز تهران وقسمت قدیمی شهر واقع است نیز از نظر شکوه و تجمل‌و اشیاء عتیقه وهنری‌آن ،دست‌کمی ازویلای خارج شهرش ندارد . ضیافت**مشیرالدوله** کاملا" بسبک اروپائی بود ، این سبک بتازگی در محافل اعیان و اشراف ایران رایج شده است ، در وسط میز بزرگ صبحانه ، فواره کوچکی بود که از آن گلاب بیرون می جست ومیز را معطر میکرد ، پس از صرف صبحانه که از هر نظر شاهانه بود میزبان ما را دعوت کرد که از باغ ویلا و تاسیسات آن بازدید نمائیم . در پایان گردش در باغ **مشیرالدوله** ما را به حوضخانه بزرگی کد در زیر ساختمان واقع بود راهنمائی کرد این حوضخانه‌کاملا" زیرزمین



تخت مرمر که ناصرالدینشاه در سلام عام روی آن می‌نشست

بود و از دو طرف به راهروهائی منتهی میشدکه جریان و کوران هوا را بوجود میآورد و در تابستان بسیار خنک بود ، دیوارها و کف حوضخانه با سنگهای مرمر برنگهای مختلف‌فرش شده و سقف آن بر ستونهائی که تزئینات طلائی داشت تکیه زده بود حوض مرمرین بسیار قشنگی در وسط حوضخانه بود که آب از فواره های آن جستن میکرد . در اینجا با چای ، قلیان ، قهوه ، شربت و بستنی از ما پذیرائی شد و این ضیافت فراموش نشدنی در میان تجملات آمیخته شرقی و غربی که زائیده ذوق **مشیرالدوله** بود بپایان رسید .

یحیی خان مشیرالدوله ترقیات خود را مرهون خدمات چندین ساله در درباراست‌و البته شانس و فرصت هم با او یاری نموده ، در جوانی ، هنگامی که شغل کوچکی دردربار داشت ، در ساعات فراغت با یکی از افسران مشغول بازی بود و در این بازی کار آنها به نزاع و کشمکش رسید وافسر باقمه ای که در کمرداشت‌صورت **یحیی خان** رامجروح وخون‌آلود کرد که هنوز آثار آن جراحت در صورت او دیده میشود . **یحیی خان** با چهره خون آلود



میرزا تقی‌خان امیرکبیر

نزد شاه رفت و از آن أفسر شکایت کرد . شاه پس از رسیدگی حق را به **یحیی خان** داد و افسر درباری را بلافاصله مجازات نمود ولی این واقعه موجب شد که توجه شاه بطرف **یحیی خان** که تا آنموقع ناشناس بود جلب گردد و از آن پس ترقیات او با لیاقتی که **یحیی خان** از خود نشان میداد شروع شد و مقامات مختلف را یکی پس از دیگری طی کرد و کار بجائی رسید که با اجازه **ناصرالدینشاه** باخواهراوکه زن تربیت شده وتحصیلکرده‌ای بود ازدواج کرد . این زن همان بیوه **میرزاتقی خان** امیر نظام صدراعظم معروف‌ایران‌بود که بدستور شاه بر اثر اغوای بدخواهان به قتل رسید .

علاوه بر وزیرانی که از آنها نام بردیم وزیران دیگر کم اهمیتی نیز وجود دارند که قابل ذکر نیستند . البته وزیری که بیش از همه من‌بااوتماس وسروکارداشتم وزیرامورخارجه بود . در اولین سال مأموریت من درایران ، این پست را **میرزا سعید خان** بعهده داشت که مردی مسن و سالخورده بود وسالهای متمادی وزارت امور خارجه را اشغال کرده و مورد



میرزا سعیدخان

توجه خاص شاه قرار داشت . او مرد بزرگی بشمار نمیرفت ولی آدم بدی هم نبود ، در روحیه اش بسیاری خصوصیات رجال ایران بطور آمیخته وجود داشت ،استقامت وسرسختی زیادی از خودنشان میداد که با تواضع و فروتنی او تعدیل میشد . حرکات آهسته ، تردید و دودلی زیاد در اتخاذ تصمیم و گاهی دو طرفه بازی کردن او ، بیشتر معلول آن بود که در امر سیاست میخواست تعمق و مشورت بیشتری کند وارتباط زیادی با روحیه او نداشت . در کشوری با موقعیت کنونی ایران باید در سیاست احتیاط زیادی مرعی شود که کشور در عین حال که دوستان خود را از دست ندهد بر خصومت دشمنان خود هم نیفزاید . کسانی که زمام سیاست ایران را بعهده دارند بناچار می بایستی اهل مشورت‌وتعمق وصبورو شکیبا و درعین حال زیرک و باهوش و حیله کار چون ابلیس باشند . روش تعلل ومسامحه کاری و وقت گذرانی **میرزا سعید خان** که موجب خشم و عصبانیت دیپلماتهای مقیم تهران‌شده‌بود ، جزء روحیه‌وخصوصیات اصلی او نبود ، بلکه من اطمینان دارم که وزیر خارجه سابق‌ایران بهترین سیاست را برای ایران ، سیاست دفع الوقت ومسامحه کاری تشخیص داده بود و بهمین جهت این روش را ادامه میداد و پس از سالها تعقیب این سیاست ، وقت گذرانی‌و تعلل ملکه ثانوی او شده بود و در هرکاری ولو آنکه احتیاج به مشورت و مطالعه نبود او به آسانی نمی توانست تصمیم بگیرد . این دودلی و تردید رأی **میرزا سعید خان** مخصوصا "در اواخر عمرش ، بقدری محافل دیپلماتیک تهران را عصبانی کرده بود که بعضی از سفیران تهدید کرده بودند که بعد از این دیگر اصلا" وارد مذاکره با هیچ مقام دولت‌ایران‌نشوند جز شخص شاه . ولی **ناصرالدینشاه** باتمام این احوال از وزیرخارجه خود که سالها به او صادقانه خدمت کرده بود ، طرفداری میکرد و بجای آنکه‌باعتراضات‌سفیران‌خارجی‌ترتیب اثر دهد ، او را مورد لطف خود قرار داد و **میرزا سعید خان** تاموقعیکه‌زنده‌بودوزیرخارجه باقی ماند . او در اوایل سال **۱۸۸۵** بر اثر کهولت زیاد درگذشت و دراین میان کارهای وزارت خارجه بعهده معاون اول **میرزا سعید خان** یعنی‌صدیق‌الملک‌که مردی محترم‌وشایسته است واگذار شده است .

میرزا سعید خان مردی کوتاه قد وضعیف الجثه بود که ریش وموی‌سرخود را مانند دیگر ایرانیها رنگ میکرد ورنگ شاداب و تازه مو و ریش او بهیچوجه با قیافه پرچین و چروک و چهره زردرنگ او هماهنگی نداشت ، چشمانی تیز و نافذ داشت که هوش و ذکاوت‌ودرعین حال مهربانی از آن می بارید ، بطوریکه از نامش پیداست از اولادپیغمبراسلام (۱) است . مطالعات عمیقی در ادبیات و فلسفه شرق دارد وخیلی بآن علاقمند است . در یکی از

---

(۱) نویسنده کلمه " سعید " را با " سید "اشتباه کرده و میرزا سعیدخان را میرزا سیدخان تصور نموده است (مترجم) .

ملاقاتهائی که با او داشتم پس ازمذاکرات سیاسی ورسمی‌قریب نیمساعت‌واردبحث‌دلپذیر و دلچسبی در باره ادبیات و فلسفه ایران شدیم وزیر امور خارجه ایران وقتی صحبت از ادبیات و فلسفه شد ، چهره اش تغییر کرد ، چین و اخم پیشانیش برطرف شد و با یک قیافه شاد وخندانی سخن میراند ، از شعرا و نویسندگان وفلاسفه مورد علاقه اش صحبت میکرد و من هم ضمن صرف چای و قلیان از حرفهای وزیر خارجه لذت میبردم .



صدیق‌الملک

تشریفات ملاقات رسمی با وزیر امور خارجه ایران با تشریفات کشورهای اروپائی و ایالات متحده امریکا تفاوت بسیار دارد . وقت ملاقات قبلا" تعیین و اعلام میشود . این ملاقات خواه در وزارت امور خارجه یا خانه مسکونی وشخصی وزیر امور خارجه انجام شود تشریفات مشابهی دارد ، دیپلماتهای خارجی در بدو ورود بوسیله عده ای از مستخدمین مورد استقبال قرار گرفته و بوسیله آنها بسوی وزیر خارجه راهنمائی میشوند . در وزارت امور خارجه این استقبال جلوی در وزارتخانه بعمل میآید وشخص واردحیاط وسیعی میگردد

که چنارهای بلند و قطور در آن سایه میافکند و از باغچه های پر از گل رز آن بوی عطر بمشام میرسد ، از فواره های حوض بزرگ وسط حیاط آبی صاف وزلال فوران میکند . عده‌ای از کارمندان جلوی در هستند که با مشاهده دیپلماتهای خارجی از جای خود بلند میشوند و چند سرباز که به نگهبانی مشغولند تفنگ های خود را بحالت احترام بلند میکنند . دیپلمات خارجی نخست ، وارد اطاق و راهروی بزرگ کفش کن که ضمناً " آبدارخانه هم هست شده و از آنجا بطرف تالار پذیرائی راهنمائی میشود ودر آستانه در ، وزیر خارجه باستقبال آمده و ملاقات کننده را بحضور می پذیرد . وزیر امور خارجه در موقع کار پشت میز نمی نشیند ، بلکه در صدر تالار بر تشکچه ای تکیه میزند و دور تا دور او منشی ها چهار زانو روی زمین می نشینند آنها هریک قلمدانی مشتمل بر چند قلم و دوات کنار خود دارند و موقعیکه وزیر امور خارجه بخواهد مطلبی را بآنها دیکته کند ، صفحه ای کاغذ را از کمر و " پرشال " خود در میآورند وآنرا بادست چپ گرفته وروی زانوی خود قرارمیدهند و با دست راست با قلم نی شروع به نوشتن میکنند . نوشتجات و اسناد رسمی ایرانی ها معمولا " خیلی به ندرت از یک صفحه تجاوز میکند ومنشی ها سعی می نمایند مطالب را در جملاتی مختصر و کوتاه و با ایجاز و با خط شکسته و در هم دریک صفحه جای دهند وهمین اختصار و ایجاز ، غالبا " برای خارجی ها تولید دردسر واشکال کرده و آنها از درک مقصود و هدف عاجز میمانند و جملات مختصری را که در کاغذ نوشته شده بدرستی نمی فهمند . اگر مطالب اسناد در یک صفحه جای نگرفت ، منشی‌ها بقیه مطلب را در حاشیه صفحه و با قلمی ریزتر مینویسند . بعد از آنکه منشی‌ها نامه وسند را نوشتند آنرا برای صحه بوزیرخارجه تسلیم میکنند ، ولی او هیچوقت زیرنامه ها واسناد را امضا نمیکند بلکه مهرخود را با مرکب آغشته کرده و پای نامه یا سند میزند این یک رسم قدیمی در ایران است که نامه واسنادرا مهر میکنند ومهر اسم مقامات رسمی معمولا " هرساله تجدید میشود و تاریخ سال درزیر مهر حکاکی میگردد . جعل مهر اشخاص اعم از آنکه شغل خصوصی یارسمی ودولتی داشته باشند مجازاتهای شدیدی دارد که حتی به مرگ هم میرسد .

پس از آنکه سفیر خارجی و وزیر امور خارجه ایران روبروی هم نشستند ، قبل ازآنکه کلمه ای بر زبان رانند ، اول سری بطور متقابل بایدبطرف یکدیگرفرودآورند و بدین ترتیب ادای احترام نمایند و بعد تعارفات باین ترتیب شروع میشود که وزیر امور خارجه به سفیر میگوید : " خوش آمدید ! " . و سفیر اگر احیانا " حالش قبلا " خوب نبوده در جواب احوالپرسی وزیر امور خارجه میگوید : " گرچه حالم قبلا " خوب نبود ولی حالاکه به شکر خدا با لطف و مرحمت جنابعالی موفق به زیارتتان شدم حالم بکلی خوب شده است ! " در این موقع پیشخدمت میز کوچکی را میان آنها قرار میدهد و باقتضای فصل پذیرائی با چای و یا شربت شروع میشود و با تعارف قلیان و سیگار ادامه پیدا می کندوبدنبال آن مذاکرات

رسمی میان سفیر و وزیر امورخارجه آغاز میگردد . در طول مذاکرات ولو آنکه هرقدر جدی و تند هم که باشد وزیر امور خارجه قیافه اش عوض نمیشود و اخم نمیکند ، بلکه ادب وتواضع و فروتنی خود را که نشانه ای از خصوصیات اخلاقی یک سیاستمدار واقعی و جنتلمن است حفظ می کند . معروفست که چند سال قبل سفیر سابق روسیه در تهران برای مذاکره باوزیر امور خارجه به ملاقات او رفته بود ، مذاکرات به مرحله جدی و تندی رسیده بود ، **میرزا سعید خان** در برابر تقاضای سفیر با خونسردی خاص خود ، مقاومت و پافشاری نشان میداد و سفیر روس که از سرسختی وزیر خارجه و خونسردی او خشمگین شده بود ، بحال عصبانی از جای خود بلند شده و در طول اطاق به تندی قدم میزد و عصای خودراضمن حرف زدن تکان میداد و آنقدر ناراحت و عصبی بود که ضمن صحبت ، عصاازدست اورها شد و محکم بپای وزیرخارجه خورد ولی **میرزا سعیدخان** بدون آنکه تغییرحالتی پیداکرده وخونسردیش را ازدست بدهد عصا را برداشت و بدست سفیر داد و گفت : " بایدازعالیجناب خواهش کنم بروند و استراحت نمایند ! "

هر قدر مذاکرات با وزیر امور خارجه جدی و رسمی باشد . باز هم ملاقات کننده با وزیر نمی تواند از تماشا و نظاره اطراف خود و تالاری که درآن مذاکره انجام میشود، خودداری کند ودرحین مذاکرات ، بی اختیار توجه و اعجاب انسان بطرف آثار خیره کننده پیرامون خود جلب میگردد . دیوارهای تالار با چوبهای منبت کاری شده تزئین گردیده و سقف تالار شاهکاری از گچ بریها وطراحی های هنرمندان ایرانی است ، این گچ بریها در بالای طاقچه های هلالی شکل باوج زیبائی خودمیرسد ، پنجره های تالارکه بطرف باغ مجاور باز میشود دارای ارسیهائی است باشیشه های سنگ رنگارنگ و از نیمی از پنجره که ارسی آن پائین کشیده است منظره خیره کننده ای ازباغ دیده میشود ، پیچکهای گلدارونسترنها تزئینات و دکوراسیون تالار را تکمیل می کنند ، شاخه های درختان بانسیم ملایم ، بحرکت درآمده و آواز و چهچهه بلبلان گوش را نوازش میدهند . در چنین محیط زیبائی است که **میرزاسعیدخان** مذاکرات جدی و خشک سیاسی خود را باسفرای خارجی انجام میدهد .

میرزا سعیدخان جون تحصیلات عمیقی در علوم قدیمه وادبیات عربی و شرقی داشت محافظه کار بود و در رسوم وسنن قدیمی تعصب داشت . این محافظه کاری و تعصب در نزاکت سیاسی وادب و تواضع او اثری نداشت ولی در مذاکرات سیاسی یک عدم اطمینانی در مذاکره کننده بوجود میآورد که از پیشرفت مذاکرات جلوگیری میکرد . سفیری که بااو دیدار میکرد نمیدانست وزیر خارجه بقول مساعدی که برای انجام تقاضای اوداده ، پای بند است یا آنکه در خفا دستوری راکه در مورد انجام تقاضا داده ، لغو خواهدکرد . وزیرامور خارجه در سنین کهولت خود حریص و طماع شده است ولی دراینجا بایدبار دیگرخاطرنشان کنم که سیستم مالی خاصی که در ایران و مخصوصا " دررابطه باکارمندان دولت وجوددارد

آنها را بطرف این حرص و طمع سوق میدهد . اما علیرغم این نقاط ضعف ، **میرزاسعیدخان** با نبوغ سیاسی خود اعتماد وتوجه خاص شاه را بطرف خود جلب کرده است و این اعتماد روی معایب او ومخصوصا" حرص و طمعش سرپوش گذاشته است . طمع وزیرخارجه بحدیست که وقتی از کسی خواستار هدیه یا رشوه ای میشود ، اگر هدیه و رشوه مورد رضایت او نبود، خشمگین نمیشود ، بلکه هدیه را هرقدر ناچیز هم باشد قبول میکند و میگوید: "انشأ اله دفعه دیگر جبران کرده و بیشتر خواهید داد ."

مانند بسیاری از ایرانیان ، میرزا سعیدخان عادت داشت که در موقع صحبت‌کردن و تصمیم گرفتن تسبیحی را بدست گرفته و دانه های آنرا از زیر انگشتان خود بگذراند . گفته میشد که او ضمن صحبت با شمردن دانه های تسبیح فال هم میگیرد که آیا آن تصمیم را بگیرد یا نه و غالبا" فال هم با چیزیکه خود او اندیشیده بود ، درست‌درمیآمد .آخرین باری که او را دیدم از نظر جسمی خیلی ضعیف شده بود ، درمقابل‌آتش هیزم یک بخاری دیواری نشسته بود ، یک لباده گشاد کشمیر را روی دوشش انداخته بودند . موقعیکه خداحافظی کردم ، قصد داشت از جای خود بلند شود ولی توانائی نداشت و من خواهش کردم که بنشیند وبلند نشود . خیلی مهربان و صمیمی بنظر میرسید ، دست مرا بگرمی فشرد و نگاهی طولانی وخیره بصورت من انداخت ،شایداحساس میکردکه‌آخرین دیدارمان است . از آن به بعد ضعف او شدت پیدا کرد ، بطوریکه غذا نمیتوانست بخورد و بدستور پزشک و حکیم باشی یک نان سنگک را زیر قاب پلو گذاشته و نزد او میآوردند که شاید اشتهای خود را بازیابد ولی نه نان سنگک و نه حکیم باشی هیچیک نتوانستند کمکی‌بکنند و وزیر خارجه معروف ایران پس‌از چهل سال خدمت دیوانی از دربار **ناصرالدینشاه** ، به سرای باقی شتافت .

قبل از آنکه به صحبت در اطراف **میرزا سعیدخان** پایان دهیم ، بی مناسبت نیست که در اینجا واقعه ای راکه معرف خصوصیات روحیه اوست شرح دهم : شش ماه قبل ازفوت او مذاکرات نسبتا" مهمی میان وزارت امورخارجه و سفارت امریکا ،در باره مجازات کسانی که‌برخلاف‌قانون‌منافع‌اتباع امریکادرهمدان رامورد تجاوز و تهدید قرار داده (۱) بودند ، جریان داشت . حاکم همدان که برادرشاه بود و مردی مستبد و خودرأی بشمار میرفت و

---

(۱) یکی از راه های تحت فشارگذاشتن‌اتباع امریکادرهمدان این‌بود که عمال حاکم از بازرگانان و صنعتگران آن شهر التزام کتبی میگرفتند که برای امریکائی ها کار نکرده و چیزی بآنها نفروشند تا این افراد ناچار بترک شهر شوند . این کار خود یک نوع بایکوت محسوب میشد که حاکم همدان بتحریک‌عده‌ای‌ارمنی که باامریکائیها‌رقابت تجارتی‌داشتند انجام میداد و از آنها مبالغ کلانی بابت این امر پول و رشوه گرفته بود .

باصول و قوانین پای بند نبود ، از عده ای‌مبلغی پول و رشوه گرفته و درمقابل اجازه‌داده بود که منافع اتباع امریکا را بخطر اندازند . بعید هم نبود که حاکم همدان پولی راکه گرفته بود با **میرزا سعید خان** وزیر امور خارجه تقسیم کرده و اورا بدینوسیله پشتیبان‌خود نموده بود . در هرحال وزیر امور خارجه با تقاضا و درخواست مصرانه سفارت امریکاکه باید حاکم همدان و یا زیردستان او باتهام حمله باتباع امریکا مجازات شونددرتنگنا واقع شده و نمیدانست چه باید بکند . زیرا از یک طرف با حاکم مقتدری که برادرشاه بودمواجه بود و از طرف دیگر سفارت هم در تقاضای خود پافشاری میکرد . او چند بار دستوراتی به نفع سفارت صادر کرد ولی در خفا آنها را لغو نمود و مانع از اجرایشان شد ولی ماهم دست بردار نبودیم ، بالاخره **میرزا سعید خان** که خودراسخت‌در بن بست میدید راه‌حل کار را در ترک شهر تهران دیدو یکروز صبح که بعادت معمولی سوار کالسکه شد که بطرف وزارت امور خارجه برود ، به کالسکه چی خود دستور دادکه بجای‌وزارت خارجه بطرف‌شهر قم واقع در تقریبا " صدمیلی جنوب تهران برود زیرا قصد دارد که مرقد حضرت معصومه‌را زیارت کند . روز بعد خبری بتهران رسید که کالسکه وزیر امور خارجه در راه تهران ــ قم مورد حمله ودستبرد عده ای از راهزنان واقع شده و دراین دستبرد کیف اسناد و از جمله مهر وزیر امور خارجه بسرقت رفته است ، در اینجا فراموش‌کردم بگویم که **میرزاسعیدخان** موقع خارج شدن از تهران برای من پیغام فرستاده بود که از قم ، طبق وعده ای که روز قبل بمن داده‌بوده است ، امریه کتبی برای مجازات عمال حاکم همدان و رفع مزاحمت از اتباع امریکا خواهد فرستاد . حالا البته با پیش‌آمدن این حادثه و سرقت مهر وزیر امور خارجه این کار دیگر انجام پذیر نبود و او عذر و بهانه‌ای داشت که نمی‌تواند این دستور کتبی را صادر کند من بناچار روز بعد در وزارت امور خارجه به **صدیق‌الملک** معاون اول آن وزارتخانه که در غیاب **میرزا سعید خان** اداره امور وزارت خارجه را بعهده داشت مراجعه کردم و تقاضا نمودم که دستور کتبی صادر شود و**صدیق الملک** هم این کاررا کرد و بدین ترتیب **میرزا سعید خان** با درست کردن این صحنه خود را از مخمصه نجات داد و مسئولیت‌دادن امریه کتبی بر علیه حاکم همدان و برادر شاه رابگردن‌معاون خودگذاشت ، مدتها در محافل تهران حمله ساختگی به کالسکه وزیر امور خارجه با خنده و اعجاب نقل می شد .

بعد از مرگ **میرزا سعید خان**، فرزند او نزدیک بود جانش را بخاطر عدم رعایت تشریفات و اهمال در آن از دست بدهدبدین‌معنی‌که **ظل السلطان** پسرارشد **ناصرالدینشاه** و حاکم مستبد و مطلق اصفهان که برای دیداری بتهران آمده بودند اظهار تمایل کرد که برای بازرسی و سرکشی بوزارت امور خارجه برود ، پسر **میرزا سعید خان** که یکی‌از معاونین وزارتخارجه بود مأموریت پیدا کرد که مقدمات این بازدید را فراهم کند و تشریفات لازم

را تدارک به بیند ووقتی همه چیز آماده و مهیا شد ، مراتب را باستحضار شاهزاده رسانده و تقاضا نماید که شاهزاده وقت بازدید از وزارت امور خارجه را تعیین کند . ولی معاون جوان وزارت خارجه ، معلوم نشدبعلت‌زیادی مشغله وکارویاآنکه بعلت جهالت وحماقت ، بجای آنکه شخصا " نزد والاحضرت رفته و با خضوع و خشوع خود را معرفی کرده و **تقاضا نماید که شاهزاده وقتی را تعیین فرمایند که کارکنان وزارت خارجه را بقدوم خود مفتخر**



سلطان مسعودمیرزا ظل‌السلطان

نمایند ، بوسیله یک پیک برای **ظل السلطان** پیغام فرستاد که همه چیز آماده است و وقت بازدید را تعیین کنند . حضرت والا با شنیدن‌این‌پیغام‌ازجسارت معاون وزارت امورخارجه بشدت برآشفته و فریاد زد : " این مردکه پدرسوخته که برای من پیغام فرستاده همه‌چیز آماده است ، کیست ؟ بروید سراین مردک را برای من بیاورید ! " فورا " دو نفر از میرغضب های حضرت والا بطرف وزارت خارجه حرکت کردند ، خبر به **"محمودخان"**وزیر امورخارجه رسید و او به وساطت پرداخت و با دشواری زیادتوانست‌خشم‌و غضب شاهزاده را اندکی تسکین دهد وجان معاون جوان خود را نجات بخشد ولی مسئله بهمین‌جاخاتمه

نیافت و معاون وزارت امور خارجه را مجبور کردند بحضور شاهزاده رفته و خود را روی پاهای او انداخته و با تضرع آمیزترین جمله ای که در فارسی معمول است ، از حضرت والا تقاضای عفو و بخشش کند و از جسارت خود پوزش بخواهد .

بطوریکه قبلا " شرح داده شد ، **ناصرالدینشاه** ، **میرزا سعید خان** را تاهنگام مرگ در وزارت امور خارجه نگاهداشت ، وقتی **میرزا سعید خان** مرد ، حدسیات زیادی درباره جانشین او میشد و چند هفته ای این شایعات ادامه داشت و نام اشخاص مختلف برای اشتغال این پست برده میشد تا آنکه بر خلاف انتظار همه ، شاه کسی را بدین سمت انتخاب کرد که هیچکس تصورش را هم نمیکرد و این شخص **محمودخان نصرالملک** بود ، او مدت چند سال حکومت کرمانشاه را بعهده داشت و چون از پایتخت دور بود یک چهره و شخصیت فراموش شده بشمار میرفت و بهمین جهت انتخاب او با تعجب و شگفتی مواجه شد .



نصرالملک

نصرالملک با کمک **ظل السلطان** موفق به گرفتن این پست مهم شده بود و مانند سابق بهیچوجه میزان شایستگی و لیاقت و استعداد و تحصیلات مورد توجه قرار نگرفته بود .

نصرالملک چند سال‌وزیر مختار ایران در لندن بوده و با عادات و رسوم اروپائی کاملا" آشناست و زبان دیپلماسی را میفهمد . علاقه و روابط دوستی زیادی‌باانگلستان داردواین علاقه را با فرستادن پسرش بانگلستان برای تحصیل در دانشگاه اکسفورد نشان داده‌است با آنکه بعلت کهولت و شرایط‌آب و هوا دچار کمی بیحالی وعدم تحرک طبیعی است ، معذالک ازسلف‌خود **میرزا سعیدخان** مصمم تراست و تحرک زیادتری‌دارد ، دارای‌اراده‌ای نسبتا" قوی و استوار و قیافه ای جدیست و روحیات وزیر امور خارجه جدید تکانی به سفارتخانه های تهران داده است و بیشتر سفاتخانه ها را که در زمان **میرزا سعید خان** به کلی مأیوس شده بودند وحس میکردند از مذاکره و مراجعه بوزارت خارجه طرفی نخواهند بست تا حدودی امیدوار کرده است و حالا بدولت ایران با نظر دولتی نگاه میکنند که به حقوق دیگران احترام گذاشته و توقع دارد دیگران هم به حقوق او احترام بگذارند . اما تغییر روش‌وزارت امور خارجه تاثیر دیگری در سفارت روسیه در تهران گذاشته است . دیپلماتهای روسی که عادت کرده بودندکه به‌**میرزا سعید خان**خشونت و تندی نشان دهند و در مواردی او را مسخره هم نمایند و ضمنا" نظرات خود را باو بقولانند حالا با افراد و رفتار تازه‌ای در وزارت امور خارجه مواجه شده‌اند و سخنان قاطع و قیافه موقرانه وزیر خارجه جدید مانند سیلی است که بطور ناگهانی بصورت آنها نواخته شده باشد و واقعا" قیافه سفیر روس و مترجم او که دست از پا درازتر و خیلی عصبانی از نزد نصرالملک باز میگردند تماشائی است .

نصرالملک مانند کلیه رجال ایران دارای املاک بزرگی است که یا آنها را بارث‌برده و یا آنکه خودش خریداری کرده است این املاک مشتمل بر چندین ده در اطراف تهران است‌خانه مجلل و با شکوهی درتهران و یک ویلای ییلاقی بزرگ و زیبا در دهکدهٔ سعدآباد شمیران دارد . اقامت طولانی در اروپا **نصرالملک** را کاملا" با آداب و سنن اروپائیها آشنا کرده و او خانه شهری و ویلای ییلاقی خود را بسبک اروپائی ها مبله کرده است . برخلاف سلف خود **میرزا سعید خان** ، **نصرالملک** غالبا" ضیافت های صبحانه و شام به‌افتخار دیپلماتهای مقیم تهران میدهد و آشپزی را از پاریس استخدام کرده و آورده است که غذاهای فرانسوی در این ضیافت ها تهیه میکند تابستانها ضیافت های صبحانه وزیر امور خارجه در زیر چادر بزرگی که در باغ وسیع او در سعدآباد زده شده است‌برپامیگرددواین ضیافت ها خیلی مطبوع و دلچسب است و در امریکا هم ما می توانیم از آن تقلید کرده و در زیر چادر ، پاره ای از ضیافت های خود را برپا نمائیم . (۱)

---

(۱) هنگامیکه مشغول نگارش کتاب بودم مطلع شدم که یحیی خان مشیرالدوله جانشین نصرالملک و وزیر خارجه شده است .

یکی از مهمترین اعضای کابینه فعلی ایران **مخبرالدوله** است که نفوذ زیادی در شاه دارد و مورد توجه اوست‌وبهمین‌جهت‌پست‌وزارت‌معادن‌و تلگراف را باو واگذار کرده‌است ، بعلاوه سرپرستی وزارت تجارت را هم باو داده است و اخیرا" علاوه بر این دو پست ،وی را مامور کرده است که به برلین رفته و سفارتخانه ایران را در آنجا تاسیس کند و روابط سیاسی میان ایران و آلمان را بوجود آورد . اسرار موفقیت و نفوذ او را در شاه بآسانی



مخبرالدوله

نیمتوان دریافت زیرا **مخبرالدوله** مردی اصولا" کم حرف است ، نوعی غرور و تکبر خاص دارد ، در بیان عقاید و نظرات خود احتیاط زیاد بخرج داده‌وآنقدرتامل میکند که انسان فکر میکند اصلا" او عقیده‌ای ندارد که اظهار کند . و ظاهرا" همین خصوصیات اخلاقی‌است که وی را مورد توجه **ناصرالدینشاه** کرده است . زیرا شاه که از چرب زبانی و تملق گوئی اطرافیان خود و ضمنا" سطحی و توخالی بودن آنها بستوه‌آمده‌است‌وقتی یک‌نفر را مشاهده میکند که کم‌حرف است و کمتر تملق میگوید از او خوشش میآید و مفتون صمیمیت‌وی‌میشود .

مخبرالدوله بعلاوه دارای استعداد مدیریت است و افکاری مترقیانه دارد و شاید همین افکار مترقیانه هم موجب لطف شاه باو باشد زیرا **ناصرالدینشاه** تمایل زیادی دارد که اختراعات و اکتشافات جدید را بکشور خود بیاورد و در این راه با کارشکنی‌های یک دسته مرتجع روبروست و از افرادی که با او همفکر باشند استقبال میکند.

یکی دیگر از رجال مقتدر ایران که مورد اعتماد شاه میباشد **میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله** والی ایالت خراسان است. قبل از آنکه باین سمت ارتقاء پیدا کند، وزیر بازرگانی



آصف‌الدوله

بود و شاه که متوجه عقل و درایت و کاردانی **آصف‌الدوله** شده بود او را برای این ایالت بزرگ و حساس ایران در نظر گرفت. حساسیت خراسان در اینست که روسها چشم طمع بآن دوخته‌اند و در حقیقت مورد تهدید آنهاست و روسها هم دشمنی خونی‌تر و سخت‌تر از **آصف‌الدوله** در ایران ندارند. در این اواخر که روابط ایران و روسیه بعلت مطامع روسیه نسبت به هرات تیره شده است، **آصف‌الدوله** دستورات اکیدی صادر کرده است که تجار

ایرانی بهیچوجه حق معاملات تجارتی با همسایه شمالی ندارند زیرا روسها کوشش میکنند که با تماس با تجار ایران آنها را اغوا کرده و به شورش و طغیان علیه **ناصرالدینشاه** وادار نمایند. چند نفر از تجار به دستورات **آصف‌الدوله** وقعی نگذاشته و به مبادلات تجارتی خود با روسیه ادامه دادند و **آصف‌الدوله** که از این امر سخت ناراحت شده بود بلافاصله فرمان‌داد تا آن تجار را دستگیرکرده و سر بریدند. **آصف‌الدوله** مردیست کوتاه‌قد و فربه، خیلی مصمم و قوی‌الاراده، موقعی که در تهران بود خیلی با شکوه و تجمل زندگی میکرد، باصول و مبانی مذهبی سخت پای‌بند است و بآن تعصب دارد. افکار و عقاید خارجی را به سختی می‌پذیرد و در عین حال که مردی محافظه‌کار است، افکار و عقاید خود را دوست دارد و بهمین علت زبان خود را نمیتواند نگاهدارد و در هر موردی عقیدهٔ خود را بدون در نظر گرفتن اینکه چه خواهد شد، ابراز میکند و یکبار که بی‌پروا در حضور شاه عقیدهٔ خود را گفت، چنان موجب عصبانیت و خشم شاه شد که بخاطر این جسارت شاه دستور داد فورا" او را بکشند و اگر وساطت فوری صدراعظم نبود **آصف‌الدوله** جان خود را بدون شک از دست میداد. آصف‌الدوله ضمنا" از حاضرجوابی زیادی هم برخوردار بود و از افراد حاضرجواب هم خوشش میآمد.

داستانی را از **آصف‌الدوله** حکایت میکنند که خصوصیات روحیه او را نشان میدهد. هنگامی که او **نصیرالدوله** لقب داشت و هنوز لقب **آصف‌الدوله** از طرف شاه باو اعطا نشده بود. روزی با اطرافیان و نوکران خود سوار بر اسب از راهی میگذشت و یک خرچکی با چند الاغ راه را اشغال کرده و بند آورده بود و با تذکرات نوکران **آصف‌الدوله** هم راه را باز نمیکرد. آصف‌الدوله که سخت ناراحت و عصبانی شده بود فریاد زد:

ــ مردکه مگر تو چه کاره‌ای که راه مرا بند آورده‌ای؟ یک خرکچی راه را بسته‌است؟

و خرکچی بلافاصله جواب داد:

ــ من بعنوان یک خرکچی همانقدر حق استفاده از این راه را دارم که تو با اسب خرکی راندنت!

آصف‌الدوله که از حاضرجوابی مرد خرکچی خوشش آمده بود به نوکران خود دستور داد تا باو آزاری نرسانند و آنقدر صبر کرد که خرکچی راه را باز نماید.

فصل دهم

کوهنوردی در ایران

محل ییلاقی سفارت‌در اولین سال ورود بایران ، "سرآسیاب" ، نقطه‌ای بسیار با صفا و خرم بود که روزهای شاد و خاطره‌انگیزی رادرآنجا گذرانیدیم ، پس از گذشتن از در ورودی آن قدم به راهروی سبز و خرمی میگذاشتیم که صدای دلنواز ریزش جویبار درآن به گوش میرسید و بعدازعبور از بین توده‌ای از درختان چنار ساختمان اصلی که دارای ستونهای سفید و پنجره‌هائی مزین به شیشه‌های رنگارنگ بود ، نمودار میشد .

اما ، در این فصل راجع باین محل و ساختمان آن نمیخواهم ضحبت کنم بلکه ماجرای یک مسافرت کوتاه به دامنه‌های البرز را شرح خواهم داد . قسمتی از ارتفاعات البرزکه همان کوه‌های شمیران است از محل ییلاقی سفارت در سرآسیاب بخوبی دیده میشد و درحقیقت پشت ساختمان سفارت قرار داشت . قله مخروطی و پوشیده از برف دماوند هم از دور چشمک میزد .

مقصد ما در این سفر کوهستانی "لار" بود که تقریبا" ۴۵ میل از سرآسیاب فاصله داشت‌والبته بدین‌منظور می‌بایستی چند چادر ، تختخواب ، ظروف آشپزخانه وآبدارخانه با خود برداریم و تعداد کافی چهارپا ، یعنی اسب والاغ وقاطر برای حمل خودمان‌واسباب و لوازم سفر تهیه‌کنیم و اینکار هم مستلزم مدت‌زیادی سر و کله و چانه زدن با چارودارها و تهدید و تطمیع آنها بود ، پس‌از چند روز معطلی بالاخره مقدمات سفر فراهم شدو بنظر میرسید که دیگر اشکالی باقی نمانده است . نکته قابل‌توجه دراین سفرآن بود که ما بناچار می‌بایستی شبها حرکت کرده و روزها استراحت نمائیم زیرا گرمای روزهای تابستان بحدی است که سفر را در بیابان و زیر اشعهٔ آفتاب غیرممکن میسازد و بهمین جهت برنامهٔ سفر را طوری تنظیم کرده بودیم که شبها مصادف با مهتاب باشد و در روشنائی نور ماه راه‌را پیدا کنیم .

موقعی که حرکت کردیم و در راه‌های باریک و پر پیچ و خم کوهستانی کمی جلو رفتیم متوجه شدیم که دست به چه کار پر زحمت و سختی زده‌ایم زیرا سفر در این کوره‌راههای کوهستانی با راههای مسطح جلگه‌ها ودشتها اختلاف زیادی داشت . دررأس‌کاروان ،جلودار

سوار بر یک اسب عربی و شیرازی نژاد حرکت میکرد و بدنبال او دو نفر از اعضای سفارت سوار بر اسب و سپس خانم‌های ما سوار بالاغ و عقب آنها تخت روان مخصوص‌سواری افراد ناتوان و ضعیف، در حرکت بود. تخت روان از وسایل مسافرت اختصاصی ایران و ترکیه است و عبارت از یک اطاقک کوچک است که روی پشت دو قاطر حمل میشود، این اطاقک دارای یک در و چند پنجره است و تشکچه‌هائی در آن انداخته‌اند که روی آنها دو یا سه نفر می‌توانند براحتی بخوابند. تخت روانهای رجال و اشراف ایران دارای دکوراسیون، پرده و تزئینات زیادیست و معروفست که در زمانهای قدیم سلاطین نیز ازاین وسیله نقلیه استفاده میکرده‌اند. وزن تخت روانهائی که در ایران ساخته میشوند زیادتر از وزنی است که آنها می‌بایستی داشته باشند و علت هم صرفه‌جوئی در مصرف چوب است که در ایران نسبتا" گرانست. حرکت تخت روانها بآهستگی انجام گرفته و سرعت آنها کم است و به همین جهت کاروانهائی که تخت روان دارند با سرعت کمتری می‌توانند حرکت نمایند. صدای زنگ و ناقوس‌قاطرهائی که آنرا حمل میکنند ازفواصل دور بگوش میرسد. درراههای مسطح وجلگه ودشت تخت‌روان وسیله‌سفر ایده‌آل ومطلوبی است‌ولی درراههای کوهستانی و پرنشیب و فراز، تخت‌روان هم برای قاطرهائی که آنرا حمل میکنند وهم برای کسانی‌که سوارآن‌هستند طاقت‌فرساست‌وتکانهای شدیدی دارد که اعصاب انسان را خرد میکند.

جلوی تخت روان مردچارورداری حرکت‌میکرد که عرب بود و او را عبداله‌ابن‌الحسن می‌نامیدند، عبداله قیافه و حرکاتی متین مانند یک شاهزاده داشت، قدش‌بلند در حدود شش پا و اندامش لاغر و ورزیده بود نیم تنهٔ بلندی از پشم شتر بر تن داشت و سرش‌را با پارچه سفید رنگی پوشانده بود، صورتی سبزه و فرسوده داشت و چشمان سیاه رنگش از زیر ابروانش میدرخشیدند، وقتی باو انعامی خواستم‌بدهم، آنرا قبول‌نکرده‌و نگاه ملامت باری بمن انداخت که چرا اینکار را کرده‌ام گوئی اصلا" توقع وانتظار چنین رفتاری را نداشت، حرکات‌واخلاق‌این‌مرد چارودار که عمری را خود و پدرانش با چهارپایان سروکار داشته‌اند واقعا" برای من عجیب و حیرت‌آور بود مانند بزرگ زاده وآقازاده‌ای بود که تمام عمرخود را در ناز و نعمت بسر برده و نیاز بهیچ چیزی ندارد، در عین فقر و مسکنت از هر حیث مستغنی بنظر میرسید و این خود از شگفتی‌های خلقت انسانی است.

قاطرهای باری که بار و بنه سفر را حمل میکردند، چند ساعت‌قبل از ما حرکت نموده بودند تا در محلی که برای توقف و استراحت در نظر گرفته شده بود، پیش از رسیدن‌ما چادرها را زده و غذا و چای را آماده نمایند، راه ما پس از مدتی به دهکدهٔ تجریش و دزآشوب رسید، از کوچه‌های تنگ و سراشیب آن گذشتیم و برای دقایقی، آرامش‌این دو دهکده را بر هم زدیم، سر راه عده‌ای بیکاره نشسته و چپق میکشیدند، چند گدای‌سمج‌هم جلو آمده و مطالبه پول و صدقه میکردند. در میان آنها چند درویش با لباسهای بلند و

سفید ولی کثیف دیده میشدند که کلبه‌ای گلی برای خود در سایهٔ درختی کهن ساخته بودند، آنها هم انتظار کمک و صدقه را داشتند ولی آیا واقعا" می‌بایستی باین عده بیکاره و تنبل که اوقات خود را ببطالت میگذراندند، کمک میکردیم ؟



یک درویش ژولیده در دهات خارج از تهران

پس از عبور از دزآشوب، طولی نکشید که به اقامتگاه ییلاقی سومین پسرناصرالدینشاه یعنی نایب‌السلطنه رسیدیم. **کامران میرزا** نایب‌السلطنه در اینجا باغ بزرگی احداث کرده است که طبقه طبقه بوده و در هر طبقه حوض هائی دارد که فواره‌های زیبائی از آن جستن میکند. از خیابانهای پر درخت مجاور باغ نایب‌السلطنه گذشتیم و وارد جلگه بدون درختی شدیم، راه، سربالا بود و پس از مدت کوتاهی به دامنهٔ کوه‌ها منتهی شد. راه‌پیمائی از اینجا مشکل میشد و نزدیک غروب بود که بالاخره بازحمت بگردنه‌ای رسیدیم که میگفتند مأمن و پناهگاه دزدان بوده است. با آنکه دیگر چند سالی میگذشت که از دزدها خبری نبوده و دستبردی در این قسمت نزده بودند، معذالک در تاریکی شب دچار ترس شدیم.

چند سرباز مسلح کاروان ما را همراهی میکردند با اینحال برحسب احتیاط دستور دادم‌که نزدیک بهم حرکت‌کنیم تا آنکه اگر از اطراف مورد حمله‌دزدان واقع شویم بتوانیم ازیکدیگر دفاع کنیم . خوشبختانه ماه در این موقع به کمک ما رسید و اطراف را که تاریک و ترسناک بود ، روشن‌کرد و در حدود ساعت نه شب بود که بالای گردنه رسیدیم ، از اینجا راه یکمرتبه با شیب زیاد بطرف دره سرازیر میشدواحتیاط زیادی لازم بود که بدون حادثه بتوانیم خود را به پائین برسانیم . در این قسمت ، راه از تیغهٔ کوههائی میگذشت که عقب و جلوی دره را مانند دیواری ازهم‌جدامیکرد ، عرض کوره راه مرتب کم میشد و قاطرها و الاغها بسختی حرکت میکردند ، کوچکترین بی‌احتیاطی موجب سقوط در قعر دره میشد ، نور ماه به ته دره نمیرسید و بهمین جهت از بالا جز تاریکی و سیاهی در پائین چیزی نمی‌دیدیم ، کمی که‌در این سرازیری جلو رفتیم راه دشوارتر شد زیرا زیر پای چهارپایان شن و ریگ غلطان بود و هر قدمی که برمیداشتند پایشان سر میخورد و هر لحظه خطر سقوط را حس‌میکردیم ، بعلاوه بعلت وجود این شن ها راه هم مشخص نبودو کاروانی که شب قبل از ما از اینجا میگذشت راه را گم کرده و تا سپیدهٔ صبح در این قسمت سرگردان مانده‌بود . قاطرها با مهارت‌زیاد جلومیرفتند ، کار قاطرهای حامل تخت‌روان از همه مشکلتر بود زیرا می‌بایستی بطورهمآهنگ حرکت نمایند و اگر کوچکترین عدم همآهنگی در حرکت آنها بوجود میآمد بدون شک هر دو با تخت روان به ته دره پرت میشدند .

سرانجام پس از ساعتی دلهره و ترس بدون حادثه بانتهای سراشیب رسیدیم و ازراه باریک و تنگی گذشتیم ، چند درخت چنار از دور پدیدار شد ، معلوم بود که به یک‌آبادی کوچک نزدیک شده‌ایم ، مردم آبادی هنوز بخواب نرفته بودند و چند دکان کوچک که نان و میوه و گوشت میفروختند ، باز بودند ، از این آبادی هم گذشتیم و پس‌ازطی مسافت کوتاهی به رودخانه سیلابی که جریان سریعی داشت رسیدیم ، این رودخانه جاجرود نام داشت دو صخرهٔ بزرگ کنار رودخانه دیده میشد که در آنها گودال‌هائی شبیه سنگرکنده بودند و ظاهرا" در سالهای قبل ، سنگرهای جنگی و محل استقرار توپخانه بوده‌اند .

پل بزرگ سنگی با طاقهای هلالی شکل روی رودخانه وجود داشت که ما از روی‌آن گذشتیم . در فصل بهار این رودخانه آبش زیاد شده و گاهی طغیان کرده و از بسترخود خارج میگردد و در یکی از همین طغیانها بود که **امین‌السلطان** بزرگ (پدر**امین‌السلطان** کنونی) توانست توجه‌شاه‌را بخود جلب کرده ، جزء یکی ازرجال مهم شود و ثروت فوق‌العاده زیادی بدست آورد . **ناصرالدینشاه** که علاقه زیادی به شکار دارد ، غالبا" برای شکار باین منطقه میآید و بهمین جهت در باغ بزرگ کنار رودخانه ساختمان‌زیبا و قشنگی برای اقامت خود بنا کرده است . در این شکارها غالبا" عده‌ای اززنان مورد علاقه خود را همراه‌میآورد و معمولا" هروقت عدهٔ ملتزمین رکاب و همراهان شاه زیاد باشد زنان حرمسرا درچادرهای

بزرگی که برای آنها در باغ برپا می‌کنند بسر میبرند ، در یکی از این سفرها ، رودخانه که در حال طغیان بود ، نافرمانی و سرکشی خود را به شاه نشان داد و آب ، در نیمه شب از بستر رودخانه خارج شده و باغ کنار آنرا فرا گرفت . زنان و ملتزمینی که در چادر خوابیده بودند با صدای رعدآسای سیل از خواب پریده و هراسان از چادرها خارج شدند و خود را در جریان سیل تندی که میخواست همه چیز را کنده و با خود ببرد ، دیدند . زنان حرمسرا که سخت وحشت کرده بودند سر و پای برهنه ، تمام طلا و جواهرآلات و زینتهای گرانبهای خود را در چادرها بجای گذاشته و از وسط سیلاب بطرف ساختمان و بلندیهای اطراف فرار کردند . صبح روز بعد که سیل فرو نشست یکی از افسران کم رتبهٔ گارد سلطنتی که ناظر گمشدن و بر باد رفتن جواهرات و طلاآلات بود به نوکران و افراد زیردست خود دستور داد که دراطراف به جستجوی این جواهرات گمشده برآیند و آنها در گل و لای باقیمانده از سیلاب با دقت بکاوش پرداختند و مقدار زیادی از این جواهرات را یافتند و آن افسر گمنام جواهرات را جمع‌آوری کرده و بحضور **ناصرالدینشاه** برد . شاه از صداقت و امانت و در ضمن هوش این افسر خیلی خوشش آمد و لقب "**امین‌السلطان**"را باو داد و از آن پس کارهای مهمی را یکی پس از دیگری بوی واگذار کرد و مدتها او را مسئول ضرابخانه کرد و **امین‌السلطان** در مدت کوتاهی جزء رجال درجه اول دربار شد و پس از او پسرش پا درجای پدر خود گذاشته و مورد اعتماد شاه قرار گرفت تا بالاخره به صدراعظمی ایران رسید .

ازپل که گذشتیم به یک سربالائی تند رسیدیم و پس از بالا رفتن از آن به یک جلگه وسیع قدم گذاشتیم که در زیر تابش مهتاب مانند اراضی قطبی و سرزمینهای افسانه‌ای کاملا "سفید رنگ و پوشیده از برف بنظر میرسید در این موقع در وسط جلگه دو سوار را مشاهده کردیم که با سرعت زیاد بطرف ما میآیندو پس از آنکه نزدیک شدند و عنان اسبهای خود را کشیدند معلوم شد که از نوکران ما هستند که همراه با قاطرهای باری جلو رفته بودند و حالا که ما را از دور مشاهده کرده‌اند برای راهنمائی آمده‌اند ، آنها پس از آنکه محل چادرهائی را که برپا کرده‌بودند .در فاصله دور نشان دادند ، با سرعت و بتاخت دور شده و بطرف استراحتگاه رفتند تا خبر رسیدن ما را به بقیه داده و چای را برای رفع خستگی آماده کنند . با سرعت کم و آهسته‌ای که کاروان ما حرکت میکرد ، در حدود نیمساعت بطول انجامید تا به محلی رسیدیم که درختهای چنار زیادی وجود داشت و در زیر شاخه‌های این درختان و در کنار استخری مملو از آب ، چادرهای ما را برافراشته بودند ، منظرهٔ تماشائی و جالبی را مقابل خود میدیدیم : چادرهای سفید رنگ ، در پرتو نور کمرنگ فانوسهائی که در آنها روشن کرده بودند ، در آب استخر منعکس شده و نوکران و خدمتکاران در کنار آتشی که برای طبخ غذا افروخته بودند ، مانند اشباحی بنظر میرسیدند و ماه هم بالاتر از همه در آسمان صاف و بدون ابر نورافشانی کرده و زمین را نقره‌فام نموده بود .

صبح روز بعد که یکشنبه هم بود از چادرها خارج شدیم و منظرهٔ اطراف آنقدر دلپذیر و تماشائی بود که همگی مات و مبهوت آن شده بودیم و فرصت صحبت با یکدیگر را پیدا نمی‌کردیم و خوشحال بودیم که این محل را تا روز بعد ترک نمی‌نمائیم امریکائی‌ها علاقه زیادی دارند که تعطیلات خود را در نقاطی بدون سر و صدا و دور از جنجال شهرها بسر برند و اینجا درست همان محل مورد علاقه است که انسان خود را فراموش‌کرده و در آغوش طبیعت فرو میرود .

استراحتگاه ما مشتمل بر چند چادر بزرگ خواب و عده‌ای چادر کوچک جهت مستخدمین و سربازان گارد محافظ میشد و برای صرف غذا میز بزرگی در زیر یک درخت کهنسال چنار گذاشته بودند . این چنار ظاهرا" در حدود هزار سال عمر داشت و قطر ساقهٔ آن به سی پا میرسید این تنه قطور و بزرگ کمی که از زمین دور میشد به شاخه‌های متعددی تقسیم میشد که مانند یک‌چتر اراضی وسیعی را میپوشاند . در کنار این درخت بزرگ توده‌ای از درخت‌بید نزدیک یکدیگر کاشته بودند که در سایهٔ آنها چادرها را برافراشته‌بودند . این اراضی فوق‌العاده مورد توجه **ناصرالدینشاه** است و او گاه بگاه برای شکار پلنگ و بز کوهی که در آن نزدیکی فراوانند باین منطقه میآید .

در اینجا باید خاطرنشان کنم که استراحتگاه ما ، در حقیقت در نزدیکی دهکدهٔ "گلندوک" قرار داشت و در مجاور منطقه‌ای بودیم که به "هزار دره" معروفست و از این جهت بآن هزاردره میگویند که دره‌های کوچک‌وبزرگ متعددی مانند شیار آنرا به قسمتهای مختلف تقسیم کرده است و چادرهای ما در مدخل یکی از این دره‌ها قرار داشت و در انتهای این دره قله کوه بلندی که چند هزار پا ارتفاع داشت دیده میشد . در هنگام غروب این‌کوه بر اثر تابش نور آفتاب جامه‌ای ارغوانی می‌پوشید . درزمین بار و بزرگی میان دهکده و درختکاریها ، مزارع سبزی‌کاری و خربزه وجود داشت ، در این زمین بار عصرها . بوحوالی و پسر بچه‌های ده جمع شده و ورزش میکردند . صاحب این صیفی‌کاری که پیرمردی با ریش بلند و رنگ حنا زده بود نیز موقع غروب با زن و دخترش میآمد تا خربزه‌ها را جمع‌آوری کند ، زن او که یک روسری داشت بزحمت کار میکرد زیرا با یک دست خود روسری را ناچار بود نگهدارد که صورتش پیدا نباشد .

روز بعد پیرمرد صاحب صیفی‌کاری جلوی چادر من ظاهر شد ، یک سینی محتوی چند شانه عسل کوهستان در دست داشت و عسل‌ها را پس از سلام و تواضع بعنوان هدیه‌و پیشکش تقدیم‌کردولی من بخوبی منظورا او را از تقدیم این هدیه میفهمیدیم بطوریکه‌قبلا" در فصول پیشین اشاره کردم در طبقات پائین ایرانی‌ها رسم است که هدیه کوچکی برای طبقه بالاتر خود میبرند و آنرا تقدیم میکنند و درمقابل انتظار دارند که‌هدیه بزرگتری به صورت نقدی یا جنسی دریافت‌نمایند . اگر اینکار زیاد تکرارنشود ، معمول‌آنست که طبقات

بالا ،هدایای طبقات پائین را می‌پذیرند ولی پاره‌ای اوقات این کار بقدری تکرار میشد که من خودم بستوه آمده و از قبول هدایا خودداری میکردم . اما در مورد اخیر ، عسل تقدیمی چنان اشتها آور و رفتار پیرمرد آنقدر مؤدبانه بود که هدیه را قبول کردم و پیرمرد با مبلغی در حدود دو برابر ارزش عسل با خوشحالی آنجا را ترک کرد .

کمی پس از این ماجرا گروهی از زنان دهکده با حجابی که از سر تا پای آنها را میپوشاند باستراحتگاه ما آمدند ،آنها ظاهرا" مطلع شده بودند که یک نفر پزشک بهمراهی ماست و حالا میخواستند بآن پزشک مراجعه کرده و معالجه شوند . چاره‌ای نبود زیر سایه یکی از درختان محلی برای مطب ! پزشک درست کردیم و دکتر روی کندهٔ درختی نشست و نبض زنان بیمار را گرفته و زبان آنها را میدید . زنان صورت خود را کاملا" پوشانده بودند که پزشک نتواند آنها را به‌بیند .من جلوی چادر خود ایستاده و با علاقه مطب موقتی دکتر را که در هوای آزاد و روی تنه درخت زنان بیمار را معاینه میکرد زیر نظر گرفته‌بودم ، زنان دهکده دور تا دور دکتر روی زمین نشسته بودند و یک بیک جلو میآمدند و از دکتر دستور میگرفتند . معمولا" کسانی که در داخلهٔ ایران مسافرت میکنند سر راه خود در هرجا که رسیدند به معاینه بیماران می‌پردازند و خواه دکتر باشند یا نه با مختصر اطلاعاتی که دارند دستوراتی بآنها میدهند . بمن هم توصیه شده‌بود که این کار را بکنم ولی آنرا درست نمیدانستم و این بار هم چون یک نفر پزشک همراه خود داشتم موافقت کردم که بیماران را معاینه‌نماید . در ایران مقام و ادارهٔ خاصی نیست که بکار پزشکان رسیدگی کند و صلاحیت آنها را تشخیص دهد . پزشکان بومی احتیاج به دیپلم و گواهی‌نامه‌ای ندارند که به طبابت بپردازند و فقط کافی است که بتوانند اعتماد و اطمینان مردم را بخود جلب نمایند . بعضی از این پزشکان قلابی و بدون تجربه سیار هستند یعنی از شهری به شهر دیگری از دهی به ده دیگر حرکت میکنند و هرجا که رسیدند شغل خود را اعلام میکنند و بیماران را بحضور می‌پذیرند و داروهائی را که با خود دارند بآنها میدهند و پول یا جنس در مقابل آن میگیرند و قبل از آنکه بیماران دواها را خورده و نتیجه آنرا بفهمند پزشک ، آن شهر یا ده را ترک میکندو میرود زیرا میداند که آبرویش میریزد . درصورتیکه ترس و نگرانی این پزشکان قلابی هم بیمورد است زیرا ایرانی‌ها مسئولیت مرگ کسان خود را بگردن پزشک نمی‌اندازند و میگویند قسمت او این بوده است !

مسئله مهمی که روز دوشنبه ــ یعنی فردای آنروز ــ برای ما وجود داشت این بود که بهترین راه را برای حرکت به لار انتخاب کنیم ، بین محل استراحتگاه ما ولار ، کوهستانها و ارتفاعات مهمی وجود داشت که می‌بایستی از آنها عبورکنیم و انتخاب راه مناسب اهمیت زیادی داشت و نکته دیگر آنکه ما دو نفر علیل و ناتوان با خود داشتیم که در تخت روان دراز میکشیدند و در انتخاب راه باید تخت روان را هم در نظر می‌گرفتیم . اول فکر کردیم

که از راه لواسان به لار برویم و این راه در دومنزل طی میشد ولی بعد شنیدیم که راه‌گردنه افجه بهتر است و این راه را در یک منزل می‌توانیم طی کنیم ولی باز هم در انتخاب یکی از آن دو راه مردد بودیم ، در ایران کسب اطلاع از راهها و چگونگی آنها کار بسیار مشکلی است و هرگز انسان نمیتواند اطلاعات صحیحی بدست آورد ، در هرحال برای آنکه اطلاع بیشتری بدست آوریم عقب یک پیرمرد و ریش سفید گلندوک فرستادیم او آمد حرف‌های ما را شنید و درحالیکه زیر درخت چنار نشسته و پک‌های محکمی به چپق خود میزد بما اطمینان داد که در میان راههائی که به لار منتهی میشود راه افجه از همه بهتر و سهل‌العبورتر است و تاکیدکرد که این راه خیلی هم نزدیک است و در مدت هشت ساعت می‌توان آنرا پیمود . قسمت اول اظهارات پیرمرد در مورد بهترین راه ، درست بود ولی‌قسمت‌دوم‌آن که مربوط به هشت ساعت طی کردن آن بود درعمل درست درنیامد و معلوم شد که این مسافت را با اسب و در حال تاخت و سرعت می‌توان هشت‌ساعته پیمود ولی با کاروان ما که چند الاغ‌و تخت روان هم جزء آن بود هرگز این کار امکان نداشت .

بعد از رفتن پیرمرد ریش‌سفید گلندوک دستور دادم که هرچه زودتر چادرها و اسباب و اثاث‌را جمع‌آوری کرده و بار قاطرها کنند و قاطرهای باری و مستخدمین چند ساعت زودتر از ما حرکت نمایند تا قبلا " استراحتگاه بعدی‌را آماده‌نمایند . ولی‌جمع‌آوری چادرها و بستن آنها روی تقریبا " چهل قاطر باری کار آسانی نبود . اسباب و اثاث شخص خود من بار ۱۶ قاطر را تشکیل میداد . چند ساعتی با تلاش بسیار این کار بطول انجامید و بالاخره ساعت یک بعد از ظهر همه چیز آماده شد و قاطرهای باری در معیت نوکران‌و آشپزها حرکت کردند . ما ناهار را در زیر سایه درخت کهنسال چنار صرف کردیم و چند ساعتی را بعد از ناهار خوابیده و استراحت کردیم و حوالی ساعت چهارونیم بعد از ظهر بودکه‌آماده‌ء حرکت شدیم . باتوجه به گرمای هوا و تابش‌اشعه‌خورشید این زودترین موقعی بود که میتوانستیم حرکت نمائیم . راه بسیار دشواری را در کوهستانهای ایران مقابل‌خود داشتیم که می‌بایستی طی کنیم و انتظار داشتیم که در حدود یکساعت بعد از نیمه‌شب به استراحتگاه بعدی برسیم در اینجا برای اینکه مشکلات حرکت کاروان‌ما را بهتر متوجه شوید بد نیست بطور متخصر اشاره‌ای بافراد کاروان نمائیم . درکاروان ما دو نفر علیل و ناتوان ، دو بچه خردسال با پرستارانشان ، دو پسر کوچک کمتر از پنجسال ، چندین دختر بین شش تا ۱۵ سال و عده‌ای زن و مرد وجود داشتند که سوار بر ۲۵ اسب‌والاغ بودند والبته‌چنین کاروانی نمیتوانست بسرعت‌حرکت‌نماید ،بخصوص اینکه راه دشوار و پر پیچ‌وخم کوهستانی را که به گردنه افجه در ارتفاع ۱۳ هزار پا از دریا منتهی میشد ، می‌بایستی طی کنیم در اینجا باید علاوه‌کنم که بچه‌های خردسال و پرستارانشان را سوارکجاوه کرده بودیم‌وکجاوه شکل‌دو صندوق را داردکه‌روی پشت یک قاطر و در دو طرف آن قرار میدهند و درهر صندوق

یک نفر می‌نشیند . حرکت با کجاوه هم باید مخصوصا" در راههای کوهستانی به‌آهستگی انجام شود زیرا احتمال دارد که یک طرف کجاوه به تخته سنگهای اطراف برخورد کند و در نتیجه قاطر تعادل خود را از دست داده و با کجاوه به قعر دره پرتاب شود .

راه ما در حدود چند میل ، ابتدا از هزار دره میگذشت و طی آن از رودخانه‌های خشک و بدون آب عبور میکردیم و روی یکی از این رودخانه‌های خشک پل سنگی جالبی ساخته بودند که فقط یک دهانهٔ داشت و از سبک‌های پل سازی ایرانیهاست و بهمین جهت تصویر آنرا در این کتاب نقل کرده‌ام در کنار پل چندین قطعه چوب و الوار که ظاهرا" درموقع ساختن پل بعنوان چوب بندی استفاده میشده است ، افتاده بود ، ایرانی‌ها عادت دارند که پس از پایان یک بنا الوارها و تیرهای چوب بست را در محل ساختمان ریخته و میروند و آنها را جمع‌آوری نمیکنند .

بعد از این پل ، راه کمی سربالائی بود و پس از دو سه میل به ده "کردان" رسیدیم که دو آبشار تماشائی داشت و بر روی رودخانه آنجا نیز دو پل دیده میشد . یکی از این پل‌ها کهنه و باریک و بدون نرده و لبه بود که یک اسب سوار بزحمت از روی آن میتوانست بگذرد و خوشبختانه ما ناچار بعبور از این پل نبودیم ، زیرا در کنار آن ، پل جدیدی از سنگ ساخته بودند که کاروان ما براحتی از روی آن عبور کرد .

از اینجا به بعد راه شیب تندی بطرف بالا پیدا میکرد و چهارپایان با دشواری و نفس زنان سربالائی را طی میکردند راه از کنار کوه مرتفعی میگذشت و مشرف بر جلگه و دشت وسیعی بود که منظره فوق العاده زیبا و تماشائی داشت دراین دشت پهناور که آفتاب داشت غروب میکرد ، مزارع سرسبز و خرم ، بیشه ها و جنگل های کوچک و دهات آباد بفواصل معینی از یکدیگر دیده میشد و رودخانه کوچکی ازمیان این مزارع و دهات میگذشت که زیبائی و شکوه خاصی بآن میداد . طرف دیگر جاده کوه های عظیمی سربفلک کشیده وجود داشت که عظمت آنها چشم را خیره میکرد ، طبیعت جذاب‌ترین و بهترین تابلوهای خود را در اینجا مقابل دیدگان انسان قرار داده بود . جهانگردانی که مناظر طبیعی ایران را دست کم گرفته و از آن چیزی نمیگویند یا از آن دسته ای هستند که اصلا" زیبائی های طبیعت را درک نکرده و توجهی بآن ندارند و یا آنکه هرگز گذارشان به گردنه افجه و مناطقی نظیر آن نیفتاده است .

راهی که به افجه منتهی میشد برطبق اصول مهندسی ساخته شده بود و پس از دو ساعت طی طریق توانستیم وارد افجه شویم . این ده مانند دهات دیگر ایران تیول یکی از رجال و متنفذین است و خانه ییلاقی او در بالای تپه ای مشرف بر یک طرف افجه دیده میشد در ارتفاعات پائین تپه خانه های روستائی مردم افجه در وسط توده درختان بطور نامنظم قرار داشت ولی منظره تماشائی و زیبائی بوجود آورده‌بود .وقتی‌بده نزدیک شدیم

راه باریکی که از وسط آن میگذشت بوسیلهٔ چند الاغ که میوه بار آنها بود ، مسدود شده بود و جلودار کاروان ، طبق آنچه که در ایران معمول است ، اسب خود را میان الاغها راند و الاغها و خرکچی ها را باداد و فریاد از وسط راه بکنار جاده راند وراه رابرای عبور کاروان باز کرد و ما بزحمت از میان جنجال و هیاهوی خرکچی هاگذشتیم و وارد کوچه‌های باریک و پردست انداز ده شدیم ، بچه ها و زن و مرد برای تماشای ماازخانه ها خارج‌شده و بطرف کاروان هجوم آوردند ، عبور تخت روان از این کوچه های تنگ بدشواری انجام میگرفت و دو طرف تخت روان بدیوارهای اطراف گیر میکرد که بزحمت آنرا رها میکردیم و این کار تجربه ای برای ما شد که در ارتفاعاتی که در پیش داشتیم بتوانیم تخت‌روان رااز راه های باریک کوهستانی بدون آنکه حادثه ای پیش آید ، عبور دهیم .



پل روی رودخانه گلندوک



عبور تخت روان از گردنهٔ پرپیچ و خم افجه

افجه یکی از دهکده های نمونه ایران است ، بطور کلی دهکده های‌ایران‌رابدودسته میتوان تقسیم کرد اول دهکده هائی که در وسط جلگه ها واقع شده اندواین دسته معمولا "

درخت کم دارند و دور آنها را حصارهائی از سنگ یا آجر فرا گرفته است تا از حملات ترکمن ها ، کردها و اشرار محفوظ باشند ، دوم دهکده های‌کوهستانی‌که‌دارای آب فراوان بوده و بهمین جهت درختان چنار ، توت و تبریزی در آنهازیادوجود داردو محصول آنها میوه‌وانواع سبزیجات‌است‌وافجه‌ازجمله‌دهات‌اخیر است‌که‌دارای‌آب و درختان فراوانست .

از کوچه های تنگ و باریک افجه خارج شده و به فضای باز آنطرف دهکده رسیدیم . در اینجا صدای ریزش یک آبشار بزرگ شنیده میشد ،آب‌ازارتفاع‌زیادی‌از کوه فرو میریخت و در گودالی فرو میرفت و بعد بصورت رودخانه ای از وسط دهکده میگذشت در مزارع و باغهای سمت راست جاده عده ای مشغول دروکردن گندم و چیدن میوه از درختان بودند از روی پل سنگی جالبی که بر رودخانه زده بودند عبور کردیم و دریک راه بسیار شیب‌دار قدم گذاشتیم . راه بطور مارپیچ در دامنه کوه بالامیرفت و به گردنه منتهی میشد ،در راهی که حرکت میکردیم بارتفاع ده متر دنباله راه را بالای سرمان مشاهده میکردیم ، خورشید در این میان در پس کوه پنهان میشد ولی هنوز هوا روشن بود و ماازآخرین انوار خورشید استفاده کرده و سعی می نمودیم که قبل از تاریکی هر قدر ممکن است جلو برویم، در موقع بازگشت از سفر لار موقعی که باین قسمت راه در روشنائی کامل روز رسیدیم متوجه شدیم چه راه خطرناکی را طی کرده بودیم زیرا در اطراف راه گودالهاوحفره های متعددی وجود داشت که با کوچکترین بی احتیاطی راکب‌ومرکوب‌درآن فرو میغلطیدند .خوشبختانه موقعی که هوا کاملا" تاریک شد و نمی توانستیم راه را تشخیص دهیم به دهانه غار بزرگی در کوه رسیدیم دیگر ادامه راه ممکن نبود و دستور دادم در آنجا مدتی توقف کنیم تا ماه در آسمان ظاهر شده و مهتاب راه را روشن کند . همه از اسب ها ، الاغها وقاطرهاوتخت روان و کجاوه پیاده شدند و روی تخته سنگهای دهانه غار نشستیم چهار پایان را نیز در گوشه ای جمع کرده وچند نفر ازنوکران و چارودارها را بمراقبت آنها گماشتیم باد شدیدی شروع به وزیدن کرد و ما کمی داخل غار شدیم تا ازمسیر باد دوربمانیم . نوکران چند فانوس‌را روشن کردند و ضمنا" در گوشه ای آتشی افروختند در پرتو نور فانوسها و شعله آتش ، کسانی که حرکت میکردند مانند اشباح بنظر رسیده و موجب‌وحشت‌کودکان میشدند در این موقع سماور بزرگی را که همراه داشتیم روشن کرده بودند و آب آن جوش‌آمده‌بود چند فنجان چای همراه با کمی نان سنگک و تخم مرغ پخته درآن تاریکی‌شب نیروی‌تازه‌ای به بدن خسته و فرسوده ما میداد ، در این موقع دو رأس از اسبها شروع به شیهه کشیدن کرده و ناراحت بنظر میرسیدند ، این دو اسب سعی میکردند دهانهٔ‌خودرا ازدست‌نوکران و چارودارها آزاد کرده وبطرف افجه فرار نمایند . ناآرامی‌این‌دواسب‌وسردست بلندشدن آنها در آن راه باریک وضع خطرناکی را بوجود آورده بود زیرا هرلحظه امکان داشت به قعر دره پرتاب شده و چارودارها را هم بدنبال خود بکشند و بهمین جهت چارودارها و

نوکران این دو اسب را رها کردند و آنها بسرعت بطرف افجه تاخت آوردند ، عده ای از نوکران به تعقیب اسب‌ها پرداختند و مهترمخصوص من نیز روی اسبی پریده و بدنبال‌آنها حرکت کرد ، چند دقیقه بعد این عده موفق شدند در منطقه مناسبی ، اسب های فراری را بگیرند و برگردانند . یکی از این دو اسب فراری ، اسب‌ابلق افغانی نژادی بود که‌بمن سواری میداد و پس از بازگشت هنوز آرام نگرفته و در صدد فرار بود .

پس از یکساعت استراحت اجباری بر فراز کوه افجه ، کم کم انوار ماه رااز پشت تیغه یکی از کوه ها مشاهده کردیم مهتاب بتدریج ارتفاعات و بالاخره همه نقاط‌را روشن کرد و راه باریک و ماپیچی کوهستانی و ارتفاعات اطراف که تا آنموقع درسیاهی‌و تاریکی فرورفته بود اینک‌برنگ نقره ای درآمده بودند ، دیگر موقع حرکت فرا رسیده بود همه سوارشدندو در حالیکه جلودار فانوس بزرگی را دردست داشت و یکی از نوکران درعقب‌کاروان فانوس دیگری را حمل میکرد بآهستگی براه ادامه دادیم ، به جلودار دستور اکید دادم که با احتیاط کامل حرکت کند و مواظب باشد که اگر حادثه ای برای یکی از افراد روی دادفورا" متوقف شود و کاروان از حرکت باز ایستد تا اقدام لازم برای نجات آن فرد بعمل آید ، ما بطور متراکم و کاملا" نزدیک بیکدیگر حرکت میکردیم تا اگر بخواهد حادثه ای روی دهد کمک کرده و از وقوع آن جلوگیری نمائیم .

ترتیب حرکت کاروان را هم از اینجا ببعد عوض کردیم ، بدین معنی که بدنبال جلودار ، تخت روان حرکت میکرد و دونفر چارودار در دوطرف تخت روان مراقب بودند که اطاقک آن با صخره های کوه برخورد نکرده و حادثه ای روی ندهد ،عقب تخت روان‌دو نفر مرد اسب سوار بودند که کاملا" مراقب تخت روان باشند و در موقع‌لزوم‌فورا" از اسب پیاده شده و به کمک بشتابند پس‌از این اسب سوار ، اسبها و قاطرهاوالاغهای‌حامل زنان و کودکان و بالاخره کجاوه ها و بدنبال همه الاغهای نوکران و سربازان‌محافظ اعضای سفارت حرکت میکردند .

کمی‌که‌جلورفتیم بدبختانه‌ماه در پس تیغه یکی از کوه ها پنهان شد و راه عبور مابار دیگردرتاریکی‌فرورفت ،درحالیکه‌آسمان‌کاملا "روشن بود و قله کوه ها نیز درنور پریده‌رنگ ماه دیده میشد ، هر یک از اعضای کاروان با دقت زیادمراقب‌مرکوب‌خود بود که درتاریکی از راه باریک منحرف نشود زیرا تنها یک قدم اشتباه اسب یا الاغ کافی بود که خطربزرگی را برای جان راکب آن بوجود آورد ، سکوت کاملی توام با وحشت و نگرانی حکمفرما بود و در این سکوت ناگهان فریادی از عقب سر کاروان شنیده شد ، جلودارکه کاملا "مراقب‌بود عنان اسب خود را کشید وایستاد ، کاروان متوقف شد و ما کسانی رافرستادیم‌تا ببینند چه واقعه ای روی داده ، معلوم شد که یک قاطر باری که یکی از نوکران سوار آن بوده است از جاده بطرف پائین پرتاب شده است ، فورا" فانوسها را بآن نقطه برده و درجستجوی‌وی

برآمدند ، چند نفر از چارودارآن بطرف دره رفتند ، نوکری که با قاطر پرت شده بود خوشبختانه توانسته بود خود را از قاطر جدا سازد و دستهای خود را به‌تخته سنگی بگیرد و معلق بماند ، او را نجات دادند ، فقط‌آسیب مختصری دیده بود ، اما از قاطر خبری نبود ، چارودارآن جستجو را ادامه دادند و کمی آنطرف تر قاطر راهم یافتند که‌بدرختی گیر کرده است . حیوان را بلند کردند ، کمی زخمی شده بود ولی‌توانائی‌حرکت را داشت و براه ادامه داد ، آخر قاطر ها هم مانندگربه ها حیوانات جان سختی هستند و به آسانی آسیب نمی بینند .

باردیگر جلودار باشاره من حرکت خود را شروع کردو در راه خطرناک‌وسربالا به‌جلو رفتیم در هر چند قدم سنگهائی از زیر پای چهارپایان بطرف دره‌سرازیرمیشدوسروصدائی بلند میکرد ، موقع بازگشت در روز روشن من وقتی این راه را دیدم واقعا" دچار تعجب شدم که چگونه ما توانستیم بدون حادثه سوئی از این راه خطرناک جان سالم بدر بریم ، عده ای از افراد کاروان صلاح را در آن دیده بودند که از روی اسب و الاغ پائین آمده‌وبا پای پیاده براه ادامه دهند زیرا خطر آن کمتر بود ، بار دیگر صدای فریادی‌از آخرکاروان بگوش رسید قاطری با بار از راه پرت شده بود ، سراغ حیوان رفتیم ، قاطر که باندازه ۳۰ پا سقوط‌کرده بود به سختی مجروح شده بود و بار آن هم که وسایل آبدارخانه بود بکلی خرد و درهم شکسته بود .

ماه بتدریج در آسمان بالا میآمد و راه ما را کاملا" روشن میکرد و با روشن شدن راه ترس و وحشت ما زیادتر شد زیرا درسمت راست راه پرتگاهی را میدیدیم که بیش از چند هزار پا عمق آن بود و در تاریکی ما متوجه آن نشده بودیم ، بعلاوه راه چنان زیگزاک‌و پرپیچ و خم و پیچ های آنقدر تند بود که تخت روان هر لحظه در خطر سقوط‌قرار داشت ، کجاوه ها هم بهمین وضع گرفتار بودند . دو نفر اسب سواری که عقب تخت روان حرکت میکردند ،غالبا" ناچار میشدند که از اسب پائین آمده و به کمک‌چارودارهای‌مراقب تخت روان بشتابند زیرا در سرپیچ ها ، تخت روان باطراف و تخته سنگها برخورد میکرد و میبایستی قاطرها را نگهدارند تا آنها بدره پرتاب نشوند ، پاره ای از اوقات ، هفت تا هشت نفر به کمک هم قاطرها را که پای آنها سرمیخورد گرفته و مانع ازسقوط‌آنها میشدند و بدین ترتیب سرعت حرکت بسیار کم و خیلی کند بود .

در این میان وقت بسرعت میگذشت ، ساعتی که برای‌رسیدن‌باستراحتگاه پیش‌بینی کرده بودیم ، گذشته بود و ما هنوز درخم راه های گردنه افجه بودیم و نیمی‌ازراه را جلو داشتیم ، آثار خستگی و فرسودگی از قیافه همه و مخصوصا" زنان و کودکان‌پدیداربود .

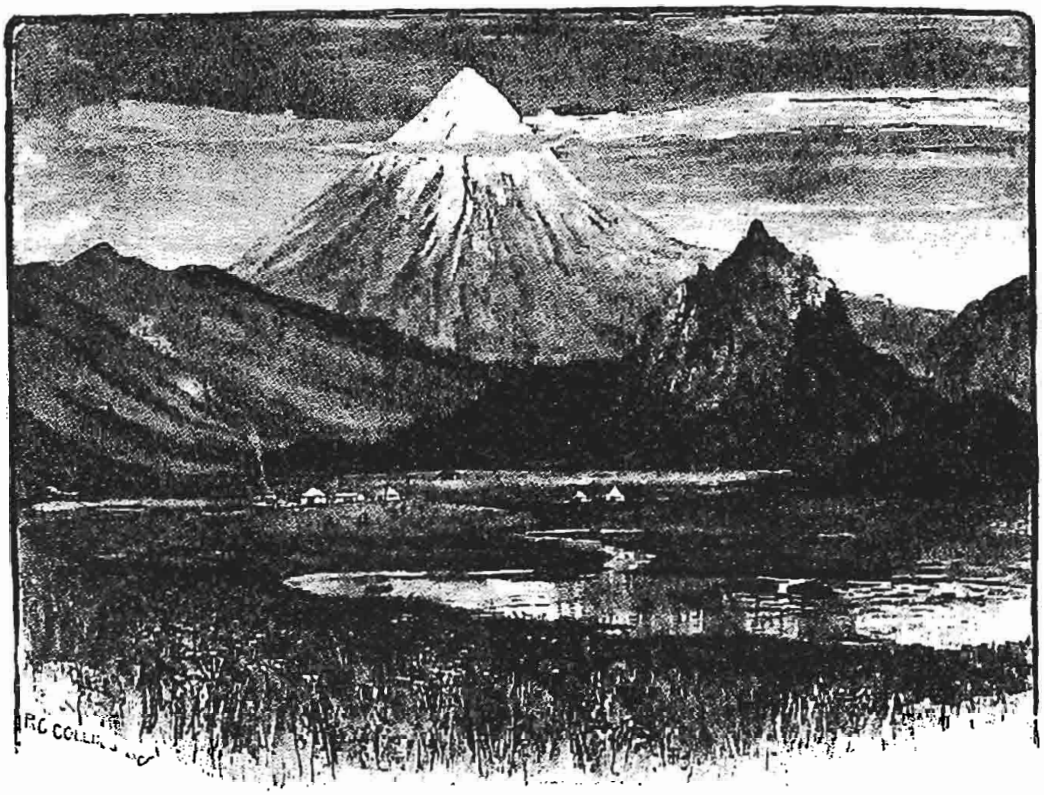
بالاخره در ساعت دو بعد از نیمه شب بهرجان کندنی بود بگردنه افجه درارتفاع ۱۳ هزارپا از سطح دریا رسیدیم ما با سعی و کوشش و همت خود کار بیسابقه ای‌را توانسته

بودیم در راه گردنه افجه انجام دهیم زیرا این اولین باری بودکه یک‌تخت روان ازگردنه و جادهٔ پرپیچ و خم آن عبور کرده بودویک خانم‌امریکائی که درتخت روان بود ، نخستین زن خارجی بشمار میرفت که توانسته بود از چنین ارتفاعی در ایران‌بگذرد ، لحظاتی‌کوتاه در بالای گردنه توقف کردیم آنطرف گردنه در زیر پای ما در اعماق ۲۵۰۰ متری دره‌و دشت آتش فشانی لار قرار داشت و کمی آنطرف تر قله مخروطی‌شکل‌دماوندباشکوه وعظمت بسیار دیده میشد با آنکه در حدود سی میل با آن فاصله داشتیم کاملا" مسلط بردشتها و کوههای اطراف بود و در پرتو نور مهتاب درخشش خاصی داشت .

چون دو ساعت بیشتر به صبح نمانده بود و همه افراد کاروان بشدت‌خسته وفرسوده و درعین حال گرسنه بودند شاید بهتر این بود که همگی پیاده میشدیم و کمی استراحت میکردیم و چیزی میخوردیم ولی بالای گردنه جائی برای استراحت نبود و ما غذای کافی برای خوردن هم نداشتیم و چاره ای نبود جز آنکه از گردنه سرازیرشویم‌وپس ازچند ساعت راه در جلگه لار پیشرفته و بطرف نقطه ای که دستور داده بودیم چادرهایمان را بزنند برویم .راهی‌که‌ازگردنه‌بطرف‌جلگه‌لارمیرفت‌باآنکه‌پرپیچ‌وخم‌بودوشیب زیادی داشت معذالک‌راحت‌وبهترازراهی‌بودکه‌ازافجه‌تاگردنه‌طی‌کرده‌بودیم ،بالاخره‌درحدودساعت‌چهار صبح‌بودکه‌کاروان‌ماآخرین‌قسمت‌راه‌سرازیری‌راطی‌کرد و قدم بدشت لار گذاشتیم .از جلوی چند سیاه چادر متعلق به عشایر عبور کردیم و سگهای سیاه چادر با عوعو و پارس‌کردن خود از ما استقبال کردند . در اینجا باید این را علاوه کنم که یکی از موانع بزرگ مادر راه‌افجه به لارقطارهای‌قاطر والاغی بودکه‌برنج وزغال‌بار داشتند وبطرف تهران میرفتند . این قاطرها والاغها بسیار خطرناک بودند و بدون توجه به چهارپایانی که از طرف‌مقابل میآمدند بآنها تنه میزدند و این برخوردها می توانست بآسانی حادثه ای آفریده و هردو حیوان را با راکب های آنها بقعر دره بفرستدوبهمین‌جهت‌موقعیکه باین الاغها وقاطرهای باری میرسیدیم توقف میکردیم وجلودار وچارودارهاباچوب‌سعی میکردند که آن حیوانات را بکنار رانده و از برخورد و تصادفشان جلوگیری نمایند .

کم کم سپیدهٔ‌صبح نزدیک میشد و قله دماوند را که حالا از همه وقت‌بما نزدیکترشده و عظیم تر و با هیبت تر بنظر میرسید روشن میکرد . زنان و کودکان‌که ازخستگی‌نیمه جان شده بودند مرتبا" از یکدیگر میپرسیدند : " پس چادرهای استراحتگاه ما کجاست ؟ مثل اینکه بآن نخواهیم رسید . " اطراف دشت لار را از هر سو کوه ها وارتفاعات احاطه کرده بودند و بهر طرف که نگاه میکردیم کوهی را مقابل خودمشاهده میکردیم .هوا کاملا "روشن شده بود و ما هر قدر باطراف خود نظر میانداختیم اثری از چادرهای خود نمیدیدیم ، رودخانه ای در سرراه ما قرار داشت و در حال عبور از گذار آن رودخانه بودیم‌که سواری را مشاهده کردیم بتاخت دارد بطرف ما حرکت میکند ، بدون‌شک‌یکی ازنوکران‌بود

که میآمد تا مارا بطرف استراحتگاه راهنمائی نماید . روزنهٔ امیدی در قلب‌یکایک‌افراد



منظره‌ای از قلهٔ دماوند در دشت لار

کاروان پیدا شد و وقتی فهمیدند که فقط نیم فرسخ یادومیل راه تااستراحتگاه فاصله داریم فریاد شادی کشیدند ، آفتاب بر قله دماوند تابیده و برف های آن ار دور مانند الماس میدرخشید ، در سرراه خود به گله ها و رمه هائی از مادیانهائی که با کره هایشان مشغول چرا بودند برخورد میکردیم ، سیاه چادر هم زیاد بود و بچه های‌کوچک‌بابدن‌نیمه‌برهنه جلوی-سیاه چادرها مشغول بازی بودند . هرچه میرفتیم این نیم فرسخ یا دو میل راه تمام نمی شد ، سکوت و آرامش بیمانندی دراین دشت منزوی ودورافتاده حکمفرمابود ، ظاهرا" بیش از سه میل راه آمده بودیم ولی از چادرها حتی از فواصل دور هم خبری نبود . در قاطرها واسبها آثار خستگی و فرسودگی بطور وضوح پدیدار شده بود ، یکی از قاطرها که کجاوه را حمل میکرد و از فرط خستگی زانو زد ویکی از کودکانی را که درآن سواربودبزمین پرتاب کرد و اورا کمی مجروح نمود . در این موقع اسب سواری که او را جلو فرستاده‌بودیم تا محل چادرها را پیدا کند و خبر بیاورد ، بازگشت و گفت‌که اواستراحتگاه ما را پیداکرده

استوچادرهای ما درکنار کوهی درست روبرو قرار دارند ، بار دیگر از رودخانهٔ لارگذشته و بطرف آن کوه رفتیم کمی که نزدیک تر شدیم بالاخره چادرها را ازدوردیدیم ، چادرها را در کنار دشت زده بودند ، کوه دماوند بارتفاع ده هزارپا از دشت لار سر بفلک کشیده بود و بنظر میرسید که چادرها پای کوه برافراشته شده اند ولی در حقیقت قریب ۱۵ میل با آن فاصله داشتند .

چند دقیقه ای از ساعت ۸ صبح گذشته بود که سرانجام به چادرها رسیدیم و ازاسب و چهارپایان دیگر پیاده شدیم . از زمانیکه از گلندوک حرکت کرده بودیم شانزده ساعت تمام میگذشت و این مدت طولانی را ما در راه بودیم .

پس ازاین سفر طولانی وخسته کننده تنهاکلمه ای‌که همه باهم برزبان راندند "چای" بود ، در حقیقت که نوشابه ای بهتر و نشاط‌آورتر از چای در دنیا پیدانمیشود و بعد از نوشیدن چند فنجان چای همه در گوشه ای افتاده و بخواب فرو رفتیم واقعا" که " خدا رحمت کند کسی را که خواب را اختراع کرد ! "

چند ساعتی که خوابیدیم کمی جان گرفته وبخودآمدیم ،هرکسی‌بیدار میشددستهای خود را بهم کوبیده و نوکران را صدا میزد تا صبحانه بیاورندو مستخدمین هم تا صدای دست را می شنیدند ، چادرهارا بالازده و میگفتند : " بله ، بله ، حاضر است ! " پس‌از صرف صبحانه از چادر خارج شده و نگاهی باطراف کردم ، چادرهای مرا کنار دشت سبز و خرم و چمن زاری زده بودند که در حدود دو میل عرض و چند میل طول داشت ، پشت‌سر ما کوهی بود که سنگهای آتش فشانی درآن‌دیده میشدودرارتفاع هزارپائی آن نیز لکه های بزرگی ازبرف بچشم میخوردد‌رقسمت جنوب غربی این دشت ، درهٔ کوچکی‌بودکه‌رودخانه لار از آن میگذشت و درست در منطقه مقابل این دره چند تپه و ارتفاع که‌بالای‌آنها صخره هائی بشکل قلعه های قدیمی دیده می شد ، قرار داشت و در امتداد آنهم قله سفید پوش دماوند بالاتر از همه بدشت لار خیره شده بود ، دشتی که ما درآن چادر زده بودیم و در حدود دد هزار و سیصد پا از سطح دریا ارتفاع داشت و قله دماوند در حدود دد هزار پا از این دشت هم مرتفع تر بود در دامنه های کوه دماوند ، درخت و گیاهی به چشم نمیخورد و برف تا چند هزارپا ، پائین قله را پوشانده بود ،بامحاسبات ریاضی‌باین نتیجه رسیدیم که زاویه مخروط قله دماوند ۳۶ درجه است و بدین ترتیب شیب قله آن از تمام قلل آتشفشانی جهان زیادتر است و همین امر صعود از کوه دماوند را مشکلترازهرکوه دیگری میکند .

دشت‌ودره لارباآنکه اثری‌ازدرخت درسرتاسر آن دیده نمیشود ، معذالک‌فوق‌العاده زیبا و مورد توجه عاشقان طبیعت است سراسر این دشت را گل‌وگیاه و چمن وحشی‌فراگرفته و در برخی نقاط چمن های خودرو تا زانوی انسان میرسد ، رودخانه لار از وسط دشت‌ودره



یک روحانی جوان که در دهات مردم را ارشاد می‌کند

لار میگذرد و در حدود ۵۰ تا صدیارد عرض آنست . آبش کمی گل آلود وجریان‌آن سریع و تند است ، اگر از روی ارتفاعی مشرف به دشت لار بآن نگاه کنند سیاه چادرهای عشایر را بشکل خالهای کوچکی در سرتاسر آن مشاهده میکنند ، لکه های سیاه متحرکی‌نیزازگوشه و کنار دشت دیده میشوند که وقتی نزدیک میرسند معلوم میشود گله هائی عظیم از بز و گوسفند هستند ، رمه هائی از مادیان ها و کره های آنها در دشت چرا میکنند که‌متعلق‌به ایلخی سلطنتی هستند و بطوریکه گفته میشود هرساله در حدود دو هزار اسب دردشت‌لار جهت سواره نظام ایران پرورش داده میشوند ، این اسب ها کره های مادیانها هستند که بزرگ شده و بوسیلهٔ مهترهای سلطنتی رام گردیده روی آنها زین میگذارند و برای‌سواری آماده می شوند .

درهٔ لار ، در حقیقت بستر و مسیل مواد گدازهٔ آتشفشانی بوده است که ازدهانه‌کوه دماوند خارج میشده است ، در زمانهای بسیار قدیم که دماوند ، آتشفشان‌فعالی‌بوده‌است

گدازه هایش بطرف لار سرازیر شده و دشت فعلی راهمان‌سنگهاوگدازه های قدیم آتشفشان تشکیل میدهد . کوه دماوند در قرون اخیر ساکت و خاموش بوده است‌ولی‌بخارات گوگردکه از دهانه آن خارج شده و چشمه های آب گرم‌که‌ازدامنه های‌آن‌بیرون میآید دلیل برآنست که آتشی در زیر خاکستر دارد و وجود این کوه در نزدیکی دریای خزر بار دیگر این نظریه را ثابت میکند که کوه های آتشفشان معمولا " درکنار دریا قرار دارند .

قله دماوند میتواند برای کوهنوردان معروف جهان یک مقصد جالب‌وتماشائی‌باشد ، این قله با آنکه در حدود یک میل از قله " مون بلان " مرتفع تراست ، معهذا راه هائی دارد که قابل صعود است و کوهنوردان باتجربه که قلب نیرومندی داشته‌باشند میتوانندبر آن دست یابند ولی در ایران تاکنون کسی درصددصعودبآن‌برنیامده ، در حالیکه دماوند در ادبیات و فلکلور ایران شهرت زیادی دارد . دیوسپیدکه جنگ او با رستم درافسانه‌های شاهنامه آمده است در این کوه زندگی میکرده است . سیمرغ که مربی و پرستارزال‌پسرسام بوده‌است ، آشیانه اش در همین کوه بوده است و این پسر بچه موسفید را که پدرش در کوه رها کرده بوده است درآشیانه خود واقع در قله دماوندپرورش داده است ، غیراز اینها موارد و وقایع زیادی در ارتباط با کوه دماوند در تاریخ ایران وجود دارد .

استراحتگاه ما در نقطه ای مشرف بر رودخانه لار قرار داشت ، این‌استراحتگاه‌شامل سه قسمت بود ، قسمتی که متعلق بمن بود مشتمل بر هفت چادر بود که دو چادر اختصاص به خدمتکاران و نوکران داشت ، چادرخواب ما را در کنار نهر کوچکی که آبی چون اشک چشم درآن زمزمه کنان بطرف رودخانه لار جریان داشت زده بودند ، از این نهرها که‌به رود لار می پیوندد در آن حدود خیلی زیاد است و آب آنهاراچشمه های‌متعددوبیشماری تشکیل میدهند که از وسط چمن زار جوشیده و اززمین بیرون میآیند . در منطقه ای‌که چادرهای مارا برافراشته بودند ، در فاصله ای کمتر ازیک سوم میل در حدود چهل چشمه وجود داشت و بهمین جهت این نقطه را " چهل چشمه " می نامیدند . از چیزهای قابل ذکر و تماشائی دشت لار رودخانه " سفید آب " است‌که‌آبی‌چون‌شیرسفید درآن جاریست و برودخانه لار می پیوندد و آب رودخانه لار را تیره رنگ می کند ، در نزدیکی سرچشمه این " سفید آب " تخته سنگی بنام " آسیاب شیطان " واقع شده است ، آسیاب شیطان، تخته سنگ بزرگی است که بالای آن دو قطعه سنگ شبیه‌به پره‌های‌سنگ‌آسیا دیده میشود ، وقتی انسان در کنار این تخته سنگ بایستد صدائی شبیه بگردش سنگ آسیا را در زیر پای خود و در زیرزمین با گوش می شنود و بومیان این صدا را از شیاطین‌میدانندو تاکنون‌کسی درصدد برنیامده است که از دهانه غار مانندی که در زیر سنگ قرار دارد وارد آنجاشده و به بیند که صدا از چیست و اصولا " این کار هم غیرممکن بنظر میرسد ، زیرا از دهانه غار گازهای سمی بیرون میآید که در صورت تنفس ، انسان را خفه میکند در اطراف تخته‌سنگ

اجساد پرندگان زیادی دیده میشود که ظاهرا" بر اثر تنفس این گازهای سمی خفه شده و بزمین افتاده بودند و موقعیکه من از دهانه غار بازدید کردم ، خرسی‌رامشاهده نمودم که در آنجا بر اثر تنفس گاز سمی بر زمین افتاده و مرده است .

من مسیر رودخانه لار را که از دره " پلور" گذشته و به چند رودخانه دیگر ملحق میشود ، دنبال کردم ، رودخانه لار از پلور به بعد بنام رود "هراز" نامیده میشود که در حقیقت یکی از رودخانه های مهم شمال ایران است ، هراز منظرهٔ جالب‌وبسیارزیبائی‌دارد و من کمتر رودخانه ای را در دنیا بزیبائی هراز و درهٔ آن مشاهده کرده‌ام .هراز در اعماق دره باریک خود بسرعت زیاد حرکت می کند در حالیکه اطراف‌بستررودارتفاعاتی‌درحدود چند صدو چند هزار پا قرار دارند و دراین ارتفاعات و در دره هراز بیشه زارها ودهات سرسبز و خرم و مناظر بسیار زیبائی وجود دارد .

از جمله دیدنی های دشت لار ، ایلیات و عشایری هستند که تابستانها با گله های گوسفند و بز خود بآنجا آمده و اقامت میگزینند ، ایلیات ایران بطور کلی در حدود یک میلیون نفرمیشوندکه‌زندگی‌چادرنشینی دارندوکار اصلیشان دامداریست ، در صحبت‌هائی که با ایلیات لار داشتم آنها بمن گفتند که بنا برسوم و عادت بسیار قدیمی تابستانها به لار میآیند . زمستانها ، موقعیکه دشت لار را برف سنگینی در حدود چند مترمی‌پوشاند این ایلیات در منطقه ورامین واقع در جنوب شرقی تهران بسر میبرندودر اواسط بهارآنها از ورامین حرکت کرده و گله های دام خود را از گردنه های مختلف اطراف دماوند عبور داده و وارد دشت لار میکنند ، در این جابجائی آنها قرارو قانون‌مدونی‌وجودنداردوفقط بنا بر رسوم قدیمی که روی کاغذ هم نیامده‌است هر خانواده و عشیره ای‌درنقطه معینی‌هر ساله سیاه چادر خود را برپا میکنند و در آنجا هیچگونه اختلافی‌میان آنهابرسرجای‌چادر وجود ندارد ، روزهاگله های گوسفند خود را برای‌چرا رها می کنند و شبها که از چریدن میآیند آنها را می شمارند که کم نشده باشند ، هرماهه مأمور مالیات بآنجا مراجعه‌کرده‌و مالیاتی از قرار هر رأس گوسفند چهار شاهی (معادل سه سنت) از این ایلیات دریافت می کنند . البته این مالیات ماهانه هر گوسفند است .

در دشت لار آرامش و سکون کاملی حکمفرماست ، در آنجا کسی را جز چوپانان‌و گله های گوسفند نمیتوان یافت . این آرامش مطلق انسان راشبهابه‌مطالعه در وضع کواکب و ستاره های آسمان وادار کرده و روزها بهترین سرگرمی ماهیگیری در رودخانه لار است ، ماهی های قزل آلای رودخانه لار معروفست و بمقدار زیاد در آن رودخانه یافت میشود ما روزها کنار رودخانه نشسته و باقلابهای ماهیگیری باین سرگرمی مطبوع میپرداختیم ولی عدهٔ ماهی هائی که می توانستیم بگیریم قاعده و قرار مشخصی نداشت ، گاهی اوقات‌آنقدر ماهی در رودخانه زیاد بود و بقدری ماهی صید میکردیم که نمیدانستیم آنها را چه کنیم

و زمانی هم از صبح تا غروب که می نشستیم بیش از یک یا دو ماهی نمیتوانستیم بگیریم و معلوم نبود که ماهی ها کجا رفته اند روزهائی که ماهی زیاد بود و شانس میآوردیم ، سبدهای پر از ماهی را به چادرها میبردیم و آشپزها در حضور ما آنها را کباب میکردند و دسته جمعی کباب ماهی میخوردیم . من مطالعات زیادی درباره اینکه چگونه میشود ماهی بیشتری از رودخانه صید کرد نموده ام و باین نتیجه رسیدم که ماهی ها از حشره ای که در دشت لار زیاد است ، خیلی خوششان میآید و آن حشره را که در آب میانداختم با بوی آن ماهی ها یکجا جمع میشدند و میتوانستیم عده زیادی را صید نمائیم .

غیر از ماهیگیری ، سرگرمی دیگر من در لار مطالعه در کوه دماوند و تغییر شکل آن برحسب شرایط جوی و آتمسفر بود ، پاره ای از اوقات این کوه مخروطی را نزدیکتر بخود احساس میکردیم ، رنگ دامنه های آن ارغوانی می نمود و در اوقات دیگر کوه خیلی دورتر از آنچه که بود بنظر میرسید و رنگ کوه خاکستری مایل به سربی میشد ولی در تمام احوال قله آن سفید بود وچون دیو و هیولائی سفید پوش نگران دشت لار بود .

شب های دشت لار از همه اوقات آن جالب تر و خاطره انگیزتراست ، نزدیکی غروب جلوی چادر خود نشسته و به طبیعت خیره میشدم ، گله های گوسفند وبزپس از چرا از تخته سنگ های اطراف دشت گذشته و بطرف چادرهای خود میرفتند و جلوی سیاه چادرها ، دختران سیاه چشم عشایری را میدیدم که ایستاده و در انتظار رسیدن گله و دوشیدن شیر گوسفندان هستند ،کوه دماوند تاموقعی که خورشید در پس افق پنهان میشد رنگهای متنوعی بخود میگرفت و لحظاتی برفهای قله آن در زیر آخرین اشعه خورشید سرخ رنگ میشدو و شب ها ، هنگامیکه تاریکی همه جا را فرا میگرفت و گله های گوسفندان و چادرنشینان هم بخواب شبانه فرو میرفتند ، سکوت بی نظیری در همه جا حکمفرما میشد و تنها زمزمه جویبارها گوش را نوازش میداد و در این حال من همیشه هیولای بزرگی را در پشت چادر خود احساس میکردم ، هیولائی که چون سایه های ارواح واشباح انسان را میترساند ولی آزاری نمیرساند واین هیولا کوه دماوند و دیو سفید پوش بود که حتی در تاریکی شب هم شبح آن از دور دیده میشد .

در دشت لار ، ما عوامل طبیعی نظیر امریکا مشاهده کردیم و این عوامل طبیعی ، تغییر ناگهانی آب و هوا بود . در قسمت بزرگی از خاک ایران ، آب و هوا ثابت است و تغییری در آن مشاهده نمیشود . در نه ماه از سال ، آسمان بیشتر ازنقاط ایران کاملا "صاف و آرام است ، روزها فقط کمی گردو غبار در هوا دیده میشود و شبها این گردو غبار ازبین رفته و ستاره ها در آسمان چشمک میزنند . ظهرها معمولا " باد ملایم ولی گرمی از دشت ها و کویرهای اطراف میآید وشب ها نسیم خنکی از برفهای کوهستان هوا را لطیف میکند ، تا آنکه در اواخر آذرماه برگهای درختان ریخته و زمستان چهره خود را نشان میدهد و درحدود

سه ماه از سال این وضع ثابت را دگرگون میکند .

ماکه عادت به آب و هوای ثابت و یکنواخت ایران کرده بودیم وقتی دردره‌لارمواجه با تغییر ناگهانی هوا شدیم دچار حیرت وتعجب و تاحدودی هم غافلگیر گشتیم . ارتفاع زیاد دشت لار و مجاورت با کوه مرتفع دماوند درحقیقت عامل اصلی این تغییر آب و هوا بشمار میرفت و شرایط را طوری کرد که از کلیه تدارکات و پیش بینی هائی که‌کرده بودیم‌پا را فراتر نهاد و اقامت در دشت لار را غیرممکن ساخت . پس از آنکه چندین روز مادرلار هوای خوب و آسمان صاف و آرامی داشتیم ناگهان یک روز آسمان راابرگرفت ، هواسرد شد و باران شدیدی آغاز گشت . هر روز بعد از ظهر رعد و برق شدیدی میشد بدنبال آن باران سیل آسائی میآمد .این‌باران ماهیگیری‌راغیرممکن میساخت و از همه بدتر چادرهای ما را مرطوب و غیر قابل استفاده میکرد . این باران در قله دماوند بصورت‌برف می‌بارید و ما بوضوح مشاهده میکردیم که هر روزه مقدار برف قله زیادتر میشود ، البته ظهرها هوا کلا" گرم میشد و مقداری از این برفها را آب میکرد . درجه حرارت شب و روز اختلاف زیادی با هم پیدا کرده بود درجه حرارت روزها به ۸۶ درجه فارنهایت میرسید و شب ها به ۴۵ درجه نزول میکرد و این وضع موجب شده بود که عده زیادی از افراد کاروان‌سرما خورده و مریض شوند و اسبها و قاطرها هم که بهوای گرم عادت‌داشتنددچار سرماخوردگی شده و آثار کسالت و ناراحتی در آنها مشاهده میگردید .

باین ترتیب اقامت در لار دیگر امکان پذیر نبود و می بایستی بدون تاخیر و قبل‌از آنکه وضع بدتر شود از آنجا حرکت کنیم . یک روز صبح پس از صرف‌صبحانه ،دستوردادم چادرها را برچیده و اسباب و اثاث را جمع کنند ، چادر و اثاثیه را مانند دفعه قبل بار قاطرها کرده و قاطرها و بارها و عده ای از افراد کاروان را بهمراهی‌آنهاچند ساعت‌زودتر از خودمان روانه کردیم . پیش از ظهر ، هوا آفتابی بود و اشعه خورشید در آن هوای کوهستان ، افراد را ناراحت میکرد و.بهمین جهت‌چترهائی‌راکه با خود آورده‌بودیم بآنها دادیم تا خود را محفوظ نگهدارند . کمی بعداز ظهر و پس از صرف غذائی مختصر خودمان هم سوار شدیم که حرکت کنیم و در همین موقع آسمان‌غریدوباران ورگبارشدیدی شروع شد و بهمین جهت ما در حرکت از استراحتگاه عجله بخرج دادیم و بسرعت کاروان خود را از مسیر سیل دور ساختیم و از دور مشاهده کردیم که چگونه سیل محل چادرهای‌ما را فرا گرفت و هرچه را در آنجا بود باخود برد . این بار در روشنائی روز دشت لار را پیموده و ترک کردیم و راه گردنه افجه را درپیش گرفتیم ، چادرهای مارا در نقطه مناسبی بالای دره نزدیکی گردنه برپا کرده بودند ، برای اسبها هم پناهگاه خوبی در دل یک غار نزدیک استراحتگاه ها در نظر گرفته بودند . نزدیک سپیده صبح بود که به چادرهای استراحتگاه خود رسیدیم ماه در آسمان میدرخشید هواخیلی سرد بود و جلوی چادرها ،

آتش افروخته بودند ، در کنار آتش کمی خودرا گرم کردیم و بداخل چادرهارفتهو درصدد استراحت برآمدیم .

ولی این استراحت بیش از دو سه ساعت نمی بایستی بطول انجامد زیرا در نزدیکی گردنه توقف نسبتا" طولانی امکان پذیر نبود و می بایستی جای بهتری را برای استراحت انتخاب میکردیم . اشعه آفتاب همه جا را فرا گرفته بود که از چادرها خارج شده و آخرین نگاه را از فاصله نزدیک بکوه دماوند افکندیم . در آنطرف زیرپای ما دره و دشت لارقرار داشت که آسمان آن آرام و بیقرار شده بود ، کوه سپیدپوش دماوند هم با عظمت و شکوه تغییرناپذیر خود بالای سر دشت ایستاده بود ، این منظره ایست که هرگز نمی توانم آنرا فراموش کنم و همیشه در خاطرم نقش بسته است . " آقا برویم ا دیر میشود ا "این‌صدای مهترم بود که رشته افکار مرا از هم گسیخت و حق را بجانب او دادم ، می بایستی زودتر حرکت میکردیم زیرا هرقدر که از روز میگذشت هوا گرمتر و اشعه آفتاب سوزان میشدو راه پیمائی را با دشواری روبرومیکرد .



منظرهٔ یکی از کوچه‌های افجه

سوار اسب شدم ، همه چیز آماده حرکت بود و براه افتادیم ، این بار گردنه‌افجه‌را روبپائین و بطرف ده افجه می بایستی طی نمائیم . سرعت حرکت در گردنه البته زیادتر از موقعی بودکه از آن بالا میآمدیم و روشنائی هوا نیز این بار بما کمک میکردکه‌راه رابهتر تشخیص دهیم در حالیکه موقع بالا آمدن از گردنه شب و هوا تاریک بود و راه را درست نمی دیدیم ، معذالک طی همین راه سرازیر هم کار آسانی نبود زیرا پای اسبها و قاطرها غالبا لیز میخورد و خطر سقوط را هر بار بالای سرخود میدیدیم . در بعضی ازقسمتها راه آنقدر دشوار و بد بود که همگی از چهارپایان پیاده شده ودر کنارآنهاحرکت میکردیم زیرا با این ترتیب خطر پرت شدن در دره از بین میرفت ، بدتر از همه وضع تخت روان بود که در این راه بازیک و سراشیب بطرف پائین سنگینی کرده و قاطری را که در جلو بود سخت در فشار و ناراحتی میگذاشت و آن حیوان چند بار نزدیک بود زانوبزندکه ما بکمک او شتافته و مانع شدیم زیرا اگر زانو میزد ، بدون تردید تخت روان باعماق دره سرنگون شده و قاطرها را هم با خود میبرد ، بالاخره پس ازتحمل‌دشواری‌زیادو طی چندین ساعت راه از سراشیبی های تند گردنه گذشته و به قسمت نسبتا" صاف و کم شیب آن رسیدیم . همه بی اختیار نفسی براحتی کشیدند و چارودار بلند قدعرب‌رادیدم که سنگی را اززمین برداشت و بطرف قاطرها پرتاب کرد ، علت اینکار را از او پرسیدم ، جواب داد : بعد از رفع خطر های بزرگ رسم است که این کار را میکنیم و بدینوسیله‌ازخدای بزرگ بخاطرآنکه ما را حفظ‌کرده است سپاسگزاری می نمائیم .بطوریکه می بینید سخت ترین‌راه کوهستانی ایران راطی کرده ایم . "

حق با چارودار عرب بود ، از دشوارترین راه های کوهستانی گذشته بودیم وحالا دیگر راه خوبی را در جلو داشتیم . طولی نکشید که بکوچه های پرپیچ وخم افجه‌رسیدیم و از آنها هم گذشتیم . و جلوی دکانهای ده که رسیدیم ، کاروان از حرکت بازایستاد و مدت کوتاهی‌توقف کردیم ، این دکانها درهایشان کاملا" بطرف کوچه‌دهکده‌بازبود وکمی آنطرف تررودخانه ای زمزمه کنان در وسط ده جریان داشت و درختان پرمیوه نیز از کنار رودخانه شاخه‌هایشان بطرف کوچه خم شده بود . چیزیکه موجب توقف ما در جلوی این دکانها شده بود ، میوه فراوان و خوبی‌بودکه دراین فصل‌ازسال درآنجا مشاهده میکردیم ، بزودی مقدارزیادی میوه ، سیب ، انگور ، خربزه ، هلو و شلیل میان افراد کاروان‌تقسیم شده و آنها حریصانه در حالیکه مرتب از میوه ها تعریف میکردند مشغول خوردن شدند ، منظرهٔ عجیبی بود ، عده ای مرد و زن امریکائی سوار براسب ، کجاوه و تخت روان و الاغ بدون رعایت نزاکت در یک دهکده دورافتاده و ییلاقی بدون تکلف میوه ها را باميل‌و اشتیاق میخوردند و در این میان عده زیادی از زنان و مردان و کودکان دهکده ازروی‌بام خانه ها واز پنجره اطاق ها و از کنار کوچه و رودخانه با چشمان گرد و از حدقه درآمده ما

را نگاه میکردند و میخواستند به بینند این عده غریب از کجا آمده اند که اینطور سوار بر اسب در وسط کوچه ایستاده و میوه میخورند کنجکاوی اهالی دهکده در مورد ما بحدی بود که بچه ها سروپای برهنه زیر دست و پای چهارپایان آمده بودند تا خبری برای پدرو مادر خود بدست آورند وکسبه افجه نیز دست از کار کشیده بودند ، دریک دکان نعلبندی مجاور میوه فروشی کارگران پتک وسندان خودراکنارگذاشته وجلوی درآمده و مارا تماشا میکردند ، کارگران دکان نانوائی نیز پاروی خود را کنار تنور گذاشته و مشغول تماشای ما شده بودند ولی جالب اینجا بود که هیچیک از آنها چیزی نمیگفتند ومزاحم مانمیشدند . بلکه برعکس عده ای از اهالی ده برای ما آب آورده و بعضی از آنهاهم اطلاعاتی ازدیدنیهای ده سرسبز و خرم خودشان بمامیدادندودعوت میکردندکه اگر مایل باشیم شبی را در ده آنهابمانیم . در این موقعیت هاست که انسان متوجه میشود مردم ایران چقدر مهربان ، مؤدب و میهمان نوازند و تا چه اندازه به بیگانگان محبت میورزند ،کودکانی که جلوی ما آمده بودند همه گونه هائی سرخ و چشمانی درشت و سیاه داشتند و زیبائی خاص آنهاشبیه به یونانی ها و اسپانیولیها بود . وضع سر و لباس آنها هم بد نبودواین خودحاکی ازآن بود که طبقات کشاورزایران هم وضع زندگیشان بدنیست وبعلاوه ازسلامت جسم وصباحت منظربرخوردارند .

توقف ما در دهکده افجه زیاد بطول نیانجامید و با خوردن میوه و پیداکردن نیروی تازه براه خود ادامه دادیم و در راه گلندوک ، از افجه خارج شدیم . از دور افجه منظره بسیار زیبائی داشت . درختان سرسبز و خرم آنجا رادرکمتردهی از ایران میتوان یافت ، شاید علت این امر لطافت بی حد هوای این دهکده باشد . راه افجه تا گلندوک طولانی بود ولی ما را خسته نمیکرد و پس از چند ساعت راه پیمائی به استراحتگاه خود درگلندوک رسیدیم . این بار هم چادرهای ما را در همان محل سابق و در زیر سایه همان درخت کهنسال چنار که وصف آنرا قبلا" داده ام زده بودند در اینجاماتصمیم گرفتیم چند روزی را بمانیم و استراحت کنیم و از سایه و زیبائی این درخت لذت ببریم . این درخت بطوریکه قبلا" اشاره کردم بیش از هزار سال عمر داشت و شاید " مارکوپولو "هم درهشتصد سال قبل ضمن مسافرت خود بایران در زیر سایه همین درخت چادر زده و چند روزی را بسر برده بود . مارکوپولو ضمن توصیف های زیاد دیگری که درباره ایران دارد ازایران بنام کشور " درخت چنار " نام میبرد ، درختی که از نظر مسیحیان هم درخت مقدس و خوبی است و ایرانیها هم آنرا دوست دارند (۱) .

---

(۱) درختان چنار ایران در همه دنیا معروفست و این شهرت سابقه هزار ساله دارد و در همان زمان ایران را بعنوان کشور و سرزمین ***درخت چنار می شناخته اند و مارکوپولو***

دوران توقف ما در گلندوک خیلی لذت بخش و دلپذیر بود و زندگی در چادرتنوع سرگرم کننده ای برای همه ما بشمار میرفت بد نیست در اینجا اشاره ای به چادرهائی که درآن‌بسر میبردیم بکنم ، چادر من که بزرگتر و بهتر از چادرهای دیگر بود ، سابقا" تعلق به یکی از ژنرالهای ایران داشت که هر وقت بهمراهی شاه بمسافرت میرفت ازآن استفاده میکرد و یا آنکه در مواقع لشکرکشی و حرکت با اردو این چادر را باخود میبرد . ایرانی ها در درست کردن چادر مهارت زیادی از ادوار سابق دارند و چادرهای آنها در نوع خود کاملا" بیسابقه و ممتاز است . چادر من از نوعی است که بنام " قلمکار"نامیده میشود ، بدین معنی که طراحی و نقاشی های داخل آن قلمکار میباشد یعنی طرحی‌است‌که روی فلز حکاکی کرده اند و آنرا با جوهر و مرکب‌آغشته‌کرده وبپارچه‌میزنند . طراحی های

نیز بهمین علت در سفرنامه خود بایران لقب سرزمین درخت چنار را داده و مینویسد که چنارهای ایران و مخصوصا" چنار های خطه خراسان از نظر عظمت وضمنا" زیبائی‌وطراوت در دنیا بی‌نظیراست . مسیحیان ، زرتشتی ها و مسلمانان‌هریک‌اهمیت‌خاصی برای درخت چنار قائل هستند واین درخت را گرامی میدارند .مسیحیان چنار را مقدس میدانند و در روایات مذهبی آنان از چنار بعنوان درخت مقدس نامبرده شده است . زرتشتی ها ،چنار را یکی از درختان بهشت میدانند ومسلمانان درخت چناررا " درخت فضل " مینامند .

در تواریخ قدیم از چنار کهنسال و بزرگی در شهر دامغان ذکرشده‌است‌که جنگ‌میان اسکندر و دارا در نزدیکی آن روی داده بوده است و در افسانه ها آمده که‌این درخت‌چنار دو قسمت مذکر و مؤنث داشته است . قسمت مذکر آن روزها حرف میزده و قسمت مؤنث آن‌شبها سخن میگفته است و اسکندر باشاخه های این درخت مصاحبه کرد ، و اطلاعاتی در باره سرنوشت جنگهای خودبدست‌آورده است . هرودوت نیز از درخت چنار کهنسال دیگری در آسیای صغیر نام میبرد که مورد علاقه خشایارشا بوده‌ودرلشکرکشی خودبه‌یونان و هنگام عبور از کنار این درخت مقداری جواهر و طلا آلات را بپای درخت ریخته‌و آنرابا طلا و جواهر تزئین کرده بوده است . در هر صورت شکل و هیکل درخت چنار در دوران گذشته نفوذ و تاثیر زیادی در روحیه مردمان مشرق زمین داشته است .عظمت و بزرگی‌این درخت و فرم و شکل شاخه های آن که منطقه وسیعی را زیر سایه خود میگیردوهمچنین عمر طولانی و متجاوز از هزارساله آن ، همه عواملی است که چناررابعداز درخت سرومهمترین درخت از نظر ایرانیها بکند ، زندگی مردم دهات و شهرهای ایران ، همه با درخت چنار آمیخته است . آبادی از نظر ایرانی ها جائی است که چند درخت چنار در آنجا وجود داشته باشد .



درخت بزرگ وکهن چنار در گلندوک که در سایهٔ آن سفیر امریکا چادر زده بود

داخل چادر تشکیل میشداز عده ای درخت "سرو" که در ایران به درخت زندگی معروفست ، روی درخت چند پرنده را نقاشی کرده بودند و در نزدیکی درخت چند فیل در شکارگاه دیده میشدند . در گوشه ای از چادر قلمکار شیری در حال غرش را که شمشیر برهنه ای در دست داشت کشیده بودند و رویهم طراحی جالبی بنظر میرسید . طراحی های قلمکاری چادرها ، فرم وشکل مشخصی ندارد و هر هنرمندی خصوصیات هنری خود را در آن بکار میبرد وبدین ترتیب هیچیک از آنها شبیه یکدیگر نیستند .

مدتی که در گلندوک اقامت داشتیم هفته ای دوبار پیک مخصوص نامه های مارااز تهران میآورد . پیک اسب سوار معمولا " فاصله تهران ـ گلندوک را درشش تاهفت ساعت طی میکرد . در بین این نامه های پستی ، نامه هائی از وزارت امور خارجه ایران ، نامه هائی از اتباع امریکا در ایران و بالاخره نامه هائی هم از امریکاوجودداشت ،نامه‌های امریکا پس از ۳۶ تا ۴۰ روز از تاریخ تحویل آن به پست نیویورک بدست ما میرسید .

فصل یازدهم

نظری به هنرهای زیبای ایران

نام " پرسپولیس " یا **تخت جمشید** و یا بقول ایرانی ها " چهل منار " در همه‌دنیا مشهور است و راجع به کمتر آثار باستانی و قدیمی بقدر تخت جمشید مطلب نوشته و یا تصاویری نقل کرده اند ، با اینحال‌جای تعجب‌است‌که از تاریخچهٔ تحولات هنرهای زیبای ایران بجز چندنفر متخصص ، کسی اطلاع کافی ندارد و کتاب و رساله ای درباره آن‌خیلی کم منتشر شده است و ما در این فصل نظری زودگذر به آثار هنری ایران‌که‌درخشش خاصی در تمدن جهانی دارد میافکنیم .

از نکات قابل توجه و ذکر هنرهای زیبای معاصر ایران ، تأثیر و نفوذیست که هنر اروپائی در آن میکند البته این اولین باری نیست که هنرهای زیبای ایران تحت نفوذ هنرهای خارجی و مخصوصا " غربی واقع میشود و در تاریخچه تحولات آثار هنری ایران سوابقی از آن دیده میشود و در اینجا بیمورد نیست که علل و عوامل این نفوذ را مورد بررسی قرار دهیم ، این بررسی بدو صورت ممکن است انجام شود ساده تر از همه اینست که این علل و عوامل را فهرست وار ذکر کنیم و نتیجه گیری از آنهارابخود خواننده‌واگذار کنیم و راه دوم که مورد نظر ماست اینست که عوامل مختلف موثردرهنرهای ملی راباتوجه بگرایش های مردم مورد بررسی قرارداده و آنرابا خصوصیات هنرهای خارجی مقایسه‌وبعد نتیجه گیری کنیم . هنرهای زیبای معاصر ایران گرچه اینک مسیر و راه خاص خود را طی میکند ولی در هر حال وابستگی‌کامل به گذشته این هنرها دارد و بدون‌درنظرگرفتن خصوصیات گذشته نمیتوان در مورد هنرهای زیبای معاصر قضاوت کرد . یکی از خصوصیات هنرهای زیبای ایران که از زمانهای قدیم تاکنون آنرا حفظ کرده است ، جنبه آرایشی و تزئینی بودن و ضمنا " قابل مصرف بودن آنست و بدین ترتیب هنر ایران در محدودهٔ احتیاجات و نیازهای عمومی با توجه باصول و قوانین زیبائی‌عرضه میشودیک‌هنرمند ایرانی ، نبوغ و ذوق هنری خودرا با توجه به ماده اولیه ای که در اختیار دارد وبادرنظر گرفتن شرایط محیط و احتیاجات محلی بکار میبرد وسعی میکند که محصول کار او مفید و **قابل مصرف باشد** و در حقیقت هنرهای‌زیبای‌ایران ، بیشترجنبه سازندگی‌داردوهنرمندان

ایرانی در عین حال که خود را مقید وتابع احتیاجات عمومی میدانند ، آثاری‌خلق‌میکنند که واقعا" فناناپذیر است .



قسمتی از بنای تخت‌جمشید ، آثار معماری هخامنشیان

کسانیکه معتقدند که نقاشی و مجسمه سازی ،بدون درنظرگرفتن جنبه‌تزئینی‌وآرایشی آن ، عالیترین نوع بیان هنر است با عقیده خود قسمت مهمی از هنرهای زیبای ایران را نادیده و ناچیز تلقی میکنند . در حالیکه بجرأت میتوان گفت که هیچکس بهترازایرانیها در گذشته وحال ، حقیقت و روح هنر را درک نکرده است و ایران یکی ازکشورهائی است‌که سهم بزرگی در پیشرفت و ترقی هنر جهانی داشته است ، از عوامل‌موجودیت‌وبقاء ۲۵۰۰ ساله ایران نیز همین هنرفناناپذیر آن کشور بوده است . کشورهای مصر ، آشور و یونان در زمانهای باستان و بسیار قدیم دارای هنر درخشانی بوده اند ولی اکنون از این‌هنر خبری نیست در حالیکه ایران هنوز در زمان معاصر ، هنر فعال وقابل‌توجهی‌دارد واشتباه بزرگی است اگر تصور شود که هنر معاصر ایران از نظر کیفیت‌نسبت‌بگذشته‌خیلی نزول‌کرده

است . چنانچه در پاره ای از رشته های هنری ، نسبت به گذشته‌رکودی‌بنظر رسد ، موقتی است و رکودیست که معمولا " در دوران انتقالی پیش میآید و هنرمندان آن رشته موقتا " استراحت کرده و بمطالعه میپردازند تاخود را برای شروع یک مرحله فعال و مهم دیگر آماده نمایند .

یکی از هنرهای فعال ایران که بهیچوجه از رکود در آن اثری نیست هنر معماریست. ایران در دوران گذشته، در رشته معماری شهرت زیادی‌دردنیاداشته‌و آثار مهم‌وفناناپذیری را خلق کرده است و حالا هم در این رشته قدرت و نبوغ خود را حفظ کرده‌است . یکی از خصوصیات مهم و قابل توجه هنر معماری ایران در گذشته و همچنین‌درزمان حال‌این‌بوده و هست که با شرایط محلی از نظر مواد اولیه و آب و هوا کاملا " تطابق داشته است . در جنوب ایران که سنگهای زینتی و خوب از جمله مرمرزیاداست‌ازآنها درساختمانها استفاده می کنند ، در شهرستانهای ساحلی دریای خزر که چوب فراوان است ،از چوب بعنوان‌ماده اولیه اصلی در ساختمان استفاده میشود ، سقف ها را از چوب‌میسازند و روی آنرابا سفال میپوشانند وداخل اطاق ها را هم با چوبهای منبت کاری شده تزئین میکنند . در حالیکه در شهرستانهای دیگر خیلی کم و بندرت چوب را در ساختمانها بکار میبرند . معماران ایران شرایط‌آب و هوا را در فرم و شکل پنجره های ساختمانها رعایت می کنند مثلا " در تهران و مناطق دیگر گرمسیری پنجره هارا طوری میسازند که وقتی آنهارا باز کنندیک‌طرف اطاق بهوای آزاد و حیاط‌راه پیدا کند وبدین ترتیب هوا بآسانی جریان یابد وخنک‌شود، با چنین پنجره هائی بنظر میآید که معماران وهنرمندان امکان کمتری را برای تزئین اطاق پیدا می کنند در حالیکه چنین نیست وآنهاذوق وسلیقه خودرادر تزئین همین پنجره‌های کشوئی (ارسی) چنان بکار میبرند که بجرأت میتوان گفت پنجره های هیچ ساختمانی‌در جهان بزیبائی ایران نیست . شیشه های سنگی و رنگارنگ کوچکی که ایرانی ها دراین پنجره ها بکار میبرند ، آنها را شبیه به پنجره های کلیساهای سبک " گوتیک " می کند . این تزئینات فقط در خانه های مجلل و با شکوه بکار نمیرود ، بلکه در بسیاری خانه های کوچک و محقر ایزانی ها نیز میتوان پنجره هائی را یافت که در نوع خود شاهکار هنری بشمار میروند .

تهران ، با آنکه از اوایل این قرن (قرن نوزدهم) تبدیل به یک شهر مهم شده است ، شهرجدیدی نیست وخانه های قدیمی دارد که شاهکارهائی از هنر معماری را میتوان درآنها مشاهده کرد . بعلت کمبود و گرانی چوب در تهران ، مصالح مهم ساختمانی را در پایتخت ایران خشت و کاه گل‌یعنی گل آمیخته با کاه تشکیل میدهد ، در ساختمانهای اعیانی و مجلل مقداری آجر هم در سردرها و زوایای ساختمان بکار میبرند و و واقعا " تعجب آور است که معماران هنرمند ایران با این مصالح ساختمانی خیلی ساده و

ابتدائی چگونه موفق به ساختن خانه های زیبا و مجللی میشوند که چشم را خیره می کند! این معماران مصالح ساده را بکار میبرند ولی با کمک از ذوق و ابتکارخوددرتزئین وآرایش شاهکاری بوجود میآورند . برای تزئین ، هنرمندان ایران از گچ استفاده میکنند و با گچ خانه خشتی و کاه گلی را بصورت یک بنای افسانه ای در میآورند . در ایالات غربی ایران درزمان ساسانیان نیز از گچ برای تزئین و آرایش بناها استفاده میکردندوهمین روش کنونی هنرمندان ایرانی را بکار میبردند. نکته مهم دیگر آنستکه هرگز نباید تصور کرد که از گچ بریها فقط در خانه های مجلل واعیانی تهران استفاده میشود ، بلکه درکلیه ساختمانهای محقروکوچک تهران هم آثارهنری معماران ایران بچشم میخورد ، ایوانهای جلوی ساختمانهای تهران غالبا" دارای چند ستون هستند ، این ستونها از تیرهای چوبی تشکیل میشوند ولی هنرمندان روی این چوب ها گچ مالیده و با کمک دست و چشم و بدون احتیاج به لوازم هندسی گچ بریها ونقش و نگارهائی روی آن بوجود میآورند که هربیننده خارجی را مبهوت میکند و بعد هم سرستون را با کمک گچ باشکال مختلفی مطابق ذوق وسلیقه خود درمیآورند ، شکل سرستونهای تهران صرف نظر از ابعاد آنها شبیه به سرستونهای دوران هخامنشی است و در حقیقت هنرمندان ایرانی ناخودآگاه پادر جای پای اسلاف خویش گذاشته و ذوق و سلیقه آنها را بکار میبرند .

مهارت معماران ایرانی را میتوان در شیوه ای که برای جلوگیری از خراب شدن سقف بکار میبرند ، دریافت . سقف های خانه های تهران بعلت آنکه کاه گلی است وزن زیادی دارد وخیلی سنگین است و ستونهای نازک معمولی و گچ کاری باشکال میتواند تحمل وزن سنگین سقف را بنماید و معماران این اشکال را با ساختن جرزهای کلفت و قطور در اطراف اطاق ها و یا مابین ستونها برطرف میکنند وسرستونها را به شکل هلالی و منحنی میسازند که فشار سقف را بطور مستقیم به ستون منتقل نکند . در ساختمان سردرهای هلالی شکل نیز معماران و استادان ایرانی مهارت زیادی دارند .

اگر مجموعه ای از هنرهای تزئینی و معماری ایران رایکجابخواهید ملاحظه کنید باید به باغ فردوس شمیران بروید در این ساختمان مجلل وباشکوه مخارج سنگین و هنگفتی برای تزئین و آرایش شده است . باغ فردوس همانطوریکه در صفحات قبل اشاره شد متعلق به **معیرالممالک** است که مردی هنردوست و عاشق و فریفته آثار هنری بود . درطول سالهائی که معیر در خارج ایران و بحال تبعید بسرمیبرد ، متاسفانه قسمت هائی از این تزئینات آسیب دیده و ازبین رفته است و در مورد ترمیم آن هنوزاقدامی نشده است درداخل تمام قسمت های این ساختمان بزرگ و مجلل ، کارهای دستی و آثار هنری اساتید ایرانی دیده میشود و واقعا" چشم در مقابل اینهمه شاهکار و عظمت زیبائی خیره میماند . تزئینات و دکوراسیون داخلی ساختمان سبکی نیمه اروپائی دارد وشبیه کارهای دوره رنسانس است و

شاید معماران و اساتید ایرانی تا حدودی از سبکهای اروپائی الهام گرفته و آنها راباسبک ایرانی آمیخته‌اند که شبیه به تزئینات ساختمانهای قدیمی اسپانیولی است‌واین خود نفوذ نسبی هنر اروپائی را در ایران نشان میدهد.

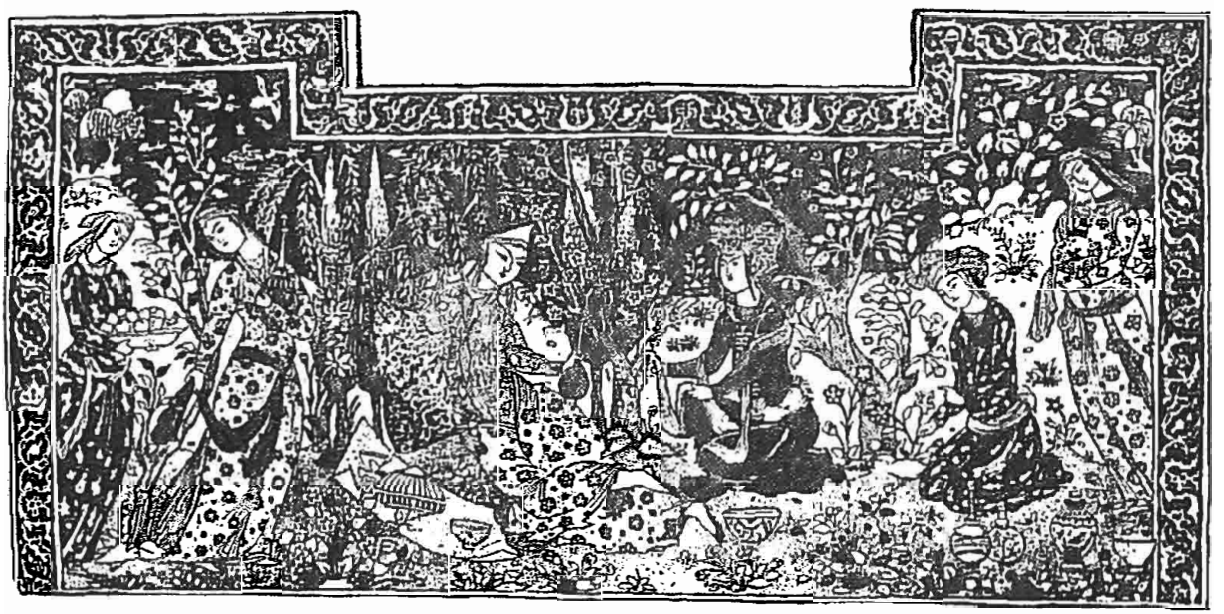


دوستعلی خان معیرالممالک

. اما خانه شهری **معیرالممالک** درتهران ــ باغ فردوس خانه ییلاقی **معیرالممالک** بود ــ بیشتر شبیه ساختمانهای اروپائی و سبکی نزدیک به‌رونسانس‌است ولی گچ بریهاو تزئینات داخلی آن سبک صددرصد ایرانی است . اخیرا" در طبقات بالاواعیان ایران گرایش‌پیدا شده است که در ساختمان از ایده ها و سبک های اروپائی تقلید نمایندولی‌این تقلیدبطور صددرصد و پذیرش کامل طرح خارجی نیست بلکه سبک اروپائی را تطبیق با شرایط ایران داده و در حقیقت ساختمانها راشبیه‌اروپائی‌هاکرده انددراینجا قابل ذکر است که اصولا" تقلید صددرصد ازسبک های خارجی نه فقط در ایران بلکه در هیچیک از کشورها صلاح نیست زیرا این تقلید کورکورانه به اصول اولیه معماری که توجه به شرایط محیط از نظرآب

و هوا و شرایط اجتماعی است لطمه میزند . اساتید و هنرمندان ایران بطور کلی از دوران گذشته درصدد کسب اطلاع و استفاده از ایده های خارجی بوده وهستند ولی هیچگاه دست بسته مقابل این ایده ها تسلیم نمیشوند بلکه آنها را با شرایط طبیعی و اجتماعی ایران تطبیق میدهند .

یکی از دیدنی های جالب توجه باغ فردوس ، تالار بزرگ سرداب مانند طبقه اول آنست این تالار بابعاد شصت پا طول و چهل پا عرض است وبایک‌قطعه نمدیک پارچه فرش شده است که بافت هنرمندان یزد است در اینجا باید اضافه کنم که میان اعیان ورجال ایران مرسوم است که برای تالارهای بزرگ خود فرش یک تکه سفارش میدهند و من خودم در خانه یکی از اشراف فرش نمدی را مشاهده کردم که ۸۰ پا طول و ۵۰ پا عرض داشت و البته یک تکه بود و هیچ درز و شکافی نداشت نام بافنده نیز در گوشه فرشها بافته میشود، درست نظیر نقاشی که امضای خود را پای تابلو میگذارد . اندازه‌ووزن زیاداین فرشهاحمل و نقل آنها را مشکل و تقریبا" غیرممکن میکند و یکی از مخارج‌سنگین ،هزینه حمل این‌نمد بزرگ از یزد و اصفهان به تهران است . نمدهای ایرانی که قطر آنها به یک اینچ میرسداز نظر لوکسی‌و راحتی بهترین فرشی است که در دنیا عرضه میشود .



نمونه ای از نقاشیهای کاشی‌کاری دیواری قصور اصفهان

دکوراسیون و تزئینات این تالار بر خلاف سایرقسمت‌های‌باغ‌فردوس ــ که شبیه **سبک** اروپائی است ــ صددرصد به شیوه و سبک معموله در ایران میباشد . در سقف این **تالار**

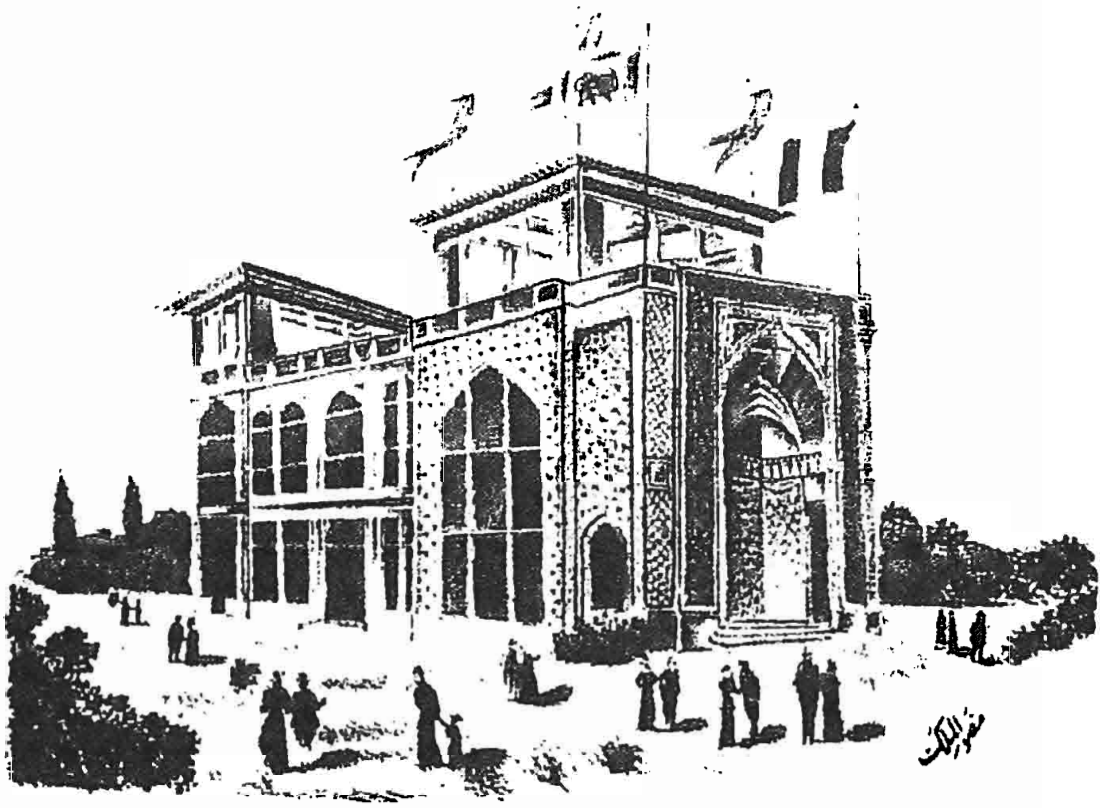
گچ بریها و مغرنس کاریهای بسیار ظریفی وجود داردکه‌ارزش آنراتنها هنرشناسان میتوانند تشخیص دهند ، این گچ بریها با استادی و مهارت رنگ آمیزی شده وشباهت بسیاری با دکوراسیون های شرقی قصر " الحمراء " اسپانیا دارند ، البته ناگفته نماند که گچ بریهای قصر الحمراء تقلیدی از سبک و کارهای هنر ایرانیهاست که خارجی ها در دوران گذشته تقلید کرده اند و درحقیقت این سبک و شیوه ایست که قرنها قبل در ایران معمول بوده و امروزه نیز بکار میرود . سبک طاق و سردرهای هلالی‌شکل‌که امروزه‌ایرانی ها در آن‌نهایت استادی را دارند و همه جا صحبت از آنست نیز در چند هزارسال قبل و پیش از آنکه یونانی ها معبد " پارتنون " و رومی‌ها " کولوسئوم " رابسازنددرایران‌معمول‌بوده است .

در ذوق واستعداد و مهارت هنرمندانی که ساختمانهائی‌چون باغ فردوس را بوجود میآورند هیچگونه شک و تردیدی نمیتوان داشت ولی موقعیکه در اطراف این هنرمندان ببررسی‌وتحقیق پرداخته شود باکمال تعجب مشاهده میگردد که آنها هیچیک تحصیلات و مطالعات علمی در کار خود ندارند و در خلق شاهکارها وآثار هنری خود فقط از ذوق‌و استعداد طبیعی و تجربیات خود الهام میگیرند ،شما هنرمندی را می بینید که مشتی گچ آب دیده را دست گرفته و بدون آنکه الگو و نمونه ای جلوی خود داشته باشدوبی آنکه خط‌کش ، گونیا و پرگاری را بکار گیرد از آن مشت گچ ، طرح هاواشکال‌دقیق و استادانه‌ای بوجود میآورد ، و وقتی‌ازاومیپرسیدکه این هنر را درکجا فراگرفته و چه روش و دستوری را بکار میبرد ، جواب می شنوید که آموزش مرتب و منظمی ندیده است و از اصول و روش‌این هنر هم بی اطلاع است ، او با هنر وکار خود بزرگ‌شده‌است‌ودستهایش حرکات هنرمندانه را با الهام از ذوق و استعداد درونی انجام میدهند ، در حالیکه درگذشته چنین نبوده است و آموزشگاههائی برای هنرمندان وجود داشته است . **شاه عباس** یک آموزشگاه هنری با کمک و بودجه دولت تاسیس‌کرده بود و هنرمندانی را در آنجا میپذیرفتند که آزمایش شده و استعداد ذاتی داشته باشند ، جانشینان بلافصل **شاه عباس** نیز تامدتی این روش‌را در تربیت هنرمندان **بکار** میبردندتاگفته‌نماندکه‌داریوش **وانوشیروان** ازسلاطین‌سلسله های هخامنشی‌و ساسانی نیز در دوران خود با کمک و بودجه دولت هنرمندان را تحت آموزش قرار میدادند . **مانی** نقاش معروف ایران و مؤسس مذهب مانوی نیزهنگامی‌که‌از تبعید خود در چین بایران بازمیگشت ، قسمت هائی از سبک چینی ها را باخود بایران ارمغان آورد . **انوشیروان و خسروپرویز** مجسمه سازانی را از بیزانس (روم شرقی) بایران دعوت کردند که چگونگی کارهای هنری خود را برای هنرمندان ایران تشریح کنند ، پیدایش کاشی در تزئین و آرایش ساختمانها بطوریکه گفته میشود مرهون هنرمندان چینی بوده‌است که زمان **شاه عباس** باصفهان وکاشان آمده بودند ، هنرمندان ایرانی تمام این سبک ها و روش هارا گرفته اند ولی هیچگاه آنها را کورکورانه بکار نبرده اند بلکه با نبوغ خود تغییراتی‌مطابق

با شرایط جوی و اجتماعی در آنها داده و بصورت یک سبک ایرانی درآورده اند .

بدین ترتیب ملاحظه میشود که در دوران گذشته علاوه بر حمایتی که‌ازکارهای هنری میشد ، تأسیساتی هم برای پرورش استعداد هنرمندان و آموزش آنهابوجود میآوردند ولی اینک چند قرن است که اقدامی در این مورد نشده و برای هنرمندان آموزش کلاسیک و سیستماتیک وجود نداشته است اما با همه این‌احوال نمیشود نتیجه گرفت که عشق و علاقه به هنرهای زیبا در ایران کم شده است بلکه این گرایش هنری بهیچوجه نسبت به سابق کاهش نیافته است و بهمین علت هم هنرمندان با الهام از ذوق و استعداد ذاتی‌آثارخود را بوجود میآورند ازمعماران بزرگ ایران که هنوزدرقیدحیات هستندمیتوان از**استادحسین معمار** و طراح باغ فردوس و از **استادعلی** معمار ارک و کاخ سلطنتی تهران نام برد .

یکی از هنرهای بسیار جالب و زیبای ایران که سابقه زیادی ندارد و ظاهرا" متعلق به قرون اخیر است یک نوع گچ بری بنام " آینه کاری " است . آینه کاری بدین ترتیب



عمارت ایران در اکسپوزیسیون پاریس

است که ابتدا هنرمندان ، دیوار یا سقف را با گچ باشکالی که مورد نظرشان باشدو غالبا" اشکال تودرتو است درمیآورند و روی سطوح این گچ بری که هنوز نرم است آینه های ریز و کوچک را می چسبانند البته این کار بسیار دشوار و مشکل است ،وقت‌زیادی میبرد وحوصله و دقت زیادی‌میخواهد ، ولی نتیجه کار بسیار جالب و زیباست‌و این آینه کاریها درزیر اشعه آفتاب ویا نور چراغ درخشندگی خاصی داشته و نورهائی‌که‌ازمیلیونها سطوح‌آینه‌کاری منعکس میشود منظرهٔ بسیار تماشائی را بوجود میآورد . مواد اولیه ای که جهت آینه کاری مصرف میشود نسبتا" ارزانست ولی چون کار بسیار دشوار و مشکلی است که وقت زیادی را میگیرد ، اجرت بسیار زیادی دارد واز جمله تزئیناتی است که خیلی گران تمام میشود .در غرفه‌ایران‌درآخرین‌اکسپوزیسیون پاریس یک اطاق را آینه کاری کرده بودند که فوق العاده توجه بازدید کنندگان از نمایشگاه را جلب میکرد . چندین تالار و سالن از قصور سلطنتی و پاره ای از خانه های اعیان و اشراف تهران با آینه کاری تزئین شده است . ازجمله بهترین آینه کاریهائی که من در تهران مشاهده کرده ام میتوانم از تالار قصر تابستانی " دوشان تپه " [۱] نام ببرم و همچنین تالار منزل مسکونی وزیرعدلیه‌ایران **یحیی‌خان مشیرالدوله** که بوسیله **سپهسالار** صدراعظم سابق ایران ــ که در سال ۱۸۸۲ فوت کرد ــ ساخته شده است آینه کاری بسیار جالبی دارداین‌تالاربا‌آنکه اندازه اش متوسط وعادیست و در حدود ۶۰ در ۵۰ پا میباشد معذالک براثر انعکاس نور ازآینه کاریها خیلی بزرگتر بنظر [۲] میرسد . یک قسمت از دیوار این تالار مشتمل بر پنجره هائی با ارسی مزین به شیشه های کوچک رنگارنگ است و سقف تالار تمام آینه کاریست‌ولی ازهمه‌زیباتر تالارآینه یکی‌ازخانه‌های‌قدیمی‌ولی مجلل‌متعلق‌به‌صدراعظم‌اسبق‌ایران‌است‌که‌درحدود صدسال‌قبل‌ساخته شده‌واینک‌دردست‌وراث‌اوست . چه‌خوبست‌موسسات‌دکوراسیون‌وآرایش‌وتزئین‌نیویورک‌که‌دائما" درفکرطرح‌وابتکارات‌جدید برای‌جلب‌رضایت‌میلیونرهای امریکائی‌هستند بایران آمده و از طرح‌های‌اساتید‌هنرمند‌ایرانی‌مخصوصا "آینه‌کاری‌آنها‌استفاده نمایند .

اینک نظری به کاشیهای ساخت ایران و کاشی‌کاریها میافکنیم . در وهله اول باید خاطرنشان کنیم که در گذشته در ایران علاقه بیشتری به کاشی کاری نشان داده می شد و البته این دلیل بر آن نیست که اکنون در ایران توجه کمتری به آرایش وتزئین ساختمانها میشود بلکه علت آنست که از وسایل دیگری برای تزئین استفاده میکنند . در هرحال‌هنوز

---

(۱) قصر دوشان‌تپه‌درانتهای‌خیابان‌نیروی‌هوائی‌کنونی‌ونزدیک‌قصرفرح‌آباد‌قرارداشت .

(۲) خانه‌سپهسالار‌همان‌بنای‌مجلس‌شورای‌سابق‌درمیدان‌بهارستان‌است‌که‌توسط میرزاحسین خان‌سپهسالار‌مشیرالدوله‌بنا‌شده‌است‌وتالاری‌که‌ازآن‌نام‌برده‌شده‌همان‌تالار‌آینه‌ساختمان‌است که‌هنوز هم بوضع خود باقی است (مترجم)

هم کاشی مقام مهمی در کارهای تزئینی دارد و چون معدن سنگ مرمر در نزدیکی تهران وجود ندارد و حمل‌آنهم از فواصل دورخرج زیادی‌داردبجای مرمردر فرش کف ساختمانها و تزئین دیوارها از کاشی استفاده میشود و گاهی در فرش کف‌تالارهاو سالونها ، کاشیهای ریز و کوچک را کنار یکدیگر بصورت یک موزائیک قرار میدهند .

داخل حمام ها را غالبا" با کاشی فرش و تزئین می کنند ودیوارهاو کف های‌اطاقها که با کاشی فرش میشوند درخشش داشته و زیبائی خاصی پیدا میکنند .گنبدو گلدسته های مساجد و اماکن مذهبی و سردروازه‌های شهر را هم با کاشی تزئین میکنندواین‌کاشی کاریها در زیر اشعه آفتاب از دور انعکاس و درخشش بسیار جالبی دارند و موقعیکه‌خورشیددرافق است این کاشی ها برنگ طلائی درآمده و تمام بنا را طلائی‌رنگ‌مینمایند .در ساختمانهای تهران گاهی برای تزئین آجرهای رنگی شبیه کاشی را در لابلای آجرهای ساختمان بکار میبرند و نقش و نگارهائی در دیوارها بوجود میآورند که خیلی جالب است .

در کاشی کاری طرح هائی که هنرمندان‌تهیه‌می‌کنندفوق العاده متنوع بوده وشباهتی بیکدیگر ندارند . هنرمندان کنونی ایران در رشته کاشی کاری ، گرچه آثار قابل ملاحظه و استادانه ای را خلق میکنند ولی باید اعتراف کرد که اساتید دوران گذشته کارهای خیلی بهتری را عرضه کرده و از خود بیادگار گذاشته اند و با توجه‌باینکه‌هنرمندان‌کنونی ازذوق و استعداد کافی برخوردارند ، باید علت این امر را رموز و اسراری دانست که هنرمندان قبلی در آثار خود بکار میبرده اند و اساتید فعلی پس از گذشتن چند قرن این اسرار را فراموش‌کرده و از آن بی اطلاع مانده اند .

درتاریخ تحولات هنرهای زیبای ایران و مخصوصا" کاشی کاری سه یاچهار عامل‌مهم در طول ۱۲ قرن اخیر و بعداز شکست و انقراض سلسله ساسانیان موثر بوده است . این عوامل البته هیچیک جنبه هنری نداشته اند ولی دگرگونی هائی بوجود آورده‌اندکه مسیر حرکت هنرهای ایران را تغییر داده اند . این عوامل‌بترتیب‌عبارتنداز ظهوراسلام ، زنده شدن افسانه های تاریخی بوسیله شاعر معروف حماسه سرای ایران : **فردوسی** که این افسانه ها غالبا" الهام بخش هنرمندان میشد ، روی کارآمدن سلسله صفویه وبالاخره مسافرت هنرمندان چینی و هندی بایران ، البته‌عوامل‌دیگری نیزدر تاریخ تحول هنرهای زیبای ایران موثر بوده اند ولی مهمترین آنها چهار موردی بود که بآن اشاره شد .

پس از آنکه مردم ایران ، دین اسلام را پذیرفتند ، زبان عربی وارد ایران شده‌ودر زبان و ادبیات ایران رسوخ و نفوذ کامل پیدا کرد ، درست مانند زبان لاتین که در سایه دین مسیح در زبانهای کشورهای آنگلوساکسون ریشه دوانید . ولی البته باید اذعان کرد که نفوذزبان‌عربی درایران‌خیلی عمیق ترو زیادتراززبان لاتین در کشورهای آنگلوساکسون بود ، اعراب با ورود بایران در مدتی کمتر از یک قرن تحولی شگرف در ادبیات و تمدن

ایران دادند ، اروپائی هائی که به مشرق زمین مسافرت نکرده اند هرگز نمیتوانند میزان این تحول و نفوذ را حدس بزنند در حقیقت در تاریخ واقعه ای را نمیتوان یافت که مانند اعراب مسلمان اینطور درمدت نسبتا " کوتاهی ، عقیده ، طرز فکر وروحیه‌و تمدن مردم یک کشور باستانی را عوض کرده باشد . بطوریکه وقتی اعراب از ایران خارج شدند ،روحیه تحول یافته ایرانی ها بحال خود باقی ماند و بهیچوجه بصورت قبل و زمان ساسانیان باز نگشت .

با گرویدن بدین اسلام ، هنرمندان ایران تا مدت زیادی از کشیدن و نقاشی کردن صورت انسانی خودداری میکردند ولی براثر تماس با اعراب‌دایره‌ومیدان تفکرات‌وخیالات آنها وسعت شگفت آوری پیداکرد که در آثار آنها بخوبی آشکار است بعلاوه اعراب و دانشمندان اسلام نوعی طرح های هندسی راواردهنرایرانی‌ها کردند و این طرح ها بعدها در هنرهای تزئینی ایران نقش مهمی بازی کردند . موفقیت های‌دانشمندان‌ریاضی و نجوم ایران چون **حکیم عمرخیام** نیز تا حدودی مرهون همین اثرونفوذ طرح های هندسی‌اعراب در ایران است ، در حالیکه دارم این یادداشتها را می نویسم صفحه ای اسطرلاب برنجی در مقابل من است که متعلق به تقریبا " هزارسال قبل‌است این اسطرلاب نه فقط از نظر طرح های هندسی و علمی که در آن نقش شده اهمیت‌دارد ،بلکه ازلحاظ زیبائی که‌سازنده آن با تزئین خطوط و طرح های علمی بکار برده ، نیز از هرجهت قابل ستایش است و در حقیقت هنر با علم و صنعت آمیخته شده واین وسیله‌علمی‌ونجومی رابوجودآورده‌است .

اعتقادات به مبانی دینی ومذهبی ،هنرمندان‌ایرانی‌را وادارکرد که شروع بساختمان آرامگاه هائی برای مقدسین و اولادان پیغمبر در سراسر کشور خود بنمایندو زیارتگاه هائی را بوجود آورند . اما این بناها و آرامگاه هاراایرانیها ،ساده‌و معمولی‌نمیساختندو اصولا " برپاکردن بنائی بدون تزئینات و دکوراسیون دور از نبوغ و استعداد هنرمندان‌ایرانی بود و نتیجه این شد که یک سری آرامگاه ها و زیارتگاه هائی در نقاط مختلف ایران ازطرف هنرمندان ساخته شدند که هریک شاهکاری هنری در نوع بشمار میروند تمام این آرامگاه‌ها و مقبره ها دارای گنبد و گلدسته هستند .طرح‌گنبد در معماری ایرانی ها ، اصولا " از طرح هندیها و بعبارت دیگر آریائی‌ها گرفته شده است . البته نباید تصورکردکه ایرانی‌هاطرح گنبد را بطور کامل از هندیها اقتباس کرده اند زیرا بطوریکه گفته شد شکل گنبددر معماری آریائی ها وجود داشته است و ایرانی ها هم که خود از نژاد آریائی هستند ، بالطبع از این طرح مطلع بودند و فقط آنرا تا آنموقع مورد استفاده قرار نداده بودند . در بنای آرامگاه ها معماران ایرانی از تزئینات و طرح های اعراب هم استفاده نمودندومخصوصا " شکل حروف عربی برای آنها از نظر دکوراسیون و تزئین الهام بخش بود . چون درایران جنگل و در نتیجه چوب کم بود ، معماران ایرانی‌برای بنای‌آرامگاه ها متوسل به آجروبرای

تزئین آنها هم متوسل به سرامیک و کاشی شدند و در این دوران بود که تزئینات سرامیک در بناها معمول شد و عده زیادی آرامگاه و بقعه بوجود آمدند که می توانست کلکسیون و مجموعه خوبی از آثار هنرمندان ایرانی باشد ولی افسوس که عده زیادی از این بقعه ها و آرامگاه ها بتدریج رو بویرانی گذاشت وتزئینات و سرامیکهای آنها بتاراج رفت ودرسالهای اخیر با قیمت های گزاف از طرف دلالان خارجی خریداری شد و روانه خانه کلکسیونرهای هنری و موزه های بزرگ جهان گردید . یکی از بهترین آثار این دوره تزئینات سرامیک داخلی مسجد سلطانیه بود که همگی آن به یغما به موزه های خارجی رفت و متاسفانه ازآن فقط دیوار خالی بجا مانده است و از همه این تزئینات مهمترکاشیهای سردر مسجد سلطانیه بود که تا این اواخر باقی بود ولی یکمرتبه بطور مرموزی ناپدید شد ! اخیرا" برای اینکه جلوی این تاراج و دزدی آثار نفیس قدیمی را بگیرند درمورد کسانی که اقدام بسرقت این قبیل آثار نمایند حکم مرگ صادر میشود و این امرموجب شده است که تا حدی جلوی سرقت گرفته شود ولی پول زیادی که کلکسیونرها و موزه ها بابت این آثار میپردازند آنقدرزیاد و قابل توجه است که باز هم اشخاص جان خود را بخطر انداخته و باین دستبردهای هنری ادامه می دهند .

آرامگاه مشهور **حضرت امام رضا** در مشهد نمونه دیگری ازشاهکارهای معماری ایرانی ها مخصوصا" در رشته سرامیک است ، البته مسیحیان اجازه بازدید از این آرامگاه را ندارند و از فاصله مشخصی بآن نمی توانند نزدیک شوند ولی عظمت آن از گنبدهای طلائی ، کاشیکاری و گلدسته های زیبای آن از فواصل دور دیده میشودو هنر شناسانی که این بنای مهم را دیده اند از عظمت ونبوغ هنری که در آن بکاررفته و از طلاکاریها و کتیبه هائی که با کاشیهای لعاب دار و فوق العاده زیبا تزئین شده با اعجاب زیاد حکایت می کنند . کاشی های لعاب دار قدیمی ایرانی که در این بنا بکاررفته ارزش فوق العاده زیادی دارند، بطوریکه موزه ها برای هر کاشی لعاب دار قدیمی مبلغی در حدود ۵۰۰ دلار به دلالانی که آنها را بطور قاچاق از ایران خارج میکنند ، پرداخت می نمایند . این کاشیها که لعابی از شیشه دارند در چند بنای تاریخی دیگر ایران هم بکاررفته اندکه درخشندگی و جلای خاصی دارند و مانند بلور نور را تجزیه کرده و باطراف منعکس می نمایند .

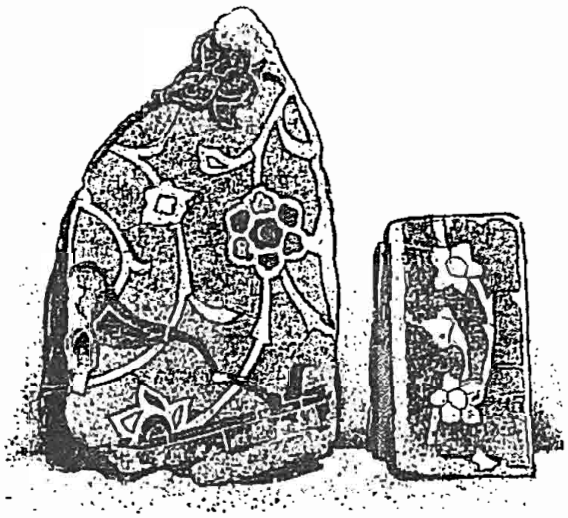
در بعضی از کتیبه های متعلق به دوران اسلامی ایران ،هنرمندان خط خوش و زیبای کتیبه را با برگهای مو و شاخه های گل که لابلای این خطوط کشیده اند ، تزئین نموده اند و بهترین نوع این کتیبه ها نوع برجسته آنست . در رنگ آمیزی این کتیبه ها ،هنرمندان استادی و مهارت فوق العاده ای بکار برده اند ،بدین معنی که حروف وکلمات را که تقریبا" تمام عرض کتیبه را میگیرد برنگ آبی تند ونیلی وزمینه کاشی را برنگ کرم یا نخودی انتخاب کرده اند و برگ مو و گل های لابلای خطوط را طلائی نموده اندو روی این رنگ ها یک لعاب

شیشه ای کشیده اند که کاشیهای کتیبه را بصورت یک مرمر شفاف ولی رنگارنگ درآورده است و رنگ های آبی و طلائی بخصوص درخشش جالبی دارد. فرمول ترکیبات رنگ‌های نیلی و طلائی کاشی ها و لعاب های آنها ازاسراریست که دردل‌تاریخ هنرهای زیبای‌ایران نهفته است و باهنرمندان و اساتیدی که آنها را میساخته اند بخاک سپرده شده است، ظاهرا" هنرمندان کنونی ایران از رموز و اسرار ساختن این کاشی بدون اطلاع هستند و یا اگر بعضی‌از آنها هم فرمول های قدیمی را بدانند، نمی توانندااین فرمولهارا بمرحله‌عمل و اجرا درآورند زیرا این کار خود مستلزم تجربه و ممارست زیاد در زیر دست اساتید فن است که آنهم امکان ندارد و بهمین جهت‌است‌که این کاشیهای قدیمی ارزش فوق‌العاده‌ای پیدا کرده اند. تاریخچه تحول هنرهای زیبای ایران در دوران سقوط سلسله ساسانیان تا روی کار آمدن سلسله صفویه‌رادر همین کاشیهای لعابدار کتیبه ها میتوان مشاهده کرد. بناهای مجلل و باشکوه این دوره، تمام‌زیبائی و عظمت خود را مرهون کاشیهای لعابداری هستند که دیوارهای خشتی و گلی‌آنها را پوشانده است. علاوه بر این کاشیهای لعابدار، کاشیها و سرامیک های دیگری نیز در این دوران در بناهابکارمیرفت که آثارآن وجود دارد ولی از نفاست بپای کاشیهای لعابدار و براق نمیرسند. قدمت‌وعمر این کتیبه ها وکاشیهای آنرا از خطوطی که درآن بکار رفته است میتوان تشخیص داد و معمولا" کتیبه هائی که با خط کوفی نوشته شده اند از قدمت بیشتری برخوردارند. ظروف شکسته ای که در اطراف خرابه های ری و خرابه های باستانی شهر ورامین بدست آمده ثابت می کند که کاشی های لعابدار در ایران قبل از اسلام هم وجود داشته اند و در دوران ساسانیان و حتی قبل از آن نیز این نوع کاشی ها در ایران بوده است.

کاشیهای قدیمی به نسبت خصوصیات و مشخصاتی که دارند متعلق به بناهای یک قسمت از ایران هستند. مثلا" کاشیهای لعابداری که رنگهای مسی در آن بکار رفته متعلق به بناهای قدیمی شهر نطنز میباشند. زمینه این کاشی ها سبز رنگ پریده است و از نوع بهترین و با ارزشترین کاشیهای لعابدار ایران بشمار میروند. کاشی‌های لعابداری که سطح آنها صاف بوده و خطوط عربی آنها برنگ سیاه روی زمینه سفید است متعلق به خرابه هاو مساجد قدیمی ورامین می باشند و قدمت پاره ای از آنها بدوران قبل از اسلام‌هم میرسد، کاشی های هشت ضلعی که ستاره هائی در وسط آنها حک شده است نیز متعلق به ورامین هستند. کاشیهای آبی رنگی که لعابدار نیستند و رنگ آنها تیره است متعلق به‌بناهای قدیمی اصفهان قبل از دوران صفویه میباشند، بدین ترتیب ملاحظه میشود که هر شهر قدیمی ایران دارای کاشیهائی با خصوصیات مختلف می باشند و این‌خود حاکی از آنست که هنرمندان ایرانی فقط مقلد نبوده و از سبک هاوشیوه‌های هنری‌خاص تبعیت‌نمیکرده‌اند بلکه با نبوغ خود تغییراتی را که لازم میدیده اند در آنها میدادند.



نمونه‌ای از کتیبه‌های کاشی متعلق به ۴۵۰ سال قبل

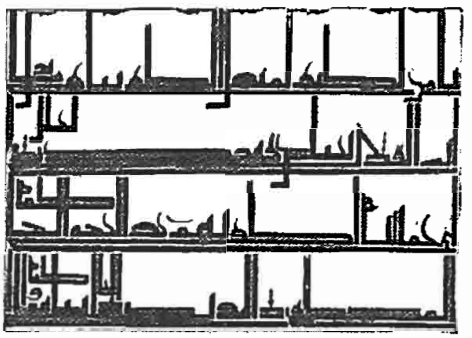


قطعاتی از کاشی‌کاریهای قدیمی

ایرانی ها حروف عربی را که داخل زبان آنها شده بود بقدری زیبا نوشته و نبوغ هنری خود را در آرایش آن حروف بکار بردند که خوش نویسی بتدریج در ردیف یکی‌از هنرهای زیبای ایران قرار گرفت . خوش نویسی وقتی توام باتذهیب میشود واقعا" تبدیل به یک هنر عالی میگردد و این خوش نویسی توام با تذهیب هنوز درتهران مرسوم است ولی کمتر از سابق از آن‌استفاده میگردد ،زیراکتب‌چاپی بتدریج‌جای کتب خطی را میگیرند و هنر خوش نویسی و تذهیب کم کم دارد میمیرد و اگر بهمین منوال بگذرد بکلی از بین میرود .کتب قدیمی خطی و تذهیب کاری شده‌اینک درایران‌ارزش زیادی‌دارند وکلکسیون کامل از این کتب را **معیرالممالک** وخانواده اودر اختیار دارند .

نکته قابل توجه اینجاست که با آنکه نام هنرمندان گذشته‌ایران‌فراموش شده واز یاد رفته است‌نام خوش نویسانی چون "**میر** " و " **درویش** " هنوز کاملا" در ایران زنده‌است‌و مانند هنرمندان معروفی چون " **رامبراند** "و" **میکل آنژ** " همه بااین نام ها آشنا هستند . نمونه هائی از خط‌خوش آنها که هنوز درتهران موجوداست دارای ارزش فوق العاده‌ای هستند وکسانی که این نسخه ها ونمونه ها را در دست دارند از آنها بادقت‌نگهداری میکنند که خراب نشود . صنعت چاپ در ایران روبه پیشرفت است ولی‌باتمام این احوال ایرانیهای هنردوست ، هنوزاز خوش نویسان استقبال میکنند و عده زیادی‌هستندکه هنوز سعی میکنند در سایه تمرین خط‌خوش پیدا کنند . معروفترین‌و بهترین خوش نویسان‌معاصر ایران " **میرزا غلامرضا** " است که درتهران زندگی میکند . او مرد دانشمند ومتفکریست و درحقیقت فقط‌یک خوش نویس نیست‌بلکه یک‌شاعرخوب‌و یک فیلسوف متفکر است‌شاگردان زیادی دارد که سعی می‌کند شیوه قدیمی خوش‌نویسی را در قالبی جدید و شیوه‌ای‌نو بآنها بیاموزد . کره جغرافیائی معروفی که در خزانه جواهرات سلطنتی ایران است و درآن

طلا ، الماس ، زمرد ، یاقوت و فیروزه بکاررفته است زیر نظر و طبق دستور **میرزاغلامرضا** ساخته شده است و این کره یکی از بهترین نفایس و گرانبهاترین‌قطعات‌جواهرات سلطنتی **بشمار میرود** که در تالار موزه **بمعرض نمایش** گذاشته شده است .



نمونه از خط کوفی کتیبه‌های مساجد و اماکن م



نمونه ای از خط نستعلیق " میرعماد "

در اینجا بی مناسبت نیست که از پنج نوع خط معمول در ایران‌اززمان اسلام تا کنون که هریک خصوصیات مشخصی دارند نام ببریم . اول خط کوفی که حروف آن از خطوط مستقیم تشکیل شده و خطوط منحنی ندارد و بیشتر کاشیهای‌کتیبه های قدیمی با این خط نوشته شده است . دوم خط نسخ که حروف آن خطوط منحنی هم دارد و بالا و پائین سطر میرود . این دو خط بیش از خطوط دیگر در ایران رایج است و بیشتر نسخه های خطی را مخصوصا" با خط نسخ مینویسند . سوم خط نستعلیق که در نسخه ها و کتب فعلی‌از آن استفاده میکنند ، چهارم خط ریحانی و پنجم خط شکسته که اخیرا" در ایران معمول شده‌و بیشتر افقی است و معمولا" در نوشتن نامه ها و حکایات از آن استفاده می نمایند . اینک روایت و داستانی از زندگی بزرگترین خطاط و خوش نویس ایران‌یعنی **میر** رابرای شما بازگو میکنم :

در قرن پانزدهم میلادی خطاط وخوش نویس معروفی در مشهد زندگی میکردکه " **سلطانعلی** " نام داشت ، **سلطانعلی** شاگردان زیادی‌راتربیت کرده بود که مهمترین‌آنها " **میرعماد** " معروف به **میربزرگ** بود که بعدها بهترین و معروفترین‌خطاط ایران‌شد او پس مرگ استاد خود **سلطانعلی** به زادگاه خود در گیلان‌رفت‌ودرآنجا بسرمیبرد ، وقتی شهرت

میربا خط بسیار زیبای او ایران را فرا گرفت و **شاه عباس** هم نام این‌هنرمند بزرگ راشنید بفکر افتاد که او را باصفهان بیاورد . درباریان **شاه عباس** که گروهی از هنرمندان معروف را در اصفهان گردآورده بودند ، **شاه عباس** را باین فکر انداختند و شاه نامه ای به"**میر**" نوشته و او را از گیلان دعوت باصفهان کرد . دعوت **شاه عباس** البته در حکم فرمان بودو کسی نمیتوانست از آن سرپیچی کند و بهمین جهت **میر** ناچار شد که خانه خود در گیلان را با اکراه زیاد ترک کرده و روانه اصفهان‌شود . **شاه عباس** برای‌آنکه به .**میر**احترام بگذارد ، عده ای سواران و فراشان شاهی را به گیلان فرستاده بودتا**میر** و خانواده اش را تااصفهان



شاه‌عباس اول پادشاه صفوی

اسکورت نمایند . بفرمان **شاه عباس** در بدو ورودباصفهان تجلیل‌شایانی از " **میر** "کردند و یک خانه برای سکونت باو دادند مقرری برایش تعیین کردند و چند نفر نوکر و مستخدم در اختیار او گذاشتند و **شاه عباس** به " **میر** " مأموریت داد که شاهنامه را به خط خوش **بنویسد** . خطاط بزرگ **این مأموریت‌را‌پذیرفت‌ولی** درانجام‌آن اکراه داشت **زیرا میدانسته**

که این کار پرزحمتی است که سال ها وقت اورامیگیردو تلف میکند و بهمین جهت بطوریکه معروفست فقط چند صفحه ای از شاهنامه را به خط خودش نوشت و بقیه را محرمانه به شاگردان با استعدادی که تربیت کرده بود واگذار نمود که آنها بنویسند ، خود استاد ترجیح داد که وقت خودراصرف‌نوشتن‌مطالب‌کوتاه ،ابیاتی از شعرای معروف و یا آیه‌هائی از قرآن کند و این کار البته از نظر انتشار بیشتر خط بسیار زیبای او میان مردم و طبقات عامه صحیح تر بود . زیرا نوشتن تمام شاهنامه سالها وقت اورا میگرفت و تازه وقتی‌هم که تمام میشد کتابی بود ، فقط عده قلیلی میتوانستند آن نسخه خطی را به بینند درحالیکه بجای‌شاهنامه میتوانست‌مطالب‌کوتاه زیادتری‌بنویسدوعده‌خیلی زیادتری خط او رابببینند.

شاگردان **میر** مشغول کار شدند ولی صفحاتی از شاهنامه که آنها نوشتند با یکدیگر هماهنگی نداشت و خط‌آنها با یکدیگر متفاوت بود و این درست خلاف انتظاروپیش‌بینی **میر** بود ولی او دستش پیش نمیرفت که شاهنامه را دست گرفته و تمام کند و کماکان اوقات خود را بنوشتن جملات کوتاه و ابیات مهم میگذراند . **شاه عباس** هرچند وقت یکباراز " **میر** " چگونگی پیشرفت کار نوشتن شاهنامه را میپرسید و هر بار خطاط جوابهائی میداد و خاطر شاه را آسوده میکرد که کارها دارد پیش میرود مقداری‌ازشاهنامه نوشته شده است .

چندین سال بدین ترتیب گذشت . **میر** از مقرری شاه استفاده میکرد ولی در مقابل سئوالات شاه دیگر جواب قانع کننده ای نداشت بدهدتاآنکه**شاه عباس**بالاخره حوصله‌اش از جوابهای بی سروته " **میر** " سر رفت و روزی فرمان داد که او هرچند صفحه را که نوشته ببرد و نشان شاه بدهد . دیگر طفره رفتن فایده ای نداشت و میر سه چهار صفحه ای راکه در اوایل کار نوشته بود . برداشته و نزد شاه برد ،زیرا آنچه راکه شاگردانش نوشته بودند بعلت اختلاف خط ها نمیتوانست بجای خط خود ارائه دهد . **اما شاه عباس** وقتی متوجه شد که خوش نویس معروف پس از چندسال فقط سه چهار صفحه از شاهنامه را نوشته است فوق العاده عصبانی شد و آن چند صفحه را بادست خود پاره کرد و دور ریخت و بعد در حالیکه سبیل های معروف خود را با دستش تاب میداد به میرغضب دستور داد کار خودرا انجام دهد و چند لحظه بعد سر هنرمند معروف و بزرگ ایران را در حضور شاه بریدند . بدین ترتیب بزرگترین خوش نویس و خطاط ایران جان خود را ازدست داد و مجال‌نیافت که آثار بیشتری از خود بجای گذارد . **شاه‌عباس** بعدها گفته بود که ناچارشده بوده است این هنرمند بزرگ را بکشد زیرا در غیر اینصورت به عظمت و موقعیت شاه لطمه‌وارد میآید و مردم متوجه میشدند که شاه را هم میتوان بآسانی فریب داد .

این روایت رابرای من در تهران **میرزا غلامرضا** خوش نویس و فیلسوف معاصر ایران حکایت کرد و اطمینان داد که صددرصد صحیح است .

حالا بی مناسبت نیست که در دنبال بحث خوش نویسی ودرارتباط با آن ، کمی‌هم

از هنر ایرانی ها در درست کردن‌وآرایش جلدکتابهاصحبت کنیم . هنر آرایش جلدکتابها مانند هنرهای زیبای دیگر ایران دارای این خصوصیت است که منحصر به فرد است یعنی جلد هرکتاب از نظر تزئین با کتاب دیگر اختلاف داردو در هر یک ،هنرمند نبوغ وسلیقه خاص خود را بکار برده است ، جلدهای نفیس کتابهای قدیمی که از آثار هنری پرارزش بشمار میروند دونوع هستند . نوع اول که بسیار کمیاب و نادر می باشندآنهائی هستندکه طرح و تزئین‌جلد تمام روی چرم انجام شده است . چرم هائی که سابقا" در ایران تهیه میشدند فوق العاده بادوام بوده و جلاوشفافیت‌آنهابسادگی ازبین نمیرفت . چرم مرغوب فعلی ایران بنام چرم‌روسی معروفست و از روسیه وارد میشود ولی باید دانستکه این‌چرم روسی سابقا" در ایران تهیه میشدو بعدها کارخانه آن از ایران بروسیه منتقل گردید . در هرحال جلد پرارزش و نفیس‌کتابهای قدیمی از همین چرم های ایرانی تهیه میشود .

روی چرم جلد کتاب هنرمندان ایرانی طرح های زیبائی‌رابارنگهای مختلف میکشند و گاهی اوقات نیز برای آنکه این جلدها زیبائی بیشتری پیدا کنند نقش و نگارهای طلائی رنگ را بوسیله پلاکهای فلزی روی آنها میزنند ، این نقش و نگارهارا ابتدا روی پلاک‌فلزی حکاکی میکنند و بعد پلاک را برنگ طلا آغشته کرده و روی چرم جلد کتاب فشار میدهند و بطور کلی باید بگویم که ایرانی‌ها در آرایش و تزئین جلدکتاب از کلیه ملل جهان جلو هستند و تاکنون زیبائی جلد کتابهای هیچ کشوری بپای کتابهای ایران نرسیده است .

اما نوع دیگر آرایش و تزئین جلدکتابها ، جلدهای‌مقوائی‌استکه دراینحال طرحها و نقاشیهائی مستقیما" روی مقوای جلد میکشند ، این طرح ها بیشتر مربوط به شکارگاه ها هستند و رنگ آمیزی پاره ای از آنها فوق العاده زیبا و جالب‌است .اخیرا" جلدهای‌کتاب را در تهران تذهیب هم میکنند که بعضی از این جلدها خیلی نفیس است .

عامل مؤثر و مهم دیگر در تحولات هنرهای‌زیبای‌ایران‌زنده‌شدن داستانهای‌حماسی ایران بوسیله **فردوسی** بود ،**ابوالقاسم‌فردوسی** باپشتیبانی‌و حمایت **سلطان محمود غزنوی** ـ که‌بعدزیرقول‌خودزدووعده‌ای راکه بفردوسی‌داده بود عمل نکرد ـ داستان‌های‌حماسی تاریخ ایران بنظم درآورده و کتابی بنام شاهنامه از آنها درست کرد . شاهنامه از نظر تاریخی صددرصد درست نبود ولی داستانهای حماسی آن‌تمام‌ایرانیان‌را تکان داد وآنها را بیاد دوران عظمت و شکوه گذشته انداخت و همین داستانهابنوبه خود در هنرمندان ایران هم اثر گذاشت و الهام بخش‌آنها شد . شاهنامه خیلی‌زود جای خود را در میان خانواده های ایرانی باز کردودرست مانند کتاب " ایلیاد " یونانی ها بود . داستانها و افسانه های شاهنامه بزودی بر سرزبانها افتاد نام **رستم** قهرمان افسانه ای شاهنامه راتمام ایرانی ها میدانند و شرح ماجراهای پهلوانی او را خوانده و شنیده اند.نقاشی جنگ‌**رستم** و **دیوسپید** هم اکنون بر سردروازه تهران جلب نظر میکند و هزاران تصویر و نقاشی از

جنگهای **رستم** بوسیله‌هنرمندان‌ایرانی‌کشیده شده استوهر بچه ای در ایران داستانهای **زال** ، **اسفندیار** و **کیخسرو** را میداند .



رستم و دیو سفید روی قطعه برنج

اما عامل مهمتری در تحولات هنری ایران که موجب شد داستانهای حماسی‌شاهنامه بطور وسیعتری در قلمرو هنرهای زیبا مخصوصا" نقاشی ،مجسمه سازی و حکاکی نفوذ کند، ظهور سلسله صفویه و مخصوصا" **شاه عباس** بود که علاقه زیادی به هنر نشان میداد ، تا کنون هیچ پادشاهی باندازه **شاه عباس** برای زیبائی و آبادی پایتخت خود کار وفعالیت نکرده است . در زمان **شاه عباس** اصفهان بصورت موزه و کلکسیونی از آثار هنری ایران درآمد ، **شاردن** سیاح فرانسوی که در آن دوران از ایران بازدید کرده است درکتاب خود مینویسد که اصفهان در طی مدت کوتاهی از بغداد جلو افتاده است و بمراتب زیباتر و دیدنی تراز آن شده است و با تمام‌خرابی‌هاوویرانی‌هائی که این شهر در طی حمله‌**محمود افغان** متحمل شد معذالک هنوز اصفهان آنقدر آثار و شکاهکارهای‌هنری‌داردکه‌جهانگردان

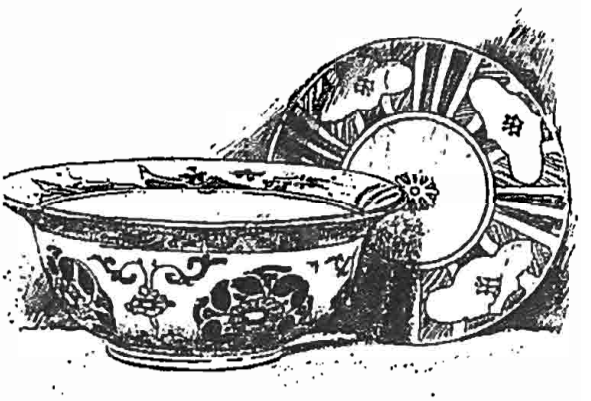
را مبهوت خود میکند .

شاه عباس عده زیادی از هنرمندان را در دربارخودجمع‌کرده بود و آنها را تشویق به پدید آوردن آثار هنری جدید میکرد . این هنرمندان ، غیر از شاه که محیط مناسبی برای فعالیت آنها بوجودآورده بود ، مشوق دیگری هم داشتند و این مشوق مردم ایران‌و مخصوصا" ایالات مرکزی آن بودند که روحیه زیباپسند ، شاد و فعالی داشتند . از طرف دیگر تاقبل از زمان صفویه مذهب‌ایران‌تسنن بودولی‌سلاطین صفوی‌که خوداز اولاد **حضرت علی** بودند ، شیعه را مذهب رسمی ایران کردند و در مذهب‌شیعه‌هم محدودیت‌هائی‌برای هنر و آثار هنری قائل نبودند و بهمین جهت هنرمندان در خلق آثار جدیدهنری آزادی بیشتری پیدا کردند و هنر ایران در این زمان مانند دوران **خسروپرویز**باوج خود رسید .

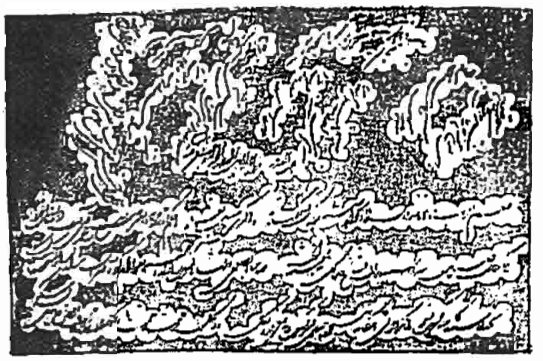
شاه عباس بخاطر پیروزیهائی که در جنگهای عثمانی بدست‌آورده بودشهرت زیادی در تاریخ دارد ولی شهرت و معروفیت او بیشتر برای آثار هنریست که از دوران او بیادگار مانده است . خوشبختانه از دوران **شاه عباس** ، مدت زیادی نگذشته است و بیشتر آثار او اکنون دست نخورده باقیمانده است ، این آثار بقدری‌زیادومتنوع هستندکه برای بررسی ، باید آنها را دسته بندی کرد . درحالیکه اصفهان‌درحقیقت مرکز فعالیت های هنری‌ایران درزمان **شاه عباس** بشمار میرفت ، شهرهای دیگرایران هم از این جنب‌وجوش عقب‌نمانده و هریک در رشته هنری خاصی جلو رفتند . شیراز ، کرمان ، قم ، مشهد ، یزد ، زنجان و کرمانشاه از جمله شهرهائی بودند که در این فعالیت شرکت داشته و هر کدام در تولید یک محصول هنری شهرت پیدا کرده و هنوز هم این شهرت راحفظ‌کرده‌اند . فعالیت‌هنری که مخصوصا" در طبقه جوان پیدا شده بود از هرجهت در تاریخ ایران بیسابقه بود و این شکوفائی بی نظیر به گسترش و پیشرفت هنرهای زیبای ایران کمک زیادی کرد .

حالا نظری به بهترین آثارهنری‌این دوران شکوفائی بیفکنیم . هنرهای‌سرامیک‌سازی در این دوره به منتهای لطافت و زیبائی خود رسید و با دعوت هنرمندان چینی به ایران ایده های تازه ای وارد این هنر شد . هنر ساختن کاشیهای لعابدار که مدتها بود متروک شده و فرمول و راه ساختن آن فراموش شده بود ، از نو کشف گردیدو دوباره هنرمندان‌این شیوه قدیمی و باستانی را بکار بردند و این امر تاحمله افاغنه بایران ادامه داشت وبااین حمله و تلف شدن عده زیادی از هنرمندان فرمول ساختن کاشیهای لعابدار برای همیشه‌از بین رفت و دیگر کسی از آن اطلاع ندارد . در عین حال و بموازات سرامیک های لعابدار هنرمندان چینی نوع تازه و مشابهی از این اثر هنری را عرضه کردند که ایرانی ها نیز به تقلید ازآن پرداختند این محصول جدید چون در کاشان ساخته میشد معروف به کاشی‌شد و همین کاشی هائی است که هنوز هم معمول است‌هنرمندان‌چینی‌بعلاوه رنگ های‌مخصوص آبی و سرمه ای را تولید کرده و آنها را در سرامیک ها و کاشیهای خود بکار میبردند . این

رنگها را گاهی در ظروف و بشقاب های سرامیک نیز استعمال کرده و این ظروف را با نقوش گل و گیاه تزئین میدادند و بعد مهر و علامت چین را هم پشت ظروف‌میزدند ، هنرمندان ایرانی فکر و ابداع چینی ها را گرفته و آنرا با طرحهای جدید هنری خود تکمیل کردند و کالائی که صددرصد رنگ و قیافه ایرانی داشت عرضه نمودند .



کاسه و بشقاب چینی کار همدان



نمونه‌ای از خط شکسته نستعلیق

در هرحال میان ظروف و آجرهای **کاشی ایرانی‌و چینی‌ها**شباهت بسیاری وجوددارد و هنرشناسان این آثار هنری را از مشخصات آنها تمیز میدهند ، ظروف و آجرهای کاشی چینی سبک تر هستند و ظروف و آجرهای ایرانی سختی‌کمتری از چینی دارند ،بدین معنی که ظروف و آجرهای کاشی ایرانی با یک میله فولادی مخطط میشوند ولی انواع چینی در مقابل فولاد هم مقاوم و سخت بوده‌و مخطط نمیشوند . نمونه های آجرهاو ظروف کاشی دوره صفویه خیلی کم و پرارزش است و آنها را نباید با کاشیهاوظروفی‌که فعلا" در ایران‌ساخته میشوند ، اشتباه کرد .

یکی دیگر از آثار هنری پرارزش و فوق العاده‌کمیاب‌این دوره ظروف‌چینی سفیدرنگی است که هنرمندان ایرانی از قبل از زمان **شاه عباس** شروع بساختمان آن کرده‌بودند . این ظروف‌برنگ سفید شیری و نیمه شفاف بوده و خطوطی در روی آنها دیده میشددرخمیراین ظروف هنرمندان ایرانی مقداری موم و ماده شمعی داخل میکردند که در موقع گرم کردن خمیر موم ها ذوب شده و حالتی نیمه شفاف به این ظروف میدادند ، نمونه‌هائی که‌ازاین آثار هنری باقیمانده ، توسط‌کلکسیونرها جمع آوری شده وبرای فروش عرضه نمیشود . در طول مدت اقامت من در ایران دلالهای عتیقه فقط یکبار یکی از این ظروف را بمنزل من آورده و برای فروش عرضه کردند ولی مانند یک جواهر از آن مراقبت کرده و ارزشی مانند یک الماس برای آن قائل بودند . سلاطین صفوی که کوشش زیاد برای گسترش مذهب شیعه

میکردند ، هنرمندان ایرانی را تشویق کردند که برای قبور ائمه آرامگاه هاو بناهای جدیدی بسازند و این ساختمانها شروع شد و در تزئین آنها کاشیهای لعابداری که شبیه سرامیکهای لعابدار قرون قبل بود و شفافیت و درخشندگی آنها را داشت با طرح های جدید و رنگهای متنوع تری بکار بردند ، کاشیها و سرامیکهائی که در آن بناها بکار رفته به کاشیهای فعلی اختلاف زیاد دارد و کاشیها کنونی تلوئو و درخشندگی آنها را ندارد . عده ای از کارشناسان مسائل هنری معتقدند که علت درخشندگی کاشیهای دوران صفویه و ماقبل آن تغییرات مواد شیمیائی بکار رفته و رنگ آنها در طول سالیان درازاست و این تغییرات ماده جدیدی را بوجود آورده که دارای آن خاصیت درخشندگی است ولی عده زیادتری این عقیده را درست نمیدانند و شفافیت و تلوئو کاشیهای گذشته را معلول مهارت و زبردستی سازندگان آنها و فرمولهائی میدانند که حالا کسی از آنها اطلاع ندارد . بشهادت تاریخ در میان هزاران نفر از اهالی اصفهان که بدستور **محمود افغان** قتل عام شدند طراحان و سازندگان این کاشیها هم بودند ، آنها چون هنر خود را برعلیه مذهب تسنن بکاربرده بودند مورد کینه خاص **محمود افغان** قرار داشتند وبهمین جهت قتل عام شدند و اسرار و فرمول ساختمان این کاشیها را باخود بگور بردند . در هر حال صرف نظراز اینکه عقیده کدام دسته ازاین هنرشناسان درست باشد ، چیزی که مسلم است اینست که در حدود صدو پنجاه سال است که این کاشیها دیگر تولید نشده و فرمول آنها از یاد رفته است .

کاشیهای لعابداری که مخصوصا" در زمان **شاه عباس** ساخته شده انداز لحاظ زیبائی بیمانند می باشند ، نقش و نگار و طراحی این کاشیها آبی و سبز رنگ و زمینه آنها قهوه ای تیره و ارغوانی پررنگ است ولی موقعی که در مقابل نورقرار میگیرند برنگ صورتی ، ارغوانی و طلائی در آمده و تلوئو و درخشندگی خاصی دارند که عمیق بنظر میرسد . بعضی ازاین کاشیها شش ضلعی بوده و روی آنها حروفی فارسی یا عربی وجود دارد که وقتی کنار هم گذاشته شوند کتیبه ای را تشکیل میدهند . از روی خطوط وحروف کاشیها می توان معمولا" قدمت آنها را تشخیص داد که تقریبا" متعلق به چه دورانی هستند . کاشیهائی که دارای حروف و خطوط کوفی هستند متعلق به قبل از دوران صفویه و قرون قبل از آن می باشند و خطوط دیگر متعلق به دوران صفوی و بعداز آنست . اخیرا" هنرمندان ایران سعی کردند که کاشیهائی از نوع کاشیهای زمان صفویه بسازند ولی غیر از آنکه دررنگ آمیزی آنها توفیقی پیدا نکردند استحکام آجر کاشی آنها هم باندازه کافی نبود و کاشیهای دوران صفویه شاید بعلت قرنها ماندن استحکام خیلی زیادتری دارند . بدین معنی که پشت کاشیهای کنونی را میتوان با ناخن دست مخطط کرد در حالیکه ممکن نیست با ناخن درپشت کاشیهای زمان صفویه بتوان خطی کشید .

از آثار دیگر هنرمندان در دوران صفویه کاشیهای تصویر داراست که مانند تابلوهای

نقاشی ، قصور مجلل سلطنتی اصفهان را زینت داده اند وخوشبختانه قسمت مهمی ازاین کاشیهای تصویردارکه تصویر انسان یا حیوانی را در شکار و یا بزم نشان میدهند در حمله افاغنه آسیب ندیده و بیادگار باقی مانده است این نوع کاشیهارابدو دسته میتوان تقسیم کرد ، اول دسته ای که شبیه موزائیک‌بوده‌ومانندموزائیک ساخته میشود . این نوع‌کاشیهای موزائیک ، دارای دو خصوصیت هستند یکی رنگهای بسیار زیبائی که در آنها بکار رفته و مخصوصا" رنگ آبی تند که فرمول آن معلوم نیست و امروزه نظیر آنرانمیتوانند بسازند و دیگری ترکیب و چگونگی ساختمان آنها که تشکیل میشوند از ذرات و قطعات کوچک‌کاشی که برای قسمت های مختلف در نظر گرفته شده و این قطعات را در خمیر گچ مانندی کنار یکدیگر گذاشته و بهم می چسبانند . این کاشیهای موزائیکی واقعا" از شاهکارهای هنری اساتید ایران بشمار میروند ولی متاسفانه ازطرف‌هنردوستان‌بآنهاتوجه کافی نشده است ، دوام آنها هم خیلی زیاد و خوبست .این‌کاشیهای موزائیک قابل تقلیدبوسیله‌استادکاران امریکائی برای تزئین ساختمانها می‌باشند ، گو آنکه رنگ آبی بسیار زیبائی را که در این کاشیها بکار رفته فعلا" نمیتوان ساخت و فرمول آن معلوم نیست .

نوع دیگر کاشیهای تصویردار ، آنهائی هستند که موزائیک نبوده و بوسیله هنرمند روی آنها طراحی و نقاشی شده است و در حقیقت نقاشان و چهره نگاران ایران در اینجا میدانی برای هنرنمائی خود پیدا کرده اند ، آنها در نقاشی روی کاشیها انواع بیشتری‌از رنگها را بکاربرده و خود را محدود در رنگهای خاصی نکرده اند ، در بعضی از کاشیهای تصویرداری که من دیدم هفت رنگ بکار رفته بود که لااقل چهار رنگ آنها در حال حاضر ناشناس است و معلوم نیست که چه فرمولی دارد . در بیشتر اوقات هم‌تصویر فقط روی یک کاشی کشیده نشده بلکه مجموعه ای از بیست تا چهل کاشی را فرامیگیرد و این مجموعه ها دارای حاشیه ای هم هستند که از گل و گیاه‌تشکیل میشوند .من چندمجموعه از این کاشیها را که از دیوارهای ساختمانها کنده شده بودند خریداری کرده وباخودبامریکاآوردم . این مجموعه ها تابلوهائی را از باغ و بوستان که عده ای در آنها مشغول چیدن میوه بودند تشکیل میدادند . این تابلوها تا حدودی اثر نفوذ هنرمندان چینی را در هنرهای ایران نشان میدهد ، مخصوصا" قیافه زنان که شبیه زنان چینی می باشند . ظاهرا" این‌تصاویر و طرح ها تقلیدی از " **من ــ او ــ هار** " رئیس‌هنرمندان‌چینی‌درایران‌می‌باشد . تابلوهای دیگری از این کاشیها به سبک نقاشیهای هندی در اصفهان وجود داردکه زیرنظر وآموزش " **حسنی دکان** " هنرمند هندی که بدعوت **شاه عباس** بایران‌آمده بودساخته شده‌است .

هنرمندان ایرانی در تحت تاثیر فردوسی و الهام از داستانهای حماسی شاهنامه تصاویری روی کاشی از قهرمان افسانه ای شاهنامه یعنی **رستم** کشیده اند در پاره‌ای از کاشیها نقش جنگ **رستم** بادشمنان‌خودبطور برجسته و با رنگهای زیباروی کاشی‌کشیده

شده است و در بعضی از تابلوهای کاشی جنگ **رستم** و **دیوسفید** نشان داده شده است . نقاشان و هنرمندان ایرانی **دیو سفید** را با مشخصاتی که از تخیلات خود و یااز اشعار **فردوسی** الهام گرفته اند ، کشیده اند دراین تصویر روی کاشیها ، **رستم** درحالیکه سواربر اسب خود " رخش " است دیده میشود که با شمشیر بر سر دیوسفیدبا هیکل بزرگ و هیولا مانند و شاخدارش زده است . افسانه قهرمانی **رستم** و **دیو سفید** درایران ، مانند افسانه " **سن جرج** " و " اژدها " درانگلستان است و همان اندازه و شاید هم بیشتر شهرت‌دارد. بهر حال نباید فراموش کرد که جنگ **رستم** و **دیوسفید** و سایر افسانه های حماسی که در نقاشیهای تزئینی ایران الهام بخش هنرمندان است بوسیله‌شاهنامه **فردوسی**زنده‌و جاوید مانده است . نکته قابل ذکر آنست که هم‌اکنون در سرزمین‌مازندران‌ودر دامنه های‌شمالی البرز قبایلی زندگی میکنند که‌بنام " **دیو سفید** " معروف هستند و عده ای از ایرانی ها معتقدندکه افراد این قبیله **دیو سفید** از اعقاب و باقیمانده ای قوم‌نیمه‌وحشی و جنگجوئی می باشند که مغلوب **رستم** شده و بوسیله‌آن‌پهلوان‌نامی سرکوب‌گردیده اند ، اثبات صحت این ادعا البته کار مشکلی است زیرا وقایع مربوط به **رستم‌ودیوسفید**اگر صحیح باشد متعلق بزمانی در حدود سی تا چهل قرن قبل است و بندرت میتوان مدارک تاریخی‌از آن دوران بدست آورد .

فلز کاری و کارهای دستی روی فلزات از قرون قبل از سلسله صفویه در ایران معمول بوده است ، یک قسمت از این کارهای دستی روی فلزات مربوط به اسلحه هائی بود که در ایران ساخته میشد و هنرمندان ایرانی روی تیغه و یا جلد و دسته شمشیر و یاخنجر و کارد کارهای تزئینی میکردند . آفتابه [1] و لگن نیز که در ایران از اشیاء و لوازم خانگی است نیز از جمله فلزکاریهای ایرانی ها محسوب میشود ، زینت آلات فلزی زنان نیز از انواع دیگر رشته های این هنر است ، انواع ظروف فلزی خانگی که بقایائی از آنهااز خرابه‌های باستانی بدست آمده نمونه های دیگری از کارهای روی فلز ایرانیهاست ، نمونه هائی از این قبیل اشیاء فلزی‌دوران قبل‌ازصفویه بسیارنادر و کمیاب است واشیاء فلزی را که درحال حاضر میتوان بدست آورد مربوط بدوران صفویه میباشدودر این دوران کارهای دستی‌فلزی ایرانی ها باوج کمال خود رسیده است فلزاتی که روی آنها کار میشود عبارتند از آهن ، فولاد ، طلا ، نقره ، مس و برنج .

اصفهان مرکز کارهای فلزی ایران بشمار میرفت و هنوز هم این مقام‌رادارد . بعضی از شهرهای دیگر ایران در این مورد با اصفهان رقابت میکنندولی‌بپای‌این شهر نمیرسند .

---

(۱) آفتابه‌لگن در ایران کار روشوئی امروزه را انجام میداد و اشخاص قبل و بعد از غذا دستهای خود را با آفتابه لگن می‌شستند . (مترجم)

در شهرهای مشهد ، استرآبادو دامغان مانند اصفهان شمشیرهائی میساختند که تیغه آنها با شمشیرهای ساخت دمشق کمی اختلاف داشت ، فولادهای ساخت ایران نرمش کمتری از فولاد دمشق دارند ولی تیغه های شمشیر ساخت ایران ضعیف‌ترازشمشیرهای‌دمشق‌نیست ، شمشیرهای ساخت اصفهان هم‌شمشیرهای‌کج و هم شمشیرهای صاف و راست می‌باشند .

تزئین و آرایش سلاح و وسایل جنگی از قبیل کلاه خود ، سپر ، زره و شمشیر باطلاو نقره از جمله هنرهای تزئینی ایران بشمار میرودکه‌ازقرون قبل‌معمول بوده است و هنوز هم این هنر فراموش نشده است ، این تزئین اگر با نقره انجام شود ، نقره کوب و اگر با طلا انجام شود طلاکوب یا زرنشان نامیده میشود . طرز کار بدینقرار است که روی این وسایل جنگی فولادی طرحی را که هنرمند در نظر گرفته حکاکی میکند و این حکاکی را با قلم‌های مخصوص عمیق تراز حد معمول می‌نماید و بعد در داخل شیارهای این حکاکی سیم نازکی‌از طلا یا نقره را نشانده و آنرا با چکش محکم میکند . در دوران صفویه و در زمان **نادر شاه** کلاه خود و سپر سردارانی را که در جنگها پیروز شده و دشمن را شکست میدادند طلاکوب میکردند و این طلاکوبی هرقدر که پیروزی آن سردار مهمتر بود ، بطرز بهتر و مجلل تری انجام میشد . بعضی اوقات سردارانی که از طرف شاه به ماموریت جنگی اعزام میشدند مسلح به کلاه خودها وسپرهائی میگشتند که روی آنها تصویر **جمشید**وتصاویر **رستم و زال**را حکاکی کرده بودند . به میهمانانی که‌ازخارج میآمدندکلاه‌خودهای‌طلاکوب هدیده میشد . شاهزادگان تزئین و آرایش وسایل جنگی خود را گسترش داده و در وسط طلا ونقره از جواهرات ، یاقوت و یا الماس هم استفاده میکردند . وقتی انسان سلاح و وسایل جنگی سلاطین وشاهزادگان‌راکه‌در میدانهای‌نبرد باخودحمل‌میکردند ، ببیند واقعا "دچارحیرت و تعجب از آنهمه تجمل و شکوه آنها میگردد ، افراد گاردسلطنتی‌ویا غلامان خاص شاه‌نیز وسایل جنگی طلاکوب و مرصع داشتند . اکنون قریب صدسال‌است‌که کلاه خود ،سپر و زره از فهرست وسایل جنگی‌ایران حذف‌شده اندزیراباپیدایش سلاح گرم و وسایل جدید جنگی دیگر آنها بکار نمیآید و بدرد موزه ها میخورند .

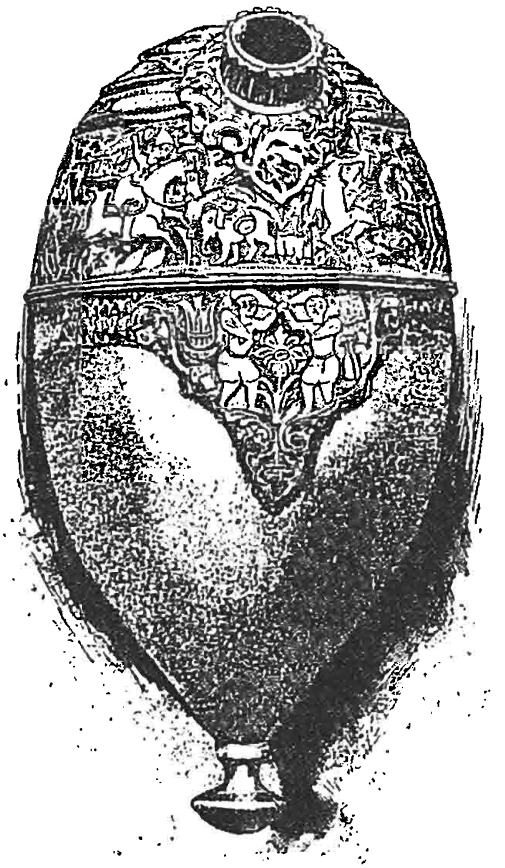
در زمان صفویه لوله های توپ را هم در اصفهان میساختند و این لوله های توپ از نظر جنس و کیفیت در نوع عالی بود ، دو نفرازسازندگان‌لوله های‌توپ‌در آنموقع شهرت داشتند : **حسن** و **حاج محمد** و نام این دو نفر روی لوله توپهائی که ساخته اند حک شده است .

نوع دیگری از تزئین لوازم و اشیاء آهنی با طلا و نقره روکش کردن آنها با ورقه ای نازک ازنقره یا طلاست و این روکش ها غالبا " استحکام زیادی دارد .«این‌قبیل‌اشیاء روکش شده البته زیبا و دیدنی میشوند ولی دوام آنها باندازه‌اشیاء طلاکوب و نقره کوب نیست و بهمین جهت هنرمندان ایرانی ترجیح میدهند که برای تزئین اشیاء آهنی از روش‌طلاکوب

یا زرنشان استفاده نمایند و بیشتر اشیاء و لوازمی را که دراصفهان‌به تقلیداز انواع‌قدیمی آنها برای فروش به کلکسیونرها و خارجی ها میسازندازنوع همین‌طلاکوب ونقره کوب‌است . برای صیقلی کردن سطح‌اشیاء آهنی و فولادی نظیر تیغه شمشیر ، جام‌های‌مختلف ،آفتابه لگن و کلاه خود آنها را با روغن جلا که دوقسمت آن از زاج و لاک شیشه ای تشکیل میشود و ماده دیگری هم دارد که نوع آن معلوم نیست ، آغشته میکنند .روغن جلا سطح‌این‌اشیاء را براق و صیقلی میکند و در عین حال رنگ کرم و نخودی به آهن میدهد که در حقیقت نوعی تزئین بشمار میرود . اشیائی که بدین ترتیب تزئین میشوند ظاهری ساده و سنگین دارند و در میان اروپائی ها ، بازار خوبی پیدا میکنند . اما تزئین آنها دوام نداردواگر زیاد استعمال شوند رنگ و جلای خود را ازدست داده و تبدیل به یک شیئی کهنه آهنی میشوند . کلکسیونر و خارجی هائی که باشیاءاصیل و قدیمی دسترسی‌پیدانمی کنند طالب این قبیل‌اشیاء تزئین شده میباشند .

هنرمندان ایرانی که در تزئین‌اشیاء فلزی کار میکنند دربرنج کاری و حکاکی وقلمزنی روی آلیاژبرنج هم مهارت زیادی دارندقلمزنی روی برنج ازهنرهای قدیمی ایرانست‌وکارها وآثارقدیم‌ازکارهای کنونی بمراتب با ارزشتروبهتراست‌وعلت‌این‌امرفقط براثر عدم‌توانائی ومهارت‌استادکاران‌کنونی نیست ، بلکه بیشتربااین‌جهت‌است‌که‌کارهای‌خوب‌قلمزنی متاسفانه فعلا" دربازارطالب و خریداری نداردوبیشتراشیاءقلمزنی که بتقلید ازاشیاء قدیمی طراحی شده‌ومورد‌تقاضای خارجی‌هاست ساخته میشودوتاوضع بااین ترتیب‌باقی است بدون‌شک‌کار قلمزنی‌روی‌برنج‌راه تنزل‌وسقوط راخواهدپیمود ، بنظرمیآیدکه‌درآینده‌برنزهم‌جای‌خودرا در میان اشیاءفلزی ایرانی ها باز کند ولی استادکاران ایرانی به کار روی برنج علاقه بیشتری دارند با آنکه ایرانی ها با روش ذوب و ریخته گری فلزات هم آشنائی‌دارند ،ولی کارمهم آنها در مورد فلزات ، چکش کاری ، قلمزنی و حکاکی روی فلزات مختلف مخصوصا" آهن برنج ، طلا و نقره است . قلیان از جمله اشیائی است که هنرمندان قدیمی در ساختن و تزئین آن مهارت زیادی بکار برده اند و مخصوصا" در این تزئین تنوع زیادی‌مطابق‌ذوق و سلیقه هر هنرمند مشاهده میشود ، گاهی روی فلز قلیان ، اشعاری از **حافظ و سعدی** را حکاکی کرده اند و زمانی روی فلز قلیانها صحنه هائی از شکار حیوانات ، مجلس بزم و رقص رقاصه ها و بالاخره گل و گیاه حکاکی و قلمزنی شده است و این تصاویر را هم با مفتول هائی از طلا و نقره و یا قطعاتی از فیروزه آرایش داده اند من خودم قلیان نفیسی را در منزل یکی از رجال دیدم که تمام سطح آنرا فیروزه نشان کرده بودند و البته ارزش فوق العاده زیادی داشت . هنرمندان ایرانی در مورد هیچیک ازاشیاء باندازه‌قلیان ذوق و هنر خود را نشان نداده اند و قلیان های ساخت قدیم وجدیدرااز نوع قلمزنی و تزئین آنها میتوان از یکدیگر تمیز داد زیرا درکارهای قدیمی‌شیارهای‌حکاکی‌ها‌عمیق‌ترهستند .

کارهای قلمزنی روی‌اشیاء‌آهنی که از دوران قبل بیادگار مانده بقدری زیبا و جالب توجه هستند که انسان را دچار حیرت می کنند اما متاسفانه در حال حاضر کلیه اساتیدی که در این رشته تخصص داشته اند کار خود را رها کرده اند و بهمین جهت‌اشیاء‌آهنی قلمزنی شده خیلی کم بوده و قیمت آنها هم زیاد است ولی بازار قلمزنی روی نقره وبرنج



یک قلیان قدیمی از برنج

کماکان گرم و خوبست و هنرمندان زیادی در اصفهان ، زنجان و تاحدودی درتهران‌باین کار اشتغال دارند این قلمزنی ها همه تقلیدی از کارهای اساتید قدیمی‌وگذشته بوده وکمتر نوآوری در آنها مشاهده میشود . بیشتر این قلمزنی ها طرح هائی از افسانه های شاهنامه و صحنه هائی از زندگی روستائی می باشد واشیاء‌تزئینی جالبی بشمار میروند .

هنرشناسان عقیده دارند که در قلمزنی های روی برنج ،هنرمندان‌کنونی ایران دقت کافی بخرج نمیدهند و بهمین جهت کار آنها قابل مقایسه با کارهای قدیمی نیست ،شاید در این مورد تا حدی حق با آنها باشد ولی نباید انکارکردکه پاره ای‌از کارهای هنرمندان

کنونی نیز اصالت و تازگی دارد ، مثلا" سینی هائی از برنج درست کرده اند که نقره‌کوب است و این سینی ها خیلی زیبا و جالب بنظر میرسند وبرای تزئین‌سالونهاواطاقها مناسب بنظر میرسند ، نکته قابل ذکر این است که درکارهای قلمزنی‌کهاینک‌درایران انجام میشود هدف ساختن اشیائی نیست که مورد استعمال واقع شوند بلکه منظورآنست‌که اشیاء تزئینی و آرایشی بوجود آورند که باب خارجی ها و صدور بکشورهای خارج باشد و این درست خلاف کارهای قلمزنی دوران گذشته است در آنزمان‌اشیاء را طوری میساختند که در عین زیبائی بتوان آنها را در داخل مورد استعمال قرارداد ولی اشیاءقلمزنی و تزئینی کنونی این جنبه راندارند و فقط بکار تزئین میخورند ، توصیه ای که من برای امریکائی ها دارم آنست که این‌اشیاء برای تزئین خانه های آنها بسیار مناسب هستند و چون سطح دستمزد در ایران پائین است قیمت‌این‌اشیاء برنجی قلمزنی شده ارزان است‌وبا بهای کمی میتوان آنها را خرید . اخیرا" این اشیأ راه خود را بطرف امریکا بازکرده اند و امیداست که‌بازار بهتری پیداکنند ولی کسانی که بخواهند اشیاء تزئینی گرانبهائی بخرندکه بعدهانیزارزش خود را ازدست ندهد ، بهتراست که در جستجوی‌اشیاء ساخت دوران قدیم باشند .

ایرانی ها در کار روی مس و قلمزنی آنهم مهارت و استادی زیاد دارند و اصولا" بیشتر روی این فلزاست که کارهای تزئینی خود را انجام میدهند . درایران غالب ظروف و وسایل آشپزخانه از مس است و ایرانی ها که‌عشق و علاقه زیادی به زیبائی دارند همین ظروف و وسایل آشپزخانه را هم قلمزنی و حکاکی میکنند و درخانه های معمولی بسیاری از ظروف مسی دیده‌میشوند که قلمزنی شده و با همه زیبائی در آشپزخانه بکار میروند این آثار قلمزنی روی مس البته در تمام موارد خیلی استادانه و هنرمندانه نیست ولی بهرحال برای کلکسیونرهائی که پول زیادی برای‌اشیاء تزئینی و نفیس نمیخواهندبدهند قابل‌توجه است آثارقدیمی از قلمزنی‌روی مس اعم از بادیه و کاسه ، سینی و جام ازنظرهنری پرارزش می‌باشند و کارهای کنونی نیز تقلیدی از آنهاست . ظروف مسی را معمولا" در ایران با قلع سفید میکنند ولی اگر مس قلمزنی شده‌باشد ترجیح میدهند که آنرا سفید نکنند و بحال خاکستری و تیره رنگ نگاهدارند ، جالب‌ترین کارهای روی مس که در ایران دیدم قندیلی بود متعلق‌به‌قرون‌قبل که واقعا" شاهکاری‌از هنر بشمارمیرفت و ارزش‌آن‌بمراتب‌ازقندیلهای طلائی هم بیشتر بود . در کارهای قلمزنی معمولا" نام سازنده و هنرمند را هم روی آن حکاکی میکنند بعضی اوقات تاریخ ساخت را هم ذکر می‌نمایند . جام‌های مسی را معمولا" از خارج و همینطور از داخل هم قلمزنی میکنند ، قلمزنی خارج صحنه‌هائی از شکارگاههای سلاطین و قلمزنی داخل مجالس بزم ورقص است .

ایرانی‌ها درقلمزنی وکار روی‌فلزات گرانبها و مخصوصا" طلا کمتر کار می‌کنند و کارهای جالب کمتر ارائه داده‌اند و آنها بیشتر اوقات خود را صرف قلمزنی روی فلزات

سنگین ، مخصوصا " آهن و مس میکنند ، البته آثاری از هنرنمائی ایرانیها روی طلا و نقره هم دیده‌میشود . مخصوصا " دستبندها و کمربندهای مرصعی را که در میان اعیان و اشراف دیدم ، همه از مهارت ایرانی‌ها در این قسمت هم حکایت میکرد . از کارهای جالب هنرمندان ایرانی در این رشته ملیله‌دوزی با مفتولهای طلائی است . این هنر در زمانهای قدیم معمول‌بود و هنوزهم با موفقیت در زنجان تعقیب‌میشود . کارهای استادانه‌ملیله‌دوزی هنرمندان زنجانی دست‌کمی از بهترین ملیله‌دوزیهای دمشق و فلورانس ندارد و از هر حیث با آنها رقابت میکند ولی بدرستی معلوم نیست که چرا آنها در این رشته کارهای بیشتری را عرضه نمیکنند .



یک آفتابهٔ قلم‌کاری از نقره

هنرمندان ایرانی در ساختن زینت‌آلات طلا مخلوط با میناکاری نیز مهارت زیادی از خود نشان داده‌اند ، بدرستی معلوم نیست که این هنر در چه تاریخی بایران آمده و معمول شده‌است ولی با مشاهده و بررسی بسیاری از میناکاریها عقیدهٔ خود من در این

باره آنست که این هنر قدمتش در ایران از سال ۱۵۶۰ بیشتر نیست ، یکی از دلایل این امر آنست که میناکاری در اصفهان رواج زیاد دارد و حال آنکه اگر این هنر سابقه زیادی داشت ، یا فراموش شده بود و یا در نحوهٔ آن تغییرات زیادی مشاهده میشد و حال آنکه در نمونه‌های میناکاریهای گذشته و حال ایران اختلاف زیادی مشاهده نمیشود یکی از راه‌هائی که می‌توان تاریخ ساخت یک میناکاری را مشخص کرد توجه به لباسهائی است که هنرمند در طرح خود در میناکاری آورده‌است و از روی لباسها و چگونگی آنها میتوان تشخیص داد که یک میناکاری متعلق به چه دوره‌ایست . زیرا هنرمندان در طرح‌های خود لباس را مطابق لباس مد روز خود میکشند ، مگرآنکه طرح‌مربوط به داستانها و افسانه‌های حماسی گذشته باشد .

میناکاری را ایرانی‌ها معمولا" بطور مستقیم روی صفحاتی از نقره و یا طلا انجام میدهند و بیشتر اوقات هم میناکاری را روی‌مس میکنند . دربعضی از موارد هم مفتول‌های طلائی را با مینا توأم کرده و آنرابصورت‌طرح‌هائی روی‌جام‌ها و یااشیاء دیگرمسی میکوبند . قلیانی را از این نوع در ایران دیدم که روی کوزهٔ مسی آن میناکاری کرده و روی مینا با مفتولهای طلا و نقره طرحی را کشیده‌بودند که یک مجلس بزم و رقص را نشان میداد و این قلیان فوق‌العاده زیبا و جالب بود . کوزهٔ این قلیان باندازهٔ تخم یک شترمرغ بود وآنرا زمان صفویه در اصفهان ساخته‌بودند .

رنگ مهم و چشمگیری که در میناکاری استعمال میشود آبی تندونیلی‌است ولی به نسبت طرحی که میناکاری میشود رنگهای دیگر هم حتی رنگ سرخ در آن بکارمیرود سه‌نفر از معروف‌ترین اساتید میناکاری ایران که آثار جاودانی از خود بیادگارگذاشته‌اند عبارتند از **آقا محمد حسن** ، **آقا محمد امین** و **آقا محمد علی** . بهترین میناکاری موجود در ایران یک سرویس چایخوری طلاست که روی آن میناکاری شده و شاهکاری از هنر بشمار میرود که نظیر آن در ایران و یا خارج ساخته‌نشده‌است . این سرویس‌میناکاری متعلق‌به قصرسلطنتی تهران است که در ضیافت‌های رسمی از آن استفاده‌میشود و آنرا **آقامحمدحسن** ساخته‌است در میناکاری ، اساتیدبهبهان از همه‌شهرهای دیگر ایران جلوترهستند و بهترین‌میناکاریها را از بهبهان میآورند .

کارهای برجسته‌ای از طلا و نقره‌کوب روی مس توأم با میناکاری وجوددارد که ظاهرا" از سبکهای خارجی تقلید شده و از کارهای بومی خود ایران نیست .

جای تعجب است که هنرمندان ایرانی که تا این اندازه در قلمزنی و کار روی فلزات پیشرفت کرده‌اند در حجاری و سنگتراشی پیشرفتی نداشته‌اند و اخیرا" کارهای‌مهمی ارائه نداده‌اند . در دوران گذشته ایرانی‌ها استعداد خیلی زیادی در سنگتراشی و حجاری و مجسمه‌سازی داشتند و آثار تخت‌جمشید شاهدگویای‌این‌مدعاست . این‌استعداد هنرمندان

ایرانی تا قرون بعد از هخامنشی‌ها ادامه داشت و در زمان‌ساسانیان نیز باوج‌شکوفائی‌خود رسید که آثار بیستون در نزدیکی کرمانشاه از آن دوره است . در زمان قاجاریه نیز حجاری روی کوه‌ها و تخته سنگ‌ها موردتوجه‌سلاطین واقع‌شد و بدستور **فتحعلیشاه** و **ناصرالدینشاه** حجاریهائی در کوه‌های اطراف تهران وفیروزکوه بعمل آمد که البته ازلحاظ نفاست‌و زیبائی بپای حجاریهای تخت‌جمشید و بیستون نمیرسد و حجاریهای زمان **شاه عباس** نیز از نظر کیفیت و اصالت بهتر از حجاریهای اخیر است . هنرشناسان براین عقیده‌اند که حجارهای ایران پس از ظهور اسلام کار خود را رها کرده و به ساختن سرامیک و کاشی پرداخته‌اند .

اما منبت‌کاری و خاتم کاری چوب برخلاف حجاری پیشرفت زیادی در ایران داشته و هنوز هم مورد توجه و رو به ترقی و تکامل‌است ، مخصوصا "خاتم‌کاری که از هنرهای‌اصیل ایرانی است و نمونه‌هائی از آنرا می‌توان یافت که واقعا" انسان را از فرط زیبائی مبهوت می‌کند . خاتم‌هائی که هم اکنون توسط استادکاران شیراز ساخته‌میشود بعقیدهٔ من یکی‌از بهترین نمونه‌های هنرهای زیبای ایران بشمار میرود . خاتم‌کاری ایرانی‌ها یک کار سهل و ممتنع است و وقتی انسان به یک کار خاتم دقیق شود و آنرا موردبررسی‌قراردهد درحیرت فرو میرود که هنرمند با چه حوصله و دقتی هزارها قطعات‌کوچک چوب و یا فلز را در سطح کوچکی کنار یکدیگر قرار داده و یک‌قطعه‌خاتم بوجودآورده‌است . در ایران میز ، صندلی ، نیمکت و مبل ، جعبه ، ویولون ، گیتار ، عصا ، قاب‌عکس و همه‌قسم‌اشیاءچوبی را منبت‌کاری میکنند . برای اینکه متوجه دشواری کار هنرمندان و دقت فوق‌العادهٔ‌آنها شویم کافی‌است که بدانیم در یک هشتم اینچ مربع خاتم در حدود ۳۵ تا ۴۰ قطعه‌کوچک چوب و استخوان و فلز را توانستم بشمارم . در خاتم‌های ایران گاهی اوقات کمی خرده و براده آلیاژ برنج هم بکارمیبرند و این آلیاژ به خاتم درخشندگی و جلا داده و وقتی نور بآن می‌تابد ذرات برنج برق زده و مانند آنست که خورشید بر سطح دریا تابیده باشد این کارهای‌خاتم مورد علاقه خود ایرانی‌ها و در عین حال خارجی‌هاست یعنی هم در داخل‌کشور مصرف دارد و هم خارجی و کلکسیونرها آنرا خریداری می‌نمایند .

حالا به‌بینیم که ایرانی‌ها در رشته هنرهای طراحی که با رنگ سر و کاردارد ، اعم از طراحی‌های صنعتی . تابلوهای نقاشی مناظرو پرتره چه‌کرده‌اند . این‌رشته از هنرهاالبته از دوره رنسانس ببعد مهمترین رشته‌های هنری اروپا را تشکیل میدهند و بهمین جهت جالب توجه است که ایرانی‌هادر این مورد چه پیشرفت‌هائی‌داشته و آیا با اروپائیها قابل مقایسه هستند یا نه . در اینجا باید گفته‌شود که هنر نقاشی ایران از زمان صفویه دورهٔ جدید خود را شروع کرده‌است ولی قبل از آنکه در مورد این رشته وارد بحث شویم باید متذکر گردیم که برای بررسی نقاشیهای ایران باید تصوراتی را که از متخصصات این هنر و

نقاشان اروپا در خاطر داریم کنار بگذاریم . معمولا "وقتی صحبت‌از نقاش و نقاشی میشود همه آتلیه و استودیوئی را بیاد میآورند که دکوراسیون مجللی با پرده‌های گرانبها دارد و نقاش با لباسی که با دکوراسیون آتلیه هماهنگی دارد روی چهارپایه در مقابل تابلوئی نشسته و مشغول تکمیل آنست و در گوشه و کنارآتلیه هم تابلوهای‌متعددی‌ازکارهای‌هنرمند نقاش را در معرض تماشا و فروش گذاشته‌اند . و حال‌آنکه این‌تصورات را بهیچوجه نمیتوان درباره‌ٔ نقاش ایرانی و آتلیه او داشت . نقاش ایرانی مردیست از طبقه متوسط‌که عمامه سفید یا سبز رنگی دور سر خود پیچیده و لباده‌ای که تا زانوی‌او میرسدپوشیده و چهارزانو روی گلیمی در دکانی که در آن بطرف خیابان کاملا" باز است ، یا در سایه درخت‌چناری نشسته است و بکار خود مشغول است . اگر او هنرمندموفق و خوشبختی‌باشد ، آنقدر درآمد دارد که بتواند زندگی روزمره خود را بگذراند ، اطراف او چند نفر از شاگردانش بهمان وضع چهار زانو نشسته‌اند و باستاد خود کمک می‌کنند و ضمنا" از او هم کار یاد میگیرند که بعدا" اگر استعدادی داشته‌باشند روزی نقاش شوند . او رنگ‌هائی‌رابکارمیبرد که‌خودش طبق نسخه‌ای که از پدر یا استادش بارث برده ، ساخته‌است و روغن‌جلائی‌رابرای درخشش تابلوی خود مصرف میکند که شخصا" درست کرده‌است . کسی در کارهایش‌او را راهنمائی و ارشاد نمیکند و هیچکس هم از او انتقاد هنری نمی‌نماید ، هرگز کسی درصدد برنمیآید که تابلوهای او را مورد بررسی و نقد هنری قراردهد و نظرات خود را بگوید یا مانند اروپا در روزنامه‌ها برای استحضار عموم منتشر کند . تنها منتقد نقاشان ایرانی و کسانی که درباره‌ٔ کار آنها نظر میدهند مشتریانشان هستند . موقعی که مشتری جلوی‌دکان وکارگاه نقاش پیدا شود ، او از جای‌خود بلندشده و با گفتن‌یک "بسم‌اله" با کمال‌تواضع ازمشتری تقاضا میکند وارد دکان شده و تابلوها و کارهای او را برای خریداری مشاهده نماید و به این مشتری یک فنجان چای و یا قلیان هم تعارف میکند . یا آنکه اگر مشتری پولداربا‌شد ، معمولا" کسی را عقب نقاش میفرستد و در این موارد نقاش تابلوهای خود را در پارچه‌ای پیچیده و زیر بغل یکی از شاگردان خود میگذارد و باتفاق بطرف خانه مشتری میروند تا شاید تابلوها مورد پسند او واقع شده و خریداری‌گردد ، اگر هم تابلوی خود را نتوانست بفروشد بهیچوجه ناراضی و ناراحت‌نمیشود و با حالتی کاملا "تسلیم میگوید حتما "خواست خدا نبوده‌است که تابلویش را بفروشد . تنها تفریح او هم اینست که عصرها و اوایل شب سری به قهوه‌خانه بزند و یا در یکی از خیابانها گردش‌کرده و ضمن‌خواندن‌ابیاتی ازحافظ و سعدی بفکر تابلوئی باشد که فردا باید دست بگیرد .

این صحنه‌ای از زندگی و کار نقاشی ایرانی است . او مانند "روبنس" و "رامبراند" زندگی نمیکند ، دستمزدی که دریافت می‌کند هرگز کافی برای‌کاری که عرضه کرده نیست ولی مشتریها طوری پول را باو میدهند که مانندصدقه و بخشش‌است .هرگز مانندهنرمندان

اروپائی از هیجانات و لذات زندگی استفاده نمیکند ولی خصوصیتی‌را دارد که یک‌هنرمند واقعی باید داشته‌باشد و آن لذت از کاریست که میکند و علاقه و عشقی است که بکار خود میورزد ، یک روز نقاشی در تهران برای انجام کاری که با او قرارداد بسته‌بودم بخانهٔ من آمد ، مرد موٴدب و بلند قدی بود که ریش‌حنائی‌رنگی داشت ،چشمان‌سیاهش‌میدرخشیدند و همیشه به نقطه دوردستی خیره بود ، مثل این بود که در دنیای دیگری بسرمیبرد و در تخیلات و تصورات دور و درازیست . میگفت شاگردآقا یا **آقانجف** بوده‌است **آقانجف**نقاش مشهور در زمان **فتحعلیشاه** قاجار میزیسته‌است . من که مراقب کار او بودم و از صداقتش خوشم آمده‌بود گفتم خیلی بیش‌از پولی که ازمن گرفته‌است در کارخود دقت‌بخرج‌میدهد . او نگاهی بزرگوارانه بمن کرد و جواب داد : "من فقط بخاطرپول کارنمیکنم ، بلکه‌کارمیکنم برای آنکه عاشق آن هستم " گفته این نقاش‌هنرمند مرا بکلی دگرگون‌ساخت و احساس‌کردم که با یک هنرمند واقعی روبرو هستم . از او چگونگی کار و موفقیتش را پرسیدم جواب‌دادبا آنکه بهنر و کار خود عشق میورزد باید اعتراف‌کند که هرگز نتوانسته‌است کارهای هنری خود را بپای آثار استادش **آقا نجف** برساند و از قول استاد خودش میگفت که او هم اظهار میداشته‌است‌هر قدر سعی می‌کند نمی‌تواند بخوبی استادش **آقاصادق** آثار هنری خلق‌کند. این جواب میزان حق‌شناسی هنرمندان ایرانی را بخوبی نشان میداد و ضمنا " ثابت‌میکرد که هنر نقاشی ایران در زمان حاضر به شکوفائی دوران صفویه نبوده و عقب رفته‌است .

یکبار دیگر ، یکی از بهترین تذهیب‌کاران ایران برای من پیغام فرستاد که میخواهد پاره‌ای از کارها و آثار خود را نشان من دهد اگر مایل هستم ، وقتی را برای‌آمدن‌او تعیین کنم . روز مقرر باتفاق شاگردش‌آمد ، مردی با مو وریش خاکستری بود که لبادهٔ بلندی پوشیده و عمامهٔ سفیدی بر سر داشت ، اجازهٔ نشستن خواست و خودش و شاگردش روی زمین نشستند و بقچه‌ای را که با خود آورده‌بودند باز کرده و کارهای‌هنری را از آن بیرون کشیدند ، این کارهای هنری شامل چند جعبه ، بادبزن ، چندکتاب و صفحاتی از کتاب تذهیب شده‌بود ، طرح‌های این تذهیب‌ها بسیار عالی و در عین حال کاملا "متنوع بوده و انسان را به یک دنیای روٴیائی فرو میبرد ، رنگ‌آمیزیها فوق‌العاده زیبا و هماهنگ‌بود و من که در شناسائی اشیاء هنری تخصص و سابقه دارم هر قدر نگاه میکردم از تماشای آنها سیر نمیشدم و کوچکترین نقصی را نمی‌توانستم پیدا کنم در عین حال که شیفته و مبهوت کارهای این هنرمند شده‌بودم رفتار متواضعانه و بی‌توقعی او برایم کاملا " عجیب بود ، هیچ ادعائی نداشت و بکارهایش نمی‌بالید . میگفت که رنگهای کارهایش را خودش ساخته و ترکیب کرده‌است ، شاگردش باو کمک میکند ولی ساختن رنگها کار حساس و دقیقی است که هنوز نمی‌تواند به شاگرد خود واگذار نماید . این هنرمند غیر از تذهیب کاری در رشته‌های رنگ و روغن‌هم استاد بود . نام او **میرزا محمدتقی** بود و با آنکه کارش

دقیق بود ، دستش تند بود و به سرعت و چابکی حیرت‌آوری کارهای‌خود را انجام میداد.

بطوریکه قبلا" ذکر شد هنر نقاشی و کشیدن تصویر در ایران نسبتا" جدید است و ظاهرا" سوابق طولانی نباید داشته‌باشد ، شواهد و دلایل بسیار ناچیزی وجود دارد که هنر نقاشی قبل از دوران **شاه عباس** هم در ایران وجود داشته‌است و اگرهم واقعا"اینطور باشد آثار و تابلوهائی از آن دوران باقی نمانده که بتواند بطور کامل صحت این ادعا را ثابت کند . شواهدی موجود است که هنر نقاشی قبل از دوران **شاه عباس** در هندوستان بوده و راه تکامل می‌پیموده‌است و اگر بتوانیم این ادعا را قبول‌کنیم درآنصورت‌می‌توانیم بپذیریم که در ایران هم این هنر ناشناس نبوده‌است .

نقاشی پرتره در ایران هیچگاه به برجستگی و امتیاز خاصی نرسیده‌است ولی در هر حال کار نقاشان ایرانی را در دویست سال گذشته در مورد پرتره نباید نادیده انگاشت مخصوصا" با توجه باینکه پرتره یکی از رشته‌های فوق‌العاده مورد توجه اروپائی‌هاست و بیشتر آثاری که از نقاشان گذشته بیادگار مانده همین پرتره‌هاست . اما با تمام اهمیتی که اکنون به پرتره میدهند این هنر در زمان‌های قدیم و مخصوصا" در دوران تمدن باستانی روم و یونان زیاد مورد توجه نبوده و آثار مهمی از آن زمان بیادگار نمانده‌است و بهمین جهت هم جای تعجب نباید باشد اگر هنر کشیدن پرتره در کشورهای مشرق زمین که‌بعلل آداب و رسوم و مبانی مذهبی‌زنان و دختران در حجاب بوده و نمی‌توانند مدل نقاشی واقع شوند ، پیشرفتی‌نکرده و ترقی و تکامل‌نیافته‌است در هند و همچنین ایران ، نقاشان تابلوهای زیادی کشیده‌اند که در صحنه‌های این تابلوها زنان هم وجود داشته‌اند مانند مجالس بزم و رقص و غیره ولی این تابلوها بیشتر جنبه تخیلی داشته و نقاشی‌مدل خاصی را انتخاب نکرده‌است و هر وقت هم که ناچار بوده‌است از روی مدل زنده‌ای تابلوی خود را تکمیل کند بناچار سراغ زنان گمراه و فاسد رفته‌است زیرا زنان نجیب و اصیل حاضر نمیشده‌اند که خود را بعنوان مدل در اختیار نقاش بگذارند . اما در مورد تابلوهای پرتره باید گفت که در ایران و هند این‌تابلوهافقط منحصربه جنس‌مذکرهستند و تاکنون پرتره‌ای از زنان دیده‌نشده‌است . در اینجا این نکته قابل توجه است که لطافت و زیبائی جوانان ایرانی پاره‌ای اوقات درست مانند زنان است و بهمین جهت تابلوهای پرتره‌ای را که از شاهزادگان جوان کشیده شده‌است ، انسان با پرتره زنان اشتباه می‌کند ، خاصه آنکه لباس آنها که جواهرنشان ، در بیشتر موارد بروده دوزیست شباهت زیادی بلباس زنان دارد . بسیاری از تابلوهای پرتره که از زمان صفویه و کمی بعد از آن باقیمانده‌از این نظر خیلی جالب توجه هستند که بطور کامل لباس‌آن دوره را نشان میدهند و از روی‌آنها می‌توان لباسهای دوران صفویه را تشخیص داد . در این پرتره‌ها جزئیات لباسها نشان داده‌میشود ولی رنگ آنها اصلی نیست ، در نشان‌دادن تزئینات‌وجواهراتی که روی‌لباسها

بوده‌است نیز رعایت امانت شده و شکل جواهرات و رنگ آنها کاملا" مشخص است اما در مورد چهره‌ها و دست‌ها مخصوصا" ناشی‌گریهائی از طرف هنرمندان نقاش مشاهده میشود در بعضی از پرتره‌ها ، دستها اصلا" تناسبی با چهره و اندام ندارند و بهمین علل این تابلوهای پرتره با کارهای نقاشان پرتره اروپائی(از جمله **رامبراند** قابل‌مقایسه‌نیستندالبته گاهی شاهکارهائی هم در میان آنها وجود دارد ، از جمله من تابلوی پرتره‌ای را مشاهده کردم که روی شیشه کشیده بودند شاهزاده‌ای جوان با دو پرنده زیبا را نشان میداد ، رنگ‌های تابلو نزدیک به سبک امپرسیونیسم بود و کمی‌خشن و تند بنظرمیرسید ولی همین رنگها از طرف دیگر شیشه که نگاه میشد ملایم و هماهنگ بود وجزئیات‌جواهراتی‌که بلباس شاهزاده بود نیز در تصویر دیده میشد و نقاش منتهای‌زحمت و سعی‌خود را درکشیدن این پرتره بکار برده‌بود . متاسفانه نام هنرمندان بزرگی که آثار نقاشی ایرانیها را بوجود آورده‌اند معلوم‌نیست و همه‌آنها بفراموشی‌سپرده‌شده‌اند و بدترازهمه‌آنها آثار و تابلوهای آنها هم در معرض خرابی و از بین‌رفتن است . گاه وبیگاه در دست فروشندگان و دلالان دوره‌گرد بسته‌های پارچه‌ای دیده‌می‌شود که وقتی آنرا باز می‌کنند تابلوئی از هنرمندان گذشته وجود دارد که برای فروش عرضه می‌کنند و متأسفانه این تابلوها براثر عدم‌مراقبت یا پاره شده و یا کثیف و لکه‌دار گردیده‌اند .

نقاشی پرتره ایران در زمان **کریم‌خان زند** باوج شکوفائی خود رسید و در این سال هنرمندان معروفی در ایران پیدا شدند که از معروفترین آنها **آقاصادق** بود که او را باید از بهترین هنرمندان دوران جدید هنر ایران دانست ، تابلوهائی که از او بیادگار مانده نشان میدهد که در کشیدن پرتره سعی و کوشش زیادی داشته و بیشتر دقت خود را صرف این رشته میکرده‌است . شاگرد او **محمدحسن‌خان** یک سری پرتره‌های تمام قد در کاخ نگارستان کشیده‌است . این پرتره‌ها متعلق به **فتحعلیشاه** و عده‌ای از پسران او و جمعی از سفیران خارجی مقیم تهران و رجال و اعیان آنزمان است و با کشیدن‌این‌تابلوها ، **محمد حسن‌خان** نشان داده‌است که در کشیدن پرتره استادی بی‌نظیر در ایران بوده است . ولی او مانند دیگر نقاشان ایران در این تابلوها رعایت "پرسپکتیو" (مناظر و مرایا) را نکرده و این خود تا حدی از ارزش تابلوهایش کاسته‌است . **ابوالحسن‌خان** پسر **محمدحسن‌خان**که او هم نقاش زبردستی‌است فعلا" در تهران زندگی‌میکند و با داشتن لقب **صنیع‌الملک**مقام و شغل نسبتا" مهمی نیز در دربار **ناصرالدینشاه** دارد . او استعداد هنری را از پدر خود بارث برده و اخیرا" تابلوهای‌پرتره‌متعددی از رجال‌معروف‌ایران‌کشیده‌است . در پرتره‌های او روحیات و صفات اشخاص بیشتر از تابلوهای پدرش نشان داده شده و تابلوئی که از صدراعظم ایران کشیده‌است بهترین نمونه ومعرف کارهای هنری اوست . در تابلوهایش هماهنگی کاملی میان رنگهائی که بکار رفته‌است وجود دارد ولی در بیشتر از موارد در

بکار بردن رنگها وسواس بخرج داده و این احتیاط زیاده از حد قدری از ارزش کار او را کاسته است . غیر از وی در حال حاضر نقاشان متعدد دیگری در تهران هستندکه درکشیدن پرتره کارمیکنند و بابودن این عده علاقمند به نقاشی جادارد که در تهران مدرسه مخصوصی جهت پرورش استعداد نقاشان تاسیس گردد و چنین مدرسه‌ای باوجود اینهمه جوانان با استعداد می‌تواند با مدارس هنری لندن و پاریس رقابت کند . ظاهرا "مقامات دولتی ایران در نظر دارند که در آینده چنین مدرسه‌ای را در تهران برپاکنند ولی کی و چه وقت این فکر واقعا " جامهٔ عمل بخود میپوشد معلوم نیست .

در اینجا بی‌مناسبت نیست که از یک هنر دیگر ایران که بدون ارتباط با هنرتصویری نیست صحبت کنیم و این هنر نویسندگی و مکاتبه‌است . در بیشتر از کتابهای مقدس و قدیمی از قلمدان و دوات‌های شاخی نام برده شده‌است و ظواهر امر نشان میدهد که در سه هزار سال‌قبل قلمدان و دوات شاخی وجود داشته ، یکی از لوازم تمدن بشمار میرفته و هر کاتب و نویسنده‌ای یک قلمدان در شال کمر خود داشته‌است . یونانی‌ها و رومیهای‌قدیم با قلم در روی صفحاتی کوچک می‌نوشته‌اند . ولی آسیائی‌ها خطوط خود را یا روی سنگ حکاکی میکرده‌اند و یا با قلم روی قطعات پوست و پارشمن مینوشتند . قلم آنها از چوب مخصوصی باندازه قلم‌های کنونی تراشیده میشد که آنرا در رنگهائی که میساختند فرو برده و می‌نوشتند در ایران مرکبی سیاه‌رنگ را برای نوشتن ساخته‌اند و این ماده را در دوات میریزند و برای آنکه مرکب از دوات بزمین نریزد و زیاد سیال‌نباشد درآن مقداری‌نخ بنام "ریقه" میگذارند ، مزیت مرکب ایرانی‌ها بر جوهر اروپائی‌ها آنست که مرکب بآسانی از کاغذ پاک میشود و نامه‌ها و مکاتبات را بآسانی می‌توان اصلاح کرد . مرکب را معمولا " در دوات‌های فلزی کوچک که سر آن بسته میشود میریزند و این دوات را در جای مخصوص قلمدان که استوانه‌ای شکل است و قلم‌ها را در آن میگذارند ،قرارمیدهند . در این قلمدان غیر از قلم مهر اسم هم گذاشته میشود که در سطح فلزی آن نام نویسنده یا کسی که باید نام را امضاکند حک‌شده‌است . این‌مهر را بجای امضاء پای‌نامه‌هائی که مینویسند ، میزنند . برای زدن مهر ابتدا کمی مرکب را با انگشت روی‌سطح‌حکاکی‌شده آن مالیده و بعد گوشه‌ای از کاغذ را مرطوب کرده و مهر را روی آن فشار میدهند . این‌روش‌نوشتن‌درکلیه کشورهای واقع میان دریای مدیترانه تا هند بکار میرود . اما ساختن شکل و فرم حکاکی مهر یکی از هنرهائی است که در مشرق زمین و بخصوص ایران اهمیت زیادی دارد . ایرانی‌ها در این مورد تخصص و مهارت دارند و تصور نمیکنم که در تمام دنیا هنرمندی پیدا شود که بهتر از نقاشباشی ایران بتواند طرحی را برای مهر اسم ارائه دهد نقاشباشی اسم نویسنده رابا حروف عربی یا فارسی بطور دکوراتیو نوشته و حاشیه کوچکی از گل و گیاه‌هم دورآن‌میکشد بعضی از مهرها با خط‌کوفی هم نوشته شده‌است . مهرها را گاهی روی حلقه می‌نشانند که

می‌توان آنرا بانگشت کرد و زنان اعیان و اشراف غالبا" مهر اسم خود را در حلقه‌هائی جواهر نشان در انگشت و یا بصورت مدال مرصع در گردن دارند. بطورکلی در ایران از شاه تا گدا همه افراد دارای مهر اسم هستند که بجای امضاء پای کاغذ یا اسناد میزنند و بدون مهر اسم کسی ممکن نیست بتواند زندگی کند و کار خود را بگذراند.

بطور کلی قلمدان در ایران اهمیت زیادی داشته و از لوازم اولیه است، هر شخص بزرگ و محترمی معمولا" یک منشی دارد که همیشه همراه او حرکت میکند. منشی‌ها یک قلمدان را بشالی که در کمر دارند میزنند، آنها میز ندارند که موقع نوشتن کاغذ را روی آن بگذارند و هر وقت که بآنها دستور دهند چیزی بنویسند چهار زانو روی زمین نشسته و قطعه‌کاغذی را با قلمدان از لای شال‌کمرخود درآورده و کاغذ را با دست‌چپ روی زانوی خود نگاهداشته و با دست دیگر قلم را برداشته و روی کاغذ از راست بچپ می‌نویسند و حاشیه بزرگی را در طرف راست کاغذ باز میگذارند و وقتی تا پائین کاغذ را نوشتند و باز هم مطالبی برای نوشتن باقی ماند آنرا در حاشیه کاغذ می‌نویسند. کلیه مکاتبات رسمی بدین نحو انجام میشود و حتی کتابهای خطی را هم بهمین ترتیب می‌نگارند و اگر خط کاتب و منشی خوب باشد ــ که غالبا" اینطوراست ــ این کاغذها آثار هنری بشمارمیروند.

قلمدان در ترکیه و ایران معمول است و قلمدانهای ترکیه برنجی بوده و شکل آن گرچه دراز است ولی با قلمدانهای ایرانی اختلاف دارد، قلمدانهای‌ایرانی از مقوا ساخته شده‌اند و روی‌بعضی از آنها روکش‌چرمی وجوددارد این قلمدانها در حدود ۸ تا ۱۲ اینچ طول و دو تا چهار اینچ عرض دارند و در بالای آنها کشوئی وجود دارد که از آن می‌توان قلم‌ها را خارج کرد و روی‌همرفته قلمدانهای ایرانی جالب‌تر از قلمدانهای ترکیه است.

اما نکته مهمتر اینست که این قلمدانها میدان وسیعی برای هنرنمائی اساتید ایران در هنرهای تصویری است و روی جلد این قلمدانها تصاویر بسیار جالبی کشیده شده‌است که مشاهدهٔ آنها با اشعاری از حافظ‌که روی آنها نوشته‌شده، انسان را بعالم‌دیگری میبرد تصاویر غالبا" مربوط‌به اشعار میشود و این اشعار طوری انتخاب شده‌اند که شادی و نشاط را در انسان بیدار می‌کند و شخص را تشویق می‌کند که از نعمات خدای بزرگ و لذات‌دنیا بهره‌مند شود، بصحرا برود در کنار نهر آب نشسته و در میان گل و گیاه بآواز بلبلان گوش دهد. تماشای یک کلکسیون از این قلمدانها بمنزلهٔ خواندن یک جلد دیوان **حافظ** است با این تفاوت که هنرمندان و اساتید ایرانی تخیلات **حافظ** را با کشیدن تصاویری زنده کاملا" در برابر نظر انسان مجسم میکنند. در تصاویرروی‌قلمدانها اساتید ایرانی منتهای مهارت خود را بکار برده‌اند و با دیدن‌آنها شخص جنبه‌های‌لطیف و دوستداشتنی زندگی را بیشتر احساس میکند و افسوس و هزار افسوس‌که این قلمدانها که آثار هنری برجسته‌ای هستند خوب حفظ نمیشوند و براثر عدم مراقبت نقش روی آنها پاک شده و روزی از بین

میروند .

هنرمندان و اساتید ایرانی علاوه بر قلمدان ، جعبه‌ها و آینه‌ها را نیز با کشیدن همین تصاویر زنده و امیدبخش تزئین می‌کنند پاره‌ای از این تصاویر که مربوط به مجالس و شکارگاه های دوران باستان است ، آنقدر جالب و خیال انگیز است که بی اختیار انسان را باخود به چند هزارسال قبل برده وبااوضاع آنزمان آشنامیکند . البته از نظرصددرصد هنری این تصاویر خالی از عیب و نقص نیستند و ایرادهائی میتوان بآنها گرفت ولی ازنظر ایده و اصالت بی نظیرند و از لحاظ آنکه جنبه های امیدبخش زندگی را در انسان تقویت میکنند ارزش فراوان دارند .

من هر وقت این تصاویر مینیاتور را با دقت مشاهده میکردم واقعا" از اینکه چگونه اساتید ایرانی اینهمه ذوق و تخیلات خود را در سطح کوچکی در حدود چند اینچ مربع مجسم کرده اند دچار حیرت‌واعجاب‌میشدم و دراینجامیخواهم بکسانی که عادت‌کرده‌اند از تابلوهای بزرگ و پراز رنگ نقاشی تعریف و تمجید نمایند بگویم که این مینیاتورهای کوچک قلمدانها و آینه ها ، دنیائی هنر بمراتب عمیق تر از آن تابلوهای بزرگ رادرخود جمع کرده اند . من همانطوریکه قبلا" هم اشاره کردم بهیچوجه نمیخواهم نقائص این تابلوها را از نظر عدم رعایت پرسپکتیو کتمان کنم ولی معتقدم که مینیاتورها را باید در محیطی خارج از محدوده قواعد و قوانین نقاشی بررسی کرد .

در مورد این مینیاتورها هرچه گفته شود کم است و حق‌مطلب ادانشده است ،دقت زیادی که اساتید هنرمند در کشیدن و خلق چنین آثاری‌کرده اندحیرت آور است ،پاره ای اوقات برای دقیق شدن در یک مینیاتور روی قلمدان و مشاهده ریزه کاریهای آنها شخص احتیاج به ذره بین پیدا میکند وبا ذره بین مشاهده می نماید که چگونه در یک سطح‌بسیار کوچک نقاش توانسته است اینهمه صورت و چهره را بکشد .اندازه مینیاتور روی یک‌قلمدان تنها ده اینچ در دو اینچ است و در این سطح کوچک در حدود ۵۰ تا صد صورت و چهره را میتوان شمرد که همه آنها را مینیاتوریست با دقت و بطور کامل کشیده است . من حتی قلمدانی را مشاهده کردم که در مینیاتور روی آن که بهمین‌ابعادبود ، نقاش هنرمندسیصد چهره و صورت را کشیده بود . هم اکنون که این یادداشت ها را مینویسم قلمدانی مقابل من است که روی آن مینیاتوری بابعاد ده در یک و یک سوم اینچ وجود دارد و در این مینیاتور صحنه ای از جنگ ایران و عثمانی با سلاح قدیمی آنزمان کشیده شده است‌دراین صحنه جنگ نقاش ۵۶ چهره را بطورکامل‌کشیده است‌وسلاح آنزمان اعم‌از شمشیر ،زنبورک وشمخال و توپ بطور دقیق نقاشی‌شده است . صحنه جنگ ، حرکات سربازانی که در آن دیده میشوند و حمله آنها با سلاحی که در دست دارند خیلی دقیق تصویر شده و وقتی انسان با ذره بین بآن نگاه کند درست میدان جنگ بزرگی را مقابل خود می بیند . این

قلمدان و مینیاتور روی آن ، کار **میرزا احمد** هنرمند و مینیاتوریست معروف معاصر ایران است که ریاست وسرپرستی نقاشان خاص **ظل السلطان** حاکم و فرمانروای مطلق اصفهان را بعهده دارد و نمونه های دیگری از کارهای او در اصفهان وجود دارد .

مینیاتور قدیمی و جالب دیگری را دیدم که آنراپشت قاب یک آینه کشیده بودند ابعاداین مینیاتورنه درشش اینچ بودو**نادرشاه** رادرجنگ‌هندوستان دراوایل قرن‌گذشته نشان میداد . طول زمان ، رنگ این‌تابلوی مینیاتوررابرده ورنگ ملایم و بسیارجالب‌تری به‌آن داده بود . در جلوی این تابلوی مینیاتور ، **نادر شاه** سوار بر اسب سفیدی ترسیم شده بود و کلیه مشخصات و حتی موهای ریش **نادرشاه** در این مینیاتور بادقت زیاد نقش گردیده بود ، پشت سر **نادرشاه** جمعی از شاهزادگان‌وسردارانش سواربراسب دیده‌میشدند و زمین میدان جنگ و زیر پای اسبان آنها مملو از اجساد سربازان واسبهای‌دشمن بود .در وسط‌این تابلوی مینیاتور دسته ای از سواره نظام **نادرشاه** در حال حمله بدشمن مشاهده میشدند و در قسمت های عقب تابلو توپخانه‌ایران که درآنموقع ازسلاح جدیدبشمارمیرفت ترسیم شده بود . در این تابلو بعد از **نادرشاه** و شاهزادگان و سرداران او چیزی که‌جلب نظر میکرد سه نفر اسیر دشمن بودند که‌دست های آنها راازپشت بسته بودندو جلوی‌اسب **نادرشاه** زانو زده بودند و ظاهرا" از او تقاضای عفووبخشش‌میکردند ،حالت‌ترس و وحشت آنها و قیافه تضرع آمیزی که در مقابل **نادرشاه** داشتند بخوبی و مهارت فوق العاده زیاد درصورت آن سه اسیر ترسیم شده بود . پشت سرآنهاجلادی که شمشیرخود را کشیده‌بود و سر طناب و زنجیر این اسیران را بدست داشت حاضرباجرای فرمان‌ایستاده بود . درتاریخ جنگ های آسیا از این مناظر زیاد دیده شده است‌امانقاش چنان این‌صحنه را زنده‌ترسیم کرده بود که نشان میداد حتما "خود او در میدان جنگ شاهد صحنه‌بوده وآنرا بچشم خود دیده است . نقاش و مینیاتوریست این تابلوی‌کوچک که ارزش فوق‌العاده‌ای‌داشت‌ناشناس بود و نام او هم مانند هنرمندان دیگر ایران فراموش شده است فقط در پای این مینیاتور امضائی وجود داشت که بزحمت خوانده میشدو امضا این بود : **آقا صادق** . در اینجا بی مناسبت نیست اشاره کنم که بزرگترین نقاشان تابلوهای جنگی " **علیقلی بیگ**" بودکه در زمان **شاه عباس** در اصفهان میزیست .

در زمان **نادرشاه** دو نفر از هنرمندان بخاطر مینیاتورهائی که از گلها می‌کشیدند شهرت زیادی یافتند و این دو نفر عبارتند از **آقامحمدحسین** و **اباذر** . پس از آنها عده زیادی درصددتقلید ازکارهایشان برآمدند ولی نتوانستند آثاری همانند آنان‌خلق کنند . این دو نفر مینیاتورهای خود را رو وپشت قاب آینه های کوچک دستی میکشیده اند و این قاب های آینه را فوق العاده پرارزش میکردند . آنها تابلوهای خود را با الهام از طبیعت کشیده و مدل آنها گل ها و مناظر طبیعی بودند ، گل ها وپیچک های مینیاتور های آنها

در زمینه ای طلائی کشیده شده و برجستگی خاصی دارند در وسط این گل ها یک یا چند بلبل هم با نهایت دقت تصویر شده است در اینجا باید گفته شود که شعرای ایران هرجا اسم گل را میبرند بلافاصله دنبال آن اسم بلبل را اضافه می کنندویک رابطه قطع نشدنی میان گل و بلبل در دواوین کلیه شعرای ایران وجود دارد . عده ای معتقدند که شعرابخاطر این نام گل و بلبل را در ردیف هم ذکر میکنند که این پرنده نغمه سرا آشیانه خودراروی بوته های گل و یا نزدیک آن میسازند . یکی از ایرانی ها ضمن صحبت بامن علت این امر را وجود ماده ای خاص در گل سرخ میدانست که کرم ها را از آن درخت دورمی کندوبدین ترتیب بلبل ها برای آنکه تخم هایشان از آسیب کرم ها محفوظ بمانند روی بوته گل سرخ یا نزدیک آن آشیانه میسازند . من نمیدانم که این ادعاصحیح است یانه و قضاوت واظهار نظر در آنرا بخوانندگان واگذار میکنم .

قسمتی از مینیاتورها و نقاشیهای پشت آینه‌های ایران نیز اختصاص بتصاویر دینی ومذهبی و وقایع تاریخی و بزرگ دینی دارد . در این رشته از همه بیشتر **آقا نجف** آثار مهمی را خلق کرده است **آقانجف** از نقاشان و مینیاتوریست های معروف زمان **کریم خان زند** است که در اوایل سلطنت قاجاریه نیز میزیست وتابلوهای زیادی ازاین قبیل را کشید . هنرمندان این رشته فقط بکشیدن صحنه هائی ازتاریخ اسلام ویا چهره‌های معروف اسلامی نمیپردازند بلکه آنها چهره هائی از **مسیح** و صحنه هائی از تاریخ نهضت **مسیح** راهم کشیده اند واین خود برای ما خارجی ها جای تعجب است که چگونه هنرمندان ایرانی که در مذهب خود متعصب هستند بکشیدن تصاویری از **مسیح** هم اقدام می کنند .

انگیزه هنرمندان ایرانی در کشیدن صحنه های دینی چه بوده ومخصوصا "نقاشیهای آنها در مورد **مسیح** چگونه و از روی چه مدلهائی بوجود آمده ،بدرستی معلوم نیست . در زمان **شاه عباس** ظاهرا" چند نفر از نقاشان ایرانی برای مطالعه و آموزش سبکهای نقاشی به خارج اعزام شده بودند و این عده در خارج با تابلوها و آثار نقاشان از مقدسین آشنا شده و تحت تاثیر قرار گرفتند و در بازگشت **بایران** چند تابلوئی از این قبیل رابه عنوان نمونه با خود بایران آوردند و این تابلوها **ظاهرا**" مدل نقاشان ایرانی واقع شدو به تقلید از آنها عده ای از نقاشان در صدد کشیدن تابلوهاوخلق آثاری مشابه از صحنه های تاریخی دین اسلام برآمدند و بخصوص **آقا نجف** در زمان **کریم خان زند** دراین راه قدم های بزرگی برداشت . مینیاتورهای **آقانجف** دراین رشته بابعاد ۸ تا ۱۲ اینچ طول و ۵ تا ۶ اینچ عرض بوده و در پشت قاب آینه کشیده شده است . آنطرف قاب آینه هم معمولا" مینیاتوری از گل وجود دارد . بعضی از قابهای آینه ها هم یک طرفش مینیاتور گل و طرف دیگرش مینیاتوری از چهره یک زن دارد که وقتی انسان قیافه آن زن را می بیند متوجه میشود که یک زن شرقی و ایرانی نیست و مینیاتوریست ایرانی ظاهرا" آنرا ازروی تابلوهائی که از

خارج بایران آورده اند و بدست او رسیده است کپی کرده است ،این آینه های مینیاتوری در خانه های اعیان و اشراف وجود داردو از عتیقه ها واشیاء نفیس ایران بشمار میروند .

مینیاتورهای روی قلمدان و یا پشت قاب آینه ها را ابتدا روی کاغذهای پوستی مخصوص میکشند و بعد روی آنرا روغن جلا میزنند که رنگ های تابلو را حفظ کند و بعد کاغذها را روی قلمدان یا قاب آینه می چسبانند و باردیگر روی آنها روغن میزنند ، قلمدانهای قدیمی را اگر بدقت ملاحظه کنند متوجه میشوند که قبلا" چندین بار آنهارا با روغن جلا تمیز کرده اند . از اساتید مهم وبرجسته مینیاتورهای مذهبی بایداز **آقاصادق** ، **آقا زمان** و **آقانجف** نام برد . نفرآخر تقریبا" چهل سال قبل فوت شده بود نام این هنرمندان و تاریخ کشیدن تابلو در زیرآنها با حروف ریز قید شده است . در مینیاتورهای مذهبی نیز مانند سایر مینیاتورها دقت فوق العاده و ریزه کاریهای زیادی بکار رفته که پاره ای از نواقص فنی آنها را می پوشاند . این نقاشی هااخیرا "دراروپا بازار خوبی پیدا کرده است و بهمین جهت خانم های اعیان و اشراف که آینه های مینیاتورشده را دراختیار دارند بوسیله دلالان آنها را بخارجی ها میفروشند . نکته جالب دیگری درباره آنها این است که مینیاتور مذهبی همانطوریکه ذکر شد از نمونه های خارجی تقلیدشده اند و بهمین جهت در بیشتر آنها زنان و کودکانی که کشیده شده اند دارای موهای بلندو بور و طلائی رنگ هستند ولی رنگ چشمان آنها سیاه است و حال آنکه ایرانی هاهمه موهای مشکی دارند و کمتر موی بور میان آنها دیده میشود و معلوم است که مدل نقاش تابلوهای خارجی بوده که زنان و کودکان با موهای بور در آنها تصویر شده اند اما چرا هنرمندان ایرانی چشمان آنها را مشکی کرده و آبی یا زاغ ننموده اند ، بعلت آنست که ایرانی ها صاحبان چشمان آبی را مردمان شریر و بد و در عین حال بدبخت میدانندونقاشان نمیخواهندکه چهره های مقدس تابلوهای خودراکه بیشتر از فرشتگان تشکیل میشوندافرادبدوشریر معرفی نمایند .

در اینجا بی مناسبت نبود که از طرح های سیاه قلم ایرانی که در آن مهارت زیادی بخرج میدهند وهمچنین از نقاشیها و طرح های برجسته ای که با فشار دادن انگشت شست دست بروی کاغذهای مخصوص بوجود میآورند صحبت کنیم ولی مجال آنرا نداریم زیرااز هنرهای قلابدوزی و بروده دوزی ، قالیبافی و کارگاههای پارچه بافی ایران که این کشوردر قرون قبل در آنها شهرت جهانی داشته است ،هنوزهیچگونه بحثی نکرده ایم . مجسمه های بسیار قدیمی که از دوران باستانی بجای مانده اند نشان میدهند که هنر قلابدوزی و بروره دوزی و بطور کلی کارهای سوزنی در ایران از هزارها سال قبل معمول بوده است ولی متاسفانه با آنکه این هنر سوابق بسیار طولانی در ایران داشته و هنوز هم مورد توجه هنر دوستان غربی است مدارک و مآخذی برای بررسی در چگونگی این هنروجود ندارد .ضمنا" جای بسی تاسف است که تعداد زیادی از انواع کارهای سوزنی ایران درسالهای اخیر بعلت

عدم تقاضا یا اصلا" تولید نشده اند و یا از تولید آنها فوق العاده کاسته شده است . در اینجا باید خاطر نشان کنیم که ایرانی ها اصولا" مردمان تنوع پسندی هستند و برخلاف دیگر مشرق زمینی ها بآسانی چیزهای نو و جدید را پذیرفته و چیزهای قدیمی را فراموش میکنند و بهمین علت است که در طول تاریخ ایران محصولات هنری و صنعتی بسیار زیاد و متنوعی بوجود آمده و وارد بازار شده اند و با ورود هر جنس ، کالای مشابه قدیمی از بازار و مصرف خارج شده است ، خارجی ها و مخصوصا" امریکائی هائی که قصد تجارت با ایران را دارند باید این خصوصیت و صفت ایرانیان‌راخوب‌بشناسند . ایرانی ها آمادگی کامل دارند که در مقابل ورود اجناس تازه اروپائی محصولات و کالای مشابه قدیمی‌وهنری خود را فراموش نمایند و بدین ترتیب هرکالای تازه ای که وارد بازار ایران شود استقبال شده و سود زیادی را عاید خواهد کرد .

یکی از کارهای سوزنی وقلابدوزی قدیم ایران شلوارهاوزیرپوشهای زنانه است‌که‌آن " نقش " میگویند . لباسهای خانه و زیرپوشهای‌زنان ایران درقرن اخیرتغییر زیادی پیدا کرده ، این لباسها بطور کلی مختصر شده و کارهای قلابدوزی و " نقش " ازلباسهای آنها حذف گردیده است این زیرپوشهای زنانه در حدود دوپا طول و ۱۶ اینچ عرض‌داشت‌و پارچه آن ابریشم خالص قلابدوزی شده بود که بافتی ریز و محکم نظیر قالی داشت . دوام آنها بسیار طولانی بود حتی نمونه هائی از آنها وجود داشت که بیش از یک قرن‌در یک خانواده استعمال شده بود و چند نسل‌آنرا پوشیده بودند و معذالک رنگ و فرم خود را حفظ‌کرده و حتی از انواع نو هم زیباتر به نظر میرسید و آنوقت زنان ایرانی یک چنین زیرپوش بادوام و لطیفی را که در کشور خودشان تولید میشد کنار گذاشته و کالای مشابهی را که از خارج وارد میشد جانشین آن کردند . حالاهرساله‌این " نقش " ها کم و نایاب‌تر میشوند و نمونه های خوب آنها با قیمت چندین برابر هم بدست‌نمیآیند . فقط عده ای سودجو انواعی خشن و نامرغوب آنها را فقط برای فروش بخارجی ها تولید میکنند که به هیچوجه مرغوبیت ندارند . در موقع خرید این‌نقش ها گاهی فروشندگان اجناس قدیمی پاره را با نخ های جدید وصله و ترمیم میکنند که باید مواظب بود که آنها را خریداری ننمایند . این پارچه های نقش برای روکش مبل‌ها ،صندلیهاوپشتی‌ها بسیارمناسب‌هستند و اینک که زنان ایرانی آنها را باندرون ها راه نمیدهند ، خارجی ها می توانند از آخرین فرصت استفاده کرده و آنها را برای روکش مبل بکار برند .

نوع دیگر کارهای سوزنی ایران که آنهم متأسفانه‌روبنابودی‌است‌و بتدریج‌داردمحو میشود ، هنریست که عده ای از زنان در داخل خانه انجام‌میدهند و مربوط به قلابدوزی و گلدوزی جانماز زنانه و چادر و روبنده ایست که زنان در خارج از اندرون بر سر میکنند . این قلابدوزیها با نخ ابریشم سفید رنگ انجام شده وفوق العاده‌زیباست .نمونه های‌خوب

این کار بهیچوجه دست کمی از قلابدوزیهای نفیس " **ولانس** " و لباس ملکه های بزرگ اروپا ندارد .

از کارهای سوزنی ایران که خوشبختانه تولید آن متوقف نشده و کاهش نیافته شال کرمان است . کسانی که از این شال ها قبل از ورود رنگهای آنیلینی خارجبه ایران ، خریداری کرده اند سود زیادی برده اندزیراشالهائی با رنگ ثابت و خوب دارند بطور کلی کارهای سوزنی کرمان تا حدودی شبیه به محصولات کشمیر است و تفاوت شالهای کرمان با کشمیر در آنست که شالهای کرمان کمی زبرتر از شال کشمیر هستند در حالیکه در بافت آنها نهایت دقت بکار رفته است . نخ های آنها از پشم‌وگاهی ازابریشم است که در این صورت شباهت بسیار زیادی با کشمیر پیدا می کند .شال های کرمان‌دارای گل و بوته های شاخه ای و سروی بوده و زمینه آنها صورتی یاسفید رنگ است .

انواع زیاد دیگری از کارهای سوزنی ، بروده‌دوزی وقلابدوزی درایران تولید میشود که باید گفت آنها متاسفانه از نظر هنری بپای کالای ذکرشده در بالا نمیرسندولی البته‌در ساختن و تولید آنها وقت‌زیادی صرف شده و حوصله زیادی بکاررفته ورویهمرفته‌ازبسیاری از کالای مشابه خود که درخارج و از جمله در امریکا تولید میشوند بهتر هستند . بهترین سبک و شیوه کارهای سوزنی در شیراز و رشت انجام میشود ، بعد از این‌دوشهر کارهای " قره داغ " نیز قابل ذکر است آنهابطورکلی شباهت‌زیادی‌بیکدیگر دارند و از خصوصیت عمومیشان بافت پیچ در پیچ و زنجیره ای شکل آنها با نخ ابریشم و برنگهای‌درخشان معمولا" سرخ و ارغوانی ، خاکستری و گاهی هم سیاه است . بعضی از هنرمندان مشهور ، گلدوزی و بروده دوزی خود را روی پارچه ای از رنگ دیگر کرده و بعدآنراروی پارچه‌اصلی میدوزند . بعضی اوقات فرشها را با این پارچه های بروده دوزی و گلدوزی می پوشانندکه البته این فرشها بسیار گران قیمت شده و برای کشورهائی نظیرایران‌مناسب‌هستند که‌مردم عادت دارند جلوی در اطاق کفش هایشان را کنده و با پای بدون کفش روی فرش قدم بگذارند . کارهای سوزنی سابق رشت از کارهای کنونی‌آن پرارزش تروبهترهستند ، علت آنهم بخاطرکم شدن استعدادهنری‌اساتیدرشت‌نیست بلکه برای‌رنگهای آنیلینی‌ومصنوعی است که وارد رشت شده و در این هنر بکار میرود . دولت ایران‌که متوجه ضرر این‌رنگهای آنیلینی و لطمه زدن آنها به هنرهای قدیمی شده است ، ورود این رنگها را بداخل کشور ممنوع کرده و برای کسانی که اقدام باین کار نمایند مجازاتهائی قائل شده است ولی‌رشت چون در نزدیک مرز واقع است در معرض ورود قاچاق این رنگها واقع شده ودر نتیجه بکارهای هنری این شهر لطمه زیادی وارد آمده است .

در اینجا کارهای‌گلدوزی و بروده دوزی با مفتول های طلا و نقره را که از هنرهای قدیمی ایرانیان است نباید از قلم انداخت و ناگفته نباید گذاشت که زمانی نقره دوزی و

طلادوزی ایرانی ها با بهترین کارهای از این قبیل اروپا در قرون وسطی رقابت میکرده است . طلادوزی و نقره دوزی روی مخمل‌صورتی یاسیاه رنگ‌و روی‌ابریشم آبی یا سرخ رنگ انجام میشود و این طلادوزیها عبارت از آیه‌هائی از قرآن مجید یا اشعاری از شعرا توام با حاشیه هائی از گل و گیاه است و پاره ای از این گلدوزیها واقعا" در نهایت ظرافت و لطافت بوده و ارزش فوق العاده هنری دارند . گلدوزیهائی ازاین قبیل که برای خانواده سلطنتی میشود ،غالبا" توام با مروارید و الماس بوده و بهمین جهت ارزش زیادی پیدا می کنند . نمونه های کارهای طلادوزی و نقره دوزی خیلی کم در بازار پیدا میشوند و کلکسیونرها پس از جستجوی زیاد شاید موفق به پیدا کردن آنها شوند . تقلید از این گلدوزیها خیلی کم است زیرا مشکل و دقیق بوده و وقت زیادی را میگیرد و بهمین جهت دسترسی به آنها روز بروز مشکلتر میشود و فقط تجاری که با کالای‌تازه‌از اروپا میآیندممکن است موفق شوند نمونه هائی‌از این کارها را از داخل اندرونهاخریداری کرده و بجای‌آنها کالای جدید اروپائی خود را بفروشند بدین ترتیب از این گلدوزیهای طلائی و نقره‌ای هرچه که یافت شود بخارج صادر میگردد و ممکن است روزی پیش‌آید که حتی یک نمونه‌از آنها هم در ایران باقی نماند و خارجی هائی که این کالای هنری را میخرند سود سرشارو بسیار زیادی عایدشان میشود . از فرش ها و قالیهای ایران که شهرت جهانی‌دارند شاید بنظر بیاید که باید درهمین فصل هنرهای زیبای ایران بحث شودولی‌من بدلایل موجهی که دارم این بحث را برای فصول بعدی کتاب میگذارم .

موسیقی و هنرهای دراماتیک را نیز در فصل مربوط به‌هنرهای زیبا باید مورد مطالعه قرار داد اما از هنرهای دراماتیک در فصل " تعزیه " بطور مفصل صحبت خواهیم کرد واز موسیقی ایران من با احتیاط و تردید زیاد کمی صحبت میکنم زیرا‌کسی‌میتواند دراین‌مورد بطور کامل بحث و اظهار عقیده کند که موسیقی دان باشد . بهر حال آنچه را که دراین مورد میتوانم بگویم اینست که موسیقی ایرانی بقدری‌باموسیقی‌جدید اروپائی‌اختلاف‌دارد که مقایسه آنها بایکدیگربکلی غیرممکن است‌وازطرف دیگراشتباه‌بزرگی‌است‌که‌موسیقی‌ایران را بعنوان یک موسیقی بدون پایه و وحشی بنگریم بلکه این موسیقی برپایه فلسفه‌و طرزفکر چند هزار ساله تمدن ایران بنا شده و آلات و ادوات مخصوص بخوددارد . موسیقی‌ایرانی شاید قابل مقایسه با موسیقی قدیمی یونانی ها باشد ولی‌موسیقی‌این دوکشوربزرگ‌باستانی بهیچوجه چیزی را از یکدیگر تقلید نکرده و بعاریت نگرفته اند زیرا هم ایرانی ها.وهم یونانی ها ، این را برای خود ننگ میدانستند که چیزی را از یکدیگر بخواهندتقلیدکنند.

در جمع بندی راجع بوضع کنونی هنرهای زیبای ایران ، نمیتوان‌گفت‌و نبایدنتیجه گرفت که این هنرها در حال نابودی و محو شدن است بلکه در یک مرحله انتقالی است . در طرح های هنری فعلی ایران اصالت ، ابداع و خلاقیت کمتری‌مشاهده میشود ولی عشق

به زیبائی و فعالیت هنری در هنرمندان ایران از بین نرفته است و آنها در صددند که با هنرها و ایده های جدید اروپائی تفاهم پیداکرده و افکار و ایده های قدیمی را با آن تلفیق و آمیخته نمایند .



کارهای هنری و نقاشی قاب‌آینه



نمونه‌ای دیگر از نقاشی قاب‌آینه

فصل دوازدهم

دین و مذهب ایران

پیش از آنکه من به مأموریت ایران بیایم چند سالی در مشرق‌زمین اقامت داشتم و در آنجا مطالبی در بارهٔ ادیان و مذاهب ایران شنیده‌بودم ولی اطلاعات‌صحیح و کاملی نداشتم تا آنکه در مأموریت ایران با این موضوع بیشتر آشنا شدم و اینک در این مورد صحبت میکنیم .

پیروان دین اسلام مانند دین مسیح که به قسمت‌های مختلفی تقسیم‌شده‌اند ، چند گروه هستند که دو گروه آنها از همه مهمترند شیعه و سنی . افغانها ، ترکها و قسمتی از اعراب سنی هستند و معتقدند که پس‌از پیغمبر اسلام ، ابوبکر ، عمر ، عثمان و حضرت علی جانشین او بوده‌اند ایرانیها شیعه هستند و عقیدهٔ سنی‌ها را قبول‌ندارند و بهمین جهت و بر سر این اختلاف عقیده ، جنگهائی میان ایران و ترکهای عثمانی جریان‌داشته است .

شیعه‌ها جانشین‌وخلیفه‌اول‌پس ازپیغمبررا ،حضرت‌علی‌پسرعمووداماد‌پیغمبرمیدانندو معتقدند که پس از حضرت علی دو پسر او حضرت امام حسن و حضرت امام حسین مقام امامت و جانشینی پیغمبر را داشته‌اند و بعداز آنها اولاد آنها تا امام دوازدهم حضرت مهدی جانشینان دوازده‌گانه پیغمبر بوده‌اند . یازده نفر از امام‌های شیعیان بوسیلهٔ‌کفار شهید شدند و حضرت مهدی امام دوازدهم‌از انظار غائب شده و زنده‌است و روزی ظهور خواهد کرد و همه دنیا را از فساد و کفر نجات خواهد داد .

کسانی که اسلام را یک دین غیر فعال و فرسوده تصور می‌کنند سخت در اشتباهندو اسلام هنوز هم مانند روزهای اول ظهور و پیدایش آن کاملا" فعال و زنده است و فعالیت آن اگر از مذهب مسیح بیشتر نباشد کمتر نیست . علت هم آنست که پیغمبر اسلام دین خود را با افکار و اصول تازه‌ای عرضه‌کرد که هنوز این‌اصول کهنه‌نشده و تازه‌است و بعلاوه با زندگی مردم آسیا و افریقا کاملا" مطابقت دارد و بهمین جهت است که پس از گذشتن قرنها از ظهور اسلام هنوز این دین کاملا" فعال و زنده مانده و در قرون بعد هم بهمین حال باقی خواهد ماند .

مذهب شیعه نه فقط بر سر جانشینان پیغمبر بلکه در مورد جزئیات و تشریفات دیگر مذهبی و دستورات فقهی با مذهب سنی اختلاف دارد و شیعیان ایران قوانین و مقررات خاص و کاملا" جداگانه‌ای از اهل تسنن را اجرا میکنند. قوانین ایران تکیه بر اصول و دستورات قرآن داشته و آنها را قوانین شرع می‌نامند. غیر از قوانین شرع قوانین کشوری بنام "عرف" هم وجود دارد که در حقیقت بر طبق عادات و رسوم بوجود آمده و مانند قوانین عمومی انگلستان است. ولی قوانین عرف بهیچوجه قوانین شرع را نقض نمیکنند و هرجا هم که تباینی پیش‌آید حکم با قوانین شرع است. در مواردا ختلاف فتوی با رهبر روحانیون یا مجتهد اعلم و مرجع تقلید است. در عثمانی رهبرروحانیون را شیخ‌الاسلام می‌نامند. رهبر مذهبی شیعیان معمولا" در حوزهٔ علمیه نجف بسرمیبرد و بعد ازاو مجتهد اعلم و مرجع تقلید یست که در تهران اقامت دارد و فعلا" این شخص حاج ملا علی کنی است. شیعیان ایران به امام اول خود حضرت علی ارادت زیادی میورزند و خیلی باو اعتقاد دارند، نام علی همیشه و در همه جا بر سر زبانهاست. هر کس کمکی میخواهد و کار بزرگی میخواهد انجام دهد و یا بیمار است بی‌اختیار فریاد یاعلی میکشد و از حضرت علی یاری و کمک می‌طلبد.

شیعیان ایران، مردمانی آزادمنش بوده و پای‌بند خرافات نیستند و این یک وجه مشترک بزرگ آنها نسبت به ترکهاست ولی در عین‌حال در مورد دستورات دینی و مذهبی تعصب کامل دارند. آنها از خارجی‌ها و کسانیکه خارج از اسلام هستند خوششان نمیآید و از این عده حتی‌المقدور احتراز میکنند. در عثمانی مساجد بسیاریست که اروپائی‌ها اجازه دارند از آنها بازدید نمایند ولی ایرانیها به هیچ مسیحی اجازهٔ بازدید از مساجد و یا زیارتگاه‌های خود را نمیدهند و این از نظر خارجی‌ها جای تأسف است زیرا مساجد و زیارتگاه‌های شیعیان از نظر معماری و ساختمان، شاهکارهای هنری بشمارمیرود و خارجی‌ها از دیدن آنها محروم میشوند. در مقابل ایرانی‌ها همانطوریکه قبلا" ذکر شد کاملا" آزادمنش هستند. آزادی گفتار در ایران حتی بیش از هرکشوراروپائی رعایت میشود، مردم کوچه و خیابان از هر طبقه‌ای بر علیه دولت و اشخاص متنفذ می‌توانند آزادانه صحبت کنند و هیچکس مزاحم آنها نمیشود و منطق مقامات ایران هم آنست که با این آزادی گفتار عقده‌های مردم خالی میشود و اگر آنها از دستگاهها ناراضی باشند با اظهار نارضایتی منفجر نشده و دست به طغیان نمیزنند.

تعصب دینی ایرانی‌ها بدون شک از خصوصیات نژادی آنهاست در زمان ساسانیان نیز این تعصب بطورکامل مشاهده میشد و کسانی که علیه مذهب آنروزی ایران یعنی زردشتی اقدامی میکردند یا چیزی میگفتند، بشدت مجازات میشدند، دراین مورد نباید ایرانیها را سرزنش کرد زیرا این تعصب در بسیاری از کشورهای اروپائی نیز مشاهده میشود و جنگها

و خونریزیهای مذهبی اروپا در قرون وسطی بر اثر همین تعصبات مذهبی بود.

نکته قابل ذکر اینست که ایرانی‌ها در عین ایمان و اعتقاد محکمی که به دین اسلام دارند و تعصبی که نسبت بآن نشان میدهند، به رسوم و سنن قدیمی خود نیز پای‌بندبوده و این رسوم را از یاد نمی‌برند مثلا" اول سال شمسی آنها مانند دوران قبل از اسلام همان نوروز یعنی بیستم ماه مارس است و در نوروز مانند دوران گذشته و باستانی جشن میگیرند و دید و بازدید می‌کنند. سایر عادات و رسوم قدیمی را هم بهمین ترتیب حفظ کرده‌اند و بآن مقید هستند و درحقیقت هم در دستورات دینی اسلام متعصب هستند و هم در حفظ آداب و سنن قدیمی.

من در ایران مشاهداتی داشته و به نتایجی رسیده‌ام که شاید مورد قبول و موافقت همه‌نباشد ولی عین حقیقت است و در اینجا بازگو میکنم: در کشورهای اسلامی بطورکلی قوانین ازقرآن گرفته شده‌ٔند و در آنها حکومت خدا "الله" حکمفرماست و بهمین جهت در این کشورها و از جمله ایران هر قانون جدید دیگری غیر از دستورات قرآن بخواهد جاری شود با مخالفت و مقاومت عمومی مواجه میشود و همه از اجرای چنین قانونی خودداری میکنند. در عثمانی یکبار در صدد برآمدند تا قوانین فرانسوی و کد ناپلئونی را بتدریج جایگزین قوانین اسلامی نمایند و با مخالفت روبرو شدند. این مقاومت و مخالفت بدون شک در ایران که مردم آن تعصب مذهبی شدیدتری دارند، زیادتر خواهد بود و کار به شورش و طغیان مردم خواهدکشیدوبدین‌ترتیب کسانیکه فکرمی‌کنندکه درلباس تجددخواهی می‌توان قوانین خارجی و کشورهای اروپائی را وارد ایران کرد سخت در اشتباهند و این قوانین اگر بطور موقت هم اجرا شوند، بزودی با پافشاری مردم از بین میروند. درایران حتی رجال و طبقات اعیان هم که تظاهر به تجددخواهی میکنند با آوردن قوانین خارجی در ایران و جایگزین کردن آنها بجای قوانین اسلامی مخالفند و میدانند که اگر موافقتی با این امر نشان دهند مورد نفرت مردم واقع خواهند شد. ترقیات سریع اخیر ژاپون نیز نشان داده است که یک کشور اگر به دین و مذهب و سنن و عادات قدیمی خود هم وفادار باشد می‌تواند در راه ترقی و پیشرفت قدم بردارد و برای ترقی احتیاج به تقلید از قوانین خارجی‌وعادات و رسوم آنها نیست و نمونه کار ژاپون در طرز فکر و برداشت طبقه تحصیل کرده و رجال ایران فوق‌العاده موٴثر است.

ایرانی‌ها که اینقدر در مقررات دینی متعصب بوده و بآن ایمان دارند برخلاف اقوام بدوی آسیا از لحاظ نژادی مردمانی با هوش، متفکر، با ذوق و با استعداد هستند. آنها آریائی بوده و از تیرهٔ سانسکریت‌های هند هستند که به سرزمین کنونی خود درچندهزار سال قبل مهاجرت کرده و اقامت گزیده‌اند. زبان اولیه آنهاهم شعبه‌ای‌اززبان سانسکریت بود که بعدها پس از ظهور اسلام لغات و کلمات عربی در آن نفوذ کرده وبصورت فارسی

کنونی درآمده است ومردم ایران بطورکلی در تمام دوران خصوصیات نژادی خود را حفظ نموده‌اند .

قبل از ظهور اسلام دین رسمی ایران زردشتی بود و کسی را یارای مخالفت با این دین نبود ، مانی هنرمند و نقاش ایرانی را که افکاروعقاید تازه‌ای‌را عرضه‌کرده بود ، طوری تحت فشار قرار دادند که مجبور به خروج از ایران و مسافرت به یک دیار دوردست یعنی چین شد ، سالها در چین بود و موقع بازگشت از چین ، چیز تازه‌ای که با خود به سوقات آورد سلیقه و سبک چینی‌ها در نقاشی‌و طراحی سرامیک بود که مانی این سبک را با سبک ایرانی‌ها آمیخته و بصورت سبک و روش جدیدی عرضه نمود و در بازگشت شروع به ترویج دین جدید و افکار خود کرد که طرفدارانی هم پیدا نمود . ولی جایگزین زردشتی نشد و فقط اسلام بود که تمام ایران آنرا پذیرفته و بآن ایمان آوردند .

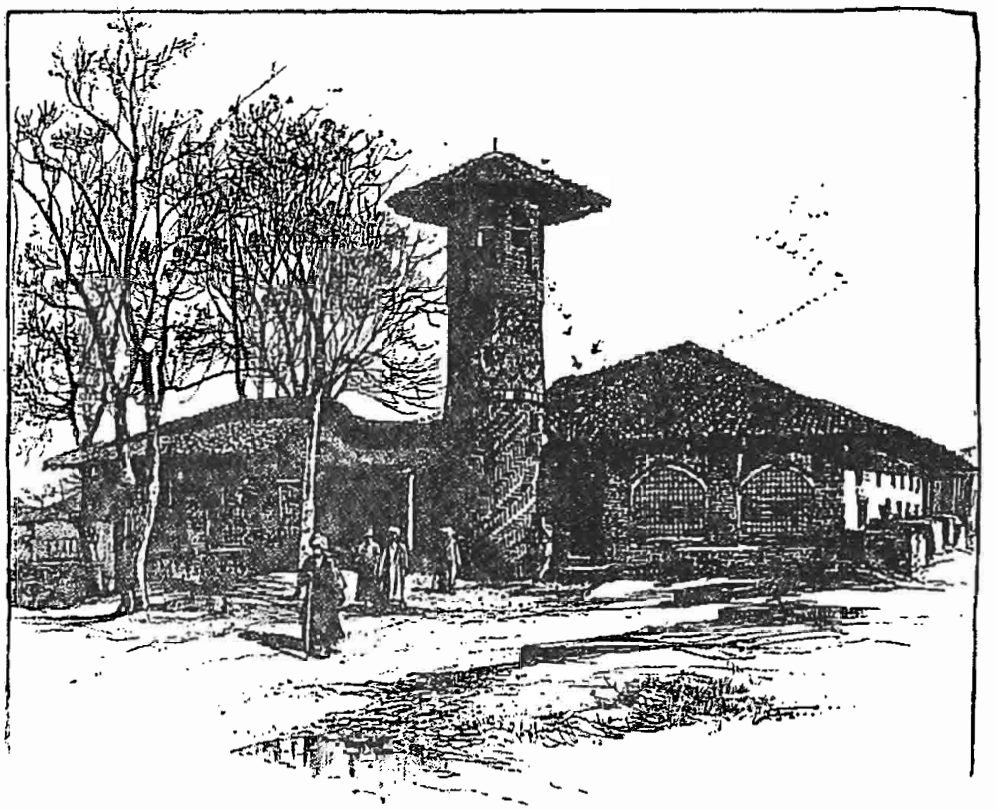
غیر از شیعیان دوازده‌امامی (اثنی عشری) که اکثریت کامل‌وقریب باتفاق‌مردم‌ایران را تشکیل میدهند تیره‌ها و فرقه‌های مذهبی دیگری هم در ایران وجود دارد از جمله "صوفی‌ها" که مرام و عقاید خاصی دارند و ظاهرا" قسمتی‌از عقاید آنها از مرتاضان هندی گرفته شده‌است . در حال حاضر چندین هزار صوفی در سراسر ایران و درمیان‌کلیه‌طبقات از اعیان و اشراف و کسبه و نوکران و فقرا وجود دارند . گروه دیگر "حاکمی"ها هستندکه آنها هم عقایدشان با صوفی‌ها متفاوتست و عده‌ای از شعرای‌ایران‌ازجمله حکیم عمرخیام و حافظ‌از این تیره هستند و از رهبران مذهبی‌آنها نیزسیدابوالحسن‌جلوه شهرت‌دارد .

تیره‌ٔ دیگری از مسلمانان ایران "علی‌اللهی"هاهستندکه‌اعتقادوارادت فوق‌العاده زیادی به **حضرت علی** دارند و برای **علی** مقام و منزلتی عالی و برتر از آنچه‌که دیگر مسلمانان عقیده دارند ، قائل‌هستند . قسمتی از عشایر غربی و شمالی ایران علی‌اللهی هستند و در تهران هم جماعتی از پیروان این فرقه زندگی میکنند که اجتماعات و محافل خاص خود را دارند .

فرقه دیگری از آنها که حضرت پیغمبر و **حضرت علی** را هم قبول دارند "دهری"ها هستند که آنها به نوعی "وحدت وجود" عقیده دارند و در مورد زنان‌هم عقایدی دارند که آنها را البته اجرا نکرده‌اند . در دهات نزدیک کرمانشاه‌جماعتی بنام "مزدکی" زندگی میکنند که ظاهرا" از پیروان مذهب "مزدک" هستند و اصول‌وعقاید مردودی چون داشتن همسر مشترک دارند . و بالاخره جماعتی هم در مغرب ایران بنام "شرک" زندگی‌میکنند که عده‌ٔآنها کم است و تابع دین خاصی نیستند .

حالا که بحث از مذاهب است بد نیست که اشاره‌ای به "سید"ها هم بکنیم که فرزندان و اولاد **حضرت علی** و **حضرت فاطمه** هستندبوسیله عمامه سبز یا سیاه رنگی‌که به سر می‌بندند از دیگران متمایز و مشخص میشوند آنها بخاطر اصالت خانوادگی خود مورد

احترام زیاد شیعیان هستند و از مزایای خاصی برخوردارند از جمله در دادگستری و دستگاههای قضائی ایران، قسمت خاصی وجود دارد که بامور مربوط به سیدها و دعاوی آنها رسیدگی میکند. عدهٔ آنها هم بسیار زیاد است و آمار صحیحی از آنها در دست نیست.

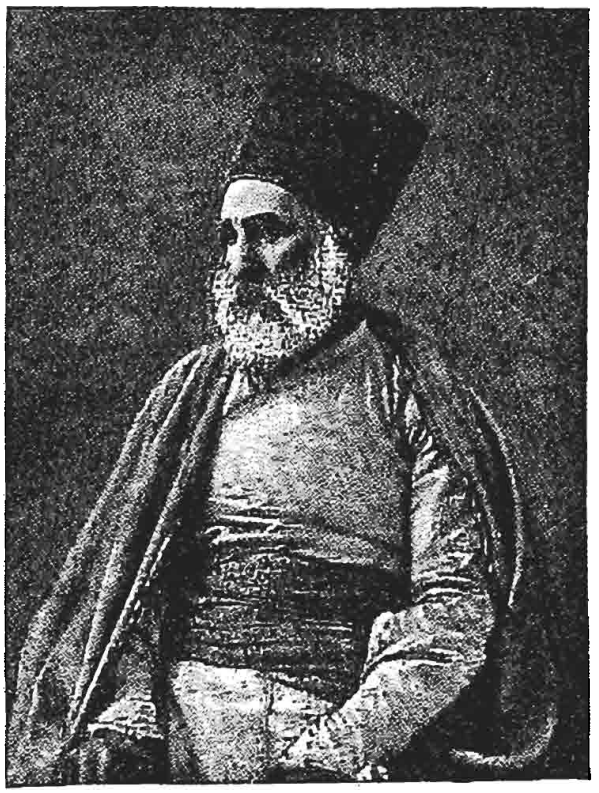


یکی از مساجد دهات ایران

در ایران علاوه بر پیروان دین اسلام، عده‌ای اقلیت‌های مذهبی هم زندگی میکنند که از آنها هم باید ذکری بمیان آوریم، این اقلیت‌ها عبارتند از اقلیت‌های زردشتی، ارمنی، آسوری و اقلیت‌های مذهبی اروپائی.

غالبا" در خارج از من سئوال میکنند که آیا ایرانی‌ها هنوز آتش پرستند؟ !این سئوالات البته ناشی از جهالت و بی‌اطلاعی فوق‌العاده مردم اروپا نسبت به ایران است و شاید هم ناشی از اشعار پاره‌ای شعرای ایران و یا نویسندگان افسانه‌سرا باشد که کتابهائی راجع بایران نوشته‌اند. متاسفانه عدهٔ کسانی که این کتابهای تخیلی و افسانه‌ای راجع به ایران را خوانده‌اند در مقایسه با آن عده‌ای که کتابهای تاریخی و حقیقی مربوط به کشور

ایران را مطالعه‌کرده‌اند خیلی‌زیادتراست و بهمین جهت است که آنها اطلاعات صحیحی راجع بایران ندارند. بهرحال در این مورد باید گفت که موقعی که اعراب به ایران آمده و دین اسلام را آوردند، عدهٔ زیادی از آتش پرستان یا زردشتی‌ها که دین اسلام را پذیرفتند از آتش پرستی دست برداشتند و عده‌ای که اسلام نیاوردند بخارج از ایران رفته و به هندوستان پناهنده شدند که بنام پارسیان معروف شدند وجمعی از آنها هم در ایران ماندند و اعقاب آنها همین‌اقلیت زردشتی هستند که در ایران اقامت دارند و شمارهٔ آنها در حدود بیست و سه هزار نفر است. زردشتی‌ها بیشتر در شهر یزد بسر میبرند و در آنجا نوعی از پارچه‌های ابریشمی ایران را می‌بافند که شهرت جهانی دارد و خیلی ممتاز است. شغل دیگر زردشتی‌ها کشاورزی‌است. آنها لباسهای خاصی می‌پوشند که بیشتر برنگ زرد است، مردمانی راستگو و درستکار هستند و کمتر در کارها مرتکب تقلب و خلاف میشوند این اقلیت زردشتی عادات و رسوم نیاکان خود را فراموش نکرده‌اند و از جمله آتش پرست هم هستند، در اینجا نکته قابل ذکر اینست که افراد تحصیل کرده و روشنفکر زردشتی‌ها



یکی از تجار گبر (زرتشتی) بازار تهران

آتش را نمی‌پرستند ، بهمین ترتیب خورشید را هم پرستش‌نمی‌کنند ، بلکه‌آتش وخورشیدرا مقدس دانسته و به آنها احترام می‌گذارند ولی طبقات عامی و جاهل گبرها و یا زردشتی‌ها تعصب کامل داشته و واقعا" آتش را می‌پرستند . کسانی که مخالف سیگارکشیدن یا هر دخانیاتی هستند بد نیست بدانند که زردشتی‌ها هرگز سیگار ،چپق یا قلیان نمی‌کشند و از این کار بدشان می‌آید و در حضور آنها هم نمیتوان سیگار کشید زیرا این کار را بمنزله اهانت به آتش می‌دانند . رهبر زردشتیان ایران مرد با هوش و مؤدبی بنام "**مانوکجی**" است که در تهران اقامت دارد و با پارسیان هند در تماس است و در حقیقت از طرف پارسیان مقیم بمبئی ماموریت‌پیداکرده‌که از زردشتیان ایران سرپرستی نماید . او تابعیت انگلستان را دارد و بهمین جهت بدون نگرانی از اینکه مزاحمتی برای او ایجاد شود وظایف خود را انجام میدهد . عادت و رسمی که زردشتیان دارند که مرده‌های خود را در قبرستان در هوای آزاد میگذارند که بوسیلهٔ لاشخورها و آفتاب متلاشی گردد باین علت است که آنها معتقدند که اگر اجساد را در زمین دفن نمایند ، خاک که مظهر پاکی‌است آلوده میشود . البته این امر در آب و هوای خشک و گرم عملی‌و قابل اجراست و مسیحیان نیز در قرون قبل که اجساد را بخاک نمی‌سپردند این کار را به تقلید از زردشتی‌ها انجام میدادند .

از اقلیت‌های مذهبی دیگر ایران ارمنی‌ها ، یهودیان و نصرانی‌ها هستند که بطور منزوی و بین خودشان زندگی میکنند و ارتباط‌زیادی با مسلمانان ندارند ، آنها قرنهاست که بهمین ترتیب در ایران زندگی کرده و باین وضع کاملا" عادت دارند ، عدهٔ هریک از این اقلیت‌ها در حدود بیست وپنج تا سی‌هزار نفر است و در تهران هریک در محلات خاصی زندگی میکنند . یهودیان کارشان تجارت‌و کاسبی است . ارمنی‌ها نیز بهمین ترتیب قسمت عمده‌شان مشغول بازرگانی و تجارت هستند ولی بعلت حالت‌انزوائی که دارندمانند ارامنه سایر کشورهای مشرق زمین کمتر در کار خود مواجه با موفقیت میشوند و کمتر اتفاق می‌افتد که پست‌های مهمی هم بدست آورند . نصرانی‌ها ، کلدانیهای مسیحی هستند که شغل و کارشان کشاورزی است و قسمت عمده‌ای از آنها درشهرستانهای غربی ایران‌زندگی می‌کنند و در آنجا غالبا" از طرف همسایگان کرد خود مورد حمله و تجاوز واقع میشوند . این اقلیت‌ها غالبا" از اینکه در ایران محدودیت‌هائی دارند و مورد بی‌عدالتی واقع میشوند ، شکایت دارند ولی آنچه که خود من استنباط کرده‌ام اینست که شکایتهای آنها کاملا" بی‌مورد است و در ایران با آنها رفتار بدی نمیشود و تا حدامکان‌رعایت‌حال‌آنها را می‌نمایندوبهیچوجه به‌حقوق آنها بیش از دیگر ایرانی‌ها تجاوز نمیشود . در کشورهای مشرق زمین و بخصوص ایران که حکومت مطلقه حکمفرماست معمولا" به حقوق همه افراد تجاوز شده و بی‌عدالتی‌نسبت‌بهمه‌زیاداست و این اقلیت‌ها چون‌خود را منزوی می‌بینند ،

تصور می‌کنند بیش از دیگران تحت‌فشارهستندو حقوق آنها تضییع شده‌است و حال آنکه تفاوتی میان آنها نیست و نسبت به آنها بی‌عدالتی نمیشود. عده‌ای از خارجیان که به ایران آمده‌اند متوجه این حقیقت نشده و در این مورد با اقلیت‌ها همصدا میشوند ولی من که بیش از ۲۳ سال است در کشورهای مشرق زمین بسر برده و به روحیات و اوضاع واحوال این مناطق آشنا هستم بخوبی می‌دانم که اقلیت‌های مذهبی وضعی بدتر از دیگران در مشرق زمین ندارند و با آنها بی‌عدالتی نمیشود.

در ایران میسیونرهای مذهبی از انگلیس، امریکا و کلیسای کاتولیک وجود دارد ولی تبلیغات و فعالیت آنها فقط منحصر به میان مسیحیان بومی ایران و یهودیهاست و جرئت نمی‌کنند فعالیتی میان مسلمانان انجام دهند چون این کار مجازات مرگ دارد و اگر بخواهند تبلیغات مذهبی مسیحی میان مسلمانان کنند احتمال دارد که مورد حمله و هجوم متعصبین واقع شوند زیرا بطوریکه گفته شد ایرانی‌ها در دین اسلام تعصب زیادی دارندو هرگز اجازهٔ چنین تبلیغاتی را به‌خارجی‌ها و آنهم مبلغین مذهبی نمی‌دهند و آنها باید این کار را برای موقع مناسب‌تری در آینده‌ای که معلوم نیست بگذارند وگرنه جان خود را بخطر خواهند انداخت.

این امر سابقه‌دارد و واقعه‌ای که یک یا دوسال قبل دراصفهان روی‌داد بخوبی نشان میدهد که این نگرانی بی‌مورد نیست، در آنموقع روزی شاهزاده **ظل‌السلطان** حاکم و فرمانروای مطلق اصفهان تصمیم گرفت که در مراسم دعای روز شنبه کلیسای پروتستان اصفهان که زیر نظر دکتر "**بروس**" انگلیسی انجام میشد، شرکت کند. شاهزاده اینکار را کرد و چند روز بعد دو نفر از اهالی اصفهان که تحت تاثیر کار شاهزاده **ظل‌السلطان** واقع شده بودند به کلیسای پروتستان رفته و مراسم مذهبی را انجام دادند. این خبر بگوش **ظل‌السلطان** رسید و دستور داد که آن دو نفر را گرفته و نزد او بیاورند و وقتی با آنها روبرو شد بلافاصله و بدون هیچگونه تحقیق و صحبتی به میرغضب‌ها دستور داد که‌سر هردوی آنها را ببرند. دستور شاهزاده انجام شد و آن دو نفر را در حضور **ظل‌السلطان** سر بریدند. دکتر "**بروس**" رئیس کلیسا که با **ظل‌السلطان** از نظر ارتباط او با انگلیسها، روابط خوبی داشت، نزد وی رفته و باین عمل اعتراض کرد و علت این مجازات را پرسید و شاهزاده جواب داد: " من بعنوان حاکم اصفهان به کلیسای شما آمدم و حق داشتم که بیایم و آنجا را به‌بینم‌ولی آن دو نفر که به کلیسای شما آمدند بدین منظور بودکه دین و مذهب خود را عوض‌کرده و مسیحی شوند و این امریست که کاملا" برخلاف قوانین ماست و نمی‌توانیم این گناه بزرگ را تحمل کنیم "

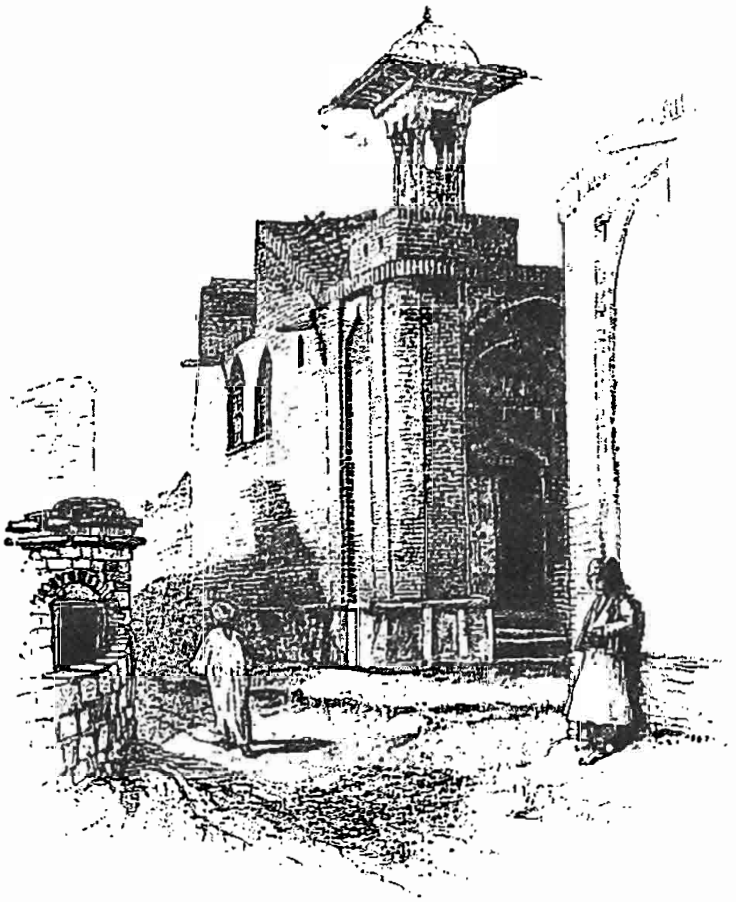
ظل‌السلطان یک‌مرد مذهبی و روحانی نبود و روابط خوبی‌هم با انگلیسها و میسیونرها داشت ولی با همهٔ این احوال این مجازات شدید را نسبت به‌کسانی که به‌کلیسا رفته بودند

اعمال کرد ، علت این بود که حتی حاکم جامری چون او هم در مسائل دینی تعصب‌دارد و بخود اجازه نمیدهد و یا از افکار عمومی مردم وحشت دارد که عملی برخلاف اسلام‌کند. **ظل‌السلطان** بخوبی میدانست که اگر این کار را نکند مردم به خود او بدبین شده و در اصفهان شورش و بلوائی براه خواهد افتاد وبهمین جهت عکس‌العمل تند و شدیدی از خود نشان داد ، سایر رجال و مقامات ایران هم همین وضع را دارند .

میسیون مذهبی امریکا اینک قریب ۵۰ سال است که در ایران مشغول‌فعالیت هستند و حالا ممکن است سئوال شود در این مدت طولانی آنها موفق شده‌اند چند نفر را مسیحی کنند ؟ و آیا بهتر نبود که اینهمه خرج نمیکردند ، به ایران نمی‌آمدند و در همان امریکا ، بکار خود ادامه می‌دادند شاید اینگونه قضاوت دربارهٔ آنها صحیح نباشد زیراهرگزنباید انتظار داشت که با تعصب زیاد دینی مردم ایران آنها بتوانند کسی را مسیحی کنند و به هرحال آمدن آنها به ایران از نظر تبلیغ و شناسائی زبان و مردم ایران مفید است .

کلنی امریکا در ایران که تقریبا" تمام افرادآنرا میسیونرهاو مبلغین مذهبی تشکیل میدهند در حدود ۸۱ نفر می‌باشند و بطوریکه قبلا" ذکر شد ۵۱ سال است که‌در ایران اقامت دارند . این عده در ارومیه ، سلماس ، تبریز و همدان اقامت گزیده‌اند چند نفر از میسیونرهای مذهبی انگلستان نیز در اصفهان اقامت دارند که کلیسائی برای خود برپا کرده‌اند ، میسیونرهای مذهبی امریکا چون برای کار خود احتیاج به تاسیس مدارس‌و اقامتگاههائی در نقاط مختلف ایران دارند می‌بایستی زمین‌ها و خانه‌هائی را خریداری نمایند . آنها طبق قرارداد منعقدهٔ میان ایران و ایالات متحدهٔ امریکا اجازهٔ خریدزمین و خانه را در ایران دارند ولی معهذا در این راه مواجه با اشکالات و موانعی شده‌اند زیرا مردم به میسیونرهای مذهبی بطور کلی بدبین هستند و مایل نیستند بآسانی محلی را به آنها فروخته و یا حتی اجاره دهند و این موضوع خود یکی از مشکلات سفارت امریکا در تهران‌بودکه می‌بایستی آنرا حل‌نماید . در اینجا باید خاطرنشان‌کنم که اصولا "میسیونرهای مذهبی کارشان از بازرگانان خیلی دشوارتر است ، یک بازرگان امریکائی وقتی وارد ایران میشود با آنکه مقصود و هدف اصلی او تحصیل درآمد و بدست‌آوردن پول‌است بازازطرف مردم پذیرفته میشود زیرا بهرحال یا کالای تازه‌ای را با خود آورده است که مورد توجه ایرانیهاست و یا آنکه اجناسی از ایران را می‌خردکه‌آنهم استقبال میشود ولی میسیونرهای مذهبی موقعی که قدم به خاک ایران می‌گذارند با سوء ظن زیادی از طرف مردم مواجه میشوند و هیچکس روی خوش بآنها نشان نمیدهد و تا امکان داشته باشد در کارهای آنها مشکل‌تراشی می‌کند . بدین ترتیب میسیونرهای مذهبی خیلی بیش از بازرگانان و افراد عادی احتیاج به حمایت و پشتیبانی دیپلماتیک دارند و این یکی از دشوارترین وظایف سفارت امریکا در تهران بشمار میرفت و بسیاری از وقت ما را میگرفت .

همانطوریکه اشاره کردم ایرانی‌ها بطور کلی از اقامت میسیونرهای مذهبی در ایران نفرت دارند و هر گونه ارتباط و تماس با آنها را تحریم میکنند ، البته طبق قرارداد ایران و امریکا ، میسیونرها می‌توانند در ایران اقامت کنند ولی با قرارداد که کارها درست نمیشود و قرارداد که جلوی احساسات مردم را نمی‌گیرد . بازهم ایرانی‌ها مردمان خوب وخوش‌خلقی هستند که با وجود این احساسات مخالف اجازه میدهند میسیونرها در خاک آنها باقی بمانند و این‌عده را مورد حمله قرارنمیدهند . با این وضع تردیدی‌نیست که‌اگر میسیونرهای



یکی از مساجد کوچک تهران

مذهبی بخواهند از حالت رکود خود خارج شده‌و فعالیت‌کنند بدون شک‌کاسه صبر و تحمل ایرانیها را لبریز می‌نمایند و باحتمال قوی مورد حمله مردم واقع میشوند و یا آنکه دولت ایران ناچار خواهد شد برای جلوگیری از وقایع سوء از میسیونرها بخواهد خاک ایران را ترک نمایند و در این مورد هم نمیتوان بدولت ایران اعتراض کرد . خوشبختانه خود میسیونرهای مذهبی هم موقعیت را خوب تشخیص داده و خطر را احساس کرده‌اند و در

مقابل حملات لفظی مردم از خود بردباری نشان داده و اقدام به تبلیغات علنی نمیکنند و ساکت و آرام نشسته‌اند ، من اگر چند سالی دیگر در ایران می‌ماندم ، در نظر داشتم که با کمک سفارتخانه‌های کشورهای اروپائی اقدام مشترکی برای آزاد گذاردن فعالیت میسیونرهای مذهبی بکنم ، گرچه که این کار بآسانی امکان پذیر بنظر نمیرسد . بدین ترتیب در وضع کنونی میسیونرها می‌باید باین اکتفا کنند که مسیحیان ارمنی و نصرانی را ارشاد کرده و آنها را تحت تعلیمات مذهبی قرار دهند و ضمنا "در میان اقلیت یهود به تبلیغ بپردازند تا بلکه افرادی از آنها را مسیحی کنند . میسیونرها تا حدودی این کارها را کرده‌اند و مخصوصا "در مورد ارشاد و راهنمائی نصرانی‌ها فعالیتشان زیاد است اما متاسفانه باید اعتراف کرد که نصرانی‌های ایران که همان کلدانیها هستند در حدود سی‌هزار نفر بیشتر نیستند و یک اقلیت کاملا" منزوی و محدود بشمار میروند و پول و هزینه‌ای را که میسیونرهای مذهبی صرف میکنند بهیچوجه ارزش ارشاد این عدهٔ قلیل را ندارد .

اما عامل مهمی که میسیونرهای مذهبی در اختیار دارند و این عامل بدون هیچ اشکالی بآنها کمک میکند وجود چند نفر پزشک در میان آنهاست . پزشکان مذهبی بدون آنکه مستقیما" تبلیغ کنند میان مردم در شهرها و دهات رفته و آنها را مجانا" مورد معاینه و معالجه قرار میدهند و این کار محبوبیتی برای آنها بوجود میآورد که بطور غیرمستقیم به پیشرفت کارشان کمک میکند . یکی از رهبران میسیونرها "**فلچرسالتون**" میگفت بجای کشیش ها و پدران دینی بمن پزشک بدهید که با کمک آنها خیلی آسانتر کار خود را پیش می‌بریم .

فصل سیزدهم

تعزیه یا نمایش مذهبی ایران

جهانگردی که از اروپا وارد تهران شده و در یکی از روزهای ماه مقدس محرم برای اولین بار در خیابانهای تهران قدم میزند ، ناگهان صدای سوزناکی بگوشش میرسد که در سکوت و آرامش شهرهای مشرق‌زمین برای او تازگی داشته و تعجب‌آور است ، این صدااز کودکان و نوجوانانی است که با آهنگ خاص و تاثرآوری آواز میخوانند ، نت و آهنگ این آوازهای انفرادی و یا دسته‌جمعی بطریق خاصی است که بگوش جهانگرد تازه وارد کاملا" ناآشناست ولی او را بطرف خود جلب‌می‌کند . از رهگذری‌که عبور میکند با کنجکاوی سئوال میکند :

ــ این چه آوازیست که بچه‌ها میخوانند آیا آنها تمرین میکنند و سرود میخوانند ؟

و جواب میشنود : ــ نه آنجا تعزیه‌خوانی است و بچه‌ها قسمتی از اشعار تعزیه‌را میخوانند .

جهانگرد که متوجه نمیشود منظور او چیست می‌پرسد : تعزیه چیست ؟

و باو میگویند : ــ تعزیه نمایش تراژدی مذهبی ایرانیان است .

این جواب بجای‌آنکه خارجی را قانع کند ، کنجکاوی او را بیشتر تحریک می‌نماید و شخصی هم که باو جواب میداده با یک جمله و دو جمله نمیتواند این موضوع را که ارتباط بیکی از مهمترین و بزرگترین وقایع مذهبی جهان دارد برای او تشریح کند . اگر بخواهیم توضیح کافی در اطراف تعزیه بدهیم ، ابتدا باید نظری زودگذر به واقعه‌مهمی‌که در تاریخ اسلام روی داده است بیفکنیم ، این واقعه را گرچه عده‌ای که تاریخ ادیان را خوانده‌اند ممکن است بدانند ولی بحث و بررسی دربارهٔ آن ، هنگامیکه از ایران سخن میگوئیم لازمست .

پس از رحلت **محمد** پیامبر اسلام ، بر سر جانشینی او میان مسلمانان اختلاف افتاد با آنکه **محمد** در زمان حیات خود ، **علی** را به جانشینی انتخاب کرده بود و شیعیان همه باین حقیقت اعتراف داشتند باز عده‌ای به مخالفت با **علی** برخاستند ، جانشینی **علی**

کاملا" بحق بود و طبیعی بنظر میرسید زیرا داماد **محمد** و همسر تنها دختر او بود و نزدیکترین شخص نسبت به **محمد** بشمار میرفت. ولی با همهٔ این احوال مخالفان **علی** مانع از خلافت او شدند و بالاخره پس از **ابوبکر**، **عمر** و **عثمان** نوبت خلافت به **علی** رسید. مخالفان و کفار بازهم دست‌بردار نبودند و دسته‌ای را برعلیه **علی** تشکیل دادند و تحریکات و اقداماتی را شروع نمودند که منجر به شهادت **علی** و یک سلسله عملیات مشابه بر ضد فرزندان او که امامان دوازده‌گانه را تشکیل میدادند، شد. در رأس مخالفان **علی**، **معاویه** قرار داشت که با دستیاری **عایشه** همسر **پیغمبر** چندبار با علی به جنگ پرداخت. **معاویه** در دمشق برای خود بارگاه سلطنتی درست کرده و سلسله خلفای اموی را پایه‌ریزی نمود و با دادن پول و سیاست بازی عده‌ای را فریب داده و دورخود جمع کرده بود. در این میان علی مورد سوء قصد واقع شده و به شهادت رسید و مردم مدینه خلافت فرزند ارشد او، **حسن** را پذیرفتند ولی او هم با مخالفت **معاویه** روبرو شد و چون جنگ و اختلاف میان مسلمانان را در آنموقع مصلحت نمیدانست با **معاویه** مبارزه نکرده معاویه هم درمقابل تعهد نمود که پس از او خلافت به **امام حسن** برسد.

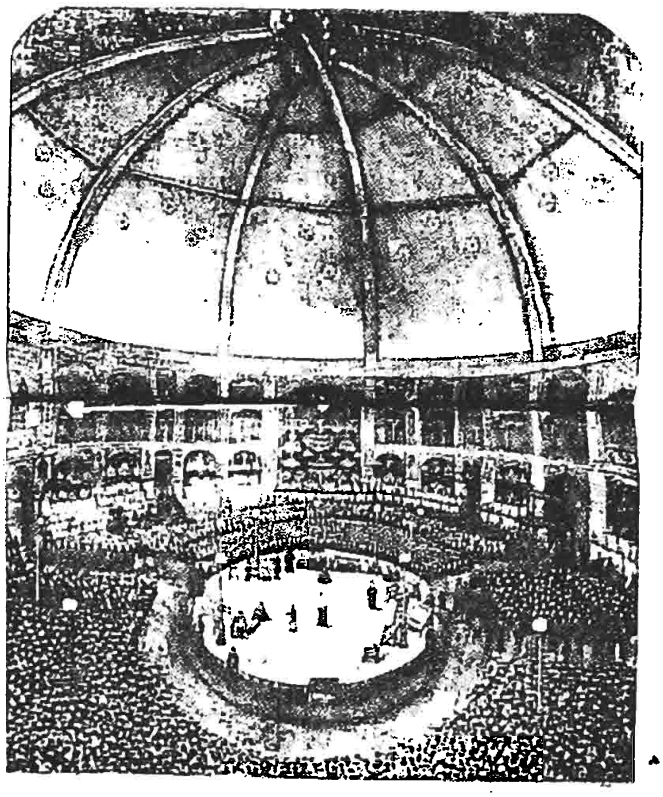
یزید پسر **معاویه** که انتظار داشت خودش روزی جای پدر را گرفته و خلیفه مسلمین شود از تعهد پدر خود نگران شد و بفکر افتاد که پدر پیر او بزودی خواهد مرد و با بودن **امام حسن** خلافت از دست او خارج خواهد شد و بهمین‌جهت توطئه‌ای برای شهادت امام **حسن** طرح کرد و بوسیلهٔ همسر امام، او را مسموم و شهید کرد و آنگاه از پدر خود خواست که حالا او را به جانشینی انتخاب نماید، **معاویه** که از عمل جنایت‌آمیز و زشت پسر خود ظاهرا" اطلاعی نداشت از اهالی بلاد مختلف اسلام شروع بگرفتن بیعت برای **یزید** کرد ولی مردم مدینه، مردم مکه و مردم ایران ــ که شهرهای کوفه و بغداد آنموقع جزء ایران بود ــ با یزید بیعت نکردند و خلافت را طبق وصایای پیغمبر حق **امام حسین**، برادر کوچکتر امام حسن دانستند. **امام حسین** در آنموقع در مدینه اقامت داشت و تصمیم گرفت علیه حکومت جابرانه و غاصبانه یزید مقاومت نماید و مردم هم بیاری او برخاستند. اما والی مدینه به تحریک یزید در صدد سوء قصد و دستگیری **امام حسین** برآمد و بهمین جهت امام توقف در آنجا را جایز ندیده و از مدینه خارج شد. بهترین جائی که در این موقعیت امام می‌توانست برود شهرهای ایران و کوفه بود کوفه شهری بود که **علی** آنجا را مرکز خلافت خود قرار داده بود و پس از شهادت هم در نزدیکی آنجا (نجف) به خاک سپرده شده بود و بعلاوه مردم این شهر طی دعوت‌نامه‌ای که برای **امام حسین** فرستاده بودند از او صمیمانه درخواست کرده بودند بشهر آنها برود بدین ترتیب طبیعی بود که امام شهر کوفه را برای اقامت خود اختیار کند و با خانواده و کلیه طرفداران خود بطرف کوفه حرکت کرد تا در آنجا مقدمات جنگ با یزید را فراهم کند. ولی مردم کوفه ثبات رأی نداشتند و منافق

بودند ، آنها در وفاداری خود نسبت به **امام حسین** پایداری نشان ندادند و طولی نکشید که تغییر عقیده دادند .

پس از آنکه مردم منافق کوفه دعوتنامه خود را برای **امام حسین** فرستادند **یزید** به وسیله جاسوسانش از موضوع مطلع شد و حاکم تازه‌ای را برای کوفه تعیین کرده و باو دستور داد که طرفداران امام را سرکوب کرده و لشکریانی برای مقابله با اردوی امام که بطرف کوفه در حرکت بود بفرستد . مردم کوفه که طرفدار امام بودند با آمدن حاکم تغییر رویه دادند و فرستاده و حاکم اعزامی از طرف یزید بآسانی موفق شد لشکر بزرگی از مردم کوفه تشکیل داده و آنها را برای جنگ با امام بفرستد و کوفیان هم بدون آنکه فکر کنند خودشان پیشقدم شده و از امام دعوت کرده‌اند به کوفه عزیمت نمایند منافقانه برای جنگ با نواده **پیغمبر** آماده شدند کسانی که از دوروئی و تزلزل مردم کوفه مطلع بودند و شقاوت و بیرحمی یزید را میدانستند از امام درخواست کردند که از بین راه مراجعت کرده و سفر خود را به کوفه بتاخیر اندازد و یا آنکه لااقل زنان و فرزندان و اهل بیت را گذاشته و آنها را باخود نبرد ولی **امام حسین** قهرمانی شجاع و مبارز و با ایمان قوی به‌خدا بود ، او میخواست دستورات قرآن را اجرا کند و با کفار بجنگد از سرنوشت خود بیمی نداشت و شهادت را در راه حق و حقیقت استقبال میکرد . چه فرصت و موقعیتی از این بهتر که امام درس فداکاری و ایثار در راه خدا و دین را به پیروان و اخلاف خود بدهد بدین ترتیب امام باتفاق خانواده و اهل بیت و طرفداران خود حرکت بسوی کوفه را ادامه داد و از اینجا بود که یک واقعه حماسی و قهرمانی بزرگ تاریخ آغاز شد و باید اعتراف کرد که اگر در تاریخ یک قهرمان بزرگ وجود داشته باشد ، آن قهرمان ، **حسین بن علی** بود ، حسین از این جهت قهرمان بزرگی بشمار میرفت که سرنوشت شوم خود و اهل بیتش را حدس میزد و میدانست که دارد بطرف شهادت میرود ولی معهذا از فداکاری در راه حق و حقیقت خودداری نکرد ، او میگفت : ما از خدا هستیم و بطرف خدا بازمیگردیم (اناالله و انا الیه راجعون) و با این روحیه در رأس اردوی خود بطرف کفار پیش میرفت .

اردوی کوچک امام به ساحل رود فرات که رسید بوسیله قوای زیادی که از طرف کوفه برای جلوگیری از آنها اعزام شده‌بود ، متوقف گشت و این محل میدان یک جنگ دلاورانه‌ای شد که با آنکه قرنها از آن گذشته‌است خاطره آن هنوز باقی است و هر ساله در ماه محرم بوسیله شیعیان گرامی داشته‌میشود ، ایرانی‌ها از این محل خاطره دیگری‌هم دارند و آن خاطره حمله مسلمانان عرب بایران و جنگ معروف قادسیه است که در نزدیکی آنجا روی داده‌است . میان طرفین یعنی نیروهای امام و قوای اعزامی از کوفه مذاکراتی شروع شدکه بدون نتیجه قطع شد زیرا فرمانده قوای اعزامی از کوفه **عبیدالله** خواهان آن بود که امام و یارانش بدون قید و شرط تسلیم شوند و با **یزید** هم بیعت کنند و امام هم مرگ را بمراتب

به پذیرفتن چنین شرایطی ترجیح‌میداد. برادر و همراهان و افراد اردوی‌امام هم هیچیک با این‌شرایط موافق‌نبودند و همه تصمیم‌گرفتند که در کنار امام تا مرحله‌شهادت بجنگند. در این میان قوای‌اعزامی کوفه در محلی میان چادرهای امام و رود فرات مستقرشده و آب را در آن گرمای شدید صحرا بروی امام و یارانش بستند و شقاوت و پستی و دنائت را بحد اعلای‌خود رساندند. در آخرین‌شب در اردوی‌کوچک امام همه بیدار در انتظار فرارسیدن صبح پرحادثه و خوفناک بودند، زینب خواهر امام حسین و کلیه افراد خانواده دور امام جمع شده‌بودند و در مورد وقایع فردای خونین که همه به شهادت میرسیدند، صحبت میکردند ولی روحیه همه، حتی کودکان خوب بود و همه آماده‌ٔ جنگ و دفاع در راه حق میشدند. امام بهمه تکلیف میکرد که اگر مایلند با استفاده از تاریکی هوا فرارکنند و جان خود را نجات‌دهند ولی همگی جواب‌دادند خدا هرگز راضی نیست که در چنین موقعیتی شما را ترک کنیم میمانیم و شهید میشویم. بدین ترتیبْ شبْ به سحر انجامید و سرنوشت همگی آنها که شهادت بود کاملا" آشکار بود آنها شهید میشدند ولی بطریقی که خاطره‌ٔ



منظره‌ای از تکیه دولت تهران که در آن تعزیه میخواندند

جانگداز شهادت و دلاوریها و فداکاریهای آنها در اسلام قرنها فراموش نشده و نمیشود، دور تا دور چادرهای امام و یارانش را گودال‌هائی کنده و آنها را پراز چوب و هیزم کرده بودند که در موقع لزوم روشن کنند، هوا که روشن شد یاران امام با کمال‌تعجب چندنفر از کوفیان را دیدند که به کمک آنها آمده و آمادهٔ دفاع از خاندان **علی** و شهادت‌دراین راه شده‌اند. حمله از طرف سپاهیان کوفه بفرماندهی **شمر** از همان صبح زود شروع شد، جنگ خونین و شدیدی میان دو دسته نابرابر درگرفت که تا ظهر بطول انجامید و عدهٔ زیادی از یاران **حسین** شهید شدند، موقع نمازظهر طرفین جنگ را موقتا" متارکه کردند و امام به دعا و نماز ایستاد، سرنوشت جنگ دیگر کاملا" معلوم بود، متارکه تمام شد و جنگ از نو شروع شد. **امام حسین** که سی زخم شمشیر بر بدنش وارد شده‌بود بر زمین غلطید و **شمر** سر آن حضرت را برید و نزد **عبیداله** برد تمام یاران امام جز **زینب** و چند کودک، بشهادت رسیدند و لشگریان کوفه سرهای بریده را باتفاق **زینب** و کودکان اهل بیت امام به دمشق نزد **یزید** بردند و بدین ترتیب یک حادثه تاریخی و فراموش نشدنی بپایان رسید.

اما یاران و طرفداران خاندان **علی** و یا شیعیان پس از این فاجعهٔ جانگداز ساکت ننشسته و جنایات کوفیان را بی‌مجازات نگذاشتند، آنها گروهی را برای انتقام کشیدن‌از مسئولان کشتار ساحل فرات و کربلا تشکیل دادند و در رأس این‌گروه مردفعال و شجاعی بنام **مختار** قرارداشت. **مختار** عده‌ای از یاران خاندان **علی** را تجهیز کرد و تصمیم‌گرفت که انتقام خون **امام حسین** و یاران او را از کلیه کسانی که در این امر مسئولیت داشته‌اند بگیرد. شرح ماجراها و اقدامات مختار در این مورد کتاب‌بزرگ و قطوری را تشکیل‌میدهد و در اینجا فقط می‌توانیم اشاره‌کنیم که او در طی جنگهای خونینی که‌کرد تمام سران واقعه کربلا را که در شهادت امام و یارانش دست داشتند کشت و عده‌ای از آنها را بوضع فجیعی برای عبرت دیگران بقتل رسانید و حتی در یک وهله دستور داد که سه‌هزار نفراز کسانی را که در واقعه کربلا شرکت داشتند در حضور او سر ببرند. کارهای انتقامی **مختار** در حقیقت یک نتیجه طبیعی بود که بعد از فاجعهٔ کربلا می‌بایستی ببارآید.

دنیای اسلام واقعه کربلا و فاجعه شهادت **حسین** و یارانش را زود فراموش کرد ولی شیعیان ایران این حماسه بزرگ را هیچوقت از یاد نمیبرند و آنها که دوستداران **علی** و خاندانش هستند هر ساله با رسیدن محرم تجدید خاطره می‌نمایند. واقعا" وفاداری شیعیان ایران نسبت بخاندان **پیغمبر** شگفت‌آور است و انسان تعجب می‌کند که چطور مردم مکه و مدینه که زادگاه **پیغمبر** و محل ظهور و پیدایش اسلام است مانند ایرانی‌ها که از یک سرزمین دوردست نسبت به عربستان می‌باشند. بخاندان نبوت وفادار نمانده‌اند. شاید علت وفاداری و علاقهٔ زیاد ایرانی‌ها به خانوادهٔ **علی** بخاطر آن باشد که یکی از

همسران **امام حسین** دختر **یزدگرد** آخرین پادشاه ساسانی بود . **شهربانو** دختر **یزدگرد** و همسر **امام حسین** در واقعه کربلا حضور داشت و از سرنوشت او اطلاعی در دست نیست ولی جسدش را بایران آورده و بخاک‌سپردند . آرامگاه‌**بی‌بی‌شهربانو** در نزدیکی‌خرابه‌های ری متعلق به همسر امام و دختر **یزدگرد** است و دلیلی وجود ندارد که در این امر شک و تردیدی باشد . در هر حال علت هرچه میخواهدباشد ارادت و اعتقاد و ایمان مردم‌ایران نسبت به خاندان پیامبر و آل **علی** توصیف‌ناپذیر است‌و عده‌ای از متعصبین در ماه محرم حتی سرخود را تیغ زده و بخاطرشهادت **امام‌حسین** خون خود را جاری میسازند . شیعیان ایران به **علی** و یازده نفر دیگر از ائمه که فرزندان و اعقاب **علی** هستند اعتقاد دارند و تعصب زیادی در این خصوص از خود نشان میدهند .

اما این شیعیان قرنها مظلوم‌زیسته و از طرف‌حکام و پادشاهان ایرانی .و غیر ایرانی تحت فشار و مضیقه بودند و با همه احوال مقاومت‌میکردند و از عقیده و ایمان خود نسبت بخاندان علی دست برنمیداشتند و بالاخره پس از گذشت هشتصد سال بالاخره روزی را که همه آنها انتظار داشتند فرارسید ، روزی که از ظلم و جور نجات یابند . در اواخر قرن پانزدهم میلادی کودکی در اردبیل پا بعرصه وجودگذارد بنام **اسمعیل**که‌ازطرف پدر نسبت او به **امام موسی کاظم** امام هفتم شیعیان میرسید و بدین ترتیب از نوادگان **علی** و **فاطمه** محسوب میشد و از طرف مادر نسبت او به یکی از حکام مسیحی طرابوزان ترکیه میرسید . **اسمعیل** از جوانی دارای هوش و استعداد فوق‌العاده‌ای بود ، او عده‌ای از جوانان شیعه را دور خود جمع کرده و لشکری فراهم‌کرد و دست به شورش و طغیان زد و پس از چند جنگ و زد و خورد خونین سلسله پادشاهان **آق‌قویونلو** را شکست داد و خودش در سال ۱۴۹۹ میلادی بر تخت سلطنت نشست و سلسلهٔ صوفی ، یا **صفویه** را تشکیل داد که پس‌از ظهور اسلام مهمترین سلسله‌های سلطنتی ایران بشمارمیرفت . **اسمعیل** چون از خاندان **علی** بود طبعا" شیعه بود و بهمین جهت خود را شاه شیعیان جهان نامید شیعیان و مردم ایران بعدها باو نام "شاه جنت مکان" را دادند . **شاه اسمعیل** نه فقط ایران را متحد کرده و بصورت یک کشور قوی و نیرومند درآورد ، بلکه مذهب شیعه را مذهب‌رسمی این‌کشور قرار داده و برای نخستین بار یک کشور شیعی مذهب در جهان بوجود آورد و دنیای اسلام بزودی متوجه شد که ایران فقط یک کشور قوی و نیرومند نیست ، بلکه کشور شیعی مذهبی است که در مقابل فرقه‌های دیگر اسلامی قد برافراشته‌است .

در دوران صفویه ، حکومت و مذهب کاملا" با یکدیگر آمیخته شد ، مذهب شیعه در کلیه ارکان کشور رسوخ کامل پیدا کرده و مردم از تمام طبقات بشدت در آن تعصب بخرج میدادند .پادشاهان‌صفوی‌هم خودشان در این امر پیشقدم شده و همه را به نفوذ بیشتر دین در سیاست تشویق میکردند و این درست برخلاف کشورهای اروپائی در آنزمان بود

که قصد داشتند دین را از حکومت جدا نمایند. مردم ایران که رفته رفته تعصب بیشتری در مذهب شیعه پیدامیکردند در پی فرصت و موقعیتی‌بودند که احساسات و جوش‌و خروش درونی خود را نسبت به خاندان علی شان داده و ظاهر کنند و بهترین فرصت و موقعیت هم برای این کار سالگرد مهمترین و بزرگترین فجایع تاریخ یعنی فاجعهٔ کربلا و ظلم و جوری‌بود که کفار به‌امام حسین و یارانش کرده‌بودند. ماه مقدس محرم مناسبترین فرصتی بود که شیعیان‌ایران بیادشهادت‌امام حسین می‌توانستند عزاداری‌کرده و ضمنا " احساسات خود را نسبت به علی و خاندان او نشان‌دهند. در اینکه ایرانی‌ها این‌کار را از چه‌کسانی تقلید و پیروی کرده‌اند صحبت زیادی شده‌است ولی آنچه که مسلم‌است درتاریخ‌شواهدی از این قبیل وجودداشته که می‌توانسته‌است، راهنمائی، برای شیعیان‌ایران باشد ازجمله در خود ایران موقعی که داریوش هخامنشی "سمردیس" نامی از مغان و رهبران مذهبی را کشت تا مدتها بعد از آن مردم در سالگرد قتل او مراسمی برپاکرده و عزاداری مینمودند.



شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی

بدین ترتیب مراسم عزاداری ماه محرم میان شیعیان ایران از زمان **صفویه** بطور وسیعی معمول شد.

ولی شواهدی دردست است که مراسم عزاداری خاندان **علی** بطور محدود قبل از سلسله صفویه نیز پاره‌ای اوقات در ایران معمول بوده‌است مثلا" در دوران کوتاه حکومت سلسله‌دیلمیان یعنی از سال۹۳۳ تا۹۸۶میلادی مجالس ذکر مصیبت **امام حسین** و خاندان دیگر **علی** در ایران برپا میشده‌است. بدین معنی که منابر و سکوهای مخصوص وعظ را در میدانهای شهر برپا کرده و یکی از روحانیون عالیمقام در آنجا برای مردم ذکرمصیبت میکرده‌است و یا آنکه گاهی این کار را در منازل و خانه‌های اشخاص انجام میدادند و مردم را دعوت‌میکردند که در این مجالس شرکت‌نمایند. این مجالس بر حسب موقعیت اشخاص که آنرا ترتیب‌میدادند یا روحانیونی که سخنرانی‌میکردند از نظر اهمیت و وسعت‌اختلاف داشت و بهرحال نام همه‌آنها را "روضه" گذاشته‌بودند و در بعضی از شهرها مکانهای سرپوشیده بزرگی جهت این کار اختصاص داده‌بودند که بآنها "روضه‌خانه" میگفتند و هر سالی سه ماه را که از نظر شیعیان اهمیت‌داشت در آنها ذکرمصیبت مینمودند. در دوران صفویه این روضه‌خوانی‌ها گسترش‌زیادی یافت و مخصوصا" در دوران‌شاه‌عباس‌که با تشویق او مراسم ذکر مصیبت همگانی شد و در زمان فرزندان شاه عباس نیز این مراسم گسترش بیشتری پیدا کرد. **شاردن** که در زمان صفویه بایران مسافرت‌نموده در سفرنامهٔ خود شرح کاملی از عزاداری ماه محرم در اصفهان که خود شاهد آن بوده داده‌است و از شرحی که او در سفرنامهٔ خود داده‌است میتوان تصور کاملی از چگونگی این‌عزاداری در اصفهان پیدا کرد ولی در توصیفی که**شاردن** از این مراسم کرده و در هیچ سفرنامهٔ دیگری، از اینکه در ماه‌های عزاداری، نمایشهای تراژدی و مذهبی یعنی تعزیه داده شود، ذکری بعمل نیامده‌است.

در حقیقت فکر اینکه واقعه کربلا و حواشی آنرا بصورت نمایش تراژدی و تأثرانگیز بنام تعزیه درآورند، بعداز دوران صفویه پیدا شده و این کار بتدریج، صورت عملی‌بخود گرفته‌است و بطوریکه یکی از دانشمندان و مطلعین‌ایران بمن گفت تعزیه‌کنونی که در ایران خوانده میشود، نتیجه سالها تحول و تکامل است و چیزی نبوده که یکمرتبه بخاطر کسی رسیده و اجرا شده باشد. این تعزیه یا نمایش مذهبی هنوز هم نواقص زیادی از نظر چگونگی اجرا دارد که باید بعدها بتدریج برطرف شود. اینک نظری به ماه‌های عزاداری ایرانیان که در آن تعزیه‌خوانی هم میشود میافکنیم. مسلمانان بطور کلی اعم از شیعه یا سنی یک ماه از سال را از طلوع تا غروب آفتاب روزه میگیرند و این ماه رمضان است که مصادف با سالگرد شهادت علی امام اول شیعیان است در این یک ماه روزهٔ آنها خیلی جدیست و مانند دین مسیح نیست که از خوردن پاره‌ای چیزها باید پرهیز کنند، بلکه در

تمام مدت روز از خوردن هرچیز و آشامیدن آب و کشیدن سیگار ممنوع هستند. شیعیان در این ماه روضه و تعزیه‌خوانی هم می‌کنند. ولی ماه‌های عزاداری واقعی و کامل شیعیان ماه محرم و ماه‌صفر است. سالگرد شهادت‌ها و وقایع تأثرانگیز زیادی در این دو ماه جمع شده و تقارن پیدا کرده‌است که ممکن است از نظر عده‌ای اشخاص عجیب بنظر برسد ولی تعجبی ندارد و از این قبیل تقارنها در تاریخ زیاد ممکن‌است پیش‌آید چنانکه مثلا "تولد افراد معروف چون "سزار"، "کرامول" و "ناپلئون" هر سه در یکروز بوده‌است، از جمله سالگردهای مهمی که مصادف با ماه‌های محرم و صفر یعنی ماه‌های عزای ایرانیهاست: شهادت امام حسن، شهات امام حسین، شهادت امام رضا، رحلت فاطمه دختر پیغمبر است.

در اینجا باید خاطرنشان کنیم که ماه قبل از محرم، ماه شادی و سرور در ایران است عید معروف قربان که بزرگترین اعیاد مسلمانان بشمار میرود در این ماه است. از مراسم مهمی که در این عید انجام میشود قربانی کردن شتر است که تقریبا" در تمام شهرهای ایران انجام میشود. مراسم شتر قربانی تهران در میدان بزرگی (۱) که جلوی کاخ نگارستان واقع است صورت میگیرد، در این مراسم شتری را که کاملا" آراسته‌اندو جهاز گران قیمتی روی آن گذاشته و پارچه‌های رنگارنگی بسر و گردن‌او آویخته‌اند با طبل و نقاره وارد میدان که مملو از جمعیت و اهالی محلات مختلف تهران است میکنند و شتر را وادار می‌نمایند که در وسط میدان زانو بزند و بعد یکی از شاهزادگان و نزدیکان‌شاه‌که سوار بر اسب است و نیزه‌ای در دست دارد در میان همهمه و جنجال‌مردم به شتر نزدیک میشود و نیزه‌ای را که در دست دارد بزیر گلوی‌شتر فرو می‌برد، هنوز خون از جای نیزه بیرون نیامده‌است که مردمی که اطراف‌شترحلقه زده‌اند با چاقوها و کاردهائی که در دست دارند بجان شتر میافتند و در مدتی کمتر از دو سه دقیقه شتر را پاره پاره میکنند و هر قطعه از گوشت شتر را اهالی هر محله شهر به محله خود میبرند که موجب خوشبختی‌مردم آن محله در طول سال شود. این مراسم در حقیقت مقدمه‌ای برای مراسم مهمی‌است که‌در ماه‌های عزاداری محرم و صفر انجام میشود.

نشانه و علامت‌فرارسیدن ماه‌عزا یعنی‌محرم، متوقف‌شدن‌کار و کاسبی درشهرهاست. در اوایل این ماه بیشتر دکانها بسته میشوند و در بازارها بطورکلی دست از کار میکشند. شب‌ها در اوایل ماه‌محرم صدای فریاد کسانی که مشغول‌عزاداری در تکایا و مساجد هستند از فواصل دور بگوش میرسد. دههٔ اول ماه محرم اختصاص به عزاداری برای شهادت امام حسین و خاندان‌او دارد و ازروزسوم به‌بعد دسته‌های‌عزاداری‌متعددی‌درکوچه و خیابان‌های

---

(۱) منظور میدان بهارستان فعلی است که کاخ نگارستان در ضلع شمالی این میدان قرار داشت (مترجم)

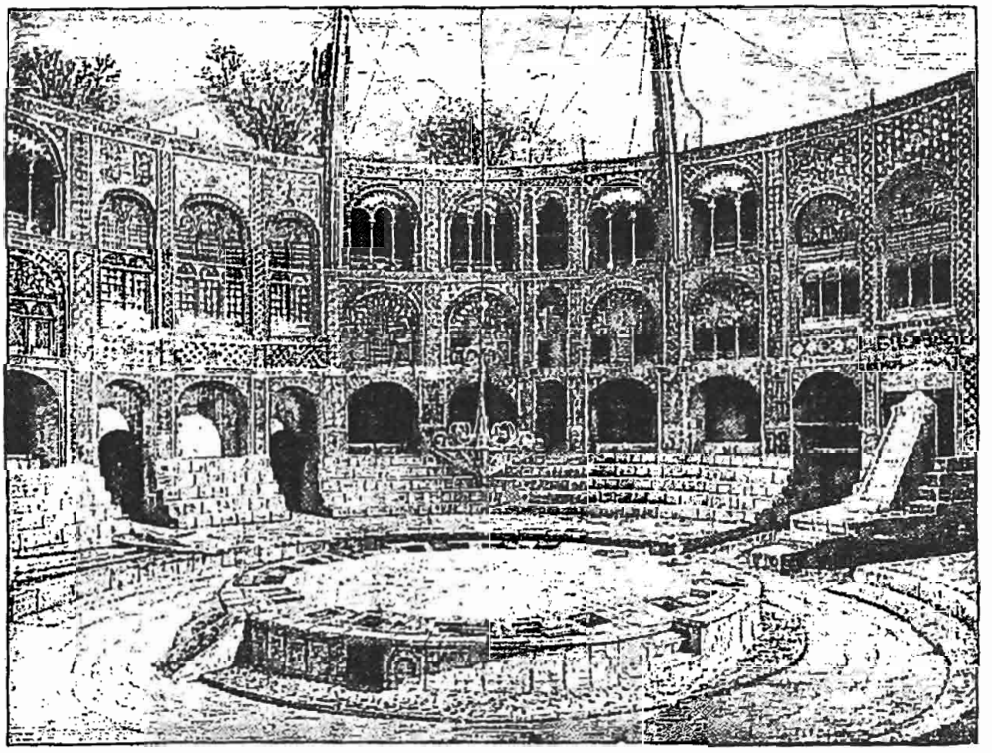
شهر براه میافتد و کوچه و خیابان چهرهٔ دیگری پیدا می‌کند. در این دسته‌ها مردان در حالیکه‌جلوی‌پیراهن‌های‌خود را بازکرده و با دودست بسینه‌می‌کوبند مرتبا" فریادمیزنند: "یا حسین! یا حسین!" و بدین ترتیب برای شهادت امام خود عزاداری مینمایند. در دو سه روزه آخر دهه محرم احساسات مردمی که عزاداری میکنند باوج بجود میرسد و در این روزها خارجیان مقیم ایران برای تماشای دسته‌ها از خانه خارج نمیشوند زیرا احتمال‌دارد مورد حمله جمعیت بهیجان آمده و احساساتی واقع شوند.

حوادثی که در موقع حرکت دسته‌ها سابقا" پیش میآمد حالا کمترشده ولی بکلی از بین‌نرفته‌است. سال ۱۸۸۴ میلادی که من در تهران اقامت‌داشتم دسته‌هائی‌که‌در خیابانها و کوچه‌ها حرکت میکردند احساسات تند و شدیدی از خود نشان میدادند و خود ایرانیها میگفتند که این احساسات بیسابقه بوده و در سالهای گذشته کمتر سابقه‌داشته‌است. روز عاشورای آنسال دسته بزرگی از جلوی منزل من عبورکرد و من از داخل‌خانه آنها را تماشا میکردم چند نفر روی تابوت‌هائی خوابیده و بصورت‌نعش درآمده‌بودند و عده‌ای‌تابوت‌ها را بدوش گرفته و حمل میکردند، جلو و عقب تابوت‌ها عده‌ای سینه‌زن بشدت با دست به سینه‌ها و سر و صورت خود میکوبیدند و فریاد "یاحسین" میکشیدند، دراین‌میان ناگهان جمعی سفیدپوش که کاردهائی دردست داشتند پدیدار شدندکه با هیجان زیاد کاردهارا بالا برده و بسر خود میزدند و خون از سرآنها و از کاردهائی‌که دردست‌داشتند فواره‌میزد و سرتاپایشان را سرخ کرده بود، واقعا" که منظره دلخراش و بسیار تأثرآوری بود که هرگز آنرا نمیتوانم از خاطر ببرم. کسانی که در این دسته‌ها سینه یا قمه میزنند گاهی اوقات آنقدر بهیجان آمده و یا خون از آنها میرود که بیحال‌شده و روی‌زمین‌میافتند وحتی‌ممکن است اگر فورا" مداوا نشوند جان خود را از دست‌بدهند. در بعضی از شهرستانها گاهی دسته‌ها برحسب تصادف یا عمدا" از دو سوی خیابان یا گذر با یکدیگر روبرومیشوند وهر یک میخواهند قبل از دیگری راه را باز کرده و حرکت نمایند و سراین موضوع این دودسته که از اهالی دو محله مختلف هستند به‌نزاع و زد و خورد میپردازندکه ممکن‌است چندنفر در طی آن مجروح شده و یا جان خود را از دست بدهند. در سال ۱۸۸۴ در تبریز زد و خورد شدیدی میان چند دسته روی داد که برای جلوگیری از آن ناچار شدند از سربازان و قوای نظامی کمک بخواهند. در تهران برای روءسای دسته‌هائی که باین قبیل نزاع‌ها بپردازند مجازات‌های شدید تعیین کرده‌اند و قبلا" هم بآنها اخطارنموده‌اند که از این کار خودداری کنند وگرنه گرفتار مجازات میشوند و بهمین علت این زد و خودها کم شده است ولی متأسفانه این مقررات در شهرستانها اجرا نشده و در نتیجه از این حوادث و بی‌نظمی‌ها در آن مناطق پیش میآید.

در این دسته‌ها بیشتر از کسبه و طبقه عوام شرکت می‌نمایند و جلوی دسته‌ها گاهی

افرادی از طبقات اعیان و اشراف هم دیده‌میشوند کسانی که در این دسته‌های عزاداری شرکت‌دارند معتقدند که با این عزاداری سلامتی‌خود را تا سال‌دیگر بیمه‌میکنند و پیغمبر و ائمه خوشبختی‌وسعادت‌آنها را تأمین‌می‌نمایند. شواهدتاریخی دردست‌است که سابقا" قبل از ظهور اسلام هم در ایران دسته‌هائی تشکیل شده و در خیابانها راه‌میافتادند ولی آن دسته‌ها معمولا" بخاطراعتراض مردم نسبت باوضاع و احوال و یااقدامات‌دولت‌تشکیل میشد و مقامات دولتی هم از آنها جلوگیری نمیکردند زیرا عقیده داشتند که افراد مردم با فریادزدن و ابراز احساسات از عصبانیت و هیجانشان کاسته‌میشود و کارآنها به طغیان و شورش نمی‌انجامد.

غیر از این دسته‌های عزاداری جالب‌ترین مراسمی که بمناسبت‌یادبود فاجعه‌کربلا در ماه‌های عزا انجام میشود، نمایشاتی است که در طی آن گوشه‌هائی از واقعه دلخراش و جانگداز کربلا را روی صحنه میآورند، منظور من از این نمایشات همان تعزیه‌است که



تکیه دولت جایگاه تعزیه‌خوانی

قبلا" اشاراتی بآن کرده بودم . در تمام نقاط ایران این‌تعزیه‌خوانی‌ها کم و بیش و مفصل و مختصر انجام میشود و از همه این تعزیه‌ها مهمتر تعزیه‌هائی است که از طرف دربار شاه برپا شده و در حضور شخص شاه اجرا میگردد و کلیه ریزه‌کاریها و جزئیات این نمایشات مذهبی را در این تعزیه‌ها میتوان مشاهده کرد .

تعزیه‌های حضور شاه را در تکیهٔ دولت (۱) میخوانند و معمولا" خارجی‌ها اجازه پیدا نمی‌کنند که در این‌تکیه حضور پیداکرده و مراسم تعزیه را که در دههٔ ماه‌محرم اجرا میشود ، تماشاکنند ولی من این فرصت و شانس‌را پیدا کردم که در تکیه دولت تعزیه را تماشا کنم ، کسی که در این مورد بمن کمک کرد **ظهیرالدوله** داماد شاه بود که مرا دعوت کرد به تکیه دولت بروم و در آنجا موفق به تماشای سه قسمت از این تعزیه‌ها شدم که‌آنرا در اینجا نقل خواهم کرد . شخص با دیدن تعزیه می‌تواند منظره‌ای از نمایشنامه‌های درام و تراژدی را که یونانی‌ها در هزاران‌سال‌قبل در آمفی‌تاترهای‌خود بمعرض نمایش میگذارند مجسم کند زیرا توصیفی که از تاترهای قدیمی یونان کرده‌اند کاملا" شبیه تکیه‌دولت‌است و بعلاوه مشاهده دکورها و لباسهائی که تعزیه‌خوانان برتن‌دارند ، انسان‌را به‌دوران هزار سال قبل و روزگار صدر اسلام میبرد .

در اینجا باید بار دیگر تکرار کنم که منظور و هدف‌اصلی از تعزیه‌خوانی مجسم‌کردن صحنه‌های شهادت **امام حسین** و خاندان و یاران اوست ولی در فواصل حوادث اصلی ، حواشی و شاخ و برگهائی در ارتباط با آن حوادث گنجانیده‌شده‌است . روییهمرفته‌در دهه اول ماه محرم تعزیه صحرای کربلا در بیست‌قسمت متوالی هر روزه بعد از ظهرو اوایل شب اجرا میشود که چندین قسمت آن حوادث فرعی و حواشی است و این قسمت‌ها را تعزیه گردانان بدین علت در آنها گنجانیده‌اند که تا حدودی مردم را سرگرم کرده و توجه آنها را بیشتر به قسمتهای اصلی جلب نمایند و حوادث در تعزیه طوری پیش میرود که شهادت **امام حسین** درست در روز دهم ذکر میشود و در این صحنه هیجان‌مردم مانند شرکت‌کنندگان در دسته‌ها باوج خود میرسد .

روزی که **ظهیرالدوله** مرا دعوت به تماشای تعزیه در تکیه دولت کرد پنجم ماه‌محرم بود ، ما طوری حرکت کردیم که مقارن ظهر به جلوی تکیه رسیدیم . موقعی که از کالسکه پیاده شدم با کمال تعجب ساختمان استوانه‌ای شکل مجللی را مقابل‌خوددیدم که بوسعت و بزرگی آمفی‌تأتر "**ورونا**" بود و با آجر و سنگ بسبک‌بسیارزیبائی ساخته‌شده‌بود . فورا" چند نفر فراش جلو آمدند تا راه را برای ورود ما باز کنند . جلوی در تکیه عدهٔ زیادی

---

(۱) تکیه دولت در نزدیکی سبزه میدان کنونی و محل بانک ملی شعبه بازارقرار داشت و در اوایل سلطنت رضا شاه آنرا خراب کردند (مترجم)

از مردم جمع شده و راه عبور را سدکرده‌بودند و فراشها با تکان‌دادن چوبدستی‌های‌خود سعی میکردند که جمعیت را کنار زده و ما را بطرف در ببرند ، پس از کمی معطلی بدنبال فراشهابه در تکیه رسیده وارد یک راهرو و دالان سرپوشیده و نیمه تاریک شدیم ، من بناراحتی جلو میرفتم زیرا چشمم درست اطراف را نمیدید ، راهرو هم مملو ازجمعیت بود و فراشها مرا بطرف پله‌کانی که بطرف بالامیرفت هدایت‌کردند و در آنجا فراشباشی جلو آمده و مرا به بالارفتن از پله‌ها دعوت کرد فواصل‌این‌پله‌ها از یکدیگر مانند سایر پله‌های ایران زیاد بود و من پله‌ها را به سختی بالا رفته و به گالری دایره‌ای شکل طبقه اول تکیه رسیدم ، در اینجا از چند پله دیگرهم بالا رفتم و پرده گلدوزی شده را کنار زدند و من وارد غرفه مخصوص **ظهیرالدوله** شدم . این غرفه مشتمل بر دو قسمت بود و یک‌قسمت آن از دیگری بلندتر بود . از قسمت عقب غرفه که بلندتر بود با پائین‌رفتن دو پله به قسمت



شاهزاده علیخان ظهیرالدوله

جلوی‌آن راهنمائی‌شدم و مرا دعوت‌کردند روی‌تشکچه‌مخملی در طرف‌چپ (۱) **ظهیرالدوله** بنشینم ، دیوارهای این غرفه را با آجرهای رنگارنگ و زیبا تزئین کرده‌بودند و سقف و روی دیوارها را باچندین‌قطعه‌شالهای گرانبهای‌کشمیر پوشانده و تزئین کرده‌بودند ، کف غرفه نیز فرشهای بسیارنفیسی انداخته‌بودند . آنها نیز همگی مانندمن روی زمین‌ولی بحالت چهار زانو نشسته‌بودند ، نشستن چهار زانو برای کسانی که از بچگی بآن عادت نکرده‌اند بسیار دشوار و خسته‌کننده‌است و بهمین جهت بمن اجازه دادند که پاهای خود را دراز کرده و بنشینم . در کنار من تابلوی نقاشی بزرگی از پیامبراسلام را بدیوارآویخته بودند البته این تابلو یک تصویر خیالی از **محمد** را نشان میداد ، پیامبر را ظاهرا" در سنین جوانی نقاشی کرده‌بودند ، عمامه‌سبزی برسر داشت و با چهره‌ای‌باز و سیمائی‌روشن روبروی خود را نگاه میکرد .

من موقع آمدن به تکیه دولت شاپوی خود را برداشته و یک کلاه بلند مخروطی شکل ایرانی از پارچه طرح پوست گوسفند ، مانند رجال ایران بر سر گذاشتم و بدین ترتیب توانستم در ردیف اول و جلوی غرفه بنشینم و بدون مانعی از آن بالا داخل‌تکیه را تماشا کنم ــ معمولا" خارجیانی که گاهی با موافقت شاه اجازه پیدا میکنند به تکیه‌دولت‌بیایند، باید در غرفه‌ای بنشینند که جلوی‌آن پرده‌ٔتوری‌کشیده‌باشند و از پشت‌پرده‌ٔتورمی‌توانند تکیه را تماشا نمایند و اگر بخواهند بدون پرده تکیه را به‌بینند باید مانندمن تغییرلباس بدهند ــ از بالای غرفه که بداخل تکیه نگاه کردم منظرهٔ باشکوه و فوق‌العاده‌ای توجه مرا بخود جلب کرد . ساختمان‌استوانه‌ای‌شکل تکیه بزرگتر و عظیم‌تر ازآن بود که تصورمیکردم شعاع صحن دایره‌ای شکل آن در حدود دویست پا و ارتفاع غرفه‌های‌چند طبقه‌آن بیش‌از هشتادپا بود ، چهارچوب عظیم و بزرگی از الوارهای قطوروآهن سقف‌تکیه را فراگرفته‌بود و روی این چهارچوب چادر بسیار بزرگی کشیده‌بودند که داخل تکیه را از آفتاب و باران محافظت میکرد وسط‌تکیه از بالا یک چهلچراغ عظیم و با شکوه آویخته‌بودند که چهار چراغ برق قوی در شاخه‌های اطراف آن روشن میشد ــ و بدین ترتیب از آخرین اختراع برای روشنائی استفاده شده‌بود ــ در اطراف تکیه و در غرفه‌های مختلف آن فانوسها و لوسترهای مختلف رنگارنگ بسیار زیادی نصب شده‌بود که در آنها شمع روشن میکردند و من با یک حساب دقیق باین نتیجه رسیدم که رویهمرفته پنجهزار شمع در این لوسترها و فانوسها و شمعدانها میسوزد و در تاریکی‌شب ، تکیه را چون روز روشن‌میکند و منظرهٔ‌بسیار تماشائی و مجلل و با شکوهی بآن میدهد .

---

(۱) در ایران طرف چپ مهمتر از طرف راست بوده و میهمانان محترم را درطرف‌چپ میزبان جای میدهند .

غرفه‌ها و لژهای متعدد تکیه ترتیب و شکل خاصی داشتند. در دیوارهای غرفه‌ها از نظر ساختمان دکور و تزئین مخصوصی بکار نرفته‌بود، نمای همهٔ آنها آجر بود و فقط تزئیناتی در سر در غرفه‌ها و شکل هلالی آنها مشاهده میشد و از این نظر تکیه دولت با آمفی‌تاترهای شاهانه و مجلل روم قدیم و از جمله "کولوستئوم" اختلاف‌زیادی داشت‌ولی با همه اینکه از دکور و تزئین در ساختمان تکیه اثری نبود، معهذا خود ساختمان بسیاربا عظمت و با شکوه بنظر میرسید و ظاهرا" معمار بزرگ این تکیه خواسته‌بود ثابت کند که نقشه یک ساختمان را طوری می‌توان طرح کرد که بدون دکوراسیون و تزئین هم ابهت و جلال خود را حفظ‌کند و ضمنا" طوری تنوع در فرم و شکل غرفه‌های اطراف بکار برده‌بود که چشم را خسته نمیکرد و خود این تنوع زیبائی خاصی به تکیه میداد در حقیقت معمار هنرمند نبوغ و استعدادذاتی‌خود را در این‌ساختمان‌بی‌مانند نشان‌داده‌است. غرفه‌هائی که برای شاه درنظر گرفته‌شده‌بود ارتفاع بیشتری داشته و بلندی سقف و سر در آن درست دوبرابر غرفه‌های مجاور بود. مقابل این غرفه و در آنطرف ساختمان دایره‌ای شکل تکیه غرفه‌های دیگری مشابه و هم ارتفاع غرفه شاه دیده میشد که سر در آنهارابا‌آجرهای رنگارنگ و مخصوصا" سبز و طلائی تزئین کرده‌بودند و این غرفه‌ها اختصاص به زنان حرمسرا و اندرون شاه داشت مابین غرفه مخصوص شاه و غرفه‌های مخصوص زنان اندرون یک ردیف غرفه‌های‌کوچکتر و زیبائی ساخته‌بودند که مخصوص رجال درجه اول و مقامات مهم کشوری و احیانا" تعدادی از افراد خانوادهٔ سلطنتی بود و باز روبروی این قسمت غرفهٔ بزرگتر و مرتفع تری وجود داشت که متعلق به یکی از دختران ناصرالدینشاه بود. روزی‌که من به تکیه‌دولت‌رفته‌بودم غرفه‌دخترشاه خالی‌بود و بهمین‌جهت کرکرهٔ‌پرده‌مانند جلوی آنرا بالا کشیده و داخل‌غرفه دیده میشد در آن‌غرفه‌هم از دور تابلوئی‌شبیه‌پیامبر اسلام بدیوار آویخته‌بودند. برای جلوگیری از یک‌نواختی در ساختمان، مدخل ورودی‌به طبقه‌هم‌کف، بزرگ و وسیع درنظرگرفته‌شده‌بود و در حدود بیست و پنج پا عرض‌آن بود، سقف هلالی شکل این مدخل نیز بلند بود و در حدود چهل پا ارتفاع داشت و این خود عظمت خاصی به بنای تکیه می‌بخشید، قطر دیوارها و پی ساختمان زیادبود و نشان‌میداد که استحکام کافی برای این بنای بزرگ که چندهزار نفر را باید در خود جای‌دهد درنظر گرفته‌شده‌است.

تردیدی ندارم که اگر این تکیه یا آمفی‌تاتر بجای آجر مانند آمفی‌تاترهای‌روم‌قدیم از سنگ مرمر صیقلی هم ساخته میشد باز بهیچوجه بر زیبائی و عظمت آن افزوده‌نمیگشت زیرا در عظمت و شکوه ساختمان فقط مصالح نمی‌تواند موءثر باشد بلکه طرح‌وشکل‌ساختمان که ناشی از نبوغ معمار است، آن جلال و ابهت را بساختمان میدهد. واقعا" **توصیف زیبائی طاق‌ها و سردرهای هلالی شکل تکیه امکان‌پذیرنیست و ایرانی‌ها درحقیقت استاد**

این نوع معماری در جهان هستند. معروفست که معماران ایرانی این سبک ساختمان را از آسوریهای قدیم تقلید کرده‌اند، حالا این موضوع خواه درست یا نادرست باشد قطعی است که ایرانی‌ها طاقهای هلالی‌شکل را خیلی‌قبل از رومیها میساخته‌اند رومیها این‌سبک را از ایرانی‌ها تقلید کرده‌اند و با آنکه به طاقهای هلالی‌شکل‌خود خیلی مباهات‌میکنند، معهذا هرگز کار آنها به زیبائی و اصالت کار ایرانیها نیست. در وسط صحن تکیه، سکو و سن بزرگ و مدوری بارتفاع سه‌پا از زمین قرار دارد که از دوطرف بوسیله چند پله روی آن میروند. در یک طرف صحن هم چسبیده بدیوار منبری از سنگ مرمر گذاشته‌اند که مانند منابر سایر کشورهای اسلامی است. پله‌های‌زیادی‌داردکه اطراف‌آن‌نرده‌کوچکی‌گذاشته‌اند و پلهٔ آخر منبر از همه وسیع‌تر بوده و جای راحتی برای نشستن است. معمولا" واعظ یا روضه‌خوانی که بالای منبر میرود بر حسب مقام و موقعیتی که دارد روی یکی از پله‌ها می‌نشیند و هرقدر مقام او مهمتر و ارجمندتر باشد، پله‌های بالاتری‌را برای نشستن اختیار می‌کند. البته بالا رفتن و پائین آمدن از پله‌های منبر هم تمرین می‌خواهد و اگر کسی برای اولین بار بخواهد از آن بالا برود ممکن است دچار سرگیجه شود.

پس ازآنکه از دیدن ساختمان عظیم‌وبزرگ تکیه و ریزه‌کاریهای‌هنری‌آن فارغ شدم، تازه متوجه انبوه جمعیتی گشتم که در آن گرد آمده بودند تمام صحن تکیه باستثناء راه باریکی در اطراف سکوی وسط پر از زنانی بود که کنار یکدیگر نشسته بودند با یک حساب تخمینی درحدود چهار هزار زن در صحن تکیه چهارزانو کنار یکدیگر نشسته و به سکو نگاه میکردندصحن‌تکیه را هم طوری ساخته بودند که نسبت به سکوی وسط آن شیب داشت به طوریکه زنانی که عقب‌تر نشسته‌اند بدون مانع و ناراحتی بتوانند تعزیه‌خوانان را روی سکو مشاهده‌کنند و نفرات جلوئی مانع دیدآنهانشوند. زنان، همه چادرهای مشکی و سورمه‌ای داشته و روبندهای‌سفید رنگی نیز بر سر انداخته بودند که همه صورت آنها را می‌پوشانید و جلوی چشمان آنها این روبنده توری شکل بود که از پشت توری میتوانستند جلوی خود را به‌بینند این روبنده بوسیلهٔ قلابی در عقب سر بسته میشدوزنان‌اعیان‌ورجال معمولا" قلاب روبنده‌هایشان طلا و در موارد استثنائی حتی الماس نشان بود. درحقیقت این تنها زینت آلات و جواهری است که زنان روی چادر خود بکار میبرند و البته زیر چادر و روی لباسشان گردن بندها و سینه ریزهای طلا و جواهر دارند. این انبوه‌زنان از غرفه‌های بالا منظرهٔ تماشائی داشت چهار هزار چادر سیاه و روبنده سفید مانند لکه‌های سیاه وسفید کنار یکدیگر مشاهده میشدند و البته صورت هیچیک از زنان از پشت‌روبنده پیدانبود، در اینجا باید تذکر دهم که این وضع خاص زنان بهیچوجه دلیل بر آن نیست که آنها در فشار و ناراحتی هستند، بلکه برعکس نفوذ زنان ایران در شوهرانشان و کارهای جاری مملکت خیلی بیش از کشورهای دیگر است و در مورد حجاب خود آنها معتقد باین هستند

که باید رویشان را مرد نامحرم نه‌بیند و میبایستی در حجاب باشند.

در اینجا البته لازم بذکر نیست که از چنین انبوه جمعیتی آنهم زنان وقتی در انتظار شروع تعزیه باشند چه هیاهو و سر و صدائی از حرف زدنشان با یکدیگر بلند میشود و گاهی اوقات هم چند نفری از آنها که حوصله‌شان از انتظار شروع تعزیه سر میرود به بهانه‌ای به نزاع و دعوای با یکدیگر می‌پردازند و آنوقت دیگر جنجالی برپا میشود و چند روبنده احتمال‌دارد که پاره‌شده و بزمین افتد و کار بمداخلهٔ مأموران انتظامی و فراشهای سلطنتی برسد.

قیافهٔ جالبی که در میان این جمع جلب توجه میکرد، پیرمرد خوش‌سیمائی بود که کوزه‌ای را در یکدست و لیوانی را در دست دیگرداشت و به تماشاچیانی‌که در صحن تکیه نشسته بودند آب برای نوشیدن و رفع تشنگی میداد، این مرد بطوریکه میگفتند درحدود چهل تا پنجاه سال است نذر کرده که در ماه محرم بیاد شهدای تشنه‌لب کربلا بمردم آب بدهد وهر ساله نذر خود را در همهٔ تکایا و از جمله تکیه دولت انجام میدهد. چند نفر دیگر در وسط جمعیت لیموناد، چای و قلیان به مردم داده و پول میگرفتند. زنان هم مانند مردان قلیان میکشند و مشتری این عده بیشتر زنان بودند. در صحن تکیه عده‌ای مرد هم مشاهده میشدند ولی عدهٔ آنها نسبت به زنان کمتر بود و کنار دیوار تکیه پشت سر زنان ایستاده و بهمان حالت تعزیه را تماشا میکردند. لژهای اطراف و غرفه‌های طبقات بالا هم پر از مرد بود، وقتی که صحن تکیه کاملا" پر شد، دربانان و فراشها، کسانی را که باز میخواستند بداخل تکیه هجوم بیاورند از آنجا خارج میکردند. در غرفه **ظهیرالدوله** چند بار چای و شربت آوردند و به من سیگار هم تعارف کردند ایرانی‌ها ترجیح میدهند که قلیان خود را به خارجیان ندهند زیرا خارجیان را نجس میدانند و بهمین جهت حتی‌المقدور بجای قلیان از آنها با سیگار پذیرائی میکنند. ولی بمحض آنکه تعزیه شروع شد، پذیرائی و آوردن چای و قلیان و سیگار متوقف شد زیرا این کار را یک نوع بی‌احترامی به نمایش مذهبی میدانستند.

مدتی که در انتظار شروع تعزیه نشسته بودیم، کسل‌کننده و ناراحت کننده نبودزیرا موج و حرکت تودهٔ مردم خود تماشا داشت و بعلاوه هرچند دقیقه یکبار یکنفر فریاد "**یاحسین**" میکشید و همه حضار در تکیه هم جواب او را با "**یاحسین**" میدادند و در این میان دو نفر روضه‌خوان که یکی از آنها نوجوانی چهارده تا پانزده ساله بود بالای منبر رفته و با خواندن روضه احساسات مردم را تحریک کرده، همه گریه میکردند و روضه‌خوان و نوجوانی که با او بود فریاد "**یاحسین**" میکشیدند و مردم هم یکصدا جواب آنها را میدادند. در گوشه‌ای از تکیه هم عده‌ای از مردانی‌که ایستاده بودند با صدای نوحه‌خوان سینه میزدند و بدین ترتیب زمینه کاملا" برای شروع تعزیه و نمایش تراژدی و تأثرانگیز

وقایع کربلا فراهم میشد.

در این موقع سر و صدائی از جلوی مدخل تکیه‌و مقابل غرفه مخصوص سلطنتی بلند شد، عدهٔ‌زیادی در آنجا گرد آمده‌بودند که درحدود دویست‌نفر میشدند، آنهاپیشخدمتها و نوکران خاص شاه بودند که به صف دونفری بترتیب وارد تکیه شدند، پیشخدمت باشی جلوی آنها حرکت میکرد و شروع به حرکت دور تا دور سکوی تعزیه خوانان نمود.آنها لباسهائی سرتا پا سیاه پوشیده بودند که جلوی سینه‌شان باز بود و با آهنگ نوحه‌ای که خوانده و قدم‌هائی که برمیداشتند با دو دست بر سینه خود میکوبیدند، سینه‌آنها کاملا" سرخ بود، زیرا هر روزه دوبار در طول دههٔ ماه محرم در تکیه سینه میزدند.

این گروه مانند دسته‌های دیگری که بدنبال آنها وارد تکیه میشدند وقتی جلوی‌غرفه شاه رسیدند کمی مکث کرده وبا فرود آوردن سر، ادای احترام نمودند. بلافاصله پس از آنکه خارج شدند دسته دیگری از مردهائی که لباس غربی پوشیده بودند با سر و صدای زیاد وارد تکیه گردیدند آنها با دو دست و بشدت برسینه و محل قلب خود می‌کوبیدندو طوری در این کار از خود حرارت نشان میدادند که مانند آن بود خود را میخواهند بکشند. به دنبال این عده، گروه دیگری که از کمر ببالای آنها برهنه بود واردصحن تکیه شدند آنها هریک، قطعه چوب بزرگی در دست داشتندوباآهنگ مخصوصی این چوبها را بهم میزدند. این دو گروه اخیر در حقیقت معرف اعراب بادیه‌نشینی بودند که امام حسین و یارانش‌از سرزمین آنها گذشته و بطرف کربلا رفته بودند وآنها نتوانسته بودند که در لحظات آخر به کمک امام و یارانش بشتابند و بهمین‌جهت حالا اینطور بسر و سینه خود زده و عزاداری میکردند.وقتی این سه دسته از تکیه خارج شدند موزیک نظامی شروع به نواختن آهنگ عزا کرد. کسانی که آهنگ را می‌نواختند از افراد و گروه مخصوص موزیک سلطنتی بودند و پس از آن شش دسته موزیک دیگری که در تکیه مستقر شده بودند بنوبت آهنگ‌های عزا راکه مخصوص تشییع جنازهٔ رسمی بود می‌نواختند.

آخرین دسته موزیک سلطنتی که آهنگهای مخصوص عزای خود را نواخت با نظم و ترتیب خاصی مانند دسته‌های دیگر از صحن تکیه خارج‌شد و درهمین‌موقع درمدخل تکیه دسته دیگری مشاهده شدند که خود را برای ورود آماده میکردند، در جلوی این دسته چندین پسربچه کوچک بودند که لباسهای سبز رنگی بر تن داشتند و درکنار آنها چندمرد جنگجو سراپا مسلح که کلاه خودهائی طلاکاری شده متعلق به قرون قبل را بر سر داشتند حرکت میکردند. سکوت کاملی در صحن تکیه برقرار شد، در این سکوت مطلق ناگهان صدائی شبیه پرندگانی که شبها میخوانند از یکی از پسربچه‌ها بلند شد، صدا کاملا "صاف و آسمانی بود و هر لحظه اوج میگرفت، آهنگ آن سوزناک بود و در قلب انسان نفوذ میکرد و اثر میگذاشت، هر بیگانه‌ای مانند من که یکبار این صدا را شنیده باشد هرگز نمیتواند

آنرا فراموش کرده و از یادببرد ،این آواز سوزناک‌وتأثرآور گوئی هشداری برای تماشاچیان داخل تکیه بود که خود را برای دیدن تأثرانگیزترین صحنه‌های تاریخ یعنی شهادت امام حسین و یارانش آماده نمایند . در این هنگام صدای دیگری از پسربچه دوم بلند شد که با صدای اولی هماهنگی میکرد و طولی نکشید که همه پسربچه‌ها بطور دستجمعی شروع به خواندن کردند ، صدای آنها تکان دهنده و بسیار موءثر بود ، گوئی که آنها آواز و آهنگ مرگ خودشان را میخوانند . درحالیکه خواندن بچه‌ها ادامه داشت همه افراد آن دسته به دنبال یکدیگر وارد صحن تکیه شدند و با قدم‌های آهسته و با وقار در اطراف سکوی وسط تکیه شروع به حرکت کردند و بعد از پله‌های سکو بالا رفته و در دو صف مقابل غرفه‌مخصوص شاه ایستادند و بطور دستجمعی سری فرود آورده و ادای احترام نمودند .

روی سکوی وسط تکیه دکور و تابلوئی که گوشه‌ای از صحرای کربلا را نشان دهد دیده نمیشد ولی مانند آن بود که احتیاجی هم باین دکورها وجود نداشت ، زیرا تماشاچیانی که در تکیه نشسته و تعزیه را میدیدند از ماجرای‌صحرای کربلا و چگونگی‌آن اطلاع داشتند و بخوبی درنظرشان مجسم میکردند که این عده که روی سکو ایستاده‌اند درواقع کجاهستند ، در وسط صحرائی خشک و سوزان در ساحل رود فرات که عدهٔ زیادی از سپاهیان یزیدو اهل کوفه آنها را محاصره کرده و آب را برویشان بسته‌اند و میخواهند بوضع فجیعی همه را شهید کنند . روی سکو که در حقیقت منظره‌ای از داخل یکی از خیمه‌ها را خواسته بودند نشان دهند چند صندلی گذاشته بودند این صندلی‌ها را از خزانه سلطنتی به امانت‌آورده بودند و همه آنها طلاکوب بودند و هریک در حدود چهارهزار دلار ارزش داشتند . علت اینکه این صندلی‌های گرانبها را در اختیار تعزیه‌خوانان قرار داده بودند اعتقاد و ایمان زیادی است که مردم نسبت به مذهب و رهبران مذهبی خود دارند و شاه نیز برای جلب رضایت مردم صندلیهای طلاکوب خود را بعنوان دکور باختیار تعزیه‌خوانان گذاشته بود . ولی در حقیقت همانطوریکه ذکر شد تماشاچیان تعزیه احتیاجی به دیدن دکور نداشتند ، مهارت تعزیه‌خوانان و آوازهائی که آنها با صدای تأثرانگیز خود میخواندند ،کافی بود که تماشاچیان بشدت تحت تاثیر قرار گرفته و عزاداری انجام شود .

کسی که در نقش شبیه امام حسین در صحنه ظاهر شد مردی با وقار بود که نامش ملاحسین بود ، او لباس سراپا سبزرنگی پوشیده بود که آنرا از شال کشمیر دوخته بودند و حاشیه‌هائی طلائی داشت و عمامه‌ای بزرگ و سبز رنگ بطرح اعراب بر سر گذاشته بود ،او درتمام‌طول تعزیه که روز پنجم محرم انجام شد درگوشه‌ای بحالت متفکر و اندوهگین روی یک صندلی نشسته‌بود . برادرامام حسین یعنی‌حضرت عباس‌را مردی بنام میرزا غلامحسین که او هم رفتاری موقر و متین و قدی بلند داشت مجسم میکرد او لباس‌بلند عربی پوشیده و روی این لباس هم زره بر تن داشت ، کلاه خودی قدیمی و متعلق به پهلوانان چند قرن

قبل را سر گذاشته‌بود و پرچم سبز رنگی را در دست داشت زیرا پرچمدار برادرش در صحرای کربلا بود. **میرزا غلامحسین** حرکاتی کاملا" سنگین و جوانمردانه داشت و یک قهرمان بزرگ تاریخی را بخوبی مجسم میکرد و **ظهیرالدوله** میگفت که در انتخاب او شایستگی زیادی نشان داده‌اند و از او بهتر کسی را برای مجسم کردن **حضرت عباس** پیدا نمیکردند. **شمر** نیز لباسی مشابه **میرزا غلامحسین** پوشیده بود ولی رفتار و حرکات وحشیانه خشنی داشت و یک سردار خونخوار وحشی عرب را بخوبی مجسم می‌نمود. غیر از شبیه‌های **امام حسین**، **حضرت عباس** و **شمر** از چهره‌های معروف تعزیه شبیه **حضرت زینب** بود که او هم بخوبی شجاعت و شهامت و سخنوری **حضرت زینب** را در صحرای کربلا مجسم میکرد.

شبیه **حضرت زینب** در آغاز صحنه درحالیکه روپوش سراپا سیاهی پوشیده بود، در گوشه‌ای نشسته بود و به سرنوشت و تقدیر دردناک خود میگریست و عده‌ای کودک نیز که اهل بیت **امام حسین** را مجسم میکردند دور او جمع شده‌بودند و در عزاداری با او شرکت می‌نمودند و انسان وقتی به آنها نگاه میکرد درست ریگزارها و شن‌های داغ صحرای کربلا را در نظر مجسم میکرد و متأثر میشد. تمام صحنه‌های تعزیه بوسیله یک تعزیه‌گردان اداره میشد که در اطراف سکوی وسط تکیه حرکت میکرد. مطالبی را که تعزیه‌خوانان باید بگویند برای آنها آهسته میگفت و با حرکت دست تعزیه‌خوانان را راهنمائی مینمود و ضمنا" بدسته موزیک اشاره میکرد که آهنگ لازم را بنوازند و یا آنکه نواختن آهنگ را متوقف کنند. من پس از مدت کوتاهی که صحنه تعزیه را تماشا میکردم متوجه او شدم و فهمیدم که تعزیه را او اداره میکند و با اشارات اوست که حرکات مختلف انجام میشود، این شخص را بطوریکه بعدا" شیندم ایرانی‌ها "**معین‌البکا**" می‌نامند. در اینجا باید بار دیگر خاطرنشان کنم که حرکات و صداهای تعزیه‌خوانان بقدری موءثر و نافذ است که انسان را مبهوت و خیره میکند و من وقتی آنها را نگاه میکردم تا مدتی فراموش کردم که اینجا تکیه است و دارند تعزیه‌خوانی میکنند و مثل این بود که‌صحرای کربلا را آنطوریکه توصیف کرده‌اند مقابل خود میدیدم. و آن فاجعه را در کنار رود فرات نظاره میکنم و اینها همه از هنر تعزیه خوانها بود و بار دیگر نظریه یونانیان قدیم و شکسپیر را تأئید میکرد که دکور و وسائل مصنوعی تاثیر زیادی در تجسم وقایع ندارند و باید نویسنده توانسته باشد وقایع را خوب در نوشته خود توصیف کرده باشد و کسانی که آنرا اجرا میکنند از عهدهٔ کار خود بخوبی برآیند.

دسته‌موزیکی که در فواصل تعزیه و با شاره تعزیه‌گردان می‌نواخت مرکب از چندنفربودکه در بالاترین غرفه‌های تکیه جای داشتند و از آنجا آلات خود را بصدا درمیآوردند و خوشبختانه فاصله آنها از غرفه ما زیاد بود زیرا این دسته مجهز به چند طبل بزرگ (دهل) و چندین سرنا و "کرنا" یا شیپورهای شاخ مانند بسیار بزرگی بودند که با دمیدن در آنها صداهای گوش خراش و شدیدی بلند میشد، صدای طبلها هم خیلی بلند بود و هر

بار که باشاره تعزیه گردان این موزیک یا نقاره بصدا درمیآمد تمام دیوارهای تکیه بلرزه درمیآمد ، کرناها و "سرنا"های ایران که درحدود دو متر طول آنهاست از زمانهای بسیار قدیم و شاید از دوران **جمشید** در ایران معمول بوده‌اند و نظایر آنها در سایرکشورهای مشرق زمین هم مشاهده میشود . در شروع هرقسمت جدید تعزیه ، باشارهٔکارگردان ناگهان نقاره‌چی‌ها بر طبل‌ها می‌کوبیدند و صدای مهیبی از آنها بلند میشد و بلافاصله سرناها و کرناها هم بصدا درمیآمدند . در پایان هر قسمت نیز باردیگر باشاره کارگردان نقاره بصدا درمیآمد و حضار را برای مشاهدهٔ قسمت بعد آماده میکرد . آهنگ این نقاره هم البته تأثرانگیز و اندوهگین بود .

یک قسمت از تعزیه با صحنه‌ای میان شبیه **امام حسین** و شبیه **زینب** شروع میشد ، آنها در یک گفتگو و محاورهٔ دوبدو راجع به واقعه‌ای که در پیش است و مقاومت در مقابل **یزید** و کفار صحبت کرده و با تأثر و تأسف از سرنوشت یاران و همراهان خود سخن میراندند و یکدیگر را تشویق میکردند و تأکید می‌نمودند که در مقابل این جباران و ستمگران بخاطر حفظشعائر اسلام باید تا مرحله شهادت مقاومت و پایداری‌کنند . موقعیکه شبیه **امام حسین** اسم از شهادت می‌برد شبیه **زینب** خود را بخاک انداخته و خاک و خاکستر بر روی سرو روی خود میریخت‌و ناله میکرد ، اوج این صحنه تأثرانگیز موقعی بود که شبیه علی‌اکبر فرزند بزرگ **امام حسین** ، جوانی رشید و سراپا غرق در اسلحه وارد صحنه شد و قهرمانانه از پدر خود اجازه خواست که یک نفره برود با قوای کفار که در کنار فرات هستند بجنگدو برای یاران حسین و اهل بیت که مدتی است تشنه بوده‌اند ، آب بیاورد . این نوجوان به خوبی میدانست در این راهی که میرود بازگشت ندارد و در حقیقت جان خود را برای نجات زنان و کودکان از تشنگی بخطر میانداخت . شبیه **علی‌اکبر** با آواز رسا و بسیار تاثرانگیزی اشعاری را خواند ، صدای او فوق‌العاده حزن انگیز و موثر بود . شبیه **علی‌اکبر** با کسب اجازه روانه ساحل رود فرات شد و صدا و فریاد گریه و شیون از گوشه و کنار تکیه بلند شد . وقتی در غرفه باطراف خود نگاه کردم ، چشمان همه را پر از اشک و گریان دیدم ، تمام مردم بشدت میگریستند و من هم با آنکه بدرستی معنای اشعاری را که تعزیه‌خوانان با صدای بلند میگفتند نمیفهمیدم تحت تاثیر واقع شده و نزدیک به‌گریستن بودم .

خارجی‌هائی که قبل از من از ایران بازدید کرده بودند میگفتند که گریه و زاری مردم در تعزیه و یا روضه مصنوعی است ، من با گفته آنها حدا" مخالفم و ادعایشان صحت ندارد . تاثر و شیون و زاری مردم در تعزیه‌ها کاملا" طبیعی و جدی است و صحنه‌ها آنقدر تکان دهنده است که حتی افراد غیر مسلمان را متأثر و ناراحت میکند . قرنهاست که شیعیان خاطر این وقایع جانگداز و فاجعه‌ای را که در کربلا روی داده است هر ساله در

ماههای محرم بیاد میآورند و بدرستی عزاداری مینمایند و باید اعتراف کنم که ایمان و عقیدهٔ قلبی که آنها به **علی** و خاندانش دارند در پارهای از موارد خیلی قویتر و بیشتر از ایمان مسیحیان متعصب به دین خودشان است .

در این موقع اسب سفید رنگ و زیبائی با زین و برگ طلاکوب از اصطبل سلطنتی وارد صحن تکیه شد . شبیه **علیاکبر** با شبیه **امام حسین** و شبیه **زینب** ، خداحافظی کرده و سوار این اسب شد تا به مأموریت خطرناک خود برای آوردن آب از رود فرات برود ، هنوز شبیه **علیاکبر** با اسب خود چند قدمی جلو نرفته بود که ناگهان از اطراف چندنفر اعراب بدوی مسلح سوار بر اسب و پیاده ظاهر شدند و آنها به تعقیب شبیه **علیاکبر** پرداخته و دور سکوی وسط تکیه به اسبدوانی پرداختند . اسبدوانی آنها در داخل صحن تکیه واقعا" خیلی مهیج و عجیب بود ، زیرا بطوریکه قبلا" شرح دادم تمام صحن تکیه را چندین هزار نفر زن اشغال کرده بودند و فقط راه باریکی در اطراف سکو باز بود و اسبسواران طوریاز این راه باریک اسبهای خود را میتاختند که به زنانی که کنار آنها نشسته بودند صدمهای نمیرساندند و حادثهای پیش نمیآمد . اسبها که همه متعلق به اصطبل سلطنتی بودند همگی رام و کاملا" تربیت شده بودند و با آنها تمرین قبلی زیادی کردهبودند که در موقع دویدن در صحن تکیه به جمعیتی که کنار آنها روی زمین نشستهاند آسیبی نرسانند ، پس از چند دور اسبدوانی و زد و خورد با شمشیر شبیه **علیاکبر** در حالیکه از اطراف بوسیلهٔ اعراب بدوی و شمشیر بدست محاصره شده بود از یکی از راههای خروجی تکیه بخارج رفت و دیگر به صحن تکیه بازنگشت زیرا بر اثر ضربات شمشیری که از مهاجمان خورده بود از اسب فرو غلطیده بود . در این لحظه نقارهچیها شروع بنواختن کرده و صدای گوش خراش طبل و کرنا و سرنای آنها بلند شد و بدنبال آن **شمر** که فرماندهی قسمتی از قوای مهاجم را داشت وارد صحنه گردید ، او کلاه خودی قدیمی بر سر و زرهی بر تن داشت و سراپا مسلح بود و از طرف دیگر شبیه **حضرت عباس** برادر **امام حسین** ظاهر شده و مقابل **شمر** قرار گرفت و از دو طرف محاوره و گفتگوئی میان آنها شروع شد ، **شمر** آمده بود تا از **امام حسین** بخواهد قبل از آنکه خود و یارانش همگی شهید شوند تسلیم گردد . شبیه **امام حسین** در این هنگام درگوشهای از صحنه نشسته و بفکر فرو رفته بود و شبیه **حضرت عباس** به تندی شرایط **شمر** را که تسلیم بدون قید و شرط و بیعت با **یزید** و صرف نظر کردن از خلافت بود رد کرد و اعلام نمود که در مقابل کفار تا آخرین نفس خواهند جنگید .

من نمایش های زیادی را دیده و تماشا کردهام و بایداذعان کنم که محاوره و گفتگوی شبیه **حضرت عباس و شمر** واقعا" در نوع خود عالی تنظیم شده بود و آنها حرکات خوبی داشتند و اشعار و جملات را به بهترین وجه دکلمه میکردند ، مخصوصا" شبیه **حضرت عباس** که هر وقت حرف میزد با تحسین همگان مواجه میشد و در پایان این محاوره طولانی شمر

که از مذاکره مأیوس شده‌بود ، درحالیکه تهدید میکرد که مقاومت آنها عاقبت خوبی نخواهد داشت سوار بر اسب خود شده و با فریادی خشمگین صحن تکیه را ترک کرد .

در این موقع تعزیه باینجا رسید که شب شده و طرفین بخاطر تاریکی جنگ را موقتاً" ترک کرده و بروز بعد موکول نمودند ، یاران امام روی زمین دراز کشیده و بخواب رفتند ، عده‌ای از آنها آخرین باری بود که میخوابیدند زیرا روز بعد شهید میشدند . **امام حسین** و اهل بیت او که ایمان قوی به خدا داشتند ، بدون نگرانی و ترس و اضطراب بخواب رفتند ولی آنها فراموش‌نشده بودند **امام علی** و **فاطمه** ، پدر و مادر **امام حسین** که میدانستند فرزند آنها در راه خدا و بخاطر اسلام در کنار فرات شهید خواهد شد در گور و آرامگاه خود نمیتوانستند آرام و قرار داشته باشند ، آنها از گورهای خود برخاستند و بطرف فرزندشان آمدند . این فکر و ایدهٔ تازه‌ای بود که در تعزیه ایران گنجانیده شده بود ، دو شبح درحالیکه در کفن پیچیده شده بودند از داخل گورهای خود روی سکوی وسط تکیه بلند شده و بیرون آمدند ، تعزیه گردان این کار دشوار را بدون عوض کردن صحنه انجام داد که واقعاً" مشکل بود **امام علی** و **فاطمه** پس از کمی حرکت بالای سرفرزند خود از نظر ناپدید شدند و در این موقع **شمر** و یکی دیگر از سرداران سپاه دشمن پدیدار گشتند ، آنها آمده بودند تا شبانه وضع خیمه‌های امام و اهل بیت او را شناسائی کنند و برای روز بعد نقشه خوبی بکشند که چگونه حمله کنند .

قسمت بعدی تعزیه روز بعد را نشان میداد که جنگ میان عدهٔ معدود و کم **امام حسین** و سپاهیان انبوه **یزید** آغاز شده است تعزیه گردان در این صحنه کانون مقاومت یاران **حسین** را در وجود شبیه **حضرت عباس** قرار داده بود ، پس از آنکه نقاره‌چی‌ها طبل‌ها و سرناهای خود را بصدا درآوردند شبیه **حضرت عباس** در لباس تمام رزم نزد برادر خود رفته و اجازه رفتن به میدان جنگ را گرفت شبیه **امام حسین** با دست خودش روپوش سفیدی را بر دوش برادرش انداخت و شبیه **حضرت عباس** سوار بر اسب خود شد و ناگهان با عده‌ای از سواران دشمن مواجه گردید ، او را محاصره کردند جنگ و زدوخورد میان آنها شروع شد ، شبیه **حضرت عباس** چند نفر از سپاهیان دشمن را از پای درآورد و بعد چند لحظه‌ای در میان سپاهیان از نظر ناپدیدگردید و وقتی دوباره ظاهر شد بنظر آشفته و فرسوده میرسید ، یکی از دستهایش قطع شده بود و از آن خون جاری بود ، معهذا سپاهیان دشمن دست از سر او برنمیداشتند ، شبیه **حضرت عباس** با همان یک دست خود می‌جنگید و شمشیر میزد ، بار دیگر دقیقه‌ای دیده نشد و پس از آنکه دوباره ظاهر شد ، هردو دست او قطع **گردیده** بود و بزحمت خود را روی زین اسب نگهداشته و سعی میکرد باز هم با کفار بجنگد . **اسب** او را به اردوگاه امام برد و در نزدیکی آنجا از اسب فرو افتاد ، درحالیکه سراپایش **غرق در خون** بود ، دراین موقع سپاهیان دشمن از راه رسیده و **شمر** در حالیکه شمشیر خود

را کشیده بود به قصد جدا کردن سر **حضرت عباس** باو نزدیک شد. فریاد زاری و شیون تماشاچیان در تکیه باوج خود رسیده بود، تعزیه بعد از ظهر در اینجا بآخر خود رسید، شاه از جای خود در غرفه سلطنتی بلند شد و حرکت کرد. تماشاچیان بدنبال شاه از جای برخاستند و بطرف درهای خروجی تکیه رفتند، زنان عده‌ای بلند شده و رفتند ولی جمعی در جای خود نشسته و تکان نمیخوردند آنها میخواستند همانجا بمانند و آنقدرانتظار بکشند که قسمت بعدی تعزیه در شب شروع شود ولی فراشها اجازهٔ این کار را نداده و آنها را بزور بلند کرده و از در تکیه بیرون کردند. زنان تهران به تماشای تعزیه علاقه زیادی نشان میدهند، آنها صبح خیلی زود از خانه خارج شده‌وجلوی در تکیه دولت در انتظار میمانند که در باز شود و بتوانند داخل آنجا بروند. قبل از آنکه ساختمان تکیه را ترک کنم اطلاع پیدا کردم که **ناصرالدینشاه** یک خرقه قیمتی از شال کشمیر را بعنوان خلعت به **میرزاغلامحسین** کسی که در تعزیه، شبیه **حضرت عباس** شده بود، داده است. زیرا او در صحنه تعزیه خیلی خوب ظاهر شده و به بهترین وجه توانسته‌بود صحنه‌کربلا را مجسم‌کند وشاه از کار او راضی بنظر میرسید.

شب همانروز پس از آنکه شام مختصری را زودتر از وقت‌مقرر صرف‌کرده‌بودم دوباره بهمراهی میزبان خود **ظهیرالدوله** به تکیه دولت رفتم. در دههٔ اول ماه محرم که مراسم تعزیه در تکیه دولت برقرار است هر روزه در دو نوبت تعزیه‌خوانی انجام میشود. نوبت اول بعد از ظهر و نوبت دوم شب. من باتفاق میزبان خود نیمساعت قبل از شروع تعزیه وارد تکیه شده و بهمان غرفه بعد از ظهر رفتیم و در همان جای سابق نشستیم بلافاصله چای و شربت آوردند. در صحن و غرفه‌های تکیه جمعیت زیادتری از بعد از ظهر وجود داشت ولی تکیه ابهت و شکوه دیگری پیدا کرده‌بود، زیرا هزاران شمع داخل لوسترها و شمعدانها را روشن کرده‌بودند و این لوسترها با حبابهای رنگارنگ جلوهٔ خاصی به آنجا داده‌بود. متاسفانه چهل‌چراغ‌بزرگ برقی که بالای‌سکوی‌وسط تکیه قرارداشت و می‌بایستی تمام محوطه تکیه و مخصوصاً" سکو را که تعزیه‌خوانان روی آن میرفتند روشن‌کند، بعلت نامعلومی نورش کم شده‌بود و بهمین جهت سکو باندازهٔ کافی روشن نبود و کسانی که در غرفه‌ها و لژهای طبقات بالا نشسته‌بودند بعلت آنکه نور شمع‌های اطراف چشم آنها را میزد نمی‌توانستند تعزیه را درست تماشا کنند.

موضوع تعزیه آنشب خیلی مهیج و جالب و در عین حال در ارتباط با واقعه کربلا و شهادت **امام حسین** بود، در بیان مختصر فاجعه ساحل فرات اگر خاطر خوانندگان باشد اشاره‌ای به قیام **مختار** که به خونخواهی امام صورت گرفت، کرده‌بودیم و تعزیه آنشب در اطراف قیام **مختار** و پیروزی او بر **عبیداله** زیاد فرماندار **یزید** در کوفه بود که در شهادت امام مسئولیت مهمی داشت.

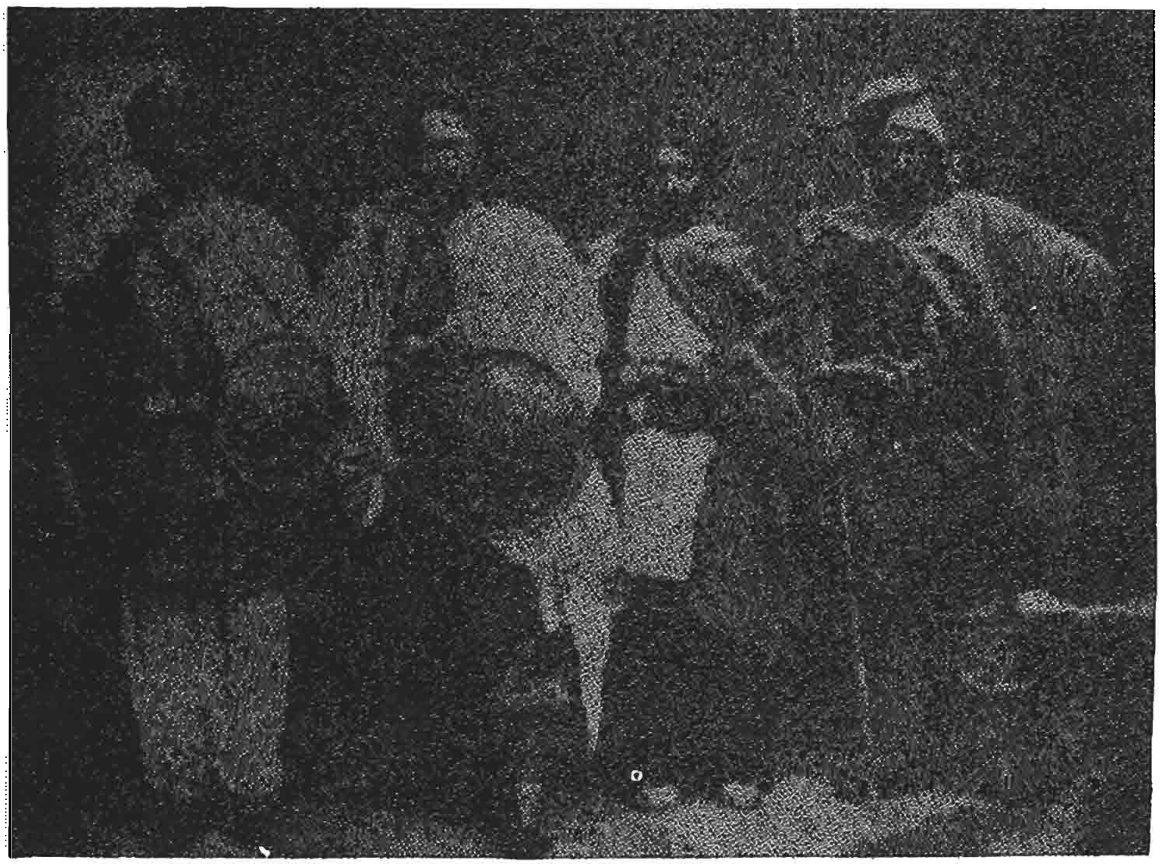
در نخستین صحنه، **عبیداله‌زیاد** نشان داده‌میشد که روی کرسی با کمال‌تکبروغرور نشسته‌است و از اینکه توانسته‌است فرمان **یزید** را برای شهادت و نابودی **امام حسین** و خاندان او اجرا کند، خوشحال است و مسرت و شادی‌خود را باطرافیانش بطورآشکار ابراز می‌کند. خبرشهادت‌امام بوسیله قاصد بادپا و چابک‌سواری باو رسیده‌بود و حالا خوشحال بود که با ریختن خون خاندان **پیامبر** توانسته‌است بحساب خود پایهٔ خلافت خاندان **معاویه** را استوار و محکم نماید، بزودی صدای یکنواخت زنگ کاروان شترها بگوش رسید و چندین شتر وارد تکیه شد. براین شترها **حضرت زینب** و کودکان و زنان بیت **امام حسین** را سوار کرده و باسارت نزد **عبیداله** زیاد آورده‌بودند، جلوی شترها چند نفر از سربازان در حالیکه سرهای بریده **امام حسین** و یاران او را بر نیزه کرده‌بودند حرکت میکردند،



میرزا غلامحسین که در تعزیه نقش شبیه حضرت عباس را بعهده‌داشت

عبیداله با بی‌احترامی سربریده امام را گرفت و **حضرت زینب** در این موقع خطبهٔ بلیغ و غرائی را ایراد کرد و در طی آن شقاوت و بیرحمی **یزید** و سپاهیان کوفه را که امام و

خاندانش را به شهادت رسانده‌اند برشمرد . این خطبه آنقدر فصیح و موثر بود که **عبیداله** سکوت کرد و نتوانست از آن جلوگیری نماید فقط در آخرکار چون عصبانی شده بود ، دستور داد یکی از اهالی کوفه را بنام "**مسلمه**" که از خاندان **علی** حمایت کرده بود مجازات نمایند . **مسلمه** باتفاق پسر کوچک خود به بارگاه **عبیداله** آمده و به رفتار خشونت آمیز او به خاندان امام اعتراض کرده بود و **عبیداله** هم دستور داده بود که چشم‌های اورا ازحدقه درآورند ،جلادان مشغول کار شدند و **مسلمه** را بزمین انداختند تا چشمان او را درآورند پسر کوچک **مسلمه** خود را بروی پدرش انداخت که مانع از کارجلادان شود ولی آن بیرحم ها کودک را بشدت مضروب کرده و بطرفی پرتاب کردند بطوریکه کودک بیچاره در دم جان سپرد و جلادان بدون توجه به کودک ، **مسلمه** را کور کردند و آن مرد با ناله‌وزاری از جای برخاست و در جستجوی پسرش برآمد ، او را صدا کرد و جوابی نشنید و در حالیکه دیگر جائی را نمیدید با کشیدن دست روی زمین بدنبال فرزندش میگشت و بالاخره جسدبیجان



چندتن از تعزیه‌خوانها در زمان ناصرالدین‌شاه

او را پیدا کرد و نعره‌ای زد و روی جسد پسر خود بیهوش شد ، این‌صحنه بقدری‌موءثر بود که تماشاچیان را تکان داد و واقعا" تعزیه‌خوانان با مهارت فوق‌العاده‌ای از عهدهٔ مجسم کردن واقعه برآمدند .

صحنه بعد ، فرارسیدن موقع انتقام از دشمنان امام بود ، **مختار** با قدبلند و مردانه خود وارد صحنه شد ، او که علیه قاتلین امام و خاندانش قیام کرده‌بود موفق شده‌بود **عبیدالله** را از مسند حکومت کوفه سرنگون و باتفاق‌عدهٔ‌زیادی از طرفدارانش دستگیرنماید و در این صحنه مجازات شدید آنها نشان داده‌میشد و هنرنمایشی‌تعزیه‌گردانان در مجسم کردن این مجازات‌ها واقعا" تحسین انگیز بود ، دو نفر را با طنابی که از سقف تکیه‌آویخته بودند بدار کشیده و یک نفر را نشانده بودند که جلاد سرش را ببرد و دیگ بزرگی را پر از آب بر سر آتش گذاشته بودند تا نفر چهارم را زنده در آن بگذارند و در همین‌لحظات حساس ناگهان شاه غرفه خود را ترک کرد و بطرف کاخ خود رفت و تعزیه بپایان رسید . آن دو نفری که بدار آویخته شده و جسد آنها به طناب تکان میخورد پائین پریده و من با حیرت دیدم هر دو زنده‌اند و با پای خود از روی سکوی وسط‌تکیه پائین‌آمدند و نفهمیدم چطور آنها را بدار آویخته بودند که آسیبی ندیده بودند .

تعزیه آنشب با آنکه خیلی مهیج و تکان دهنده بود ولی از نظر انسانی صحنه‌های آن باندازهٔ تعزیه بعد از ظهر و مخصوصا" فاجعهٔ **حضرت عباس** برادر امام حسین موءثر نبود .

دو روز بعد از آن ، بار دیگر موفق شدم به تماشای تعزیه بروم و میزبان‌محترم ، **ظهیرالدوله** مرا با کالسکه خود به تکیه دولت برد ، در دهه ماه محرم هرچه به عاشورا یعنی روز آخر تعزیه نزدیک شویم معمولا" اشتیاق مردم برای تماشای آن بیشتر شده و به تکیه دولت هجوم میآورند و بهمین جهت ساعتها قبل از شروع تعزیه‌صحن تکیه پر میشود و بناچار درهای ورودی آنرا می‌بندند آنروز ، یعنی هفتم ماه محرم موقعیکه ما جلوی تکیه دولت از کالسکه پیاده شدیم مواجه با در بسته آن گشتیم ، عدهٔ زیادی از مردم پست در آهنی آن جمع شده و ایستاده بودند تا آنکه بلکه شانس با آنها یاری کرده‌وبتوانند وارد تکیه شوند ،نوکران **ظهیرالدوله** جمعیت را کنار زده‌وما با زحمت زیاد خود را بدر رساندیم همراهان **ظهیرالدوله** با دست به در کوبیده و از دربانان خواستند که در را باز کنند تا ما وارد شویم . چند دقیقه‌ای طول کشید که دربانان **ظهیرالدوله** را شناختند ولی باز کردن در کار آسانی نبود زیرا فشار جمعیتی که پشت آن ایستاده بودند بقدری زیاد بودکه این خطر را داشت که دربانان نتوانند در را کنترل کنند و سیل جمعیت وارد تکیه شده و عدهٔ زیادی زیر دست و پا بروند و کشته شوند . این واقعه سال قبل در تکیه دولت روی داده و طی آن عده‌ای تلف شده بودند . بهرحال دربانان کمی لای در را باز کردند ولی قبل از

آنکه بتوانیم وارد شویم ، آنها خطر را احساس کرده و دوباره در را بشدت بستند و ما که بقصد ورود کمی جلو رفتیم بشدت بعقب رانده و در فشار جمعیت قرار گرفتیم و معطل ماندیم که حالا چه باید بکنیم و چگونه امکان دارد که وارد آنجا شویم در این موقع ناگهان مشاهده کردیم که در بزرگ تکیه تکانی خورد و باز شد و ما از فرصت استفاده کرده و خود را بداخل آن انداختیم ولی ناگهان مشاهده کردیم که در بزرگ ورودی بطور کامل باز شد و یک فیل عظیم الجثه درحالیکه خرطوم خود را تکان میداد از داخل تکیه بطرف جمعیت که پشت در بودند رفت ، انبوه مردم با مشاهده فیل وحشت کرده و عقب رفتند و ما که خودمان هم دچار ترس و وحشت شده بودیم بسرعت بطرف پله‌ای که بطرف غرفه‌های بالا میرفت دویدیم و در این موقع صدای در آهنی را شنیدیم که بشدت بسته شد .

تعزیه روز هفتم نیز با مقدماتی که در روزهای دیگر هم انجام میشد و قبلا " از آنها صحبت بمیان آمد ، آغاز گشت . یعنی اول چند آهنگ عزا توسط دسته موزیک سلطنتی و بعد هم با نواختن نقاره . این آهنگها ظاهرا " باین علت نواخته میشد که بخاطر مردم بیاورند این تعزیه برای سرگرمی نیست ، بلکه بمناسبت بزرگترین فاجعه تاریخی اسلام است که در بنیان گزاری مذهب شیعه نقش مهمی دارد ، آنهم واقعه خونین کربلاست . اما موضوع تعزیه بعد از ظهر روز هفتم از حواشی وقایع بودو جنبهٔ هنری آن ، بخصوص خیلی قوت داشت .

موضوع تعزیه مربوط به **سلیمان پیغمبر** بود ، **سلیمان** از نظر علم و دانش و تسلطی که بر زبان حیوانات داشت و در حقیقت سلطان جن و انس و حیوان و دنیای ماوراء طبیعت بشمار میرفت ، در تاریخ کشورهای شرق و غرب شهرت فراوانی داشته و دارد ، اما علت آنکه او را در تعزیه دههٔ عاشورا آورده بودند ، این بود که **سلیمان** علاوه برآنکه برگذشته کاملا " وقوف داشت یک نوع قدرت پیشگوئی و پیش بینی داشت و تا دوازده قرن بعد از خود را میدانست که چه اتفاقاتی خواهد افتاد و از جمله از فاجعه و واقعهٔ خونینی که در صحرای خشک کربلا روی خواهد داد کاملا " اطلاع داشت . بدین ترتیب در نخستین صحنه ، **سلیمان پیغمبر** با تمام قدرت و شکوه خود دیده میشد که روی تخت بزرگی نشسته است و برای آنکه تسلط او را بر جن و انس و کلیه مخلوقات جهان نشان دهند اطراف تخت او گروهی از غلامان ، اشباحی بعنوان اجنه ، چند شیر و ببر ، سوسمار و خزندگان آماده به فرمان ایستاده‌اند . البته این حیوانات همه مصنوعی بودند و شکلکهائی از آنها درست کرده بودند که بوسیله بچه‌هائی که داخل آن شکلکها شده بودند بحرکت درمیآمدند و بعضی از آنها هم با اصل خود زیاد شبیه نبودند ولی بهرحال توجه تماشاچیان را بی اندازه بخود جلب میکردند .

پس از آنکه قدرت و عظمت **سلیمان** پیغمبر را تماشاچیان خوب ملاحظه کردند ، تعزیه

چنین پیش رفت که حالا **سلیمان** در انتظار پذیرائی و استقبال از "**بلقیس**" ملکه سباست که **سلیمان** او را بوسیله هدهد خواستگاری کرده و **بلقیس** روانه دربار **سلیمان**، شوهر خود شده است. برای موکب **بلقیس** ملکه سبا هم در تعزیه جلال و شکوه خاصی که شایسته شان پیغمبری چون **سلیمان** میباشد در نظر گرفته شده بود و بعلاوه گوشه‌هائی از مراسم مجلل عروسی مشرق زمین را که مخصوصا" برای اروپائیها خیلی دیدنی است مجسم میکردند. اول یک قطار شتر که جهازهای مخملی سرخ و طلائی رنگی داشته و حامل جهیزیه ملکه سبا بودند وارد صحن تکیه شدند در گردن این شترها زنگ‌هائی آویخته شده بود که صدای خاصی شبیه یک آهنگ موسیقی میداد، بار این شترها وسایل خانه مبل و صندلی و قالی و لباس و آینه و شمعدان و غیره بود که همه را از خزانه سلطنتی بعاریت گرفته بودند، بدنبال آنها دسته‌ای سوار بر اسب با لباسهای مجلل و یراق نشان وسراپا مسلح بعنوان اسکورت و همراه ملکه سبا وارد تکیه شدند و بعد از آنها نوبت به **بلقیس** ملکه سبا رسید که در هودج بسیار مجلل و طلاکوبی روی یک فیل بزرگ نشسته بود، این کاروان عظیم و بزرگ که مرکب از فیل، چندین اسب و شتر و قاطر بود دور سکوی تکیه که مَحل تعزیه خوانان بود در راه باریکی شروع بگردش کردند و من هر لحظه انتظار داشتم که واقعه‌ای روی داده و برخوردی میان این حیوانات و جمعیت انبوه تکیه روی دهد، زیرا فیل و شترها و اسب‌ها درست از کنار توده‌ٔ زنهائی که روی زمین برای تماشا نشسته بودند میگذشتند و کوچکترین بی‌احتیاطی ممکن بود که چندین نفر را زیر دست و پای آنها تلف کند ولی عجیب اینجا بود که این حیوانات رام و تعلیم دیده با نظم و ترتیب از همان راه خود حرکت میکردند و کوچکترین انحرافی پیدا نمی‌نمودند و عجیب‌تر آنکه زنان هم هیچ ترس و وحشتی از فیل و شترها نداشتند و راحت و آسوده در جای خود نشسته بودند و در تمام مراسم هم هیچ اتفاق سوئی روی نداد.

ملکه سبا پس از آنکه بحضور **سلیمان** رسید از هودج خود از روی فیل فرود آمد و با ابهت و شکوه خاصی نزد شوهر خود رفت و سلیمان برای آنکه قدرت خود را درعلوم غریبه و پیشگوئی نشان دهد واقعه‌ای را که در چندین قرن بعد روی خواهد داد برای **بلقیس** ملکه سبا شرح داد و این واقعه را که تعزیه گردانان روی صحنه آوردند، مربوط بعروسی **قاسم** فرزند **امام حسن** بود، این واقعه مطابق تاریخ شیعیان یکروز قبل از فاجعه کربلا روی داده بود و **امام حسین** که میدانست که روز بعد چه خواهد شد و همه یاران و خود او به شهادت خواهند رسید تصمیم گرفت هرچه زودتر برادرزاده خود را که در رکاب او می‌جنگید داماد کند و وصلتی میان خانواده خود و برادرش بوجود آورد و بهمین جهت دختر خود را به **قاسم** داد و آنها در یک موقعیت بیسابقه که واقعه‌ای هولناک در انتظارشان بود طی مراسم بسیار ساده‌ای عروسی کردند و این واقعه‌ایست که در تاریخ با اهمیت خاصی از آن ذکر به

عمل میآید و این حادثه را در حضور **سلیمان** طبق پیشگوئی او تعزیه گردانان روی صحنه آوردند .

صحنه با گفتگوی و مکالمه میان شبیه **حضرت زینب** ، **لیلا** مادر **قاسم** و خود داماد جوان شروع میشد ، آنها هرسه اطلاع داشتند که فردا چه وقایع شومی روی خواهد داد و بهمین جهت در حالتی خاص میان شادی بخاطر عروسی و تاسف و ناراحتی برای فاجعه‌ای که در پیش است بسر میبردند . **زینب و لیلا** اشعاری مرثیه مانند با صدای حزن‌انگیزی میخواندند و داماد جوان هم با صدائی رسا آمادگی خود را برای شهادت در راه خدا و اسلام اعلام میکرد ، بعد عروس جوان در آستانه خیمه خود مشاهده شد که او را سوار شتری کردند و بعد ازچند دور گردش دور صحنه نزد داماد آرودند ، شبیه **امام حسین** جلو آمد و عروس و داماد را دست بدست داد و عروس و دامادباتفاق اشعاری مرثیه‌وار با آواز و آهنگی بسیار حزن‌انگیز و موثر میخواندند ، صدای گریه از تمام گوشه و کنار تکیه بگوش میرسید و همه بر سر و روی خود میکوفتند و در اوج این صحنه تاثرانگیز شاه از جای خود برخاست و تکیه را ترک کرد و این قسمت از تعزیه هم بپایان رسید .

من موفق نشدم قسمت آخر تعزیه دهه ماه محرم را که سه روز دیگر انجام میشد ، مشاهده کنم زیرا طبق معمول سالانه اصولا " مسیحیان را در سه روز آخر دهه محرم به تکیه دولت راه نمی‌دهند و معتقدند که صحنه‌های مقدس تعزیه را در آن سه روز نباید چشمان ناپاک یک بیگانه و خارج از مذهب تماشا کند و اصولا " هم من به خارجیان توصیه میکنم که در آن روزها بهیچوجه به تماشای تعزیه نروند زیرا احساسات مذهبی مردم طوری تهییج میشود که نمیتوانند یک‌بیگانه‌را در کنار خود تحمل کنند و حتی گاهی مانند چند سال قبل طوری مردم بهیجان می‌آیند که افرادی را که در نقش های **شمر** و **یزید** و **ابن‌زیاد** در صحنه ظاهر میشوند مورد حمله قرار داده و جان آنها بخطر میافتد . در آخرین صحنه تعزیه آن سال عده‌ای از مردم و تماشاچیان در تکیه دولت از شاه یکصدا تقاضای آزادی یک زندانی مشهور را کردند و این تقاضا آنقدر مصرانه بود که شاه ناچار به تسلیم شد و از همانجا دستور آزادی آن زندانی را صادر کرد . این واقعه بطور متناوب در سالهای گذشته هم روی داده بود ، بعلاوه در روزهای دهه ماه محرم معمول است که دسته‌های عزاداری جلوی زندان و یا انبار دولتی رفته و تقاضای آزادی زندانیانی را که فهرست آنها را قبلا" تنظیم کرده‌اند می‌نمایند و متصدیان زندان هم برای آنکه بزندان حمله نکنند تسلیم تقاضایشان شده و آن زندانی‌ها را آزاد می‌نمایند در سال **۱۸۸۴** که من درتهران بودم **۶۵** نفر زندانی را باین ترتیب از زندان آزاد کردند و لی مقامات دولتی کمی بعد که عزاداری تمام شده و احساسات مردم فرو نشست دوباره آن عده‌ای را که آزاد کرده‌اند ، دستگیر می‌نمایند ، مگر آنکه آنها خود را مخفی کنند که کسی نتواند دستگیرشان نماید .

بطور کلی اگر بخواهیم بی‌طرفانه قضاوت کنیم باید بگوئیم که مراسم تعزیه ایرانیها یکی‌ازبهترین و موثرترین مراسم مذهبی است که در جهان انجام میشود و ایرانیهااصولا " ذوق و استعداد زیادی در کارهای هنری تعزیه دارند .

فصل چهاردهم

منابع اقتصادی، تولیدات و بازرگانی ایران

ایران مدتهاست که در یک وضع انزوای اقتصادی بسر میبرد ، روابط بازرگانی ایران با دنیای غرب و از جمله امریکا آنقدر ناچیز و مختصر است که مردم این کشورها اطلاعی از منابع اقتصادی ، تولیدات و امکانات این کشور ندارند و علاقه‌ای هم باین کار از خود نشان نمیدهند . ایران دارای منابع و معادن زغال سنگ نسبتا "غنی است که اخیرا "کشف شده و من در فصول گذشته بآن اشاره‌ای کردم و این معادن میتواند نقش مهمی در پیشرفت اقتصادی ایران داشته باشد . گرچه‌در(۱) ایران معادن مهم دیگری وجود ندارد ولی نیروی کار ارزان ایران می‌تواند همین معادن زغال را بکار انداخته و از این راه چرخ‌های اقتصاد کشور را بگرداند ولی مشکل‌و مانع بزرگ در این راه موقعیت خاصی است که ایران دارد و در راه ترقی و تکامل اقتصادی با دو مخالفت بزرگ روبروست مخالفت دولت روسیه و مخالفت دولت انگلستان . انگلیسها با استخراج زغال‌سنگ ایران مخالفند زیرا نمیخواهند رقیبی برای معادن زغال "لانکاشیر" آنها پیدا شود و روسها با این امر مخالفند زیرا میخواهند بطور کلی از هر امری که بقدرت ایران کمک کند ، جلوگیری نمایند و ایران را همیشه بصورت یک کشور ضعیف در همسایگی خود نگاهدارند .

از معادن طلا و نقره در ایران خبری نیست ، گرچه تصور میشود که در گذشته‌معادن کوچکی از این فلزات گرانبها در ایران وجود داشته است ولی در حال حاضر اثری ازآنها دیده نمیشودوشاید اکتشافات دقیق‌تری اگر انجام شود بتوان به معادن ازمنه گذشته پی برد و مقداری طلا و نقره بدست‌آورد . معادن سرب فراوان است وبه آسانی‌میتوان باستخراج پرداخت ، معدن‌شناسان اروپائی‌اخیرا " در کوه‌های ایران رگه‌هائی از معادن فلزات دیگررا هم یافته‌اند .

---

(۱) در آنموقع هنوز معادن نفت ایران کشف نشده بود و دارسی که امتیازکشف و استخراج را از ناصرالدینشاه گرفته بود هنوز بطور کامل مشغول بکار نشده بود (مترجم) .

یکی از منابع مهم درآمد ایران معادن‌فیروزه آن کشور است که متاسفانه مقدار آن‌رو بکاهش است . فیروزه‌های ایران دو نوع هستند : فیروزه‌های سبز کم‌رنگ و مایل‌بآبی‌که در جنوب استان کرمان استخراج میشوند و ارزش آنها کم است قطعات درشت‌این فیروزه‌ها را حکاکی کرده و روی آنها آیات و کلماتی از قرآن را حک میکنند و بعنوان زینت آلات بکار میبرند . نوع مرغوب‌تر فیروزه از معادن خراسان واقع درنزدیکی نیشابور استخراج‌میشود ، این معادن در اعماق زمین قرار دارند و تونل‌هائی که برای استخراج آنها حفر میکنند غالبا "خطرناک بوده و موجب بروز حوادث ناگواری میشود فیروزه‌هائی که از این معادن استخراج میشوند عالی‌ترین و مرغوب‌ترین فیروزهٔ جهان بشمار میروند ، درخشش خاصی دارند و رنگ آنها از آبی آسمانی تیره تا آبی روشن و مایل به سبز است . هرقدر رنگ آبی آنها تیره‌تر باشد ، ارزش بیشتری درایران برای آنها قائل میشوند ولی در اروپا رنگ‌های روشن آن طالب‌و خریدار بیشتری دارد . در یک فیروزهٔ خوب و مرغوب عامل دیگری‌که غیر از رنگ باید در نظر گرفته شود صافی و خلوص آنست که بدون رگه و لکه باشد .



مخبرالدوله

فیروزه‌هائی که کاملا" صاف و بدون لکه و یا رگه باشند خیلی نادر و کمیاب هستند و یک قطعه فیروزه از این نوع که بدرشتی یک لوبیا باشد در حدود هفتصد تا هزار دلار ارزش دارد. معادن فیروزهٔ ایران را **مخبرالدوله** وزیر تلگراف و معادن اجاره کرده است و سالانه مبلغ هشتاد هزار دلار بابت درآمد اجارهٔ آن به دولت می‌پردازد. **مخبرالدوله** غیر از معادن فیروزه، صید مروارید خلیج فارس و سواحل جنوبی ایران را هم از دولت اجاره کرده است و بابت آن سالی پنجاه هزار دلار می‌پردازد. صید مروارید سابقا "اهمیت‌بسیار زیادی در ایران داشت و هر ساله درآمد زیادی از آن نصیب خزانه دولت میشد ولی چند سالی است که این صید اهمیت خود را از دست داده و درآمد آن کاهش یافته است و علت آنهم روش غلط در صید است. صیادان بطور بی‌رویه‌ای در حد افراط در سواحل به صید می‌پردازند و مجال رشد و نمو را به‌صدف‌هائی که تبدیل به مروارید باید بشوند، نمیدهند. درحالیکه در ماه‌هائی از سال باید صید مروارید متوقف شود تا صدف‌ها رشد نمایند و این کاری است که در هندوستان میکنند ولی صیادان ایران رعایت نمی‌نمایند. صدف‌های مروارید معمولا" در آبهای کم عمق خلیج وجود دارند ولی در اعماق زیاد هم بهرحال مروارید تولید میشود. اخیرا" وسایل غواصی مخصوصی برای صید در آبهای عمیق از اروپا وارد کرده‌اند اما غواصان ایرانی باین وسایل و لباسها عادت ندارند و از این لباسها و وسایل استفاده صحیح نمی‌کنند و نتیجه مطلوب را هم بدست نمی‌آورند.

صحراها و کویرهای وسیعی که در ایران وجود دارند، ممکن است عده‌ای را دچار اشتباه کنند که محصولات کشاورزی ایران کم است و این کشور ناچار است مقادیر زیادی از این محصولات را برای مصرف داخلی وارد کند، درحالیکه برخلاف این تصور، اراضی قابل کشت در ایران بقدری زیاد است که اگر فرصت آبیاری و آبادی آنها را پیدا کنند مقدار زیادی از تولیدات کشاورزی را هم میتوانند بخارج صادر نمایند. انواع محصولات کشاورزی که در ایران بعمل میآیند بقدری زیاد و متنوع است که ذکر فهرست آنها خسته‌کننده خواهد شد و ما در اینجا نگاهی زودگذر به پاره‌ای از محصولات عمدهٔ این کشور خواهیم داشت. گندم تقریبا" در تمام نقاط کشور کشت شده و محصول آن بقدری خوب و فراوان است که هر ساله مقدار زیادی از آن بخارج صادر میشود و اگر راه تجارت خارجی ایران بهتر از حالا باز شود می‌توان از راه توسعهٔ صادرات گندم درآمد بیشتر و قابل توجهی بدست آورد. روش شخم زدن وکشت زمین در ایران خیلی ساده و ابتدائی است. زمین‌های زراعتی معمولا" خیلی سخت هستند و شخم زدن هم با اشکال بسیار زیادی انجام میشود و اگر از وسایل کشاورزی مدرن و صنعتی مانند اروپا استفاده شود، بدون تردید محصولات کشاورزی و مخصوصا" گندم ایران خیلی زیادتر خواهد شد. جو سیاه در ایران بعمل نمیآید ولی جو معمولی بآسانی کشت شده و محصول خوبی میدهد که برای خوراک اسبها و

چهارپایان دیگر بکار میرود شمال غرب ایران و آذربایجان بهترین منطقه برای کشت غلات بوده و در حقیقت انبار غله ایران بشمار میروند. در سایر مناطق هم البته محصول غله بقدری است که خوراک اهالی آن منطقه را تامین کرده و مقداری هم مازاد دارد. لازم به تذکر نیست که کشاورزی ایران در درجه اول مانند سایر نقاط وابسته به آبیاری است. عده رودخانه‌ها و دریاچه‌های ایران متاسفانه بسیار کم و منابع آب بقدری ناچیز است که در هیچ کشوری باندازهٔ ایران آبیاری گران تمام نمیشود و برای بدست آوردن آب احتیاج به مصرف نیروی انسانی زیادی است. آب را معمولا" در ایران ساعتی میخرند و ارزش هر محل بستگی به تعداد ساعت آنجا دارد که آن محل می‌تواند در مدت هفته داشته باشد. سیستم آبیاری ایران پیچیده و طبق روش خاصی است که از زمان انوشیروان تاکنون در آن کشور معمول است و در اینجا شرح آن امکان‌پذیر نیست.

پنبه تا حدودی در نواحی جنوبی ایران کشت شده و بعمل می‌آید ولی نوع این پنبه مرغوب نیست و محصول آن تکافوی مصرف داخلی را کرده و مازادی هم دارد که صادر میشود. تنباکو نیز محصول دیگری از کشاورزی ایران را تشکیل میدهد، نوعی تنباکو که شبیه به تنباکوی ترکهاست در شمال ایران کشت میشود.

نوع دیگری از تنباکو هم وجود دارد که تا آنجا که من میدانم فقط در ایران بعمل می‌آید و در نواحی مرکزی ایران وبهترین نوع آن مخصوصا" در خاک حاصلخیز اطراف شیراز کشت میشود و اگر باین کشت توجه بیشتری گردد منبع درآمد مهمی خواهد بود، این نوع تنباکو را در اصطلاح محلی "تونبک" می‌نامند. مقدار زیادی از این محصول هر ساله بخارج صادر میشود. ترکیه و ایران طبق آمار موجود هریک سالانه درحدود یک میلیون دلار تنباکو بخارج صادر می‌نمایند. گلهای این نوع تنباکو عطر و بوئی شبیه چوب صندل دارد. یکی از خصوصیات این تنباکوها آنست که باید بطور مرطوب و خیس دود شوند وگرنه انسان را دچار سر درد و سرگیجه میکنند و بهمین‌جهت تنباکو را در ایران و ترکیه باوسیله خاصی دود می‌کنند که دود از داخل آب عبور نماید و این وسیله را در ایران قلیان و در ترکیه "نارگیله" می‌نامند. برای مصرف تنباکو، اول آنرا در آب خیس میکنند که مانند اسفنج آب را بخود جذب میکند و بعد آنرا در سر قلیان میگذارند و روی آتش زغال قرار میدهند. این زغال باید از چوب مو باشد و در غیر اینصورت بعلت مرطوب بودن تنباکو زود خاموش میشود. دود حاصل از تنباکو وارد کوزهٔ بلوری یا چینی قلیان شده و از آب عبور میکند و بوسیله نی پیچ یا یک چوب قلیان کشیده میشود. در ترکیه، نی‌پیچ و در ایران، چوب قلیان معمول است. در اینجا باید خاطرنشان کنم که کشیدن قلیان از نظر آنکه دود تنباکو در آب شستشو میشود و از لحاظ آنکه شاعرانه است بهتر از سیگار و پیپ است فقط آنرا در امریکا نمیتوان معمول کرد، زیرا برای روشن کردن آن مدتی وقت صرف

میشود و نگهداری و تمیز کردن آنهم مستلزم کار و صرف‌وقت واحتیاج به‌یک مستخدم است در ایران در خانه‌های اعیان یک نفر مستخدم بعنوان پیشخدمت وجود دارد که وظیفه او آماده کردن چای و شربت و قلیان است .افراد فقیر و بی‌بضاعت قلیان روزانه خود را در قهوه‌خانه‌های بازار ضمن صرف چای میکشند آنها با پرداخت مبلغ جزئی در حدود یک یا دو سنت میتوانند یک چای صرف کرده و یک قلیان بکشند و درحدود ده تا پانزده دقیقه استراحت نمایند .

بعد از گندم ، برنج غذا و خوراک مهم ایرانی‌ها را تشکیل میدهد که خوشبختانه‌به اندازه کافی در ایران بعمل میآید . اراضی حاصلخیز واقع در سواحل جنوبی دریای خزر استعداد زیادی برای کشت برنج دارند و مزارع برنجکاری موجب اشاعه بیماری مالاریا در مناطق شمالی ایران است . ایرانیها در پختن و طبخ برنج تخصص دارند و از این لحاظ در جهان مشهورند . نکته‌ای را که در اینجا باید خاطرنشان کنم اینست که ما امریکائی‌ها بدون جهت اینقدر برای سیب زمینی اهمیت قائل هستیم و اگر بجای سیب‌زمینی ، توجهی به کشت برنج می‌نمودیم ، نتیجه بهتری بدست میآوردیم زیرا برنج مواد غذائی بهتر و بیشتری دارد .

یکی از مهمترین صادرات ایران تریاک است . در گذشته محصول تریاک ایران خیلی بیشتر از حالا بود ولی در سالهای اخیر کاهش یافته است . میزان مصرف داخلی تریاک نسبت به مقدار محصول ناچیز است و قسمت عمدهٔ آن بخارج صادر میگردد مقدار مرفین تریاک ایران زیادتر ازتریاک کشورهای دیگر است . و بهمین‌جهت مرغوب بوده‌و درکشورهای خارجی خریدار زیادی دارد و حتی به چین هم صادر میشود . اخیرا "دو عامل موجب تقلیل محصول تریاک ایران شده است ، عامل اول تقلب در تریاک‌های صادراتی است‌که بازار آنرا کمی راکد کرده و در نتیجه کشاورزان رغبت کمتری به کشت آن نشان میدهند و عامل دوم اقدام دولت در جلوگیری از کشت تریاک در پاره‌ای از نقاط است زیرا کشت تریاک مانع از کشت گندم شده و محصول گندم را کاهش داده است .

قسمت عمدهٔ تریاک ایران در ایالات کرمانشاه و اصفهان کشت میشود . اصفهان مرکز تجارت تریاک ایران بشمار میرود و بعلاوه تریاکی که در اطراف اصفهان کشت میشود از بهترین انواع تریاک ایران است و مرفین آن به ۱۵ تا ۱۶ درصد میرسد که بالاترین حد مرفین در تریاک‌های جهان است . در ادوار گذشته تریاک‌های‌قم ، تهران و یزدهم شهرت داشته و مقدار مرفین تریاک قم از اصفهان هم بیشتر بوده است ، در اینجا قابل ذکر است که بهترین نوع تریاک هندوستان بیش از ۱۳/۵۷ درصد مرفین ندارد و حال‌آنکه مقدار مرفین تریاک ایران براحتی به ۱۶ درصد میرسد و از این نظر بمراتب از تریاک هند و مصر

مرغوب‌تر بوده و بازار بهتری دارد .

عیب مهمی که تریاک ایران داشته و به مرغوبیت آن لطمه میزند ، تقلبی است‌که در آن میکنند و مقداری شن و خاک یا دانه‌های نباتی را داخل شیرهٔ تریاک کرده و بعد آنرا بصورت گلوله درمیآورند . در موقع خرید باین تقلبات نمیتوان پی برد و شرکتهای خارجی که بخواهند تریاک ایران را خریداری نمایند ، بهتر است طبق یک قرارداد تریاک یک مزرعه یا یک ده و یا یک منطقه را پیش خرید کرده و خودشان در جمع‌آوری شیرهٔ خشخاش و تریاک رأسا" اقدام نمایند که تریاک خالص بدست آورند .

قیمت متوسط تریاک خام ایران اکنون کیلوئی ۴/۷۷ دلار است و معمولا" به هر ۷۲ کیلوگرم تریاک خام ، شش کیلو روغن بزرک علاوه کرده و مخلوط‌را خوب مالش میدهند که پس از آنکه باصطلاح عمل آید وزن خود را کمی از دست میدهد و بالغ بر ۶۶ کیلوگرم میشودواین۶۶ کیلو تریاک مالیده را به صد قسمت کروی شکل میکنند و بعد این‌گلوله‌های تریاک را که هریک بیش از نیم کیلو وزن دارند در جعبه‌هائی‌گذاشته و بسته‌بندی‌میکنند . مخارج بسته‌بندی‌و عمل آوردن تریاک را اگر به قیمت آن علاوه کنیم رویهمرفته هر جعبه تریاک ایران بالغ بر ۳۶۶/۶۶ دلار تمام میشود این تریاک را با این قیمت میتوان صادر کرد و البته ۵ درصد هم باید بآن مطابق عهدنامه ترکمانچای حقوق گمرکی علاوه کرد . کالاهائی هم که وارد ایران میشود این پنج درصد حقوق گمرکی را باید بپردازند .

بطور متوسط هر ساله در حدود دو هزار جعبه تریاک ایران بارزش ۷۳۲ هزاردلار از طریق بندر بوشهر به انگلستان صادرمیشود ، البته مقادیری هم به چین و سایر نقاط جهان از طریق بنادر و مرزهای دیگر فرستاده میشود و تردیدی نیست اگر اقدامات تشویقی‌با تاسیس نمایندگی‌های تجارتی در اصفهان و در نتیجه تسهیلات خرید تریاک ازکشاورزان بشود ، محصول بمراتب افزایش خواهد یافت و تجار اصفهان آمادگی انعقاد قراردادهای چندین ساله و طویل‌المدت را برای فروش تریاک دارند .

یکی دیگر از محصولات مهم و صادراتی ایران ، ابریشم است ، ابریشم ایران سابقه تاریخی داشته و تجارت ابریشم این کشور دارای شهرت جهانی است و بهمین جهت‌در اینجا کمی بیشتر دربارهٔ این محصول مهم ایران صحبت می‌کنیم ، بخصوص‌آنکه‌مصنوعات ابریشمی اینک در اروپا و امریکا بازار خوبی داشته و از اهمیت زیادی برخوردارند .

در سفرنامه‌ها و کتب قدیمی از ابریشم ایران زیاد نام برده شده‌است . در نخستین کتابی که از تجارت ابریشم ایران صحبت بمیان آمده ، سفرنامه **مارکوپولو** در سال ۱۲۹۰ میلادی است که می‌نویسد ابریشم گیلان واقع در شمال ایران به‌کشورونیز و کشورهای دیگر اروپائی حمل میشود و خریدار خوبی دارد .

"**بالدوچی پگولتی**" سیاح دیگر ایتالیائی نیز در سفرنامه خود که در سال ۱۳۳۵

منتشر شده از ابریشم گیلان و مرغوبیت آن بحث کرده است. "**چاندسلور**" انگلیسی که در سال **۱۵۵۳** سفری به مسکو کرده بود و همچنین همراه او "**جنکینسن**" که تا بخارا هم رفته بود، متفقا" گزارشی را به **الیزابت** ملکه انگلستان تقدیم کرده و طی آن از ابریشم مناطق شیروان و احتمال صدور آن به انگلستان ذکری بمیان آوردند. **ملکه الیزابت** به **جنکینسن** مأموریت داد که بمنظور خرید و تجارت ابریشم به ایران مسافرت کند و او در سال **۱۵۶۲** به ایران آمد و از شهرهای دربند (قفقاز)، شاماخی و قزوین بازدید کرد، بدنبال او یک نفر انگلیسی دیگر بنام "**ادواردز**" در سال **۱۵۶۷** به ایران آمد و گزارش داد که ابریشم گیلان بمراتب بهتراز ابریشم نواحی قفقاز است و بهمین جهت یک کارخانه ابریشم درنزدیکی رشت برپاکرد و بعد از او یک تاجرانگلیسی بنام "**چاپمن**" به ایران آمد و برای تجارت ابریشم در گیلان توقف کرد. انگلیسها بمنظور حمل ابریشم خریداری از ایران درسال **۱۵۷۳** نخستین و آخرین کشتی خود را در دریای خزر به آب انداختند و این کشتی با بار ابریشم از طریق بنادر گیلان بطرف بندر "حاجی طرخان" حرکت کرد ولی در این مسافرت توفیقی بدست نیاورد زیرا راهزنان دریائی قزاق در وسط دریا بآنها حمله کرده و کشتی را با بارش ربودند و بردند و بعد از آن دیگر انگلستان از کشتیرانی در دریای خزر منصرف شد کمی بعد "**ولاند**" نامی یک کارخانه ابریشم در جزیرهٔ هرمز تاسیس کرد. در همین موقع شاهزاده‌نشین "هلشتین" باتفاق دولت بندر آزاد هامبورگ بفکر افتاد که در تجارت ابریشم ایران شرکت کرده و در این مورد با هلندیها رقابت کند و بهمین‌جهت سفرائی را از طرف خود به روسیه و ایران اعزام داشت تا با ایران قراردادهائی برای خرید ابریشم و با روسیه قراردادی برای حمل ترانزیتی ابریشم منعقد نماید. نتایج این مسافرت را "**اولئاریوس آدام**" در کتاب خود بنام "سفر ایران" بطور مفصل برشته تحریر درآورده است. **اولئاریوس** در کتاب خود می‌نویسد که محصول ابریشم ایران در سال از بیست هزار عدل تجاوز نمی‌کند ــ هر عدل ابریشم در حدود **۲۱۶** پوند وزن دارد ــ از این تعداد، **۸۰۰۰** عدل محصول گیلان، **۳۰۰۰** عدل محصول خراسان، **۲۰۰۰** عدل محصول مازندران، دوهزار عدل محصول شیروان، **۲۰۰۰** عدل محصول قره‌داغ و بقیه محصول گرجستان است. بدین ترتیب محصول ابریشم مناطق کنونی ایران بالغ بر **۲۸۰۸۰۰۰** پوند میشود ــ شیروان، قره‌داغ و گرجستان دیگر متعلق به ایران نیستند و از این کشور جدا شده‌اند ــ **اولئاریوس** بعلاوه خاطرنشان می‌کند که یک هزار عدل از این محصول که بالغ بر **۲۱۶** هزار پوند میشود در کارخانجات داخلی ایران مصرف میشود و بقیه آن به هندوستان، ترکیه، ایتالیا، انگلستان و هلند صادر میشود.

قیمت ابریشم خام در زمان اولئاریوس، هر پوند **۴۸** تا **۵۲** سنت بود ــ قیمت ابریشم در حال حاضر چهار برابر آن زمان است ــ و بدین ترتیب هر ساله در آن

هنگام ۱۴۰۴۰۰۰ دلار درآمد فروش ابریشم میشد. **شاردن** سیاح فرانسوی که سی‌سال قبل از **اولئاریوس** به ایران آمده در سفرنامه خود در سال ۱۶۶۹ می‌نویسد که محصول ابریشم ایران ۲۲ هزار عدل بوده است ــ گیلان ده هزار عدل، خراسان سه هزار عدل، ایالات مرکزی سه هزار عدل، مازندران دو هزار عدل، کرمان دو هزار عدل وگرجستان دو هزار عدل ــ و ارزش آن رویهمرفته بالغ بر دوازده میلیون فرانک فرانسه میشده است. قیمت ابریشم در زمان **شاردن** درست همان قیمت زمان "**اولئاریوس**" بوده است. **شاردن** در سفرنامه خود علاوه میکند که تولیدات ابریشم ایران رو به افزایش است و هلندیها در حدود ۶۰۰ هزار فرانک ابریشم از جزیرهٔ هرمز به اروپا صادر می‌نمایند.

در اواخر قرن هفدهم قسمت عمدهٔ تجارت ابریشم در دست ارمنی‌های ایرانی بود که بعدها به تبعیت دولت روسیه درآمدند و هنوز هم این تجارت بطور عمده در دست ارامنه باقیمانده است. ارامنه ایران در اواخر قرن هفدهم انحصار تجارت ابریشم رااز شاه ایران بدست آوردند و **پطر کبیر** امپراتور روسیه قراردادی با این ارامنه در سال ۱۷۱۱ امضا کرد که بموجب آن تجار ابریشم، کالای خود را بجای ترکیه از راه روسیه بطور ترانزیت بخارج ارسال دارند و تا مدتی این انحصار و قراردادها بحال خود باقی‌بود تا آنکه چند سال بعد معلوم شد که ارامنه در معاملهٔ خود با ایران و روسیه دست به تزویر و تخلف زده‌اند و بهمین جهت ایران انحصار ابریشم را لغو کرد و دولت روسیه هم در سال ۱۷۲۰ قرارداد خود را با ارامنه بهم زد و دولت روسیه از این به بعد تصمیم گرفت خود رأساً" تجارت ابریشم را عهده‌دار شود، این تصمیم در تعقیب گزارشاتی بود که به‌دولت روسیه داده شده بود مبنی بر اینکه گیلان محصول ابریشم خود را افزایش داده است و درحدود ۱۲۰۰۰۰۰ پوند از ابریشم گیلان، سال قبل به ترکیه فروخته شده است و ارزش این ابریشم‌ها بالغ بر ۳۲۰۰۰۰۰ روبل معادل ۲۴۰۰۰۰۰ دلار میشده است. بدین ترتیب روسها کشتیهای خودشان رادر دریای خزر بطرف سواحل ایران فرستادند تاابریشم گیلان را خریداری‌نمایند ولی بامرگ **پطر کبیر** و اغتشاشات و جنگهائی که آنموقع ــ زمان **نادرشاه** ــ در ایران روی داده بود مساعی روسها بجائی نرسید و آنها از فکر بدست آوردن انحصار تجارت ابریشم ایران منصرف شدند.

در سال ۱۷۳۸ چند نفر از تجار انگلستان از **نادرشاه** اجازه گرفتند که کارخانه‌های تولید ابریشم در گیلان تاسیس کنند. آنها در سال ۱۷۳۴ قراردادی هم با دولت روسیه منعقد کرده بودند که طبق آن کلیه ابریشمی که از ایران خریداری میکنند از راه روسیه به اروپا حمل شود و بعلاوه کلیه کالای صادراتی انگلستان هم به ایران از راه‌روسیه عبورکند در سال ۱۷۴۴ یک انگلیسی بنام "**جوناس هانوی**" وارد ایران شد و ادارهٔ امور نمایندگی تجارتی انگلیس برای خرید ابریشم را بعهده‌گرفت. در آن‌هنگام قیمت ابریشم خام گیلان

هر پوند ، دو دلار بود ولی در سالهای بعد این قیمت افزایش پیدا کرده و به هر پوند چهار تا پنج دلار رسید . "**گملن**" که در سال ۱۷۴۰ به ایران مسافرت کرده است مینویسد که ایرانی‌ها محصول دست اول و مرغوب ابریشم خود را در داخل مصرف می‌نمایند و انواع متوسط و پست آنرا بخارج صادر می‌نمایند . هر ساله در ماههای پائیز شهر رشت مملو از تجار ترک ، ایرانی و روسی میشود که برای خرید ابریشم آمده‌اند ، بازرگانان ترک پول‌نقد میدهند و بهمین‌جهت جنس خود را ارزانتر از دیگران که بهای ابریشم را اقساطی پرداخته و یا کالای دیگری در عوض آن میدهند ، خریداری میکنند . قیمت‌ها در سال ۱۷۴۱ هر سیزده پوند ابریشم درجه یک در حدود دوازده دلار بوده است که بعدها به هر پوندی‌دو و بالاخره پنج دلار رسیده است .

بهترین آماری که در سالهای اخیر از ابریشم گیلان داده شده است ،آماری است که "فرایزر" سیاح انگلیسی درسال ۱۸۸۲ داده‌وطبق آن محصول ابریشم گیلان بطور متوسط سالی هتفصد و هشتاد هزار پوند بوده‌است و یک سوم از این محصول به روسیه و یک سوم به ترکیه فروخته شده و بقیه در داخل کشور به مصرف میرسیده است .

در هر حال بطور کلی میتوان گفت که محصول ابریشم کنونی ایران متاسفانه کاهش زیادی یافته و فقط یک هفتم اواسط قرن هفدهم میلادی است ، قیمت متوسط آن درحدود سه برابر آن زمان و یک چهارم زمانی است که انگلیسها انحصار تجارت ابریشم گیلان‌را به عهده داشتند .

در مورد وضع کنونی ابریشم ایران مطالب زیر را میتوان گفت : نواحی از ایران که ابریشم تولید میکنند عبارتند از ایالت خراسان در مشرق ، ایالات واقع در سواحل جنوبی دریای خزر ، نواحی مرکزی ایران شامل نواحی واقع میان کاشان ، یزد ، شمال فارس و اصفهان ،و بالاخره نواحی شمال‌غربی ایران شامل آذربایجان . میزان دقیق محصول ابریشم هریک از این مناطق معلوم نیست ولی من از مقامات مربوطه و تجار ابریشم آماری از این محصول را بدست آورده‌ام که تصور نمی‌کنم زیاد دور از حقیقت باشد و این آمار را ذکر خواهم‌کرد . درگیلان و مازندران تقریبا " هر خانواده‌ای بتربیت کرم ابریشم می‌پردازند و قسمت‌مهمی از ابریشمی را که از این راه بدست‌می‌آورند نمی‌فروشند ، بلکه زنان خانواده این ابریشم‌ها را تبدیل به نخ کرده و با نخ‌های ابریشمی ،پیراهن ،زیرپوش و پوشاک دیگر برای افراد خانواده می‌بافند . در نواحی دیگر هم که علاقه به بافت پارچه‌های ابریشمی ندارند باز مقداری از ابریشم تولیدی خود را برای مصرف داخلی نگاه میدارند و بدین ترتیب از روی آمار ابریشم نمی‌توان بطور دقیق میزان محصول و تولیدکلی آنرا تعیین‌کرد ولی تصور میکنم که بطور تخمین میزان مصرف داخلی ابریشم در حدود ده تا ۱۵ درصد مقداری باشد که برای صدور عرضه میگردد .

ابریشم خام ایران را از نظر کیفیت به سه نوع می‌توان تقسیم‌کرد : ابریشم درجه یک که نوع عالی و مرغوب آنست ، ابریشم درجه‌دو که "گوروک" نامیده‌میشود و ابریشم درجه سه که نامش "لاس" است . ابریشم درجه یک نیز به نوبه خود برحسب ظرافت ، جلا و رنگ تارها به چند دسته تقسیم میگردد . **شاردن** در سال **۱۶۶۹** از چهارنوع ابریشم ایران نام میبرد : اول شیروانی که پست‌ترین نوع آنست و در اروپا بنام "آرداش" شهرت‌دارد ، دوم "خرواری" که نوع مرغوبی نیست و در اروپا بنام‌لاهیجی‌معروفست زیرا در لاهیجان تولید میشود ، سوم "کدخداپسند" که نوع متوسط‌ابریشم است و در ایران برای مصارف خانگی بکارمیرود و چهارم "شعرباف" که بهترین‌نوع‌ابریشم بشماررفته و مخصوص‌محصولات بافندگی کاشان و یزد است . انواعی که **شاردن** از آنها نام برده‌است هنوز هم در ایران وجود دارند . در حال حاضر ابریشم کاران ایران انواع مختلف ابریشم درجه یک را باین ترتیب نام‌گذاری‌کرده‌اند : ابریشم علاقبندی که بهترین و مرغوب‌ترین‌نوع‌ابریشم بافندگی بشمارمیرود و برای‌بافتن پارچه ،چادر ،چارقد و امثال‌آن مصرف‌میشود ، ابریشم "شعرباف" که در اصفهان ، یزد و کاشان برای بافتن‌پرده ، قالی ،روتختی و غیره بکارمیرود ، ابریشم "پارچه‌باف" که در خراسان برای‌بافتن پارچه‌های‌درجه‌یک‌مصرف‌میگردد ، ابریشم شیروانی مخلوط با گیلانی که برای‌بافتن پارچه‌های‌ابریشمی‌ضخیم استعمال‌دارد . انواع ابریشم‌های درجه دو و سه تماما" بخارج صادر میگردد و از ابریشم‌های مرغوب فقط یک سوم بخارج فرستاده‌شده و بقیه در داخل مصرف‌میگردد . در زمان "**گملن**" تنها ابریشم درجه سه را به روسیه صادر میکردند ، زیرا در آن کشور بافنده‌های خوب و ماهر وجودنداشتند و اصلا" نوع خوب و بد ابریشم را از یکدیگر تشخیص نمیدادند .

در گیلان و مازندران محصول ابریشم در اواخر ماه مه (خرداد) جمع‌آوری‌شده و در ماه‌های اوت و سپتامبر (اوایل پائیز) ببازار عرضه میگردد و در خراسان و نواحی دیگر ایران کرم‌ها کمی دیرتر ابریشم تولید کرده و در ژوئن و ژوئیه (تابستان) محصول ابریشم جمع‌آوری میگردد .

خراسان هر ساله ۱۶۳۵۰ پوند ابریشم خام تولید میکند . مرکز تجارت ابریشم خراسان‌شهرهای سبزوار و نیشابوراست نوع ابریشم خراسان تقریبا" خوبست وآنرابصورت کلاف‌هائی بطول سی تا سی و یک اینچ بسته‌بندی میکنند . یک من شاه معادل **۱۳** پوند ابریشم را در سبزوار به‌قیمت پنج‌تا چهارده‌تومان [۱] میفروشند . از محصول‌ابریشم خراسان بطور کلی چیزی بتهران نمیرسد ، یک قسمت کوچکی از آن به یزد و کاشان فروخته‌میشود، قسمتی از آنرا هم تجار روسیه خریداری می‌نمایند و قسمت عمدهٔ آنهم در داخل خود

---

(۱) یک تومان معادل با (۱/۶۰) دلار میباشد .

ایالت خراسان مصرف میشود . در سال‌های اخیر عدهٔ زیادی از کشاورزان خراسان که بتربیت کرم ابریشم میپرداختند ، کار خود را رهاکرده و به کشت تریاک پرداخته‌اند که ظاهرا" سود بیشتری برای آنها دارد و بهمین علت میزان محصول‌ابریشم خراسان کاهش پیدا کرده‌است و چند سال قبل محصول ابریشم خراسان از چهل هزار پوند تجاوزمیکرد .

محصول ابریشم استانهای سواحل دریای خزر بدو قسمت گیلان و مازندران تقسیم میشود که قسمت آخری شامل استرآباد هم می‌باشد ابریشم گیلان که بهترین نوع ابریشم ایران بشمار میرود در مدت سیزده ، چهارده ساله اخیر بعلت بیماری و آفتی که در میان کرمهای آنجا بروز کرده‌بود ، بمقدار زیادی محصولش کم شده‌است و در دوساله اخیر با اقداماتی که انجام شده تا حدودی این وضع بهبود پیدا نموده‌است . میزان این محصول در سال ۱۸۸۵ که من در تهران بودم بالغ بر هفت هزار عدل (هرعدل‌یک‌من‌شاه‌ومعادل ۶۵ پوند است) میشد . اما قابل توجه است که این‌عدل‌ها که در رشت۶۵پوند وزن دارند وقتی بتهران‌حمل میشوند وزنشان به ۶۱/۷۵ پوند تقلیل پیدا میکند . این‌کاهش‌وزن هم بعلت رطوبت منطقه گیلان است که ابریشم‌ها در آنجا رطوبت را جذب‌کرده‌ووقتی بتهران حمل میشوند بر اثر هوای خشگ تهران رطوبت خود را از دست میدهند . محصول‌ابریشم خام گیلان که وارد تجارت شده و بخارج صادر گردیده بالغ بر ۴۳۲۰۰۰ پوند بوده‌است. ابریشم‌های گیلان را بصورت کلافهائی بطول بیست تا بیست و یک‌اینچ بسته‌بندی‌میکنند و هر یک من‌شاه در رشت ، لاهیجان ، فومن و شهرهای دیگر گیلان بقیمت۱۲ تا ۱۴ تومان فروخته میشود .

ابریشم گیلان را غالبا" باابریشم شیروان مخلوط کرده و بعد برای فروش بتهران ارسال میدارند . قسمت مهمی از ابریشم گیلان بمصرف ابریشم‌دوزی در رشت و سایرنقاط ایران میرسد و همچنین بمنظورتهیه‌توریهای‌ابریشم ، حاشیه‌های‌ابریشمی و روبان‌ابریشمی بکارمیرود . این نوع‌ابریشم پس از آماده و رنگ شدن در رشت از قرار هر پوند ۱۶ تا ۱۸ قران ــ معادل ۲/۵۶ تا ۲/۷۲دلار ــ فروخته‌میشود ، این افزایش قیمت هم بعلت کاریست که روی این ابریشم‌ها انجام شده و آنها را برای ابریشم‌دوزی آماده‌نموده‌اند . هرساله‌در حدودبیست‌هزارپوندابریشم تبدیل به نخ‌های‌ابریشم‌دوزی میشود . بهترین و لطیف‌ترین ابریشم گیلان در دهاتی نزدیک رشت که متعلق به **میرزامحمدعلی‌خان** است تولیدمیگردد و این ابریشم را از قرار هر پوند سه تومان ــ معادل۴/۸دلار ــ میفروشند ابریشم‌صادراتی گیلان قسمت عمده‌اش بروسیه فرستاده میشود و اگر از طرف دولت کوشش مختصری بشود ، امکان دارد که محصول ابریشم گیلان را بمقدار قابل توجهی افزایش دهند .

تولید ابریشم استان مجاور گیلان یعنی مازندران سالانه در حدود سی و پنجهزار پوند است . این ابریشم از نظر کیفیت از نوع متوسط بوده و بسته‌های۱۳پوندی در حدود

ده تومان خرید و فروش میشود . ابریشم مازندران را در جعبه‌هائی بوزن ۶۵ یا ۷۸ پوند بسته‌بندی میکنند . قسمت کوچکی از این محصول بروسیه صادر میشود و آنرا معمولا "با ابریشم گیلان مخلوط میکنند که جنسش بهتر بشود . قسمت دیگری از آنرا از راه تهران به کاشان و یزد فرستاده و با ابریشم‌های آن شهرستانها مخلوط کرده و برای بافتن پرده و پارچه‌های ابریشمی بکار میبرند . مرکز تجارت ابریشم مازندران بارفروش است .

محصول ابریشم ایالات مرکزی ایران در حدود سیزده هزار پوند در سال است . این ابریشم از لحاظ کیفیت پست و نامرغوب است و صادر نمیشود و از آن برای مصارف داخلی استفاده میکنند . مقدار این محصول را نمیتوان افزایش داد زیرا در این مناطق آب کم است و درخت‌های توت هم با دشواری کشت میشوند .

در آذربایجان کرم ابریشم را در نواحی کم ارتفاع پرورش میدهند و اصولا" در ارتفاعات بیش از ۶۵۰۰ پا از سطح دریا کرم‌ها تلف میشوند ، محصول ابریشم این ایالت سالانه ۳۲۵۰۰ پوند است که از نوع پست و نامرغوب بوده و تقریبا "همه‌آن بروسیه صادر میگردد و قسمت کوچکی هم بمصرف داخلی میرسد .

بطورکلی درجمع ،محصول ابریشم خام ایران سالانه بالغ بر ۶۰۸۰۰۰ پوند میشود که ۱۵ درصد آن در داخل کشور مصرف شده و بقیه آن بخارج صادر میگردد و باید خاطر نشان‌کرد که متأسفانه اخیرا "توجه‌کمتری به تربیت کرم ابریشم شده و تریاک را میخواهند جانشین محصول ابریشم کنند .

تولیدات فرش ایران از لحاظ اهمیت بپای ابریشم نمیرسد ولی بهرحال یکی از ارکان تجارت خارجی ایران را تشکیل میدهد . فرش ایران شهرت جهانی داشته و قرنهاست که بخارج صادر میگردد و در همه جا معروفست و در اینجا ما نظری زودگذر بآن میافکنیم .

درباره‌ٔ فرش ایران و انواع آن صحبت زیاد است که دراین‌مختصرنمی‌گنجد و بطور مجمل باید بگوئیم که در ایران در حدود ۲۵ تا سی نوع فرش مختلف وجود دارد که هر یک از آنها را در شهرستان جداگانه‌ای می‌بافند و خصوصیات مشخصی‌دارند که وقتی اسم آنها را میبرند ، شخص متوجه خصوصیاتشان میشود . بافت فرشهای ایران شبیه فرشهای ترکیه‌است ولی از آن خیلی بهتر و مرغوب‌تراست . تمام‌فرش‌هادست‌باف‌هستند ،کارگاه‌های قالی‌بافی در هر خانواده‌ٔ شهرستانی‌وجود دارد که کلیه افراد خانواده از زن و مرد و بزرگ و کوچک ،هر وقت فرصت‌کردند پشت کارگاه نشسته و از روی نقشه و طرحی که جلوی آنهاست فرش را می‌بافند ولی این افراد فقط نگاهی به نقشه میکنند و بعدمطابق ذوق و سلیقه‌ٔ خود تغییراتی هم در آن میدهند ، در حقیقت یک قطعه‌فرش معرف ذوق و سلیقه یک خانواده است . در کارگاه‌های فرشبافی بهیچوجه محدودیتی وجود ندارد که کارگران صددرصد مطابق نقشه‌فرش را ببافند ، بلکه آنها می‌توانند و مجازند که تغییرات کوچکی

در آن بدهند و بهمین جهت فرش‌های ایرانی اگر جفت‌هم باشند کاملا "و صد درصد مطابق یکدیگر نیستند و یک نفر که یک قطعه فرش ایرانی داشته‌باشد ممکن است فرشی‌راشبیه فرش خود پیداکند ولی این‌شباهت صددرصد نیست و قابل‌تشخیص است . در حقیقت فرش‌های ایران درست مانند تابلوهای نقاشی هستند که دو تابلو اگر هم از یکدیگر کپی شده‌باشند باز اختلافاتی دارند که شناخته‌میشوند و این خود یکی از امتیازات‌بزرگ فرش‌ایران‌بشمار میرود .

یکی از مشخصات‌دیگری که بموازات‌خصوصیات ذکرشده‌قبل ،امتیازخاصی‌بفرش‌های ایران میدهد ، تنوع در طرح‌ها و بافت‌های شهرستانهای مختلف است . بطوریکه‌قبلا "ذکر شد هر شهری از ایران نقشه‌ها و طرح‌ها و سبک‌های خاصی را در قالیبافی بکار میبرند که کاملا " با یکدیگر متفاوت‌است و بعلاوه‌رنگ و جنسی‌که‌آنها مصرف‌میکنند نیزهمین اختلاف را دارد و این خود تنوع زیادتری بفرش‌های‌ایران‌میدهد ، و زیادی این تنوع موجب شده که هرکسی نتواند فرشها و نوع آنها را بشناسد وبرای این کار خبره و متخصص لازمست اخیرا " یک‌شرکت‌خارجی بنام "زیگلر" نمایندگانی بایران فرستاده تا تغییراتی در طرح و بافت فرشهای این کشور بدهد . این کمپانی طرح‌هائی را که بخیال خود در اروپا بیشتر طالب و خریدار دارد ، میخواهد در ایران رواج دهد و کارگران قالیباف را وادار کند که فقط مطابق این طرح‌ها فرش خود را ببافند شرکت زیگلر با کارگران قالیباف چند شهر در این مورد مشغول مذاکره شده ولی توفیقی بدست نیاورده‌است و اخیرا " بالاخره توانسته است قراردادی با کارگاه‌های قالیبافی سلطان‌آباد (اراک) منعقد کند که کارگران مطابق طرح‌ها و نقشه‌های آن کمپانی فرش‌خود را ببافند ،کارگران پذیرفته‌اند ولی شرط کرده‌اند که ضمن بافت باید سلیقه خود را در تغییرات کوچکی در این طرح‌ها بکار برند . اگر این کمپانی بتواند نظیر قرارداد بالا را با کارگاه‌های قالیبافی‌سایرشهرها هم منعقد کندلطمهٔ بزرگی به محصول فرش ایران و مرغوبیت آن وارد میشود زیرا تنوع و منحصر بفرد بودن فرشهای ایرانی از بین میرود . البته این کار در وهله اول‌ممکن است سودی عاید کمپانی کند ولی‌این سود به بهای لطمه و شکست بزرگی‌است که بفرشهای‌ایرانی وارد شده است و درست مثل آنست که مرغی را که تخم طلائی میگذارد بکشند بخاطر آنکه از گوشت آن استفاده نمایند .

قالی‌هائی که تحت نظارت کمپانی زیگلر بافته‌میشوند از نظرجنس و مرغوبیت فعلا" عیبی ، نقصی ندارند ولی نقص در مشابهت طرح‌های آنهاست که بدون‌شک پس‌از چندی رضایت سلیقه و ذائقه اروپائی‌ها را هم‌جلب نخواهد کرد . چندی‌قبل‌خطری مشابه صنعت فرش ایران را تهدید میکرد که با هشیاری مقامات دولتی ایران این خطر برطرف شد ، در آنموقع رنگهای مصنوعی وآنیلینی وارد ایران شدندوتهیه‌این‌رنگها چون اشکال ودشواری

رنگ‌های‌طبیعی ساخت‌ایران را نداشت فرش‌بافان بآن روی‌آورده و ازآن رنگها در فرشهای خود استفاده کردند و بمقدار زیاد از مرغوبیت این فرشها کاستند و تا مدتی بازار فرش ایران در خارج متزلزل گردید . دولت ایران زود متوجه این خطر شدید که صنعت فرش‌را تهدید میکرد شد و دستور اکید برای جلوگیری از ورود آنیلین بکشور صادر کرد . واقعا" جای تعجب است کشوری که هنرمندانش قرنها در صنعت فرش سابقه داشته و فرشهای گرانبهائی در تمام ادوار تاریخ خود بافته‌اندودر کلیه‌این‌فرشهاهم رنگهای‌طبیعی ساخت خود را استعمال نموده‌اند ، چگونه در ظرف‌چهل‌یاپنجاه سال‌اخیر تسلیم‌رنگهای مصنوعی وارداتی شده و هنرهای اسلافی خود را بفراموشی سپرده‌اند . متاسفانه باید باین حقیقت اعتراف کرد که ایرانی‌ها بسیاری‌ازفرمول‌های رنگهای طبیعی و سنتی خود مخصوصا" آبی نیلی را که در تمام‌جهان شهرت‌داشت از یادبرده‌اند و بجای‌آنهاناچار از رنگهای خارجی استفاده‌می‌نمایند و اگرسختگیری و شدت‌عمل دولت نبود ، بدون‌شک بقیه رنگهای طبیعی و سنتی هم بفراموشی سپرده میشد و یکباره برنگهای مصنوعی و نامرغوب روی میآوردند .

مهمترین انواع فرشهای ایران عبارتند از فرشهای فراهانی ، کرمانشاهی ، کرمانی، شیرازی ، خراسانی و کردستانی و باین عده باید فرشهای ترکستانی هم را علاوه کرد که امریکائی‌ها آنها را باشتباه فرشهای‌بخارامی‌نامند ،منظور از فرشهای‌ترکستانی ، فرشهائی هستند که ترکمن‌ها آنها را می‌بافند . ترکمن‌ها در حال حاضر دوقسمت‌شده‌اند یک قسمت بخاک‌روسیه پیوسته‌اند و قسمت‌دیگر جزءایران‌هستند و هردودسته‌دارای طرح‌های‌مشابهی هستند و ترکمن‌های‌روسیه هم چون هنوز علائق زیادی نسبت بایران دارند ،فرشهای‌خود را عالبا" از طریق ایران برای فروش عرضه می‌کنند این فرشها غالبا" کوچک و بصورت قالیچه هستند و بعقیده من بهترین و مناسبترین قالیچه‌هائی هستند که در ایران بافته میشوند ،دوام‌آنهابی‌نظیراست و هرقدر کار کنند از بین نمیروند . رنگ‌های تند و تیره‌ای که درآنها بکار میبرند درست‌مانند تابلوهای‌نقاشی‌هلندیهاست . این رنگها هرچه‌میگذرد در فرشهای ترکمنی تیره‌تر و غلیظ‌تر بکار برده میشود و بافت‌آنها هم ریزاست و شباهت زیادی با مخمل دارد و وقتی مدتی کار کردند حالتی‌مانند پوست پیدا می‌کنند ، فقط در موقع خرید فرشهای ترکمنی باید مراقب بود که انواع نامرغوب آنها را خریداری نکرد . زیرا فرشهائی که ترکمن‌های‌روسیه می‌بافند و از طریق‌ایران عرضه‌میشود ، چون در روسیه رنگهای آنیلینی فراوان و در دسترس است امکان دارد که با آن رنگها بافته شده باشندو در اینصورت پس از مدتی رنگ آنها از بین میرود و بعلاوه هماهنگی‌لازم هم میان‌رنگهای آنها وجود ندارد و این خود عاملی است که از ارزش آنها میکاهد .

فرشهای بافت کردستان از نظر بافت باصطلاح "باز" شهرت دارند و از خصوصیات این بافت‌آنست که دوطرف فرش تقریبا "مشابه یکدیگر است رنگهای‌این فرشها روشن ولی

کاملا "متضاداست و بعضی‌ازآنها درخشش و شفافیتی‌چون‌فرشهای‌ابریشمی دارند فرشهائی که خصوصیاتی مخالف فرشهای کردستانی داشته‌باشند معمولا" متعلق به نواحی جنوبی ایران هستند ،بافت‌آنها درشت بوده و کلفت و قطور هستند ، در بعضی از آنها در زمینه فرش، پشم شتر بکار رفته که زیبائی خاصی بآن داده‌است .

نوعی‌فرش‌دیگر در ایران تهیه میشود که بعلت وزن و حجم زیاد قابل صدور بخارج نیست و در خود ایران مصرف میشود ، منظور من از فرشی است که بنام نمد معروفست. بهترین نوع نمدها را در ایران ، در یزد و اصفهان میمالند ، نمدهای یزد دارای رنگهای قهوه‌ای و نمدهای اصفهان رنگی سفید مایل به خاکستری دارند . برای‌تهیه نمد ،ابتدا توده‌ای از موهای مختلف را که برشهای کوتاه دارند رویهم‌انباشته‌میکنند و بعد این موها را با چوب و مشته کوبیده و بهم فشارمیدهند بطوریکه حجم آنها کم شده و بهم فشرده شوند و بعد این تودهٔ فشرده شده را کلی مرطوب میکنند و دوباره آنقدر با چوب و یا مشته میزنند که تبدیل به توده و تلی خمیرمانند شود آنوقت آنها را پهن کرده و بصورت فرش بابعاد مورد نظر درمیآورند و تمام سطح فرش حاصل را با رنگهای طبیعی‌رنگ‌می‌کنند و برای آنکه این رنگها یک نواخت و خسته‌کننده نباشد با قلم‌مو روی بالا و پائین و یاحاشیهٔ آنها طرح‌های ساده‌ای میکشند . این فرشهای نمدی دارای دوام فوق‌العاده‌ای هستند و فقط باید مراقب بود که بید نزند زیرا بید و حشرات بآسانی آنها را خورده و از بین میبرند . این نمدها معمولا" راحت‌ترین فرشی هستند که من دیده‌ام و مخصوصا" برای اطاق‌های خواب‌وکتابخانه‌خیلی مناسب هستند زیرا با کفش بدون آنکه سر و صدائی بلند شود می‌توان براحتی روی آنها قدم گذاشت و چون نرم هستند راه رفتن روی آنها خیلی مطلوب است . پاره‌ای اوقات نمدها را باندازه‌های وسیع و بزرگی تهیه میکنند ، من خودم یک تکه فرش نمدی را دیدم که هشتاد پا طول و پنجاه پا عرض داشت و آنرا از اصفهان روی پشت ده قاطر تا تهران حمل کرده بودند . ایرانیها معمولا" فرش نمد را باندازهٔ سالن یا تالار منزل خود سفارش میدهند و ترجیح میدهند که فرش تالار آنها مخصوصا" یک تکه باشد و البته حمل این فرشهای یک تکه کار بسیار دشواری می‌باشد . فرش مخصوص دیگری که کمتر بخارج صادر میگردد گلیم است ، گلیم معمولا" نازک بوده و طول آن زیاد است ، طرح‌های یکنواخت و مشابهی دارد و در بافت آن پنبه بکار برده میشود و بعضی از گلیم‌ها فقط‌از پنبه بافته میشوند ، رنگ آنها کاملا" ثابت و محو نشدنی است و بآسانی مانند یک پارچه شستشو میشوند ، گلیم‌ها سبک و به راحتی قابل حمل بوده و در موارد مختلفی می‌توان آنها را بکار برد .

در مورد قیمت فرش در ایران‌و اینکه در تجارت مظنه آنها چقدر است ، مشکل است که بتوان رقمی را داد ، قیمت‌هائی برای فرشها برحسب یارد مربع داده میشود ولی این

قیمتها ثابت نیست و فرق می‌کند و با کمی چانه زدن پائین و بالا میرود علت هم آنست که در خرید و فروش فرش، تمام ایرانی‌ها شرکت دارند بدین معنی که افراد یک خانواده وقتی پولی بدست میآورند بجای آنکه پول را نگهداری کنند یک یا چند قطعه فرش میخرند و دوباره در موقع احتیاج این فرشها را بهرقیمتی که امکان داشته‌باشد می‌فروشند ، دلالها و تجار فرش نیز ، فرشها را سعی میکنند هرقدر ارزانتر که ممکن است خریداری کنند و آنوقت برحسب‌خرید خود با مقداری سود آنرا می‌فروشند ، اینست که گاهی اوقات خرید



یک دکان سفیدگری در تهران که ظروف مسی را در آن سفید میکردند

آنها خیلی ارزان است و فرش را با قیمت کمتر می‌فروشند و گاهی برعکس. بدین‌ترتیب یک‌نفر خارجی ممکن‌است برحسب اتفاق فرشی را از قیمت‌اصلی و حقیقی آن خیلی ارزانتر بتواند بخرد و ممکن هم هست که آنرا به قیمت زیادتری از آنچه که‌معمول است خریداری نماید .

قبل از آنکه از بحث درباره‌ٔ فرش ایران بگذریم بجاست که اشاره‌ای به فرشهای

ابریشمی این کشور هم بکنیم .این فرشها خیلی کم بوده و البته قیمت آنها هم خیلی زیاد است . اندازه‌های آنها معمولا" کوچک و بشکل قالیچه هستند و بیشتر برای دیوارکوب و تزئین بکار میروند و از آنها کمتر بمنظور فرش کردن اطاق استفاده میشود . فرشهای بسیار ظریف و خوش بافت هم مانند فرشهای ابریشمی در اندازه‌های کوچک و تزئینی می‌باشند، عالیترین فرش ابریشمی که من در ایران دیدم ، فرشی بود که در تالار آئینه جلوی تخت طاوس انداخته بودند و در بافت این فرش دانه‌های مروارید هم بکار رفته بود و ارزش فوق‌العاده زیادی داشت .

یکی از صنایع دستی ایران قلابدوزی و گلدوزی و کارهای سوزنی است . این رشته از صنایع دستی که بوسیله زنان هنرمند ایران انجام میشود در قرون گذشته اهمیت و شهرت زیادتری داشت ولی هنوز هم باید اعتراف کرد که این کارهای سوزنی نفاست خود را دارد و در این مورد در فصول گذشته به تفصیل صحبت شده است .

در صنعت پارچه‌بافی نیز ایران شهرت دارد و انواع پارچه‌های مختلف را تهیه میکند که البته همه آنها دستباف است و شامل پارچه‌های کتانی ،پشمی و ابریشمی می‌باشد . تمام این پارچه‌ها یک وجه مشترک و امتیاز دارند که در پارچه‌های خارجی کمتر مشاهده میشود و این وجه تشابه هم دوام فوق‌العاده آنهاست . بحث درباره‌ٔ چگونگی تهیه و بافت این پارچه‌ها طولانی و خسته‌کننده است و بهمین جهت ما از آن می‌گذریم و فقط اشاره میکنیم که رنگهائی که در این پارچه‌ها بکار رفته واقعا" عالی است . این رنگها طبیعی بوده و از نباتات بومی ایران استخراج میشوند ، مخصوصا" پارچه‌های بافت اصفهان که رنگهای آنها خیلی خوب و ممتاز است .

یکی دیگر از مصنوعات ایرانی‌ها که در قرون گذشته در آن پیشرفت زیادی داشتند ، چرم سازی است . چرم‌های مرغوبی که به چرم "روسی" معروف بوده و از آنها بعلت مرغوبیت درجلدهای کتب بزرگ و قطور استفاده میشود ، اول در ایران ساخته میشدند و فرمول ساختن آنها را ایرانی‌ها ابداع کرده بودند ، بعدها روسها اسرار ساخت این چرم را از ایرانی‌ها بدست آورده و خودشان فرمول‌های آنرا بکار بردند و در مقابل ایرانیها به تدریج فرمول تهیه این چرم‌ها را از یاد بردند و درنتیجه این نوع چرم معروف به "روسی" شد ولی هنوز هم با آنکه روسها روی این فرمول خیلی کار کرده‌اند نتوانسته‌اند چرم هائی بخوبی و مرغوبیت چرم جلد کتابهائی که از قرون قبل بیادگار مانده بسازند . ایرانی‌ها در تهیه چرم‌های خود یک کار سنتی و قدیمی انجام میدهند که نتیجه خیلی خوبی از آن بدست می‌آید . بدین معنی که چرم‌ها را روی قله تپه‌ها و کوه‌ها برده و در معرض تابش اشعهٔ خورشید قرار میدهند و چند روز این چرم‌ها بالای کوه می‌مانند تا باصطلاح عمل بیایند . این تابش طولانی نور آفتاب در بالای کوه فعل و انفعالات خاصی در چرم انجام

می‌دهد که آنها را از مرغوبیت خاصی بهره‌مند میکند و بدین ترتیب هنوز هم درایران قدرت آنرا دارند که چرم‌های کاملا" مرغوبی با قیمتی ارزانتر از نقاط دیگر تهیه کنند. خوب بخاطر دارم که چند سال قبل یک بازرگان روسی، خانهٔ یک انگلیسی را مقاطعه کرد که با چرم روسی تزئین کند و پس از آنکه کار او تمام شد نزد من فاش کرد که چرم خود را از بازارهای ایران خریداری کرده است زیرا هم نوع آن بهتر بوده و هم قیمت آن بمراتب از چرم روسی ارزانتر شده است.

محصولات میوهٔ ایران تقریبا" مشابه کشورهای همحوار یعنی ترکیه وکشورهای عربی است و فقط در پاره‌ای از موارد میوه‌های ایران از نظرکیفیت بهتر از میوه‌های آن کشورهاست از جمله این موارد انار است که محصول ایران خیلی عالی‌تر از کشورهای دیگر است، خربزه‌های ایران، مخصوصا" آنهائی که پوست کرم مایل به زرد دارند و در اصفهان بعمل می‌آیند امتیاز خاصی بر خربزه‌های کشورهای مجاور دارند، بسیار شیرین و ترد بوده‌و عطر خاصی دارند. کشت این خربزه‌ها مهارت و تخصص میخواهد و کود زیادی باید به مزرعه داد. زردآلو و شلیل ایران نیز معروفست و یکی از بهترین اقلام خشکبار را تشکیل میدهد، هلو نیز در ایران بومی است ولی بدرشتی هلوهای خارجی نمیرسد. از میوه‌های ممتاز دیگر ایران به است که گرچه بدرشتی به‌های خارجی نیست ولی عطر و طعم خیلی بهتری دارد. انجیر، سیب، خرما، پرتقال و انگور نیز در ایران باندازهٔ کافی وجود دارد و مشابه میوه‌های ترکیه است، محصول انجیر زیاد نیست ولی محصول انگور زیاد و فراوان است و نوع آنهم کاملا" مرغوب می‌باشد. نیشکرهم درایالات شمالی ساحل دریای خزر عمل می‌آید ولی اقدامی جهت استفاده صنعتی از آن نشده است.

ایرانی‌ها در درختکاری به مهارت اروپائی‌ها نمی‌رسند ولی از کوشش در این راه خودداری نمیکنند. اخیرا" اقداماتی در جهت افزایش محصول میوه و گسترش درختهای میوه شده‌است و باغ‌های میوه زیادی در اطراف شهرها و یا نقاط کوهستانی احداث گردیده است از درختهائی که خاص ایران است و در نقاط دیگر کمتر دیده میشود درختهای نارون است که ایرانی‌ها بطور خاصی آنرا پیوند میزنند و بصورت کروی و گنبدی شکل درمیآورند که سایه‌ای عمیق دارد. باغ‌های گل سرخ نیز در ایران زیاد است و گل سرخ رابشکل درخت درمیآورند، گلهای سرخ ایران از نظر عطر و بو خوبست ولی از لحاظ رنگ متنوع نیست. درختهای گردو نیز در ایران زیاد است و مخصوصا" در شمال ایران گردو خوب عمل میآید و یکی از اقلام نسبتا" مهم صادراتی ایران را تشکیل میدهد درجلگه‌ها وکوهستانهای جنوب و مغرب ایران درختهای کهن و عظیم بلوط وجود دارد. اما درخت‌های همیشه سبز مانند سرو و شمشاد زیاد نیست و در شمال کشت آنها نتیجه خوبی داده‌است. درجنگلهای زیباو پرشکوه شمال که من از آنها عبور کردم انواع مختلف درختان از قبیل نارون، چنار، گردو،

انار، بلوط، اقاقیا و توت وجود داشت. چوب درختان جنگلی ایران را هر ساله بمقدار زیاد به روسیه صادر میکنند و این قطع بی‌رویه درختان جنگلی و صدور چوب آنها باین جنگلهای زیبا بدون شک لطمه میزند و بتدریج آنرا از بین می‌برد.

درختانی که در ایران زیاد دیده میشوند و در همه‌جا بچشم میخورند درختان چنار و تبریزی هستند که آنها را بخاطر استفادهٔ از چوب کشت می‌نمایند و چوب آنها را در ساختمانها و مخصوصا" برای پوشش سقف خانه‌ها بکار می‌برند، فرم و شکل طبیعی درخت چنار، شاخه‌های پراکنده و خوشه‌ای آنست ولی ایرانی‌ها عادت دارند که شاخه‌های چنارهای خود را قطع میکنند و در نتیجه درختان آنها قد کشیده و بلند میشوند و شکل دیگری پیدا میکنند.

در اینجا چند کلمه‌ای هم دربارهٔ صید ماهی در ایران صحبت می‌کنیم ولی قبل‌از همه چیز باید گفت که ایران با آنکه سواحل طولانی و بزرگی در دریای آزاد دارد، دارای نیروی دریائی و کشتی جنگی نیست و شاید بتوان گفت که این کشور با کمال تعجب اصلا" کشتی بزرگ و مهمی که بتواند در دریا رفت و آمد کند در اختیار ندارد و تنها کشتی‌های ایرانی‌ها قایق‌های کوچکی هستند که فقط در خط ساحلی میتوانند رفت و آمد کنند. از همه بدتر آنکه ایران مطابق قرارداد ترکمانچای و بر اثر فشار روسها حق برافراشتن پرچم خود را در دریای خزر ندارد و در آن دریاچه هم اثری از کشتیهای ایرانی نیست ولی‌با تمام این احوال صید ماهی ایرانیها در سواحل جنوبی دریای خزر مهم و قابل توجه‌است. انحصار صید ماهی شمال را یک ارمنی بنام "**الیانوف**" بدست آورده است و هر ساله از دهانه‌های رودخانه‌های ایران تعداد زیادی ماهی‌های استروژن صید کرده و به روسیه می‌فرستند و از این راه ثروت زیادی اندوخته است.

از کالاهای مهم بازرگانی ایران نمک است که معادن زیاد و سرشاری در نقاط مختلف آن کشور دارد، معادن آن غالبا" سطحی است و بآسانی میتوان آنرا استخراج کرد ولی فقط در داخل مصرف میشود و بازار خارجی ندارد.

بعنوان نتیجه از مطالبی که در این فصل ذکر شد باید ذکر کنیم که ایران کشوری با منابع سرشار طبیعی است و با آنکه تا کنون موفق نشده از منابع طبیعی و امکانات خود استفاده لازم را بکند، معهذا نمیتوان آنرا کشور فقیری دانست، مردم آن در فقر و بی‌چیزی بسر نمی‌برند ولی البته ثروتمند و غنی هم نیستند. سطح مزدها و حقوق‌ها در ایران پائین است ولی مستخدمین اعم از دولتی و خصوصی از راه مداخل زندگی خود را تامین میکنند سیستم توزیع عادلانه ثروت در آن وجود ندارد، طبقات بالا مرتبا" بر ثروت و دارایی خود می‌افزایند، دربار عظمت و شکوه خود را زیاد می‌کند و شاه از خزانه هر سال مقدار قابل توجهی برداشت میکند. ترقی ایران نسبت به کشورهای دیگر با توجه به امکانات و

منابع اقتصادی که دارد کند و بطیء است ولی بهرحال در راه ترقی گام نهاده است و اگر درنظر آوریم که در طول چندهزار سال گذشته خون تازه و فعالی وارد رگ‌های ایران نشده است ، بعلت کندی حرکت ایران و پیشرفت آن پی می‌بریم ، تجارت ایران با روشهای غربی و اروپائی اخیرا" تطابق پیدا کرده است و بطور کلی تجارت خارجی ایران رو به افزایش است وعلت پیشرفت تجارت هم در اینست که ایرانی‌ها برخلاف ترکها ،نژادا" تاجر پیشه هستند در ترکیه تجارت بطور کلی در دست یونانی‌ها ، ارامنه ، یهودیها و فرانسویهاست ولی در ایران وضع کاملا "برعکس است و هیچکس باندازهٔ خود ایرانی‌ها استعداد تجارت و معاملات را ندارد . استعداد نژادی ایرانی‌ها را از پارسیان هند می‌توان تشخیص داد که در مدت کوتاهی توانسته‌اند ثروت فوق‌العاده زیادی از راه تجارت بدست آورند و این پارسیان هم کسی جز ایرانیهای خالص نیستند .

بدست آوردن ارقام صحیح و درست از تجارت خارجی ایران مشکل است ولی بطوریکه مقامات دولتی اطلاع دارند واردات ایران از کشورهای اروپائی بالغ بر ۱۸ میلیون دلار است و این واردات هر ساله رو به افزایش است . سئوالی که خیلی‌ها از من میکنند اینستکه آیا امریکا هم می‌تواند در تجارت خارجی ایران شرکت کرده و کالاهائی را وارد و صادر نماید ؟ در این مورد قبل از هر چیز باید بگویم که ایرانی‌ها نسبت به کالای امریکا غریب و ناآشنا نیستند ، هرساله صدها هزار دلار کالای مختلف از قبیل منسوجات نخی ، عروسک ، سیگار ، بخاری و چراغ و غیره وارد ایران میشود منتهی بطور غیرمستقیم و از طریق کشورهای اروپائی . البته کالائی که بطور غیر مستقیم خریداری شود قیمت بیشتری پیدا میکند زیرا اروپائی‌ها ، کالای امریکائی را که خریداری کرده‌اند با افزودن سود خود به ایرانیها می‌فروشند و بدین ترتیب کالای امریکائی گرانتر از کالای مشابه اروپائی بدست ایرانیها میرسد و در نتیجه بازار خوبی نمی‌تواند پیدا کند و بدین ترتیب بهترین راه برای افتتاح مناسبات تجارتی با ایران آنست که بطور مستقیم و بدون واسطه با آنها وارد معامله شویم و برای اینکار در درجه اول شناسائی طرفین لازمست که هریک بدانند دیگری چه امکاناتی دارد و این وظیفه‌ای بود که من در طول مأموریت خودم در ایران بطور جدی انجام میدادم و قسمت مهمی از وقت من صرف جواب دادن به تجار و بازرگانان امریکائی بود که درباره امکانات اقتصادی ایران توضیحاتی خواسته و سئوالاتی میکردند و بعلاوه اطلاعاتی را از امکانات اقتصادی امریکا بوسیلهٔ بروشور ، جزوات مختلف و کتاب در اختیار بازرگانان و محافل اقتصادی ایران قرار می‌دادم . این اطلاعات مورد توجه واقع شده و مقامات بالا، حتی شاه توضیحات بیشتری در این مورد میخواستند که در اختیار آنها قرار میدادم وقبل از آنکه از ایران خارج شوم ، با کمال خوشوقتی میدیدم که این شناسائی بوجه رضایت‌بخشی انجام شده و برای استقرار مناسبات بازرگانی احتیاج به مسافرت چند هیئت اقتصادی میان

دو کشور است که قراردادهائی را منعقد نمایند .

یکی از عوامل مهم و لازم برای ایجادروابط اقتصادی با ایران تاسیس یک سفارتخانه دائمی در این کشور(۱) است که افرادی فعال و جدی در آن مشغول کار شده و با کمک سفیر سعی در بوجود آوردن این مناسبات نمایند و بعلاوه سفیر امریکا در تهران باید بوسیله تاسیس چند کنسولگری کامل در شهرهای تبریز ، رشت و بوشهر تقویت شود زیرا اتباع امریکا در این سه‌شهر نسبتا" زیادند و سفیر از تهران و فاصله دور نمی‌تواند با این اتباع ارتباط داشته و از وضع آنها مطلع باشد من در فصول قبل هم اشاره باین موضوع کردم که واقعا" برای کشور بزرگی چون امریکا ، ننگ است که فقط منابع اتباع خود را در ایران به‌سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای کشورهای دیگر ولوآنکه آنها کشور دوست هم باشند واگذار نماید و اقدام به تاسیس سفارتخانه و کنسولگری دائمی نکند و آشکارا می‌گویم کسانی که در امریکا با این امر مخالفت می‌ورزند یا آنکه بی‌اطلاع هستند و از چگونگی وضع اتباع امریکا در این منطقه خبری ندارند و یا آنکه مغرض بوده و بخاطر اغراض سیاسی اقدام باین مخالفت می‌نمایند .

روسیه با آنکه ظاهرا" مخالفتی با ایالات متحدهٔ امریکا ندارد ، معهذا هرجا که منافعش منطبق با منافع امریکا نباشد از هیچ اقدامی علیه ما فروگذار نمیکند و بهیچوجه قسمتی از بازار ایران را بآسانی بما واگذار نمی‌نماید . دولت روسیه همانطوریکه درواشنگتن بمقامات مربوطه گزارش دادم نسبت به ورود امریکا در صحنه سیاست ایران با نظرحسادت آمیز نگاه میکند و با اقدامات میسیونرهای امریکائی در ایران مخالف است و هرجا که دستش برسد از کارشکنی در راه هدفهای آنها خودداری نمی‌نماید ، در هر نقطه‌ای که مشاهده کند تجار ما وارد شده و در صدد ایجاد روابط اقتصادی هستند بلافاصله علیه آنها شروع به تحریک و دسیسه کرده و سعی می‌نماید که کالای امریکائی را از بازارهای ایران خارج کند و میدان به آنها ندهد . سیاست انگلستان هم درمورد ما بهتر از روسیه نیست این کشور زیرچشمی مراقب فعالیت اقتصادی ما در ایران است و در موارد لازم از کارشکنی خودداری نمی‌نماید و بدین ترتیب واقعا" احمقانه است که وزارت خارجه امریکا حمایت از منافع و فعالیتهای اقتصادی ما را در ایران به انگلستان و یا هر کشور دیگری که منافع اقتصادی در ایران دارد واگذار نماید زیرا این کشورها در فکر منافع کشور خودشان هستند و بآسانی میدان فعالیت را به امریکا واگذار نمی‌کنند .

دولت آلمان بنوبهٔ خود اخیرا" با ایران روابط سیاسی و دیپلماتیک برقرار کرده است با این‌قصدونیت آشکار که منافع اقتصادی خود را در ایران تامین کرده و در بخش‌های مختلف اقتصادی این کشور نفوذ نماید ، کالای خود را وارد بازارهای ایران کرده و کالاهای

---

(۱) بنجامین نویسندهٔ کتاب بعنوان سفیر موقت بتهران اعزام شده بود (مترجم)

سودآور ایران را بکشور خود ببرد . اما جای تاسف است که سفیر جدید آلمان در ایران آقای "**برونشویگ**" حضور امریکا را در ایران برخلاف منافع آلمان احساس کرده و درصدد مقابله با امریکا برآمد و بدین منظور چندبار بطور علنی و آشکار بدولت آمریکا توهین کرد و به اعضای سفارت امریکا در تهران نیز پرخاش و اهانت نمود و من هم در مقابل جدا" در مقام اعتراض و معامله بمثل برآمدم و کشمکش رسمی و تندی میان دو سفارت در تهران شروع شد بطوریکه این موضوع مدتها نقل محافل تهران و دیپلماتهای خارجی بود و وزارت خارجه امریکا متاسفانه در این مورد کوتاه آمد درحالیکه می‌توانست بطور رسمی از دولت آلمان تقاضا کند که سفیرش در تهران از جسارتی که کرده است عذرخواهی نماید واگر وزارت خارجه امریکا این کار را کرده بود سه نتیجه خوب عاید میشد اول آنکه نشان میداد دولت امریکا به حیثیت دیپلماتها و مأمورانش در خارج از کشور اهمیت داده و جدا" از آنها حمایت خواهد کرد ، دوم آنکه سفیر یک کشور خارجی متوجه میشد که نباید به کشور دوست خود توهین کند و سوم آنکه کشورهای دوست ما می‌فهمیدند که در داخل امریکا هم از اقداماتی که برای حفظ منافع اقتصادی کشور در خارج میشود حمایت (۱) می‌کنند . گرچه اقدامات و روش سفیر آلمان در تهران طبق دستور "**پرنس بیسمارک**" صدر اعظم آلمان نبوده است ولی تردیدی ندارم که **بیسمارک** هرگز سفیر خود را مورد مؤاخذه و سرزنش جدی قرار نداده است زیرا بهرحال اقدام او را از لحاظ منافع کشورش مفید میداند و فقط در ظاهر ممکن است که انتقاد کوچکی از او کرده باشد . گذشتن ساده از یک چنین کارها و اقدامات اهانت آمیزی ، بدون آنکه لااقل اعتراضی بعمل آمده و عکس العملی نشان داده شود ، موجب از بین رفتن نفوذ و حیثیت امریکا در خارج خواهد شد و این امر به منافع اقتصادی امریکا هم لطمه خواهد زد و دارائی و مایملک اتباع امریکا در خارج را نیز بخطر خواهد انداخت . این یک سیاست محتاطانه و تردیدآمیزی است که وزارت خارجه امریکا در خارج از کشور اتخاذ کرده و نتایج شوم این سیاست هم در آینده نزدیک آشکار خواهد شد . در هرحال من بطور مؤکد می‌گویم که هرگونه تضعیف سفارت امریکا در تهران نه فقط به حیثیت ملی امریکا لطمه خواهد زد ، بلکه کوششهائی را که برای ایجاد روابط اقتصادی با آسیای مرکزی شده است مواجه با عدم موفقیت خواهد کرد .

تا کنون چندین بار عقیده مرا در این باره خواسته‌اند که آیا مصلحت است سرمایه‌های امریکائی برای ساختن راه‌آهن در ایران بکار افتد ، در مورد این سئوال من خیلی مطالعه

(۱) نوشته‌های بنجامین سفیر امریکا در تهران نشان میدهد که امریکا و سایر کشورهای بزرگ برای چه منظوری در تهران اقدام به تاسیس سفارت کرده‌اند و چگونه بر سرعت هستی این کشور و منابع اقتصادی آن با یکدیگر برقابت پنهانی و آشکار وحتی کشمکش پرداخته‌اند (مترجم)

و فکر کرده و باین نتیجه رسیده‌ام که موانع و مشکلات در راه کشیدن راه‌آهن در ایران به قدری زیاد است که نمی‌توان بر آنها فائق آمد. مهمترین مشکل موضوع برگشت سرمایه است، فرض کنیم چنین راه‌آهنی را با تمام دشواریها بتوان ساخت، پول و بودجه آنرا چه کسی میدهد؟ بعقیدهٔ من قبل ازآنکه اطمینان کامل از برگشت سرمایه حاصل نشود بهیچوجه نباید آن سرمایه را بخطر انداخت. بعلاوه کشیدن راه‌آهنی از مرز ترکیه یا روسیه تا تهران و نقاط دیگر ایران با مشکلات بزرگ مهندسی و فنی توام بوده و مخارج بسیار سنگینی هم دارد. وسایل این راه‌آهن یعنی ریل و ماشین‌آلات لازم را تا مرز ایران میتوان بنحوی رساند ولی حمل آنها در داخل ایران از جاده‌های باریک و کوهستانی و آنهم با قاطرکار بسیار دشواری است و وقت زیادی را می‌گیرد و هزینه سنگین و زیادی هم دارد، بدین ترتیب باید نتیجه‌گیری کنیم که ایجاد راه‌آهن درایران سرمایه‌فوق‌العاده‌زیادی میخواهد و احتیاج به یک تضمین کافی دارد که این سرمایه برگردد و از بین نرود در این مورد به بهره‌برداری از راه آهن نمیتوان امید داشت زیرا مردم محلی اطراف خط‌آهن بقدری‌فقیر و بی‌چیز هستند که توانائی خرید بلیط و سوار شدن در قطار را ندارند. زمانی خارجی‌ها طرحی را در نظر داشتند که راه‌آهنی را از طریق ایران به هندوستان بکشند ولی دراینکه این پروژه با صرفه باشد در تردید بودند. اخیرا" دولتهای روسیه و انگلستان هریک بطور جداگانه در صدد برآمده‌اند که راه‌آهنی تا هرات بکشند و بدین‌ترتیب پروژهٔ قبلی بکلی کنار گذاشته شده است. اخیرا" پروژهٔ دیگری هم در دست مطالعه است که راه‌آهنی را از شمال در دره فرات بکشند و اگر این اره‌آهن ساخته شود، یک رشتهٔ‌فرعی هم بطرف‌ایران کشیده خواهد شد. حالا کدام طرح و پروژه صورت عملی بخود بگیرد معلوم نیست و در این میان برای امریکائی‌ها ریسک بزرگی است‌که سرمایهٔ خود را بخواهند در ایجاد راه‌آهنی در ایران بکار اندازند.

راه دیگری که برای گرفتن امتیاز راه‌آهن بنظرم میرسد اینست که در ساختمان راه‌آهن با شاه شریک شوند و راه آهن را بنام او بسازند و هر ساله مبالغی از شاه بابت اقساط خود بگیرند. توصیه دیگری که میکنم اینست که باید سعی شود وسایل راه آهن در خود ایران ساخته شود زیرا حمل این وسایل‌مخصوصا "ریل‌آن از خارج بعلت مخارج زیاد حمل و نقل بهیچوجه صرف نخواهد کرد ولی میتوان در داخل ایران یک کارخانه ذوب آهن کوچک و محلی تاسیس‌کرد و با سنگ آهن و زغال سنگ خود ایران، ریل‌ها را ساخت و درکشیدن راه‌آهن از آنها استفادهٔ‌کرد و چون نیروی کار در ایران ارزان است این کار خیلی بصرفه خواهد بود.

برای شروع و آغاز کار هم بنظر من مصلحت در اینست که ابتدا در جلگه‌های صاف مرکزی تهران اقدام به کشیدن راه‌آهن شود و روی این راه آهن واگونهای اسبی را بکار

اندازند که با دو یا سه اسب کشیده میشوند و بعد از آنکه توجه مسافران بآن جلب شد و به سوار شدن واگون اسبی آنهم در مسافت کوتاه عادت کردند آنوقت لکوموتیو بخار را جانشین اسبها نمایند. احداث یک چنین خط‌آهنی میان تهران و شاه‌عبدالعظیم که یک محل زیارتی است خیلی باصرفه و خوب خواهد بود و مسافر زیادی خواهد داشت. این راه آهن را در عین حال تا شمیران هم میتوان ادامه داد و در این خط هم مسافر زیاد خواهد بود. خط دیگری با واگون اسبی بطول ۸۰ میل میان تهران و قزوین میتوان احداث کرد و رشته راه آهن سومی هم بطول ۲۰۰ میل میان تهران ــ قم و اصفهان می‌توان کشید که روی آنهم واگون اسبی حرکت‌کند و چون اسب در ایران زیاد وارزان است این کارخیلی با صرفه خواهد بود. اگر این خطوط‌آهن موفقیت‌آمیز و خوب بود، آنوقت میتوان واگون اسبی را با لکوموتیو بخار جانشین کرد. در غیر اینصورت من بهیچوجه مصلحت نمیدانم که یک سرمایه‌دار پول خود را در وضع فعلی در ساختمان راه آهن طولانی و با استفاده از لکوموتیو بخار بخطر اندازد.

فصل پانزدهم

قوانین عرف و شرع ایران

اصول کلی قضاوت، ابدی و جاودانی است و فقط روش‌های آنست که در نقاط مختلف با یکدیگر تفاوت دارد و یا در طول قرون ممکن است تغییراتی پیدا کند. مطالعه این روش‌های قضاوت در هر حال جالب بوده و مقایسه آنها با یکدیگر مخصوصا" خیلی آموزنده است. بررسی قوانین ایران از دو جهت جالب است: اول از این نظر که اختلاف زیادی با کشورهای مسیحی دارد و دوم آنکه ایران کشوری است که بطور سنتی حکومت الله و خدا در آن وجود دارد و مطالعه قوانین آن از این لحاظ میتواند جالب توجه باشد.

قوانین ایران بدو قسمت شرع و عرف تقسیم میشود: قوانین شرع از قرآن اقتباس شده و بوسیله روحانیون اجرا میشود. قوانین عرف مقررات شفاهی و سنتی است که بوسیله قضات غیر روحانی طبق عادات و رسوم و سنت‌های گذشته که از سالها قبل بیادگار مانده اجرا میگردد. این دو بخش از قوانین بوسیله دو سازمان و دستگاه جداگانه و کاملا" مستقل بمرحلهٔ اجرا درمیآیند. بدین ترتیب اگر بخش قوانین عرف تقویت شود، درحقیقت قوانین شرع محدود و تضعیف گردیده است بطورکلی عرف به مسائل جنائی و شرع به مسائل حقوقی و مدنی رسیدگی میکند. در مورد مسائل جنائی شکایت را نزد حاکم شهر یا کدخدای ده می‌برند و او در این مورد طبق آنچه که مرسوم است و شرع اجازه داده است حکم میکند. گاهی اوقات مسائل جنائی را در حضور والی ایالت یا حتی شخص شاه مطرح میکنند و این کار معمولا" در مراحلی انجام میشود که یک طرف دعوی با دستگاه حکومت و یا دولت ارتباط داشته باشد. در این مورد غالبا" شاه یا والی دیگر به قوانین توجهی ندارند بلکه یکمرتبه تصمیم ناگهانی اتخاذ کرده و آنرا باشاره‌ای برای اجرا ابلاغ میکنند.

درحالیکه رسیدگی به کلیه دعاوی و شکایات غیر مدنی و حقوقی در صلاحیت عرف است، معذالک قضات عرف هروقت باشکال و مانعی برخورد می‌کنند آن دعاوی را به حکام شرع ارجاع می‌نمایند و در بعضی اوقات هم که بعلت رتبه و مقام یکی از طرفین دعوی میترسند رأی خود را صادر نمایند، این دعوا را نزد حاکم شرع می‌فرستند و مسئولیت را از خود متوجه او میکنند و هر تصمیمی که از طرف حاکم شرع اتخاذ شود، بدون چون و چرا

پذیرفته شده و بعنوان یک رأی نهائی اجرا میگردد و در حقیقت تقدس دادگاههای شرع و معنویتی که حکام آن دارند جرئت اعتراض وسرپیچی از آن رأی را بکسی نمیدهد. بدین ترتیب دادگاههای شرع از نظر آنکه قوانین را کاملا" زیر نظر دارند نفوذ زیادی درسازمان قضائی دارند و دادگاههای عرف اگر حمایت و پشتیبانی دولت نباشد، نفوذ و اهمیتی ندارند.

مفسرین قوانین و حکام شرع همانطوریکه اشاره شد روحانیون هستند که آنها را مجتهد می‌نامند و مجتهد اعلم که مرجع تقلید است در حقیقت عالیترین مقام قضائی ایرانست و این شخص در حال حاضر **حاج ملا علی کنی** است که در فصول گذشته از او یاد شد و از این مرجع تقلید مهمتر و بالاتر، مرجع تقلیدیست که در نجف اقامت دارد و رئیس حوزهٔ علمیه نجف است. **حاج ملا علی کنی** مردی مسن، محترم و خیلی با وقار و هیبت است، ولی علیرغم مقام و موقعیت خود زندگی مجلل و با شکوهی ندارد و خیلی ساده و معمولی بسر می‌برد، با آنکه املاک و دارائی هم دارد، معهذا در صدد نمایش دادن آنها نیست و در کمال سادگی زندگی می‌کند. موقعی که از منزل خارج میشود فقط سوار یک قاطر سفید رنگ میگردد و یک نفر نوکر همراه اوست ولی مردم وقتی از آمدن او مطلع شدند از هرطرف نزد وی می‌آیند و مانند یک وجود فوق طبیعی از این روحانی استقبال می‌کنند. یک اشاره از طرف او کافی است که شاه را از تخت سلطنت بزیر آورد و هر فرمان و دستوری که دربارهٔ خارجیان و غیر مسلمانان ایران صادر کند. فورا" از طرف مردم اجرا میگردد. سربازان گارد محافظ سفارت امریکا در تهران بمن میگفتند با آنکه از طرف شاه مأمور حفاظت جان من و اعضای سفارت شده‌اند اگر **حاج ملا علی** بآنها دستور دهد. بدون درنگ من و دیگر اعضای سفارت را خواهند کشت. خوشبختانه مردی که اینهمه قدرت و نفوذ کلام دارد کسی است که خیلی رئوف و مهربان و ملایم است و همچوقت دستورات شدیدی صادر نمی‌کند. ولی بهرحال باید توجه داشت که هیچ کار اجتماعی و مهمی در ایران بدون جلب نظر و صلاحدید **حاج ملا علی کنی** انجام نخواهد شد.

در دعاوی کوچک و کم اهمیت معمولا" نظر و رأی روحانیون و مجتهدین عادی کافی است و وقتی پای نظریه مهر و اسم خود را زدند آن رأی و نظر قابل اجراست ولی در دعاوی بزرگ و مهم نظر مرجع تقلید و حکم او لازمست. این دعاوی معمولا" یا بوسیلهٔ یکی از طرفین دعوی و یا مجتهدی که در آن قضاوت کرده بنظر مرجع تقلید میرسد و مرجع تقلید نظر خود را که متکی به یکی از آیات قرآن یا تفاسیر مهم و معتبر است در حاشیه حکم قاضی شرع می‌نویسد و آنرا مهر میکند با این نظر دیگر دعوی به مرحلهٔ آخر خود رسیده و رأی نهائی همانست که مرجع تقلید در حاشیه کاغذ نوشته است. با نظر مرجع تقلید در حقیقت هر نوع شائبه و شک و تردید در مورد اعمال نفوذ در رأی بدوی برطرف میشود

زیرا مرجع تقلید با مقام بسیار مهم و بزرگی که دارد نه زیر نفوذ قرار می‌گیرد و نه آنکه از طرفین دعوی ترس و ملاحظه‌ای دارد که احیانا" جانب یکی از آنها را بگیرد و بدین ترتیب رای او کاملا" عادلانه و منصفانه است من خودم دعوائی راکه مربوط بیکی از اتباع امریکا بود نزد **حاج ملا علی کنی** بردم و او این دعوی را که مدتها رسیدگی بآن بطول انجامیده بود با یک نظر قاطع و عادلانه بنحو خوبی حل کرد ، بطوریکه هردوطرف کاملا" راضی بودند و تصدیق میکردند که رأی عادلانه است .

قوانین شرع مجموعه بزرگی از اظهار نظرها و تفسیرهاو مقرراتی درباره‌ٔ کلیه مسائل مربوط به زندگی است . این مقررات و اظهار نظرهاهمه متکی ومبتنی بر آیات قرآن و فرامین خدا هستند ولی البته گسترش پیدا کرده و با روایات ونقل قولهائی از دوازده امام تکامل یافته‌اند . قوانین شرع شیعیان مفصل‌تر و کاملتر از قوانین اهل تسنن میباشند . درآغاز پیدایش اسلام معمولا" اصحاب پیغمبر اسلام در ساعات بخصوصی بایشان مراجعه کرده و دستورات و تفسیرهایشان را پیرامون آیات قرآن جویا میشدند که جواب کافی می‌شنیدند پس از رحلت پیغمبر گفته‌ها و اظهار نظرهای ایشان بطور شفاهی و گوش بگوش نقل میشد که آنها را سنن دینی و مذهبی می‌نامیدند و با مرور زمان لازم بود که این روایات شفاهی بطور مجموعه‌های کتبی درآید . این کار توسط مفسرین و فقهای معروف انجام شد و روایاتی نیز از دوازده امام بر آن افزوده گشت . در میان قرون سوم تا هفتم هجری مفسرینی کتابهای فقهی درباره‌ٔ مجموعه این روایات و تفاسیر نوشتند که از جمله آنها **شیخ محمدبن محمد بن النعمان** ، **سید مرتضی ابوالقاسم علی ابن علی‌الحسینی‌ابن الهدی** میباشند . یکی از کاملترین مجموعه‌های قوانین فقهی ایران که فعلا" مورد استناد حکام شرع است کتاب شیخ **نجم الدین ابوالحسن‌جعفرابن علی‌یحیی** ملقب به**المحقق** است که نام آن "شریعت‌الاسلام فی مسائل الحلال والحرام" می‌باشد . بدین ترتیب کسانی که تصور میکنند حکام شرع ایران در دعاوی فقط داوری کرده و قوانین مدونی ندارند سخت در اشتباه هستند بلکه آنها قوانین و مقررات کاملی دارند که البته با قوانین کشورهای دیگر اختلاف دارد .

مجموعه‌ٔ قوانین فقه شیعه ایران مشتمل بر چهار قسمت است که هر قسمت هم بخش های مختلفی دارد : قسمت اول مربوط به کارها و وظایف دینی و مذهبی است . قسمت دوم مربوط به قرادادها و تعهدات می‌باشد . قسمت سوم مربوط به مسائل مربوط به شخص و قسمت چهارم مربوط به صید ، گوشت ، آشامیدنی‌ها و خصوصیات مجازاتها از نظر مذهبی و مدنی میباشد و در واقع یک مجموعه دربر گیرنده و وسیع کلیه مسائل مربوط به زندگی انسان میباشد .

بسیاری از قوانین شرع مخصوصا" پاره‌ای از مقررات مدنی آن شباهت زیادی به مقررات سایر کشورها دارد از جمله مقررات مربوط به تصرف و اشغال زمین و مقررات مربوط

به قراردادها و نظایر آنها و غالب این مقررات هم بر اساس احتیاجات و شرایط زندگی مشرق زمین وضع شده‌است ولی مقررات مربوط به عبادات و فرایض مذهبی و دینی البته با مقررات سایر مذاهب اختلافات کلی دارد. مقررات فقهی مربوط به رعایت تشریفات مذهبی و دینی در حدود پانصد و چهل و نه فقره و مقررات مربوط به روزه و زیارت اماکن مقدسه هزار و دوازده ماده است. کارهای خیریه و کمک به فقرا و مستمندان نیز بخش مهمی از قسمت اول مقررات فقهی را تشکیل میدهد.

در قسمت دوم، بخش مربوط به خرید و فروش شامل ششصدوبیست و پنج ماده‌است. در همین قسمت در حدود دویست و یازده ماده اختصاص به ورشکستگی وبیع و شرط و رهن وجود دارد. مسایل مربوط به شرکت، اجاره، کشاورزی، وکالت، وصیت و مانند آنها نیز مقررات کامل ومدونی در شرع دارند. حتی مسائل ورزشی و از جمله مسابقات اسبدوانی نیز در شرع فراموش نشده‌اند و مقررات خاصی در مورد آنها وضع کرده‌اند و بدین ترتیب ملاحظه‌میشود که قوانین شرع تا چه حد وسیعی جامعیت داشته و کلیه مسائل و موارد مربوط به زندگی را فرا میگیرد.

مسائل مربوط به روابط میان زن و مرد که در قوانین کلیه کشورها و ملل مختلف اهمیت زیادی دارد، در قانون شرع ایران نیز مورد توجه کامل قرار گرفته و ارزش زیادی برای آنها قائل شده‌اند، بطوریکه تنها در حدود یکهزار و چهار صد و دوازده ماده در قانون شرع برای ازدواج، طلاق، صیغه و تربیت و سرپرستی کودکان وجود دارد و این قسمت هم مانند قسمتهای دیگر جامعیت کامل داشته و کلیه جوانب امر در آن در نظر گرفته شده‌است و برای تخلف از این مقررات نیز مجازاتهائی در نظر گرفته شده است.

مجازات روابط نامشروع با زنان، زنا، لواط و اعمال فسادهای مشابه آن در قوانین شرع ایران سنگین‌است، برای لواط و انواعی از زنا حتی مجازات مرگ بوسیلهٔ سنگسار در نظر گرفته شده‌است ولی این مقررات بطور جدی فعلا" در ایران اجرانمیشود و از راه‌های فراری که در قانون و مقررات وجود دارد برای رهائی مجرمین از مجازات استفاده می‌کنند. از جمله راه‌های فرار یکی شرطی است که در قوانین گذاشته‌شده که باید چهار شاهد عادل وقوع جرم را گواهی کنند و کم اتفاق می‌افتد که اینگونه وقایع چهار شاهد داشته باشد ولی این قوانین در قرون قبل و مخصوصا" در صدر اسلام بطور خیلی جدی و قاطع اجرا میشده است و در نتیجه فساد را ریشه کن کرده‌بود هنگامیکه من در تهران بودم چند بار شنیدم که زنان و مردانی را بجرم روابط نامشروع و زنا دستگیرکرده‌اند ولی از مجازات آنها هرگز چیزی نشنیدم و باحتمال قوی بطریقی از مجازات فرار کرده‌بودند.

از انواع ازدواج‌هائی که در ایران معمول است و فقه شیعه آنرا مجاز شناخته است ازدواج موقت یا صیغه است که شیعیان معتقدند از طرف پیامبر اسلام و در طی آیات قرآن

منع نشده و بنابر این مجاز است . نوعی از ازدواج‌موقت در ایران قبل‌ازاسلام نیز ظاهرا" وجود داشته‌است و ازدواج‌رستم پهلوان افسانه‌ای ایران با دختر شاه سمنگان که نتیجه آن تولد سهراب‌بود از نوع همین ازدواج‌های موقت محسوب میشد ، بدین معنی که چون رستم‌در هنگام شکار راه خود را گم کرده و به سمنگان رسیده بود و مدتها از خانه خود دور شده بود احتیاج به زن داشت و با دختر شاه سمنگان بطور موقت ازدواج کرد . این نوع ازدواج را که مردان ایران غالبا" در هنگام سفرهای طولانی خود انجام میدهند از نظر آنکه از فساد و روابط نامشروع با زنان جلوگیری میکند ، خیلی مفید بنظر میرسد . ازدواجی که **معیرالممالک** برای بدست‌آوردن جواهرات پدرش کرده بود و در فصول‌پیشین داستان مفصل آن شرح داده شد نیز از نوع همین ازدواج موقت بشمار میرفت .

در ایران چهار شرط برای ازدواج موقت و صیغه وجود دارد : خواندن صیغه ، شرایط مقتضی ، مهریه و تعیین مدت ازدواج . فقدان هریک از این چهار شرط ازدواج موقت را باطل و غیر قانونی و غیر شرعی‌میکند . صیغه باید در حضوریک روحانی و با رضایت کامل طرفین انجام شود . شرایط شخصی زیاد است و از جمله آنکه زنی که صیغه میشود باید دارای یکی‌ازادیان‌چهارگانه اسلام ، یهودی ، مسیحی‌وزردشتی‌باشد و اگر مردی اشتباها" با زنی که دارای یکی از این مذاهب نبود ازدواج کرد باید او را در طول‌ازدواج‌از خوردن گوشت حرام و مشروبات الکلی منع نماید . در ازدواج‌های موقت توصیه میشود که زنان پاکدامن و موءمنه را انتخاب نمایند و اگر اینطور نبود باید زن را موظف کرد که در طول ازدواج از فساد خودداری نماید . پرداخت مهریه یکی از شروط‌اصلی ازدواج موقت است این مهریه باید دارای وزن یا ارزشی باشد که بتوان در صیغه ذکر کرد و مقدار آن ازکم یا زیاد تفاوتی نمیکند و در صورتیکه شوهر قبل از روابط‌زناشوئی با همسر خود او را خواست طلاق دهد باید نیمی از مهریه او را بپردازد . طول‌مدت ازدواج موقت نیز باید تعیین و در صیغه ذکر شود .

مدت ازدواج موقت طبق توافق طرفین باید تعیین شده و در صیغه ذکر گردد ، این مدت از یکروز تا ۹۰ سال میتواند باشد زنانی‌که بازدواج موقت و یا صیغه تن در میدهند معمولا" از طبقات پائین و فقیر هستند ولی گاهی هم اتفاق میافتد که زنان یادخترانی از طبقات بالا نیز باین قبیل ازدواج‌ها رضایت میدهند و علت‌هم آنست که آنها امیدوارند با این ازدواج شوهر خود را وادار نمایند که ازدواج موقت را بازدواج دائم تبدیل‌کنند و بعلاوه از مهریه سنگینی که شوهرشان بآنها خواهد پرداخت استفاده نمایند . در صورت پایان مدت ازدواج ، زن باید عدهٔ خود را نگاهدارد تا معلوم سود از شوهر خود حامله است یا نه و اگر حامله بود حق ازدواج با مرد دیگری را ندارد و نفقه باو تعلق میگیرد و پس‌از تولد ، البته بچه متعلق به پدر است .

برخلاف آنچه که خارجی‌ها با نظر سوء و بد بازدواج‌های موقت معمول در ایران می‌نگرند من قاطعانه خاطر نشان میکنم که این ازدواج‌ها بمراتب فساد در طبقات جامعه‌را بهتر از قوانین کشورهای دیگر کم میکند و ضرر آن خیلی‌کمتر از مقررات و رسوم‌ارتباطات زن و مرد در کشورهای دیگر است .

روابط میان پدران و مادران نیز در قوانین شرع ایران از نظر دور نمانده‌است و در حدود سیصد و نود و پنج ماده در تنظیم این روابط و وظایف طرفین‌نسبت بیکدیگر وجود

دارد که از نظر استقرار روابط صحیح اجتماعی از اهمیت خاصی برخوردار است . در مورد شرایط قضاوت و مشخصاتی که یک قاضی یا حاکم شرع باید دارا باشد نیز مقررات خاصی در قوانین شرع ذکر شده‌است .

در مورد مدارک و اسنادی که در دعواها عرضه میشود و شهودی که در این دعاوی شهادت میدهند نیز مقررات مدون و کاملی در قوانین شرع موجود است که کار و تکلیف حکام شرع را راحت و کاملا" مشخص می‌کند .

مسائل مربوط به پرداخت غرامت ، پول‌خون و بالاخره مجازات‌گناهکارومجرم بدست خود یا اطرافیان مقتول و یا مجروح . فصل بزرگی از قانون شرع را تشکیل میدهد که شامل هزار و دویست و پنجاه و نه ماده‌است . یکی از مشخصات این قسمت از قانون شرع مجازات مجرم بطور قصاص است یعنی شخص مجروح می‌تواند با حکم حاکم شرع ، شخص متجاوز را بدست خود مجازات کند و حتی تقاضا نماید مجازات طوری انجام شود که جبران نقص یا جراحتی که او پیدا کرده‌است بشود . ممکن است عده‌ای در اروپا و امریکا باین قسمت از قوانین ایراد بگیرند و بگویند چرا این‌مجازات‌قصاص تبدیل‌به جریمه‌نقدی یا پول‌نمیشود . در حالیکه این ایراد وارد نیست . زیرا با پول که نمیشود جبران‌هرگناه و یا خسارت‌جانی را کرد و کسی که پول دارد نباید بخود اجازه دهد که در پناه پول خود بدیگران تجاوز و تخطی کند و این نوع مجازات برای بازداشتن پولداران از ظلم‌وزورگوئی است . ولی‌البته اگر خود شاکی رضایت دهد و از شکایت خود صرف نظر کند این مجازاتها از بین میرود . و غالبا" این کار در برابر پرداخت مقداری پول طبق توافق طرفین بعنوان خون بها و یا غرامت نقص عضو و جراحت انجام میشود . مدتی که من در ایران بودم خیلی کم و بندرت به کسانی برخورد کردم که از قصاص صرف‌نظرنکرده و خودشان قاتل یا متجاوز را مجازات نمودند و بقیه با گرفتن خون بها یا پولی بابت نقص عضو از شکایت صرف‌نظر میکردند .

فصل شانزدهم

در گوشه و کنار ایران

در تابستان سال ۱۸۸۴ بر اثر کار مداوم و خسته‌کننده در سفارت احساس کسالت و بیماری‌کردم و لازم بود که برای مدت‌کوتاهی از پایتخت دورشده و بمسافرت‌بروم . اتفاقا" در همین‌موقع یکی‌ازمیسیونرهای‌مذهبی‌امریکا در ایران آقای "پاتر" نیز احتیاج باستراحت داشت و متفقا" تصمیم گرفتیم مسافرتی بطرف دریای خزر بکنیم .

ما ناچار بودیم در این مسافرت با خود چادر برداریم . یک‌چادربزرگ‌برای‌خودمان یک چادر کوچک برای آشپزخانه و چادر سومی هم برای مستخدمین . بعلاوه وسایل خواب و پخت و پز را هم می‌بایستی برمیداشتیم و بدین ترتیب برای حمل این اسباب و اثاثیه و سواری خودمان ۱۲ اسب و قاطر احتیاج داشتیم که آنها را فراهم نمودیم . دونفر غلام یا سربازان گارد محافظ سفارت را نیز می‌بایستی همراه خود میبردیم که هم ما را در طول راه محافظت کنند و هم در منازل میان راه برایمان جا و مکان مناسب پیدا کنند ، یک‌سگ درنده نیز بکاروان ما اضافه شد که شبها از چادرها محافظت کند . ماه ژوئیه (تیر و مرداد) بود و تصمیم گرفتیم که شبها حرکت کنیم زیرا درجاده‌ها و راه‌های‌ایران روزها بر اثر شدت گرما و حرارت آفتاب ، حرکت ممکن نیست و فقط‌انسان می‌بایستی شانس میآورد که در موقع مسافرت شب ، مهتاب وجود میداشت و راه دور و درازی را که از وسط کوه‌ها و جلگه‌ها میگذشت‌روشن میکرد و کار براه پیمائی در تاریکی نمیرسید .

اسباب و اثاثیه را ساعت پنج بعداز ظهر با عده‌ای از مستخدمین جلو فرستادیم و بآنها دستوردادیم که در یک‌فرسخی یا چهارمیلی دروازه و خندق‌شهر ،نزدیک‌خرابه‌های ری چادرها را زده ، شام را تهیه کنند و در انتظار رسیدن ما بمانند . ما قصد داشتیم پس از صرف شام تا نیمه شب در آنجا توقف کنیم و بعد حرکت نموده و تا ساعت هفت و هشت صبح که آفتاب همه جا را فرا میگرفت راه‌پیمائی کنیم . ولی وقتی به محل‌موردنظر که قرار بود چادرهایمان را زده باشند رسیدیم ، چادرها را پیدا نکردیم و باآنکه چنداسب سوار باطراف فرستادیم آنها هم اثری از چادرها نیافتند و حتی رد پای اسب‌ها و قاطرها را هم پیدا نکردند که لااقل بدانیم کجارفته‌اند و دنبال‌آنها برویم ، وضع ناگوار و بدی داشتیم

ساعاتی از شب را بدون‌خواب و با شکم‌گرسنه راه‌رفته‌بودیم و حالاهم نمیدانستیم نوکران ما کجا رفته و چادرها را در چه جائی زده‌اند . بالاخره ناچارشدیم یکی‌ازراه‌های‌متعددی را که در کوهستان وجود داشت و حدس میزدیم بطرف خاتون‌آباد میرفت انتخاب‌کنیم و در آن راه بجلو برویم . شب خوبی بود ، ماه در آسمان‌صاف و بدون‌ابر میدرخشید و همه جا را روشن میکرد ، سکوت کامل‌و مطلوبی در اطراف حکمفرما بود . ساعت‌ها در یک راه شن‌زار که از تپه‌ای‌بالا میرفت به‌جلو حرکت‌میکردیم ولی اثری‌ازگمشدگان خود نمی‌یافتیم . ساعت دو بعد از نیمه شب بالاخره به دهی رسیدیم که درختان زیادی داشت و در وسط دشت خشک ، مانند واحه‌ای بنظر میرسید . این ده اقامتگاه ییلاقی یکی از درباریان شاه بود ، سرایدار را از خواب بیدار کرده و خود را معرفی نمودیم در باغ و عمارت را بازکرد و وارد تراس بزرگ و زیبائی شدیم روی نیمکت‌های راحتی نشستیم و برای ما کمی غذا که نان و هندوانه و چای بود آوردند و با آنکه غذای‌خیلی‌ساده‌ای بود ،چون خسته و گرسنه بودیم با کمال‌اشتها آنراخوردیم و بعد از صرف‌غذا و کمی‌استراحت درصدد بدست‌آوردن اطلاعی از چادرهایمان برآمدیم ، در این میان بمردی برخوردیم که با عجله از شهر میآمد او یکی از قاطرچی‌های ما بود که بدلایل‌شخصی در شهر مانده بود و حالا با عجله آمده‌بود که خود را بکاروان برساند و این قاطرچی راهی را که قاطرهای حامل اسباب و اثاثیه طی کرده‌بودند بما نشان داد .

بناچار حرکت کردیم تا چادرها را پیدا کرده و استراحت نمائیم و پس از طی راه‌نسبتا "طولانی ساعت‌هشت‌صبح به ده "خاتون‌آباد "رسیدیم‌ودر آنطرف‌ده‌چادرهایمان را مشاهده کردیم که کنار نهر آبی زده‌اند ، از مشاهدهٔ چادرها همه خوشحال شدند ، آسمان کاملا " صاف و بدون لکه ابر بود و گرماسنج ۱۰۵ درجهٔ فارنهایت در سایه را نشان میداد ، پس‌از آنکه با عجله ناشتائی را صرف کردیم خود را در بستر انداخته و چندین ساعت متوالی خوابیدیم ، وقتی از خواب بیدار شدم احساس‌کردم هوا خیلی گرم شده است ترمومتر در وسط چادر ۱۱۰ درجه‌فارنهایت را نشان‌میداد . ما درست در وسط جلگه گرم و ناسالم ورامین چادر زده‌بودیم در حالیکه قبلا " چنین قصدی نداشتیم و نوکران و چاروادارها چادرها را درخاتون‌آباد برافراشته بودند ، بهرحال می‌بایستی خیلی مراقب خود باشیم زیرا هم گرما زیاد بود و هم پشه‌بحدوفور وجودداشت و بدین‌ترتیب خطر گرمازدگی و ابتلای به مالاریا همه ما را تهدید میکرد بخارج از چادر نظری انداختم پسر بچه‌ها در آب نهر شنا میکردند و بعد از آب خارج شده و در گرمای سوزان آفتاب میگرفتند ، چند نفر زن نیز بدون توجه بگرما در زیر آفتاب مشغول شستن لباس در نهر بودند و از آفتابی ده به سر و بدن آنها میخورد ناراحت بنظر نمیرسیدند . آنها باین آب و هوا عادت داشتند ولی البته از خطر بیماری‌مالاریا مصون‌نبودند و رنگ و روی‌زردآنها نشان‌میداد که میکروب

مالاریا در بدنشان وجود دارد . دامنه‌های چادر را بالا زده‌بودند و کورانی ایجادشده‌بود که تا حدی هوا را خنک میکرد ولی جرأت خارج شدن از زیر چادر را نداشتیم .

نزدیک‌های غروب که هوا کمی خنک‌شده‌بود ما توانستیم از چادرخود بیرون بیائیم، فکر کردم بهتر است عوض غذا مقداری شیر بخوریم ولی متأسفانه در ایران شیر سالم و خوب را کمتر میتوان بدست آورد زیرا در همه جا مقداری آب را با آن مخلوط میکنند و چون آبها کثیف‌است شیر هم آلوده و غیر بهداشتی میشود ، بهمین جهت مستخدمین را به ده‌خاتون‌آباد فرستادم تا یک‌گاوشیرده را جلوی‌چادرما بیاورند و در حضور خودمان شیرش را بدوشند . ولی این کار هم بسهولت انجام نشد زیرا طبق رسوم ایرانیان شیرگاو را باید در حضور گوساله‌اش بدوشند و بناچار گوساله او را هم آورده‌بودند و بازطبق سنن و آداب ایران ، مردان شیر گاو را نمیدوشند و زنان باید اینکار را بکنند . در نتیجه زن صاحب‌گاو آمده‌بود و شوهرش هم که نمی‌توانست زن‌خود را به‌تنهائی بفرستد او را همراهی کرده‌بود ، زن در حالیکه روی خود را بطور کامل پوشانده بود کنارگاو نشسته و با ناراحتی زیاد شیر حیوان را دوشید .

من و آقای "پاتر" در نهر آب جلوی چادر کمی آب‌تنی کردیم و بعد خود را در بستر خواب انداختیم که تا پدیدارشدن ماه در آسمان کمی استراحت‌کنیم ولی گرمای‌زیاد و هجوم پشه‌ها مانع از هر استراحتی بودند و خواب را از چشمان دور میکردند معهذا در همین‌هوای‌گرم و زیرنیش‌پشه‌ها مستخدمین و چارواداره‌ها بخواب عمیقی فرو رفته بودند ، ساعت یازده شب قرص ماه در آسمان‌نمودار شد و با نور خود همه جا را نقره‌ای رنگ کرد ، مستخدمین و چارودارها را بزحمت بیدار کردیم زیرا می‌بایستی حرکت‌نمائیم ،جمع کردن اسباب و اثاث و بار کردن قاطرها در حدود دو ساعت بطول انجامید ، یکی از قاطرهاهم فرار کرد که چارودارها بزحمت آن حیوان را پیدا کرده و آوردند . در هر حال نیمه‌های شب بود که حرکت کردیم . جلگه ورامین کاملا" ساکت و آرام بود ، در سر راه‌از چند نهر بزرگ که برودخانه‌جاجرود میریختندگذشتیم . جاجرود نمونه‌ای‌ازرودخانه‌های‌ایران است که از کوه‌ها سرچشمه گرفته و بطرف جلگه سرازیر میشود تا بدریا به‌پیوندد ولی مقداری که جلو میرود به چندین رشته مختلف و جدای از یکدیگر تقسیم میشود که از هر یک ازآن قسمت‌ها در آبیاری‌زمین‌های زراعتی استفاده‌میگردد و آنچه‌هم که در بستراصلی رودخانه باقی میماند در ریگزارهای مرکزی ایران بزمین فرو میرود .

راه پیمائی در نور مهتاب در بیابانهای آرام و ساکت ایران واقعا" لذت‌بخش‌است، با آنکه راه‌پیمائی در شب انجام میگرفت ما بیخوابی کشیده بودیم معذالک از این سفر خیلی لذت می‌بردیم . کم‌کم ماه در افق پنهان شدو طلوع خورشید نزدیک بود ، با روشن شدن هوا قبل از هر چیز قله سفیدپوش دماوند از دور بما چشمک میزد ، هرگزطلوع آفتاب

را اینقدر زیبا و تماشائی ندیده بودم ، نور طلائی رنگ خورشید برفهای قله دماوند را رنگ کرده بود و این رنگ هرچه که میگذشت تندتر میشد. نسیم خنکی می‌وزید و خستگی را از بدن ما بدر میکرد .

کاروان کوچک ما تا سپیدهٔ صبح به‌راه‌پیمائی خود ادامه داد و بالاخره به‌ده شریف آباد و کوچه‌های پست و بلند آن رسیدیم البته در این ده ، هتل یا مسافرخانه‌ای وجود نداشت و دو نفر غلام و گارد محافظی که همراه ما بودند پس از کوبیدن در چند خانه موفق شدند باغی را پیداکنندکه‌بتوانیم در آنجا اطراق کنیم . مستخدمین بلافاصله مشغول‌زدن‌چادرها در زیر درختان چنار یکی از خیابانهای آن شدند ولی ما از فرط خستگی دیگر نتوانستیم در انتظار زدن و آماده شدن چادر بمانیم و روی فرش کثیف اطاق سرایدار باغ افتاده و به خواب و چرت فرو رفتیم . نزدیک‌های ظهر بودکه از خواب بیدار شدیم صدای جیرجیرک‌ها و سوسکهای پردار که در همه دهات ایران بگوش میرسد در اینجا هم از میان انبوه درختان باغ شنیده میشد ، روز گرمی بود ، هوا دم داشت و درجه حرارت در سایه به ۱۰۵ درجه فارنهایت میرسید . صبحانه را در داخل چادرآماده کرده بودند که با بی‌اشتهائی تمام صرف کردیم و من و آقای **پاتر** سخت خسته‌بودیم‌و احساس کسالت میکردیم و بهمین جهت تصمیم گرفتیم دو روز در شریف‌آباد توقف نمائیم و شب سوم ساعت یازده‌آمادهٔ حرکت از شریف‌آباد به "ایوان کیف" شدیم . ساعت یازده از باغ شریف آباد حرکت‌کردیم ولی در آغاز راه یک قاطر باری در نهر آبی افتاد و مدتی ما را از حرکت بازداشت تادوباره‌آن حیوان را بلندکرده و توانستیم براه ادامه دهیم . بار دیگر وارد دشت و جلگه‌ای شدیم که مناظر اطراف آن صحراهای بزرگ جهان را بیاد میآورد ، در حقیقت هم ما از یک قسمت از صحرای نمک زاری میگذشتیم که صدها میل در جنوب و شرق گسترش داشت و بنام کویر نمک معروف بود ، هیچ اثری از زندگی و حیات در این صحرای بزرگ دیده نمیشد ، پرنده‌ای در هوا پرواز نمیکرد ، هیچ حشره‌ای با پرواز خود سکوت مطلق شب را نمی‌شکست و هیچ بوته‌ای در بیابان نمکزار دیده نمیشد . حتی قرص‌ماه‌هم درآسمان صاف و بدون ابراحساس خفگی میکرد و نور آن حالتی غبارآلود و غم‌انگیز داشت . آقای **پاتر** همراه و مصاحب من آنقدر خسته و فرسوده بود که چندبار روی اسب خوابش برده و بزمین افتاد و یکمرتبه هم پس از افتادن روی شن‌های زمین همانجا بخواب رفت که اگر من متوجه نمیشدم در وسط بیابان بجا میماند . ولی در طول راه به کاروان‌های زیادی برخورد میکردیم که از کنار ما میگذشتند ، زیرا راهی را که طی میکردیم راه اصلی تهران به مشهد و ترکستان بود . در میان این کاروانها ، کاروان یک شاهزاده از همه جالب‌تر بود زیرا شامل عدهٔ زیادی اسب و قاطر و چند صد نوکر و فراش و چندین تخت روان و کجاوه حامل حرمسرا و شترها و قاطرهای‌زیادحامل‌باربود . در صحرائی که راه ما از آن میگذشت به پدیدهٔ‌خارق‌العاده‌ای

برخوردکردیم .ماه با آنکه در آسمان صاف و بدون ابر میدرخشید ، معهذا اشیاء وجانداران را ما فقط از فاصله نزدیکی می‌توانستیم به‌بینیم صدای پای اسبها و قاطرها و زنگ گردن شترها و آواز ساربانان و قاطرچی‌ها را خیلی‌قبل ازآنکه‌کاروانی را مشاهده‌کنیم می‌شنیدیم و مانند آن بود که با یک کاروان نامرئی و گروهی از اجانین و پریان برخورد کرده‌ایم و یکمرتبه‌وناگهان کاروانی را در چند متری مقابل خود می‌دیدیم و معلوم نبود که چرا اینقدر در آن صحرای نمکزار ، دید کم بود . کاروانها و قطارهای شتر که ازکنار ما میگذشت ازهمه تماشائی‌تر و جالب‌تر بود . شترها ، این کشتیهای صحرا وقتی پای خود را روی شن نرم گذاشته و بلند میکردند درست مانند اشباحی بودند که در افسانه‌ها آمده است . در این سکوت خیال‌انگیز صحرا افکار من بی‌اختیار متوجه حوادث تاریخی که در این سرزمین باستانی روی داده است شد . و این ابیات از شعار "**شلی**" را زیر لب زمزمه میکردم که:

" . . . . . آنجائی که گور پادشاهان اشکانی در مقابل بادهای شدید صحرا شکافته شده و اجساد آنها بصورت گرد و غبار در هوا پراکنده میشوند . . . . "

در جنوب شرقی راهی که ما طی می‌کردیم خرابه‌های شهر ورامین که معروفست روزگاری پایتخت پادشاهان اشکانی بوده ، قرار داشت و بهمین جهت افکار من متوجه سلاطین اشکانی و اشعار شلی شده بود .

ساعات شب گذشت و سپیدهٔ صبح دمید و با پدیدار شدن نخستین اشعهٔ آفتاب ناگهان احساس گرمای شدیدی کردیم ، کویر نمک مانند جهنم سوزان و طاقت فرسا میشد . در حرکت خود عجله کرده و بر سرعت اسبها و قاطرها افزودیم تاهرچه‌زودتر به‌ایوان‌کیف رسیده و پناهگاهی را برای حفاظت از گرما پیدا کنیم ، طولی نکشید که دیوارهای‌قرمزرنگ ایوان کیف از دور پیدا شد . در آنجا درختی بنظر نمیرسد و فقط خانه‌های گلی وابتدائی میان دو کوه دیده میشدند . یکی از این ارتفاعات معروف به "دروازهٔ‌خزر" است که‌میگویند **اسکندر مقدونی** در اینجا لشگریان **داریوش سوم** را شکست داده و راه پیشرفت خود را به طرف هندوستان باز کرده است ، درحالیکه وارد شهر ایوان‌کیف شدیم کاروانی از ترکمن‌ها را مشاهده کردیم که از کنار ما گذشته و بطرف تهران میرفتند ،آنها مردانی‌خشن و بیرحم بنظر میرسیدند که سراپا مسلح بودند در آن گرمای سوزان کلاه‌های پشمی بلندی بر سر و جامه‌های پشمینی بر تن داشتند ظاهرا " آرام و بی‌آزار بودند ولی همین عده ، تا چندی قبل که امنیت برقرار نبود ، در این مناطق آتش میسوزاندند و مرتب با سواران خود به دهات اطراف و ازجمله خود ایوان‌کیف دستبرد و شبیخون زده ، اموال مردم و زنان و کودکان آنها را با خود برده و زنان و کودکان را مانند برده می‌فروختند . حمله‌آنهاسریع و ناگهانی‌و مانند صاعقه بود ، یکمرتبه و بدون مقدمه‌ای حمله‌ور میشدند و بسرعت‌هم قبل از رسیدن کمک با اموال و افراد مسروقه فرار می‌کردند و ناپدید میشدند .

در ایوان کیف هم جائی برای منزل و اطراق نداشتیم و پس از جستجوی زیاد بالاخره یکنفر پیدا شد که موافقت کرد قسمتی از خانه‌اش را بما واگذار نماید. این شخص دو اطاق بزرگ و تمیز خود را در اختیار ما گذاشت ولی ما بالاخانه‌ای را که روی در ورودی حیاط ساخته بودند برای اقامت خودمان ترجیح دادیم در بالاخانه را که باز میکردیم کوران ایجاد میشد و از گرمای هوا میکاست. صبحانه مختصری با عجله خورده و خود را روی تخت‌های سفری انداختیم و از فرط خستگی به خواب عمیقی فرو رفتیم. موقعی که از خواب بیدار شدم همه را در خواب دیدم در آن ساعات بعد از ظهر همه‌شهر ایوان کیف بخواب رفته بودند و شهر درست شباهت به افسانه‌های هزارویکشب و داستان **امیرارسلان** پیدا کرده بود. در حیاط خانه مستخدمین و قاطرچی‌ها همه مانند مرده درکنار اسبها روی زمین افتاده و خوابیده بودند. اسبها و قاطرها هم از فرط خستگی و گرما در خواب بودند، باد گرم و سوزانی می‌وزید و درجه حرارت در سایه به ۱۰۸ درجه فارنهایت میرسید، عرق از سر و روی من جاری بود، درحالیکه به صحن حیاط نگاه میکردم یکی از اسبهای خودم را دیدم که مستخدمین اشتباها" افسار آن حیوان را زیر آفتاب محکم کرده بودند و آفتاب سر و صورت اسب بیچاره را سوزانده بود و تاولهائی روی صورتش دیده میشد. اهالی ایوان کیف میگفتند این هوا برای شهر آنها زیاد گرم نیست و ازاین بدترهم میشود، فقط باد سوزان و گرمی که می‌وزد، هوا را غیر قابل تحمل کرده است. وزش این باد هم ظاهرا" بعلت کوههائی بود که در دو طرف آن شهر قرار داشت و آنجا را کانالی برای عبور هوای گرم کرده بود. نزدیکهای غروب بتدریج، شهر از خواب سنگین تابستانی برخاست. هوا تغییر کرده و از حرارت آن بمیزان قابل توجهی کاسته شد، مردم از خانه‌های خود خارج شده و روانه کوی و بازار شدند. عده‌ای هم بروی بام‌های خانه‌ها رفته و زیر آسمان پرستاره، سفره‌های خود را پهن‌کردند که شام بخورند، در مرکز ایران درجه حرارت روز و شب تغییر و نوسان زیادی میکند و مخصوصا" در نقاط کمی مرتفع شبها خیلی خنک‌تر از روزها میشود و خارجیانی که باین قسمت‌ها میروند باید متوجه این تغییر درجه حرارت باشند که مریض نشوند.

هوای فوق‌العاده گرم ایوان‌کیف و ضعف و نقاهت مانع از آن شد که دنبالهٔ مسافرت خود را طبق نقشه‌ای که قبلا" داشتیم ادامه دهیم و بناچار تغییراتی در آن دادیم و به عوض کنار دریا متوجه نقاط کوهستانی که آب و هوای سالمتری در تابستان داشتند شدیم و تصمیم گرفتیم که بیکی از نقاط کوهستانی برویم و چند روزی را استراحت نمائیم.

نقطه‌ای را که برای استراحت در نظر گرفته بودیم البته با مشورت چند نفر از اهالی ایوان‌کیف، فیروزکوه بود و قدم اول هم برای این سفر بدست آوردن اطلاعاتی از راه و مسافت تا آنجا بود، در ایران کتاب راهنمای مسافرت وجود ندارد و مسافات را معمولا"

با فرسخ تعیین می‌کنند که دقیق نیست و معمولا" سه میل‌و نیم تا پنج میل راه را یک فرسخ می‌گویند. بطورکلی یکی از مشکلترین و ناراحت کننده‌ترین کارها در ایران کسب اطلاع راجع به مسافات است. وقتی از یک نفر پرسیدیم: از اینجا تا فیروزکوه چقدر راه است؟ جواب داد: در حدود شش فرسخ است. ولی وقتی از دیگری در این مورد پرسیدیم، او گفت: در حدود هشت فرسخ است! و ما با کمال تعجب گفتیم: ولی بما قبلا" اطلاع دادند که شش فرسخ است!" و این بار او جواب داد: ــ خوب اگر گفته‌اند شش فرسخ، که همان شش فرسخ است!". و بدین ترتیب آخر هم نتوانستیم این مسافت را بدرستی تعیین کنیم و چاره‌ای نبود که حرکت کنیم و بقیه پیش‌آمدها را که بموقع بمنزل برسیم یا نه به شانس و اقبال واگذار نمائیم. ساعت یازده شب بود که روی زین اسب نشسته و با کاروان کوچک خود بطرف شمال حرکت کردیم. پس از یکساعت راه‌پیمائی، نسیم خنکی از جانب دماوند وزیدن گرفت که هوا را خنک میکرد و برای نخستین بار در طول مسافرت احساس راحتی کرده و از هوای خنک لذت می‌بردیم.

راه خود را از ایوان کیف در یک جادهٔ باریک و پر پیچ و خم کوهستانی که به خرابه‌های یک قلعه منتهی میشد ادامه میدادیم، این قلعه در بالای ارتفاعات مشرف بر اراضی خشک و سوزان ایوان کیف قرار داشت در زیر پای ما و در جنوب راهی که طی میکردیم دره‌ای آتشفشانی واقع بود که چین خوردگی‌های بسیاری داشت و در زیر نور ماه، مانند دریائی مواج بنظر میرسید، خاک و سنگ و شن ریزه‌های این دره رنگهای مختلفی داشتند ولی در آنها کوچکترین اثری از گیاه و سبزی دیده نمیشد، حتی از بوته‌ها و خارهای صحرائی هم چیزی بنظر نمی‌رسید. پرندگان نیز در اینجا وجود نداشتند و ظاهرا" از انزوا و تنهائی این دره به نقاط مجاور پناه برده بودند. پس از طی مقداری راه بالاخره باین قلعه‌که "دورآباد" نام داشت رسیدیم. دورآباد قلعه خراب و قدیمی بود که در اطراف آن برج و بارو و دور آن خندقی وجود داشت و معلوم نبود متعلق به چندهزار سال قبل است. از دورآباد به بعد مناظر اطراف تغییر کرده و زیبا و دلپذیر میشد و اینهم از عجایب دشتها و اراضی ایران است که آب و هوا و شرایط جوی یکمرتبه و در فاصله یکساعت راه عوض شده و یک منطقه خشک و سوزان و کویری تبدیل به یک منطقه سرسبز و خوش آب و هوا میگردد. باغستانهای مو، سیب و به در اطراف جاده دیده میشد و هر قدر جلو می‌رفتیم درختان میوه بیشتر و انبوه‌تر میگردید. بعلاوه درختان چنار و افرا و تبریزی در گوشه و کنار جاده زیاد بود، جویهای آب، زمزمه‌کنان از وسط راه باریکی که آنرا طی میکردیم میگذشت و صدای آب، آهنگ ملایم و دلنوازی را بگوش می‌رساند، در بعضی از قسمت‌ها که غله کشت کرده‌بودند، محصول را جمع کرده و خرمن‌های بزرگی مشاهده میشد. درحقیقت باور کردنی نبود که دو یا سه ساعت قبل ما در هوای سوزان ایوان کیف بال و پر می‌زدیم و حالا به

نقطه‌ای چنین با صفا و خوش‌آب و هوا قدم گذاشته‌ایم .

راه پیمائی در میان این باغات مدت زیادی بطول نیانجامید و ما به ده "سارون" رسیدیم و با دیدن مناظر این دهکده نشاط خاصی بهمه دست داد . در ایران و بطورکلی مشرق‌زمین وقتی صحبت از یک ده میشود ، انسان مجموعه‌ای از خانه‌های گلی و کلبه‌های کوچک و چند دکان محقر را در نظر میآورد که بوسیلهٔ دیواری قلعه‌مانند احاطه شده و دروازهٔ آنرا شب‌هنگام می‌بندند که از تعرض و حملهٔ دزدان و سارقین مسلح در امان باشد . ولی "سارون" وضع دیگری داشت . ما وارد دره کوچکی شدیم که شیب تندی بطرف کوهستان داشت در وسط این دره رودخانه کوچکی جریان داشت که ارتفاعات اطراف دره مانند دیوارهائی آنرا دربر گرفته بودند ، انبوه درختان میوه و اشجار سبزوخرم وگل‌های وحشی قرمز و سفید و بنفش رنگ در دو طرف رودخانه مشاهده میشد ، آسیاب زیبائی در کنار رودخانه وجود داشت و از روی درختان اطراف آسیاب ، نغمه بلبل‌ها و پرندگان دیگر خوش الحان گوش را نوازش میداد . در طول مسافرت‌های خود بایران کمتر به چنین منظرهٔ زیبا و شاعرانه‌ای برخورد کرده بودم .

در کنار رودخانه براه خود ادامه دادیم ، چندبار هم اسب‌ها و قاطرها از رودخانه گذشته و بالاخره ما را به مرکز ده "سارون" رساندند و در آنجا با منظره زیباتری مواجه شدیم در یک طرف دره تپه سرسبز و خرمی قرار داشت که از پائین تا بالا روی آن خانه‌های متعددی را طبقه بطبقه ساخته بودند ، سبک ساختمان خانه‌ها خیلی جالب و اعیانی بنظر میرسید و از این لحاظ شباهتی به خانه‌های سایر دهات ایران نداشتند . این ساختمانها دارای درها و پنجره‌های شبکه‌مانند بودند وجلوی هر ساختمان هم بالکونی مشرف به رودخانه وجود داشت که پشت نرده‌های آنها گلدانهای پر از گل قرار داده بودند . در بالای تپه ساختمان بزرگی قلعه مانند دیده میشد که بعدها فهمیدیم مسجد آن ده است واطراف این ساختمان را انبوه درختان میوه و چنار و افرا و صنوبر احاطه کرده بودند . در صحن حیاط آن ساختمان ، عده‌ای از ریش سفیدان و معمرین (نشسته) و قلیان میکشیدند و با هم صحبت می‌کردند . آنها بوسیله غلامان و افراد گارد محافظ مطلع شدند که ما کی هستیم و به چه منظور وارد "سارون" شده‌ایم و بهمین جهت از جای خود بلند شده و بما سلام و خوش‌آمد گفتند . غلام‌ها از پیر مردها خواستند که محلی برای اطراق بما بدهند و با کمال تعجب مشاهده کردم که آنها از ما دعوت کردند که در صحن مسجد منزل کرده و اسبها و قاطرهای خودمان را هم در زمین مجاور آن ببندیم . من با تشکر از آنها بلحاظ آنکه اقامت ما در مسجد ممکن است برای اهالی ده ناراحت کننده باشد ، این دعوت را ردکردم و گفتم اگر مانعی نداشته‌باشد در وسط درختان بالای تپه چادرخواهیم زد و آنها با کمال میل موافقت کردند و بهمین جهت در فاصله چند صد متری مسجد چادرهای خود را در وسط درختان

زردآلو برافراشتیم . اسبها و قاطرها را هم در اطراف چادرها به درختها بستند و در ظرف چند دقیقه مستخدمین غذا را برای شکم گرسنه ما آماده کردند .

در این محل فوق‌العاده زیبا و خوش منظره ، چند روزی را توقف کردیم و از هوای لطیف و پاک کوهستان بهره‌مند شدیم و بطور محسوسی ضعف و نقاهت ما از بین میرفت . مردم "سارون" خوب و مهربان بودند و مزاحمتی برای ما نداشتند ولی در روز اول و دوم چون هیچ اروپائی را تا آن هنگام ندیده بودند و هیچ خارجی گذارش بآنجا نیفتاده بود نسبت بوضع ما کنجکاو بودند و باطراف چادرها آمده و کارها و رفتار ما را تماشا میکردند ، در حقیقت برای آنها موجودات غریب و قابل مطالعه‌ای شده بودیم ، مخصوصا" زنان دهکده با چادر سیاه جلوی چادرها صف کشیده و ما را از پشت روبنده‌های خود نظاره میکردند و با هم در گوشی پچ و پچ میکردندولی‌خوب که ما را تماشاکردند ، حس کنجکاوی آنها ارضاء شد و پی کار خود رفتند . اما پسربچه‌های ده بسادگی دست‌بردار نبودند آنها جلوتر آمده و وارد چادرهای ما میشدند و بالاخره غلام‌ها و افراد محافظ آنها را تهدید کرده و از چادرها خارج نمودند .

از "سارون" حرکت کرده و در امتداد دره و رودخانه آن بطرف بالاجلو رفتیم و به یک جلگه مرتفع که چندهزار پا از سطح دریا ارتفاع داشت رسیدیم این جلگه در نزدیکی قله پر از برف دماوند قرار داشت ، مقصد بعدی ما شهر دماوند بودکه مرکز نواحی و مناطق اطراف بشمار میرفت . این منطقه حاصلخیز سرسبز و خرم بوده و آب نسبتا" فراوانی هم دارد . از وسط چمن‌زارهای متعدد و انبوه درختان زیادی عبور کردیم و بالاخره وارد شهر دماوند شدیم و چادرهای خود را در محلی بیشه مانند برپا کردیم در دماوند صنایع بافت پارچه‌های ابریشمی ، چرمسازی و نمدمالی وجود دارد ولی کار عمدهٔ مردم آنجا کشاورزی است ، چندین امامزاده و بقعه قدیمی نیز در آنجا بود که البته ما اجازه ورود بآنها را نداشتیم ولی آنچه را که از خارج می‌دیدیم حکایت از آن داشت که بناهای آنها خیلی قدیمی است و آثار هنری زیادی در داخل آن بناها وجود دارد . دراینجا باید علاوه‌کنم که چند ماه بعد یکی از اهالی دماوند در تهران بمن مراجعه کرده و چند کاشی متعلق‌باین بقعه‌ها را برای فروش عرضه نمود که آنها را خریداری کردم ، آن مرد میگفت که کاشیها را از خرابه‌های یکی از بقعه‌ها بدست آورده است ، آنها متعلق بدوران شاه عباس بوده و نفاست و زیبائی خاصی داشتند و همین کاشیها نشان میدادند که‌درداخل بقعه‌ها چه آثار گرانبهای هنری نهفته است .

در طی مدتی که در دماوند اقامت داشته و استراحت میکردیم در صدد برآمدیم که کاغذهائی بدوستان خود در تهران نوشته و از حال آنها و خبرهائی که از امریکا رسیده است جویا شویم ولی پس از جستجو دریافتیم که دماوند ادارهٔ پست ندارد و نامه‌رسانی

هم وجود ندارد که نامه‌ای را به تهران ببرد و بطور خلاصه دماوند فاقد خدمات پستی و تلگرافی بود و در این مورد چاره‌ای نداشتیم جز کاری که دیگران معمولا" انجام میدادند، بکنیم و این کار هم آن بود که قاصدی را اجیر کرده و نامه‌ها را بوسیله او به تهران بفرستیم ، این قاصدها نیمی از اجرت خود را قبلا" دریافت می‌نمایند و نیم دیگررا وقتی که نامه را بمقصد رسانده و جواب آنرا آوردند میگیرند .اینهم البته یک نوع خدمات پستی بود ولی گران تمام میشد .

از دماوند بطرف "رینه" حرکت کردیم ، راه دماوند ــ رینه از یک گردنه صعب‌العبور کوهستانی در ارتفاع نسبتا" زیاد میگذشت و راه پرپیچ و خمی بود که آنرا ژنرال "کاستیگر" یک اروپائی که در استخدام شاه ایران بود ، طرح‌ریزی کرده و ساخته بود . در بالای گردنه امامزاده زیارتگاهی وجود داشت و در کنار امامزاده گورستانی دیده میشد که میگفتند متعلق بکسانی است که هر ساله زمستانها در برف‌و بوران این گردنه جان خود را از دست میدهند. معمولا" هر ساله عدهٔ زیادی از مسافران در این گردنه از سرما و بوران تلف میشوند از این گردنه بعد جاده از دامنه‌های کوه دماوند عبور کرده و نسبتا "خوب ساخته شده بود . بدون تردید اگر این جاده ساخته نشده بود ، هرگز عبور از این‌قسمت‌و از دماوند به "رینه" امکان نداشت در طرف راست جاده رود هراز در عمق دره جریان داشت . این رودخانه در فاصله چند میلی به رودخانه لار پیوسته و تبدیل به رود خروشان و تندی میشود که با جریان سریعی در اعماق دره بطرف دریا سرازیر میشود . زیر پای ما در طرف دیگر جاده قریه "اسک" مشاهده میشد که تخته سنگ‌های عظیمی اطراف آنرا فرو گرفته بود و از اینجا به بعد راه شیب تندی بطرف بالا پیدا میکرد و پس از طی چند میل به دهکدهٔ سرسبز و خوش منظره "رینه" رسیدیم .

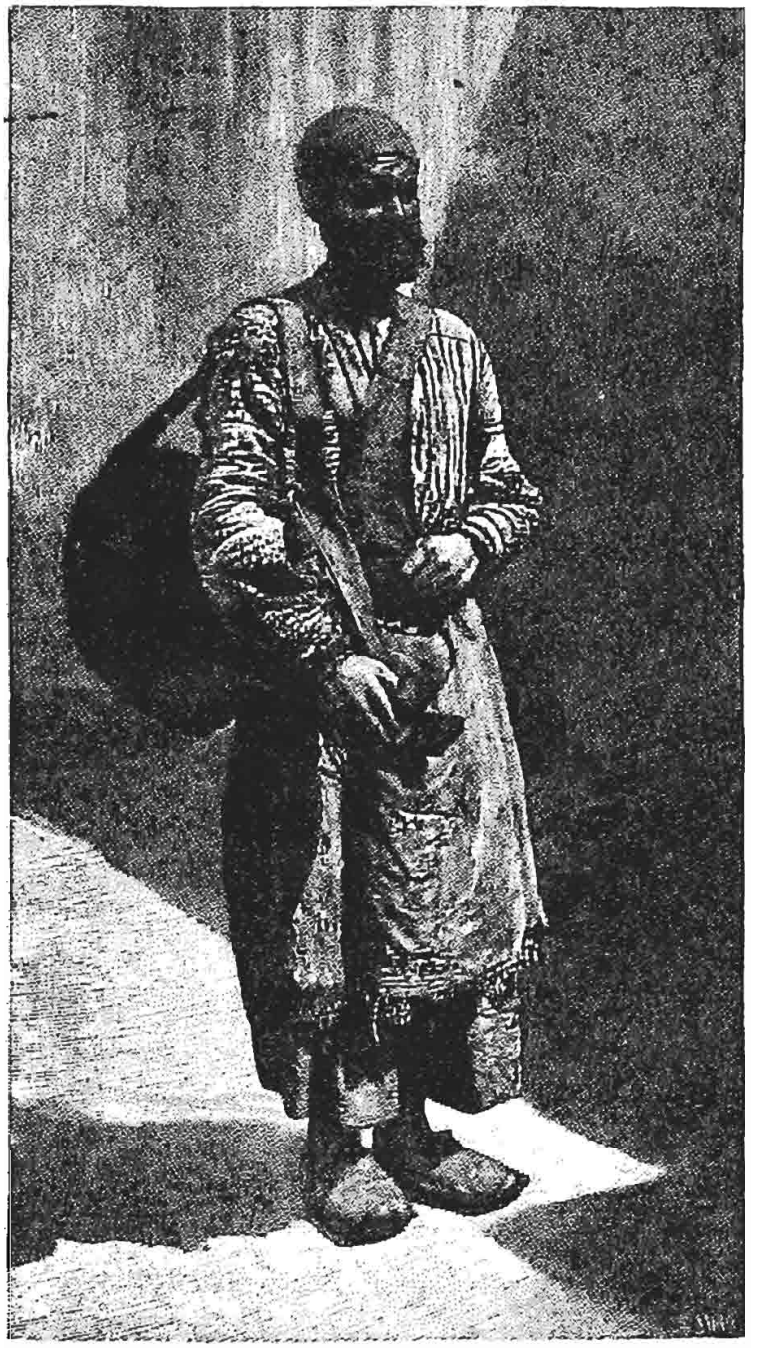
در ده رینه بآسانی واسهولت توانستیم قطعه زمین هموار و سرسبزی را در یک محل مرتفع برای زدن چادرهای خود پیدا کنیم و تصمیم گرفتیم چندروزی را در آنجا استراحت نمائیم . من و آقای پاتر درحالیکه روی چمن در زیر سایه درختان نشسته و فنجان چای داغ را در دست داشتیم احساس می‌کردیم که بهترین لحظات زندگی خود را می‌گذرانیم و خوشحال‌بودیم که لااقل یک هفته در این مکان خوش‌آب و هوا اقامت واستراحت‌خواهیم کرد . شب موقعی که در چادر خود میخواستیم استراحت کنیم یک نفر با یک بره‌واردچادر شد و بوسیلهٔ مستخدمین فهمیدیم که این بره را یکی از معمرین دهکده بعنوان هدیه فرستاده است که آنرا پذیرفته و کسی را که بره را آورده بود با انعام خوبی روانه کردیم .

در طول اقامت در رینه یکی از همراهان ما مریض شد و احتیاج به پزشک پیدا کرد ولی در آنجا یافتن پزشک کاری مشکل و حتی غیر ممکن بود . اگر میخواستیم از تهران یک دکتر را بآنجا بیاوریم چند روزی بطول می‌انجامید و خطر مرگ بیماررا تهدید میکرد .پس

از جستجو و تحقیق مطلع شدیم که یک پزشک بومی و سیار چند روزی است در رینه اقامت دارد و حالا پس از معالجه یا کشتن کلیه بیماران دهکده قرار است فردا آنجا را ترک کند، چاره‌ای نبود جز آنکه از او استمداد کنیم، یکی از مستخدمین را عقب وی فرستادم. طولی نکشید که مردی بلند قد با ریش بلند و سیاه و با چشمانی عقابی شکل وارد چادر شد او هم همان پزشک بومی یا حکیم باشی بود، سری در مقابل من بعنوان احترام فرود آورد و اجازه نشستن خواست و چهارزانو روی فرشی که داخل چادر گسترده بودیم نشست، نبض بیمار را گرفت و معاینه مختصری از او کرد و گفت "چیزی نیست، انشاءاله خوب خواهد شد!" نسخه‌ای نوشت و بدست ما داد و گفت خود او نمیتواند این دوا را تهیه کرده و به بیمار بدهد و بهتر است یکی از مستخدمین را بهمراهی او بفرستیم تا از دهکده داروراخریده و بفرستد و ما خودمان ان دارو را جوشانده و به بیمار بخورانیم. بعدها اطلاع حاصل کردم که این روش کلیه حکیم باشی‌های ایرانست که پس از آنکه نسخه دوا را نوشتند خودشان میروند و اگر امکان داشته باشد از آن شهر یا ده خارج میشوند تا اگر دوا اثر نه‌بخشید و بیمار مرد از تعرض و حملهٔ کسان بیمار مصون بمانند. در هرحال چاره‌ای نبود و می‌بایستی دستورات وی را عمل میکردیم یکی از نوکران را فرستادیم و او داروهای لازم را آورد که آنها را جوشاندیم مزه‌وطعم خاصی داشت که با داروهای خارجی کاملا" متفاوت بود، با ترس و لرز از اینکه نتیجه کار چه خواهد شد و بیمار چه وضعی پیدا خواهد کرد، دارو را باو دادیم. و با کمال تعجب روز بعد مشاهده‌کردیم که حال او خوب شد و از بستر بیماری برخاست، البته در آنموقع پزشک بومی از رینه خارج شده و از نتیجه طبابت خود اطلاعی نداشت.

یک هفته اقامت در رینه در رفع نقاهت من موءثر واقع شد و بهمین جهت در ادامه مسافرت به فیروزکوه و نزدیک شدن به جنگلهای مازندران دچار تردید شدم. خاصه آنکه در این فصل از سال خطر ابتلای به مالاریا وجود داشت و پس از کمی فکر تصمیم به بازگشت بطرف تهران گرفتیم.

در بازگشت از سفر نیز حوادثی برای ما روی داد که بعلت جلوگیری از اطالهٔ کلام از ذکر آنها در این فصل خودداری میکنم، فقط به خارجیانی که علاقه به اسب سواری و زندگی در چادر را دارند توصیه می‌کنم به ایران آمده و باین مسافرتهای لذت‌بخش دست بزنند.



یک سقا در تهران که با خیک آب را به خانه‌ها میرساند

فصل هفدهم

موقعیت سیاسی ایران

موقعیت سیاسی کنونی ایران فوق‌العاده جالب توجه بوده و از اهمیت روزافزونی برخوردار است . همسایگی امپراتوری روسیه با این کشور باستانی و سیاست خاصی که روسها در طریق پیشروی بطرف هندوستان اتخاذ کرده‌اند از عوامل مهم این اهمیت و حساسیت



ناصرالدین شاه

موقعیت ایران است . ایران در تحقق هدف روسها نقش مثبت و منفی میتواند داشته باشد و تهران از این نظر مرکز یک سلسله تحریکات و دسیسه‌های خارجی شده است که برای تشریح و درک آنها لازمست قبلا" اطلاعاتی از موقعیت سیاسی و نظامی ایران و قدرت آن کشور در این دوران بحرانی داشته باشیم .

ناصرالدینشاه، حکمفرمای کنونی ایران چهارمین پادشاه از سلسله قاجاریه بشمار رفته و قریب ۳۸ سال است که بر تخت سلطنت ایران نشسته‌است . موقعیکه بسلطنت رسید وارث اوضاع آشفته و درهم و برهمی شد که نتیجه مداخلات و دسیسه‌های سفرای خارجی مقیم تهران بود . او در سایه تدابیر صدراعظم خود **میرزا تقی خان** چندین شورش و طغیان را سرکوب‌کرد و بعدها موفق به فتح هرات هم گردید . در آن هنگام راهزنی و سرقت مسلحانه باوج خود رسیده بود در جاده‌های خارج از شهرها ، مخصوصا" در راه‌های خراسان و اصفهان به بوشهر کسی جرئت عبور را نداشت زیرا جان و مالش در خطر حملهٔ سارقین بود



میرزا تقی‌خان امیر کبیر

ولی حالا هیچ کشوری در مشرق زمین باندازهٔ ایران امنیت ندارد. البته در این مورد باید کردها را استثناء کرد و کردستان هنوز ناامن است که این موضوع هم تازگی ندارد و این منطقه از زمان "گزنفون" شلوغ و دستخوش ناآرامی بوده است. در نواحی بختیاری نیز عبور و مرور آسان نیست و گذشتن از جاده‌ها و راه‌های آنجا یکنوع ریسک است زیرا عشایر بختیاری همه مسلح هستند و هرجا دستشان برسد از غارت اموال مردم ابائی ندارند. غیر از این دو منطقه در هرجای دیگری از سرزمین پهناور و وسیع ایران میتوان با خیال راحت مسافرت کرد و جاده‌های ایران بمراتب امن‌تر از ترکیه بوده و مانند بعضی قسمت‌های اروپا و امریکاست. در طول راه‌ها گاهی به بسته‌های پستی ــ البته اگر مطلع شوند که در آنها پول موجود است ــ دستبرد ممکن است زده شود ولی غیر از آن در طول مدت اقامت در ایران هرگز نشنیدم که راهزنان به کاروان یا مسافرانی در راه‌ها حمله‌ور شده باشند. هنگامیکه کمیسیون تعیین مناطق مرزی انگلستان سال ۸۵ ــ ۱۸۸۴ در افغانستان اقامت داشت، هر ماهه مبلغی در حدود هشتاد هزار دلار از تهران از راه‌های خراسان بآن منطقه ارسال میشد که صرف حقوق و مخارج اعضای کمیسیون شود. این پول را یک نفر اروپائی از تهران تحویل میگرفت و باتفاق دو نفر از همکارانش و یک سرباز، راه دراز و طولانی تهران تا افغانستان را با اسب طی میکرد و در تمام این مدت هرگز اتفاق ناگواری روی نداد و حتی یکمرتبه هم آنها مورد حمله قرار نگرفتند. این حقایق بمراتب گویاتر از شایعات و گزارشهای سراپا غلط و اشتباهی است که در بارهٔ ایران منتشر میشود و بعقیدهٔ من این اوضاع و احوال دلیل بر قدرت دولت ایران و تسلط کامل بر مملکت است.

ایران در حال حاضر قروض خارجی ندارد و وضع مالی آن بد نیست ولی حقوق و دستمزد سربازان و ارتش بوضع بدی پرداخت میشود. این حقیقتی است که کتمان نمیتوان کرد اما گناه این کار بگردن افسران و فرماندهانی است که حقوق و جیرهٔ سربازان را یکجا می‌گیرند ولی بآنها نمیدهند و به جیب خودشان سرازیر میکنند. نکته مهمی را که باید گفت آنستکه جیره و مواجب سربازان ایرانی کم نیست و درست به‌نسبت کشورهای اروپائی است و اگر در میان راه، وزیران، فرماندهان و افسران قسمتی از آنرا به‌نفع خود برنداشته و همه این مواجب و جیره را به سربازان بدهند تکافوی زندگی آنها را می‌کند ولی حرص و طمع و فساد آنها کار را خراب کرده است و این فساد هم منحصر و محدود به ایران نیست و در همه کشورها حتی اروپا و امریکا هم وجود دارد. مردم ایران را بطور کلی نمیتوان فقیر نامید و آثار فوق‌العاده‌ای از فقر در آن کشور دیده‌نمیشود. البته همه‌چیز نسبی است و همانطوریکه کارگران و کشاورزان ایران دوسوم اوقات خود را باید کار کنند تا نان بخور و نمیری برای خود و خانواده‌شان بدست آورند و احتمالا" مبلغ مختصری هم صرفه‌جوئی می‌نمایند، کارگران اروپائی هم همین وضع را دارند و شاید حقوق آنها به‌نسبت مخارج از

کارگران ایرانی هم‌کمترباشد. کارهای اجباری و دشوار در ایران معمول است از جمله خدمت اجباری سربازی ولی باید در نظر داشت که این امر در کشورهای دیگر هم سابقه دارد و در روسیه تزاری عدهٔ بیشماری از رعایا و طبقات ضعیف را برای تمام عمر بخدمت سربازی میبرند. بطور کلی عدهٔ افراد مستمند و فقیر ایران خیلی کمتر از اسپانیا و ایتالیاست و ثروتمندان ایران تحت تعلیمات اسلام قسمتی از درآمد خود را وقف به‌کمک به‌مستمندان و فقرا میکنند و بهمین جهت عدهٔ این فقرا کمتر از کشورهای دیگر و حتی کشورهای اروپائی است و درحقیقت هیچ کشوری را در جهان نمیتوان یافت که با مشکل طبقات مستمند مواجه نباشد و افرادفقیرنداشته باشد. ما هم در امریکا فقر و مسکنت داریم و این مسئله‌ومشکلی است که در هر مکان و هر عصر و زمانی وجود دارد. البته به نسبت اوضاع و شرایط زمان و مکان.

وضع خزانه دولت ایران خوب و رضایت‌بخش است و شاه هر ساله از محل درآمدها و مالیات‌هائی که از مردم می‌گیرد نه فقط مخارج و هزینه ادارهٔ مملکت را تأمین میکند، بلکه بر ثروت و دارائی شخصی خود می‌افزاید و این ثروت و سرمایهٔ شخصی او چندین برابر زمانی است که بر تخت سلطنت جلوس کرده است. خزانه سلطنتی ایران فعلا" نه‌فقط دارای بهترین و با ارزش ترین کلکسیون‌های جواهرات دنیاست ــ که شرح آن بطوراختصار در فصول قبل ذکر شد ــ بلکه مملو از میلیونها سکه طلا و نقره و شمش های طلای خود شاه شده‌است. وزیران‌ومقامات مهم دولتی‌و تجار معروف ایران هم دارای ثروت و انداوخته‌ای هستند که به نسبت کشورهای دیگر کاملا" قابل توجه و مهم است. آنها در تهران دارای ساختمانهاوقصور با شکوه و مجللی هستند و هرساله هم بر تملک و مستغلات خود میافزایند. برای تزئین این قصور و ساختمانها بهترین فرشهای ایران را بکار برده و گرانبهاترین اشیاء برنزی، آینه و مبل‌های استیل گران‌قیمت را از خارج وارد کرده‌اند. ایرانی‌ها برخلاف ترکها در تجارت و معاملات هوش و استعداد زیادی دارند و در این‌راه موفقیت زیادی‌کسب می‌نمایند و بهمین جهت در تهران عدهٔ زیادی از تجار را میتوان یافت‌که ثروت و دارائی آنها بالغ برچندین‌میلیون‌دلار است و این‌وضع خود رونق اقتصادی ایران‌رانشان میدهد. ایران در مشرق زمین شباهت زیادی بفرانسه پیدا کرده‌است یعنی درحال حاضرخودکفاست و اشیائی که از خارج وارد میشود، تجملی ومورد احتیاج عامهٔ مردم نیست یعنی اگر هم وارد نشود خللی در وضع اقتصادی آن کشور پدیدار نمیشود و بهمین جهت دوران رونق اقتصادی را میگذراند. البته تردیدی نیست که قدرت و توانائی ایران نسبت بدوران گذشته و قبلا" زمان **شاه عباس**خیلی کم شده است و باز هم کتمان نمیتوان کرد که فساد در آن کشور و مخصوصا" میان طبقات بالا ریشه دوانیده‌است ولی با تمام این احوال نمیتوان گفت که ایران یک کشور فرسوده و از کار افتاده‌است و آثار حیات و فعالیت در مردم و در میان

طبقات مختلف وجود دارد و بعلاوه تمایل زیادی هم در گام گذاشتن در راه ترقی و پیشرفت در بین مردم مشاهده میشود و بطور کلی میتوان بدون تردید اعتراف کرد که ایران مایل است عظمت دوران گذشته خود را بدست آورد و در این راه شروع به تلاش کرده‌است که معلوم نیست تا چه حدی موفق شود.

در راه این تجدید حیات موانع و مشکلاتی وجود دارد و این موانع عده‌ای از روشنفکران را از تلاش مأیوس میکند در حالیکه نباید ناامید شوند. این مشکلات با گذشت زمان خود بخود برطرف میگردد و یا آنقدر کاهش میابد که دیگر جای نگرانی باقی نخواهد گذاشت. در هرحال کسانی که تصور میکنند ایران بمرحله سقوط کامل رسیده و قریبا" نابود خواهد شد در اشتباه بزرگی هستند و درست برخلاف نظر آنها ایران باقی خواهد ماند و تجدید حیات خواهد کرد.

یکی از موانع و مشکلات بزرگ پیشرفت و تجدید حیات ایران فساد کلی است که در طبقات حاکمهٔ این کشور وجود دارد. بسیاری از مقامات عالیرتبه و مهم این کشور فاسد هستند و بکشور خود بانواع مختلف خیانت‌می‌کنند. متأسفانه کوچکترین اثری از وطن پرستی در وجود آنها دیده نمیشود. با گرفتن رشوه و باج در مقابل هر اقدامی که ایران را در راه ترقی به جلو میبرد مخالفت می‌کنند به مملکت خود و به شخص شاه که او را ولینعمت خود میدانند خیانت میورزند و با هر نقشه و طرحی که شاه برای استخراج معادن و بکار انداختن چرخ‌های اقتصاد کشور بخواهدبکند مخفیانه مخالفت‌کرده و در راه آن کارشکنی می‌نمایند، بطوریکه این نقشه‌ها مواجه با عدم موفقیت میگردد. دربارایران و هیئت‌وزیران آن کشور مرکز دسیسه و انتریک است و گاهی مقامات عالیرتبه وقتی از تحریک و مخالفت نتیجه‌ای نمیگیرند و تصمیم قاطع شاه را در اجرای طرح‌های‌خود می‌بینند از دردیگری وارد میشوند آنها پول‌هائی را که شاه برای کارهای عمرانی و پیشرفت اقتصادی تخصیص‌میدهد. چنان غارت کرده و ماهرانه بجیب خود سرازیر می‌نمایند که شاه پس از چندی از پیشرفت کار مأیوس گردیده و دیگر حاضر نمیشود که پول‌های خود را بجای کارهای عمرانی به کیسه مقامات حریص و طماع خود بفرستد. اگر تصور شود که فساد در ایران پدیدهٔ تازه‌ایست اشتباه بزرگی است زیرا این فساد قرنهاست که در ایران کم و زیاد حکمفرماست همانطوریکه در کشورهای دیگر هم وجود داشته‌است ولی درحال حاضر با موقعیت خاصی که ایران دارد و با چشم طمعی که همسایگان بخاک آن کشور دوخته‌اند این فساد بیشتر جلب نظر کرده و خطرناکتر بنظر میرسد.

مانع بزرگ دیگری که در سر راه ترقی و پیشرفت ایران وجود دارد، ادامه رقابت شدید میان انگلستان و روسیه در آن کشور است مخصوصا" مداخلات جدی‌روسها دراوضاع داخلی ایران بمنظور آنکه هر اقدام مترقیانه‌ای را در آن کشور عقیم بگذارند. اکنون دیگر

هیچ تردیدی باقی نمانده‌است که روسها قصد دارند ایران را ببلعند و بهمن جهت ازهر نوع اقدامی که باعث‌تقویت‌ایران شده و در نتیجه اجرای نقشه و هدف آنها را دشوارکند جلوگیری مینمایند . دیپلماسی روسها در ایران با تمام وسایل که در اختیار دارد برای رسیدن بهدف اصلی خود بشدت فعالیت می‌کند و گاهی به تهدید و زوراو زمانی به تطمیع و محبت و خوشروئی متوسل میشود و در هر دو حال از پول خرج‌کردن خودداری‌نمیکند و آشکار و پنهان رشوه و باج میدهد و ضمنا" تهدید و تطمیع هم می‌نماید .

روش دیپلوماسی روسها که موجب وحشت و نگرانی جهان شده‌است زیاد پیچیده نیست . دیپلماتهای روس در درجه اول سعی می‌کنند از جهالت و بیخبری مردمی که با آنها سرو کار دارند استفاده نمایند . بآنها وعده‌های پوچ وخیالی میدهند که هیچوقت عمل نخواهدشد و ادعا میکنند که میخواهند کشورشان را تصرف کنند تا آنها را از اسارت و بندگی آزاد نمایند و از دین و مذهب آنان حمایت کنند و بدین ترتیب تلاش مینمایند مردم را بطرف‌خود جلب‌کنند و سران و مقامات‌مهم را هم با پول و وعده حمایت‌میخرند. آثار سیاست روسها در ایران اکنون کاملا" آشکار شده‌است . ارتش ایران که سابقا" قدرت بزرگی در مشرق‌زمین بشمارمیرفت بقدری ضعیف‌شده که بهیچوجه توانائی‌مقابله با همسایه شمالی خود را ندارد ، مقامات و زمامداران ایران هم توانائی مقاومت در مقابل طلاهای روسیه را از دست داده‌اند و با قبول این طلاها خود را دربست در اختیارآنها گذاشته‌اند و بدین ترتیب روسها جای پای خوبی در ایران برای اقدامات بعدیشان بدست آورده‌اند . نفوذ روسها بخصوص پس از ضعفی که انگلستان در مذاکرات بر سر افغانستان از خود نشان داد بیشتر هم شده‌است زیرا ایران با دیدن قدرت روزافزون روسها بناچار بآنها متمایل میشود و عاقلانه نمیداند در چنین موقعیتی که خودش در خطر است جانب رقیب روسها یعنی انگلیسها را بگیرد . در هرحال جای هیچ‌شک و تردیدی‌نیست که به حیثیت‌انگلستان در دهساله‌ٔ اخیر در مشرق زمین لطمه‌ٔ زیادی وارد شده و موقعیت‌آن کشورضعیف‌گردیده است و مسئولیت این امر هم متوجه کسانی است که در لندن زمام‌سیاست را بدست‌دارند وگرنه دیپلماتهای انگلیسی در ایران و کشورهای دیگر مشرق زمین توانائی آنرا دارند که با سیاست روسها بطور کامل مقابله کنند و اگر از طرف دولت‌خود پشتیبانی‌شوند میتوانند جلوی نفوذ روسها را بگیرند .

اگر یک نفر از ایرانیها بپرسد که در ته‌قلب با کدامیک از کشورهای‌روسیه و انگلستان خوب هستند و ترجیح میدهند که روس یاانگلیس در مملکت آنها نفوذ نماید ، شکی ندارم که جواب خواهند داد از هر دو آن کشورها یعنی انگلستان و روسیه نفرت دارند و از خدا میخواهند که ریشه‌ٔ هردوی آنها را از زمین بکند و نیست و نابودشان کند .این احساسات حقیقی مردم ایرانست ولی شاه و بیشتر افرادروشنفکر و تحصیل‌کرده‌ٔ ایران از نظر سیاسی

بطور پنهانی و مخفی بانگلستان تمایل‌و سمپاتی دارند ، زیرا انگلیسها تظاهر کرده‌اند که ایران را بحال خود خواهند گذاشت و چشم طمعی بآن ندارند و در عین حال با سیاست تجاوزکارانه و حرص و طمع آشکار روسها نسبت بایران مخالفت‌کرده‌اند ولی انگلیسهاعملا" مدتی است که مداخلات خود را در ایران و در حمایت از این کشور در مقابل‌روسهامحدود نموده‌اند و بعلاوه از انعقادهرگونه‌قراردادتعاون‌مشترک و همکاری با ایران در برابر دشمن مشترک (روسها) خودداری‌کرده‌اند و بدین ترتیب و در چنین حالی شاه بهیچوجه مصلحت نمیداند تمایل خود را بانگلستان علنی و آشکار نماید و حتی مصلحت را درآن دیده است که قیافه و سیاست دوستانه نسبت بروسها نشان دهد و با این ژست متواضعانه آنها را از خشونت و تندی اقدامات خود در ایران باز دارد . حتی آن رجال و زمامدارنی هم که طلاهای‌روسیه را برای حمایت از آنها میگیرند در ته قلب نزد خدا دعا میکنندکه امپراطوری‌روسیه هرچه زودتر سرنگون شود و ضمنا" باج و رشوهٔ آنها را هم قبول می‌کنند و با خود میگویند : "اگر ما این پول و رشوه را نگیریم ، دیگری خواهدگرفت و خیلی بدتر از ما عمل خواهدکرد" . روسها هم در حقیقت اشتباه می‌نمایند اگر تصورکنندکه با دادن پول برجال ایران عشق و علاقه آنها را هم نسبت به خودشان خریداری خواهندکرد و در هر حال همین رجال رشوه‌گیر هم در موقع مناسب ضربهٔ خود را به روسها وارد خواهند کرد .

دست روسها در قسمتهای مختلف ایران آنقدر زیاد است که همهٔ آنها را نمی‌توان برشمرد ولی به پاره‌ای از آنها برای‌شناسائی‌سیاست روسها میتوان اشاره‌ای‌کرد که از جمله آنها راه ترانزیتی تجارتی است . ایران بطور کلی از نظر ورود و خروج کالای تجاری وضع مناسب و خوبی ندارد و از این لحاظ دچار اشکال و در زحمت است . بهترین راه تجاری ورود و صدور کالا می‌تواند راه ترانزیتی ماوراء قفقاز باشد که از طریق بنادردریای‌خزر به خاک‌ایران متصل‌میشود و بوسیله این راه‌ترانزیتی ایران می‌تواند با قلب‌کشورهای اروپائی ارتباط پیدا کند . ولی این راه مهم برای معاملات تجارتی با هیچ کشوری جز خود روسیه قابل استفاده نیست زیرا روسها با مقررات سختی که وضع کرده‌اند عملا" این راه‌رابراو کلیه کشورهای خارجی‌بسته‌اند تا تجارت با ایران و آسیای‌مرکزی در انحصارخودشان باقی بماند . راه تجارتی دیگر شمالی ایران ، راه‌تبریز ،طرابوزان است که آنهم با موانع دیگری روبروست ، بدین معنی که کالائی را که از این خط بخواهد عبور کند ترکها مجبورمی‌کنند که از طریق‌گمرکهای کشور و بطور عادی داخل و خارج‌شود و اجازهٔ‌ترانزیت‌آزاد نمیدهند و ده درصد قیمت کالا را بعنوان حق‌العمل و گمرک دریافت‌می‌نمایند . در زمستان هم این راه غیرقابل استفاده است زیرا چون از گردنه‌های زیاد میگذرد ، غالبا" بعلت بارندگی شدید ، بند میآید و خود بندر طرابوزان هم در زمستانها با اشکالاتی از نظر تخلیه و

بارگیری‌کشتیها مواجه‌میگردد . راه‌غربی ایران یعنی کرمانشاه به بغداد نیز بهمین دلایل قابل استفاده نیست چون ترکها (۱) اجازهٔ ترانزیت آزاد نمیدهند و کلیه‌کالاها را در مرز خود بازدید کرده و عوارض گمرکی دریافت می‌نمایند و بدین ترتیب ورود و صدور کالا از این راه بهیچوجه مقرون بصرفه نخواهد بود . بدین‌ترتیب تنها راهی که برای تجارت با خارج باقی میماند راه بوشهر و خلیج‌فارس است . ظاهرا" بنظر میآید که این بهترین راه تجارتی برای ایران و مخصوصا" نواحی جنوبی آن باشد و در موارد جنگ با روسیه و یا ترکیه ایران از این راه بدون آنکه با دشمنان خود تماس یا برخوردی حاصل‌نماید میتواند کالای‌خارجی را مستقیما "واردکشور خود کرده و کالای‌خویش را صادرنماید . ولی متأسفانه مزایای راه‌بندربوشهر بعلت‌معایبی‌که در آن وجوددارد بدون‌ارزش‌است زیرا عمق آب در اسکله بندر بوشهر کم است و بهمین جهت فقط‌قایق‌ها و کشتیهای کوچک می‌توانند بآن نزدیک شوند و بقیه کشتی‌ها ناچارند در فاصله دور و چندمیلی‌بندر لنگراندازند و بدین ترتیب تخلیه و بارگیری آنها خیلی دشوار است ، بعلاوه راه بوشهر به شیراز نیز یکی از صعب‌العبورترین راه‌های ایران است که از گردنه‌ها و کوه‌های‌زیادی میگذرد و عرض آن هم کم است و کالاهای پرحجم را باشکال می‌توان از آنجا گذرانید و هر ساله حوادث ناگوار زیادی در این راه روی میدهد .

برای رفع این مشکلات کاری که دولت ایران میتواند بکند ، اینست که یکی از بنادر دیگر خود را برای ورود و صدور کالا مجهزکند . بندری که گرفتاریهای بوشهر را نداشته‌و راه‌آنهم مناسب باشد . چنین بندری در حال حاضر محمره (خرمشهر) است این بندر در کنارشط‌العرب و محل تلاقی رود کارون در خاک‌ایران بوده بندری بسیارمناسب‌است عمق آب در اسکله‌اش زیاد است و کشتیهای بزرگ بدون اشکال می‌توانند کاملا" بآن نزدیک شوند و بار کشتی‌ها را می‌توان در قایق‌های بزرگی تخلیه کرد و آن قایق‌ها را در رودخانه تا شهر "شوشتر" که دویست میل به مرکزایران نزدیک‌تراست- بوسیله چهارپایان‌یا انسان کشید و از آنجا باصفهان و تهران حمل کرد . ایجاد و تأسیس یک راه شوسه وخوب در این منطقه علاوه بر بازکردن یک راه تجارتی و سهل‌الوصول به آبادانی و عمران این منطقه‌از ایران هم کمک خواهد کرد و از این راه مقدار زیادی زغال سنگ را که معادن آن تازه در ایران کشف‌شده میتوان بخارج صادرنمود . کشیدن‌این‌راه احتیاج به بودجه‌نسبتا "زیادی در حدود دویست‌هزار دلار دارد . شاه با نقشه احداث این راه کاملا" موافق بود واظهار کرده‌بود که بودجه و مخارج آنرا خواهد پرداخت ، بهمین جهت مهندسینی از کشورهای اروپائی آورده و آنها نقشه راه را کشیده و مخارج آنرا بطور دقیق برآورد کردند ، شاه هم

---

(۱) در آنهنگام عراق متعلق به امپراتوری عثمانی و ترکها بود (مترجم)

دستور داد که آنها مقدمات کار را فراهم کرده و آمادهٔ برای شروع کار باشند. سفرای انگلستان و اتریش و شخص نگارنده در طی شرفیابی‌هائی که بحضور **ناصرالدینشاه** داشتیم اهمیت این راه را برای ایران یادآور شدیم و تذکر دادیم که این راه برای آبادی و عمران قسمت‌های مهمی از ایران و همچنین گسترش روابط بازرگانی ایران با کشورهای غربی فوق‌العاده مفید است و شاه را در این امر تشویق کردیم ولی اجرای این طرح شروع نشد و بتعویق افتاد، این تأخیر تا کی بطول خواهد انجامید، معلوم نیست شاید برای همیشه. عده‌ای تصورمی‌کنند که این تعلل و تأخیر بعلت خست و پولدوستی شاه است که نمیخواهد وعده‌ای را که داده‌است عملی نماید البته این درست است که بخاطر فساد و رشوه‌خواری که طبقات بالا را فراگرفته شاه اکراه دارد از اینکه پولهای خود را خرج کارهای عمرانی و از آن راه روانه جیب فراخ وزیران و درباریان نماید ولی دلیل اصلی معوق ماندن پروژه راه محمره، این نیست و بلکه علت واقعی آنست که با ساختن این راه به ترقی و توسعه اقتصادی ایران کمک میشود و این امریست که مخالف نظر و سیاست روسهاست و بهمین جهت روسها مخفیانه شاه را تهدید کرده‌بودند که نباید این راه ساخته شود و شروع به تحریک و دسیسه شدید در این مورد نموده‌بودند و شاه هم که از عکس‌العمل آنها وحشت داشت بناچار این طرح را معوق گذاشته‌است این سیاست کلی روسها در تمام شئون ایران بهمین ترتیب ادامه‌دارد، و میخواهند تاحدی که امکان‌دارد ایران راضعیف‌کنند و گلوی این کشور را آنقدر فشار دهند که تاب و توان خود را از دست داده و در دامان آنها سقوط کند.

وسیلهٔ دیگری که روسها برای دخالت در اموراایران پیداکرده‌اند، اینست که عشایر ایران و از جمله عشایر معروف شاهسون را تشویق می‌کنند که برای چرانیدن احشام خود از مرز شمال غربی ایران عبور کرده و به چمن‌زارهای آنطرف مرز ایران بروند و بعد این عشایر را در آنجا نگاهداشته و مانع از بازگشت آنها میشوند، تاکنون عدهٔ بسیار زیادی از این عشایر را که در حقیقت جزء ذخایر ارتش شاه ایران بشمار میروند و استخوان‌بندی ارتش از آنها تشکیل میشود بداخل خاک روسیه کشانده‌اند و هنوز هم دست از این کار برنداشته و آنها را سعی می‌کنند با وعده‌های توخالی بطرف خود جلب نمایند، روشی مشابه این کار را آنها در مورد اتباع مسیحی ایران بکاربرده‌و میبرند، باین معنی که ارامنه ایران را بوسایل مختلف فریب میدهند که به تبعیت روسیه تزاری درآیند و وعده میدهند که در اینصورت وضع و شرایط زندگی آنها بهبود کلی خواهد یافت و حتی عده‌ای از آنها را بروسیه میفرستند این عده موقعی متوجه میشوند که همه این وعده‌ها دروغ بوده‌است که درچنگال‌خونین‌تزار روس اسیرشده‌اندوبصورت برده‌ای مانند بردگان دیگر تزار درآمده‌اند و باید تمام عمر در ارتش روسیه برای تزار خدمت کرده و بجنگند و یا بصورت مهاجر به

سیبری رفته و آن منطقه سرد و غیر قابل مسکون را با مایه‌گذاشتن جان خود برای تزار آباد نمایند. موقعی‌که درپایان مأموریت خود از ایران میخواستم حرکت نمایم، یکی ازروحانیون محترم ارامنه بملاقات من آمد و تقاضا کرد نفوذ خود را برای نجات دادن ارامنه‌ای‌که به تبعیت روسیه درآمده‌اند بکار ببرم و میگفت که آنها در شرایط بسیار سخت و ناگواری بسر میبرند و فوق‌العاده با آنان بدرفتاری میشود ولی از دست من کاری ساخته نبود وجز آنکه اظهار تأسف کنم زیرا این ارامنه بهر تقدیر تبعهٔ دولت روسیه شده‌بودندو ما نمی‌توانستیم در امور داخلی روسیه مداخله و توصیه‌ای دربارهٔ ارامنه بکنیم.

روسیه تزاری مدتی است که برای تجاوز بخاک همسایگان خود مخصوصا" ایران راه تازه‌ای پیدا کرده و نام جدیدی هم برای این اقدام خود اختراع کرده است، بدین‌معنی که با قوای خود بمرزهای همسایگان تحت عنوان "تصفیه امور مرزی" تجاوز کرده و قسمتی از خاک آنها را تصرف می‌نماید. مقامات دولت روسیه در این مورد ادعا میکنندکه بخاطر جلوگیری از سوء تفاهمات مرزی وحفظ امنیت مرزی کشور خود اقدام باینکار می‌نمایند و واقعا" جای تعجب است که چگونه دولتی با قدرت امپراتوری روسیه دم از امنیت مرزی خود در مقابل کشورهای ضعیف میزند ا در هر حال در سال ۱۸۸۳ بودکه روسها تحت همین عنوان مدعی شدند که قسمتی از اراضی شمال شرقی ایران متعلق به‌آنهاست وبدنبال‌این ادعا لشگریان روسیه این مناطق را که بنام "دامنه کوه" معروفست اشغال و تصرف کردند. این مناطق از نظر سوق‌الجیشی و اقتصادی حائز اهمیت خاصی می‌باشند. **ناصرالدینشاه** در همین موقع با اردوی بزرگی بطرف مشهد حرکت کرد، مقصود او ظاهرا" ازاین مسافرت زیارت آرامگاه**حضرت امام رضا** بود ولی هدف اصلی شاه آن بود که بلکه بتواند مناطق از دست رفته کشور خود را دوباره مسترد نماید ولی اقدامات شاه در محل بدون نتیجه ماند و موجب عصبانیت و خشم شدید او و مقامات دولت در تهران شد که اگر ایران قدرت کافی داشت بدون تردید این واقعه موجب جنگ میان دو کشور میشد ولی ارتش ایران یارای مقابله با روسیه را نداشت و بهمین جهت ناچار به تسلیم در مقابل این تجاوزآشکارشدو روسیه در مرز شمال شرقی ایران حالت تجاوز خود را حفظ‌کرده و چشم طمعش را به خاک زرخیز خراسان دوخت. در همین اوقات خبری بطور محرمانه بگوش رسید که روسها **ناصرالدینشاه** را تحت فشار گذاشته‌اند که‌ایران یک‌قرارداد تعاون مشترک‌وتدافعی با روسیه بر علیه انگلستان منعقد نماید. این خبر موقعی که علنی و آشکار شد با عکس‌العمل شدید انگلستان مواجه‌گردید و مقامات انگلستان اعلام کردند چنین‌قراردادی‌نبایدوجودداشته و امضا گردد. این عکس‌العمل موجب شد که روسها از فشار خود دست برداشته وآنرا برای موقع مناسب‌تری بگذارند. ولی من اطلاعات موثقی دارم که این قرارداد روی کاغذ آمده و تنظیم هم شده بوده است و فقط با عکس‌العمل انگلستان امضای آن معوق مانده است.

یکسال بعد روسها با جسارت تمام تقاضای الحاق قسمت مهمی از خاک خراسان و از جمله شهر مقدس مشهد را به روسیه نمودند و این تقاضا را هم طبق همان سیاست تصفیه امور مرزی قلمداد کردند ، وقتی سفیر روسیه در تهران تقاضای دولت خودرا به صدراعظم وقت ایران که مرد محترمی بود تسلیم کرد ، صدراعظم ایران با خشم و عصبانیت گفت: "شما مهد و گهوارهٔ کشور را از ما گرفته‌اید و حالا میخواهید جان ما را هم بگیرید !" مقصود صدراعظم از مهد و نُهواره قسمتی از اراضی مرزی خراسان بود که قبلا" روسها تصرف کرده بودند و زادگاه ایل قاجار بشمار میرفت و منظور از "جان" مشهد مقدس بود که زیارتگاه شیعیان جهان است و ایرانی‌ها اهمیت فوق‌العاده زیادی برای آن قائلند . ایران این بار جدا" در برابر روسها مقاومت کرد . صدراعظم در ملاقات بعدی با سفیر روس از طرف شا باو پاسخ داد که ایران تا پای جان از مشهد دفاع خواهد کرد و بهیجوجه تسلیم نخواهد شد .

در اینجا نمیخواهم بطور مفصل وارد در اقدامات روسهابرای الحاق شهر سرخس به خاک خود بشوم و فقط اشاره میکنم که این کار را روسها بعنوان مقدمه‌ای برای نزدیک شدن به هرات و تصرف این شهر انجام داده‌اند . اینک در حوالی شهرهرات و خاک افغانستان درگیری علنی و آشکاری میان روسیه و انگلستان شروع شده است که ایران در این رقابت و درگیری موقعیت حساسی داشته و نقش مهمی میتواند بازی کند دولتهای انگلستان و روسیه با آنکه نمیخواهند ایران را در منازعات خود دخالت داده و در این مورد احیانا" با شاه ایران مشورت کرده و از او استمداد کنند ، معهذا خودبخود باقتضای موقعیت ایران ناچار باین کار شده‌اند . از جمله مواردی که در این زمینه می‌توانیم بآن اشاره‌کنیم ماجرای **ایوب خان** مدعی تاج و تخت افغانستان است که فعلا" در ایران اقامت دارد و از طرف شاه ایران بشدت تحت نظر و مراقبت است و گفته میشود که این کار را هم شاه بر اثر فشار دولت انگلستان انجام میدهد و بهمین جهت مخارج نگهداری و مراقبت از **ایوب خان** محرمانه از طرف انگلستان به **ناصرالدینشاه** پرداخت میگردد و اینک (سال ۱۸۸۵) که اوضاع کاملا" بحرانی شده و نزدیک است به یک جنگ و زد و خورد میان روسیه و انگلستان بیانجامد سفارت روسیه در تهران شروع به تحریک و دسیسه بزرگی در ارتباط با **ایوب‌خان** کرده است . مأموران سفارت بطریقی محرمانه با **ایوب‌خان** تماس گرفته و او را تشویق کردند از ایران فرار نماید و پول لازم برای این کار را هم دراختیارش گذاشتند . نقشه فرار پیشرفت کرده و مقدمات آن کاملا" فراهم شده بود که جاسوسان انگلستان ماجرا را کشف کردند و باطلاع شاه رساندند ، بلافاصله بدستور **ناصرالدینشاه** ، **ایوب‌خان** در محل اقامت خود در تهران که در آنجا تقریبا" آزاد بود و فقط تحت نظر قرار داشت دستگیر شد و او را به یکی از قصور سلطنتی منتقل نمودند و عدهٔ زیادی بمراقبت از وی گماشتند . اقدامات سفارت

روس در تهران در زمستان سال ۸۵–۱۸۸۴ صورت گرفت و نقشه تا آنجا پیشرفته بود که ایوب خان‌مقداری از پول‌های روسها را به نواحی مرزی شرقی ایران ارسال داشته بود تا پس از فرار در آنجا با حمایت کامل روسها بر علیه انگلستان وارد مبارزه‌گردد ولی دستور شاه تمام نقشه‌ها را بهم زد.

رقابت میان انگلستان و روسیه فقط منحصر به‌خاک ایران نمیشود و اقدامات‌وفعالیتهائی که در ایران صورت می‌گیرد درحقیقت گوشه‌ای از رقابت‌ها و کشمکش‌های‌وسیع میان آن‌دو کشور است که همه با یکدیگر ارتباط دارد. بعقیدهٔ من اقدامات و تحریکات روسها در ۸۵–۱۸۸۴ بیشتر بدین منظور صورت میگرفت که انگلیسها را متوجه هندوستان‌کرده‌و برای جلوگیری از خطر حمله روسیه به هندوستان نیروهای خود را در آن سرزمین متمرکز نماید و چون در همین احوال هم نیروهای‌انگلستان درسودان هم سخت درگیربودند، بنابراین، از جبهه سوم یعنی استانبول غافل بمانند و در نتیجه روسها بتوانند در ترکیه اقدام به تجاوز کنند و خود را از آن راه به خلیج فارس و اقیانوس هند برسانند. این سیاست تجاوزکارانه، نظیر همان سیاستی است که اینک روسها دارند در اروپا اعمال می‌نمایند و کشورهای همسایه خود را یکی پس از دیگری تحت نفوذ و تسلط درمیآورند و بهرحال‌ایران در این میان، قربانی مطامع آنها و رقابت شدید انگلستان و روسیه در منطقه شده است.

اطلاعات موثق و قابل اطمینانی بمن رسیده است که روسها بطرف "پنج‌ده" یا قلعهٔ "پنج‌پل" شروع به پیشرفت کرده‌اند، این خبر اول در اروپا شایع شد و مورد تکذیب‌روسیه قرار گرفت ولی بعداً" تایید و ضمناً" فراموش شد ولی حالا در صحت آن هیچگونه تردیدی نیست و روسها مصمم شده‌اند که برای رسیدن بهدف به تجاوزات خود ادامه دهند. سیاست کلی تجاوزکارانه روسها باین ترتیب است که اول نیروهای آنها از مواضع و مرزهای خود بطور محرمانه می‌گذرند و بعد راه پیشرفت خودرا بوسیله دادن پول ووعده‌به مقامات محلی هموار می‌نمایند و وقتی هم که خبر تجاوز آنها منتشر شد، آنرا تکذیب می‌نمایند ولی در عین حال یک وجب هم از جائی که جلو آمده‌اند عقب نمیروند و نقاط اشغالی‌را در دست خود نگاه میدارند. یکی از مقامات عالیرتبه روسیه در تهران به یکی از اعضای سفارت در ضمن صحبت‌های خصوصی گفته بود: "دربارهٔ وقایع مرزی مشرق ایران هرچه شنیدید باور نکنید، اگر کسی قسم خورد که ما چشم طمعی به هرات نداریم باور نکنید، اگر منهم قسم خوردم باور نکنید، حتی اگر تزار هم قسم خورد بازهم باور نکنید و بدانید که ما هرات را میخواهیم و هر طوری شده این شهر را تصرف خواهیم کرد!" این گفتگو در زمانی انجام شد که روابط روسیه و انگلستان سخت بحرانی بود و در تهران، اوضاع از این نظر طوری خراب بود که دیپلماتها و اعضای سفارت انگلستان و روسیه از ملاقات با یکدیگر خودداری می‌نمودند.

اگر بخواهیم بطور کلی به صحنه سیاست مشرق زمین نگاه کرده و نتیجه‌گیری نمائیم باید بگوئیم که همان اندازه که انگلیسها خود را محق در استیلای بر هندوستان می‌بینند روسها هم خود را دارای حق برای پیشرفت بطرف هند و غلبه بر آن کشور میدانند و هر دوی آنها در آسیا دولتهائی متجاوز و استفاده‌جو محسوب میشوند. هردولتی که زوردارد نباید هر کاری را که دلش خواست بکند. اگر روسیه قدرت و زور دارد نباید اقدام به تجاوز در خاک همسایگان خود کند و دنیا با نظر تنفر به اقدامات روسیه مـی‌نگرد که با داشتن وسیع‌ترین مناطق روی زمین باز هم چشم طمع بخاک کشورهای همسایه خود میدوزد. روسیه چه احتیاجی دارد که هندوستان، ایران، چین، کره و ژاپون را هم میخواهد بسرزمین وسیع خود ملحق نماید؟ برای هندوستان چه فایده‌ای دارد که پس از چندین سال استیلا و تسلط انگلستان حالا به تصرف و اشغال روسها درآید؟ این کشور میخواهد مستقل باشد و مایل است که او را بحال خود واگذارند. آیا روسها فکر میکنند



میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله

رفتارشان با هندیها بهتر از انگلیسهاست؟ در هر حال انگلستان در مشرق‌زمین با رقابت شدید روسیه مواجه است و اگر بخواهد آنچه را که در مشرق زمین بدست‌آورده، نگاهدارد و آنها را از چنگ ندهد باید کاملا" محتاط و مراقب و در عین حال در سیاست خود مقاوم و استوار باشد ولی انتصاب **یحیی‌خان‌مشیرالدوله** بوزارت خارجه ایران نشان داد که انگلستان دوباره در ایران دچار خواب و چرت سیاسی شده است.

طرفداران روسها میگویند چون دولت روسیه زور و قدرت دارد بنابراین میتواندهر کاری خواست بکند و هر جائی خواست برود و قبول ندارند که در اینصورت انگلستان هم می‌تواند چیزهائی را که بدست آورده، نگاهدارد و از آنها دفاع کند ولی واقعا" این خود یک معمای بزرگ است که چگونه کشور متمدنی مانند هندوستان با داشتن درحدود ۲۴۰ میلیون(۱) جمعیت فقط بوسیلهٔ در حدود دویست هزار انگلیسی که چهل درصد آنها هم



ملکهٔ ویکتوریا پادشاه انگلیس

نظامی نیستند تحت استیلا و تسلط واقع شده است و این ۲۴۰ میلیون نمیتوانند خود را از قید اسارت دویست هزار نفر خارج کنند!

انگلیسها فعلا" افتخار میکنند باینکه توانسته‌اند هندوستان‌را باهمه‌این‌جمعیتی که دارد و با تمام تحریکاتی که از خارج میشود تحت اشغال و تسلط خود نگاهدارند ولی باید دید که تا چه مدتی انگلستان میتواند کماکان تسلط خود را بر مردم شجاع و متهور این کشور که فنون جنگ را هم در این دوران تسلط،خوب آموخته‌اند حفظ کند؟ یکی از اسرار موفقیت انگلستان در هندوستان ، اختلاف شدیدی است که میان نژادها و مذاهب مختلف هندوستان از جمله هندوها ، مسلمانان ، سیک‌ها و بودائی‌ها وجود دارد و انگلیسها از این اختلافات به نفع خود بهره‌برداری میکنند . اگر روزی این اختلافات کنار گذاشته شود ، آنوقت پایه‌های تسلط انگلستان بر هندوستان متزلزل خواهد شد و همان سربازان هندی که فنون نظامی و جنگی جدید را از انگلیسها فرا گرفته و بعنوان عامل قدرت و زور در



ادوارد هفتم پادشاه انگلیس

دست آنها هستند روزی برعلیه‌خودانگلستان قیام خواهند کرد. انگلیسی در نظر هندیها همیشه یک خارجی و یک مسیحی است و بهمین حال هم باقی خواهد ماند.

در هندوستان از هم‌اکنون جنبش‌هائی برای‌رهائی از تسلط انگلستان مشاهده میشود و دراین راه هندیها حاضرند حتی کمک روسها را هم بپذیرند و در صورت اجبار، آنها را جانشین انگلیسها کنند تا بعدا" از شر روسها هم خود را راحت کنند. البته این یک تصوریست که هندیها پیش‌خود میکنندو معلوم هم نیست که روسها را آسانتر از انگلیسها بتوانند از کشور خود بیرون بریزند. گزارشاتی که‌رسیده حاکی ازآنست ازهم اکنون عده‌ای از عوامل روسها به شمال هندوستان اعزام شده‌اند تا اقدامات خود را برای‌جلب هندیها شروع کنند. این عوامل از مردم روسیه نیستند بلکه‌ازآسیائی‌هائی هستندکه‌طرفدار روسها بوده و از طرف دولت روسیه با پول و اعتبار کافی به هند اعزام شده‌اند و چون آسیائی‌و هم نژاد هندیها هستند اولا" شناخته نمیشوند و ثانیا" بهتر میتوانند اطمینان‌واعتماد هندیها را بخود جلب نمایند. آنها بمردم هند و مخصوصا" به رؤسای‌طوایف وعده میدهند که اگر روسها هندوستان را تصرف کنند، چنین و چنان خواهند کرد، حکومت تزاری روسیه رعایت عدل و انصاف را نسبت به مذاهب مختلف و نژادهای‌آسیائی‌کرده و تفاوتی میان آنها و اروپائیهای مسیحی نخواهد گذاشت و باین ترتیب زمینه را برای اقدامات بعدی روسها فراهم می‌نمایند. در این مورد باید خاطرنشان کنم که روسها چون خودشان‌انیمه‌آسیائی هستند راه و رسم مذاکره و ارتباط با آسیائی‌ها را بهتر از انگلیسها و کشورهای دیگر اروپائی‌می‌دانند و بهمین‌جهت دیپلماسی‌آنها درآسیا موفق‌تر ازاروپاست. با همین دیپلماسی بود که روسها مدتها کمیسیون مرزی انگلستان در تحت ریاست "سر **پیتر لومسدن**" را در مرزهای افغانستان سرگردان گذاشته و نمایندگان خود را برای مذاکره و همکاری با آن کمیسیون اعزام نداشتند. انگلیسها بدون آنکه بتوانند عکس‌العملی در این مورد نشان دهند بقدری خشمگین و ناراحت شدند که "**گلادستون**" با اشاره به‌رفتار روسها اظهار داشت: "تاکنون هیچکس نتوانسته است تا این حد به‌حیثیت انگلستان توهین کند و ما را بازی دهد و دست بیندازد".

اما در مورد افغانستان، باید گفت که این کشور تحت نفوذ روسها واقع شده و دولت روسیه در راه تسلط بر افغانستان ۵۰ درصد موفقیت داشته است. در دههٔ اخیر دو کشور بزرگ اروپائی یعنی انگلستان و روسیه مرتکب دو اشتباه‌وخبط بزرگ شده‌اند، اشتباه‌روسیه در سال ۱۸۷۶ بود که در صدد برآمد ترکها را شکست دهد ولی موفق نشد و به حیثیت روسیه لطمه زیادی وارد آمد. اشتباه انگلستان هم این بود که افغانستان را رها کرد و از آن کشور عقب نشست و روسها را آزاد گذاشت که هروقت مایل بودند به افغانستان دست درازی نمایند و همین اشتباه ممکن است روزی به قیمت‌ازدست‌رفتن هندوستان تمام شود.

انگلستان بیهوده روی وفاداری افغانستان نسبت بخود حساب می‌کند زیرا عشایر افغانستان همه طرفدار انگلیس نیستند و در عین آنکه خودشان با یکدیگر اختلاف دارند ، نان‌را هم بنرخ روز میخورند و نمیشود به قول و قرارها و وعده‌های آنها اطمینان داشت . بزرگترین عشایر افغانستان طوایف "سادوزائی" و "باروک‌زائی" هستند و تاج و تخت آن کشور بین این دو طایفه دست بدست میشود . دلیلی ندارد که هیچیک از این دو طایفه علاقه‌خاصی به‌انگلستان‌داشته و یا آنکه از روسیه کمتر از انگلستان خوششان بیاید ، آنها بخوبی میدانند که روسها دیر یا زود به کشورشان حمله خواهند کرد و با زور و پول افغانستان را تصرف می‌نمایند و در مقابل انگلیسها را هم ضعیف‌وناتوان مشاهده میکنند بنابراین دلیلی ندارد که جیب خود را در مقابل پول و طلای روسها نگشایند و با روسها همکاری ننمایند .

عبدالرحمن ، امیر کنونی افغانستان سالها در خاک روسیه بسر برده و در آنجا به خوبی مورد استقبال و پذیرایی قرار گرفته بطوریکه قلبا" تمایلاتی نسبت به روسها پیدا کرده است ولی در ظاهر فعلا" به انگلستان روی خوش نشان میدهد . اینک در حالیکه



گلادستون نخست‌وزیر انگلستان

انگلستان خود را بدوستی افغانستان امیدوار و دلخوش کرده، عوامل و جاسوسان روسیه دسته دسته وارد کابل میشوند و در خیابانهائی که خوب بوضع آنها آشنائی دارند ولی انگلیسها حتی نام آنها را هم نشنیده‌اند مستقر شده و ضمن تماس و تبلیغ با مردم افغانستان گزارشات آن نقاط و مخصوصا" اقدامات عشایر را به روسها اطلاع میدهند. مقارن با این احوال روسیه اقدام به ایجاد راه‌آهنی از سواحل جنوب شرقی دریای خزر بطرف مرز افغانستان کرده است و خیال دارد آنرا تا نزدیکی هندوستان ادامه دهد و ضمنا" در بندر "میخائیلوسک" واقع در ساحل جنوب شرقی دریای خزر انبار بزرگی از سلاح و مهمات جنگی بوجود آورده است و در موارد لزوم در حدود هفتصد کشتی باری که در دریای خزر دارد می‌توانند سی هزار نفر از ارتش روسیه را در مدت کوتاهی به بندر میخائیلوسکو از آنجا بوسیله راه آهن بمرز افغانستان و هندوستان برسانند. این راه فوق‌العاده مطمئن بوده و بهیچوجه خطری از نظر قطع خطوط ارتباطی ندارد. البته در مقابل دولت انگلستان هم می‌تواند از راه کانال سوئز در همان مدتی که روسها قوای خود را حمل میکنند در حدود



امیرعبدالرحمن خان پادشاه افغانستان

پنجاه هزار سرباز را به هرات در مرز افغانستان برساند ولی روسها این امتیاز را دارند که میتوانند با راه آهن خود ارسال قوا را ادامه دهند. در هر حال خطر شروع جنگ میان روسیه و انگلستان وجود دارد و در صورت وقوع چنین جنگی راه کانال سوئز هم بسته خواهد شد و با بسته شدن این راه نه فقط خطوط ارتباطی تجارتی انگلستان قطع میشود بلکه عملا" هندوستان هم از دست انگلستان خارج میگردد. انگلستان برای پیشگیری از چنین حوادثی یا باید کانال سوئز را اشغال نظامی کرده و در آن نیروی بسیار مجهزی را مستقر نماید یا آنکه در مصر یک حکومت تحت‌الحمایه بوجود آورده در سرتاسر این کشور برای حفظ خطوط ارتباطی، راه آهن احداث نماید. در صورت انتخاب راه حل دوم انگلستان میتواند قوای خود را بجای کانال با راه آهن به خاورمیانه و از آنجا به هندوستان گسیل دارد. این راه حل در محافل انگلستان طرفدار زیادتری دارد و با روشی که دولت عثمانی اتخاذ کرده مناسب‌تر است مخصوصا" که فرانسه هم اخیرا" بکمک روسها آمده و سعی دارد با کمک روسها دست انگلستان را از شمال افریقا و از منطقه‌ای میان مراکش تا مصر کوتاه کند.

حالا سئوالی که در اینجا پیش میآید اینست که وضع ایران در مقابل غول بزرگی که از شمال قصد بلعیدن او را دارد چیست و بر سر این کشور چه خواهد آمد. آیا ایران سرنوشت بهتری از خان نشین‌های بخارا و خیوه و امیرنشین افغانستان خواهد داشت؟ جواب من باین سئوال مثبت است و نسبت به آینده ایران بدبین نیستم و معتقدم که وضع ایران با این خان نشین‌ها و امیرنشین‌ها اصولا" قابل مقایسه نیست.

امیرنشین‌ها و خان‌نشین‌های آسیای مرکزی که بآسانی مغلوب روسها شده و بدست آنها افتادند حکومت‌های موقت و ناپایداری بودند، فرمانروای این سرزمین‌ها خان یا امیر بودند که معادل مقام کنت یا بارون در ایالات آلمان می‌باشد و مقام آنها ناپایدار و موقت بود زیرا غالبا" مورد سوء قصد قرار گرفته و دیگری جایشان را میگرفت و بدین ترتیب قدرتی مانند فرمانروایان ایران نداشتند و افسانه‌هائی که از جنگ ارتش روس با این خان‌ها نقل میشود ساخته و پرداخته خود روسهاست که کار خود را مهم و بزرگ جلوه دهند. در مورد خان "**خولجا**" هم که روسها مدتی در جنگ معطل شدند بعلت حمایتی بود که چینی‌ها از آن خان میکردند و باو کمک میرساندند. وگرنه در موارد دیگر و از جمله در مورد ترکمنستان، ژنرال "**کافمن**" روسی با قوای کم و محدودی در حدود چهارهزار و پانصد نفر توانست ترکمن‌ها را شکست داده و سرزمین آنها را تصرف نماید.

بدین ترتیب اگر روسها در گذشته موفق شده‌اند با نیروی کم و مختصری خان‌نشین‌ها و امیرنشین‌های واقع در مشرق ایران را تصرف نمایند بهیچوجه دلیل بر آن نمیشود که آنها بتوانند ایران را هم بهمین آسانی مورد حمله قرار داده و ببلعند. در دو جنگ گذشته که میان ایران و روس جریان داشت روسها لشکریانی را در حدود سی تا پنجاه هزار نفر وارد

میدان نبرد کرده بودند و گرچه آنها توانستند ایران را شکست دهند ولی این کار با چندین حمله و جنگ شدید و طولانی و تلفات زیاد انجام گرفت و بالاخره ایران موقعی شکست خورد که یک ژنرال با لیاقت و مهم روسیه یعنی ژنرال "**پاسیکویچ**" فرماندهی قوای روس را عهده‌دار شد. ایرانی‌ها در این جنگ در یک وضع کاملا" نابرابری در مقابل روسها قرار داشتند. از یک طرف سربازان ایرانی دستمزد فوق‌العاده کمی از سلطان وقت ایران یعنی **فتحعلیشاه** دریافت کرده و با دلخوشی در جنگ شرکت نمیکردند و از طرف دیگر تعلیمات و آموزش آنها هم قدیمی بود و بفنون جدید جنگی آشنائی نداشتند. افسران خارجی که برای تعلیم قوای ایران استخدام شده بودند، تازه کار خود را شروع کرده بودند و نیروهای ایران هنوز تعلیمات کافی پیدا نکرده به جبههٔ جنگ اعزام شده(۱) بودند.

علیرغم این نابرابریها، سربازان ایرانی در مقابله با قوای روس خوب جنگیدند و در طی این جنگ‌ها، چند بار روسها را در میدان نبرد شکست دادند و خاطرات قهرمانانه آنها هنوز فراموش نشده‌است. پس از جنگ روس و ایران، مقامات ایران متوجه نقایص خود شده و افسرانی را از خارج استخدام کرده و بطور جدی به آموزش دادن ارتش خود پرداختند، بطوریکه اینک ارتش ایران از هرجهت بفنون جدید جنگی آشنا شده‌است و تجهیزات آنهم خوب و رضایت‌بخش است و بدرستی می‌توان گفت که تهرانی‌ها، بختیاریها، لرها، کردها و شاهسون‌ها که استخوان‌بندی ارتش ایران را تشکیل میدهند بهیچوجه ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از ترکها نیستند و خیلی بهتر و دلیرانه‌تر از آنها می‌جنگند. اصولا" در کشورهای مشرق زمین توانائی و قدرت ارتش بستگی به افسران و فرماندهان آنها دارد افسران ایران کودن و احمق نیستند ولی باید گفت که تنبل و سست و ضمنا" فاسد میباشند و فقط آنها نقطه ضعف ارتش بشمار میروند و بهرحال شکی نیست که در جنگ با روسها اگر ارتش ایران به وسیلهٔ افسران اتریشی و آلمانی رهبری شود می‌تواند عملیات امیدبخشی انجام دهد. ارتش ایران در حال حاضر اسما" پنجاه‌هزار نفر و عملا" بیش از سی هزار نفر نیست ولی در موارد لزوم و هنگام جنگ بآسانی میتوان شماره ارتش را به دویست هزار نفر رساند.

از نظر طبیعتی نیز موقعیت دفاعی ایران خوب و قابل توجه است، فقط ارتفاعات (دامنه کوه) را که اخیرا" در خراسان روسها از ایران گرفتند کار روسها را آسان میکند. از فلات مرکزی ایران با کمک مهندسین و طرح نقشه‌های صحیح جنگی، میتوان بخوبی در مقابل حملات روسها دفاع کرد و سواره نظام و شترسواران ارتش ایران که به‌جنگ در کویر

---

(۱) درزمان سلطنت فتحعلیشاه بود که "گریبایدوف" "سفیرروس در ایران بخاطر آنکه برخلاف قوانین و سنن ایران مأموران خود را به خانه‌های مردم فرستاده و زنان آنها را میگرفت و میبرد، مورد حمله و هجوم مردم واقع شده و با اعضای سفارت خود بقتل رسید.

آشنائی دارند ، میتوانند براحتی ستونهای روسهارا که در حال حرکت در کویر هستند مورد حمله قرارداده و تلفات سنگینی بآنها وارد آورند ، ایالات واقع در ساحل دریای خزر نیز قابل دفاع در برابر حملات از راه دریا می‌باشند زیرا اولا" در شمال بنادر خوبی که کشتیهای بزرگ بتوانند در آنها پهلو گرفته و سربازان مهاجم را پیاده کنند وجود ندارد (باستثناء بندر آشوراده) و در تابستان هم پشه‌های مالاریا بکمک ارتش ایران میآیندوهیچ اروپائی تاب مقاومت در برابر این پشه‌ها را ندارد ، در زمستان هم جاده‌های کوهستانی و گردنه‌های پر از برف سد و یک مانع بزرگ طبیعی را در مقابل پیشروی هر مهاجم بوجود میآورند . اگر انگلستان و آلمان در صورت حمله روسها بکمک ایران بیایند می‌توانند قوای خود را در بندر محمره (خرمشهر) پیاده کرده و از آنجا آنها را باصفهان برسانند و از اصفهان روانه جبهه جنگ در دامنه‌های جبال البرز نمایند .

نقشه احیر یعنی کمک رساندن از راه بندر محمره (خرمشهر) شاید درنظراول دشوار و پر خرج بیاید ولی بهر حال اگر انگلستان بخواهد که هندوستان را از دست ندهد باید



تصویر فتحعلی شاه که یکی از نقاشان روسی معاصرش ساخته‌است

بناچار به چنین راه حل‌هائی متوسل شود . انگلستان باید بداند که اگر از این راه قوای روسیه را از پشت‌سر و از جناح موردحمله قرارنداده و خطوط ارتباطی آنها را قطع ننماید قوای روس مستقیما" به هند حمله کرده و نیروهای مدافع انگلستان را در آنجا از پای در میآورند . روسها در چنین حمله‌ای می‌توانند هفتاد و پنج‌هزار سرباز زبده وارد میدان نبرد کنند و انگلستان هم می‌تواند در حدود یکصدو بیست‌هزار سرباز هندی را در جبهه ایران آمادهٔ حمله به قوای متجاوز کند و روسها را از دوطرف یعنی از جلو و از عقب سر تحت فشار قرار دهد و در اینصورت روسها ناچار به عقب‌نشینی و فرار خواهندشد . برای موفقیت در این نقشه انگلستان باید روابط صمیمانه‌ای با ایران داشته‌باشد و آن کشور را با کمک‌مادی و اسلحه و مهمات تقویت‌نماید و ضمنا" برای تقویت روحیه ، در حدود بیست و پنجهزار نفر از پیاده نظام انگلیسی را در صورت حمله‌روسها بکمک‌آنها بفرستد . بدین ترتیب ملاحظه میشود که ایران بهیچوجه شباهتی به‌بخارا وخیوه‌ندارد که روسها با یک حمله و یورش بتوانند آنرا تصرف کنند ، بلکه امکانات فراوان و زیادی برای دفاع از آن



پرنس بیسمارک صدراعظم آلمان

کشور و خنثی کردن حملات روسها وجود دارد .

عامل مهم دیگری در مقابله با روسها اخیرا " به کمک ایران آمده‌است و این عامل امپراتوری آلمان است که با ایران روابط سیاسی و دیپلماسی برقرارکرده‌است . باید توجه داشت که **پرنس بیسمارک** صدراعظم آلمان مردسیاستمدار و بسیاردوراندیشی است و بدون جهت در این زمان که بحرانی‌ترین دوران تاریخ ایران بشمارمیرود با ایران روابط سیاسی و دوستی برقرار نکرده و خود را دچار دردسر نکرده‌است و بی‌تردید مقاصدی از این کار دارد . امپراتوری آلمان که تازه بدوران قدرت و شکوفائی رسیده ، آنقدر برنامه برای گسترش‌نفوذ در نقاط مختلف‌جهان دارد که پول و بودجه اضافی ندارد که بر حسب اتفاق و تفنن سفارتی در ایران تأسیس نماید مگر آنکه از این کار منافع قابل توجهی عاید آن کشور شود و بعبارت دیگر امپراتوری آلمان ، ایران را منطقه مناسب و خوبی بـرای نفوذ سیاسی و اقتصادی خود میداند . از طرف دیگر چنانکه به وضع سیاست کلی دنیای غرب توجه شود ملاحظه میگردد که میان روسیه و آلمان برخلاف آنچه که تصور میشود



مسیو برانشوایک وزیر مختار دولت آلمان

همآهنگی وجود ندارد . میان دربارهای روسیه و آلمان البته روابط دوستی ظاهری مستقر است زیراویلهلم قیصرآلمان فراموش نکرده‌است که تزارروسیه خواهرزادهٔ اوست و بهمین جهت شخصاً به سرنوشت سلسلهٔ سلطنتی رومانوف در روسیه علاقمند است و تا موقعی که زنده‌است از برخورد میان دو کشور جلوگیری کرده و روابط دوستی را حفظ خواهدنمود البته ویلهلم کاملاً پیرشده و روزهای آخر عمر خود را میگذراند . ولی میان مردم دو کشور روسیه و آلمان و مقامات دولتی آنها هیچ علاقه و روابط دوستانه‌ای موجود نیست و مخصوصاً ولیعهد آلمان احساسات خصمانه‌ای نسبت به تزار روسیه دارد و همسر او هم یک پرنسس انگلیسی است که نفوذ زیادی در شوهر خود دارد و بدین ترتیب شکی نیست که پس از فوت ویلهلم امپراتورآلمان ، روابط دوکشورآلمان و روسیه تیره و خصمانه خواهد شد و رقابت شدیدی میان آن دو دولت آغاز میگردد و در چنین موقعیتی است که آلمان تمایل پیدا می‌کند روسیه را از جناح و از پشت سر بوسیلهٔ تقویت خان‌نشین‌ها وهمچنین کمک‌های بایران مورد حمله قرار دهد و ضربات اصلی را به نقاط حیاتی روسیه واردآورد .



اعلیحضرت ویلهلم امپراطورآلمان

با توجه به مطالبی که ذکرشد منافع آلمان درآنست که ایران استقلال خود را بتواند حفظ کند و آلمان به حفظ استقلال ایران علاقمند است دولت آلمان در حال حاضر تلاش زیادی برای گسترش روابط بازرگانی با ایران و بدست آوردن بازارهائی برای مصنوعات خود می‌نماید در حالیکه روسها هدف اصلیشان اینست که انحصار تجارت خارجی ایران و آسیای مرکزی را بدست آورند. اگر بوسیله تحت فشار قرار دادن ایران موفق باینکار شوند، مانع از اجرای نقشه‌های آلمان خواهندشد و بهمین‌جهت **پرنس‌بیسمارک** صدراعظم آلمان بدون تردید علاقمند به حفظ استقلال ایران و آزاد ماندن این کشور از تسلط روسهاست و این خود شانس و فرصت خوبی برای ایران میتواند باشد که در کام روسیه تزاری فرونرود.

عامل مهم دیگری که روسیه یا هر کشور دیگری که بخواهد بایران تجاوز کند، باید بآن توجه داشته باشد تعصب ملی و میهن دوستی است که در ایران وجود دارد. ایران از این حیث کاملا" شباهت بفرانسه دارد، همانگونه که فرانسه در قرن اخیر از چندین توطئه و تشنج در سایه همین تعصب ملی مردم آن کشور نجات یافته‌است. ایران هم در قرون اخیر چندین بار بدست نیروهای متجاوز و دشمن افتاده‌است و هر بار مردم ایران، متجاوزان را از کشور خود بیرون ریخته و استقلالشان را حفظ کرده‌اند بنابر این با یک تجاوز و حمله اگر هم بطور موقت، ایران شکست بخورد، بزودی در سایه عرق ملی موفق میشود که دشمن را از خاک خود براند.

یکی از دیپلمات‌های برجسته ترک در تهران تفاوت میان ایرانی‌ها و ترک‌ها را در برابر حمله دشمن متجاوز اینطور برای من تشریح میکرد: "موقعی که ترکها شکست خورده و سرزمین آنها بدست دشمن میافتد، چنان غرور و روحیه‌ای دارند که ماندن در تحت تسلط دشمن را اهانتی‌نسبت‌بخود تلقی‌میکنند و بهمین‌جهت اقدام به‌مهاجرت از سرزمین خود می‌نمایند، موقعیکه یونان از دست ترکیه آزاد شد ــ ترکهای ساکن یونان، فورا" آن کشور را ترک کردند، ترکهای مقیم رومانی و باتوم نیز پس از آنکه سرزمین آنها بدست دشمن افتاد از آن مناطق مهاجرت نمودند، در حالیکه ایرانی‌ها اینطورنیستند و ترجیح میدهند در سرزمین خود ولو آنکه بدست دشمن افتاده باشد باقی بمانند، چنانکه تجار و بازرگانان ایرانی در باکو و شهرهای دیگر قفقاز باقی ماندند و به تجارت ادامه‌دادندو این خود نشان میدهد که روحیه ترک‌ها با ایرانی‌ها چقدر تفاوت دارد و ترکها چه‌روحیه بالاتر و چه تعصب ملی زیادتری از ایرانی‌ها دارند".

این عقیدهٔ آن دیپلمات ترک بود ولی‌من با عقیدهٔ او موافق نیستم و آنچه را که او "روحیهٔ برتر و تعصب ملی زیادتر" برای ترکها مینامید، من بآن نام "عدم قابلیت تطبیق با شرایط محیط" میدهم. سرخ‌پوستان امریکا که دارای روحیه‌ای نظیر ترکها بودند خود را از سفید پوستان کنار کشیده و نابود شدند ولی یونانی‌ها که مقهور رومیها شدند

در سرزمین خود و تحت تسلط رومیها باقی ماندند و در تمدن رومیها نفوذ کرده و آنها را تحت‌تاثیر خود قراردادند و بالاخره هم آزادشدند ، وضع ایرانی‌ها هم در صورت شکست از روسیه و تحت‌تسلط آنها قرارگرفتن مانندیونانی‌هاست آنها در مناطق‌خود باقی‌میمانند و روسها را تحت‌نفوذخود قرارمیدهند .ولی البته حمله مستقیم‌روسها بایران بنظرنمیآید که بزودی انجام شود زیرا در حال حاضر روسها با مشکلاتی در اروپا دست بگریبان هستند که سرگرم حل آن می‌باشند و فرصت پرداختن بایران را ندارند و در این میان ایران هم هر قدر فرصت پیدا کند بر قدرت و توانائی خود میافزاید . بطورکلّی تصور نمیرود که در صورت داشتن فرصت هم روسها اقدام به‌یک حمله بزرگ در سراسر مرزها کنند و تجاوزات خود را بصورت زد و خوردهای مرزی و پیشرویهای کوچک و نفوذ گام بگام بداخل ایران انجام میدهند و معتقدند که با این روش هم وارد یک جنگ‌بزرگ و دامنه‌دار نشده‌اند و هم توجه اروپا را به تجاوزات خود جلب نخواهند کرد . حداقل تا موقعی که روسیه سرگرم کشمکش و مبارزه با انگلستان و با کشورهای دیگر اروپاست و تا هنگامیکه مسئله افغانستان و ترکیه حل نشده‌است ایران می‌تواند نفسی براحتی‌کشیده و از طرف‌روسها احساس‌امنیت کند ولی پس‌از حل این مسائل ایران باید نگران وضع خود باشد .

بطور خلاصه رقابت روسیه و انگلستان گرچه از پیشرفت و ترقی‌ایران جلوگیری‌میکند ولی بهرحال به استقلال آن کشور کمک‌میکند و اگر این‌رقابت از بین‌برود این خطر بوجود میآید که یکی از دو غول بزرگ ایران را تصرف‌کند . هنگامیکه انگلستان سرگرم جنگ در سودان بود ، روسها فرصت را برای نفوذ در ایران و افغانستان مغتنم شمرده و نزدیک بود هرات را تصرف‌نمایند ولی با پایان‌یافتن جنگهای‌سودان آنها بناچار احتیاط‌زیادتری از خود نشان‌داده و ناچارشده‌اند که از حمله‌مستقیم و تجاوزتّزیع به هرات دست‌بردارند و این کار را موکول به مقدماتی که ایجاد راه‌آهن تا نزدیکی آن باشد بنمایند .

در اینجا بار دیگر باید این موضوع را تکرار کنم که اگر انگلیسها برای خود استیلای بر هندوستان و نواحی دیگر مشرق زمین را یک حق میشمارند . روسها هم دلیلی ندارد بخود اجازه ندهند که چشم طمع به ایران و یا کشورهای دیگر آسیا بدوزند . اکنون موقع آن رسیده‌است که هم انگلستان و روسیه دست از سر ملل آسیائی بردارند و آنها را بحال خود واگذارند و به سیاست تجاوزکارانه و استیلاجویانه خاتمه دهند تا دنیا روی صلح و آرامش بخود به‌بیند .

فهرست اعلام

الف

آذربایجان ۴۳
آریائی‌ها ۱۰۲ ــ ۱۰۳
آسیاب شیطان ۲۰۸
میرزا اسداله خان ۱۶۴
آصف‌الدوله (عبدالوهاب خان) ۱۸۸ ــ ۱۸۹
اصفهان ۶۱ــ ۱۰۸ــ ۱۰۹ــ ۱۴۰ــ ۴۲ ــ ۱۴۳ ــ ۱۸۳ ــ
آغا محمد خان قاجار ۴۷ ــ ۶۶ ــ ۸۸ ۱۳۱
آقا بابا ۳۹
آقا زمان (میناتوریست) ۲۵۱
آق قوینلو ۲۸۰
آلکساندر سوم تزار روسیه ۲۴
آینه کاریهای ایران ۲۲۴ ــ ۲۲۵
ابریشم ایران ۳۱۲ ــ ۳۱۳ ــ ۳۱۴
اباذر ۲۵۵ ــ ۳۱۵ ــ ۳۱۶ ــ ۳۱۷
ابن زیاد ۳۰۴
شاهزاده ابراهیم میرزا ۹۸
ابوبکر ۲۷۵
ادوارد هفتم ۳۶۳
ارامنه ایران ۲۶۹ ــ ۲۷۰ ــ ۲۷۳
ارس ۴۷
ارک تهران ۵۶ ــ ۶۳ ــ ۱۵۱ ــ ۱۵۲
استرآباد ۲۶ ــ ۳۷
اسکندر مقدونی ۳۴۱
اعراب ایران ۱۰۴
افجه ۱۹۹ ــ ۲۰۰ ــ ۲۰۱ــ ۲۰۲ــ ۲۰۳ ــ ۲۰۴ ــ ۲۱۲ ــ ۲۱۳ ــ ۲۱۴
افغانهای ایران ۱۱۱ ــ ۱۱۲
افتخارالدوله ۱۵۶ ــ ۱۶۲
الب‌ارسلان ۵۲
امیرکبیر ۱۳۲ ــ ۱۳۳ ــ ۳۵۰
امین‌السلطان ۱۴۶ ــ ۱۹۴ ــ ۱۹۵
امین‌الدوله ۱۴۹ ــ ۱۷۲ ــ ۱۷۳
امین‌السلطنه ۱۴۶
انزلی ۲۶ ــ ۲۹
اندرون سلطنتی ۶۳
انوشیروان ۶۶ ــ ۱۴۶ ــ ۱۴۷
انیس‌الدوله ۱۵۶
اولئاریوس ــ آدام ۳۱۳ ــ ۳۱۴
ایلخانی بختیاری ۱۰۸ ــ ۱۰۹ ــ ۱۱۰
ایوان کیف ۳۴۲
ایوب خان امیر افغانستان ۱۱۲ ــ ۳۵۹ ۳۶۰

ب

باب همایون ۸۵
باکو ۱۸ــ ۲۰ ــ ۲۱ ــ ۲۲
بازارهای تهران ۷۴ ــ ۷۵
باغ فردوس ۹۰ ــ ۹۲ــ ۹۳ــ ۲۲۰ــ ۲۲۲

"باردک زائی" ۱۱۱ — ۱۱۲
برج طغرل ۵۳ — ۵۴
بختیاریها ۱۱۰
دکتر بروس ۲۷۰
برونشویک (سفیرآلمان در تهران) ۳۲۸
بلقیس ملکه سبا ۳۰۳
بوکانان رئیس جمهوری آمریکا ۱۱۳
بهرام گور ۴۵
بهارستان ۲۸۳
بوشهر ۴۷
ژنرال بولر ۵۴
بیسمارک صدراعظم آلمان ۳۲۸ — ۳۷۰
۳۷۱ — ۳۷۳

پ

پاتر ۳۳۷ — ۳۳۹
ژنرال پاسیگویچ ۳۶۸
پطر کبیر ۳۱۴
پیترو دلاواله ۲۹
پلور ۲۰۹
پیر بازار ۲۶

ت

تالار برلیان ۶۳ — ۶۵
تبریز ۱۰۴ — ۳۵۵
تجریش ۸۵
تخت جمشید ۲۱۷ — ۲۱۸
تخت روان ۱۹۱ — ۱۹۲ — ۲۰۱
ترکمن‌های ایران ۴۶
تریاک ایران ۳۱۰ — ۳۱۱
ترکمانچای ۱۵۰
تفلیس ۱۸ — ۲۰
تعزیه ۲۷۵ — ۲۸۵ — ۲۸۸ — ۲۸۹ — ۲۹۰
۲۹۶
تکیه دولت ۲۷۸ — ۲۸۵ — ۲۸۶ — ۲۸۷
۲۸۸ — ۲۸۹ — ۲۹۰
تنباکوی ایران ۳۱۰
تهران ۴۹ — ۵۰ — ۵۴ — ۵۵ — ۵۶ — ۶۰
۶۱ — ۲۱۹

ج

جاجرود ۱۹۴
میرزا جهانگیر خان وزیر علوم ۴۲
جعفرآباد ۹۴ — ۹۵ — ۹۶ — ۱۲۲
جلوه ۲۶۶
جیران ۱۵۴

چ

چایخانه‌های تهران ۷۷
چرمسازی ایران ۳۲۳
چهل چشمه ۲۰۸
چینی سازی ایران ۲۳۶ — ۲۳۷
چینی سازهای هنرمند در ایران
۲۳۸ — ۲۳۹

ح

حاج محمد ۲۴۱
حاکمی ۲۶۶
امام حسن ۲۷۶ ــ ۳۰۳
امام حسین ۲۷۶ ــ ۲۷۷ ــ ۲۷۸ ــ ۲۷۹ ــ ۲۸۰ ــ ۲۸۱ ــ ۲۸۲ ــ ۲۸۳ ــ ۲۸۶ ــ ۲۹۱ ــ ۲۹۲ ــ ۲۹۳ ــ ۲۹۴ ــ ۲۹۵ ــ ۲۹۶ ــ ۲۹۷ ــ ۲۹۸ ــ ۲۹۹ ــ ۳۰۴
استاد حسین (معمار باغ فردوس) ۲۲۴
استاد حسن (توپ ساز) ۲۴۱
حکیم الممالک ۱۴۷ ــ ۱۴۸
حضرت عبدالعظیم ۵۳ ــ ۵۴
حمام‌های تهران ۷۳

خ

خاتون آباد ۳۳۸
خان خولجا ۳۶۶
خزر ۲۰
خسرو پرویز ۶۶ ــ ۲۲۳
خشایارشا ۴۰ ــ ۶۶
خضران (گردنه) ۳۹
خلیل سلطان ۵۳

د

داریوش ۴۰ ــ ۵۲ ــ ۶۶ ــ ۱۰۲ ــ ۲۸۱ ــ ۳۴۱
دامغان ۱۰۶
دامنه کوه ۳۵۸
دارالفنون ۱۱۲
داودیه ۹۱ ــ ۹۲
دروازه‌های تهران ۵۵ ــ ۵۶
دریای نور ۶۳ ــ ۶۴
درویش (خوش نویس) ۲۳۰
دلالهای تهران ۶۹ ــ ۷۰ ــ ۷۱
دماوند ۴۷ ــ ۵۲ ــ ۲۰۸ ــ ۲۱۲ ــ ۳۴۶
دوشنبه بازار ۳۶
دوشان تپه ۵۵ ــ ۱۵۳
دهری (فرقه مذهبی) ۲۶۶
دیو سفید ۲۴۰

ر

رآگیس ۵۲
راولینسون ۵۳
راه آهن ایران ۳۲۸ ــ ۳۲۹
امام رضا ۲۸۲ ــ ۳۵۸
ری ۵۲ ــ ۵۳
رینه ۳۴۶ ــ ۳۴۷

ز

زرد کوه ۴۴
زنده رود ۴۷
زرگنده ۸۵ ــ ۸۸
آقا زمان (مینیاتوریست) ۲۵۷

زنان ایران ۶۰ – ۸۲ – ۸۳ – ۱۲۹ – ۱۵۵
۱۵۶
حضرت زینب ۲۷۸ – ۲۷۹ – ۲۹۴ –
۲۹۵ – ۲۹۶ – ۲۹۹ – ۳۰۴
زیگلر (کمپانی فرش) ۳۱۹

س

سادوزائی ۱۱۱ – ۱۱۲
سانسکریت ۱۰۲
سپهسالار (میرزا حسین خان مشیرالدوله)
۱۷۱ – ۲۲۵
سرآسیاب ۸۹ – ۱۹۱
میرزا سعید خان مؤتمن الملک ۱۷۷–۱۷۸
۱۷۹ – ۱۸۰ – ۱۸۱ – ۱۸۲ – ۱۸۵
۱۸۶
سفید رود ۳۸ – ۴۷
سلطانعلی (خوش نویس) ۲۳۱
سلمانی‌های تهران ۷۶
سلیمان نبی ۳۰۲ – ۳۰۳ – ۳۰۴
سنی ۲۶۳ – ۲۶۴

ش

شادالملوک ۵۳
شاردن ۲۸۲ – ۳۱۶
شال کرمان ۲۵۹
شاه اسمعیل ۶۵ – ۲۸۱
شاه عباس ۶۶ – ۱۰۲ – ۲۲۳ – ۲۳۲
۲۳۳ – ۲۳۵ – ۲۳۶
شرع ۲۶۴ – ۳۳۱ – ۳۳۳
شریف آباد ۳۴۰ – ۳۴۱
شماهار ۲۰
شمر ۲۹۴ – ۲۹۶ – ۲۹۷ – ۳۰۴
شمیران ۵۰ – ۵۵ – ۸۵ – ۸۶ – ۸۸ –
۸۹
شمس‌العماره ۶۳
شهربانو ۲۸۰
شیراز ۴۷ – ۸۷
شیعه ۲۶۳– ۲۶۴ – ۲۶۶ – ۲۶۷

ص

آقا صادق (نقاش) ۲۴۹– ۲۵۱ – ۲۵۵

صدیق‌الملک ۱۷۳ – ۱۸۳
صفویه ۲۲۶ – ۲۲۹– ۲۳۷
صنیع‌الدوله ۱۷۱ – ۱۷۲
صنیع‌الملک (ابوالحسن خان نقاش) ۲۵۱

ط

طبرستان ۴۷

ظ

ظل‌السلطان ۶۱ – ۱۰۸ – ۱۰۹ – ۱۱۰
۱۲۱ – ۱۴۰ – ۱۴۱ – ۱۴۲ –
۱۴۳ – ۱۴۴ – ۱۸۳ – ۱۸۴ –
۲۷۰ – ۲۷۱

ظهیرالدوله ۱۶۳ ـ ۱۶۴ ـ ۱۶۵ ـ ۲۸۶ ـ ۲۸۷ ـ ۲۸۸ ـ ۲۹۱ ـ ۲۹۴ ـ ۲۹۸ ـ ۳۰۱

ع

عایشه ۲۷۶ ـ ۲۸۲
عبدالرحمن (امیر افغانستان) ۱۱۱ ـ ۳۶۵ ـ ۳۶۶
عبداله ابن‌الحسین ۱۹۲
عبیداله ۲۷۷ ـ ۲۷۹ ـ ۲۹۸ ـ ۲۹۹ ـ ۳۰۰ ـ ۳۰۱
عرف ۲۶۴ ـ ۳۶۱
حضرت علی ۲۷۶ ـ ۲۷۹ ـ ۲۸۰ ـ ۲۸۱ ـ ۲۹۵ ـ ۳۰۰
علیقلی بیگ (نقاش) ۲۵۵
استاد علی (معمار ارک تهران) ۲۲۴
عزالدوله ۱۳۸ ـ ۱۳۹
عشایرایران ۱۰۴ ـ ۱۰۵ ـ ۱۰۶ ـ ۱۰۷
حضرت علی اکبر ۲۹۵ ـ ۲۹۶
علی اللهی‌ها ۲۶۶
عید قربان ۲۸۳

غ

میرزا غلامحسین (تعزیه خوان) ۲۹۳ ـ ۲۹۴ ـ ۲۹۸ ـ ۲۹۹
میرزا غلامرضا (خوش‌نویس) ۲۳۰ ـ ۲۳۳

ف

حضرت فاطمه ۲۸۳
فتحعلیشاه ۶۶ ـ ۶۷ ـ ۶۸ ـ ۸۸ ـ ۹۸ ـ ۱۱۱ ـ ۱۱۲ ـ ۲۴۷ ـ ۳۶۸ ـ ۳۶۹
فرح آباد ۲۲۵
فرخ خان امین‌الملک ۱۱۳
فرمانفرما ۱۳۶
فرش ایران ۳۱۸ ـ ۳۱۹
فیروز کوه ۴۷ ـ ۳۴۲

ق

حضرت قاسم ۳۰۳
قائم مقام فراهانی ۶۷ ـ ۶۸
قزوین ۳۹ ـ ۴۰ ـ ۵۲ ـ ۵۵
قصر قاجار ۸۱ ـ ۸۴
قلعه دختر ۲۱
قلهک ۸۵
قلمدان سازی ۲۵۲ ـ ۲۵۳ ـ ۲۵۴
قنات ۶۱

ك

کاروانسراهای تهران ۷۳
کارون ۴۷
کارول اسپنس ۱۱۳
کاشیکاری ایران ۲۲۵ ـ ۲۳۰ ـ ۲۰۶ ـ ۲۰۸

کافمن (ژنرال) ۳۶۶
کامران میرزا نایب‌السلطنه ۵۷ ــ ۹۴ ــ ۱۹۳
کامرانیه ۸۸ ــ ۹۴
کربلا ۲۸۲ ــ ۲۸۵ ــ ۳۰۴
کردها ۱۰۳
کردستان ۴۳
کرمان ۴۵ ــ ۱۶۴
کرمانشاه ۴۳
کوروش ۴۱ ــ ۱۰۲
کویت ۲۸ ــ ۹۷
کوفه ۲۷۶ ــ ۲۷۷ ــ ۲۹۳
خط کوفی ۲۳۱

گ

گبرها ۵۳ ــ ۱۰۲ ــ ۲۶۷ ــ ۲۶۸ ــ ۲۶۹
گچ بریهای ایران ۲۲۰ ــ ۲۲۳
گزنفون ۱۲۸ ــ ۳۵۰
گلدوزی در ایران ۲۵۹
گلندوک ۱۹۶ ــ ۱۹۷ ــ ۱۹۸ ــ ۲۰۰ ــ ۲۱۵ ــ ۲۱۶
گلادستون ۳۶۴
گلیم‌های ایران ۳۲۱
گملن ۳۱۶

ل

لار ۱۹۱ ــ ۱۹۷ ــ ۲۰۴ ــ ۲۰۵ ــ ۲۰۶ ــ ۲۰۷ ــ ۲۰۸ ــ ۲۰۹ ــ ۲۱۰ ــ ۲۱۱
لطفعلی خان ۱۳۱
لنکران ۲۶
لومسدن (پیتر) ۳۶۴
لیلا ۳۰۴

م

مارکوپولو ۳۱۲
ژنرال محمد تقی خان ۲۷
محمد شاه قاجار ۵۴ ــ ۶۷ ــ ۶۸ ــ ۷۰ ــ ۹۸
آقا محمد حسن (نقاش و میناکار) ۲۴۶ ــ ۲۵۱
آقا محمد امین (میناکار) ۲۴۶
آقا محمد علی نقاش ۲۴۶
حضرت محمد (ص) ۲۷۶ ــ ۲۸۹
آقا محمد حسین میناتوریست ۲۵۵
محمود افغان ۲۳۸
محمره ۴۷
میرزا محمد علی خان ۳۱۷
فخرالدوله ۶۱ ــ ۱۸۷ ــ ۳۰۸ ــ ۳۰۹
مختار ۲۷۹ ــ ۲۹۸ ــ ۳۰۱
مستوفی‌الممالک ۸۱ ــ ۸۷ ــ ۸۸ ــ ۱۷۱
میرزا احمد ۱۳۹
میر عماد ۲۳۰ ــ ۲۳۱ ــ ۲۳۲ ــ ۲۳۳
میرزا محمد تقی (نقاش) ۲۴۹
معاویه ۲۷۶
معتمدالدوله ۸۸ ــ ۱۳۶ ــ ۱۳۷ ــ ۱۳۸
مشیرالدوله (یحیی خان) ۱۷۳ ــ ۱۷۴ ــ ۱۷۵ ــ ۱۷۶ ــ ۱۷۷ ــ ۲۲۵ ــ ۳۶۱ ــ ۳۶۲

معماری‌ایران ۲۱۹ – ۲۲۰ – ۲۲۱ – ۲۲۲ – ۲۲۳ – ۲۲۴
مظفرالدین میرزا ۱۴۱ – ۱۴۳ – ۱۴۴
معیرالممالک ۹۲– ۱۵۶ – ۱۵۷ – ۱۵۸ – ۱۵۹ – ۱۶۰ – ۱۶۱ – ۱۶۲ – ۱۶۳ – ۲۲۰ – ۲۲۱
معین‌البکا ۲۹۴
مسلمه ۳۰۰
حاج ملا علی کنی ۳۲۲ – ۳۹۳
حضرت امام موسی کاظم ۲۸۰
میر آخور ۱۱۷
میان پشته ۲۷
موءتمن‌الملک (میرزا سعید خان) ۱۷۷ – ۱۷۸

ن

ناصرالدینشاه ۲۹ – ۵۳ – ۵۷ – ۶۱ – ۶۳ – ۱۱۲ – ۱۲۱ – ۱۳۱ – ۱۳۲ – ۱۳۳ – ۱۳۴ – ۱۳۵ – ۱۴۵ – ۱۴۹ – ۱۵۰ – ۱۶۱ – ۱۶۲ – ۱۶۳ – ۱۶۴ – ۱۶۵ – ۱۶۶ – ۱۶۷ – ۱۶۸ – ۱۶۹ – ۱۷۷ – ۱۹۳ – ۱۹۵ – ۱۹۶ – ۲۴۷ – ۳۴۹ – ۳۵۰ – ۳۵۹
ناصرالملک ۱۸۵ – ۱۸۶
نایب‌السلطنه کامران میرزا ۵۷ – ۹۴ – ۱۹۳
نادرشاه ۶۶ – ۲۵۵
ناظر ۱۱۶
شهر نجف ۲۷۶
آقا نجف (نقاش) ۲۴۹ – ۲۵۶ – ۲۵۷
نصیرالدوله ۱۸۹
نقاره خانه ۵۷
نگارستان ۶۶ – ۶۷
نلسون ۱۲۳
نقش ۲۵۸
نمد ایران ۳۲۱

و

ورامین ۳۳۹
ونک ۸۸
ولاسرف ۳۴
ویپل ۳۶
ویکتوریا ۳۶۲
ویلهم قیصر آلمان ۳۷۲

ه

هامون ۴۷
هرات ۵۴ – ۳۶۰
هرودوت ۲۲
هلاکوخان ۵۲
هراز ۴۷ – ۲۰۹
همدان ۵۵ – ۱۳۸ – ۱۳۹ – ۱۴۰ – ۱۸۲ – ۱۸۳

ی

یزید ۲۷۶ – ۲۷۷ – ۲۹۷ – ۲۹۸ – ۲۹۹
یزدگرد ۲۸۰ – ۳۰۴
یوسف آباد ۵۵
یهودیان ۲۶۹



۱۲۰۰ ریال